بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العليم القدير الذى ليس كمثله شيء وهو السميع البصير والصلوة على اشرف العارفين وفخر النبيين محمد وعترته الذين فازوا بالقدح المعلى من الفضل والعلم واليقين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين اما بعد خامهٔ شکسته زبان وبیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین وخادم اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع مواليهما الاكرمين بر صفایح قلوب وصحایف ارواح طالبان مناهج حق ویقین تصویر و تحریر مینماید که چون بدلایل عقلیه ونقلیه ظاهر وهویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را عبث بنا فرموده وانسان را که چشم وچراغ این جهان وعلت غائی آفریدن آنست برای معرفت وعبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر معارج بهشت جاودانی

نمایند

نمایند وبلذات فانیه این دار غرور مغرور نگردیده بوسیله این دو جبل متین خود را بسعادات باقیه آخرت رسانند واز آیات واخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح ومقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمانست واکثر خلق ازین معنی غافلند وارکان دین را نمیدانند وقلیلی را که از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند وبمحض تقلید اکتفا کرده قدم از درکهٔ سافله کمان بدرجهٔ عالیه یقین نگذاشته اند واگر چه این حقیر در کتب مبسوطهٔ عربی وفارسی این مطالب عالیه را به بیانات وافیه ودلایل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا واهتمام در امور دین یا قلت بضاعت یا وفور اشغال باطله یا عدم قابلیت ادراك آنها از آنها انتفاع بسیاری نمییابند لهذا فقیر اراده نمود که در این رساله مختصرهٔ کافیه عمدهٔ آن مطالب عالیه را به بیانهای واضح قریب بافهام ایراد نماید وبتوفیق الله سبحانه فی الجمله بر وفق مراد باتمام رسید وموسوم بحق الیقین گردید وچون از برکات عهد واوان وثمرات امن وامان ایام سعادت فرجام دولت عظمی وسلطنت کبرای اعلیحضرت شاهنشاه ملائك سپاه ظل الله سید وسلاطین جهان باسط مهاد امن وامان مظهر الطاف ربانی مهبط فیوض سبحانی وارث ملك سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلستان مرتضوی انجمن افروز محفل عدل وداد شعله جان سوز نهال جور وبیداد ممهد اساس عدل وتمکین مشید بنای ولایت

شرع متین سلطان ستاره سپاه گردون بارگاه مصدوقه السلطان
العادل ظل الله فایز بدرجه علیه نرفع درجات من نشاء ومصداق کریمه
یختص برحمته من یشاء اعنی السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان
سمی ثالث اجداده الاکرمین الشاه سلطان حسین بهادر خان
مد الله ظلال جلاله علی رؤس العالمین ومتع المؤمنین ببقائه
الی ظهور دولة خاتم الوصیین صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین
بود بنظر الهام منظر اشرف رساند امید که مقبول طبع اقدس گردد
ومثوبات آن بروزگار فرخنده آثار عاید گردد وچون ایمان عبارت
است از تصدیق بوجود حق تعالی وصفات کمالیه وتنزیهیه او واقرار
بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب حق تعالی برای تکمیل خلایق
بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصاً پیغمبر آخر الزمان محمد ابن عبد
الله صلی الله علیه وآله واقرار بانچه آنحضرت از جانب خدا آورده است
ضروریات دین را بتفصیل وانچه ضروری نیست باجمال واقرار بحقیت
جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده امام که اوصیای پیغمبر آخر
الزمان اند واقرار بعدالت حق تعالی ومنزه بودن او از افعال قبیحه
واقرار بحشر ومعاد وتوابع آن پس تحقیق این مطالب عالیه در چند
باب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی وصفات کمالیه
اوست ودران چند فصل است فصل اول در اقرار بوجود صانع عالم
وآن از همه چیز هویدا تر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها
وزمین وآفتاب وماه وستارگان وبادها وابرها وبارانها
وکوهها ودریاها وحیوانات وخلقت بدن خود وروح خود وغرایب

صنعتی که در هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بی صانع
بهم نرسیده اند وکسی که اینها را آفریده مثل اینها نیست وکامل
بالذات است وهیچگونه نقص در ذات وصفات او نیست واین دلیل
اجمالیست که برای اکثر خلق کافیست واز دلایل تفصیلیه بچند دلیل
قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه هر مفهوم که آدمی تعقل
آن مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی و
علتی بودن او در خارج واجب است واو را واجب الوجود گویند یا اینکه
نظر بذات او بودن او محال است واو را ممتنع الوجود گویند یا نظر
بذات او نه واجب است بودن او ونه ممتنع است بودن او واو را ممکن
الوجود گویند که بودن ونبودن هر دو نظر بذات او روا است پس اگر
علتی بهم رساند موجود میشود والا معدوم خواهد بود پس گوییم که
شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات
منحصر باشد در ممکنات وواجب الوجودی در میان آنها نباشد
پس همه را باهم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند وعدم بر مجموع
آنها روا است وهمچنانچه زید بی علت محال است که موجود شود
زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم میآید وآن ببدیهه عقل محال است همچنین
موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد محال است
وآن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهیست که چیزی که خود موجود نباشد
علت وجود دیگری نتواند شد وموجودی که خارج از جمیع ممکنات
باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است
واگر گویند هر یک از اجزا علت دیگری است الی غیر النهایه وعلت

مجموع مجموع علل اجزاست گوئیم که هریك بشرط وجود علت واجب است
وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هرگاه واجب الوجودی
نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید دلیل دویم بعضی از محققین گفته اند
که همچنانکه تواتر در محسوسات افادهٔ علم میکند از برای آنکه محال است
عادت این عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه
جمیع انبیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او
و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص بر او روا نیست البته یکسرا
علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب
نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضاً اتفاق
ایشان دلیل بر اینست که با این مقدمات بدیهی اند یا اگر نظری اند دلایل
آنها واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت
متانت است دلیل سیوم معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان صلوات
الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن
و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب
بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچك جاری ساختن و امثال
اینها چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید
خدائی باشد که اینها را برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان
جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر
در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر میگردد و حق تعالی در اکثر
قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافیست بلکه علم بوجود صانع عالم
بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور است چنانچه حق تعالی فرموده است

که اگر از کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر آینه
گویند خدا آفریده است و باز فرموده است أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ آیا در خدا شکی هست آفرینندهٔ آسمانها و زمین و ایضاً فرموده است
که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق گردانیده است
و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید و یگانه پرستی
و گفتن کلمه لا إله إلا الله نمودند نه اقرار بصانع و منبه بر این معنی
آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره
کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خدا
یگانه دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است
یکی از عارفان گفته است اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود
مبدا اند باطنا بتحقق حقیقت و ثبوت وجودش مقر و معترفند و لهذا
اختلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح
کلام در مرام آنکه باتفاق شرع و عقل و تقاضد برهان و نقل حضرت
حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوارتر است که بکنه ذات محاط عقل
غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالك و عبید متحقق است
و بجهت علاقه افاضت رحمت بی غایت که زلال نوالش از ینابیع علم
و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت و
طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این
جهت در هنگام صدمت و فزع و قایع و وقت اضطراب بی سبق
رویت روی استعانت و فزع بنگاهدارندهٔ خود میآورد توجهی
طبعی که تعقل و تکلفی در آن نیست و از این جهت آنحالت مظهر استجابت دعا

میباشد چنانچه در کریمه آمن یجیب المضطر اذا دعاه با آن ناطقات وانزنا تحیج
حیوانات عجم درگاه عروض خوف وگریز ایشان درحال استیلای وهم
وهراس بحقیقت ازین قبیل است ولهذا طوایف مختلفه وامم متخالفه
که در هر عهد واوآن ودر هر دین از ادیان بوده اند خلاف در وجود
مبدا از هیچ عاقل مروی بلکه مجال خلاف احوال واوصاف اوست
وفخر رازی از شخصی نقل کرده است که در بعضی از ازمنه خشکسال عظیم
وقحط شدید بهم رسید ومردم برای استسقا بصحرا رفتند ودعا کردند
ودعای ایشان مستجاب نشد آن شخص گفت دران وقت بسوی بعضی از
کوهها رفتم آهویی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی قدیر آب
میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشک دید حیران شد وچند مرتبه
بجانب آسمان نظر کرد وسر را حرکت داد ناگاه ابری پدید آمد وبلند
شد وآنقدر بارید که غدیر مملو گردید وآب خورد وسیراب شد وبرگردید
وصاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند که
حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند وطلب باران
میکنند واز صیادی نقل کرده اند که گفت کاو کوهی را دیدم که بچه
خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت وگریخت
من بچه آنرا گرفتم چون نظر کرد وبچه را در دست من دید مضطرب
شد وروبآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه
گودالی پیش آمد ومن دران گودال افتادم وبچه از دست من رها شد
ومادرش آمد واورا برد وآنچه از احادیث شریفه درین باب
وارد شده ذکر آنها درین مقام مناسب نیست پس معلوم شد که وجود

مبدا در وضوح وظهور بمرتبه ایست که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست
دویم انکه حق تعالی قدیم وازلی وابدیست وعدم براو محال است وهمیشه
بوده است وهمیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد وعدم وفنا براو
روا باشد هر اینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود وواجب الوجود ومطلق
عالم نخواهد بود وباید دانست که وجود او واجب است ولازم ذات اوست
ومحال است که از او منفک شود وجمیع عقول ارباب ملل مختلفه اتفاق
کرده اند برانکه او کامل من جمیع الجهاتست وعجز ونقص وفنا براو محالست
سیوم انکه حق تعالی قادر مختار است وهیچ ممکن از تحت قدرت او بیرون
نیست وچنان نیست که زیاده برانچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت
در خلق اینها بود واگر خواهد اضعاف انچه آفریده است از آسمان وغیر
انها ایجاد میتواند کرد واگر خواهد جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد
وفاعل مختار است وانچه کند باراده واختیار میکند ومجبور نیست
در کارها وچنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند
سوختن آتش وهر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد او تعلق گیرد البته
موجود میشود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون واین منافات ندارد با انکه اراده حق تعالی تعلق بامور
قبیحه نگیرد ویک دلیل براین مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق
کرده اند ارباب عقول با اهوای مختلفه برانکه عجز ونقص بر صانع عالم
روا نیست چهارم انکه خداوند عالم عالم است بهر معلومی وتغییر در علم
او نیست وعلم او باشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از
وجود آنها ودر ازل میدانسته انچه در ابد الاباد بهم رسد وجمیع اشیا

مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ درختان
و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که خالق
همه چیز اوست یا بواسطه یا بی واسطه و هر که باراده و اختیار و از روی
حکمت چیزی را آفریند البته بآنچیز و صفات و آثار آن علم دارد و باید که
تامل این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجردات و نسبت
مجرد بهمه چیز مساویست دیگر آنکه همچنانکه همه ممکنات اثر وجود اوند
علم انها و جمیع کمالات انها باو منتهی میشود و کسی که همه از و باشد جاهل
بچیزی نمیباشد و جناب مقدس او اشاره بهمه این دلایل در سه کلمه قرآن
مجید فرموده الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا نمیداند همه
اشیا را انکسی که همه چیز را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف
کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه
و همه را بمنتهای مراتب کمال او میرساند و داناست بخفایای امور و کسی
که نیک تامل کند در غرایب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات
مختلفه آنها بر قانون حکمت و تربیت جمادات و نباتات و رسانیدن هر یک
بحد کمال آن و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب اعضای
آنها با یکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات حواس
ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها
در هر باب نوشته اند و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین
میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امر غافل نیست
و بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره باین مراتب هم دارد و باید دانست که علم او ازلی و ابدیست
و غافل نمیشود و سهو و نسیان و فراموشی در او نمیباشد و خواب و پینکی که

مقدمه

مقدمه خوابست در او محالست زیرا که اینها همه عجز و نقصانست و او کامل من
جمیع الجهاتست چنانچه دانستی و هر گاه عموم علم و قدرت و تنزه او از نقائص
امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان
ثابت میشود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله پس سایر صفات کمالیه
باخبار ایشان ثابت میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و
لهذا در اینمقام کلام را بسط ندادیم پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است
یعنی عالمست بآنچه شنیدنیست از آوازها و آنچه دیدنیست بی آنکه او را
آلت شنیدن و گویائی بوده باشد و بدون آنکه او را آلت دیدن و چشمی بوده
باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج
و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغیر خواهد بود و او کامل
بذات خود است و علم او بآنها موقوف بر وجود آنها نیست بلکه پیش
از وجود آنها و بعد از بر طرف شدن آنها میداند بهمان نحو که در وقت
وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردند و چون حق تعالی خود را
باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند و شاید حکمتش آن باشد که ذکر این
اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند یا چون اکثر
اعمال عباد که مورد تکلیفات الهی است از قبیل مسموعات و مبصراتست
این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرموده که ادخل در زجر ایشان
از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد و بعضی این دو صفت را
صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد ششم آنکه حق تعالی حی است یعنی
زنده است و مراد از حیوة صفتی است که از آن توانائی و دانائی آید چون
معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیوة نیز او را خواهد

بود اما حیوة در ممکنات بعارض شدن صفتی میباشد و در جناب مقدس
الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد
و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد هفتم آنکه حق تعالی مرید است
یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال اضطراریه
که بدون اراده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و فرود آمدن
سنگ از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل
میکنیم بعد از آن فایده برای آن تخیل میکنیم و آن محرک ما میشود
تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن فعل از ما صادر میشود و در جناب
مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض نمیباشد پس همان
علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت برای نظام
عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آن وقت لهذا متکلمان امامیه
گفته‌اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث
وارد شده است که اراده همان ایجاد است و از صفات فعل است
و حادث است و در این باب سخن بسیار است و از برای مکلفین همین
بس است که بداند که افعال از حق تعالی باراده و اختیار و موافق حکمت
و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست هشتم آنکه حق تعالی
متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی بی آنکه
او را عضوی و دهانی و زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله
ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلم شنید و ایجاد
کلام در آسمان میکند و ملئکه میشنوند و وحی میاورند یا ایجاد نقوش
میکند در الواح سماویه و ملئکه میخوانند و وحی میاورند یا ایجاد

آن

انها در قلوب ملئکه و انبیا و اوصیا علیهم السلم مینماید و تکلم از
صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است
و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معنی و حروف
است و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت
قدیمند و عین ذاتند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای آنکه بنای
بعث انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر اینست
و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است همه حادث شده‌اند
و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که
اشاعره قایلند باطل است نهم باید دانست که حق تعالی صادق است
و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب
قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که ما را از روایات
باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ماست که قادر نیستیم
که مفسدهٔ کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع
جمیع ملیین و ارباب عقول منعقد است بر آنکه حقتعالی صادق است
در جمیع اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جملهٔ ضروریات دین است
دهم آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی
که او را صفت موجود نیست که قایم بذات مقدس او باشد بلکه ذات
او قایم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت
موجودیت عارض آن ذات شده است در حق تعالی ذات مقدس قایم
مقام آن صفت است و همچنین در سایر صفات کمالیه ذات قایم
مقام همه است و بغیر ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که

اگر صفتی زاید بر ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر دو محال است
زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی غیر از خدا
نمیباشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد لازم
آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه
انشاء الله مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال
خود محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص باشد و عجز است چنانچه
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که مَن وَصَفَهُ
فَقَد قَرَنَهُ وَمَن قَرَنَهُ فَقَد ثَنّاهُ وَمَن ثَنّاهُ فَقَد جَزّاهُ وَمَن جَزّاهُ
فَقَد جَهِلَهُ یعنی هر که وصف کرد خدا را بصفات زائده پس مقارن کرده است
او را با صفات و هر که او را مقارن ساخت بصفات زائده پس اعتقاد
بدو خدا کرد یا دوئی در ذات خدا قایل شد و هر که این اعتقاد کرد
خدا را صاحب جزوها دانست و هر که این اعتقاد دارد خدا را نشناخته
است و ایضا فرموده است که اول دین شناخت خداست و کمال شناخت
خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او آنست که صفات زائده را از او نفی کند
و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت
و اختیار و حیات و اراده و کراهت و سمع و بصر و کلام و صدق و
ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی ازین دو صفت تعبیر بسرمد کرده اند
پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار و حی و مرید و کاره
و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی از این
صفات ببعض دیگر برمیگردد و بعضی داخل صفات تنزیه است
در عدد آنها خلاف کرده اند و همه برمیگردد بانچه مذکور شد

باب

باب دویم

در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند
مبحث است اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد نه در خدائی و نه در
و خلق اشیا چنانچه مجوس بیزدان و اهرمن و نور و ظلمت قایل شده اند
و نه در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتها را با خدا
شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار
جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است و بدیهه عقل
معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت
اله میسر نمیشود و هرگاه تعدد کدخدا در خانه و دو حاکم در شهری
و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها گردد چون
تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد با این وسعت
بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع
عالم باعتبار ارتباط اجزای آن بیکدیگر بمنزلهٔ یک شخص است و همچنانچه
عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند
که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است که اگر کسی دیده بصیرت
و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم برآید از مفتتح آن که عالم روحانیات
تا منتهی که عالم جسمانیاتست همه را یکسلسله مشبک منتظم بیند بعضی در
بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است
و بر اصحاب بصیرت نافذه مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت
صانع صورت انتظام نپذیرد چنانچه از ملا[illegible] صنایع صناع متعدد
متبصر تیزهوش را این معنی منکشف گردد که با[illegible] آنکه بحقیقت وجه
یکیست چه نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه

اشیا جز واحد احد نیست بواسطهٔ انکه مصوّر صوری مختلفاست لیک منافرت ومناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر میکردد وازملاحظهٔ این معنی واخوات آن متفطن هوشمند را معلوم کردد که اینچنین حدت وانتظام که دراجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون کریمهٔ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا مبنی از آنست واهل اعتبار را ادنی تنبهی کافیست که إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ تمام شد سخن محقق وازتحقیقات سابقه معلوم شد که هم چنانچه وجود صانع بدیهی وفطریست وحدت او نیز بدیهی وفطریست وهمکی رویه آنه دارند ومقیم یك دیکاهند واتفاق عقول مستقیمه براین معنی واقعست واکثر ثنویه نیز مبدا اصلی را یکی میدانند ومیکویند نور ویزدان قدیماست وظلمت واهرمن از او بهم رسیده است وحادث است وقلیلی از ایشان بظاهر اظهار قدم هردو میکنند ودرباطن اکر اندك تاملی کنند اذعان بوحدت مینمایند وترهات واهیهٔ ایشان را هرجاهلی که بشنود بطلان انها را بالبدیهه میداند وذکر انها موجب تطویل کلام است وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که اکر خدای دیکر میبود بایست که کتابها ورسولان او نیز بنزد ما بیایند واین برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید قادر بر کمال وفیاض مطلق باشد هرکاه یك خدا صد وبیست وچهار هزار پیغمبر برای معرفت وعبادت خود بفرستد وخلق را هدایت کند اکر والعیاذ بالله خدای دیکر میبود او نیز میبایست پیغمبری کسیل نماید تا شناسانیدن خود وعبادت خود

بفرستد پس یا قادر نیست وعاجز است یا حکیم نیست وبخیل وجاهل است وهیچ یك ازین صفات بر واجب الوجود روا نیست وبراین مطلب دلایل بسیار است واین رساله کنجایش ذکر آنها ندارد واما انکه بتها که جمادی چند اند که نفع وضرری از ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند که مقهور ومغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند ازان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ونفی آن ضروری دین اسلام است دویم انکه حق تعالی مرکب نیست وجسم وجوهر وعرض نیست واورا مکانی وجهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط ومرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا واخلاط بدنی وعناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس وفصل وبسیط آنست که جزوی نداشته باشد وحق تعالی بسیط مطلق است واورا جزوی نیست زیرا که اکر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود در وجود وممکن خواهد بود وجوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکنات است وواجب الوجود بالذاتست وعرض نیست مانند سیاهی وسفیدی زیرا که عرض محتاج بمحل وهر محتاجی ممکن است وجسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا ومرکب محتاج است باجزا ودر مکان وجهت نیست زیرا که هر چه در مکان وجهت است یا جسم است یا در جسم حلول کرده است وخدا منزه است از هردو وحرکت وانتقال از مکانی بمکانی یا از محلی بمحلی براو محالست زیرا که اینها از لوازم وجسمانیست سیوم انکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وشبیه ونظیر ندارد که در حقیقت ذات وکنه صفات با او شریك باشد وضدی ندارد

که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا معین و یاوری نداشته
و اعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم را آفرید و خلق عالم را بایشان گذاشت که ایشان
و خالق همه چیز بغیر افعال بندگان اوست **چهارم** آنست که صانع
عالم دیدنی نیست و بدیدهٔ سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در آخرت
و این ضروری دین شیعه است و آیات و احادیث بسیار بر این معنی وارد
شده است و آنچه توهم میکنند که برخلاف این وارد شده است مؤول است
بادراک بدیدهٔ دل چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
نبینند او را دیدها نه بمشاهدهٔ دیدن ولیکن دیده است او را دلها به
حقیقتهای ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند
عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
که اشرف مکونات و افضل عارفانست اقرار بعجز نموده و فرموده است
ما عرفناك حق معرفتك یعنی نشناختیم ترا چنانچه سزاوار
شناختن تو است و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره
یعنی اندازه نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار او
و فرموده است لا تدرکه الابصار و هو یدرك الابصار یعنی
ادراك نمیکند او را دیدها و او ادراك میکند دیدها را و در احادیث
وارد شده است که یعنی دیدهٔ دلها ادراك کنه او نمیکند چه جای دیدهٔ
سر و ایضا بنا بر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و
بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او نتوان
کرد مانند وهم و خیال **پنجم** آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث

نیست

نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب
و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و
پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله
از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل
عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست
و مجمل سخن در این باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث
نتواند بود و از او منفك نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر
اینها حادث باشند حق تعالی پیش از عروض آن صفات ناقص و جاهل
و عاجز خواهد بود و اگر از او منفك شوند بعد از آن ناقص خواهد بود
و در هیچ حال نقص بر او روا نیست و اگر آنچه حادث میشود صفت نقص
باشد عروض آن محال خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت
فعل است حادث میتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که
حق تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که عالم قدیم باشد و خلق الهی
همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم آن نقص
او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجادات که در هر وقت
که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی منفك
نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه
هرگاه مصلحت در ایجاد زید در این روز بوده باشد اگر پیش از این روز
ایجاد کند خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را
توانگر کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد و بعمل آورد نقص او خواهد
بود نه کمال او و چنانچه گفته اند که صفت ذات آنست که حق تعالی بآن

موصوف کردد و بضد آن موصوف نتواند بود و صفت فعل آنست که
بآن صفت و بضد آن موصوف تواند بود اما اول مثل علم که علم الهی
بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف نتواند بود و همچنین
قدرت جناب حق قادر بر هر ممکن هست و عجز را بهیچ وجه باو نسبت
نتوان داد و دویم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده
و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده و زید را خلق
کرده و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف کردیده و بمیرانیدن
نیز موصوف کردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر کردانیده و هیچ یک
از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال
ذات مقدس او و قدرت کامل و علم سابق و خیریت محض است و اختلاف
در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را در خور قابلیت ماده و مصلحت
نظام کل بهره از فیض شامل خود داده است و اگر زیاده از آن عطا فرماید
مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح کل بلا تشبیه
از بابت باران رحمت که میبارد همه یک نحو میبارد اما باعتبار اختلاف
مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل میرویاند و در یک زمین خار
بهمرساند و ظاهر میکرداند و در یک زمین اشجار و ثمار و در دیگری آباد
و انهار و بعمل میآورد و یکخانه را آبادان میکند و دیگری ویران
و هم از یک باران است بیت هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ؛ و در این رساله زیاده بر این
بیان مناسب نیست ششم آنکه جناب حق تعالی نامهای مقدس بسیار
هست چنانکه فرموده وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای

بیه

بسیار نیکو هست پس بخوانید او را بآن نامها و اسمای بسیار در آیات
و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغیر نامها که
در آیات و اخبار وارد شده نخوانند و حق آنست که نامهای خدا حرفی
چند اند و مخلوق اند و حادث اند و بعضی از سنیان قایل شده اند که نامهای
خدا عین اوست و این سخن بهذیان شبیه است و در بعضی از اخبار وارد
شده است که هر که باین قول قایل شود کافر است و هر که عبادت نام کند
بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک
قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را بر او اطلاق
میکنند خدا را بیکانگی پرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی
متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و او را زن و فرزند نمیباشد
و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت عیسی علیه
السلام فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد شده است
و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه بعضی
از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه مهیات ممکنه
امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول
میکند و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین
آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه
هدی علیهم السلام حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا
بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه ما صلوات الله علیهم
از ایشان تبری کرده اند و ایشان را لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان
نموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود

هلاک کرد هشتم انکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد وهر چیز
غیر جناب مقدس اوست حادثست وجمیع ارباب ملل براین معنی اتفاق
کرده اند واکرچه حدوث وقدم را در عرف حکما برچند معنی اطلاق
میکنند اما انچه اتفاقی ارباب مللست آنست که انچه غیر حق تعالی
است وجودش ابتدائی دارد وازمنهٔ وجودش از طرف ازل متناهی است
وبغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست واین معنی اجماعی مسلمانان بلکه
جمیع ادیانست وایات واخبار که دلالت صریح براین معنی دارد بسیار است
وفقیر در کتاب بحار قریب بدویست حدیث از کتب معتبرهٔ خاصه وعامه
دراین باب ایراد نموده ام با ادلهٔ عقلیه وجواب شبه فلاسفه ودر اخبار
معتبره وارد شده است که هرکه قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است
باب سیوم دربیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی ودر آن
چند بحث است اول انکه مذهب امامیه آنست که حسن وقبح افعال
عقلیست ومراد از حسن آنست که فاعل قادر اکر آنرا بکند مستحق مدح
وثواب باشد وقبح آنست که فاعل قادر اکر آنرا بکند مستحق مذمت
وعقاب باشد وفعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن
وقبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب ومذمت یا عقاب میکردد واین
جهت راکاه هست ببدیهه عقل همکس میفهمد مانند نیکی راست
کفتنی که نفع رساند وقباحت دروغ کفتنی که ضرر رساند وکاه هست
که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی
که نفع رساند که علم بحسن وقبح آنها محتاج به نظر وفکر است وکاه
هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها ولیکن بعد از ورود شرع

حس

حسن وقبح آنها را میدانند مثل حسن روزهٔ روز آخر ماه رمضان وقبح روزهٔ
روز اول ماه شوال واشاعره از اهل سنت میکویند که حسن وقبح افعال
بامر ونهی شارع است هرچه را شارع امر کرد حسن میشود وهرچه را نهی
کرد قبیح میشود پس اکر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد واکر نهی از
نماز میکرد قبیح میشد وبطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بیان
از ایات واخبار بسیار ظاهر است دویم انکه صانع عالم فعل قبیح نمی
کند ومحالست که از وصادر شود زیرا که فاعل قبیح یا عالم بقبح
آن فعل نیست یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاجست بان
فعل قبیح یا قادر بر ترک هست واحتیاج بان ندارد اما بعبث آن فعل را
میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می آید وبنا بر دویم عجز وبنا بر سیوم
احتیاج وبنا بر چهارم سفاهت وهر چهار بر حق تعالی محالست پس قبیح
از وصادر نتواند شد سیوم انکه حق تعالی بندکان را بر افعالی که اختیاری
ایشان نیست تکلیف بان نمیکند نه بر فعل آنها ونه بر ترک آنها
وبندکان در فعل خود مختارند وخود فاعل فعل خوداند خواه طاعت
باشد وخواه معصیت واکثر امامیه ومعتزله باین قول قایلند واشاعره
که اکثر اهل سنت اند میکویند فاعل همه افعال بنده خداست وبندکان
مطلقا در انها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری
میکند ودر ان فعل مجبورند اما بعضی از ایشان میکویند که ارادهٔ بنده
مقارن آن فعل میباشد اما ان اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل
ندارد واین مذهب باطل است بچند وجه اول انکه ما ببدیههٔ
عقل و وجدان خود می یابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت

رعشه که بی اختیار ماست و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم هم
چنین فرق می یابیم میان انکه کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام
بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد باید که اصلا فرق نباشد
میان این افعال ما **دویم** انکه حق تعالی امر کرده است بطاعت و وعده
ثواب بر آن کرده است و نهی کرده است از معصیت و وعید عقاب
بر آن نموده است پس اگر افعال عباد باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف
کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و قبیح باشد مثل انکه کسی دست
و پای غلام خود را به بندد و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را
زند که چرا نیاوردی یا گوید باسمان برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی
که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست ظالم تر از کسی که کفر و معصیت را
بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری کند و او را ابد الآباد
بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیار جاها از قرآن مجید میفرماید
که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان **سیوم** انکه حق تعالی در مواضع بسیار
از قران مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت و ذم مردود
ان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل فعل خود نباشند
مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا محال است
و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که ایشان را
بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخود گذاشته
باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست
که خدا جبر نکرده است بنده را و بنده را باراده خود کرده است اما اسباب
هم از خداست مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و الات

وادوا

وادواتی که در فعل در کار است از جانب خداست و امر بین امرین اینست
و حق آنست که مدخلیت حق تعالی در اعمال عبد زیاده ازین است زیرا
که هدایات خاصه و توفیقات خدا برای کسی که مستحق آنها باشد
بنیات و اعمال حسنه او دخیل است در فعل طاعات و خذلان خدا
و واگذاشتن او را بخود دخیل است در فعل معاصی اما هیچیک بحدی
نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک
مانند اقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد
مثل انکه بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را هر یک از برای
من بخرید و هر یک که این کار را بکند صد دینار باو میدهم و هر یک که نکند
ده تازیانه باو میزنم اگر بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند
و یکی نکند انکه کرده است مستحق صد دینار هست و انکه نکرده است
مستحق ده تازیانه هست و اگر یک غلام فرمان بردارتر است و خدمات
بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد بعد از انکه بهر دو آن تکلیف را
کرد و حجت را تمام کرد او را به تنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها
میکند و تاکید میکند که البته فردا آن خدمت را بکن و شب آن برای او غلام
میفرستد و الطاف زیاده نسبت باین غلام میکند و فردا این غلام
آن خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را صد دینار بدهد و او را
ده تازیانه بزند هیچ کس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این غلام در کردن
مجبور شده است نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند و حجت آقا
بر هر دو تمام است اینقدر که مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات
و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار در این مسئله

نباید کرد که در غایت اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در
اخبار از تفکر در این مسئله وارد شده است **چهارم** آنست که لطف بر حق
تعالی واجب است بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک کرداند
بطاعت و دور کرداند از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب
کردن امامان و وعد و وعید و ثواب و عقاب و امثال اینها **پنجم**
انکه حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بر مصلحت و فعل عبث
و بی فایده از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای
عظیمه ملحوظ میباشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید ببندگان میگردد
و غرض و تحصیل نفع از برای خود نیست و برین قول اتفاق کرده اند
امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا معلل باغراض نیست
و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکنند و اکثر
امامیه را اعتقاد آنست که انچه اصلح باشد از برای خلق و نظام
عالم فعلش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست
که میباید فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرور نیست
و ظاهرا تفکر در این مسئله نیز ضرور نیست **باب چهارم** در مباحث
نبوتست و در آن چند مقصد است **اول** انکه امامیه را اعتقاد
آنست که بعث پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا زیرا که لطف
بر خدا واجبست باجماع شیعه و نصوص متواتره جمیع انبیا از اول
عمر تا آخر عمر معصومند از گناهان کبیره و صغیره عمدا و سهوا
و در این باب ادله عقلیه و نقلیه قایم است و سهو و نسیان بر ایشان
در تبلیغ رسالت و وحی البته جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتماد

نتوان کرد و اما در غیر آن از امور عادیه و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه
آنست که جایز نیست و بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و ابن بابویه و بعضی از محدثین
گفته اند که سهو شیطانی بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو
بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر
سهو کرد و در تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آنحضرت آوردند برخواست و دو
رکعت دیگر کرد و گفته اند حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز
سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر انکه در ایشان گمان خدائی نکنند و اکثر علما
این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که در این باب وارد شده است حمل بر تقیه کرده اند
و باید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی لطفی چند نسبت
باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند با انکه بسبب قوت عقل و فطانت
و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق ذمیمه و تحلیه آن
باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی در دل او مستقر گردد
و از قید شهوات نفسانی و خیالات نفسانی رهائی یابد و پیوسته مشغول مطالعه جمال حق باشد
و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند بسبب کمال معرفت پیوسته خود را
منظور نظر پروردگار خود داند و غیر انچه رضای محبوب او در آنست بر گرد خاطرش
نگردد و اگر نادرا احتمال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال
الهی نگذارد که بپیرامون آن گردد و ایضا شرم کند از انکه در حضور چنین
خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او گردد و تا
اسباب معصیت از او صادر نتواند شد و اگر چنان باشد که جمعی گمان
کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آینه عصمت
برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت

وبدانکه آیات واخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم
السّلام ماوّلست بارتکاب مکروه وترك اولی وچون نسبت بجلالت
مرتبه ایشان این نیز عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند ووجوه
دیکر دارد که در حیوة القلوب ذکر کرده ام وانچه در تفاسیر وتواریخ
ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السّلام که متضمن خطای ایشانست
اکثر از موضوعات ومفتریات سنیانست که از کتب یهود برداشته اند
وبرای انکه خطاهای خلفای جور خود را هموار کنند در کتب خود ایراد
نموده اند وجمعی از ناقصان شیعه نیز انها را در کتب خود ذکر کرده اند
واحادیث بر ردّ آنها از طرق اهل بیت علیهم السّلام بسیار است که در کتب
عربی وفارسی ایراد نموده ام واین رساله کنجایش ذکر آنها ندارد پس بانها
اعتماد وبر آنها اعتقاد نباید کرد دویم طریق دانستن حقیت پیغمبران
معجزاتست زیرا که هرکه دعوای مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور
نتوان کرد چنانکه کفته اند بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست ° پس
بهر دستی نباید داد دست ° چنانکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه
بر شما حاکم باید اطاعت من کنید بمحض کفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی
از جانب پادشاه مانند رقمی یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد
ومعجزه مثل آنست زیرا که معجزه فعلی است که بشر از اتیان بآن عاجز باشند
وبرخلاف مجرای عادت باشد ومقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود پس اکر
فعلی باشد که از بشر صادر شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه وحیل ارباب
شعبده واکر فعل خدا باشد وموافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه
کوید در وقت طلوع آفتاب معجزه من آنست که آفتاب بالحال طلوع میکند

واکر

واکر مقارن دعوای پیغمبری نباشد آنرا کرامت میکویند نه معجزه مثل مائة عام
حضرت عزیر وهرکاه شخصی دعوای پیغمبری کند وکوید خدا برای رسالت دین
ودنیای خلایق فرستاده ودلیل من اینست که حق تعالی باشاره من ماه را
بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند ودرهمان ساعت آن امر واقع شود
ما البته میدانیم که او راست میکوید زیرا که خدا بر همه چیز قادر است وعلمش بهمه
چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اکر اینمرد کاذب باشد دعوای
او قبیح خواهد بود واطاعت ما او را قبیح پس خدا اغرای ما بر قبیح کرده خواهد
بود واین قبیح است وقبیح بر خدا محالست چنانکه معلوم شد وباید که معجزه
برطبق مدّعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند واکر موافق نباشد دلالت
بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند مسیلمهٔ کذاب که دعوای پیغمبری
میکرد باو کفتند که محمد صلی الله علیه وآله برای کوری دعا کرد روشن
شد او کسی را طلبید که یك چشمش کور بود ودعا کرد که چشم صحیحش نیز کور شد
وکفتند که محمد آب دهان مبارك در چاهی که خشك شده بود انداخت آن چاه
پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن انداخت خشك شد واین را
معجزهٔ مکذّبه خوانند سیوم باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد
واعلم از همه باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است وباید که عالم باشد
بجمیع علومی که امت او بآنها محتاجند وباید بصفات کمال موصوف
باشد مانند کمال عقل وزیرکی وفطانت وقوت رای وعفت وشجاعت
وکرم وسخاوت وایثار دیکران بر خود وغیرت در دین ورافت ورحم ومروت
وتواضع ونرمی ومدارا وترك دنیا ورعایت صلحا وعلما واهل دین ومنزه باشد
از صفات ذمیمه مانند کینه وبخل وحسد وحرص ومحبت دنیا وخیال

وجاه وکج خلقی وجبن واز امراضی که موجب نفرت خلق باشد مانند
خوره وپیسی وکوری وکری وکنگی وامثال اینها واز قدح در نسب که ولد
زنا وشبهه نباشد وپدرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای پست نداشته
باشد مثل جولاهای وحجامی وحمالی وبیطاری وکارها که منافی مروت
باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان بازارها ودر حال
راه رفتن وامثال اینها واین امور را بعضی از علما ذکر کرده اند ودر بعضی
سخن بسیار بود وپدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه
وآله بوده اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد ازین مذکور خواهد
شد اما پدران سایر پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان
باشند اما نزد بنده ثابت نیست ودلیل عقلی ونقلی بر آن قایم نشده وبعضی
از اخبار که در باب احوال حضرت خضر علیه السلام وغیر او وارد شده دلالت
بر خلافش دارد وتوقف در این باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق
کرده اند بر آنکه انبیا وائمه صلوات الله علیهم افضلند از جمیع ملائکه
وبر این مضمون احادیث بسیار است وادله عقلیه بسیار نیز گفته اند و
میان مخالفان خلاف بسیار در این مسئله هست وعدد انبیا علی نبینا وآله
وعلیهم السلام ثابت نیست ومشهور صد وبیست وچهار هزار است باید
مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا واوصیای ایشان برحق اند وآنچه در قرآن
مجید وارد شده ونبوت ایشان ضروری دین اسلام شده مانند حضرت
آدم وشیث وادریس ونوح وهود وصالح وشعیب وابرهیم ولوط وموسی
وعیسی واسمعیل واسحاق ویعقوب ویوسف وداود وسلیمان وایوب
ویونس والیاس اقرار بنبوت وحقیت ایشان واجبست وهر که انکار یکی

ازایشان

از ایشان کند کافر است وتفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است وافضل
از همه پنج نفرند نوح وابرهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله
وعلیهم واینها از اولوا العزم میباشند وشریعت ایشان ناسخ شریعت پیش
است وافضل از همه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله است وبعد
از آن حضرت ابرهیم علیه السلام از سایر انبیا افضل است وفرق میان
نبی ورسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند که رسول آنست که
ملک در بیداری بر او نازل شود ونبی شامل آن هست که در خواب بر او
نازل شود وبعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی ونبی شامل
آن هست که بر کسی مبعوث نباشد وبعضی گفته اند رسول آنست که کتابی
یا شریعتی داشته باشد ونبی شامل آن هست که حافظ شریعت دیگری
باشد ودر احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری
بوده که بر خود مبعوث بوده است وبر دیگری مبعوث نبوده است وپیغمبری
بوده است که در خواب میدیده وصدای ملک را میشنیده ودر بیداری
ملک را نمیدیده است ومبعوث بر احدی نبوده است وغیر او امامی بوده است
یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل لوط که تابع ابرهیم بود علیهما السلام
وپیغمبری بوده است که در خواب میدیده وصدا میشنیده وملک را میدیده
است وبر گروهی مبعوث بوده است اما تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل
یونس علیه السلام وآنکه در خواب ببیند وصدا بشنود وملک را در بیداری
ببیند وخود صاحب شریعت باشد او امام است ودر احادیث معتبره وارد
شده است که نبی آنست که در خواب ببیند وصدای ملک را میشنود
اما ملک را در بیداری نمیبیند ورسول آنست که صدا را میشنود ودر خواب

ملك را می‌بیند و در بیداری ملك را می‌بینند و امام صدای ملك را میشنود
و او را نمی‌بیند و بدانکه خلاف کرده‌اند در آنکه آیا از جن پیغمبری مبعوث
شد یا نه و اکثر انکار کرده‌اند و بعضی گفته‌اند پیغمبری یوسف نام بر ایشان
مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توقف در این مقام اولی است **پنجم**
در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوای نبوت نمود و معجزات باهره
بسیار بر طبق دعوای خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوای
پیغمبری پس همهٔ ارباب ملل و نحل قایلند که او دعوای پیغمبری
کرد و اما معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع اقوال
و افعال و اخلاق آنحضرت معجز بود و معجزات آنحضرت دو نوع است
اول قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا روز
قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او
از جنس آن فنی بود که در آن زمان شایع‌تر بود و اهل آن زمان در آن ماهر
بودند تا آنکه حجت بر ایشان تمام‌تر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی
علیه السلم چون مدار بر سحر بود حق تعالی با و عصا و ید بیضا و امثال
آنها داد که قوم او از ایشان بمثل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس
ماهر بودند و در زمانی که عیسی علی نبینا و آله و علیه السلم مبعوث
شد چون امراض مزمنه بسیار بود و طبیبان حاذق مانند جالینوس
و امثال او بودند پس حضرت معجزهٔ مرده زنده کردن و کور روشن کردن
و خره و بیجی را شفا دادن و امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان
بود اما از نوع فعل بشر نبود و در زمانی که حضرت رسالت پناه محمدی

صلعم

صلی الله علیه و آله مبعوث گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت
و بلاغت بود و اشعار و سخنان فصیح بلیغ میآوردند و بر کعبه میآویختند
و بآن فخر میکردند حضرت قرآن مجید را آورد و تحدی نمود و فرمود که اگر
در پیغمبری من شك دارید مثل این قرآن را بیاورید و ایشان عاجز شدند
و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده سوره از مثل این قرآن را بیاورید و
نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل این قرآن بیاورید و ایشان متوجه
شدند و اتفاق کردند و مثل سورهٔ کوچکی نیاوردند با آن حرصی که در تکذیب
آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن و اسیر شدن
و انچه از ایشان خواسته بود نیاوردند اگر قادر می‌بودند البته میآوردند با وجود
فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب و در زمانهای
بعد از آن تا حال با آنکه در هر اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف دوستان
آنحضرت بودند و نیاوردند و نتوانستند آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل
بشر نیست و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی چنین
امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اغرای بر کذب و دروغ و اضلال
خلق و انواع قبایح لازم میآید و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح
محالست و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافست که آیا از غایت فصاحت
و بلاغت است یا آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب
و سد اذهان ایشان مینمود که اتیان نمیتوانستند نمود و اگر چه اعجاز بهر دو
وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه **اول** از جهت
فصاحت و بلاغت و حلاوت که هر عجمی که قرآن را میشنود امتیاز آنرا از
سخنان دیگر میفهمد و هر فقرهٔ از آن که در میان کلام فصیح واقع شود مانند

یاقوت رمانی و لعل بدخشان می درخشند و جمیع فصحای عدنان و بلغای
قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر
سخن بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه میاویخت
و چون آیه وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوائی در رعب
آمدند و نوشتهای خود را برگرفتند و پنهان کردند دویم از جهت غرابت
اسلوب که هر چند کسی تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید
قریب باین نظم عجیب و شبیه باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای
آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند سیوم عدم اختلاف
چنانکه حق تعالی فرموده است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود هر آینه می یافتند
در آن اختلاف بسیار زیرا که از بشر هرگاه کلامی باین طول صادر شود
نمیشود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی
از جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا وقتی که انشا کننده آن حضرت
صاحب خط و سواد نباشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر
نویسندگان منافقان و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت
زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر
فضیح است و اگر یک بیت غالیست بیت دیگر واهیست و اگر یک جزوش
در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و تزریقات و کلامی که از اول تا آخر همه
در اعلای درجات بلاغت بوده باشد و همه بر حقایق و معارف مشتمل
باشد صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچ گونه اختلاف در ذات و صفات
و افعال و احوالش نیست چهارم از جهت اشتمال بر معارف ربانی زیرا که

درآنوقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم بر طرف شده بود و آنحضرت
پیش از بعثت با هیچ یک از علمای از اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمی
فرمود و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما
در چندین هزار سال در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه باحسن
وجوه بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا
در آن نیست و نیز بکتاب آنحضرت طایفه عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور
آفاق بودند از نور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان
سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب علم و ایمان محتاج بایشان
شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و شرایع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق
آنچه حکما و علما در سالها فکر کرده بودند در هر سوره اضعاف آن بیان شده
و در شریعت قانونی چند برای انتظام احوال عباد و رفع نزاع و فساد در
معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود و احکام و حلال و حرام
مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای جهان تفکر
نمایند خدشه در آن نمیتوانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه
در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده
نمیتوانند ساخت و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که این معجزه
عظیم ترین باشد ششم از جهت اشتمال بر قصص انبیای سالفه و قرون ماضیه
که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را خصوصا اهل مکه
بر آنها اطلاع نبوده و بنحوی بیان فرموده که با وجود معاندان خصوصا
اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای
آن قصه ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود حقیقت آن را بر ایشان

ظاهر کرده‌اند مانند کشتن و بردار کشیدن حضرت عیسی علی نبینا و آله
و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند بر
ایشان ثابت کرده‌اند مانند قصهٔ سنگسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر
اینها که بتفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده‌ام هفتم از جهت آنکه جمیع
سوره و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی و دفع
تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی
و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور فرقانی هست و بتجارب
صادقه معلوم گردیده و تاثیرات قرآن مجید را در جلای قلوب و شفای
صدور و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از کدورت مشتهیات
نفسانی زیاده از آنست که صاحب دلی انکار آن نماید یا عاقلی را در آن
مجال تاملی باشد هشتم از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه
که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی نیست و آنها زیاده بر آنست که احصا توان
نمود و آن بر دو قسم است اول آنست که در بسیاری از آیات کریمه
خبر داده است بآنچه کافران و منافقان در خانهای خود میگفتند با
یکدیگر براز و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرهای خود می‌گذرانیدند
و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند و اظهار ندامت و انابت
میکردند و چون سخنی میگفتند خایف میشدند و میگفتند که در این ساعت
جبرئیل بآن حضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر آنرا
در حیوة القلوب ذکر کرده‌ام دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه
خبر داده است بامور آینده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع
آنها مگر بوحی و الهام مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر خبر

دادن از مذلت یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی
میان ایشان بهم نرسید و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگارند و
بمذلت ایشان مثل میزنند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر
دادن از برای دخول مکهٔ معظمه برای عمره و از فتح مکه و برگشتن حضرت
بسوی آن بلدهٔ طیبه و خبر دادن از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن
از غلبهٔ رومیان بر کبران عجم و خبر دادن در سورهٔ کوثر از کثرت اتباع و
اولاد آن حضرت و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر گفتند
و خبر دادن از عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیوة القلوب
مذکور است دوم در بیان سایر معجزات آن حضرت است بدانکه حق تعالی هیچ
پیغمبر را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن با آنحضرت عطا
کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نتوان کرد و زیاده از هزار معجزه در رساله
کتب ایراد کرده‌ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است قسم اول معجزات
بدن شریف آن حضرت است و آن بیست و چهار معجزه است اول آنکه پیوسته نور
از جبین نورانیش ساطع بود و چون ماه شعاع جبین مبین آن معدن انوار در کوه
و دیوار می‌تابید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منورش مانند
ده شمع روشنی میداد دوم بوی خوش آنحضرت بود چنانچه هر وقت آنحضرت
از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هر که از آن راه میگذشت میدانست
که حضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنحضرت جمع میکردند و
بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت
آوردند و کف آبی در دهان مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب
از مشک خوشبوتر شد سوم آنکه چون در آفتاب می‌ایستاد یا راه میرفت او را سایه

نبود چهارم انکه با هر که آنحضرت راه میرفت هرچند او بلندتر بود حضرت
بقدر یک سر و گردن از او بلندتر مینمود پنجم انکه پیوسته در آفتاب
ابر بر سرش سایه می افکند و با او حرکت میکرد ششم انکه مرغی از بالای
سر مبارکش پرواز نمیکرد و جانوری مانند مگس و پشه و غیر اینها بر ان
حضرت نمی نشست هفتم انکه از عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم
انکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب قوای او را از ادراک معطل
نمیکرد و سخن ملئکه را میشنید و دیگران نمیشنیدند و ملئکه را میدید
و دیگران نمیدیدند و هرچه در خاطرها میگذشت میدانست نهم انکه
هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم انکه آب دهان بهر چاهی می
افکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و بهر صاحب دردی که
میمالید شفا می یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت
بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از نیم
و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم انکه جمیع لغتها را میفهمید
و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم انکه در محاسن شریفش هفده موی
سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میدرخشید سیزدهم مهر نبوت
بر پشت مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی میکرد
چهاردهم انکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدری که جماعتی
سیراب شدند پانزدهم انکه باشاره انگشت ماه را دو نیم کرد شانزدهم
انکه سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم میشنیدند هفدهم
انکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش و خون و غیر آن متولد شد
و در وقت ولادت از پا بیرون نیامد نه از سر و چون بزمین آمد بوی بهتر

از بوی

از بوی مشک از و لایح و فایح گردید و جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده
افتاد و چون سر از سجده برداشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود
بوحدانیت حق تعالی و رسالت خود پس نوری از او ساطع گردید که مشرق
و مغرب عالم را روشن کرد هجدهم انکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی
ندید نوزدهم انکه فضله که از ان حضرت جدا میشد بوی مشک از ان
میامد و کسی آنرا نمیدید بلکه زمین مامور بود که آنرا فرو برد بیستم
انکه هر چهارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر
نمیشد بیست و یکم انکه در قوت کسی با آن حضرت مقاومت نمیتوانست
کرد بیست و دوم انکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت میکردند
و بر هر سنگ و درخت که میگذشت خم میشدند از برای تعظیم و بر آن
حضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره آن حضرت را میجنبانید
بیست و سیوم انکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای پایش نمیماند و گاه
بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و چهارم انکه حق تعالی
از آن حضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی و شفقت
و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمیتوانست کرد و
هر کافر و منافقی که آنحضرترا میدید از بیم بر خود میلرزید و از دوماهه
راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد قسم دویم معجزات ولادت
آنحضرت است خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب
میلاد کثیر الاسعاد آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند
و باین سبب شهاب از آسمان ظاهر شد حتی انکه مردم ترسیدند که قیامت
بر پا خواهد شد و علم کاهنان بر طرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هیچ

که در عالم بود بر رو درافتاد وطاق کسری که پادشاه عجم بانهایت
استحکام بنا کرده بود وهنوز باقیست بلرزید وچهارده کنگره اش بریخت
وازمیانش شکست وتا زمین دو حصه شد وتا حال شکستگی بغیر آنها
ندارد وقصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد وآب دران جاری
گردید ودریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند خشک شد والحال بجای
آن نمکی است که نزدیک کاشانست وآتشکده فارس که هزار سال بود می سوخت
دران شب خاموش شد ورود خانه سماوه که سالها خشک بود وآب دران جاری
شد ونوری دران شب از طرف حجاز ساطع شد ودر تمام عالم منتشر گردید
وتخت هر پادشاهی سرنگون شد وجمیع پادشاهان دران روز لال بودند
وسخن نمیتوانستند گفت وملائکه مقربان وارواح اصفیای پیغمبران
در هنگام ولادت آن وافر السعادات آن منبع سعادات حاضر شدند
ورضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند واباریقها وطشتها از طلا
ونقره وزمرد بهشت حاضر کردند وبرای حضرت آمنه شربتها از بهشت آوردند
که او آشامید وآنحضرت را بعد از ولادت باآبهای بهشت غسل دادند
وازعطرهای فردوس معطر گردانیدند ومهر نبوترا بر پشت آنحضرت
زدند که نقش گرفت ودر حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند
واورا بر جمیع روحانیان عرض کردند وجمیع ملائکه سموات بخدمت
آنحضرت رسیدند وبر او سلام کردند ودر ساعت ولادت چهار رکن
کعبه معظمه از زمین جدا شد وبجانب حجره منوره بسجده افتاد وغرائب
ولادت ومعجزاتی که در آنحالت وبعد از آن در ایام نشو ونما ظاهر شد
زیاده از حد عد واحصاست وبرخی در حیوة القلوب مذکور است

تم

قسم سیوم معجزاتی است که متعلق بامور سما وبر آثار علویه است وآن بسیار است
اول شق قمر حق تعالی فرموده است اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی
نزدیک شد قیامت وشکافته شد ماه واکثر مفسران گفته اند که این آیه
وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگشت مبارک
اشاره بماه کرد وبقدرت الهی بدو نیم شد وچون از اهل بلاد دیگر پرسیدند که
ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در آن شب چنین دیدیم که بدو نیم شد وباز
بهم پیوست وبعضی روایت کرده اند که نیمی بر پشت کعبه افتاد ونیم دیگر بر کوه
ابوقبیس دوم برگردانیدن آفتابست خاصه وعامه بسندهای بسیار از اسماء
بنت ابی عمیس وغیر او روایت کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه
وآله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از برای کاری فرستاده بود
وبعد از آنکه حضرت رسول از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود
وحضرت رسول سر مبارک خود را در دامن آنحضرت گذاشت وخوابید ودر
آنحال وحی بر آنحضرت نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند
وچون وحی منقطع شد حضرت فرمود یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله نتوانستم
سر مبارک تورا بر زمین گذارم پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت
تو وطاعت رسول تو بود آفتابرا براو برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب
برگشت وبلند شد وبجائی رسید که بر زمینها تابید ووقت فضیلت عصر
برگشت وحضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت ومثل این معجزه
از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول
صلی الله علیه وآله واقع شد سیوم ریختن ستارگان وبسیاری شهب
در هنگام ولادت باسعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل

شدن مائده برای اهل بیت علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوبات
که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات و نباتات
آنحضرت را و سایر آنچه در اینها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب
خرمائی که حضرت پشت بر آن میداد چون منبر را ساختند از مفارقت
آنحضرت و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت
و برگ و افتادن بتها باشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک
و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن درختان خرما برای سلمان در یک ساعت بالیده
شدن و میوه دادن و فرو بردن زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزه
زیاده از حد احصاست قسم پنجم سخن گفتن حیوانات است با آنحضرت مانند
سخن گفتن آهو و شتر و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقه آنحضرت
در شب عقبه و دلالت کردن شیر سفینه مولای آنحضرت را بر راه و گواهی
دادن انواع حیوانات بر رسالت آنحضرت و از این نوع بسیار است قسم
ششم مستجاب شدن دعای آنحضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن
کوران و شفا یافتن بیماران و این نوع زیاده از آنست که حصر توان کرد
قسم هفتم استیلای آنحضرت است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل
شدن ملائکه از آسمان برای یاری آنحضرت چنانکه در جنگ بدر
و احد و غیر آنها شد و آثار کش بر مردم ظاهر گردید قسم هشتم استیلای آن
حضرت است بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جن با آنحضرت چنانکه
قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد است و منع شیاطین
از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید مذکور است قسم نهم خبر دادن
از امور پنهان و امور آینده است مانند خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه

ایشان

ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن
اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهید شدن امیر المؤمنین و حسنین
علیهم السلام و کیفیت شهادت هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم
و بقای دولت نصاری و خبر دادن از شهادت حضرت امام رضا علیه
السلام و مدفون شدن آنحضرت در خراسان و خبر دادن از شهادت
عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عایشه و طلحه و زبیر و
با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه
و بیرون کردن او از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد
آنحضرت خبر داد و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت
و از شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت
شهادت ایشان در جنگ تبوک و از شهادت خبیب بن عدی در مکه و
از مالی که عباس در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت از آنچه
منافقان در خانهای خود میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود
میکردند و اکثر مردمی که بنزد آنحضرت میآمدند پیش از آنکه سخن بگویند
حاجت ایشان را میفرمود و کم سخنی از آنحضرت صادر میشد که از معجزه
خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب حیوة القلوب
رجوع نماید ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
است و بنصوص صریحه قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از جمله ضروریات
دین اسلام است و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از قاصران در خصوصیات
آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدین زیرا که بعضی از عامه خلاف
کرده اند که در خواب بود یا در بیداری و بروح تنها بود یا ببدن و روح مرکب

و تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین متکلمین شیعه در ذکر بعضی
از این خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو وجهی که مذکور شد و آنچه
از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود آنست که حق
تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از مکه معظمه بسوی
مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی و عرش
اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و رازهای نهانی
و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور و تحت
عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیا علیهم السلام یا
اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را
مشاهده نمود و احادیث متواتره خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه
عروج آنحضرت ببدن بود نه بروح بی بدن و در بیداری بود نه در خواب
و در میان قدمای علمای شیعه در این معانی خلافی نبوده چنانچه ابن
بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند
و اتفاقیست که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از
هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج
مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار و دیگران بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی حضرت رسول را صلی
الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه آنحضرت را
در باب ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار

کند

کند معراج و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد بمعراج تکذیب
کرده است حضرت رسول را **هفتم** در بیان قلیلی از فضایل و مناقب آنحضرت
است باید دانست که آنحضرت مبعوث بود بر کافه بشر از عرب و عجم و جمیع آدمیان
و ایضا مبعوث بود بر جنیان بنص قرآن و دین او ناسخ ادیان جمیع پیغمبرانست
و آخر پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و آنحضرت اشرف است از جمیع
مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه
علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلاة میگویند که حضرت امیر المؤمنین
افضل از آنحضرت بود کفر است و آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه
بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات آنحضرت این بود که در میان گروهی
نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت
و عناد و فساد و نزاع و تغایر و تحاسد بود و در جمیع ماننده حیوانات عریان
میشدند و بدور کعبه دست بر هم میزدند و صفیر میکشیدند و عجب است که
عبادت ایشان چنین بود از این معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد
بود و الحال که زیاده از هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است شریعت
مقدسه ایشان را طوعا او کرها باصلاح آورده است کسی که در صحرای
مکه ایشان را مشاهده میکند میداند که بمراتب شتی از انعام بدترند و در میان
چنین گروهی آنجناب بهم رسید با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم
و حلم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال
که علمای خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از اعشار
آنها را احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها را در کتاب

حیوة القلوب ایراد نموده ام و ایضاً اجماع امامیه منعقد است بر انکه پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچ یک کافر نبوده اند و آزر که کافر بود پدر ابرهیم علیه السلام نبود بلکه عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش تارخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این کند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبد المطلب از اوصیای حضرت ابرهیم علیه السلام بود و هم چنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه اوصیا بودند و حضرت ابوطالب پدر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز بت نپرستیده و کافر نبود و لیکن ایمان خود را از برای مصلحت قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او بکند و اعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابرهیم و اسمعیل و سایر انبیا و اوصیا نزد او بود و بحضرت رسول در وقت مرگش تسلیم کرد و در آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و بر این مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و اسلام ابوطالب و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب قایل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام همه عفایف و نجیبات مکرمات بوده اند و آلوده بتهمتی نبوده اند و در هنگامی که نطفهٔ ایشان تا

ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و مادر اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفهٔ ایشان در رحم آنها نبوده بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پیوسته نطفهای کرامی در صلب ایشان بوده باید هرگز کافر نبوده باشند و این مضامین از ادلهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است اما اکثر متفطن و متعرض نشده اند والله الموفق **هشتم** خلاف که آیا آنحضرت بر ملائکه مبعوث بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفته اند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسهٔ ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل علیه السلام بی رخصت داخل خانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمیشد و چون داخل میشد مانند بندگان در خدمت آنحضرت مینشست **نهم** خلاف که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی برآنند که بشریعتی متعبد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد و بعضی گفته اند بشریعت ابرهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی و بعضی بشرع عیسی و بعضی بهمه شرایع و حق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت آنحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمینمود و شریعت آنحضرت ناسخ جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از آن حضرت سؤال میکردند تا وحی

نازل نمیشد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری متمسک بکتب سابقه نمیگردید
و در حکم سنگسار زناکار خبر از توریة داد برای اتمام حجت بر یهود و
تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعار به
بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیانست
و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل مشاق امت و اما
پیش از بعثت مدلول اخبار و ادلهٔ عقلیه بسیار آنست که آنحضرت اهتمام
در عبادات و تتبع مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساوی ادا
زیاده از همه کس میفرمود و چون توانند بود که سایر خلق در چهل سال
مکلف بشرایع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات تا چهل
سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد و راه دین خود را نداند با آنکه منقول
است که آنحضرت انواع عبادات میکرد و بیست و پنج پیش از هجرت پنهان
بجا آورد و آداب حسنه از تسمیه و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و مکروهات
و روزه و انواع عبادات از آنحضرت صادر میشد و نمیتواند بود که اینها
بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول آنکه اگر عمل بشریعت
پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او باشد
و این خلاف ضرورت دین است دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را باید بداند
تا بشرع او عمل نماید و اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع
خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی دانست
پس باید که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از معجزات آنحضرت آن بود
که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیا را
بنحوی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا

اکثر

اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفته
ایشان میتوانست کرد سیوم آنکه در احادیث بسیار وارد است که هیچ زمان
از حجت خدا خالی نمیباشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر
نبود باید یا وصی حضرت یا وصی حضرت ابرهیم علیهما السلام را تتبع نماید
و باو ایمان بیاورد و تابع او گردد و باید این معنی را اکثر اهل ملت بدانند
و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم میاید که آنحضرت مرتبه‌اش پست تر از آن وصی
باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری دین اسلام است پس گوییم که
پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام الهی و شریعت خود عمل مینمود
و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید
بچندین وجه اول آنکه خاصه و عامه از آنحضرت روایت کرده‌اند که فرمود
من پیغمبر بودم در وقتی که آدم در میان آب و گل بود و احادیث بسیار وارد شده
که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند و همه
با آنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه
و اهل بیت او آموختند دوم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه
قاصعه فرموده که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله از هنگامی
که او را از شیر باز گرفتند با او نزدیک بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که دلالت
میکرد او را براه مکارم افعال و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین است
معنی پیغمبری و معلوم شد که شرایع دین خود را از ملک فرا میگرفت سیوم آنکه در احادیث
صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابرهیم را بنده خاص خود گردانید پیش
از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه رسول گرداند و رسول
گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام

کرده‌اند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می‌بیند و مانند
خواب ابراهیم و مانند آنچه می‌دید رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب
پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او به رسالت پس معلوم شد که بعد
از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر مؤید اند بروح القدس که ایشان
تعلیم و تسدید می‌نماید و از سهو و خطا و نسیان نگاه می‌دارد پنجم به نص قرآن
و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و معجزات
و کراماتی که بهر پیغمبری داده‌اند به آنحضرت زیاده از آن عطا کرده‌اند پس چون
تواند بود که حضرت عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا به شرف
نبوت فایز گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت
نپوشد و ایضاً در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه ما صلوات الله علیهم
در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر می‌شد و حضرت
قایم علیه السلام در کودکی در دامان پدر از مسایل مشکله غامضه جواب فرمود
و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در یک روز سی هزار مسئله غریبه
کلامیه را بیان شافی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد
دهم خلافست که حق تعالی آن حضرت را امی نامیده اکثر گفته‌اند برای آن بود
که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بام القری که
مکه مشرفه است داده شده و در این خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم
خط و سواد از کسی ننموده بود چنانکه نص قرآن بر آن دلالت کرده است و خلاف
در این است که آیا بعد از بعثت می‌توانست خواند و نوشت یا نه و حق آنست که قادر
بود بر خواندن و نوشتن چنانچه به وحی الهی همه چیز را می‌دانست و بعد از بعثت الهی کار

که

که دیگران از آن عاجز بودند می‌توانست اما برای مصلحت خود نمی‌نوشت و وحی را دیگران
می‌نوشتند و غالباً اوقات دیگران را امر می‌فرمود که نامه‌ها می‌خواندند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را می‌خواند و نمی‌نوشت
و بسند معتبر منقول است که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که چرا حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را امی نامیدند حضرت فرمود که سنیان چه می‌گویند
گفت می‌گویند زیرا که نمی‌توانست چیزی نوشت فرمود دروغ می‌گویند لعنت خدا بر ایشان
باد والله که آنحضرت می‌خواند و می‌نوشت به هفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امی نامید
برای آنکه از اهل مکه است و یک نام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار بود
که دیگران در آنها با آنحضرت شریک نبودند اول آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت واجب
بود دوم قربانی بر آنحضرت واجب بود سیوم بعضی گفته‌اند مسواک بر آنحضرت واجب
بود چهارم هر بدعت که می‌دید بایست البته انکار کند پنجم مشورت کردن با صحابه بعضی
گفته‌اند بر آن حضرت واجب بود ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم
حرام بودن زکوة واجب بر او و بر اهل بیت و ذریت او و در حرمت زکوة غیر واجب و صدقات خلاف
۸ و واجب بودن ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم آنکه گفته‌اند آنحضرت سیر
و مانند آن میل نمی‌فرمود و بعضی گفته‌اند حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده
طعام میل نمی‌فرمود و بعضی گفته‌اند بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته‌اند
خط نوشتن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست دوازدهم وصال در روزه
بر آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است و وصال آنست که دو روز در روزه
بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا سحر تأخیر نماید با قصد سیزدهم بر آن
حضرت زیاده از چهار زن به عقد دایم جایز بود و بر دیگران حرامست چهاردهم
بر آنحضرت حلال می‌شد زنی که خود را به آنحضرت ببخشد بدون عقد پانزدهم

انکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد وخواه نکرده باشد در حال حیوة
آنحضرت وبعد از وفات بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرترا بنام
ندا کنند که یا محمد ویا احمد بگویند وحق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرترا
بنام ندا نفرموده است بلکه یا ایها النبی ویا ایها الرسول ویا ایها المزمل
ویا ایها المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلندتر
از صدای آنحضرت کنند هیجدهم حرام بود که از پشت حجرها آنحضرترا ندا کنند
وخصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها در نزد فقیر ثابت نیست وذکر
آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمود باب پنجم
در امامت است ومراد از امام کسی است که مقتدا وپیشوای امت باشد ودر جمیع امور
دنیا ودین بنحوی که پیغمبر میکرد بنیابت وجانشینی پیغمبر نه بر سبیل استقلال
ودران چند مقصد است مقصد اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت
اختلاف کرده اند درانکه امام بمعنی که مذکور شد نصب کردن او ضرور وواجب
یا نه وبر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت وایضا خلافست که عقل
حکم میکند بوجوبش یا بشرع معلوم شده است وذکر خلافهای ایشان بطول انجامد
آنچه فرقه ناجیه امامیه بران اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر پروردگار
عالم عقلا وسمعا نصب کردن امام اما عقلا پس چند وجه است اول آنکه هر دلیلی که
دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام میکند چه
معلوم است که مردم را در انتظام امور دین ودنیای ایشان ناچار است از رئیسی
وسرکرده که در امور مختلفه ایشانرا براه راست هدایت نماید ودفع مخاصمه ومجادله
ومنازعه ومغالبه ایشان که بالضروره در معاملات ومعاشرات ایشان رو
میدهد بر وجه حق وصواب از ایشان بکند وهمه عقول براین معنی مفطورند

وچنین

وچنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله که خاتم پیغمبرانست وبعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست
دویم آنکه نصب امام لطفست ولطف بر خدا عقلا واجبست وایضا اصلح بر
حق تعالی واجبست وشک نیست درانکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال وازمنه
وجود رئیس وحاکمیست علی الاطلاق که اختیار دین ودنیای ایشان بدست او باشد
وچنین رئیسی یا پیغمبر است یا امام ودر زمانی که پیغمبر نباشد منحصرست در امام
سیوم آنکه چون بعثت حضرت رسول صلی الله علیه وآله مخصوص بزمان آنحضرت
نبود بلکه مبعوث بر کافه خلق تا روز قیامت واز برای ایشان کتابی آورده
وشریعتی از جانب خدا مقرر کرده وآداب وسنن در هر امری حتی خوردن وآشامیدن
وجماع کردن وبیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده ودر فرایض ومواریث
وقضایا ومعاملات احکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نموده ومدت بعثت آن
حضرت مدت قلیلی بود ودر آن مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان کردند که اکثر آنها
نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که خدا ورسول امر عظیم
چنین را ناتمام بگذارند وحافظی برای این ملت وشریعت وکتاب وسنت که معصوم
ومامون از کذب وسهو وتغییر وتبدیل باشد مقرر نکنند وکتاب مجمل غامض ذو
وجوه ومحتملی در میان ایشان بگذارند که هنوز آن کتاب جمع وترتیب نیافته باشد
وآنچه در میان باشد در غایت اجمال باشد وهر کس بنحوی فهمد ومفتری از برای اغراض
تعیین نمایند یا آنکه مرادیکه احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد واحادیث سنت
در نهایت اختلاف وتشویش باشد ودو مسلمانی چند را که هر یک انواع اغراض
فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کردانند که هر باطلی که خواهند برای
خود تعیین نمایند وآن باطل جاهل هر امری که رود هلک صحابه را جمع کند وخود

مانند خرد و کل مانده باشند و از این و از آن بپرسد تا بمقتضای اغراض باطله خود
یکی را ترجیح دهد هرکه بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خداوند عالم
روا نمیدارد که خداوند با آن لطف و رحمت نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبری
با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان
بشوند پیغمبر بزرگواری که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت
قرار داد چون شد که یک مرتبه دست از ایشان برداشت رئیسی و دهقانی که کدخدائی جمعی
بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کسی تعیین مینماید و وقت سفر
برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان
از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی تعیین
نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بابی حکم نخواهد کرد چهارم آنکه
مخالفان نیز معترفند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام از آدم
تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمینمود ایشان را از دنیا رحلت نمی
فرمود و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جمیع غزوات و سفرهای جزئی
که آنحضرت از مدینه مشرفه میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در
جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشان را بخود نمیگذاشت
پس چون در این مفارقت کبری و سفری انتها احوال ایشان را معطل میگذاشت پنجم
آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل نبوت است اگر امام را مردم اختیار
توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار توانند کرد و این باطل است و ایضاً اکثر
عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم توانند کرد و عقلای صاحب تدبیر بسیار است
که کسی از برای نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در اندک وقت ظاهر میشود که خطا
کرده اند و تغییر میدهند پس بر یابت دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم را

کند

کند و ایضاً عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی برآن
مطلع نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها
ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است
بسیار است و در این رساله مختصر بچند آیه اکتفا مینمائیم اول آیه وافی هدایه الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردانیدم از برای شما
دین شما را و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را و شک نیست در آنکه امام از معظم ارکان
دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید
که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد با آنکه احادیث مستفیضه از طرق
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در غدیر خم نازل شد دویم در آیه کریمه و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی
رجل من القریتین عظیم اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة
الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک
خیر مما یجمعون مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا
فرستاده نشد این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طایف مانند ولید بن مغیره
که در مکه بود و عروة بن مسعود که در طایف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار
داشتند حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت
پروردگار تو را یعنی پیغمبری را و بهر کس که خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان
ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی در
دنیا بدرجات بسیار تا آنکه بعضی بکار محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را
بکارهای خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت
پروردگار تو بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی

هرگاه ما قسمت اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد بایشان
نگذاریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین رفعت شان باختیار
ایشان گذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است و بعد از نبوت
هیچ رحمت و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود
نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر رمد و عناد
دیده بصیرت مخالفان را نپوشانده **سیوم** حق تعالی میفرماید وربک یخلق ما یشاء
ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله عما یشرکون یعنی و پروردگار تو میآفریند هر
چه میخواهد و برمیگزیند هر که را میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است
خدا از آنچه ایشان شریک او میگردانند و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه
برگزیدن بندگان برای امور دین و دنیا با خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند
که این آیه بر رد آنها نازل شد که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیگران نداد و چهارم
آیات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان
فرموده است مثل ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از هیچ
چیز و کل شیء فصلناه تفصیلا و هر چیزرا تفصیل داده ایم تفصیل دادنی و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده
هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند
بود که تعیین امام که اهم امور است بیان نفرموده باشد **پنجم** حق تعالی فرموده
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدارا و اطاعت
کنید رسول را و آنهارا که صاحبان امر اند از شما و چنانکه اطاعت خدا و
رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی
امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر

نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از او صادر نشود که
والا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده است
و چنین کسی امامی است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است از خطا و باتفاق
غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند **مقصد دویم** در بیان
شرایط امامت بقول متکلمین و مشهور آنست که در آن سه شرط معتبر است
اول آنکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا در علم و الا
تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح است و ایضا حق تعالی
میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام لا یهدی الا ان یهدی فما لکم
کیف تحکمون یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر است باینکه مردم
پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمیتواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را
هدایت کند پس چه میشود شما را که نمیفهمید و چگونه حکم میکنید بجهت عدم
افضلیت امام و باز فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون
انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی میباشند با هم آنها که صاحب علم
و دانائی اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود این را مگر صاحبان
عقلها و ایضا فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال
کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که
انی جاعل فی الارض خلیفة من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه
گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کنند در زمین و بریزند خونهای
مردم و ما تسبیح و تقدیس میکنیم تورا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزیرا که
شما نمیدانید پس حق تعالی اسمها را تعلیم آدم نمود و بان حجت بر ملائکه تمام کرد
که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن

موجب استحقاق خلافت است و ایضاً چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت نمی
کردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بر زیادتی علم و جسم پس معلوم شد
که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت چه ظاهر است که زیادتی جسم
قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دویم از شرایط امامت عصمت است و اجماع
علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم از اول عمر تا آخر عمر از جمیع
گناهان کبیره و صغیره و احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضاً امام امین
حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل
امانت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أتأمرون الناس
بالبر وتنسون أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون یعنی آیا امر میکنید مردم را
به نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید
و قباحت این امر را نمیفهمید و باز فرموده است ای گروه مؤمنان چرا میگوئید
چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم
است که کسی که مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضاً چون
حق تعالی خطاب کرد بحضرت ابرهیم علیه السلم که من گردانیدم ترا امام از برای
مردم حضرت خلیل از این عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب
کرد و گفت از ذریتی من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین
یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس خود
و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد
امامت باو نمیرسد و ایضاً علة غائیه در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت
بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد امام دیگر باید
که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر گردد او ظاهر سازد پس او امام

کل

کل خواهد بود نه اول و ایضاً بر امت واجب است که اطاعت او بکنند در قول و
فعل چنانچه در آیهٔ اولی الامر معلوم شد پس اگر اطاعت بکنند یک چیز هم باید
هم واجب باشد و هم حرام و ایضاً نهی از منکر بر ایشان واجب است اگر بکنند مخالفت
با اطاعت و رعایت امام داده و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر
وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید اینها امام دیگر باشد که حلال
و حرام را از او اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم
نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود
بامام معصوم و این دلیل بچند دلیل بر میگردد و بعد از تامل معلوم میشود
سیوم از شرایط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امامست و آن بنصوصی که
بر خصوص هر یک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد
شد انشاء الله و سنیان بهیچ یک از این سه شرط قایل نیستند و این سه صفت را
متکلمون ذکر کرده اند و گفته اند باین صفاتی که در پیغمبر مذکور شد او را نیز
بآنکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشد
و از عیوبی که موجب نفرت خلق است مبرا باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی
و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی و حجامی
و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کنند و امثال اینها و سلطان المحققین نصیر
الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسایلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است
اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بمعنی که مذکور شد دویم آنکه
عالم باشد بهرچه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام
شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان
زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سیوم شجاعت برای دفع فتنها و جنگ

انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او ترک کرده است بگریزد
ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع
صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هر چه از صفات
کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد والا تفضیل مفضول لازم آید و آن
قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفرت مردم میگردد خواه
در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی
و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او با پدر
او و خواه در فرع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با لطف
دارند ششم آنکه قرب و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد
و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه معجزها از او ظاهر شود که دیگران
از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه
امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب فساد میانه رعیت
گردد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره اولی است مقصد دوم در بیان
صفات و خصایص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث
ما بسیار است و در حیوة القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را ایراد مینماییم
کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام زاده
علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و چون از شکم مادر بیرون
میآید دستها را بر زمین میگذارد و صدا بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود
خباثت جنابت در او بهم نمیرسد و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود
بیند آنچه واقع میشود در احوال میداند و خمیازه و کش نمیکند و از پشت
سر میبیند چنانکه از پیش رو میبیند و فضله که از او جدا میشود بوی مشک

از آن میآید و زمین را خدا موکل کرده است که آنرا بپوشاند و فرو برد و چون
زره حضرت رسول را میپوشد بر قامتش درست میآید و هر کس دیگر بپوشد خواه دراز
و کوتاه یک شبر از قامتش زیاد میآید و ملائکه با او سخن میگویند تا آخر ایام عمر شریف
و ابن بابویه رحمة الله علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که امام داناترین مردم است در حکمت و علم بدقایق امور از همه کس در پیش است و
پرهیزکارتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است
و سایه ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دایمی بوده و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکلست
بآنکه آنچه از او بیرون آید فرو برد که بر مردم ظاهر نشود و بوی او از بوی مشک خوشبو
تر است و اولی است بمردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود در
باب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت باو
بهم میرسانند و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان
و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند
خود زیاده از دیگران بآن عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از
دیگران اهتمام در ترک آن میفرماید و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی
دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربها و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نزد او است خصوصا شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده و نزد او نامه هست که
نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز قیامت در آن نوشته است
و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در او نوشته
است و نزد امام میباشد جامعه و آن نامه ایست که طول آن هفتاد ذرع است
در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بکلفتی ران شتر میشود و در آن

نوشته است هر علمی که فکر کنی تا آدم بآن محتاج شود و نزد او میباشد جفر بزرگ که
و جفر کوچک نیز یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و هر دو آنها مملو از علم
شده و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند حتی کمتر که تنبیه
یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است و املای حضرت رسول الله
فرموده و حضرت امیر المومنین بخط خود نوشته است و مصحف حضرت فاطمه
صلوات الله علیها نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت
نوشته است و از برای آن آن را بآنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه علیها السلام را اندوه عظیم
از مفارقت آنحضرت و جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را
برای تسلی آن حضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
امیر المومنین علیه السلام مینوشت و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت
و در حدیث دیگر فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن
عمود اعمال بندگان خدا را می بیند و آنچه بر او مشتبه شود در آن نظر میکند
و میداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که امام را
بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص امامت بر او کرده
چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت امیر المومنین کرد صلوات الله علیهم
آنکه هرچه از او بپرسند جواب شافی میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید
سوم خبر میدهد که مردم را بآینده چهارم آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هم
کس را بلغت او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او
مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه متواتره ظاهر میشود
که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتی که مصلحت بوده است مرده زنده میکرده اند

پنجم

حال آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام مکرر مرده را زنده کرد و حضرت امام
صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خبره و بینش و اشعار
دارند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری
داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است
و قادر بوده اند بر طی الارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل طی نمایند
بلکه در یک روز و کمتر چندین مرتبه بدور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران
مانند توریة و انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم
و الواح موسی همه نزد ایشان بوده و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن
ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان
و بساط او و سایر آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت
صاحب الامر علیه السلام است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بر آن سوار
توانند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی
میدانستند که برای هرچه میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسما
آصف میدانست که بآن اسم تخت بلقیس را در دو ماه راه بیک چشم زدن نزد حضرت
سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را میشنیدند
و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهة با ایشان
القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک
بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث
بسیار وارد شده است که عمده علم ما علمیست که در هر آن و در هر ساعت از دریای
نامتناهی علم الهی بر ما فایض میشود و ملائکه و روح که از اعظم از ملائکه است
در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آن حضرت سلام میکنند و آنچه

از امور آن سال در آن شب مقدّر گشته است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و
آینده همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بر زمین آمده است نزد ایشان هست و
وارث علم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسّمونند که بهر کس که نظر میکنند آثار
او از ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و در هر چیز در تختی و هر کلی و نیکی و سنگی که امام
نظر میکند از او علمی بر او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن او تا هفتاد
بطن مخصوص امام است و جامعها و جفرها و زبرها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب
ظاهره و باطنهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
رسید و نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست
که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط است و آن را جفر ابیض میگویند
و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در آن مضبوط است و آن را جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر علیه السلام آن را
خواهد گشود و در احادیث معتبرهٔ بسیار منقول است که در هر شب جمعه روح مقدّس
حضرت رسول و ارواح مطهرهٔ امامان گذشته و روح پر فتوح امام زمان صلوات
الله علیهم رخصت میدهند که به آسمانها عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند
و بر دور آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز
میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان
و اعمال هر یک از این امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه
عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمهٔ گذشته و بر امام زمان صلوات
الله علیهم و پردهها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق
و مغرب عالم واقع میشود بر آن مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را بامیر المؤمنین صلوات

الله

الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد
که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط
کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب
از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی در وقت
وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را بغیر
از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام
بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر
میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند
چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی
در خراسان حاضر شد و بتفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ایم و در احادیث
متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسهٔ حق تعالی خلق شده
است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی می
خواهد که امامی را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت آبی از زیر عرش برمیدارد
و نزد پدر امام میآورد که او میآشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه
نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر و از برف سرد تر است
پس امر میکند او را بجماع و نطفهٔ امام از آن آب منعقد میشود و چون چهل روز
بر او میگذرد در رحم روح در او دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه
پس سخن مردم را میشنود و میفهمد پس ملکی بر بازوی او مینویسد این آیه را و تمت
کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر
ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سورهٔ انا انزلناه و سایر آیات مینماید و چون
متولد میشود مربع نشسته از جانب زیر میآید و چون بزمین میآید رو بقبله

میکنند و دستها را بر زمین میگذارند و سر بجانب آسمان بلند میکنند و صدا
بکلمه شهادت میکنند پس ملک در میان دو دیده آنحضرت و دو کتفش همان آیه را
نقش میکنند پس ندائی از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر
عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز منی و صندوق
علم منی و امینی منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا
دوست دارد واجب کرده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و
جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود
بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ کرده باشم چون ندای منادی تمام شد
او آیه شهد الله تا آخر در جواب منادی بخواند پس در آن وقت حق تعالی علوم اولین
و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت
کند پس چون برتبه جلیل امامت فایز گردد حق تعالی در هر شهری مناری و علمی
از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا را در آن به بیند و بروایت دیگر
در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آنرا مشاهده
نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بجانب بالا
کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهایش همه روئیده باشد و در یک شبانه
روز نمو زودی مانند طلا از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد
شده است که خانهای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانهای ایشان مکرر
نازل میشوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه باطفال ما مهربان
ترند از ما و دست زد حضرت ببالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه
کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار میباشد که ما پرهای ایشانرا بر میچینیم و جمع
میکنیم و تعویذ اطفال خود مینمائیم و ایشان حجت خدایند بر جمیع جن و انواع حیوان

فرزند

بخدمت ایشان میامدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان میپرسیدند
و ائمه ایشان را خدمات میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت
اژدهای عظیمی در مسجد کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتی
که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه
فارغ شد پرسید که کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی
و او در اینوقت فوت شد حضرت او را بجای پدر خلیفه خود کرد اینها
مجملیست از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق تاب آن نمیتواند رسید و غرایب احوال
و خفایای اسرار ایشانرا نمیدانند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مقرب یا
پیغمبر مرسل یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان
منور کرده باشد و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید
پروردگاری از برای ما قایل شوید و غیر اینها آنچه از فضایل و کمالات برای
ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا یعنی
بگو یا محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود
دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم بمثل آن دریا مداد
آن و در احادیث وارد شده است که مائیم کلمات پروردگار که فضایل ما را احصا
نمیتوان کردن چنانکه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی
سر انگشت و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه
میتوان شناخت اول که از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف و حکمت الهی است
چنانچه دانستن نص حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر امامت احدی
از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنی

عشر صلوات الله علیهم همه منصوص‌اند بامامت از جانب خدا و رسول و امام سابق
دویم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده‌اند و
باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست سیوم معجزه که مقارن دعوای امامت
باشد و آنچه سنیان دعوای میکنند که امامت به بیعت منعقد میشود و قلیل حاصل میشود
اگرچه یک کس باشد چنانکه ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته‌اند باید
پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در شوری باجتماع پنج کس اکتفا کرد و زیاده از پنج
نگفته‌اند امریست که هیچ عاقل منصف تجویز این نمیکند که با وجود اغراض باطله
و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع
خلق در امور دین و دنیا اطاعت او بکنند و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب
باشد اگرچه آن مخالفت کننده علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات
الله علیهم باشند و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین بن علی
جگر گوشه رسول خدا و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر ولد الزنای
شارب خمر بانواع عیوب آراسته جایز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که مخفیه در سقیفه
بنی ساعده باتفاق چند منافق دشمن امیر المؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت
امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون خبر
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر اکابر صحابه واقع شود
آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیر المؤمنین و سایر صحابه را کشند و به بیعت آورند
اینرا باتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا عقل عاقل
تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی مرتبه نبوتست چنین
بازیچه بنا کذارد اگر نسبی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل آن قریه
بر کسی اتفاق نکنند تعیین آنرا عقلا نمی‌پسندند و تفصیل این امور انشاء الله

بعد از این مذکور میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امرست
که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم
باخبار متواتره از ثقات و معتمدین روات شیعه امامیه که علم بصدق و صلاح
و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده و بعین الیقین حقیت آنها را
میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث کتب معتبره ایشان را
بر ایشان حجت کردانیم لهذا علمای ما رضوان الله علیهم بوسیله آن احادیث کتب
معتبره ایشان حجت آورده‌اند بر ایشان پس اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت
کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که از روی
استیلای خلفای جور و منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع
کرده‌اند بر ما حجت کردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما
احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیت
مذهب حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا
در کتب معتبره ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص
کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده‌اند که موضوعست استدلال
کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که اعصار سابقه میان
ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و مثالب خلفای ایشان مشتمل بوده است
در میان ایشان متروک است فقیر در این رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان
ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند
و جامع الاصول ابن اثیر که از اعاظم علمای ایشانست و جمیع احادیث صحاح سته ایشان
که عبارتست از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن
ابی داود سجستانی است در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مؤلفش از مشاهیر

علمای ایشانست و طیبی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحال در جمیع بلاد
ایشان متداول است و میخوانند و دویم کتابیست میگویند که متن این احادیث را
از کتاب ابی حمید نقل کرده ام که هر گاه حدیث را بایشان نسبت دهم چنانست که بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر
علمای ایشانست و کتابیست میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید که
بر نهج البلاغه که از اعاظم علمای ایشانست و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر
فضلای ایشانست و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آن است و تفسیر فخر
رازی که امام ایشانست و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و تفسیر واحدی
و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و احادیث
اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیوة القلوب ایراد کرده ام و بدانکه مذهب فرقه
ناجیه امامیه آنست که خلیفه بی واسطه بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بنص خدا و رسول علی ابن ابیطالب است و سنیان میگویند مردم ابوبکر را بعد از حضرت
رسول نصب کردند و خلیفه اول اوست و ابوبکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و
خلیفه دویم اوست و عمر در وقت مردن بشوری میان شش کس قرار داد و امیر
المؤمنین علیه السلام را داخل آن شش کرد و تدبیری کرد که یا امیر المؤمنین
کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند زیرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
با عثمان و زبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت
اگر همه بر یک کس اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف
بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک کس را اختیار
کنند و دو نفر دیگر دیگری را آن سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند
و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمدند حضرت امیر

که تکبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر عم سعد است
و عثمان داماد عبد الرحمن است و دانست که این سه نفر از هم جدا نمیشوند بنا بر
آنست که طلحه و زبیر با من باشند چون عبد الرحمن در آن طرفست باید یا من کشته
شوم یا یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر
جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن بحضرت
امیر علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرطی که عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت
ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت
شیخین عمل نمیکنم و برای او این سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن
دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را با عثمان گفت او قبول
کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند
پس خلیفه سیوم او را میدانند بمحض کید عمر ملعون و چون فسق و ظلمها و
بدعتهای عثمان از حد گذشت و صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه
برحق امیر المؤمنین بیعت کردند لهذا آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند و قول
دیگر بعضی از منافقان بخوشامد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت دعوای خلافت کرد و او خلیفه است
و بطلان این قول بسی ظاهر است و اصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است
و باثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان این قول نیز ظاهر
میشود **مقصد پنجم** در بیان بعضی از آیات که دلالت بر امامت و
فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میکند **اول** آیه وافی هدایه اِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان آورده اند

آنها که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند و عامه
و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده است حمیدی
در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون ما تصدیق خدا و رسول
کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند
که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت
و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند
و بعضی سوال میکردند ناگاه سایلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتر
خود را باو داد و سایل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد پس
حضرت رسول این آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است
که روزی ابن عباس بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر
رضی الله عنه حاضر شد و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله باین دو گوش و الا کر شود هر دو و دیدم باین دو چشم
و الا کور شود هر دو که میگفت علی قاید و پیشوای نیکوکاران است و کشنده کافران
و یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذول است هر که او را یاری نکند
بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر را پس سایلی
در مسجد سوال کرد کسی باو چیزی نداد و سایل دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت
خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد
و در آن حال علی علیه السلام در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سایل بانگشت کوچک
دست راست خود و پیوسته انگشتر در آن انگشت میکرد و سایل آمد و انگشتر را
از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و آنرا مشاهده نمود

چون

چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت برادرم موسی از تو سوال
کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا
و بگشا گره را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل
من که آن هرون است محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من
پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و باو خطاب کردی که بزودی محکم گردانیم
بازوی ترا ببرادرت و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهیم خداوندا منم
محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان
برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی است محکم گردان
باو پشت مرا ابوذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از
جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و طوسی
بسندهای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن
البیع و واحدی و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مولف مصابیح و سایر
مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة
بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر
و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه
دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی
آمده است یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیکند
بیکدیگر و دو معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یاور و دوست
مومنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات باشند
نیست بلکه همه مومنان یاور و دوست یکدیگرند چنانچه حق تعالی فرموده است
و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض و ملایکه نیز محب و یاور مومنان اند

چنانکه فرموده انکه نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة بلکه بعضی
از کفار محب وی باور بعضی از مؤمنان مباشند واگر گویند که آیه بلفظ جمع
وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوییم که در عرف عرب وعجم
اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر ودر آیات کریمه نیز
بسیار است با آنکه ما دعوای اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است
که سایر ائمه درینجا داخل اند وهر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فایز
میگردد وصاحب کشاف گفته است که مراد از این آیه هرچند آن حضرت است اما بلفظ
جمع آورده که دیگران نیز متابعت آن حضرت بکنند ومؤید آنکه آیه در شأن
آنحضرت است ومراد بولایت امامت است آنکه در صحیح مسلم وصحیح ترمذی از عمران بن
حصین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله لشکری فرستاد
وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر کرده بود چون حضرت
فتح کرد یک کنیزی را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش
نیامد وچهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله برسند این را بحضرت عرض کنند وقاعده چنان بود که چون مسلمانان
از جنگ بر میگشتند اول بخدمت آنحضرت میامدند وسلام میکردند بعد از آن
بجانبهای خود میرفتند که چون بخدمت آنحضرت رسیدند وسلام کردند یکی از آن
چهار نفر برخواست وگفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید دیگری برخاست
وهمان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید وسیوم نیز گفت وحضرت رو
گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد وغضب از روی مبارکش ظاهر بود
وسه مرتبه فرمود که چه میخواهید از علی بدرستی که علی از منست ومن از اویم واو
ولی هر مؤمن است بعد از من وابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از ابن

عباس

عباس که حضرت رسول صلی الله علیه وآله به علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت
تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست
وولی که در آیه است در شأن اوست واز فقره اولی در حدیث اول معلوم است
که اختصاصی که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده واکتفا تخصیص بعد
از خود در هر دو حدیث دلیل بر خلافت است زیرا که محبت ونصرت در حال حیوة
نیز بوده وهر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابو بکر وعمر وعثمان ومحکوم حکم
ایشان نمیتواند بود دویم آیه کریمه یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
یعنی ای گروهی که ایمان آورده اند بترسید از خدا وباشید با صادقان وراستگویان
در هر چیز خصوصا در دعوای ایمان بگفتار وکردار وظاهر است که مراد از بودن
با ایشان متابعت ایشانست در گفتار وکردار نه آنکه ببدن وجسد با ایشان باشد
زیرا که این محالست ونه فایده ومعنی امامت همین است وچون خطابهای قرآن مجید
عام است وشامل جمیع امت وهمه زمانهاست باتفاق امت پس باید که در جمیع
زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت با او باشند ومعلوم است که صادق فی
الجمله مراد نیست والا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد
واین باتفاق باطلست پس باید که صادق در جمیع اقوال وافعال مراد باشد وآن معصوم است
پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان ووجوب متابعت ایشان وباتفاق غیر حضرت
رسول ودوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس حقیت مذهب ایشان
وامامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر در منثور وثعلبی مشهور از ابن
عباس وحضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین علی ابن ابی طالب
است علیه السلام واز ابراهیم بن محمد ثقفی وخرگوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی
بسند او از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد وعلی است

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صادقون مائیم که
عترت آنحضرتیم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صادقون آل محمد اند
علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصادقین آنهااند که
که خدا فرموده است در شان ایشان من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا یعنی از جملهٔ مؤمنان
مردانی چند هستند که راست گفتند آنچه را که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته
بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین قتال بکنند و نگریزند
تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان وفا بعهد
خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند
عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه وارد شده
که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و
امیر المؤمنین علیهم السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته
شدند حمزه و جعفر بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین علیه
السلام بود و از جنگ نگریختند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر
و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب نزول از طرق عامه روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت
میکشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی و دو استدلال در این آیه نقل میکنم برای
تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنست
که فخر رازی که امام سنیانست در تفسیرش گفته است که حق تعالی در این آیه
امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند

زیرا

زیرا که بودن با جمعی مشروط است بوجود آنجمعی پس ناچار است که در هر زمان
صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر
آنکه اجماع حجت است و این مخصوص بزمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر
ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین هست تا روز قیامت
و ایضاً لفظ آیه شامل جمیع اوقات هست و تخصیص بعضی از ازمنه که از آیه
معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است و ایضاً حق تعالی اول امر کرده است ایشانرا
بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند که متقی نباشد و خطا بر او جائز باشد
پس آیه دلالت میکند بر آنکه هر که جایز الخطاست واجب است که پیروی
کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و آنها باید که حکم کرده است خدا که ایشان
صادق اند و ترتب حکم در این باب دلالت کند بر آنکه از برای این واجبست بر جایز
الخطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد از خطای او و این معنی
در هر زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما اینرا
قبول داریم و اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند یک
شخص از امت است و ما میگوئیم آن قول باطل است زیرا که اگر چنین بود بایست
ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در
میان امت تا اینجا ترجمهٔ کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دل
و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت اتقان چنین جواب سستی گفته
که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر کرده اند اگر چه بر هیچ عاقل ضعف
این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه جواب او را میگوئیم
اول آنکه هر گاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم هست از برای حفظ
از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق

ومغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال جمیع علمای امت
بهم رساند که هیچکس در این مسئله مخالفت نکرده است خصوصاً با این تشتت
آرا و اهوا که در میان امت بهمرسیده است هیچ فاضل که دعوی میکند
که تتبع او از همه علما بیشتر است معلوم نیست در کدام مسئله مذهب امامیه را
داند چه جای سایر فرق و اگر بر فرض مخالف همه را به بیند و از همه بشنود از کجا
معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند که گاه باشد تقیه کرده باشند
چنانکه در مذهب امامیه جایز است و ایضاً از کجا معلوم میشود که تا
مردن بر این مذهب باقی مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق
اجماع دویم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن بهم نتوان
رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس نفی خطا بالکلیه کی میشود سیوم
آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین نه غیر صادقین
باشند و از این وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر نیند چهارم آنکه آنچه در نفی
مذهب شیعه گفته است که اگر میبود میبایست ما بدانیم که کیست مثل آنست که منکر
کتاب گویند که نبوت حضرت رسول باطلست زیرا که اگر حق بود بایست ما او را
بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام
پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و حلش آنست که این راجع بتقصیر ایشانست
باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند از روی
انصاف تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر
شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست
که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت هوای نفسانی اظهار
نمیکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد

میباید

میباید جواب میگوییم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند
و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و
اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند
زیرا که چنانکه بر هر یک خطا و غلط جایز است بر مجموع نیز جایز است و علم بقول
معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قرب
بآن ممکن است که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این بحث
نیست دویم از شیخ سدید مفید رحمه الله علیه سؤال کردند از تفسیر این آیه کریمه
و آنکه در شان کی نازل شده است و شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیه
جلیله الدلاله در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده
و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده
و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر میشود زیرا
که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان
و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندا کرده و امر فرموده غیر آنها باشند
که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محالست که کسی را امر کنند
که با خود باشد و متابعت خود کند پس گوییم که مراد از صادقان یا جمیع ذات مؤمنانند
یا بعضی از ایشانند و اول باطلست زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است
و در آن دعوی راست گو است پس لازم آید که همه مؤمنان مامور باشند بمتابعت خود
و این محالست و اگر بعض ایشان مراد است یا بعض معهود معلومی مراد است که الف
و لام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعض غیر معهودی مراد است بنا بر اول
باید که آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و بدانند
باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی

بغیر از جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیرا که معلوم است که در حق دیگری
این مراتب مستحق نشده و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنا بر دو وجه که بعض غیر معهود
مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود و الا تکلیف
بامر مجهولی خواهد بود که ایشان باو نتوانند نمود و آن محالست و معلوم است که در غیر
ائمه ما علیهم السلام کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نتوانند کرد پس ثابت شد
که مراد ایشانند و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی
زیرا که در این آیه کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق
در تخصیص بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم
آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است
و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص
بر امامت و عصمت ایشان شده باشد و باتفاق نص بر غیر ایشان نشده است
پس ثابت شد که ایشان مراد اند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان
با اوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف
مجتمع نگردیده زیرا که فرموده است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
و المغرب یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب
و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النبیین
و لیکن نیکوکار کسیست که ایمان بیاورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای
خدا و پیغمبران و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن
السبیل و السائلین و فی الرقاب و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج
بان یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و یتیمان

و یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج و مسافران که بخانه خود نتوانند برگشت
و بگدایان سؤال کننده و آزاد کردن بندگان و اقام الصلوة و آتی الزکوة
و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین
البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و بر پا دارد اوقات فضیلت
با آداب و شرایط و ادا کند زکوة و آنها که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با
مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند بر فقر و بدحالی و درد و مرض و درد و آزار
و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفته اند و صادقند در دعوی
ایمان و وفا بعهود و ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده که
که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها پس شهادت داده است برای
کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است
صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را
که باین آیه ضم میکنیم معادشان این میشود که متابعت کنید صادقانرا که این خصلتها
در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بغیر امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها
در او مجتمع شده باشد پس مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت مامور
باشند بمتابعت او در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری دون امری نشده است
و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در آنحضرت آنست که در اول آیه ایمان
بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست
در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره میان
خاصه و عامه او اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه
حضرت رسول بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه

قدیم تر است اسلام و انقیاد او از همه بیشتر است علم او و متواتر است که حضرت امیر
علیه السلام فرموده منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است اینسخن را احدی
پیش از من و بعد از من مگر گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ گوی افترا کننده
نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوندا من اقرار نمیکنم برای
احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت در وقتی که شخصی
از خوارج با حضرت رسیده با میگوید که علی دروغ میگوید من برکی دروغ گفتم
بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است یا بر
او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از همه کس ایمان آورده ام و تصدیق او کردم و
یاری او نمودم و حضرت امام حسن علیه السلام فرموده در صبح آن شبی که حضرت از دنیا
رفت در این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته
اند و آیندگان در کمالات باو نمیتوانند رسید و دلایل بر این
بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان
دادن اموال و نصرت نماز را فرموده و بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت
در این صفت از همه در پیش است حق تعالی در سوره هل اتی میفرماید و یطعمون الطعام
علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی و میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن یا
از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و باتفاق کرده اند مفسران و راویان عامه
و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون اموالهم
باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و
آشکار پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان

ونه

و نه ایشان اندوهناک میشوند یعنی در آخرت شیخ گفته است که روایات مستفیضه وارد شده
که این در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و خلافی نیست در آنکه آن
حضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف
نمود مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود
پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان
آنحضرت بدلالت آیه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون
آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که
شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد بآنکه واو و آتی الزکوة را واو حالیه
باشد بقرینه این آیه و قرینه آنکه ما بینا و مآل سابقا در این مذکور شد و تاسیس
اولی است از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده و الموفون بعهدهم اذا
و هیچ یک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهرا نکرده باشد یا نسبت این باو نداده باشند
مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت
نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم
است که کسی غیر آنحضرت در جنگها و شداید صبر نکرده و اوست که باتفاق دوست
و دشمن در هیچ جنگی پشت نکرده و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه
حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرموده که ایشانند که صادق و راست گویند
نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادقی که ما امر بمتابعت او کرده ایم
آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد و او امیرالمؤمنین است و تعبیر از او
بلفظ جمع برای تعظیم و تشریف اوست زیرا که عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق
میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت و علو منزلت او کنند و گاه هست که

بلفظ جمع میآورند از برای اشاره باینکه جمع دیگر نیز با او در این امر شریکند و در
انجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که سایر ائمه صلوات الله علیهم در این مرتبه
و در این صفات جلیله با آنحضرت شریکند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیر
از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چهار درهم داشت و مالک چیزی غیر آن نبود پس یک درهم را پنهان و یک درهم را
علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب تصدق کرد پس این آیه در
شان آن نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار تا اخر آیه که در کلام
شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است که در شان هیچکس
آیات قران نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شد سیوم در لفظ
بسیار از طریق مؤالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآنحضرت شده است
چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران
از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء
بالصدق وصدق به اولئک هم المتقون یعنی آنکسی که راستی را آورد و تصدیق
بآن کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آنکسی که صدق آورد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله است و آنکه تصدیق بآن کرد علی بن ابی طالب علیه السلام
و بنابر این موصول در او صدق مقدر است و کوفیان از اهل عربیت تجویز حذف
موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است والذین آمنوا بالله ورسله اولئک
هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم ونورهم احمد بن حنبل
و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر ابن عباس گفت که در شان
علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده است ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند

بخدا

بخدا و رسولان ایشانند بسیار راستگویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران
بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست مزد ایشان بر تصدیق
رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی
فرموده است ومن یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا یعنی آنها که اطاعت
کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنها باشند که خدا انعام کرده است بر ایشان
از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان پس معلوم شد
که صدیقون بعد از پیغمبران در رتبه ایشانند از شهیدان و صالحان بلندتر است
و این صدیق امامت و صاحبیت و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند
که علی بن ابی طالب صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند
و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجار که مؤمن آل یس است
و حزبیل که مؤمن آل فرعونست و علی بن ابی طالب و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند
دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا
یک چشم زدن علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب آل یاسین و مؤمن آل فرعون
پس ایشانند صدیقان و علی بن ابی طالب افضل است از ایشان و ایضا حافظ ابو نعیم
روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام میگفت منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوی
هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت و عرف مرادف معصوم است
یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق است و کسی که تصدیق
کند گفتار خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان حضرت

ادریس علیه السلام گفته است انه کان صدیقا نبیا و در حق یوسف علیه السلام
گفته است یوسف ایها الصدیق و کسی که مصداق این آیات و صاحب این صفات
باشد البته بامامت و خلافت احق است از کسی که بهره از اینها نداشته و او را
بافترا صدیق گویند چنانکه بر عکس نهند نام زنگی کافور پنجاهم حق تعالی میفرماید
افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی
از جانب پروردگار خود باشد و از پی او باشد گواهی از او مثل کسی است که چنین
نباشد آنکه بر بینه است حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و در شاهد
خلافست و در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام است که گواه بر حقیت آنحضرت است و ابن ابی الحدید و ابن مغازلی
و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده روایت کرده اند از عباد بن
عبد الله و عبد الله بن الحرث که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمود که کسی از قریش نیست مگر آنکه یک آیه یا دو آیه در مدح او یا مذمت او
نازل شده باشد پس مردی پرسید در شان تو کدام آیه نازل شده است حضرت
در غضب شد و فرمود در سوره هود نخوانده این آیه را رسول خدا بر بینة از جانب
پروردگار خود و من گواه اویم و فخر رازی چون این روایت را ذکر کرده است گفته است
که حق تعالی از برای شرافت این گواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص اوست
و بمنزله پاره تن اوست و بنا بر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول
باشد و بعد از او بلا فاصله خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز
دلالت بر امامت دارد زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت
آن حضرت نیز میکند زیرا که گواهی یک کسی هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت
نمیشود پنجم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترساننده

این

این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی گفته اند که یعنی
و تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسی که در سیاق آیه تفکر کند می یابد که
اول ظاهر است و بر آن احادیث مستفیضه از طریق شیعه وارد شده است و عامه
نیز بطرق متعدده روایت کرده اند چنانکه در کشف اهل التنزیل از ابی بردة اسلمی
روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید
و چون از وضو فارغ شد دست علی علیه السلام را گرفت و بسینه حقایق دفینه خود
چسبانید و گفت انما انت منذر یعنی دست بر سینه با سکینه علی گذاشت و گفت و لکل
قوم هاد پس گفت تویی نوربخش خلایق و علامت راه هدایت و امیر قاریان قرآن
گواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر محدثان عامه است
در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر علیه السلام
گذاشت و گفت تویی یا علی هادی و بتو هدایت مییابند هدایت یافتگان بعد
از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است و ابو نعیم بسند دیگر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است
یا علی بتو هدایت مییابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی
هاشم و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را
بدو سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است گفته است یعنی
نفسه یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده کرده است و عبد الله بن احمد
حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث را و این آیه کریمه بنا بر تفسیری
که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر

فرقهٔ ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قایل‌اند که هیچ عصری خالی نمی‌باشد از حجتی
از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی پیغمبری یا امامی که هدایت نماید
مردم را بدین خدا و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی
چنانکه عقل نیز بر این شاهد عدلست **ششم** وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ یعنی و از جملهٔ مردم کسی است که میفروشد
جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهربانست به بندگان خود و احادیث
مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه
در شان مولای مومنان نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند
بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد
که از ایشان پنهان شود و بغار برود کفار قریش در آن شب بر گرد خانه آنحضرت
بر آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه را در جای خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت
رسولست و حضرت بیرون رود و چون حضرت رسول این بشارت بحضرت امیر
داده شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان عالمیان میکند
سجدهٔ شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنهٔ مشرکان را
بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیهٔ کریمه نازل شد و نزول این آیه را
در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث بطرق متعدده روایت
کرده‌اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری در تفسیر و ثعلبی در تفسیر
و حافظ ابونعیم در نزول الآیات و احمد در مسند و سمعانی در فضایل و
غزالی در احیا و سایر مورخین و محدثین و شعرا و ما در این رساله بر چند
روایت ثعلبی و ابونعیم اکتفا مینمائیم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی

از ابن

از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین علیه
السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابیطالب در فراش
آنحضرت خوابید و ایضاً روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام را
گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد آنحضرت بود
بایشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان بخانه آنحضرت احاطه
کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که برد حضرمی
سبزی که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من بخواب
اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی
وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که من میان شما برادری قرار کرده‌ام
و عمر یکی از شما را درازتر از دیگری کرده‌ام کدام یک از شما دیگری را اختیار
میکنید بطول زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار
طول حیوة دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان که چرا شما مثل علی
بن ابی طالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را
فدای او کرده و زندگانی محمد را بر زندگی خود اختیار کرده اکنون بروید بسوی
زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمایید پس هر دو بزمین آمدند و جبرئیل نزد بالای
سر حضرت امیر نشست و میکائیل علیه السلام نزدیک پاهای او و جبرئیل
ندا میکرد که به به کیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه
پس حق تعالی این آیه را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینهٔ طیبه
بود در شان علی علیه السلام و حافظ ابونعیم نیز نزول این آیه را در شان آنحضرت
از ابن عباس روایت کرده است **هفتم** آیهٔ کریمهٔ تطهیر است إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر
انکه بر طرف کند از شما شرك و گناه و شك و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاك
کرداند شما را پاك کردانیدنی بدانکه احادیث متواتره از طریق عامه و خاصه
وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات
الله علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است
چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که این آیه در شان من و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام
نازل شده و ایضا ثعلبی و غیر او از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده اند
که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه من بود حضرت فاطمه علیها السلام
حریره از برای آنحضرت آورد و حضرت در صفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت
بود و در زیرش عبای خیبری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت
رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین
علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در این وقت
حق تعالی این آیه را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت و بر ایشان
پوشانید و دست مبارك بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها اهل بیت
من و مخصوصان من اند پس از ایشان دور کن رجس را و پاك کردان ایشان را پاك
کردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم
یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضا
ثعلبی از مجمع روایت کرده است که گفت با مادرم رفتیم نزد عایشه مادرم سبب
خروج او را بجنگ جمل پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا مادرم گفت
در باب علی چه میگویی گفت سؤال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت

رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن
و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه جمع کرد و گفت خداوندا
ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان منند پس از ایشان رجس را دور کردان
و پاك کردان ایشان را پاك کردانیدنی من خواستم داخل شوم گفت دور شو
و ایضا نزول این آیه را در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است
و انکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود راضی نشد و از واثلة بن الاسقع
روایت کرده است و انکه حضرت فرمود و اهل بیت من احق اند یعنی سزاوارترند
بخلافت و هر خیری و از ابن عباس نیز روایت کرده است و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت این آیه در خانه من نازل شده
و من در پیش در نشسته بودم گفتم من از اهل بیت نیستم فرمود عاقبت تو بخیر است
و تو از ازواج رسول خدائی و در آنخانه در وقت نزول آیه حضرت رسول و فاطمه
و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبائی بر ایشان پوشانید و گفت
خداوندا اینها اهل بیت من اند دور کردان از ایشان رجس را و پاك کردان ایشان را
پاك کردانیدنی و در جامع الاصول گفته است و بروایت دیگر حضرت فرمود
که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه استدعا کرد که داخل شود در
ایشان حضرت قبول ننمود و فرمود که عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن
ابی سلمه همین مضمون را روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة
از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بیرون آمد و عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم
السلام را داخل عبا کرد و این آیه را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عایشه روایت
کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشانست در کتاب صواعق محرقه گفته است

که اکثر مفسران را اعتقاد آنست که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم
السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمع مذکر است و در صحیح مسلم
و جامع الاصول روایت شده که حصین بن سبره از زید بن ارقم پرسید که
آیا زنان آنحضرت از اهل بیتاند گفت نه بخدا سوگند زن در مدتی
با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانه پدرش میرود و بقوم خود ملحق میشود
بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرام است و در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس بن مالک گفت چون آیه تطهیر
در اهل بیت علیهم السلام نازل شد تا مدت شش ماه چون بنماز صبح میآمد بر در خانه
فاطمه علیها السلام میایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید
ای اهل بیت من پس آیه تطهیر را تلاوت مینمود تا آخر آیه و عامه و خاصه بطرق
بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع
و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل
شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیه مخصوص این پنج
نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت داخل نیستند پس
آیه دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک و هر گناهی
معصومند زیرا که اراده را بچند معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن بلا
فاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان
یقول له کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را
آنکه بگوید مر او را باش پس آن میباشد و بهم میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن
در حق تعالی محالست و ممتنع باشد و آیه سابقه نیز صریح است در آنکه اراده الهی
تخلف از مراد نمیکند سیوم اراده بمعنی تکلیف و این معنی در این آیه احتمال

ندارد بچند وجه اول آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر می
کند و تکلیف بذهاب رجس خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین
حتی کفار مکلفند باین امر حق تعالی فرموده است من نیافریدم جن و انس را مگر
برای آنکه مرا عبادت کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که
نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص
کرده اند و عبا بر روی ایشان پوشانیده و فرموده که ایشان اهل بیت مخصوص
منند پس آیه مؤکد بتاکیدات عظیم نازل شد چنانچه فخر رازی با آن تعصب
گفته است که لیذهب عنکم الرجس یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند
و یطهرکم تطهیرا یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما بپوشاند و اگر مراد تکلیف
بترک گناهان باشد که کفار و فساق هم در آن شریکند چه مدحی و چه تشریفی
و چه کرامتی در آن خواهد بود سیوم آنکه در اکثر روایات مذکور شده که این
آیه بعد از دعای و استدعای آنحضرت نازل شد و آنچه حضرت استدعا نمود
اذهاب رجس بود نه اراده که مستتبع حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد
آیه متضمن رد دعای آنحضرت خواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی
مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت
چرا مضایقه میفرمود در دخول او در این معنی که همه کس در آن داخل اند و آنکه
بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیاتیست که در آن آیات خطاب
بزنان آنحضرت شده است پس باید که در این آیه نیز ایشان مخاطب باشند
باطل است بچند وجه اول آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه
خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات کریمه قرآنی مینماید میداند که در آیات
از این قبیل بسیار است که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر

خطاب بسیار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان
خطاب بازوجات علاوه بخطاب مومنان شده است و باز بعد از آن امر بحجاب
ایشان شده است با انکه در اینجا مناسبت تام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که
در این تعبیر کلام تغییری نسبت بزنان هست که شما و اهل بیت هم با آن حضرت
محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل ایشان نمی باشید در طهارت
و نزاهت و رعایت آداب معاشرت با انکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این
اختصاص هرگاه اینقسم اعمال از ایشان صادر شود ممکنست که اهل بیت
علیهم السلام مثل اینها والعیاذ بالله صادر گردد از برای بیان طهارت و دلیل
عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه بخاطر فقیر
رسیده و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات میگویند واضح تر
وابیان تر است دوم انکه اگر مصحف صورت داشته باشد وقتی جمع میشود که
مصحف چیزی ساقط نشده باشد و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از زید
بن ثابت نقل کرده است که بعد از انکه مصاحف نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا
الله علیه را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکنست که آیات بسیار دیگر
افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که در سوره احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش
بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیوم انکه معلوم
نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سورهای
مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنیست و بالعکس پس ممکنست که در وقت
دیگر نازل شده باشد و در اینموضع دانسته یا ندانسته الحاق کرده باشند چهارم
انکه هرگاه باحادیث صحیحه متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص

اهل

اهل بیت است اگر بجهة ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد که وجوه اعتراضات
دیگر ایشان را در کتب مبسوطه ایراد نموده ایم و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
و هرگاه حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل کرده باشد باید جمیع افراد آن
منتفی گردد خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده باشد که قرینه
واضحه بر عموم است پس باید از جمیع گناهان مطهر باشند پس ثابت شد که
معصوم اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند گوییم که همین که عصمت
فی الجمله رسید کافی نیست زیرا که کسی از امت قایل نیست که در بعضی از اوقات
معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع مرکبست و ایشان جایز نمیدانند
با انکه هر جا که در قرآن مجید اراده با این صیغه وارد شده است مراد از آن حصول
بالفعل و دوام است مثل یرید الله بکم الیسر یرید الله ان یخفف عنکم یریدون ان
یبدلوا کلام الله یرید الشیطان ان یضلهم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت
ثابت شد امامت نیز ثابت میشود در رجال ایشان بدلایلی که در عصمت ائمه مذکور
شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آیه مباهله است فمن
حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس
کسی که مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از انچه آمده است بسوی
تو از علم پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان
شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع کنیم نزد خدا پس
بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و در احادیث متواتره از طریق عامه
و خاصه وارد شده است که این آیه در شان آل عبا علیهم السلام نازل شده است
چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند

از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه
و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللهم هؤلاء
اهل بیتی و ایضا در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده
اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بامدادی آمد و برو عبای ملونی
بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس
فاطمه آمد و او را داخل کرد پس علی علیه السلام آمد و او را داخل کرد پس
این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که
چون اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و
حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت هر گاه من دعا کنم شما آمین
بگوئید پس ایشان ابا کردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب کشاف روایت
کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند مهلت ده تا برگردیم
و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای
خود که ای عبد المسیح چه مصلحت میبینی گفت بخدا سوگند که دانستید ای
گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورد
بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچگروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده
بماند و کوچک ایشان بزرگ شود اگر مباهله کنید البته همه هلاک میشوید
و اگر البته الفت با دین خود دارید و میخواهید از آن جدا نشوید پس با او صلح
کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و آن حضرت بامداد بیرون آمده بود و حضرت امام حسین علیه السلام در
بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود و حضرت فاطمه علیها
السلام در پیش سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

از پیش

از پیش سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود هر گاه من دعا کنم شما
آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می بینم روی چند را
که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند بایشان خواهد کند پس مباهله نکنید
که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز قیامت پس ایشان
گفتند ای ابو القسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین
خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هر گاه ابا میکنید
از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از برای شما آنچه از برای
مسلمانانست و بر شما آنچه بر مسلمانانست پس ابا کردند حضرت فرمود که پس با شما
جنگ میکنیم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که
با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود بر نگردانی بشرط آنکه در هر سال
دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب
و سی زره عادی قدیم پس حضرت با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی
که جان من در دست قدرت اوست هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر
مباهله میکردند همگی مسخ میشدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان
آتش میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل آن را حتی
مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک
میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب
کشاف روایت عایشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت
ایشان را داخل عبا کرد گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس تا آخر آیه و مضمون
قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و
مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی خصوصیات آن اختلاف کرده اند

وخلافی در این نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی
داخل نبود و علمای اهل دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی
وفضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة والتحیة والثنا بوجوه شتی
اوّل آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود
نمیداشت باین جرأت اقدام بر مباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بکرم
ثمن نمیبرد دعای سریع التاثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت
ایشان میداد بدین نمیآورد دوم آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب
حق تعالی بر شما نازل میشود و مباهله در تحقیق مباهله مینمود اگر جزم بحقیت
خود نمیداشت این مباهله کردن متضمن سعی در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی
چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب ملل آنحضرت اعقل عقلای
هر زمان بود سیوم آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت
آنحضرت نداشتند بایست پروا از نفرین آنحضرت و معبودی از اهل بیت
او نکنند و حفظ رتبهٔ خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای اینمعنی اقدام
بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض اسر و قتل
و نهب میآوردند و با ذلت و خواری جزیه را اختیار نکنند چهارم
آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان بیکدیگر را منع از اقدام بر مباهله
مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد بر شما
که آن پیغمبر موعود اینست و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم از این قصه
شریفه ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله
علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا و عزیزترین
مردم نزد آنحضرت بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند

زمخشری

زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف نموده اند و زمخشری
که از همه متعصب تر است در کشاف گفته است اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی
مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص
او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب
گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیت او
زیاده بود از آنکه خود بتنهائی مباهله نماید زیرا که با ضم کردن ایشان جرأت
نمود بر آنکه اعزه خود و پارهای جگر خود را و محبوبترین مردم را نزد خود در
معرض نفرین و هلاک در آورد و اکتفا ننمود بر خود بتنهائی و دلالت کرد بر آنکه
اعتماد تمام بر دروغگو بودن خصم خود داشت که خواست که خصم او با اعزه و احبه اش
هلاک شوند و مستأصل گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای
مباهله پسران و زنان را زیرا که ایشان عزیزترین اهلند و بدل نزدیکتر از دیگران می
چسبند و بسا باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان
نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود میبرده اند که نگریزند و
باین جهت حق تعالی در آیه مباهله ایشان را بر نفس مقدم داشت تا اعلام نماید
که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته است که این دلیلیست که از آن قوی
تر دلیل نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم هرگاه
معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق
باشند در آن زمان بعد از آن حضرت چه بر هر عاقل منصفی ظاهر است که محبت
آنحضرت ان بابت بکسان از جهت روابط بشریت نبوده بلکه هر که نزد خدا محبوب
تر بوده آنحضرت او را دوست تر میداشته چون چنین باشد و حال آنکه در آیات
و اخبار بسیار مذمت محبت اولاد و آبا و عشایر بدون جهت دینی وارد شده که

و ایضاً از سیرت آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد
بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دور را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشانرا
دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و امثال ایشان چنانچه حضرت
سید الساجدین علیه السلم در وصف آنحضرت فرموده است و والی فیک الا
بعدین و عادی فیک الاقربین و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد
خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلاً قبیح
بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است
گفته است که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابی طالب از جمیع
پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضلست زیرا که حق تعالی
فرموده است بخوانیم نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس نفس مقدس محمد
صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را
نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان
و پسران کسی که بانفسنا از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی بن ابی طالب علیه السلم
کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان
دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد و این مقرر است در اصول که حمل لفظ
بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است از حمل بر ابعد و اقرب مجازات استوی
در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه
باجماع بیرون رفته است پیغمبریست که علی با او در آن شریک نیست پس در کمالات
دیگر شریک باشد و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضلست از
سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و
بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع

منعقد

منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران
افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت بر صحابه جوابی نگفته است زیرا که
در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش
ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگوئید که اهل
سنت اجماع کرده اند اجماع ایشان بتنهائی چه اعتبار دارد و اگر می گوئید که جمیع امت
اجماع کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را
اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلم افضل اند از سایر پیغمبران
و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود در این باب روایت کرده اند
و سایر مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین
میگویند او را تصرفی نتوانسته است کردن پس امامت حضرت امیر علیه
السلم نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت
و وجوب اطاعت و آن غیر پیغمبریست پس باید آنحضرت امام باشد و ایضاً
افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلای مراتب امامت را قطع نظر از آنکه
ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعسفی مناقشه کند و گوید ممکنست که دعوت
نفس مراد باشد مجازاً و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بچند وجه میتوان گفت
و در این رساله بدو جواب اکتفا مینمائیم اول آنکه مجاز در اطلاق نفس
شایع تر از آن مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند فلان
بمنزله جان منست و در خصوص حضرت امیر علیه السلم این معنی در روایات بسیار
از طریق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت
رسول بحضرت امیر علیهما السلم گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی
و من از تو ام و در فردوس الاخبار روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است

از بدن من و بروایتی دیگر بمنزلهٔ روح منست از بدن من و بکرو وهی از منافقان
خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را که
بمنزلهٔ نفس منست یعنی علی علیه السلام و ازین باب احادیث بسیار است و اینها
همه قرینهٔ این مجاز است دویم آنکه این آیهٔ کریمه بر هر احتمالی دلالت میکند
بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع که حق تعالی بصیغهٔ متکلم مع
الغیر مؤکد یا باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای تعظیم است که در این
مقامات شایع است یا از برای داخل بودن امتست و بنا بر دو احتمال آخر
تقدیر کلام اینخواهد بود که ندع ابنائنا و ندعوا ابنائکم و شک نیست در آنکه
احتمال اول اظهر احتمالاتست و آن نیز دو احتمال دارد اول آنکه مراد آن
باشد که بخوانیم هریک از ما و شما فرزندان و زنان و نفس خود را دویم آنکه
هریک از ما و شما ابنا و نسا و انفس جانبین را بخوانیم و اول اظهر است چنانچه
بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگرچه اکثر این وجوه دخلی
در ما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات مذکور شد و اما تعبیر
ابنا و نسا و انفس محتملست که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای
دخول مخاطبین که تقدیر کلام آن باشد که ندع ابنائنا و ابنائکم و اعاده ابنا
از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بدون اعادهٔ جار
مرجوح است میان اهل عربیت یا باعتبار آن باشد که ابتدا نظر بظاهر حال
محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از جمعی
جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر
ایشان اجتماعرا آوردند و تعیین خصوص آن جماعت قبل از تحقق مباهله
ضرور نبود و همچنین جمعیت ضمیر ابنائنا و نسائنا و انفسنا هم احتمال الاتزاد

بز

بنابر احتمال سوم و آن در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است
که دعوت هریک مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای
تعظیم باشد و مراد نفس آنحضرت باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است
که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و بنا بر
روایات و اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله داخل
بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری میتوانستند گفت که چرا
اورا آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت
از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزلهٔ نفس او بود و گویا هر دو بمنزلهٔ یک
شخص بودند لهذا اورا آورد و این توجیه با آنکه در این مقام نهایت بعد دارد در
مطلوب ما ادخل خواهد بود و ضرر با ایشان بیشتر خواهد داشت و اما بر
دویم میگوئیم که اگر امت یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اقلا هر که
حاضر بود از ایشان در مباهله حاضر نساخت مگر آنکه گوئیم که حاضر
گردانیدن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن بود
که اعتماد بر حقیت خود ندارد که اینگروه انبوه را با خود آورده است که مبادا
بکثرت ایشان و شوکت خود بترسانند یا در این باب اعتماد بر دعای مردم کرده
است پس خود حاضر شد که قائم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت بهمه و امیر المؤمنین را
آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ایضا ابنای پیغمبر آن ابنای
او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود زوجهٔ او بود پس باین جهات
آنحضرت را از میان سایر امت و صحابه اختصاص باین امر داد و هر دو از جانب
خود و سایر امت بمباهله حاضر شدند چنانکه آن جماعت نیز سرکردهٔ جمیع
نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند پس این توجیه نیز اصلح خواهد بود

در مقصود ما واقوی خواهد بود در اثبات مطلوب ما وهم چنین وجه رابع
نیز دلالت بر نهایت فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع
امت وصحابه کسی که اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت
وزوجه واولاد او نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت
امامت ندارند بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان آنمعنی را که ما بیان کردیم
نمیرسانند با آنکه آنمعنی مؤید باخبار معتبره جانبین است چنانچه دانستی
واگر گویند حمل بر اقرب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع باشد و
معلوم است که اینمعنی را در مقام اظهار نهایت محبت واختصاص بسیار استعمال
مینمایند جواب گوئیم که هرچند آن احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم اکثر دلالت
میکند بر آنکه مخصوص همین معنی مراد نیست اما مدار مناقشه در این ضرر نیست
واز برای اثبات امامت واحق بودن بخلافت که مطلب اصلی ماست در اینمقام
حصول اینمعنی کافیست تبصره که مکرر مذکور شد وتعیها اذن واعیة یعنی
وضبط میکند وحفظ مینماید آیات قرآنی وحقایق ربانی را گوشی که حفظ کننده
ونگاهدارنده است عامه وخاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که این
آیه در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد چنانچه ثعلبی
در تفسیر وحافظ ابونعیم در حلیه وواحدی در اسباب نزول ونطنزی
در خصایص وراغب اصفهانی در محاضرات وابن مغازلی در مناقب وابن
مردویه در مناقب واکثر محدثان ومفسران خاصه وعامه از حضرت امیر المؤمنین
وابن عباس وبریده اسلمی وضحاک وجماعت بسیار روایت کرده اند وبعضی
باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا دربر گرفت
وگفت امر کرده است مرا پروردگار من که ترا بخود نزدیک گردانم ودور نگردانم

وعلوم

وعلوم خود را بتو تعلیم نمایم وبر من لازم است که اطاعت پروردگار خود کنم
در حق تو وتو را سزاوار است که حفظ نمائی وفراموش نکنی پس این آیه نازل شد
وبروایت دیگر فرمود که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا
سؤال کردم که اینرا گوشهای تو گرداند وخدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت
امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم وچون توان
بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت وزمخشری وفخر رازی با نهایت تعصب
ایشان این روایت را نقل کرده اند وزمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن
واعیه گوشی است که از شان آن باشد که هرچه بشنود حفظ کند وضایع نگرداند
بترك عمل بآن وآنخبر را روایت کرده است بعد از آن گفته است که اگر
گوئی که چرا خدا اذن را بلفظ مفرد ونکره ادا کرده است جواب گوئیم که از برای
اشعار بآنست که حفظ کننده بسیار کم است وسرزنش است مردم را برای این امر
واز برای دلالت بر آنست که یک گوش که حفظ کند بس است ونزد خدا بمنزله گروه
بسیار است وبروایتی بمنزله جماعت دیگر هرچند تمام عالم را پر کنند تمام شد
کلام زمخشری وحق تعالی بر قلم او جاری کرده واعتراف کرده است که فایده بعثت
ونزول آیات درخصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعمل آمده است
واوست حافظ علوم الهی پس چون توانند بود کما او محکوم حکم جاهلی چند باشد
که در همه احکام محتاج او بوده اند واز او استفسار مینموده اند وحق تعالی فرموده است
هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون با سایر آیات وادله که سابقا مذکور
شد ومؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ ومعنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی
در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه امر

نازل شده و بر كي نازل شده است بدرستي كه عطا كرده است مرا پروردگار من دلي
فهمنده و زباني گويا و ايضاً گفته است كه ابن سعد و ديگران روايت كرده‌اند
از ابي الطفيل كه علي عليه السلام فرمود كه سؤال كنيد مرا از كتاب خدا بدرستي
كه هيچ آيه نيست مگر آنكه ميدانم در شب نازل شده يا در روز و در صحرا نازل
شده يا در كوه و گفته است ابن ابي داود از محمد بن سيرين روايت كرده است كه چون
حضرت رسول بعالم قدس انتقال كرد علي عليه السلام به بيعت ابوبكر حاضر نشد
فرمود كه سوگند ياد كرده‌ام كه ردا بر دوش نيندازم مگر براي نماز تا قرآن را جمع
كنم پس ميگويند كه مجموع قرآن را به ترتيبي كه نازل شده بود جمع كرد ابن سيرين
ميگفت چه بود اگر آن قرآن را مي‌يافتم كه علم در آنجاست و روايت كرده است از طبراني
از ام سلمه رضي الله عنها كه گفت شنيدم از رسول خدا صلي الله عليه و آله كه علي
با قرآنست و قرآن با علي است از يكديگر جدا نميشوند تا در حوض كوثر بر من وارد
شوند و ايضاً روايت كرده است كه حضرت رسول صلي الله عليه و آله در مرض
موت خود فرمود ايها الناس نزديك است كه روح مرا بزودي قبض نمايند و مرا از
شما ببرند و پيشتر با شما سخن ميگويم و عذر خود را بر شما تمام ميكنم بدرستي
كه در ميان شما ميگذارم كتاب پروردگار خود را و عترت خود را كه اهل بيت
منند پس دست علي عليه السلام را گرفت و بلند كرد و گفت اين علي با قرآنست و قرآن
با علي است از يكديگر جدا نميشوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند پس از ايشان
سؤال كنم كه چگونه خلافت من در حق ايشان كرده‌اند مؤلف گويد كه هرگاه چنين
متعصبي كه در اكثر احاديث متواتره قدح كرده است از نهايت تعصب اين
احاديث را نقل كرده و رد نكرده است همين بس است از براي علم بامامت و خلافت
آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرمايد كه من ميروم و بعوض

خود و چيز در ميان شما ميگذارم پس دست حضرت امير را گرفت و فرمود كه اين
با قرآنست و از يكديگر جدا نميشوند صريح است در آنكه لفظ و معني قرآن با اوست
و مفسر قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقيت او ميدهد و متابعت قرآن بدون
متابعت او روا نيست و بعد از آن بر سبيل تاكيد فرمود كه در قيامت از ايشان
سؤال خواهم كرد كه شما چگونه رعايت ايشان كرده‌ايد هر عاقل كه در اين حديث تامل
نمايد و تعصب نورزد ميداند كه اين نص صريح است بر خلافت قطع نظر از ساير
ادله ثابت ميشود و آن كاشف است از براي اولويت بامامت دهم ان الذين آمنوا
و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا يعني آنانكه ايمان آورده‌اند و عملهاي
شايسته را كرده‌اند بزودي قرار ميدهد از براي ايشان خداوند مهربان دوستي
ثعلبي گفته است كه يعني ايشان را دوست ميدارد و دوستي ايشان را در دل بندگان
مؤمن ميافكند و از اهل آسمانها و زمينها پس بسند خود روايت كرده است
از براء بن عازب كه رسول خدا صلي الله عليه و آله خطاب كرد با علي بن ابي
طالب كه بگو خداوندا بگردان از براي من نزد خود عهدي و بگردان از براي من
در سينه‌هاي مؤمنان مودت و محبتي پس حق تعالي اين آيه و اين هدايه را فرستاد
و حافظ ابونعيم همين روايت را در كتاب ما نزل من القرآن في علي بسندهاي خود
از براء بن عازب روايت كرده است و ايضاً بسند خود از ضحاك از ابن عباس روايت
كرده است كه اين آيه در شأن حضرت امير المؤمنين عليه السلام نازل شده است
يعني محبت او را در دلهاي مؤمنان ميافكند و ايضاً از ابن عباس روايت كرده است
كه رسول خدا با علي عليه السلام گفت كه بلند كن بسوي پروردگار خود و سؤال كن تا عطا
كند ترا آنچه سؤال كني پس علي دستهاي خود را بلند كرد و گفت خداوندا بگردان
از براي من نزد خود دوستي پس جبرئيل اين آيه را آورد و ايضاً از ابن جبير از ابن عباس

روایت کرده است در تفسیر این آیه که یعنی محبت علی در دل هر مؤمنی هست و از محمد
بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی
هست و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد
بر کوه ثبیر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی علیه السلام را گفت که دستهارا بسوی
آسمان بلند کن و دعا کن و هرچه خواهی سؤال کن که بتو عطا میکند پس علی
دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای من
نزد خود عهدی و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این آیه را فرستاد
و حضرت رسول آیه را بر اصحاب خود خواند ایشان از این واقعه تعجب بسیار کردند
حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما اهل
بیت بخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و ربع دیگر حلال
و حرام است و ربع دیگر فرایض احکام است و بدرستی که حق تعالی بهترین آیات قرآن را
در شان علی و مدایح او فرستاده است و نزول این آیه را در شان آنحضرت
اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند مانند نیشابوری در تفسیر مشهور
خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در غریب القرآن و نطنزی در خصایص
و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان در کتب خود روایت کرده قطع نظر از احادیث
مستفیضه شیعه که در این باب وارد شده است و مراد در این رساله آنها را ایراد
نمینماییم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد
مخصوص او باشد غیر آن مودتی که سایر مؤمنان با یکدیگر دارند بلکه
محبتی است که جزو ایمانست و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم
امامتست و ایضاً صالحات جمع معرف بلام است و افاده عموم میکند بر

دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و عصمت ملزوم امامتست و ایضاً اگر والعیاذ
بالله اگر از او فسقی صادر میشد بغض او لازم بود از آن جهت و آن منافی
وجوب مودتست و مؤید آنکه مراد مودت تامه مؤمنان نیست و محبتی که از
ارکان ایمانست بلکه مراد از آنست که او را منزلتی عطا کن که بآن جهت محبت
او بر همه مؤمنان واجب باشد و محبت او دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در
مشکوة از صحیح ترمذی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را
مؤمنی و ایضاً از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب
گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت امیر گفت
دوست نمیدارد ترا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی و حضرت امیر
علیه السلام خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد بمن پیغمبر امی بسوی من که دوست
نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول فرمود
که هر که علی را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد
بتحقیق مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند بتحقیق مرا آزار کرده است و
هر که مرا آزار کند بتحقیق خدا را آزار کرده است و از جابر روایت کرده است که ما نمی
شناختیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر ببغض علی بن ابی طالب تا اینجا
احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست
حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست دارد و این
دو تا را دوست دارد و پدر ایشان و مادر ایشان را دوست دارد با من خواهد بود د

دیده درجهٔ من در روز قیامت و ایضاً از صحیح ترمذی از ابی دجانه روایت
کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را میشناختیم ببغض علی بن ابی
طالب و از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است و ایضاً از صحیح مسلم
و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت
سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته و گیاه را رویانیده و خلق را
آفریده عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد
مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول روایت کرده است
که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار
کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی
را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت
امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریه
از خمس را تصرف کرد منافقان صحابه با او گفتند این را بحضرت بگو تا علی از چشم
او بیفتد حضرت رسول صلی الله علیه وآله این سخنان را از بریده شنید بسیار
غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی
میکنند با غیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است
و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است علی از منست و من از اویم
و او از طینت من خلق شده است و من از طینت ابرهیم خلق شده ام و من بهترم از ابرهیم
پس این آیه را خواند ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم ای بریده مگر نمیدانی
که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او برداشته است و این مضمون را در
جامع الاصول ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر و ابن اثیر
و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بسند بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه

وآله

وآله روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستی که خدا مرا امر کرده است بمحبت
چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است که محبت آن سه نفر برای آن
بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام جدا نشدند و ایضاً ابن حجر بچند
سند از حضرت رسول صلی الله وآله روایت کرده است که هر که علی را آزار
کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آن حضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند
مرا سب کرده است و ایضاً از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد
خدا را دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضاً
از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عنوان صحیفهٔ اعمال
مؤمن علی بن ابی طالب است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که
حضرت علی علیه السلام فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم
حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی بعد از آن
بر سنت من جنگ خواهی کرد هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که
بر عهد تو بمیرد وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد
حق تعالی ختم او را بامن و ایمان بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند
و احادیث بسیار وارد شده است که اگر مردم جمع میشدند بر محبت علی بن ابی
طالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات
مخالفین روایت کرده اند از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که
محبت علی بن ابی طالب علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض
آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیبخشد با آن حسنه و ایضاً از آن حضرت روایت کرده
اند که محبت علی بن ابی طالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد و هر که

در غرر ببن روایت کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم
اولاد خود را بمحبت علی بن ابی طالب پس هر یک را میدیدیم که آنحضرت را دوست
نمیداشتند میدانستیم که حلال زاده نیستند و اخبار در این باب بسیار از طرق
مخالف و مؤالف فوق حد و احصاست و از سیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و
عالم خبیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت یا مرتبه که فوق امامت
است و لازم دارد امامت را نیست زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت
بآنکه محبتش علامت ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی
و محبت خداوند رحمانی باشد و دشمنی او نشانه نفاق و حرام زادگی و شقاوت
ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر بآنکه
پیشوا و خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او جزو ایمان و
اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی
بدون مرتبه جلیله امامت که تالی مرتبه نبوت کبری است متصور نیست و سایر
مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان مورث ثواب است و آن بمحبت ایمان
بر میگردد اما چنان نیست که محبت ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان
باشد و بغض ایشان نه از جهت معصیت اگر چه بد است اما نهایتش آنست که اگر
اظهار کند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب
ابدی نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و هم چنانچه
بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه ترک
محبت آنحضرت از ایمان بلکه اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنا بر این حجه
کفی لازم اید که رتبه آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر
چه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول ایمان

و دخول بهشت نیست جواب گوییم که هر چند اقرار به نبوت افضل است و آن
اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت
لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جمله اجزای ایمانست از جهت
اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار به نبوت به تنهائی موجب نجات نیست
زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام هست و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست
مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان است
البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمهٔ توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم
ندارد و اقرار برسالت را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید
آنرا و اقرار به تنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود و اقرار
بامامت امیر المؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را
و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات دین را زیرا که او مکمل
ایمان تا القیامت و به بیان او همه اجزای ایمان بر خلق ظاهر گردیده از جهت ولایت
آنحضرت موجب نجات و رفع درجات و خلاص از عقوبات یازدهم لیس البر
بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها
و اتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی بآنکه بروید خانها را و داخل آنها
شوید از پشت آنها و لیکن نیکوکار کسی است که پرهیزکاری نماید و داخل شوید
خانها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا و عذاب او شاید رستگار گردید
و محققان مفسران گفته اند که مراد آنست که امور دنیا و عقبا را از راهش
طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش اخذ باید نمود و راه علم و درگاه آن
ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که آل محمد ابواب خدا اند و وسیله او یند و دعوت کنندگان و

وکشندگان نبوی بهشت ورود دلالت کنند کانند بر راه بهشت تا روز قیامت و
مؤید این معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده انا مدینة العلم وعلی بابها و در مشکوة
از ترمذی روایت کرده است که انا دار الحکمة وعلی بابها و در استیعاب روایت
کرده است انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه و در مناقب
خوارزمی مثل این روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم
با حکمت و علی درگاه آنست پس هر که علم خواهد باید بسوی درگاه بیاید و احتیاج
از محوا نیز آنست و شک در این حدیث راهی نمی‌گیرد بغیر تعصب و شقاوت ندارد و مقتضای
آیه کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت بیایند
و عمده احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت یا امری چند است از قضایا
و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم شد که با وجود بودن آنحضرت
در میان قوم میل امامت دیگران عین خطاست و بدان که این حدیث یک دلیل
از دلایل اعلم بودن آنحضرت و اکملیت آنسرور و از آفتاب روشن‌تر است ابن
عبد البر که از افاخم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که آنحضرت
رسول صلی الله علیه وآله در حق صحابه گفت اقضاکم علی بن ابی طالب
یعنی داناترین صحابه بعلم قضا و حکم در میان مردم آنحضرت و کسی که در جمیع
علوم ماهر نباشد مهارت در این امر نمی‌باشد او را و ایضاً از ابن عباس روایت
کرده است که عمر گفت اعلمنا بالقضایا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند
که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه وآله کسی از علی داناتر بود گفت نه والله
کسی را از او داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علما و محدثین ایشانست و ایضاً
از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند که داده شده بود بعلی

عرش

نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک
بود و از سعید بن مسیب روایت کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله
مشکل که او را حاضر شود و علی علیه السلام حاضر نباشد و مکرر میگفت
که اگر علی نمیبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست در کتاب
اربعین گفته است از جانب شیعه که علی بن ابی طالب اعلم صحابه است اما اجمالاً
برای آنکه هیچ کس را نزاع نیست در آنکه او در اصل خلقت در غایت ذکا و فطنت
و استعداد علم و غایت حرص در طلب علم بود و رسول الله صلی الله علیه وآله
افضل فضلا و اعلم علما و در نهایت حرص در ترتیب و ارشاد او بود و علی علیه
السلام در طفولیت در حجر تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در هر اوقات
پیش او میرفت و هرگز او را از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگرد
در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال بنهایت معارج فضل
و کمال میرسد و اما ابوبکر در بزرگی بخدمت آنحضرت رسید و در آن وقت هم
شبانه روزی یک مرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی پیش در خدمت میبود
و مشهور است که العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر والعلم فی الکبر کالنقش
فی المدر یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در
بزرگی نقش بر کلوخ است که باندک سببی زایل میگردد پس از این مجمل ثابت
شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید این مطلب که او از جانب شیعه تقریر
کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله که هرگاه سؤال میکردم از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت میشدم

ابتدا میفرمود و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است که علی علیه السلام
که مرا نسبت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که احدی
از خلایق را آن منزلت نبود میرفتم در سحر بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت
و میگفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنحنح میکرد بر میگشتم و الا داخل
میشدم و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را بجنگی فرستاد
و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد
که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن بنمائی و از این نوع احادیث که دلالت
بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو بزرگوار با یک دیگر و شدت
اهتمام حضرت رسول در تربیت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما میکند
بسیار است پس فخر گفته است و اما تفصیلا چند دلیل اول و تعیها اذن واعیة
که در شان علی نازل شده است و هر گاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص
خواهد بود بزیادتی علم دویم آنکه حضرت رسول فرموده که اقضاکم علی چه
قضای محتاج است بجمیع علوم پس هر گاه او در قضا بر همه کس راجح باشد
در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیوم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود
و آنحضرت او را هدایت فرموده از این باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها
موجب تطویل است پس گفته و امثال این قضایا و خطاها غیر علی را انبیا نبود
و از آن حضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود
که بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت
برای من آماده گردد هر آینه حکم کنم برای اهل توریة بتوریة ایشان و میان
اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان

بفرقان

بفرقان ایشان و الله که هیچ آیه نازل نشده در صحرا و در دریا و در شب و کوه و آسمان
و زمین و در شب و در روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای
چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب
کلمات آنحضرت مشتملست بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر
و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک از صحابه عشری از آن یافت نمیشود و
ایضا همه فرق متکلمین منسوبند باو در این علم و اما شیعه انتساب ایشان بآنحضرت
ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه پیروی اکابر خود و
ایشان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق
اسلامند شاگرد اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد
آنحضرتست و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله در شان او فرموده اقضاکم علی و از آنجمله علم فصاحتست
و معلوم است که هیچ یک از فصحا که بعد از او بوده اند بانکی از درجه او نرسیده اند
و از آنجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود که مدون این علم بارشاد او
تدوین این علم نمود و از آنجمله علم تصفیه باطنست و معلوم است که نسبت اهل
علم با او منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
استاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد
که او اعلمست از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی
فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و ایضا فرموده است
یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات مولف گوید پس از این
دو آیه کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال و رفع
درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد

و بعد از این بتوضیح خواهد پیوست دوازدهم فان تظاهرا علیه فان الله
هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین یعنی اگر عایشه وحفصه معاونت
یکدیگر کنند در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یار و دوست وجبرئیل وصالح
مؤمنان یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند
که صالح مؤمنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در شواهد التنزیل از
حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول
دست علی را گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مؤمنین و حافظ ابو نعیم
در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه در مناقب
از اسما بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح
مؤمنان علی علیه السلام است و فخر رازی در اربعین گفته است که مفسران
گفته اند که صالح مؤمنان علی بن ابی طالب است و مراد بمولی اینجا یاور است
زیرا معنی که مشترک باشد میان خدا وجبرئیل وصالح مؤمنین بغیر این نتواند
بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت از دو وجه اول آنکه لفظ
هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد صلی الله علیه
وآله را یاوری نیست بغیر خدا وجبرئیل و علی و معلوم است که نصرت محمد
اعظم مراتب طاعات است دویم آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود و بعد از آن جبرئیل
ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام
رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضل آنحضرت میکند زیرا که
سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مؤمنان در آن زمان منحصر
در آنحضرت بوده و این خود معلوم است که صلحای دیگر در میان صحابه
بوده اند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت امامت یا صلاح

هر امری

هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامت و اینمعنی بنهایت وضوح دارد
و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه
شکی نیست سیزدهم اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله
والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی القوم
الظالمین الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم
اعظم درجة عند الله واولئک هم الفائزون یعنی آیا می گردانید آب دادن
حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسی که ایمان
آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند
ایشان در فضل و ثواب و خدا هدایت نمیکند براه بهشت گروه ستمکاران را آنها
که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای
خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند که رستگاران
رسیده اند بمقصود خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه
که این آیات در شان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده حتی صاحب کشاف
و فخر رازی و بیضاوی با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است
از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی بن ابی
طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامی که ایشان مفاخره میکردند طلحه گفت
من صاحب خانه کعبه ام و کلید آن در دست منست و اگر خواهم شب در میان کعبه
میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان با منست و اگر خواهم شب
در مسجد میخوابم حضرت امیر علیه السلام گفت نمیدانم شما چه میگویید من شش ماه پیش از همه
کس رو بقبله نماز کردم و در راه خدا جهاد کردم پس این آیه نازل شد و در جامع
الاصول همین روایت را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی

وسیوطی ودر دُرّ منثور بسندهای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن
مردویه وجماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلام و
عباس منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم وتو پسر عم اوئی وسقایة حاج
وعمارة مسجد الحرام با منست پس حق تعالی این آیه را فرستاد وایضا روایت
کرده است حافظ ابو نعیم در کتاب فضایل الصحابه و ابن عساکر از انس بن مالك
که عباس وشیبه با یکدیگر مفاخره میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم
حضرت رسولم وساقی حاجیانم شیبه گفت من از تو اشرفم من امین خدایم
بر خانه او وخزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده ترا امین نکرده است
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد وایشان اینخصوص را مذکور
ساختند حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو ومن اول کسی ام که ایمان آوردم و هجرت
کرده وجهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله واین
سخنانرا ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود وبرگشتند پس بعد از چند روز این
آیات تا ده آیه نازل شد وحضرت بر ایشان خواند وحافظ ابو نعیم در کتاب
ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از ابن عباس ودیگران روایت کرده است
که در مفاخره علی علیه السلام وعباس نازل شد واز شعبی روایت کرده است که در
مفاخره علی وعباس وشیبه نازل شد تا حتی یأتی الله بأمره وابو القسم حسکانی
از بریده روایت کرده است که روزی شیبه وعباس با یکدیگر تفاخر میکردند
پس علی علیه السلام بر ایشان گذشت وگفت بچه چیز فخر میکنید عباس گفت خدا
فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است وآن آب دادن حاجیانست شیبه
گفت که عمارة مسجد الحرام بمن داده شده است امیر المؤمنین علیه السلام گفت
خدا بمن داد در طفولیت آنچه بشما نداده گفتند کدام است که بتو داده شده است

فرمود زدم شمشیر بر بینی شما تا ایمان آوردید بخدا ورسول او پس عباس غضبناك
برخواست ودامن خودرا بر زمین میکشید وبغضبناکی نزد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وگفت نمی بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود که علی را
بطلبید چون حاضر شد فرمود چه باعث شد ترا که چنین سخنی بروی عم خود
گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید وهر که خواهد
راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد وگفت یا محمد پروردگارت ترا سلام
میرساند ومیگوید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خواند شد عباس
سه مرتبه گفت ما راضی شدیم ومؤید آنکه این آیات در شأن آنحضرت است
که درینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون وسمعانی از علمای عامه
در کتاب فضایل صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که از ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله وآله پرسیدند از حال علی علیه السلام
گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میگفت بدرستی که علی وشیعیان
او ایشانند فائزون در روز قیامت نه غیر ایشان مؤلف گوید که چون بنقل مؤالف
ومخالف معلوم شد که این آیات در شأن حضرت امیر علیه السلام نازل شده است
پس معلوم شد که او اولی واحق است بامامت زیرا که از این آیات بوضوح پیوست
که مناط فخر وفضل وفوز بسعادات دارین ایمان وهجرت وجهاد است وباتفاق
کل آنحضرت درین صفات بر همه صحابه بحسب زمان ورتبه سبقت داشت چنانچه
ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان وابو ذر ومقداد
وخباب وجابر وابو سعید خدری وزید بن ارقم که علی بن ابی طالب اول کسی بود
که اسلام آورد وهمه اجماعست تفضیل میدهند اورا بر سایر صحابه واز محمد بن اسحق
نقل کرده است که اول کسی که ایمان بخدا ورسول آورد از مردان علی بن ابیطالب بود

وابن شهاب نیز چنین گفته است از مردان بعد از خدیجه و ایضاً گفته است که روایت
شده است بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه
و آله گفت که اول کس شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه
بمن اسلام آورده است و او علی بن ابیطالب است و گفته است که این در روایات بسیار
مذکور است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که علی بن ابی طالب را چهار
خصلت بود که احدی غیر او را نبود او اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا نماز
کرد و در هر جنگی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود
گریخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و داخل قبر کرد
و ابو المظفر سمعانی در فضایل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از ابوذر و
ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملایکه بر علی هفتاد سال زیرا
که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بروایت دیگر پیش از آنکه بشری مسلمان شود
و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بن ابی طالب
بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود
بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب تطویل است
و احادیث بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره
از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن
فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه
علیه السلام امیر و شریف آن نموده است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب
محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار و نگفته است از برای علی علیه السلام
مگر خیر و نیکی و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها

امنوا

آمنوا خطاب باصحاب محمد است صلی الله علیه و آله حذیفه گفت مرحبا که این
خطاب در قرآن وارد شده است لب و لباب آن از برای علی بن ابی طالب است و ایضاً
از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیه مگر آنکه علی علیه السلام سر کرده
آن آیه و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی رئیس و قاید آن آیه است
و بروایت دیگر سید و شریف آن آیه است و این مضامین را حافظ و دیگران
بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند
و معلوم است که مراد آنست که کسی که ولایت او را ندارد داخل مؤمنان نیست
و آنکه عمل بآن آیه بیش از همه کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام
مخصوص اوست چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ
موضع در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است
زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین
خاصه و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابونعیم و غیر ایشان
بسندهای بسیار روایت کرده اند که میان علی علیه السلام و ولید بن عقبه
برادر مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو بدرستی
که تو کودکی و من والله از تو زبانم گشاده تر و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاع
ترم حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت را
فرستاد أفمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مؤمن
باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود که اما آنها که
ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشانست بهشتها که مأوای
دایمی مؤمنانست مهمانی ایشانست بسبب آنچه کردند از ایمان و اعمال صالحه

واما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش جهنم است و بسندهای بسیار
حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند
که مؤمن علی بن ابی طالب است و فاسق ولید بن عقبه است و ورود دلالت این آیه
بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند
چون در برابر فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این تخفی بود
دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما را در این مقام کافیست چهارم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی آنها که ایمان آورده اند
و اعمال شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است
جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی جزای ایشان نزد پروردگار
ایشان باغستانهای اقامتست که جاری میشود در زیر آنها نهرها که همیشه
ابد الآباد در آنها خواهند بود خدا راضی است از ایشان و ایشان راضی اند
از خدا این از برای کسی است که بترسد از پروردگار خود بدانکه در احادیث
معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شأن
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه
حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که مصداق این آیه توئی و شیعیان
تو در روز قیامت خواهید آمد تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا
از شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن و ایضاً بسند
خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این
سخن را بر سبیل استغراب باو نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست
در آنکه او را بدیگران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شأن علی علیه
السلام نازل شد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا آخر آیه و ابو القاسم حسکانی
در شواهد التنزیل روایت کرده است از یزید بن شراحیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام
که گفت شنیدم از آن حضرت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس
او شد در حالتی که بر سینه من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی آیا نشنیدی قول
الله تعالی را إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا تا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد
من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خواهند خواند
شما را با روها و دستها و پاهای سفید نورانی و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است
که این آیه در شأن علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است و ابن مردویه
و سایر محدثان عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این
آنست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ یعنی علی بهترین بشر است
هر که ابا کند کافر است و ایضاً فخر رازی و غیر او از مخالفین روایت کرده اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ذی الثدیه گفت میکشد او را بهترین
خلق و بروایت دیگر بهترین امت است و ابن مردویه از ابی الزبیر انصاری از جابر
روایت کرده است که گفت نشستیم بنزد عایشه پرسیدیم که کیست ایشان را یعنی خوارج را
گفتیم علی کشت ایشان را گفت مانع نمیشود مرا آنچه در نفس منست بر علی که
حق را بگویم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت که می کشد ایشان را
بهترین امت من بعد از من و شنیدم می گفت علی با حق است و حق با علی علیه السلام

وایضاً از مسروق روایت کرده است که گفت عایشه را سوگند دادم که آنچه در این
باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول خدا که ایشان شر خلق و خلیقه اند که میکشند
ایشان را بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله
وایضاً بچندین سند دیگر از مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است
میکشند ایشان را بهترین خلق و کسی که در قیامت وسیلهٔ او نزد خدا از همه نزدیک
تر است و در بعضی میکشند ایشان را نیکان امت من و در مسند ابن حنبل نیز مثل
حدیث دوم را روایت کرده است پس از این احادیث که متفق علیه خاصه و عامه
است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیان او بهترین خلایق اند پس اولی و احق است بامامت
و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج ببیان ندارد و برق شمشیر آتش بار حیدر
کرار تا قیامت روشنی بخش دلهای مؤمنان و لهب جانسوز منافقانست و بعد
از این نیز مجملی بیان خواهد شد پانزدهم قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من
عنده علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه
نزد اوست علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طرق
عامه و خاصه وارد شده است که مراد بآن کسی که نزد اوست علم کتاب
حضرت امیر المؤمنین و ائمه از فرزندان اوست علیهم السلام چنانکه عامه روا
کرده اند از شعبی که گفت هیچکس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی بن ابی
طالب و عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را
که تلاوت قرآن را بهتر از علی علیه السلام کند و ایضاً از ابو عبد الرحمن روا
کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را دانا تر بکتاب خدا از خود میدانستم
البته بنزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر بنزد او نرفتم یعنی چون
اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبد الله بن عطا روایت کرده است

ک

کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته
بودم پسر عبد الله بن سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت باقر
علیه السلام گفتم ایشان گمان میکنند که آن کسی که علم کتاب نزد او بود عبد الله
بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام بود که علم کتاب نزد
او بود و ایضاً ثعلبی و ابو نعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت
کرده اند که من عنده علم الکتاب علی علیه السلام بود و سیوطی روایت کرده است
که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب عبد الله بن سلام است گفت چه
گونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل شد و ابن سلام در مدینه مسلمان
شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی
میفرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه علم آن در قرآن هست پس آنحضرت اعلم
از جمیع امت بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر
فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی از جهت اعلم بودن چنانچه مکرر مذکور
شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را در شهادت بر حقیت رسول قرین خود گردانید
و از این مرتبه بالاتر نمیباشد سیوم اکتفای بشهادت آنحضرت به تنهائی دلالت
میکند بر عصمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیک گواه مدعا ثابت نمی
شود و عصمت دلیل امامت چنانچه گذشت شانزدهم آیهٔ نجوی است که مفسران و
محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله سؤال بسیار می نمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی بآن
سبب و از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص و بذل
جان و مال ثابت قدم اند این آیه را فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول
فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای مؤمنان هرگاه با رسول سر سخن گوئید

پس پیش از آن راز گفتن تصدق بکنید پس کسی از صحابه تا ده روز که بیطاقتی
و سایر مفسران گفته‌اند راز نگفت و مطلبی عرض نکرد بغیر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام باتفاق مخالف و مؤالف تا آنکه حکم آیه منسوخ شد و حق تعالی
فرمود ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا و تاب الله
علیکم فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خبیر بما تعملون
یعنی آیا ترسیدید از آنکه پیش از حرف گفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید
و خدا شما را بخشید پس نماز را بر پا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و
رسول او را و خدا عالم است بآنچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این
آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران
و از مجاهد روایت کرده اند حافظ ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که آیه در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من
و عمل بآن نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است من یک دینار داشتم
و بده درهم فروختم و هرگاه خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم تا آنکه آن
آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود ببرکت من خدا تخفیف داد این حکم را
از این امت و سدی روایت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله راز می گفتند هرگاه حاجتی داشتند و این امر بر حضرت
دشوار شد پس حق تعالی واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان راز بی
گوید آنکه تصدق کند تصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و بر ایشان
دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام بسند
سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت
نداشت که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدقی بکند پس اول کسی که تصدق

کرد

کرد علی بن ابی طالب علیه السلام بود دیناری را بده درهم فروخت و ده راز با حضرت
رسول گفت و در هر رازی یک درهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت
کرده است که چون این آیه نازل شد مردم ترک کردند راز گفتن با آن حضرت را و بخل
ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت و کسی غیر او
از مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی اینکار را نکرد مگر برای آنکه
کار پسر عمش را رواج دهد و بدانکه اختصاص آنحضرت باین فضیلت منقبت عظیم است
از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث
باطله که خلفای جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افتراست
و معلوم است که اگر اعتنائی بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند
از آنکه یک درهم بلکه یک دانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند
هفتم و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا یعنی چنگ زنید در ریسمان خدا همگی
و پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات این امت گردانیده
و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله اند
چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم
نیز این مضمون را از ابو حفص صائغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضا تمامی از ابو سعید
خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس در میان
شما دو حبل گذاشته ام که اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از من یکی
بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت
من اهل بیت من بدرستی که این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد
شوند **هشتم** قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی بگو با عسکر

اینست راه من میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت
من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلام منقولست که مراد از کسی
که پیش از همه کس و پیش از همه کس متابعت آنحضرت کرده است کما و علی بن ابی طالبست
و ابن مردویه از محدثان عامه از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است
و بروایت دیگر از حضرت باقر علیه السلام منقولست که مراد آل محمد است و ایضا
حق تعالی فرموده است هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ یعنی خدا آنکسی است
که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمؤمنین در اخبار معتبره از جانبین وارد
شده است که مراد بمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است یا مراد بنصرت
خدا نصرتیست که خدا بر دست امیر المؤمنین علیه السلام جاری کرده و بنابر اول
مراد آنست که عمده و سر کرده آنها علی بن ابی طالبست یا مراد بمؤمنان آنهااند که
ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی ذکر در منثور بسند خود از ابوهریره روایت
کرده است که بر عرش نوشته شده است لا اله الا الله الا انا وحدی لا شریک
لی محمد عبدی ورسولی ایدته بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده است هو الذی
ایدک بنصره وبالمؤمنین و حافظ ابونعیم در حلیه و غیر آن از کلبی از ابوصالح
از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابی
الحمرا خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از آنحضرت
شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری
کردم او را باو و حافظ ابونعیم بدو سند از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که این آیه در شان علی علیه السلام نازل شده است یا ایها النبی حسبک
الله ومن اتبعک من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت

تو کرده است

تو کرده است از مؤمنان و او علی بن ابی طالب علیه السلام که پیش از همه کس او را متابعت
کرده است و غیر محدث حنبلی گفته است که او علی بن ابی طالبست که سر کرده مؤمنانست
مؤلف گوید که از این آیات و اخبار منقول الطرفین مبرهن گردید که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل و وافی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و همین بس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا
ظاهر شد که دعوت بر امت بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت
مخصوص اوست نوزدهم وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی باز دارید کافران را که ایشان
سؤال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و چند کتاب دیگر و ابوالقسم حسکانی
در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب
و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند
که سؤال کرده میشود ایشان از محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و حافظ ابونعیم
در کتاب منقبة المطهرین بچندین سند از بریده و غیر او روایت کرده است که
روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود که بحق خداوندی
که جانم در قبضه قدرت اوست که از جای خود حرکت نمیکند و پای بنده در روز قیامت
تا آنکه سؤال میکند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است و از بدن
که در چه عمل کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده و در کجا چیز مصرف
صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت
شما بعد از تو پس گرفت دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل
بیت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد
ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از این احادیث گذشت بیستم قُل لَا أَسْأَلُکُمْ
عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا موافق احادیث

معتبره خاصه و عامه معنی آیه آنست که بگو یا محمد من سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت
مزدی مگر مودت خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم
از برای او در آن نیکی و ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سألتکم
من اجر فهو لکم یعنی بگو آنچه من سؤال میکنم از مزد پس آن از برای شماست و منفعت
بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی در این آیه
قربای آل محمد است و ابو حمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه هجرت فرمود انصار بخدمت آنحضرت
آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما حکمی که میفرمائی
رواست پس این آیه نازل شد و ایضا ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس
روایت کرده اند که اقتراف حسنه مودت آل محمد است و بروایت عامه و خاصه
از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منقول است که در خطبه خود فرمود که ما
آن اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمان واجب کرده است در این آیه که قل
لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و اقتراف حسنه مودت ما اهل بیت است
و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مأمور شده ایم
بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بروایت ابو نعیم و دیلمی
ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ایضا
در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت کرده است که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای متفرق خلق کرده
است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن
و حسین میوهای آنند و شیعیان ما برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای

آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر
بنده عبادت کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال پس هزار
سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو
در جهنم اندازد پس این آیه را خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن
ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه فاطمه علیها
السلام آمد و فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام در آنخانه بودند پس دو عضادهٔ
در را گرفت و گفت من جنگم با هر که با شما جنگ کند و صلحم با هر که با شما صلح
کند و ایضا این مضمون را از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ایضا
از ابو هریره روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی و حسن و حسین علیهم
السلام و این سخن را گفت و از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله در عرفات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی نزدیک من
بیا پس دست او را بدست گرفت و گفت یا علی من و تو از یک درخت خلق شده ایم
من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شاخهای آنند هر که بیک شاخ آن
بچسبد خدا او را داخل بهشت گرداند و ثعلبی در تفسیر و علمنا منطق الطیر روایت
کرده است که قنبره در فریادی که میکند میگوید خداوندا لعنت کن دشمنان آل محمد را
و ثعلبی و صاحب کشاف و فخر رازی از جریر بن عبد الله روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است هر که بر محبت
آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است هر که بر محبت آل محمد توبه کرده مرده است هر که بر محبت
آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است هر که بر محبت آل محمد بمیرد بشارت دهند او را
ملک موت و منکر و نکیر به بهشت هر که بر محبت آل محمد بمیرد او را بسوی بهشت برند
مانند عروسی که بخانه داماد برند هر که بر محبت آل محمد بمیرد از قبرش بسوی بهشت دری گشایند

بگشایند هرکه بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی ملائکه را بار رحمت بزیارت قبر او
بفرستد هرکه بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت و جماعت مرده است هرکه بر دشمنی آل محمد
بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته شده باشد که ناامید
از رحمت حق تعالی هرکه بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است هرکه بر بغض آل محمد
بمیرد بوی بهشت را نشنود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مسند احمد حنبل
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود
ایها الناس وصیت میکنم شما را بر محبت برادرم و ابن عمم علی بن ابی طالب دوست او
نیست مگر مؤمن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست منست و دشمن او دشمن
منست و هرکه دشمن من باشد جزای او عذاب جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده
که در شب معراج ملکی از جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت که از پیغمبران سؤال نما که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و
ولایت علی بن ابی طالب و احادیث این مطلب زیاده از آنست که احصا توان نمود
و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهااند که امر ایشان بآنحضرت
راجع میشود و هرکه اکمل شدن امرش باو بیشتر باشد ایشان آل آنحضرتند و شک
نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت
اشد تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان آل باشند
و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند
امت او و اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان آل اند و اگر حمل کنیم بر امتی که قبول
دعوت آنحضرت کرده اند ایشان آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان
آل اند و اما دخول غیر ایشان پس مختلف فیه است پس ثابت شد که بر هر تقدیر
ایشان آل اند پس از صاحب کشاف روایت کرده است که چون این آیه نازل شد گفتند

یارسول

یا رسول الله کیستند این قرابت تو که واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و
فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجبست
که مخصوص باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیه
در شان ایشان دویم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن منست ایذا میکند مرا آنچه او را
ایذا میکند و ثابت شده است بنقل متواتر از محمد صلی الله علیه و آله که دوست
میداشت علی و حسن و حسین علیهم السلام را پس واجبست بر همه امت که ایشانرا
دوست دارند زیرا که فرموده است حق تعالی فاتبعوه لعلکم تفلحون فلیحذر الذین
یخالفون عن امره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله لقد کان لکم فی رسول
الله اسوة حسنة و این آیات همه دلالت میکند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت
سیوم آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیمیست و از جهت خاتمه تشهد کرده اند
اندر نماز و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت کند
بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از سدی روایت کرده است
که اقتراف حسنه مودت آل محمد است صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو
پسرت را چون ایشانرا آورد عبائی بر روی ایشان انداخت پس دست بر داشت بر
روی ایشان و گفت خداوندا اینها آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات
خود را بر آل محمد بدرستی که تو حمید مجیدی ام سلمه گفت من عبا را بر داشتم که
داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است چهارم الذین
آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال
شایسته کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت بآخرت ثعلبی از ابن عباس

روایت کرده است که طوبی درختیست که اصلش در خانه علی علیه السلام است در
بهشت و در خانه هر مؤمنی شاخی از آن درخت هست و ایضاً از جابر روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال
کردند از طوبی فرمود که درختی است که اصلش در خانه منست و فرعش بر اهل بهشت
است مرتبه دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود درختیست در بهشت که اصلش در
خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و فرعش بر اهل بهشت است پرسیدند
که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر فرمودید که اصلش در خانه
علی است فرمود خانه من و خانه علی در بهشت یکیست و در یک مکانست بدانکه آیاتی
که امامیه و مخالفان روایت کرده اند که در شان حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه
نبیت علیهم السلام نازل شده است بسیار است و در کتاب حیوة القلوب ایراد نمودیم
و در این رساله بهمین اکتفا مینمائیم **مقصد ششم** در بیان احادیث متواتره است
از جانبین که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند
و معایب و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چند فصل است **فصل اول** در حدیث
غدیر است و نص صریح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات است
و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه
وجود مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است
و تا حال اثر آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند
از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را نشان میدهند و ایضاً همچنانکه حجة
الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر از برای
بیان منزلت جلیله از منازل امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب خود را جمع کردن

وخطبه

و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلافی نکرده است و خلافی که کرده‌اند
در بعضی از خصوصیات واقعه و خطبه و دلالت بر خلافتست و چون احادیث
این مطلب زیاده از آنست که در این مختصرات احصا توان نمود مجملی از آن قصه را
با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد مینمائیم سید ابن طاوس رضی الله
عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام
در روز غدیر بامامت از آن واضح تر است که احتیاج ببیان داشته باشد و لیکن
ذکر میکنیم اسماء جماعتی را که در این باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد
نموده اند از آنجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب
ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است
و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه بهفتاد و پنج طریق نقل
کرده است و ابو القاسم حسکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن عقده حافظ
در کتاب الولایه بصد و پنج طریق روایت کرده است پس تفصیل این قصه را از مؤلف
کتاب النشر و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبره مخالفان روایت کرده است
از حذیفة بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد بر پیغمبر ما این آیه را النبی اولی بالمؤمنین
من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
من المؤمنین و المهاجرین یعنی پیغمبر اولیست بمؤمنان از جانهای ایشان و زنـ
ـهای او مادرهای ایشانست و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی اند ببعضی در
کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست این اولویتی که شما با آن
احق از ما بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردنست در آنچه خواهید
و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حق تعالی این آیه را فرستاد و اذکروا
نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا یعنی و یاد کنید

دین خدا را بر شما و پیمانی که حکم کردیم بر شما در وقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم
و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول برای حجة
الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که
علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش
مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بعضی
شمشیر خواهی نخواهی ایشان را بدین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان
چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش
از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را بیمن فرستاده بود در مکه با
حضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع
رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه انما ولیکم
الله نازل شد چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت
و آیه را بر ما خواند و گفت برخیزید تا ببینیم این صفاتی که خدا فرموده در کی
ظاهر شده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت
پرسید از کجا میآئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در رکوع بما
بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و باو گفت امروز
چه کار خیر کرده علی تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت رسول مرتبه سیوم الله اکبر
گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمیآورد که او بر ما
مسلط باشد میرویم و سؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این خبر را بحضرت
اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی
و مضمون آیه بنا بر این تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات واضحات
ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر

علی را از آن بگو یا محمد نمیتواند بود از برای من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت
نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت
کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن
امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقان را در آن
باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت معتبر حذیفه حضرت رسول در منی بر منبر برآمد
و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم که اگر متابعت آنها
کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهلبیت منند بدرستی که خداوند
لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
مانند این دو انگشت من و دو سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنگ در اینها زند
نجات می یابد و هر که مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا
کردم گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق شد که سیزدهم
ماه ذی الحجه باشد حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله را فرستاد حضرت فرمود آن
خبر مرگ منست که بمن داده اند چون دلالت میکند بر آنکه کار دین را تمام کردم
باید متوجه عالم دیگر گردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند که
مردم حاضر شوند چون جمع شدند خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها
الناس من در میان شما دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب
خداست یک طرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ زنید در آن
و گوهر دیگر عترت منست که اهلبیت منند بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند
صاحب لطف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من آیند
مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند
این دو تا و جمع کرد میان انگشت میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده است

پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت
خود قرار دهد پس چهار نفر ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند
و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود
نگذارند که خلافت با اهل بیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد ام ابرموا امرا
فانا مبرمون ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجویهم بلی و رسلنا لدیهم یکتبون
یعنی یا محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم یا گمان میکنند
که ما نمیشنویم سر و نجوای ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملائکه نزد
ایشانند و می نویسند گفتها و کردهای ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس رخصت
داد رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون
بضجنان رسیدند حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم
بگوید پس در جحفه فرود آمد و چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل
نازل شد و گفت امامت علی را ظاهر گردان حضرت گفت پروردگارا بدرستی
که قوم من نو مسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسر عمش کرد
و مسعود بن ناصر سجستانی در کتاب درایت روایت کرده است از ابن عباس
که چون در جحفه جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت ایا من اولی نیستم بمومنان
از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمود پس هر که من مولای
اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن
دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و اعانت کن هر که
او را اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او در آن روز بر گردن
مردم واجب شد پس در روایت دیگر گفت که چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این
آیه را آورد یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت

رسالته والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول خدا برسان بمردم انچه فرستاده
شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالتهای او را
خدا نگاه میدارد تو را از شر مردم حذیفه گفت وقتی این آیه نازل شد که بغدیر
خم رسیده بودیم و هوا بمرتبه گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان
میشد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر
کرد که زیر درختان خار را بروبند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر
بقدر قامت رسول خدا پس ساختند منبر را و جامه بر روی آن افکندند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت
و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و
گواهی میدهم از برای او بخدائی و ادا میکنم انچه وحی کرده است بسوی من
از ترس آنکه اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل شود وحی کرده است خدا بسوی من
یا ایها الرسول بلغ تا آخر آیه پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن
انچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این
آیه را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند
جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی
طالب برادر منست و خلیفه منست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه
کرده است بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود انچه نیست در دلهای ایشان و ایذا
سهل و آسان میانگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی از
بسیار بمرتبه گفتند او گوش است یعنی هر چه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میدیدند
که علی همیشه با منست و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و منهم الذین
یؤذون النبی و یقولون هو اذن یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر

میکند و می گویند او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان
آورده از برای خدا و ایمان میآورد از برای مؤمنان پس حضرت فرمود که اگر خواهم
که گویندگان را نام ببرم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی نصب کرده است علی را
از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب کرده بود است اطاعت او بر مهاجر
و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر
بزرگ و کوچک و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه
روا است و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعون است هر که مخالفت او کند رحم
هرکه تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکمات آنرا
و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات او را پس بخدا سوگند که واضح نمیکند از
تفسیر قرآن را مگر علی بن ابی طالب ای گروه مردم بدرستی که علی و طیبین از فرزندان
من که از صلب اویند ثقل کوچک ترند و قرآن ثقل بزرگتر است از هم
جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان
از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلم را گرفت
و بالا برد و یک درجه پایین تر از خود بازداشت مایل بدست راست خود پس دست
او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما گفتند صحابه
خدا و رسول او پس گفت هرکه من مولای او بودم اینک علی مولای اوست خداوندا
دوستی کن با هرکه با او دوستی کند و دشمنی کن با هرکه با او دشمنی کند و یاری
کن هرکه او را یاری کند و وا گذار هرکه او را وا گذارد بدرستیکه کامل گردد خدا
از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ آیه نازل نشده است که خطاب
با مؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره
هل اتی مگر از برای او و فرستاده است سوره هل اتی را مگر برای او و ذریت

هر پیغمبری

هر پیغمبری از صلب خودش است و ذریت من از صلب علیست و دشمن نمیدارد علی را
مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر
در شان علی نازل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان
یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان آوردند بولایت علی و
اعمال صالحه کردند با عبادت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ
دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر بر فتنها و
شدتها در غیبت قایم آل محمد ای گروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و بنوری
که خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن نور امامت است که در علیست
و در امامان فرزندان او تا مهدی که حق خدا از مردم خواهد گرفت ای معاشر ناس
منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه
ایشانم بدرستی که علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب
او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط
مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید
از خدا هدایت بسوی آنرا پس بعد از من علی و بعد از او فرزندان من از صلب او
امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستی که من بیان کردم
از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و من بعد از این
خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای
او بامامت و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت میگیرد از برای
من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من
اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی پس هرکه بشکند این بیعت را
پس بر خود شکسته است و ضررش باو عاید میگردد و هرکه وفا کند بآنچه با خدا

عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم
شمان یاده از آنید که بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است
که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی بن ابی طالب و امامانی
که بعد از من می آیند که از نسل منند و از نسل اویند چنانچه گفتم که ذریّت من از صلب
او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگوئید که ما شنیدیم و اطاعت
کردیم و راضیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنند با تو بر این امر
دلهای ما و زبانهای ما و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد
میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شک
و ریبی نداریم داده ایم عهد خدا و رسول و علی و حسن و حسین و امامانی که یاد کردیم
مر عهد و پیمانی که گفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد
امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانید بهر که به بینیم پس مردم
از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و امر
رسول او را و ایمان آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول
و حضرت امیر صلوات الله علیهما و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت
نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند
تا آنکه نماز شام و خفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت
و تنگی وقت و این خطبه مختصر است از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و غیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار
ایراد نموده ام و این خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل
شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت جبرئیل

آمد

آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ
پیغمبری و رسولی از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده ام و حجت
او را بر خلق لازم کرده ام و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده
یکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را
از حجت خود خالی نگذاشته ام و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا ترا امر میکند
که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه نشینان که با تو بحج
بیایند و شرایع و فرایض حج را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج
حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت تا همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه
حج شدند و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت
هارون را از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت
گوساله و سامری کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل آن
عدد بیعت خلافت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آن
حضرت شکستند و متابعت ابوبکر گوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای
تلبیه از ما بین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد
خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک شده است و عمر
تو بآخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست و البته
ضرورست معلم دار از وصیت خود را و آنچه نزد تو است از علم الهی و میراث علوم
پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تو است از علامات و معجزات
پیغمبران همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله منست
بر خلق من علی بن ابی طالب پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانه راه هدایت
باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز

است از ارواح خلایق گرفته بودم که ولایت ولی من و مولای ایشان و مولای
هر مرد مؤمن و زن مؤمنه است یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که هیچ
پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود
بدوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یگانه پرستی منست و تمام
نعمت منست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل
میکردانم از برای شما دین شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای
شما دین اسلام را بولی خود و مولی هر مومن و مومنه که او علی است بنده خالص
من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و حجت بالغه من بر خلق من مقرونست اطاعت
او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرونست طاعت هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند
علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است
او را نشانه قرار داده ام میان من و میان خلق من هر که او را بامامت بشناسد
مؤمنست و هر که امامت او را انکار کند کافر است و هر که در امامت دیگری را
با او شریک کرداند مشرکست و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت
شود و هر که با عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را
بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه کردان که تو را در این نزدیکی
میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند
و مرتد شوند زیرا که کینهای ایشان را نسبت بامیر المؤمنین علیه السلم می
دانست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تاخیر
کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تاکید کرد اما
خبر نگاه داشتن از شر ایشان را نیاورد پس چون در ما بین مکه و مدینه بکراع
الغمیم رسید باز جبرئیل آمد و مبالغه کرد حضرت فرمود ای جبرئیل میترسم

که

که تکذیب من کنند و سخن مرا در حق علی قبول نکنند چون باز کرد و بغدیر خم رسید
که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامی که پنج ساعت از روز
گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن عصمت از
شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا تو را سلام میرساند و می گوید یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و در
آن وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس فرمود که پیش قافله را بر گردانند
و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد
و خطبه طولانی که در سایر کتب مذکور است خواند پس مردم هجوم آوردند بر رسول
خدا و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسی که بیعت
کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بود و تا سه روز متوالی بیعت میکردند
و اکثر مخالفان اجزای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون
دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت رسوایی دارد مجملی از این واقعه را
با چند کلمه از خطبه که باعتقاد باطل ایشان صریح در امامت نیست نقل کرده اند
و هر عاقلی میداند که در قضیه که اینقدر آیات و تاکیدات در آن نازل شده
باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جائی فرود آورد اکتفا باین مطلب که
ایشان فهمیده اند و باین دو سه کلمه نمیکند و اکنون قلیلی از آنچه در صحاح ایشان
و کتب مشهوره معتبره ایشان در این باب مذکور شده ایراد مینمائیم زیرا که
این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده
از یزید بن حیان از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله
در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر آبی که آنرا خم میگفتند در میان مکه و

مدینه پس حمد وثنای الهی کرد وموعظه کرد وخدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها
الناس من نیستم مگر بشری ونزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من
ومرا بخواند ومن او را اجابت کنم وبروم بعالم قدس ومن دو چیز در میان شما می
گذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت ونور هست پس بگیرید کتاب خدا را
ومتمسک شوید بآن پس ترغیب وتحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت واهل بیت
من خدا را بیاد شما میاورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس حصین
بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان او اهل بیت
او نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت او آنهایند
که بعد از حضرت تصدق بر ایشان حرامست مانند آل علی وآل عقیل وآل جعفر
وآل عباس گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی ودر جامع الاصول گفته است
که در روایت زیاد کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت ونور هست هرکه
چنگ زند در آن وعمل کند بآن بر هدایتست وهرکه از آن تجاوز کند گمراهست
ودر روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب
خدا که آن ریسمان خداست هرکه متابعت آن کند بر هدایتست وهرکه ترک
کند آن را بر ضلالتست گفتند کیستند اهل بیت او زنان اویند گفت نه بخدا سوگند
زن چندگاهی باشوهر میباشد وطلاقش میگوید وبخانه پدرش وقومش میرود
اهل بیت او خویشان وعصبه اویند که تصدق بر ایشان حرامست مؤلف گوید
که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردیم که مخصوص آل عباست وآنچه زید گفته است
از پیش خود گفته است واعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلب ماهست زیرا که
خلفای ثلثه البته خارجند وخویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوای امامت
نکرد وهمه اتفاق بر خلافت آنحضرت داشتند واگر کسی دعوائی کرده باشد

قایلان بآن منقرض شده اند وباتفاق مذهب حق میباید در میان امت باشد
تا روز قیامت وثعلبی در تفسیر واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا روایت
کرده است از ابوسعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین بزرگ
که خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از آنها بزرگ
تر است از دیگری کتاب خداست وآن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین
وعترت من که اهل بیت منند بدرستی که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض
کوثر بنزد من آیند وابن مغازلی ودیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار
روایت کرده اند ودر آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من کردید
ایشان میکنید وهمین مضمون را در صحیح ابی داود سجستانی وصحیح ترمذی از زید
بن ارقم روایت کرده اند وعبد الله بن احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است
از براء بن عازب که گفت با رسول خدا بودیم در سفری پس در غدیر خم فرود آمدیم
وندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة ومیان دو درخت را از برای آنحضرت
رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت وگفت آیا نمیدانید که من
اولی بهر مؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من اولی
بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت وگفت هرکه من مولای
اویم علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن با هرکه با او دوستی کند
ودشمنی کن با هرکه با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر
ابوطالب گردیدی مولای هر مؤمن ومؤمنه وایضا از زید بن ارقم روایت
کرده است که فرود آمدیم با رسول خدا در وادی که آن را وادی خم میگفتند پس
نماز کرد وخطبه خواند از برای ما وجامه را بر روی درخت انداختند که آفتاب

اذیت بآنحضرت نرسانند پس گفت آیا گواهی میدهید که من اولی‌ام بهر مؤمنی
از جان او گفتند بلی گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وایضاً در مسند ابن حنبل وکتاب حافظ ابونعیم روایت
کرده‌اند از ابو الطفیل که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را جمع کرد در
رحبه کوفه وسوگند داد ایشان را بخدا که هر که در غدیر خم از حضرت رسول صلی
الله علیه وآله شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید سی نفر از صحابه در آن
مجمع شهادت بر مضمون این حدیث تا وعاد من عاداه دادند ودر مسندهای
بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را روایت کرده است وثعلبی
وابن مغازلی روایت کرده‌اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند ودوری
از آن حضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشان را
جمع کند چون جمع شدند ایستاد وتکیه داد بر دست علی علیه السلام وگفت ایها
الناس مکروه من گردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ کس را
دشمن نمیدارید مانند خویشان من ولیکن علی را خدا گردانیده است نسبت بمن
بمنزله که من نسبت بخدا دارم وخدا از او راضیست چنانچه من از او راضیم
زیرا که او بر قرب من ومحبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند
کرد وگفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه پس مردم گریه وتضرع کردند وگفتند یا رسول الله ما از تو دور
شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم وپناه میبریم بخدا از غضب
رسول خدا پس حضرت از ایشان راضی شد وابن عبد البر در کتاب استیعاب
گفته است که بریده وابو هریره وجابر وبراء بن عازب وزید بن ارقم از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله حدیث غدیر را روایت کرده‌اند ودر مشکوة از صحیح

ترمذی

ترمذی از براء بن عازب وزید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بنحوی
که سابقاً گذشت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرد وگفت گوارا باد
تو را ای پسر ابوطالب صبح کردی وشام کردی مولای من ومولای هر مؤمن ومؤمنه
وحافظ ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام از اعمش از عطیه
روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شأن علی علیه السلام یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر آیه وواحدی در کتاب اسباب نزول همین
حدیث را از ابو سعید خدری روایت کرده است وابوبکر شیرازی ومرزبانی
از ابن عباس روایت کرده‌اند وثعلبی نیز در تفسیر روایت کرده است ودر مناقب
خوارزمی از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که گفت رسول
خدا صلی الله علیه وآله علم را در روز خیبر بعلی بن ابی طالب داد وبر دست او
خدا فتح را روزی کرد ودر روز غدیر او را بازداشت واعلام کرد مردم را
که او مولای هر مؤمن ومؤمنه است وباو گفت تو از منی ومن از توام وباو
گفت که تو بر تأویل قرآن جنگ خواهی کرد چنانچه من بر تنزیل قرآن جنگ کردم
وگفت باو که تو از من بمنزله هارونی از موسی ومن صلحم با هر که با تو صلح است
وجنگم با هر که با تو جنگ است وگفت که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه
شود بر ایشان بعد از من وگفت توئی عروة الوثقی وگفت باو توئی امام هر مؤمن
ومؤمنه وولی هر مرد مؤمن وزن مؤمنه بعد از من وگفت باو توئی آنکه در
شأن او نازل شد واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر وتوئی
آیات را بر مردم خواندی وگفت باو که توئی که بسنت من اخذ خواهی کرد ودفع
ضرر از ملت من خواهی کرد وگفت باو که من اول کسی‌ام که در قیامت محشور
خواهم شد وتو با من خواهی بود وگفت باو من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود

و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت میشود و تو با من خواهی
بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت
با او که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل تو را
بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته است که بیان کنم کردم و فرمود که
بترس و به پرهیز از کینها که در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند کرد مگر
بعد از مرگ من لعنت میکند ایشان را خدا و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان
پس حضرت رسول گریست گفتند که چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا
جبرئیل که اصحاب من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ
خواهند کرد و فرزندان ایشان را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد
از او خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان ایشان وقتی زایل میشود که قایم
ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت ایشان اتفاق کنند و
دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کننده ایشان
بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشد
و بندگان خدا ضعیف شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند پس در آن وقت
قایم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست و از
فرزندان فاطمه دختر منست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد کرد و بشمشیرهای
ایشان باطل را خاموش خواهد کرد و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از
روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت ساکن شد و فرمود که بشارت
باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او است
حکیم دانا و بدرستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان اهل منند
پس زایل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را پاک گردانیدنی

خداوندا

خداوندا ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان ایشان را و ذلیل
مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان و بدرستی که تو بر آنچه خواهی
قادری و در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلم
و از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که آیه چنین نازل شده است
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و چون آیه نازل شد دست علی را گرفت و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه و ایضا ثعلبی روایت کرده است که از سفیان
بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل سال سائل بعذاب واقع
للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی
که واقع است از برای کافران و آنرا دفع کننده نیست از جانب خداوندی که صاحب
معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم شنیدم که از پدرانش علیهم السلم روایت کرد که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بغدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند
دست علی علیه السلم را گرفت و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و این امر شایع
شد و خبر بشهرها رسید حارث بن نعمان فهری آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه
و آله در وقتی که آنحضرت در میان صحابه بود و از ناقه فرود آمد و ناقه را
خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی ما را از جانب
خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنرا از تو و امر
کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان
بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی
نشدی تا دست پسر عمت خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من

مولای اویم پس علی مولای او است بگو این از جانب تو است یا از جانب خدا آن
حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندی که بجز او خدائی نیست
که تفضیل او بر شما از جانب خدا است پس روانه شد حارث رو براحله خود و گفت
خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی
ما عذابی دردناک و رنده را پس هنوز براحلهٔ خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش
فرود آمد و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیه را فرستاد
وحسکانی نیز از مشاهیر مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة
الیمان روایت کرده است و دیگر از کتب مخالفین ابو القسم حسکانی و غیر او
از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از حجه روز غدیر برگشته بودیم که این آیه
نازل شد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ
دِینًا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را
و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد پس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردانیدن دین و تمام کردن
نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب و بروایت
دیگر گفت الله اکبر الله اکبر بر کامل کردانیدن دین تا آخر و این آیه نازل شد
اَلْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ یعنی امروز نا امید
شدند کافران از باطل کردن دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران نا امید شدند
و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم
روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما
گروه یهود چنین آیه نازل میشد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ تا آخر آیه و میدانیم

که در چه روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی
در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری
که چون حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای
او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ
و ایضا روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان
از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی الحجه است رسول خدا صلی
الله علیه و آله گفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت
کرده است از ابن جریر بسند او و از ابن عباس در آیه بلغ ما انزل الیک من ربک
یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب
وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ یعنی اگر کتمان کنی این آیه را و ایضا روایت
کرده است از ابن مردویه باسناد او از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا
صلی الله علیه و آله این آیه را چنین میخواندیم یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ
اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اَنَّ عَلِیًّا مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ تا آخر آیه و ابن حجر
در کتاب فتح الباری شرح بخاری گفته است مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ را
روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را
ذکر کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح
و حسن و صاحب حبره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن
موضع نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ارباب
مناقب نقل کرده اند که ابن عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد
و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد
و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان بن ثابت که بامر رسول در وقعه غدیر

گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابی طالب هر کس حق خود را بدو
گواه میکند و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند که
در غدیر نص بر آنحضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و از ابو سعید
سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر بنزد حضرت
رسول آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق
پسر عمت پس حق تعالی این آیه را فرستاد وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ
إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی تحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس
متابعت کردند او را مگر گروهی از مؤمنان پس جمع شدند جماعتی از منافقان که
عهد آنحضرت را بشکنند و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در
اینجا گفت آنچه گفت اگر بمدینه برگردد تاکید این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست
که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از
منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن
عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر
از جانب چپ نشستند که چون حضرت بایشان رسد ناقه را رم دهند و چون شام
شد و حضرت نماز کرد بار کرد و اصحاب حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه
شتر روی سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد آنحضرت را که یا محمد
این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا بخبر هلاک کنند پس حضرت
بعقب نگاه کرد و گفت کیست اینکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه
یا رسول الله فرمود شنیدی آنچه من شنیدم گفت بلی فرمود پنهان کن چون
بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشانرا بنامهای ایشان و نامهای پدران

ایشان

ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل قافله شدند و شترهای
خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت
بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعتند چون حضرت از عقبه
بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شده اند که اگر
محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که امر خلافت باهل بیتش برسد پس بعد
از آن چنین قصدی نسبت بمن میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت
آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده اند پس حق تعالی این آیه را فرستاد
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا
بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا
لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ یعنی سوگند یاد میکنند که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده اند
و البته گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند
امری را که بآن نرسیدند کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند که مراد آنست که
قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند
کرد دین اسلام را مگر آنکه غنی کردند ایشانرا خدا و رسول او از فضل خود پس
اگر توبه کنند بهتر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب
خواهد کرد ایشانرا خدا عذابی دردآور در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشانرا
در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی حذیفه مذکور است که آن عقبه
مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را
بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن
چهارده منافق دبه‌ها را مملو از ریگ کرده بودند و از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها را

زیر پاهای ناقه انداختند و نزدیک بود که رم کند حضرت صدا زد باو که
ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را بسخن آورد بزبان عربی ظاهر کند فصیح
وگفت یا رسول الله بخدا سوگند که حرکت نمیدهم دست را از جای دست و پا را
از جای پا تا تو در پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد و نزدیک آمدند که ناقه را
بچه اندازند پس مرو عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم پس شب تاریک بود
پس ایشان نا امید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه
همه را شناخت و حذیفه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه
و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن الجراح و معاویة
بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن
شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف گوید که حدیث
حذیفه اگرچه فواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این
رساله نیست و سایر احادیث این باب نیز بسیار است و آنچه ایرادش نمودیم
از برای منصف کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال الطبری گفته است که من
کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و جلد بزرگ بود
و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طیر را جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی
نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در دکان صحافی کتابی
دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بود و بر پشتش نوشته بود که
که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه و بعد از این
جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث
نموده اند و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است که هیچ
فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه

[illegible]

اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی اثبات
دلالت آن بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و اولی
بتصرف که مطاع باشد در هرچه امر کند آمده است دویم آنکه در این مقام همین
معنی مراد است اما اول آنکه تمام معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت
و بیان ایشان میدانیم و همه این معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده
که در لغت مدار بر سخن اوست در تفسیر قول حق تعالی که مأواکم النار هی مولیکم
گفته است که معنی مولیکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زمخشری
و سایر مفسران در این آیه معنی را گفته اند و اتفاق کرده اند مفسرون در قول
حق تعالی و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون که مراد است
که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فرا و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه
مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار باین
معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری
از برای مولی هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی بشیء است و ابن اثیر
در نهایه گفته است که اسم مولی در حدیث مکرر وارد شده است و آن
اسمیست که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و آزاد
کننده و یاور و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند که پیمان با او بسته باشند
و بنده و آزاد شده و کسی که انعام بر او شده باشد و هرکه متولی امری شود و
قیام بآن نماید و آن مولی و ولی آن امر است و از جمله اینست حدیث من کنت
مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث
که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولای خود نکاح او باطل است و بروایت
دیگر و لیها وارد شده است یعنی کسی که متولی امر اوست و صاحب کشاف

گفته است در آیه انت مولینا یعنی آقای ما ئی و ما بندگان توئیم یا یاور
ما ئی یا متولی امور ما ئی **و اما دویم** که مراد از مولی درین مقام صاحب اختیار
کل و اولی بتصرف و تدبیر امت مراد است بچند وجه اثبات مینمائیم **اول**
انکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند معلوم است که مراد نیست زیرا که این
دو صفت در آنحضرت نبود **اول** ظاهر است **دویم** از برای انکه آن حضرت
هم سوگند احدی نمیشد که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس
معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و مالک
و همسایه و داماد و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد
نیست برای انکه بی فایده است مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم
میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری در دین و ولای
عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و
قرآن مجید ناطق است بآن پس برای چنین امر واضحی احتیاج نداشت که مردم را
در چنین وقتی با این اهتمام جمع کند و هم چنین اگر مراد ولاء عتق بود تعلق
آن به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام
نداشت و ایضا گفتن عمر اصبحت مولای و مولا کل مومن و مومنة منافی
این احتمالست پس ماند که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد
و آن معنی امامت این وجهیست که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است
و فقیر را چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد **اول** انکه اکثر مخالفان مانند
توشتی و غیر او احتمالی که داده اند از روی اضطرار آنست که مراد ناصر و محب
باشد و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع کردن
مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری از احکام از این

ضرور

ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرمود و ایضا این حکم را بمردم
گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر علیه السلم را وصیت کند که یاری
کن هر که من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم
و در خبر دادن مردم باین امر فایده معتدبهی نبود مگر انکه مراد بآن نوعی از محبت
و نصرت باشد که امرا نسبت برعایا می باشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد
نسبت بآنحضرت و واجب بودن متابعت ایشان او را چون یاری میکند او را
در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را بجهت ایمان پس باز متضمن ما ثابت
دویم انکه بر تقدیری که محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات این واقعه
هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت چنانکه
اگر فرض کنیم یکی از پادشاهان نزدیک وفات خود جمیع لشکر خود را جمع کند و دست
شخصی را بگیرد که اقرب اقارب و مخصوص ترین خلق باشد باو و بگوید هر که من
دوست و یاور او بودم این مرد دوست و یاور اوست بعد از انکه دعا کند یاور او را
و لعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت بدیگری نگوید و خلیفه دیگر از برای
خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند در انکه مراد خلافت
اوست و تطمیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او **سیوم**
انکه هرگاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیف بی معاونی بگوید هر که من یاور
او بودم فلان یاور اوست قبح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می
اید و از ان مرد ضعیف اگر اعانتی باید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود لهذا این
سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر انکه باید که آن شخصی که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک
بمرتبه آنحضرت باشد و اقلا و لایتی و نفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز

مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد
وجه دویم از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد بمولی اولی بتصرف و امام
آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر آنکه مراد امامت زیرا که در اول
کلام فرموده ایا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از آن فرموده که پس هر که
من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف باسالیب کلام است میداند
که آن سوال اول قرینه واضحه است بر آنکه مراد بمولی اولی است که مشترک
است و چون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و حالی از احوال نیست پس افاده
عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف متعلق افاده عموم می
کند اگر قرینه بر خصوص وقتی و حالی و فردی نبوده باشد و الا الغاز در
کلام لازم میاید خصوصا آنکه در اینجا من انفسکم مذکور شده و آدمی را
هست که هر تصرف مشروعی در نفس خود بکند و متولی هر امر مشروع که خواهد
بشود پس او هر گاه اولی از نفس باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت
با ایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین و دنیای ایشان بعمل
آورد و ایشان را ابا و اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضا معلوم
کما اینکه حضرت رسول اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود که
آن معنی است که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است
که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد
از آیه آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری در کشاف گفته است که نبی
اولی است بمومنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا
مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجبست بر ایشان که آنحضرت احب
باشد بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد بر ایشان از حکم

ایشان و حق او لازم تر باشد بر ایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان
بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل
کنند نزد او و فدای او کرده باشند هر گاه امر عظیمی بوده و جان خود را وقایه
او کرده باشند در جنگها و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان دعوت
میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را
بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز
چنین گفته اند پس از سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویت است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام
و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیر او گفته اند که اللهم
وال من والاه قرینه اینست که مراد از مولی محب یا ناصر است باطل است بلکه
قرینه معنی اولویت است بچندین وجه آنکه چون از برای آنحضرت اثبات ریاست
عامه و امامت کبری فرمود و تمشیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان ناصح
و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب
هیجان حسد و عداوت بود که مظنه ترک نصرت و اعانت است خصوصا با وجود
آنچه میدانست از کینهای دیرینه که در سینههای منافقان حاضر بود تاکید
آن نمود بدعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در نصرت آن
نماید و ایضا معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امرا و اصحاب ولایات
و مناسب احادیث نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم
امامت است زیرا که اگر معصیت از او صادر شود واجب خواهد بود بر کسی
که علم بهم رساند آنکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او
نماید پس چنین دعائی از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند

برانکه آن شخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت
گردد سیوم آنکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود آنحضرت
کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد
ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آن
حضرت ناصر و محب ایشانست پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت او کند
باولی انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متأمل ظاهر است وجه سیوم آنست که
از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیهٔ اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ در روز
غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متأخرین مخالفین است در کتاب اتقان
از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر
نازل شد و این دلیل است بر انکه مراد بمولی معنی است که بامامت کبری بر
گردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد
باید که از اصول دین باشد بلکه اعظم و اتم آنها باشد و آن امامتست
که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول میشود اعمال مسلمین
وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیهٔ
یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ تا آخر در این واقعه نازل شد
چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جملهٔ محتملات نزول این
آیهٔ کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل
شد دست علی را گرفت و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ
وَعادِ مَنْ عاداهُ پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب
صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول ابن
عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد

التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شد
و این صریح است در آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کرده
بانکه اگر تبلیغ نکند هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و تخویف حضرت از تبلیغ
که مبادا موجب اثار فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر
منافقان نگاه دارد اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مأمور بتبلیغ او
گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای
مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع
دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار
باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولی گفته اند هیچ یک مظنه این تهمتها
نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول
تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردید امور مسلمانان
و از جهت کینها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنها بود از
منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از شر ایشان وجه
پنجم آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه
نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این تنزل
کنیم لا اقل قرینه میتوانند شد بر آنکه مراد بمولی معنی است که متضمن امامت
خصوصا هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان
و امرا بر آنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند و در اکثر اخبار مذکور است
که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آنچه ازین دیگر که سابقا مذکور شد
وجه ششم آنست که از نظم و نثر آن جماعتی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر
میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در مدح

کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول مخصوص شد و در این باب
قصیده گفت و حضرت او را تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل
حارث بن النعمان فهری که این معنی را فهمیده بود و حضرت تصدیق او کرد
چنانچه گذشت و امثال این بسیار است و این قوای دلایل است بر آنکه مراد
آنحضرت این بوده و عجب دارم از بی شرمی علمای مخالفان که در مقامات
دیگر بنقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایما و اشاره در کلام
بر مطالب عظیمه استدلال میکنند و چون بمسئله امامت میرسند متاع
حیا را از سر میکشند و در انحصار منع میگریزند عصمنا الله و ایاهم من العصبیة
و العناد و هدانا الی سبیل الرشاد **فصل دویم** حدیث منزلت است و آن از طرق
عامه و خاصه متواتر است و ما به الاشتراک همه آنست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در مواطن بسیار با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انت
منی بمنزلة هرون من موسی و در اکثر روایات این تتمه را دارد الا انه لا
نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد
از من و ما در این مقام اکتفا مینمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است
چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت
کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه
تبوک علی بن ابی طالب را در مدینه گذاشت علی علیه السلام گفت یا رسول الله
مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که آیا راضی نیستی
که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست
پیغمبری بعد از من و از صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این عبارت را
و از ابن مسیب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بن سید خواستم

مسافهة

مسافهة این حدیث را از سعد بشنوم رفتم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیدی پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت
و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوشم کر شود و ایضا در جامع الاصول
از ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری مجموع این حدیث را و ایضا از
صحیح مسلم و صحیح ترمذی و هر دو روایت کرده است که معویة بن ابی سفیان سعد
بن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب کنی و دشنام دهی
ابو تراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیده ام هرگز
او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من بود دوستتر میداشتم از آنکه
شتران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که با او میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی
علیه السلام گفت که مرا با زنان گذاشتی و ذکر کرد همان را که در حدیث سابق
مذکور شد تا در اینجا گفت الا انه لا نبوة بعدی یعنی مگر آنکه نبوتی و پیغمبری
بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر میگفت البته خواهم
داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
او را خدا و رسول او و همه ما گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را
بطلبید چون علی حاضر شد دیده اش درد داشت و درد میکرد آب دهان مبارک
خود را بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون
آیه مباهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خدا
وندا اینها اهل منند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب
ایشانست گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در هیچ غزوه از
غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن حاضر بود تخلف ننموده بجز

هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از برای حراست
مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و گفته است که این حدیث را جماعتی بسیار
از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست روایت
کرده است آن را از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است
و روایت کرده است حدیث را ابن عباس و ابوسعید خدری و ام سلمه و اسماء
بنت عمیس و جابر بن عبدالله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بطول میانجامد
و فاطمه دختر علی علیه السلام روایت کرده است از اسماء بنت عمیس گفت شنیدم
رسول خدا با علی میگفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لیس بعدی
نبی و بروایت ابن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب
منی و ابن عقده حافظ که جمیع طوایف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف
کرده است از برای خصوص سندهای این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله
صحاح ایشانست و این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت
کرده است و ابن اثیر در تاریخ کامل از محمد بن اسحق و دیلمی در فردوس الاخبار
از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا گفت یا علی تو اول مسلمانی
در اسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرونی از موسی و
قاضی علی بن محسن تنوخی که از علمای عامه است این حدیث را از امیرالمؤمنین
و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر انصاری و ابو
هریره و ابوسعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن الحویرث و براء بن عازب
و زید بن ارقم و ابورافع و عبدالله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابوسریحه
و حذیفه بن اسید و انس بن مالک و ابوبریده اسلمی و ابوایوب انصاری و عقیل

بن ابی

بن ابی طالب و حبشی بن جناده و معاویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت
عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه
بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن سعد روایت کرده است و گفته است که همه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح
الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این حدیث که در روایت ابن مسیب
این زیادتی هست که بعد از آنکه حضرت رسول این سخن را با حضرت امیر گفت
حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است که در اول روایت براء بن
عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول با علی گفت می باید یا
در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه ماند پس شنید که
جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده
بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم میگویند حضرت فرموده
که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من
پیغمبری نیست پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر
و ابوهریره و ابن عباس و جابر بن عبدالله و براء و زید بن ارقم و ابوسعید خدری
و انس بن مالک و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معاویه و اسماء بنت عمیس و غیر
ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق را ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است
تمام شد سخن ابن حجر و سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین
است روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله با او گفت تو میشنوی آنچه من میشنوم و تو میبینی آنچه من
می بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی راجع است
و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن گفته

از انکه اخبار بسیار موید این کلام نقل کرده است و کفته است دلیل انکه
آنحضرت وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی
از حضرت موسی علیه السلم نقل کرده است که کفت واجعل لی وزیرا من
اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری و رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرموده در حدیثی که اجماعی بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که
تو از من بمنزله هرونی از موسی مکر انکه بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت کردانید
از برای آنحضرت جمیع مراتب هارون و منازل اورا از موسی پس باید وزیر
حضرت رسول باشد و محکم کننده بنای او باشد و تقویت کننده امر او باشد
و اکرنه آن بود که او خاتم پیغمبران بود هر آینه شریک در پیغمبری او هم میبود
و باز ابن ابی الحدید در موضع دیکر از شرح نهج کفته است که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم در روز شوری کفت با آن پنج نفر که عمر با او شریک
کرده بود آنهارا آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صلی الله
علیه وآله با او کفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی مکر انکه
پیغمبری نیست بعد از من همه کفتند نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عناد
که اعدی عدو امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است
تصحیح این حدیث کرده است اما منع تواترش کرده است و کدام متواتر از این
واضحتر و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعت بسیار
از صحابه روایت کرده است که ایشان قول هر یک از آنها را در هر امری
از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و
در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین بهمین حدیث که در یکی از صحاح ایشان
مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه

از هر یک از ائمه علیهم السلم روایت کرده اند و اما وجه استدلال باین حدیث
متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول انکه ظاهر منزله
عموم است بحسب عرف خصوصا هر کاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در این
صورت صریح میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل انکه اکر کسی
کوید فلان مرد بمنزله منست مکر انکه بخیل است همه کس چنین می فهمند
که در غیر جود در صفات کمال دیکر مثل وست پس این کلام دلالت کرد بر
انکه جمیع نسبتها که میان موسی و هرون علیهما السلم بود باید که آنحضرت
باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانچه
کفت اخلفنی فی قومی پس هر کاه موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس
باید که خلافت نیز از برای حضرت امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبریست که
استثنا شده است اکر کویند کاه باشد که خلافت در حال حیوة مراد باشد جواب
کوییم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح است در انکه مراد اعم است
والا احتیاج باستثنا نبود با انکه خلاف ظاهر لفظ است دوم انکه از جمله
منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید حضرت
امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح است عقلا
چنانچه دانستی سیوم انکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت رسول
این سخن را در مقامات متعدده فرموده اکر مطلب منزلت مخصوصی بود در
وقایع متباینه تعمیم نمیفرمود مثل انکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح
کردن در خانه آنحضرت این را فرموده و در تسمیه حسن و حسین و محسن بنامهای
اولاد هارون شبر و شبیر و مشبر این را فرموده و در استخلاف بر مدینه این را
فرموده و در نصب غدیر این را فرموده پس معلوم شد که همه منازل مراد است

خصوصاً منزلت خلافت **چهارم** آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل
واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران
گفته اند که در احادیث بسیار واقع شده است لترکبن سنن من کان
قبلکم حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه
آنهارا که پیش از شما بودند مانند دو تای کفش که با هم مساوی اند و مانند پرهای
تیر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد شده است که اگر آنها داخل
سوراخ سوسمار شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری
عظیم تر از قضیه عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع
شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه
او برداشتند و اورا ضعیف کردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و موید این
آنست که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیررا از برای بیعت
ابوبکر بمسجد آوردند رو بقبر حضرت رسول کرد و آیه را خواند که مشتمل بود
بر تظلم هرون نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی
و کادوا یقتلوننی یعنی ای فرزند مادر من بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند
و نزدیک بود مرا بکشند **پنجم** آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده اند که وصایت
موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هرون علیه السلام پس از جملهٔ منازل هرون
از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای منزلت
باید که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسران
هرون شدند خلیفه های حضرت باشند پس بعد ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت
باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جملهٔ آنها که از علمای مخالفین اینرا ذکر کرده اند
محمد شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته است

که امر

که امر پیغمبری مشترک بود میان موسی و برادرش هرون علیهما السلام چون موسی را
گفت اشرکه فی امری پس هرون وصی موسی بود و چون در حیوة موسی فوت شد
منتقل شد وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبیر و شبر اولاد
هرون بر سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر و گاه مستودع **ششم**
آنکه در خصوص غزوه تبوک حضرت امیررا خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد
پس باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب همه تنزل
کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس
بر صاحب منزلت هرونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبی
با مناقب جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از این جهات نداشته
باشد بغیر اسبقیت در کفر که عین نقص است و شائبه کمال در آن نیست مقدم
داشتن عین خطاست و نزد هیچ عقل روا نیست والله الهادی الی سواء السبیل
فصل سیوم در بیان اختصاص آنحضرت بمحبت خدا و رسول و اظهار این معنی
در مواطن متعدده شده است **اول** آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغی آورده بودند
حضرت فرمود اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی هذا الطیر یعنی خداوندا
بیاور بسوی من محبوبترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ
پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که رزین
گفت که در این حدیث قصه هست و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت
که طلب آمرزش کن از برای من و تورا نزد من بشارتی هست پس این حدیث را نقل کرده
و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول الله صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته بود

برای حضرت رسول بهدیه آورد چون نزد آن حضرت گذاشت گفت خداوندا
بیاور ببوی من دوست‌ترین خلق را ببوی تو و ببوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام
آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علیست فرمود
در را بگشا چون گشودم داخل شد و آن مرغ‌ها را با یک دیگر تناول نمودند و ابن
مغازلی شافعی در کتاب مناقب بچهل طریق این حدیث را روایت کرده است و از جملهٔ
آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرغ بریانی بهدیه آوردند چون نزدیک آن حضرت گذاشتند فرمود خداوندا
بفرست ببوی من احب خلق خود را ببوی خود تا بخورد با من از این مرغ من در خاطر
خود گفتم خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد
و در را آهسته کوبید گفتم کیست گفت علی گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است
حضرت برگشت چون بخدمت حضرت رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا
بیاور ببوی من محبوب‌ترین خلق را ببوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر
گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار پس باز علی علیه السلام
آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است برگشت چون
بنزد حضرت رسول برگشتم باز آن دعا را گفت پس علی علیه السلام آمد و در را
سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم
و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود ببوی من بیا پس نشست و آن مرغ را
هر دو تناول نمودند و بروایت دیگر از او و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت
امیر داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلب کردم
که محبوب‌ترین خلق را ببوی خود و ببوی من بیاورد ببوی من که از این مرغ
با من بخورد و اگر در مرتبهٔ سیم نمی‌آمدی خدا را بنام تو میخواندم که تو را

بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس
برگردانید حضرت با انس گفت چرا چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم
من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بروایت دیگر
فرمود که مگر در میان انصار بهتر از علی و فاضل‌تر از او هست و عامه بچهل طریق
طرق مستفیضه روایت کرده‌اند که از جملهٔ مناقبی که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت
آن کردند و حضرت امیر از انس گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت
فرمود که اگر دروغ گوئی مبتلا شوی ببرصی که نتوانی پنهان کرد آنرا از مردم
بعمامه بپوشی و بعد از آنکه آن پیسی در او بهم رسید مکرر میگفت که این نفرین
علی علیه السلام است و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کردهٔ عایشه روایت
کرده است که چون مرغ را نزد آن حضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر
مؤمنان و سید و آقای مسلمانان و پیشوای متقیان نزد من حاضر بود و با من
از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خوردند و اخطب خوارزم
نیز این حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک اطلاعی
داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت شده است
زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و بلاذری در تاریخ
و خرگوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در کتاب الولایه
و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل و نطنزی در خصائص
روایت کرده‌اند و روایت کرده است آنرا از محدثان محمد بن اسحق و محمد بن یحیی
ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحاق بن عبد الله بن
ابی طلحه بن عمیر و مسعر بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی

بسندهای بسیار از انس و ابن عباس و ام ایمن و ابن بطه در ابانه بده طریق
روایت کرده است و خطیب ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده
حافظ کتابی در طرق این حدیث بتنهائی تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از
صحابه این حدیث را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده اند با آن عداوتی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین علیه السلام
داشتند و سعی در اخفای فضایل او مینمودند و چون سند این حدیث ثابت شد
دلیلست بر امامت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه
او در استحقاق ثواب و وفور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه بیشتر
و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و انفعال
در ذات مقدس او بهم رسد و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی او را
او بدون کمال عقاید و اتصاف بصفات حسنه و نیات صحیحه و اعمال صالحه
نمیباشد زیرا که تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح
و حق تعالی در بسیار جائی از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله
تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه
خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست دارد
و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستی که گرامی ترین شما نزد
خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است که خدا تفضیل داده است آنها را که
جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند
درجه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال
کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره یعنی هرکه عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا

ببیند و فرموده است وما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا وعملوا الصالحات
ولا المسیء قلیلا ما تتذکرون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که
ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند با بدکرداران بسیار کم متذکر
میشوید حق را و معلوم است که کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید
مشحونست باین مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس کسی که احب خلق باشد بسوی
خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرونست
باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قایل این قول است و با ثبوت افضلیت احق
بخلافت معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعصبان مخالفان دو اعتراض
بر این دلیل کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن
آن مرغ و هر زبان فهمی که اندک ربطی بسخن داشته باشد میداند که این خلاف
ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات
و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قید احبیت
و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احبیت در اکل
یا باعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار فقر و
استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه بسیار فقیرتر
از آنحضرت بسیار بود و شیخ مفید علیه الرحمة از این اعتراض جواب بهتر
فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس
چرا این قدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید و خود را مستحق سخط حضرت
رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله تقریر او بر این فهم کرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد

با آنکه میکرد در میان انصار از او بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت
بفرماید که چه فضیلتی در این سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و
ایضا اگر این احتمال می بود چگونه حضرت امیر این را حجت بر افضلیت و
احقیت خلافت خود میکرد در شوری و آنها چرا قبول این میکردند بایست
در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت
باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا گوییم که اگر این دلیل فضیلت نبود
انس چرا از برای رعایت آن منافقان کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین
حضرت شود و پیس گردد اعتراض دویم آنکه ممکنست حضرت در آن وقت احب و افضل
خلق بوده باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست
که این مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع خلق است
بغیر حضرت رسول در جمیع احوال و ازمنه حتی بر سایر انبیا و اوصیا علیهم
السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در خارج کلام و جوابهای سابق
اکثر در اینجا جاریست خصوصا قصه شوری و بعضی از فضلا جواب گفته اند
که این خرق اجماع مرکب است زیرا که مجموع امت مرددند میان دو قول اول
تفضیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات دویم تفضیل ابوبکر بر او در جمیع
احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچیک از امت بآن قایل نیستند و
بدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود که آن مرغ بریان را جبرئیل
از بهشت آورده بود و قرینه بر آن آنست که حضرت با آن سخاوت و فتوت
انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام
بهشت در دنیا بر غیر معصوم روا نیست خوردن و بنا بر این فضیلت آنحضرت
در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتواند

ش

شد دویم منقبتی است که در غزوه خیبر ظاهر شد چنانکه صاحب جامع الاصول
از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا صلی الله علیه و آله
در روز خیبر گفت البته میدهم این علم را بمردی که دوست دارد خدا را و رسول
او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد عمر گفت من دوست نداشتم امارت را
مگر در آن روز و خود را بنظر حضرت در آوردم بامید آنکه مرا از برای این
امر بطلبد پس حضرت رسول علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد و گفت
برو و در عقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت امیر
اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و باواز بلند با حضرت رسول
خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال
کن تا گواهی بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را بگویند خون و مال
خود را از تو حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خداست و ایضا
صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده
است از سلمة بن اکوع که علی علیه السلام با حضرت رسول بجنگ
خیبر نرفت از برای آنکه دیده مبارکش رمد داشت و درد می
کرد چون حضرت رسول با سایر لشکر روانه شدند
حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول بجنگ برود و من با او نروم پس
از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباحش فتح
خیبر شد حضرت رسول گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را
مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت دوست میدارد خدا را
و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد ناگاه دیدیم که علی علیه السلام
پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند علی آمد پس علم را بآنحضرت

اورا داد وخدا بر دست او فتح کرد و ایضاً در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا صلی الله علیه وآله
در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا فتح کند بر دستهای
او دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او پس مردم
در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا بکی خواهد داد علم را چون صبح شد همه
صحابه بامداد بخدمت آنحضرت آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو دهد
پس حضرت فرمود کجاست علی بن ابی طالب همه صدا بلند کردند که یا رسول الله
چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و درد دیدهای او رمدی بود پس آب
دهان مبارك را در دیدهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت
چنانکه گویا هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلم
گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتانی روانه شو
تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشانرا بسوی اسلام و خبر ده ایشانرا بانچه
واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند که اگر هدایت کند
خدا بسبب تو یك مرد را بهتر است از برای تو از جمیع شتران سرخ موی که در میان
عرب بسیار معتبر است و روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود که
در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قوله تعالی ویهدیک
صراطا مستقیما روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی مستولی شد پس علم را
بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد چون مقابل آنها
شدند عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و او نسبت میداد
اصحابش را بجبن و بددلی و اصحابش او را نسبت میدادند بترس و نامردی

وحضرت

وحضرت را در آن روز درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر علم را گرفت
و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت و شکست یافت و برگشت
چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه وآله رسید فرمود بخدا سوگند که
فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد
خدا و رسول او او را و بقهر خواهد گرفت قلعه را و علی علیه السلم در آن وقت در میان
لشکر نبود چون روز دیگر شد گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی
چند از قریش و هر یك امیدوار بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول
صلی الله علیه وآله سلمة بن اکوع را فرستاد و علی علیه السلم را طلبید و بزودی
حاضر شد بر شتری سوار و بنزدیك حضرت رسول که رسید شتر را خوابانید و
دیدهای خود را از شدت وجع بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت من
دست علی را گرفته میکشیدم تا بنزدیك حضرت رسول آوردم حضرت فرمود
چه میشود ترا گفت رمد در دیدهایم بهم رسیده فرمود نزدیك من بیا چون نزدیك
آمد آب دهان مبارکش را در دیدهای او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد
از آن تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد
و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلم علم را بدست
معجز نما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم و در هیچ موضع توقف
نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از علمای یهودان بالای
قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس رو باصحاب خود
کرد و گفت بحق خدائی که توریة را بر موسی فرستاده است او بر شما غالب خواهد
شد و بروایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله
ارغوانی پوشیده بود چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه

بیرون آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده
بود و بر بالای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلام
شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد و بدل شد پس حضرت
ضربتی بر سر او درآورد که سنگ و خود و سر آنرا دو کرد تا بدو نیم کرد و شمشیر
بر دندانهای او نشست چون یهود آن حالت را مشاهده کردند بقلعه گریختند
و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه سنگ و در میانش سوراخی
بود حضرت دست معجزنما را در آن سوراخ کرد و در را بنوعی حرکت داد که تمام
قلعه بلرزید و در را کند و مانند سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام پس آنرا
از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند آنرا حرکت دهند
نتوانستند حرکت داد و آن در را از عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل
نفر می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن ولی خدا در آن غزوه
بمرتبه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه بطرق متعدده روایت
کرده اند و فقیر بعضی را در حیوة القلوب ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود
ما در این مقام اثبات محبت و محبوبیت خدا و رسولست نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی
غاصب خلافت آنحضرت بودند در این جنگ گریختند و با این منقصت از روی
بیشرمی باز آرزو میکردند این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب
بخاری و مسلم و ترمذی بچند طریق و ابن مغازلی بده طریق و احمد
حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچند طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد
جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق و بیهقی در دلایل النبوة و حافظ ابو نعیم
در حلیه و اشتهی در کتاب اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده
روایت کرده اند از علی علیه السلام و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة

اکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان
ذکر کرده اند که سابقا علم را بابو بکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی عثمان را
نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعه بامر حضرت رسول
در مدایح آنحضرت گفته مشهور است و هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است
این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت
پس بدو وجه میتوان نمود که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلوم است
که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند
با آنحضرت هر آینه صحابه با آن حبی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را
عزیز میداشتند آنقدر آرزو نمیکردند که علم باز بایشان داده شود و آنقدر
حسد بر آنحضرت در این باب نمی بردند و شعرا در مدایح خود ذکر نمیکردند
و حضرت امیر در مفاخرات خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت
خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اختیار ننماید و جان و مال
خود را بطیب خاطر در راه ایشان بذل نماید و مراد بمحبت خدا و رسول آنحضرت را
آنست که در همه امور و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد
و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت چنانچه مکرر
مذکور شد و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوییم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است
یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت بهر مؤمنی من حیث الایمان هست و
اختصاص بوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را بلکه بالا
تر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی اتصاف بآن مستلزم آنست که
از این جهت او را دوست ندارد و اگر از این مراتب همه تنزل کنیم در آن شکی
نیست که البته متضمن فضیلت و منقبت عظیمی هست برای آنحضرت پس تقدیم

غیر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکیم علیم محالست **دویم** آنکه بعد از
اندک تاملی بر عاقل مخفی نمی‌ماند که هرگاه اول علم را بابوبکر و بعد از آن
بعمر داده باشد و ایشان گریخته باشند و از گریختن ایشان آزرده باشد
بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و
بر دست او فتح بشود البته باید آن شخص مخصوص بهمه آن صفات باشد و آن صفات
در اینها که منهزم شدند نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات میفرمود
که فردا علم را بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قریشی باشد با آنکه این دو صفت
در اینها که پیشتر علم را گرفته بودند خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم
شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را دوست
نمیداشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی رتبهٔ خلافت و امامت است بلکه
منافی ایمانست و چون تواند بود که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست
ندارد و حال آنکه حق تعالی فرموده است والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی و آنها که
ایمان آوردند محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان بیتهاء و ایضا
فرموده است اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا شما را دوست
دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات ایشان را قبول نکرده
باشد زیرا که حق تعالی فرموده است که بدرستی که حق تعالی دوست میدارد
آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است دوست میدارد توبه کنندگان
و دوست میدارد متطهران را پس مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبهٔ
ایشان از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که باشد دیگر میباید که ایشان نه از صابران
باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین
زیرا که حق تعالی در بسیاری از آیات کریمه محبت خود را نسبت با جماعتی اذ

کرده است

کرده است اگر ایشان از یکی از جماعت می‌بودند بایست خدا ایشان را دوست
دارد و باید که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده
مثل خاینین و ظالمین و کافرین و فرح کنندگان بدنیا و متکبرین و مسرفین
و از حد تجاوز کنندگان و افساد کنندگان در زمین و کفار اثیم و مختال فخور و
امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود از ایشان نموده و کسی که
باین مثابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت امت دارد و هرگاه
اینها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت بالاجماع
مرکب چنانچه مذکور شد و ممکنست این دو دلیل را یک دلیل تمام برگردانیم
بآنکه گوییم اگر مراد محبت کامله است و در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت
میکند بر امامت آنحضرت چنانکه دانستی و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت
میکند بر حط مرتبه معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و ایضا
حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله
بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی
سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
واسع علیم یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هر که مرتد شود و برگردد از شما از دین
خود پس بعد از این بیاورد خدا گروهی را که دوست دارد ایشان را و دوست دارند ایشان
خدا را ذلیل و متواضع باشند از برای مؤمنان و شدید و غالب باشند بر کافران جهاد
کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده این فضل خداست میدهد
بهر که خواهد و خدا واسع العطا و داناست و از این احادیث گذشته ظاهر میشود
که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را در این آیه مذکور ساخته حضرت امیر
المؤمنین و اصحاب اویند که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا

که اوصافی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را
با آنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصاً یحبهم و یحبونه قطع
نظر از آنکه معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها
بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمی‌توانند نمود و در طرق عامه
از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده‌اند که این آیه در شأن آنحضرت
نازل شد و مؤید اینست آنکه صاحب الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که در جنگ حدیبیه
بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از روسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون
آمده‌اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما و از خدمت گریخته‌اند پس
ده آنها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و گفت ای گروه قریش
البته ترک کنید مخالفت امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را
که گردن شما را بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل
ایشان را بپرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود
که از جملهٔ ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کنندهٔ نعل من و چون کارهائی که
متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها می‌شد در
آنوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پینه کند و حضرت مشغول
آن کار بود و عبدالله بن احمد حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را روایت
کرده است و در بعضی از روایات چنین است ای گروه قریش ترک این عصیانات
بکنید و الا می‌فرستم بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد
دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای شما را از برای دین گفتند یا رسول الله
ابوبکر است گفت نه گفتند پس عمر است گفت نه و لیکن آنست که در حجره نعل

مرا پینه میکند و بروایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود در میان شما کسی هست که بر تأویل قرآن قتال خواهد کرد مثل
آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر
گفت منم یا رسول الله فرمود نه و لیکن آنست که نعل مرا پینه می‌کند سیوم
احادیث متفرقه اینست که در کتب معتبرهٔ عامه در این باب وارد شده است در
جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی از براء بن عازب که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی علیه السلام را
امیر کرد و بر دیگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر کار بجنگ منتهی شود علی
بر همه امیر باشد پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنائم آن قلعه جاریه را
از برای خود برداشت خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت
و بمن داد که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ
مبارکش متغیر شد و فرمود چه می‌بینی در باب مردی که دوست میدارد خدا و
رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او و من گفتم پناه می‌برم بخدا
از غضب خدا و غضب رسول او و من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم
و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در آنجا این زیادتی هست که حصه او در خمس
زیاده از اینست که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را روایت کرده است
و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که بروید و مذمت علی را بکنید پس سه
نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از ایشان گردانید تا آنکه بریدهٔ اسلمی که چهارم
ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه از غنیمت را از برای خود برداشت پس حضرت
رسول بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را برای
من بگذارید بدرستی که علی از من است و من از علی ام و او ولی هر مؤمن است بعد

از من و حصهٔ او از حضرت زیاده از آنست که برداشته است پس ابن ابی الحدید
گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند روایت کرده است
و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند و ایضاً در جامع الاصول از صحیح
ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که علی از منست و من از علی
و تبلیغ نمی کند از جانب من رسالت مرا مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت
نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابرهیم بن سعید ثقفی
از جابر انصاری روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
قلعهٔ خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر نه آن
بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شأن حضرت عیسی علیه السلام
گفتند هر آینه امروز سخنی در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری مگر آنکه
خاک کف پای ترا بردارند و بقیهٔ آب دست شستن ترا بگیرند و بآنها
شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من
وارث توام و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد
از من و تو بری میکنی ذمت مرا و قتال خواهی کرد بر سنت من و تو در آخرت
نزدیکترین خلق خواهی بود نزد من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود
و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حلهٔ
بهشت می پوشد با من تو خواهی بود و اول کسی داخل بهشت میشود از امت
من تو یی و شیعیان تو بر منبرها از نور خواهند بود با روهای سفید در دور
من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان من خواهند
بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو صلح است با من صلح است
و را از تو را از منست و اشکار تو اشکار منست و پنهان سینهٔ تو پنهان

سینه

سینهٔ منست و فرزندان تو فرزندان منند و تو وعده های مرا بعمل خواهی
آورد و حق با تواست و حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو دیدهٔ تو است
و ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون
من و در حوض کوثر بر من وارد نمیشود دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض
کوثر دوست تو و با تو بر حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر علیه السلام
سر بسجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدائی را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم
کرد بمن قرآن را و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور رسولان
گردانید بمحض احسان و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو
نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند **فصل چهارم** در بیان اختصاص
حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه
و آله در اخوت و همراز بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است **اول** اخوت
در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد میان صحابه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گریان بنزد آن حضرت آمد و گفت یا رسول الله برادری قرار دادی
میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی حضرت رسول گفت تو برادر منی
در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که
رسول خدا با علی علیه السلام گفت تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و برادر منی
و مصاحب منی و از ابی الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را
شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت
امیر علیه السلام با ایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم که آیا در میان شما غیر
از من کسی هست که حضرت رسول برادری میان خود و او قرار داده باشد در

که مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از وجوه
بسیار روایت کرده اند که علی علیه السلام میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول
اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیگوید مگر بسیار دروغگوئی و قصهٔ مواخات
از متواترات است ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جملهٔ صحابه
و ابن مغازلی بهفت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی در فصول
مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله برادر کرد اصحاب را هر یک از مهاجر و انصار را با کسی که
در سعادت با تفاوت نظیر او بود چنانچه ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد
الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر و سلمان را با ابوذر و همچنین سایر صحابه
برادر کرد اینها و حضرت امیر علیه السلام را با کسی برادر نکرد حضرت امیر
گریان شد حضرت رسول فرمود من تو را از برای خود گذاشتم پس دست
او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از منست و من از اویم و او از من بمنزلهٔ
هرونست از موسی و مضامین این اخبار صریحند در آنکه آن حضرت ثانی
بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت که شایستهٔ
برادری او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد
و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بود دو هزار سال
پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند که محمد رسول خدا است علی برادر رسول
خدا است **دویم** آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود ابن شیرویه
در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت صاحب سرّ من علی بن ابی طالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابو یعلی

و مناقب ابن مردویه و فضائل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که
روز فتح طایف حضرت رسول با علی صلوات الله علیهما راز گفت و بسیار
طول داد عمر با ابو بکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود
و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند
مردم گفتند راز او دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول رسید گفت
من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را
روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند
احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمود بخوانید
از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابو بکر را طلبیدند چون نظرش
بر او افتاد رو را از او پوشانید و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبیدند
رو را گردانید و باز گفت یار مرا بطلبید عایشه گفت علی را میخواهد چون علی
آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر گرفت و با او راز میگفت
تا بعالم اعلی ارتحال نمود **سیوم** آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند و در مسجد خانها بنا کردند و درهای
آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد میخوابیدند رسول خدا معاذ بن
جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا امر میکند شما را که همه درها را مسدود
کنید مگر در خانهٔ علی پس در این باب مردم سخنان گفتند چون این سخنان بحضرت
رسید خطبه خواند و گفت بخدا سوگند که من این درها را نبستم و در خانهٔ
علی را نگشودم بلکه خدا مرا امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را
احمد بن حنبل و ابو یعلی در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل

و ابو نعیم در حلیه و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن
ابی الحدید گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار
روایت کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه
در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است که چون
ندا کردند که بیرون روید از همه کس بغیر آل رسول و آل علی بیرون رفتیم از
مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم و در این زمان نیز علامت
در خانه امیر المؤمنین که در مسجد مفتوح بوده موجود است و صاحب جامع
الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة از مسند احمد روایت کرده اند
از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد که درها را از مسجد ببندند مگر در خانه
علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که
جنب شود در این مسجد بغیر من و بغیر تو و این فضیلت و اختصاص منقبتی است
که فوق آن متصور نیست **چهارم** آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای
قریش را از بام کعبه بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت
تا آن بتها را بزیر آورد چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب
تاریخ بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی
در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول
خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت
بر در و بر کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر رو انداختند
و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل می گفتند چون نظر

حضرت

حضرت رسول بر آن افتاد فرمود که یا علی یا میباید تو بر دوش من بالا روی یا من
بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بیندازیم علی علیه السلام گفت
بلکه تو بر دوش من بالا رو و حضرت امیر گفت چون حضرت رسول بر دوش من
نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت نتوانستم آن حضرت را حرکت داد
پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست
بحق آن خدائی که دانه را شکافته و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر
میخواستم آسمانرا میتوانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از آن
خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است
و تا کسی در جلالت همدوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمیتواند گذاشت
و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسول هرگاه اراده برخاستن
میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آن حضرت میکرد و در
خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله عطسه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رفع الله ذکرک یعنی
خدا ذکر تو را بلند کرداناد پس حضرت رسول در جواب میگفت اعلی الله کعبک
یعنی خدا پای تو را بر سر دشمنان بلند کرداناد و چون حضرت رسول غضبناک
میشد بغیر علی کسی جرات نمیکرد که با آن حضرت سخن بگوید و از عایشه
روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسول علی علیه السلام را در بر گرفت
و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علی حاضر نبود
میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول خدا و ابن حجر جزو اول این حدیث را
از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان
روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا

نمیکند از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیدهٔ زنان
اهل جنت را بغیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلی علیه السلام و باو گفت تو را
تزویج کردم بکسی که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که
اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است
اسمای بنت عمیس گفت دیدم در وقتی که رسول خدا آن دو برگزیدهٔ خدا را
بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان
شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد بنحوی که از برای فاطمه دعا میکرد
و ایضا روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بگروه
ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان میشوید یا میفرستم
بسوی شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان من است پس گردن شما را خواهد
زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای شما را خواهد گرفت عمر
گفت بخدا سوگند که من از روی امارت نکردم مگر در آن روز سینه خود را
پیش میکردم که شاید بگوید این است پس رو کرد بعلی و دستش را گرفت و دو مرتبه
گفت او اینست **مؤلف گوید** که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است
از قسم دروغ پروا نداشته است زیرا که این سخن را موقوف کرد بیمین در جنگ
خیبر و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم
نداشته است پروا از این نداشته است که مردم از فحوای حال او دانند که
او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بوده بخلافت و الگو سید مراد
این بوده که اهلیت این امر را در خود نمیدیده این را ستامتا بایسته را [illegible]
نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در مشکوة از صحیح ترمذی

روایت کرده اند که ابوبکر و عمر و فاطمه علیها السلام را از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله خواستگاری کردند و حضرت نداد و علت فرمود که
او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری کرد و باو داد و احادیث در باب
اختصاص حضرت رسول بحضرت امیر صلی الله علیهما زیاده از آنست که در یک
رساله احصا توان کرد و هر عاقل که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند
که هر گاه پادشاهی یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت
خود کرده اند و در امور کلیه و جزویه باو توسل جویند و پیوسته او را محرم اسرار
خود کرده اند و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کنند البته او را
برای خلافت خود مهیا کرده و این دلالت بر امارت و نیابت او از آنکه صریح
بگوید که او جانشین منست خصوصا هر گاه این امور از کسی صادر شود که معلوم
است که محبت او تابع محبت خداست و مبنی بامور دنیویه نه و روایات بیشتر مثبت
بر اینها اول دلالت بلند بر امامت و خلافت آنحضرت **فصل پنجم** در بیان
آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه که عامه تلقی بقبول نموده اند
ثابت شده است که حق همیشه با امیر المؤمنین علیه السلام است و او از حق جدا نمیشود
در مناقب خوارزمی از ابو لیلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من
فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی بن ابی طالب که
او جدا کننده حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت
کند از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت
رسول بعمار گفت که اگر ببینی که علی بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند
تو با علی برو و مردم را بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هلاکت

بیرون نمی‌برد و از ابو ذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت
که علی با حق است و حق با اوست از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر نزد من آیند
و ایضا از عایشه روایت کرده است همین مضمون را و ابن ابی الحدید گفته است
این حدیث نزد ما ثابت است که حضرت رسول فرمود که علی با حق است و حق با او
میگردد هر جا که او گردد و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله که در کشف
الحق استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق و حق با آنحضرت
از امور ثابت است که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج باستدلال داشته باشد
و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه که شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت علی با قرآنست و قرآن با علی است
از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض نزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق
متعدده از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مؤلف کتاب فضایل
الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و از فردوس الاخبار از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت خدا رحمت کند علی را
خداوندا حق را با او بگردان هر جا که او بگردد و کسی از مخالفان قدرت
بر انکار این مضمون ندارد و هر گاه مضامین این احادیث ثابت شد امامت
آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت
میکند و دانستی که عصمت دلیل امامتست دویم آنکه دلالت بر افضلیت
آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است عقلا سیوم آنکه از احادیث متواتره
و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که عامه و خاصه روایت
کرده اند معلوم است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای
ثلث هرگز نکرد و همیشه ایشان را نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکا

میکرد

میکرد و هر گاه ایشان بر خلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود
و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج
باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد مینماییم صاحب جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت
کرده است از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر و طلب میراث
رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت
رسول از دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی رسول خدایم پس آمدید و تو طلب میراث
پسر برادرت میکردی و این طلب میراث زنش از پدرش میکرد پس ابو بکر گفت
که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند
صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید
و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد گفتم
من ولی رسول خدا و ولی ابو بکرم پس شما مرا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین
دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت
متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اید و میگویید میراث را بما بده پس از این
حدیث که در دو صحیح از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان
معلوم میشود که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و غدار و مکار و گناهکار
میدانسته اند پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا
که ایشان در باب خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع بر امامت
اوست و هر گاه امیر المؤمنین و عباس در آن داخل نباشند کی اجماع متحقق
شده است چنانکه صاحب جامع الاصول روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری
که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا و عباس آمدند نزد ابو بکر و طلب میراث

خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند و طلب فدک میکردند و حصه
خود را از خیبر ابو بکر گفت من از رسول خدا شنیدم که گفت از ما میراث نمیمانند
آنچه میگذاریم صدقه است و آل محمد از این مال میخورند و کاری که پیغمبر
میکرده است من هم آن میکنم پس چون حاصل صدقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی
و عباس داد و علی متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان
نداد و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها
آزرده شد و هجرت کرد از ابو بکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت
او را در شب دفن کرد و ابو بکر را برای نماز او حاضر نکرد پس عایشه گفت
علی روئی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیوة بود چون فاطمه از دنیا رحلت
نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت
رسول شش ماه زنده بود پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه با ابو بکر
بیعت نکرد گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابو بکر
بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی علیه السلام دید روی مردم از او گردید
بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که بیا بسوی ما
و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد چون شدت
عمر را میدانست پس عمر با ابو بکر گفت تنها بنزد ایشان مرو ابو بکر گفت
بخدا سوگند که تنها میروم با من چه میتوانند کرد پس آمد بخانه علی علیه
السلام و جمیع بنی هاشم در آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین برخاست
و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد
تا آنکه ابو بکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر
برخاست و خطبه خواند و عذر نامرجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد

ازنماز

از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقل که در این حدیث تامل کند
میداند که باعتراف خود در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابو بکر نه طوعا
و نه جبرا منعقد نشد و تصرف ایشان در این مدت در فروج و اموال و
ادیان مسلمانان محض جبر و غصب و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شد بنا
بعد خراب البصرة از محض خوف و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع
بیعت چنینی در حق هر پادشاه جابری و ظالم قاهری متحقق میشود و تتمه این
سخن انشاء الله در مطاعن مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرین
مورخین و محدثین عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معاویه بعلی
علیه السلام نامه نوشت که مضمونش اینست اما بعد حسد ده جزو است نه جزو
آن در تست و یک جزو در سایر مردم زیرا که امور این امت بر نگشت با احدی
بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او و ما دانستیم
این را از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع
گردن از بیعت خلفا تو را میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را
کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر نامه میشومه او پس
حضرت امیر در جواب او نوشت که آمد بنزد من نامه تو و در آنجا نوشته
بودی حسد مرا بر خلفا و امتناع مرا از بیعت ایشان و انکار کردن من خلافت
ایشان را من عذر نمیخواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که
چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت اختلاف کردند قریش گفتند
میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد پس قریش گفتند
محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما پس انصار ولایت و سلطنت
بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم

باین امر از غیر ما و چون مردم با ابو بکر بیعت کردند بعد از ان ابو سفیان بنزد
من آمد و گفت تو احق باین امر از غیر تو و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت
تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را از سواران و پیادگان بر پسر ابو قحافه
و من قبول نکردم از ترس آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی
الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره
رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق
تعالی پیغمبر خود را بدار البقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته منصرف شدند
و ما را منع کردند از حقی که ما سزاوار تر بودیم بان از همه مردم پس دانستم
که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلمه مسلمانان را پراکنده کنم و خون
مسلمانان را بریزم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته
بود و باندک ضعفی فاسد میشد و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی که متصدی
امر خلافت شدند نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند و بعد از ان بجزا
رفتند و ایضا بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت امیر گفت خداوندا
تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب کردند امر مرا و بروایت
دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش بدرستی که ایشان قطع کردند
رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند بر منازعه من امری را که
اولی بودم بان از ایشان و هر گاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کند
معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته و ایشان او را دوست نمیداشته اند
و از ایشان متاذی شده بوده و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است
که دوست نمیدارد آن حضرت را مگر مؤمنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی
و در صحیح ترمذی از ام سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناختیم

مگر ببغض علی و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که هر که
علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که
ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید
إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
و کسی که آزار او در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق
امامت و خلافت نیست **فصل ششم** در بیان افضلیت آن حضرت بر سایر صحابه زیاده
بر آنکه سابقا مذکور شد از اقرار مخالفان ابن ابی الحدید که از اعاظم علمای مخالفانست گفته
است قول بتفضیل امیر المؤمنین علیه السلام قولی است قدیم بسیاری از صحابه
و تابعین قایل بان بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابو ذر و سلمان و جابر
بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم
بن التیهان و خزیمة بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس
و بنی هاشم و بنی عبد المطلب کافة و زبیر نیز اول قایل بود بعد از ان برگشت
و از بنی امیه جمعی قایل بوده اند از آن جمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد
العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف
ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ
إِبْرَاهِيمَ وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی
روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آن حضرت مساوی اند در سلام
که حق تعالی فرموده است السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ و فرموده است سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ
يس و در صلوة بر ایشان در تشهد و در طهارت که فرموده طه یعنی یا طاهر و فرموده
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ
و فرموده است قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و ابن ابی الحدید

گفته است اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسیده که با وجود آن
متعرض ذکر و بیان شدن سماجتست بعد از آن گفته چگویم در شان مردی که
اعدایش اقرار و اذعان بفضلش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضایلش نتوانسته
اند کردن معلوم است که بنی امیه با اینکه ممالک شرق و غرب شدند و نهایت
سعی و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب
او و اقارب او وضع کردند و بر منابر و منابر سب و لعن او کردند و مادحان
شیعیانش را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایات حدیثی که دلالت
بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدی که بر مردم حرام کردند نام او را
بر زبان جاری کرده اند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی بیشتر کردند
نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند
بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و بر مثال روز روشن
که اگر یک چشم آنرا نه بیند چندین چشم دیگر او را ببینند و چگویم در شان
کسی که همه فضایل باو منسوب و سلسله جمیع کمالات باو منتهی میگردد و سر
گروه همه فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضایل او بوده
و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از او هر کس نصیبی از
فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از کمال یافته از او یافته بتوضیح
ثبت که اشرف علوم معرفت الهی و علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته
از او شناخته و لوای معرفت در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه
خدا بنظم کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علمای فرقه
معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد مردم
اند شاگردان اویند و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این تک و پو و هوا داد

این

این سر گویند زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائی
که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاء و او شاگرد
ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش امیر المؤمنین صلوات
الله علیه است و اما امامیه و زیدیه انتساب ایشان بآنحضرت ظاهر است و از جمله
علوم علم تفسیر قرآنست که تمامی از او مأخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین
است و اکثر این علم از او مأخوذ است شاگرد اوست و از او پرسیدند که علم تو با علم
ابن عمت چونست گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت
و حقیقت و احوال تصوفست و معلوم است که ارباب این فن در همه بلاد اسلام
منتهی باو میشوند و شبلی و جنید و سری و ابو یزید بسطامی و معروف کرخی و غیر
ایشان همه بنسبت بدو فخر میکنند و خرقه که شعار ایشانست بسند متصل الاتصال
خود بآنحضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند
که اختراع این علم او کرده و ابو الاسود دئلی استاد این علم بتعلیم او تدوین
این علم کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از آنجمله آنست که
اقسام کلام اسم و فعل و حرفست و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب
منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است و مفعول منصوب
و مضاف الیه مجرور است و همه قوانین نزدیک است که معجزه باشد و اگر
ملاحظه فضایل نفسانی و خصایص انسانی نمائی میدانی که رایت جلالت
در رفعت بکجا رسیده و مشارق همتش از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش
شجاعت گذشتگانرا از یاد مردم برده و نام آیندگانرا بر زبانها فسرده که
مقامات او در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است
اوست شجاعی که هرگز نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز خصمی برابر

نیامده که از او نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزد که محتاج ضرب
دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه کشته
اوست چنانکه بعد از انکه آنحضرت عمرو عبد ود را کشت خواهر عمرو
در مرثیه او شعری چند گفت که مضمونشان اینست اگر کشنده عمرو دیگری
میبود تا زنده بودم برا او میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت
ممتاز و یگانه است سرافراز از کشتن او را عاری و کشنده او را ننگی نیست و
پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه تا بآن
افتخار مینمود روزی معاویه بدبخت بر تخت خوابیده بود بیدار شد دید
عبد الله پسر زبیر در زیر پایش ایستاده عبد الله از روی مزاح باو گفت
ای امیر اگر میخواستم میتوانستم یعنی تو را کشت معویه گفت دعوای شجاعت
میکنی عبد الله گفت مگر انکار شجاعت من میتوانی کرد من در صف قتال
برابر علی بن ابیطالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی تو را و پدر ترا
بدست چپ خود کشته بود و دست راستش بیکار مانده طالب دیگری مینمود
مجملا اینکه هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلم میدارند و بنام او مثل
میزنند و اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و هیچکس بقوت
او نبوده است باتفاق در خیبر را بیک دست از جا کند و چندین کس نتوانستند
حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه برگرفت که تمام لشکر از حرکتش
عاجز بودند و اما سخاوت و جودش از آن مشهورتر است که بباید گفت روزها
روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران
میداد و سوره هل اتی باین سبب نازل شد و آیه کریمه الذین ینفقون
اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة در شان او آمده مرویست که بر که

نخلستانی

نخلستانی از یهود بدست خود آب میکشید آنقدر که دست حق پرست مجروح
میشد و اجرتش را تصدق میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست
و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و جود بجائی بود که
خدا خواسته و پسندیده و هرگز بسایلی نه نگفته حتی انکه منافقی از خدمت
آنحضرت رو گردان شده نزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بآن
حضرت و نهایت سعی در تهمت عیب و منقصت او مینمود و گفت از پیش
بخیل ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال
انکه اگر خانه از طلا و خانه از کاه داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد
تا هیچ از آن نماند اوست که خانهای اموال را تصدق میکند تا انکه جاروب
نموده بر جایش نماز میگذارد اوست که بمالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت
دیگری را فریب دهید که من شما را طلاق گفته ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه
تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم
و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی مینمود و صحت
این قول معلوم است از انچه کرد با اعدای عدو خود مروان بن الحکم و عبد الله
بن الزبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و بعد از
انکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض شان نشد و تلافی ننمود و
با انکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را دشنام میداد و بلفظ لئیم
و احمق نام میبرد وقتی که او را اسیر کرد سر داد و گفت برو تا تو را نه بینم
و بیش از این نگفت و از انچه عایشه با او کرد چون بر او ظفر یافت نهایت
مهربانی و شفقت باو فرمود و اهل بصره شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند
و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت

وامان داد و اموال و اولاد ایشانرا نگذاشت که غارت کنند و آنچه در جنگ
صفین با معویه کرد که اول لشکر معویه سر آبرا گرفته ملاعین یاران آنحضرت را
از آب منع کردند بعد از آن حضرت آبرا از تصرف ایشان گرفت و ایشانرا
بصحرای بی آبی راندند اصحاب گفتند تو هم ایشانرا از آب منع نمای تا از تشنگی هلاک
شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نکنم و
شمشیر نیز مغنی است از این و فرمود که طرفی از آب را گشودند که ایشان آبرا بردارند
و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را که او سید مجاهدین است
بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچ کس دیگر را سوای او جهاد نیست و در بیان آن
اطناب بی فایده زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است و اما
فصاحت آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطبات بلغا کلام
او را گفته اند که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت
آنحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام
گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را
بر قریش کسی غیر او نگشوده و قانون سخن و بر اسوای او کسی تعلیم ننموده
و اما حسن خلق و شکفته روئی او ضرب المثل است تا حدی که اعادی
او را باین عیب کردند و عمرو بن عاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی
میکند و عمرو اینرا از قول عمر برداشته که او برای عذر این که خلافت
بآنحضرت ندادند گفت بازی کراست و صعصعة بن صوحان و دیگر شیعیان در وصف
او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانبی که میخواندیم میآمد
و هرچه میگفتیم میشنید و هر جا میگفتیم مینشست و با این حال از او مهیب بودیم
مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد

کردنش را

کردنش را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند ابو الحسن را
که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود و رسول
خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین مینمودی
که مدح او میکنی اما قصد ذمش کردی والله که او با آن شکفتگی و خندانی
هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی بود که او داشت نه مثل هیبتی
که ارذال و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز از او در میان دوستان و
اولیای او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان
او مانده است و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص
باو دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود
نان ریزهای خشک را میخورد و سر انبان نانرا مهر میکرد که مبادا فرزندان
از روی مهربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جامه را پینه میکرد گاه
به پاره پوستی و گاه بلیف خرمائی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر
آستینش دراز بود می برید و نمیدوخت و رشته بر سر دستش میریخت
تا وقتی که تمام شود و گاه بود که نان ضم کند و اگر کاهی میکرد سرکه یا نمک
بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی میکرد اندکی شیر شتر
بود و گوشت نمیخورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را مقبره حیوانات مکنید
و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود و از همه بلاد اسلام سوای
شام که در دست معویه بود اموال پیش او میآمد و همه را بر مردم قسمت می
کرد و اما عبادت اعبد ناس بود نمازش از همه کس بیشتر بود و روزه اش
از همه فزون تر مردم از او نماز شب و ملازمت آن یاد و اقامت نوافل را
آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند چه توان گفت در

کسی که یک شبه از آن اینست که در لیلة الهریر در صفین بین الصفین نطعی ادیم
گسترده بودند و بر آن نماز میکرد و تیر از راست و چپ می‌افکندند و در پیش
او بر زمین می‌آمد و هیچ پروا نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی
نورانیش از طول سجود مانند پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و
دعواتش را تامل کنی و از آن تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع
و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص
داشته و از کدام دل بیرون آمده و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی
بن الحسین علیهما السلام که عبادتش بنهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت
تو با عبادت جدت چون است گفت چنانکه عبادت جدم با عبادت حضرت رسالت
بود و اما قراآت قرآن او در این باب مرجع همه بود و همه متفقند بر اینکه
در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت
و بعد از آن حضرت اول کسی که قرآن جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع
بکتب قراآت کنی دانی که استادان قراآت همه شاگردان او بودند و قراآت
همه منتهی باوست و همه پناه باو میجویند و اما رای و تدبیر رایش از همه صواب
تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع باو
مینمودند عمر را او از هلاک نگاه داشت و عثمان را مخالفت امر او در آن
بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از آن ورطه بدر میبرد
و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود سببش آن بود که موافقت
شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمیفرمود چنانکه خود گفته اگر نه رعایت
تقوی بودی من از همه زیرک بودمی و خلفای دیگر برای خود هر چه را
صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه نبود ظاهرا

که

که کسی که در اکثر امور رعایت حکم دین کند دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای
دین نداشته باشد اما سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش رعایت بوده و
رعایت خویشان خود نمینمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه
با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصایص بشریت و واضح
شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالمیان است و چه توان گفت از وصف
کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را دوست میداشتند و پادشاهان
بلاد کفر صورتش را در معبد خود مینگاشتند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه
برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت
نگاه داشته و با خود میداشته اند و چگونه بود در شان مردی که همه کس میخواهد
که از او و منسوب باو باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را
سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو میگردانند تا حدی که در
روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که ملائکه
ملا اعلی میگفتند لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی و چگونه بود در شان
کسی که پدرش ابوطالب سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه گفته اند کم است
فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ بود و او متکفل
حفظ و تربیت حضرت رسول بود از اوان صغر تا ایام کبر و آنحضرت را از شر
و کفار محافظت و حمایت مینمود و تا او در حیوة بود آن حضرت از وطن خود محتاج
بهجرت و اختیار غربت نشد و بعد از رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه
بیرون رو که دیگر ترا در اینجا ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدرم
بالین رفتنشان پسر عمش خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین است و
برادرش جعفر طیار با ملائکه اخیار و زوجه اش سیدة نساء عالمیان است و

وپسرانش سید اشباب اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله و مادرانش
مادران خیر خلق الله گوشتش گوشت و خونش خون او ممزوج و نور روحش با
نور او متصل و مضمون پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد
المطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و دو سید عالم پیمبر
اول منذر و ثانی هادی و چگونه نبود در شأن کسی که بر همه مردم در هدایت
سبقت نموده و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار
بودند و هیچکس بتوحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت
سبقت در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر این اند که او از همه کس پیشتر
متابعت پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و ایشان
در این نموده مگر دو کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده انا الصدیق الاکبر
و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلوتهم
و هر کس تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین داند و آنچه ما در این مقام
ذکر نمودیم اندکیست از فضایل آنجناب اگر شرح مناقب او و تفصیل آنهم
محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجملی از کلام ابن
ابی الحدید بود و اگرچه علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام
او ایراد نمودیم که بر مخالفان حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنست
که دشمنان بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه با این اهتمام که در ذکر
مناقب آن ولی خدا مینماید باز آنچنان فوق جاهل چند را بر او در خلافت مقدم
میداند و عداوتی از این بالاتر نمیباشد و از همه غریبتر آنست که با آنکه خود
اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت میگوید خود متعرض خلافت
نشد و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد با آنکه خود

نقل

نقل کرده است شکایتها را که حضرت امیر علیه السلام از ایشان میکرد و
مکرر میفرمود که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند
اگر خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری
عاق بر ائمه خود میشد و این افتراها در حق ایشان میگفت و ایضا خلافت
خدا و امامت کبری که تالی مرتبه نبوتست مگر منصب دنیوی یا حطام دنیای
فانیست که کسی دست از آن بردارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد
بگذارد پس هر عاقل مانند آفتاب روشن و واضحست که هرگاه کسی با این جهات
و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهره از این جهات
نداشته باشد خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده
اند نهایت قباحت دارد که خلافت چنین کسی تفویض نماید و مردمان آن
کمالات را رعیت او کرده اند که باید اطاعت او بکنند و اگر مردم کرده
اند معلومست که بنای کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب
و عناد دست از خلیفه حق برداشته اند و اما آنکه امام خود در اخذ حق
خود نکرده اند تا مخالفان و منافقان بر او غالب شدند چنانچه قوم موسی
هرون را ضعیف کردند و اطاعت عجل سامری نمودند و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون **فصل هفتم** در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب
معتبره ایراد نموده اند و اکثر نص و صریحست در امامت و ایشان تعامی و تغافل
از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار باندکی
اکتفا مینمائیم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابی
الحمرا خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت فرمود در شب
معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول

الله ایده بعلی و نصره به و ایضا از جابر روایت کرده است که حضرت رسول
بعلی گفت که مردم از درختهای مختلف اند و من و تو از یک درختیم و صاحب
مشکوة از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول با علی
علیهما السلام گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن
داشتند بحدی که مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند
تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بآن نبود بآنکه او را خدا
یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که دو مرد در حق من هلاک میشوند
دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان میزند و امام
از مسند ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که
علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید در شرح نهج
البلاغه گفته است اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخره
در آید و خواهد فضایل و مناقب خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا
باو عطا کرده و او را مخصوص بآن کرده اند و جمیع فصحای عرب او را مساعدت
و معاونت کنند نتوانند رسید بعشر عشیر آنچه رسول صادق القول در شأن
او گفته است و مراد من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال
میکنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر راز گفتن و قصه
خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد و گفت
هر که اول بمن ایمان میآورد وصی و خلیفه منست و اول علی ایمان آورد
و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است
که ائمه و پیشوایان حدیث در شأن او روایت کرده اند و اینک بسیار قلیل
آنها را در حق دیگری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها را نقل میکنم

که

که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نیستند
که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا
که روایتی که ایشان کنند نفس بآن مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست
پس بیست و چهار حدیث روایت کرده و ما در این رساله بعضی را ایراد مینمائیم
اول آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و احمد بن حنبل در مسند روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلام
گفت یا علی بدرستی که خدا ترا مزین ساخته است بزینتی که زینت نکرده
بندگانرا بزینتی که محبوبتر بسوی او از آن و آن زینت ابرار و نیکوکاران
است نزد خدا و آن زهد در دنیاست گردانیده است ترا که چیزی از دنیا
کم نمیکنی و دنیا چیزی از تو کم نمیکند و بخشیده است به تو محبت مساکین را
پس گردانیده است ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها راضی
اند که تو امام ایشان باشی و ابن حنبل اینرا زیاد کرده است پس خوشا حال کسیکه
ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب
تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد نقل کرده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بگروه ثقیف گفت که مسلمان میشوید
یا میفرستم مردی را که از من است یا گفت عدیل نفس منست و آرزوی عمر را
نقل کرده است چنانچه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضایل علی نقل
کرده است که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست ابوذر گفت در اینحال که
من در حجره خود بودم دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که برودت
کف او را یافتم و از من پرسید که کی را گمان داری که اراده کرده گفتم ترا
نمیخواهد آنرا میخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی علی بن ابی طالب علیه

السلم سیوم حافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی
من عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستیکه
که علی علامت راه هدایتست و امام اولیای منست و نوریست که اطاعت
من کند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است بآیه کریمه و
الزمهم کلمة التقوی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته
و هر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت کرده پس بشارت ده او را باین پس
گفتم پروردگارا امر او را بشارت دادم گفت من بنده خدا بوده در قبضه
قدرت او بهم اگر مرا عذاب کند بگناهان منست و هیچ ستم نکرده است بر من
و اگر تمام کند آنچه مرا بآن وعده داده است پس سزاوار تر است باینکه بکند
پس حضرت رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوندا دلش را
جلا بده و بهار او را ایمان بجود گردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص
کردانیده ام ببلیه و امتحانی که احدی را از دوستان خود را بآن امتحان
نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر منست و مصاحب منست فرمود که در علم
من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد
و ایضا حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود
که بدرستیکه پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی
که او رایت و علامت هدایتست و منار ایمانست و امام و پیشوای دوستان
منست و نور جمیع مطیعان منست علی امین منست در قیامت و علم دار
منست و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینه های رحمت پروردگار
من چهارم روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود

از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم
او و بسوی ابرهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد
او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در
اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد
نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوای او و بسوی ابرهیم در خلت
او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب پس از جانب
شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند برانکه علی مساوی آن پیغمبرانست
در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از ابوبکر بوده اند و از سایر صحابه
و مساوی افضل افضلست پس باید علی افضل از ایشان باشد پنجم ابو نعیم در
حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش
مردن من و چنگ زند در شاخی که از یاقوت سرخ است و خدا آنرا بدست
قدرت خود خلق کرده است باینکه گفت باش آن بهم رسید پس باید متمسک شود
بولایت علی بن ابی طالب ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول
در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی مباهات کرد
با ملائکه بهمه شما عموما و گناهان همه را آمرزید و مباهات کرد بعلی بخصوص
و گناهان او را آمرزید من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدرستیکه
که سعادتمند و کل سعادتمند و حق سعادتمند کسیست که علی را دوست دارد در حیات
او و بعد از موت او هفتم احمد بن حنبل در کتاب فضایل و مسند روایت کرده
که حضرت رسول گفت اول کسی که او را در قیامت میطلبند منم پس میایستم
از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن می پوشانند پس پیغمبران را یکی

بعد از دیگری می طلبند و از جانب ذات عرش باز میدارند و حلّها با ایشان می
پوشانند پس علی بن ابی طالب را می طلبند برای قرابتی که با من دارد و منزلتی
که نزد من دارد و می دهند بدستش علم مرا که آن لوای حمد است و آدم و هر که
بعد از اوست همه در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرده که پس تو با علم
می آئی تا میایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو میپوشانند و منادی
از عرش ندا میکند که نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو
علی بشارت باد تو را که تو را میخوانند هرگاه مرا میخوانند و تو را خلعت میپوشانند
هرگاه مرا خلعت میپوشانند و تو عطا میکنند هرگاه بمن عطا میکنند هشتم حافظ
در حلیه روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله روزی بمن گفت آبی برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت
و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل میشود از این در امام
متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان یعنی پادشاه ایشان و خاتم
اوصیا و کشاننده رو سفیدان و دست و پا سفیدان است بسوی بهشت انس گفته
گفتم خداوندا او را مردی از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس
علی آمد حضرت رسول گفت کی آمد گفتم علی آمد پس برخواست بسوی او و شاد
و خندان و دست در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد علی گفت یا رسول
الله امروز میبینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود
چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای
مرا با ایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را در آن
اختلاف کنند بعد از من نهم ایضا حافظ ابونعیم روایت کرده است
در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت بطلبید از برای

من

من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید عرب نیستی گفت من سید
جمیع فرزندان آدمم و علی سید عرب است چون علی علیه السلام آمد انصار را
طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید دلالت کنم بر چیزی که اگر با آن متمسک
شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست
دارید بدوستی من و او را گرامی دارید بگرامی داشتن من بدرستی که جبرئیل مرا امر
کرد از جانب خدا بآنچه گفتم بشما دهم ایضا حافظ در حلیه روایت کرده است
که روزی علی علیه السلام آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مرحبا
بسید مومنان و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت
حمد میکنم خدا را بر آنچه بمن داده است و سوال میکنم از او که توفیق دهد
مرا که شکر کنم او را بر آنچه بمن عطا کرده است و زیاده بر آنچه بمن انعام کرده
یازدهم ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله گفت هر که خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن
من و ساکن شود در جنت عدن که پروردگار من او را کشته است پس باید که ولایت
کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوستان او و پیروی کند امامان بعد از مرا
بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و فهم و علم مرا
بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان کنند بعد از من از امت من
و قطع کنند در حق ایشان صله مرا خدا شفاعت مرا بایشان نرساند دوازدهم
انا احمد در مسند و کتاب فضائل و صاحب فردوس الاخبار روایت کرده اند
که حضرت رسول فرمود که بودم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه
آدم را خلق کند بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن
نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم و یک جزو علی بود و در فردوس زیاد کرده

که پیش ما منتقل شدیم در صلبها تا بصلب عبد المطلب جدا شدیم پس از آن برای
من نبوت شد و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است
که حضرت رسول خطاب کرد با علی علیهما السلام که نظر کردن بروی تو عبادت است
تو سیدی و سروری در دنیا و آخرت هر که تو را دوست دارد مرا دوست داشته
است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن
خداست وای بر کسی که تو را دشمن دارد چهاردهم ایضا احمد در کتاب فضایل
روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
که آبی برای ما بیاورد که مردم همه امتناع کردند علی علیه السلام مشکی را برداشت
و شب بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر چاه
پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا
شوید بجهت نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بزیر آمدند
با غلغله و صدائی که هر که میشنید میترسید چون بنزد چاه رسیدند که همه
آمدند که بر حضرت امیر علیه السلام سلام کردند برای اکرام و اجلال او
و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاد
کرده است که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقهای بهشت برای
تو خواهند آورد و بر آن سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من و ران تو
با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد در کتاب فضایل
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن
خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شما را بمحبت خویشی من و برادر من
و پسر عم من علی بن ابی طالب دوست نمیدارد او را مگر مومنی و دشمن نمیدارد
او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته است

وهرکه

و هر که او را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد
عذاب کند خدا او را باتش شانزدهم باز از کتاب فضایل احمد بن حنبل نقل
کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا در حق علی
پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوبتر است بسوی من از دنیا و هر چه در دنیاست
اما اول آنکه او متکای منست در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب
خلایق دویم آنکه لوای حمد در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش
در زیر آن علم خواهند بود سیوم آنکه در کنار حوض من خواهد ایستاد و هر کرا
شناسد که از دوستان اوست آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه او
عورت مرا خواهد پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او نمیترسم
که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احصان هفدهم از حلیه حافظ
ابو نعیم روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت
یا علی من بر تو زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو
بر سایر مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهفت چیز و احدی
از قریش در اینها با تو منازعه نمیتواند کرد تو بیش از همه ایمان آورده بخدا
و بیش از همه وفا کننده بعهد خدا و زیاده از همه قیام نماینده با امر خدا و قسمت
کننده تری میان مردم بسویت و عدالت کننده تری از همه در میان رعیت
و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مرتبت و فضیلت تو نزد خدا
از همه بیشتر است هجدهم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت
با رسول خدا صلی الله علیهما که مرا تزویج کردی بفقیری که مال ندارد حضرت
فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و علمش از همه
بزرگتر است و حلمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل

رمین و از میان همه شوهر تو را برگزیدم نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی
روایت کرده است و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سورهٔ
اذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد بعد از برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت
مینمود حضرت رسول بر گفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد
آنچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل
شدند و بدرستی که هیچ کس از تو سزاوارتر نیست بمقام من برای تقدمی که
در اسلام بر همه داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تو است
بهترین زنان عالمیان و پیش از این برمن ثابتست نعمتهای ابو طالب و حقوق
او در وقتی که قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت
حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از انکه این احادیث
نقل کرده است گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل
کردم که بسیاری از آنجماعت که منحرفند از آنحضرت چون ببینند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدیث بنعمتهای خدا بر خود
در خطبها فضایل و کمالات خود را ذکر میکند آنحضرت را نسبت
بتکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر این را میگفته اند چنانچه
بعمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آن
است که این را قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه
ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کردیم تا بدانند که کسی که این
منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان او اینها
گفته باشد اگر تا آسمان بالا رود و یا ملائکه و انبیا مفاخره کند سزاوار آن
و ملامت نمی‌باید کرد با انکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردار اظهار

بتکبر

تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا انکه دشمنان نیز
او را بدعابه و مزاح او را مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آن
حضرت صادر میشد از باب جوشی بود که سینهٔ پر دردش از تلاطم امواج
هموم میزد بضرورت اظهار مینمود و آه سردی بود که از دل پر درد می
کشید و شکایتی بود که از عدم مساعدت روزگار مینمود یا شکر نعمتهای
الهی بود که با او عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او
نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی منکر بر او واجب بود که قدری از فضایل
خود را ظاهر کرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را در فضیلت
بر او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است افمن یهدی الی
الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون تا اینجا ترجمهٔ
کلام ابن الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد
و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت تمام باشد بر ایشان و بسیار غریب
است که این مرد با آن فضیلت این احادیث را نقل میکند و تصدیق صحت آنها
میکند و قبول میکند که صدیق این فضایل در حق دیگران وارد نشده است
اقرار بافضلیت آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت
میکند و بر آن حضرت واجب میداند که برسبیل نهی از منکر اظهار فضل
و نقص آنها بکند و استشهاد میکند باین آیه که صریح است در انکه با وجود
اعلم امامت غیر اعلم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در بیست
و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میداند و آنها را نسبت باو امام و واجب الاطاعه
میداند ان هذا لشیء عجاب و بدانکه احادیثی که در این فصل و فصول سابقه
ایراد نمودیم مخالفان نمی‌توانند انکار صحت اینها کرد زیرا که اکثرش از صحیح

ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه
از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل کرده ایم
مانند مسند احمد بن حنبل که مؤلف آن از ائمه اربعه ایشانست که یکی از چهار
مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم است که همه توثیق او کرده
اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین مشهور ایشانست
و در همه تفاسیر از او نقل میکنند و سایر کتب که از آنها نقل کرده ایم از کتب
مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین
صحاح ایشانست و چون آن شش نفر تعصب ایشان زیاده از دیگران است آنها را
معتبر شمرده اند و احادیثی که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است
که علمای ما و ایشان همه روایت کرده اند و آنچه آنها ذکر برابر کمیا آورد
حدیث موضوعی چند است که مطلقا در کتب ما از آن اثری نیست و آثار وضع
بر آنها ظاهر است و کسی که استتمام رساله را از انصاف کرده باشد میداند که
اکثر احادیث که در این مقام نقل شد و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها
کرده اند صریحست در امامت زیرا که امامت در عرف حدیث و قرآن صریح
است در خلافت و ریاست کبری و کسی که خلیفه رسول باشد رعیت غیر
نمیباشد و حدیث ابتلا صریح است در امامت و غصب خلافت در چندین
موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او
درجه اش میان رسول خدا و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق
با او بیعت کرده باشند نمیباشد و حدیث وضو نزد متصف عارف بلغات و
مصطلحات اکثر فقرات آن دلالت بر امامت میکند خصوصا امام المتقین
و سید المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد

از

از وصایت نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه
وصایت انبیای انبیای دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشته
که وصی برای او تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصا
بنا بر طریق عامه که می گویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت
آن حضرت متواتر است و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار
نقل کرده است که متضمن وصایت است و ایضا آخر حدیث صریحست در امامت
زیرا که ادا کردن رسالات از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را بایشان
شنوانیدن باین معنی که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که
فرموده آن حضرتست و گویا صدای او را شنیده اند و ایضا چون بمنزله نفس
و جان اوست گویا صدای او بمنزله صوت اوست و ایضا بیان حق در اختلاف
امت همه کار امام و ثمره امامتست و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب بودن
و محبت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامتست و دهم صریح
در امامت بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریحست در امامت او و امامت
اولاد امجاد او و دوازدهم و سیزدهم باعتبار وصیت و نهایت اختصاص و کرامت
ظاهر است در امامت و چهاردهم که دلالت میکند که افضل است از سایر خلق
بغیر از حضرت رسول حجت کامله است بر امامت بتقریری که مکرر مذکور شد
و حدیث آخر صریحست در آنکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده بود
و آن حضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد و حق تعالی ترک خواهش رسول را
نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمینمود
و سایر اخبار صریحست در جلالت و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر او بر او تفضیل
مفضول است و عقلا قبیح است و اگر متعصبی در هر یک از اینها مناقشه کند

شک نیست که اجماع همه با هم مورث علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت
وخلافت را وکسی که تعصب وعناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد وفقدان
بنا بد بهیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد ومن لم یجعل الله له نوراً فما له
من نور **فصل هشتم** دربیان مطاعن آنجماعتی که غصب حق آنحضرت کردند
وانکه آنها قابل امامت نبودند پس حق منحصر در آنحضرت بود زیرا که باجماع
حق منحصر بود در ایشان وآنحضرت وهرگاه خلافت آنها باطل شد خلافت
آنحضرت ثابت میشود ودر آن چند مطلب است **مطلب اول** در مطاعن ابوبکر
است وآن بسیار است بقلیلی درین رساله اکتفا مینمائیم **طعن اول** آنکه
حضرت رسول صلی الله علیه وآله امور عظیمه که رو میداد بعظما وصحابه
تفویض مینمود وهیچ امر برا با ابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سورهٔ
برائت بر اهل مکه وچون روانه شد جبرئیل نازل شد وگفت حق تعالی
میفرماید که ادا نمیکند رسالت ترا مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت
امیر رفت وآیات را از ابوبکر گرفت وابوبکر را برگردانید وآیات را در موسم
بر اهل مکه خواند ومعلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله امر را
بدون وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی امر کرد که با ابوبکر بدهد وبعد از آن
از او بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت
وخلافت ندارد وانکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر
از امارت حاج معزول نشد وهمراه بودن در اکثر روایات معتبرهٔ ایشان
نیست وخلاف مشهور در روایات ایشان هست اگرچه فایده از برای ایشان ندارد
وانکه جمع دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که
میکرد میبایست آن عهد را بزرگان قبیلهٔ او بشکنند حرمت بی اصل و

در کتابی

در کتابی از کتب معتبرهٔ قدمای ایشان موجود نیست وابن ابی الحدید اعتراف
کرده است که این از عادت عرب معروف نیست واین تاویلیست که متعصبان
ابوبکر اختراع کرده اند وایضاً اگر عادت معروف مقرری بود بایست بر حضرت
رسول صلی الله علیه وآله مخفی نباشد ودر اول ابوبکر را نفرستد واگر بر آن
حضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر وعمر وسایر صحابه که عادات جاهلیت را می
دانستند مخفی نباشد وایشان آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف
قاعده است وایضاً اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خایف ومحزون برگشت
حضرت این عذر را بفرماید ودر هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت این عذر را
فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است اینست که فرمود جبرئیل
نازل شد وگفت ادا نمیکند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد واز همه غریبتر
آنست که نیابت پیشنمازی را که ثابت نیست که بگفتهٔ رسول باشد بلکه خلافش
معلوم است وباعتقاد ایشان هر بر وفاجری امامت نماز میتواند کرد دلیل خلافت
ابوبکر میکنند وعزل ابوبکر ودادن آیات را بامیر المؤمنین بامر خدا منقبت وفضیلت
او نمیدانند **طعن دویم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله اسامة بن زید را
سردار لشکر کرد وجمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد وتاکید کرد که
متوجه جنگ روم شوند وابوبکر وعمر از جملهٔ مامورین
بودند وحضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه
وایشان تخلف کردند برای غصب خلافت ومستحق لعن شدند واز این احوال
معلوم بود که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه وتاکید در سرعت خروج
ایشان آن بود که مدینه از منافقان خالی گردد وخلافت بر وصی او قرار
گیرد واین مضامین بطرق متعدده در کتب تواریخ وسیر وکتب معتبرهٔ ایشان

مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت
کرده است از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض
موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در ان اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند
و از جملهٔ آنها ابو بکر بود و عمر و ابو عبیدة بن جراح و عبد الرحمن عوف
و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضعی که پدرش
در انجا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل مینمود
اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید میشد و گاه سبک میشد
و در همه حال تأکید میفرمود در روانه شدن لشکر تا انکه اسامه گفت پدر
و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا بدهد
فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم
و ترا باین حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو با نصرت
و عافیت گفت یا رسول الله کراهت دارم از انکه بروم و احوال ترا از
مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو و اطاعت امر من بکن پس مرض
بر حضرت غالب شد و اسامه برخواست که متوجه بیرون رفتن شود چون
حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او را پرسید گفت تهیهٔ رفتن
می کنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون کنید خدا لعنت کند
کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر اینرا میفرمود پس
اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه در پیش او میرفتند
تا انکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بودند ابو بکر
و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکردهای انصار تا انکه ام ایمن کسی
فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول دگار رفتن است اسامه

چون این خبر را شنید همان ساعت برخواست و علم را برداشت و داخل مدینه
شد و علم را بدر خانه حضرت نصب کرد و حضرت در همان ساعت بعالم قدس
ارتحال نموده بود و ابو بکر و عمر تامردند پیوسته اسامه را بعنوان امیر
خطاب میکردند و واقدی و بلاذری و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن
عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه گفته اند که ابو بکر و عمر داخل لشکر
اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابو بکر خبر خلافت خود را برای اسامه
فرستاد اسامه گفت من و لشکری که با من اند ترا والی نکردند و حضرت رسول
مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد تا از دنیا رفت و تو و مصاحبت عمر بی رخصت
من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را می شناخت مرا
بر شما امیر کرد و شما را بر من امیر نکرد ابو بکر خواست خود را خلع کند از خلافت
عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب
دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرده و او مرا عزل کرده و دعوای
امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است دویم از اختلافها
که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود که حضرت رسول فرمود
کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکر
اسامه پس گروهی گفتند واجب است بر ما که امتثال امر آنحضرت بکنیم و اسامه
بامر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض حضرت صعب
شده دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در اینحال بگذاریم پس صبر میکنیم تا به
بینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از این ابواب احادیث بسیار
از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت
دلیل است بر بطلان خلافت آن سه غاصب خلافت اوّل انکه حضرت رسول

اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت
و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هر گاه ایشان رعیت
و مامور بطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود
که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه فرض
بود اطاعت خلیفه دیگر بکند دویم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که
از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و ملعون بودن
با خلافت جمع نمیشود سیوم آنکه ایشان تولی و اعراض از امر حضرت کردند
و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ
وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی
میگویند ایمان آورده ایم بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود
این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمیکنند و این جماعت مؤمن
نیستند طعن سیوم در بیان جوری که او با عمر و سایر منافقان بر اهل
بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اول مختصری از
روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه
منقولست نقل مینمائیم و بعد از آن بر هر جزو از اجزای آن دعاوی
که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد مینمائیم
تا معلوم شود که اجماع و بیعتی که مخالفان بآن متمسک شده اند در خلافت
آن منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی رحمه الله
در احتجاج باسانید صحیحه روایت کرده موافق روایات متواتره که در سایر
کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شدید شد انصار را طلبید و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه

بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت
در باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر
خلیفه در میان امت گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم
کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس
در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنید بعد از آن اسامه را طلبید
و مبالغه کرد در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت
داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد
و اول کسی که مسارعت کرد برفتن ابوبکر بود و عمر و ابوعبیدة بن الجراح
و رفتند و در میان لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن
عباده نیز بیمار شد و چون چاشت روز دوشنبه حضرت سید انبیا بعالم
بقا رحلت نمود و دو روز از بیرون رفتن لشکر گذشته بود چون این خبر
وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس ابوبکر
بر ناقه سوار شد بدر مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس چرا چنین مضطرب
شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس این آیه خواند وَمَا مُحَمَّدٌ
إِلَّا رَسُولٌ یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند پیش از او رسولان پس
اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و کسی که از دین برگردد
بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد بن عباده و او را بسقیفه
بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید ابوبکر را خبر کرد
و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده که همسوگند ایشان بود
با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار جمع شده بودند و سعد بیمار
در میان ایشان خوابیده بود و منازعه بسیار میان این چند نفر و انصار

شد تا آنکه ابوبکر با انصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی ازین دو نفر
یا ابوعبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده
با ابوبکر گفتند که سزاوار نیست که ما بر تو تقدم نماییم تو بیشتر از ما مسلمان
شده و تو صاحب غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار گفتند میترسیم که
شود برین امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری
میگیریم و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و
انصار را همه ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب
بن منذر انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که
مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شمایند و کسی جرأت بر مخالفت شما
نمیکند اگر اینها با امارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان
امیری عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمیتوانند بود و عرب راضی
نمیشوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند بآنکه خلافت
با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و کی میتوانند منازعه کنند با ما و حال
آنکه ما خویشان و عشیره اوییم مگر کسی که بخواهد خود را بهلکه اندازد
و فتنه برپا کند باز حباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها
اطاعت کرده اند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابوعبیده
برخاست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون
از قبیله اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او از قبیله
خزرج بود حسد او را برین داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را ترغیب
کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب خلاف بهم رسید در میان
انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک عمر و ابوعبیده دو شیخ

قریش اند

قریش اند با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده باعتبار طمعی
که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم دست را
دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم چون قبیله اوس سخن
بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر و هجوم آوردند
و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت مرا کشتید عمر
گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست و بریش عمر چسپید
و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان در جنگها شیر غران در محل
ایمنی اگر یک مو از بدنم کم کنی یک دندان در دهانت نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته
باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر
قوت برخاستن میداشتم هر آینه میشنیدید در کوچهای مدینه صدائی که شما
و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید بگروهی که در میان ایشان ذلیل
بودید و تابع دیگران بودید الحال بر من جرأت بهم رسانیده اید ای خزرج مرا از محل
فتنه بیرون برید او را برداشتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت
کردند تو هم بیا و بیعت کن گفت نه والله بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم بسوی شما
بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم تا دستم قوت
گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که متابعت من کند از اهل
بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس جمع شوند من با شما دو غاصب
بیعت نکنم تا بنزد پروردگار خود روم چون این جواب بایشان گفتند عمر گفت
البته از او بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت او ابا کرده است از بیعت و بلجاجت
افتاده است و بیعت نمیکند تا کشته شود و او کشته نمیشود تا اوس و خزرج کشته
شوند او را بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را

ودست از سعد برداشتند و اونماز ایشان حاضر نمیشد و بحکم ایشان قائل
نبود و اگر نماوردی می یافت البته با ایشان جنگ میکرد و پیوسته بر این حالت بود
تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر عمر ایمن نبود رفت بشام
و در انجا مرد و با هیچیک بیعت نکرد و سبب موتش آن بود که در شب تیری براو زدند
او را کشتند و تهمت بر جن بستند که جن او را کشتند و بعضی گفتند که خالد برای
محمد بن مسلمه انصاری قرار دادند و او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده اند که مغیرة بن شعبه او را کشت و سایر انصار و جمعی که در آنجا
حاضر بودند بیعت کردند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این احوال مشغول
تجهیز و تغسیل و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و سلیم بن قیس
هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه شنیدم که چون حضرت رسول بملا اعلی
رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و مخاصمه
کردند با انصار و حجتی که علی یافت بگوید ایشان گفتند حجت این بود ای گروه انصار
قریش احقند بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجرون
بهتراند از شما زیرا که خدا در قران ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشانرا
تفضیل داده است و حضرت رسول فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من
رفتم بخدمت حضرت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن حضرت رسول
بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس
گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی را که
حضرت میخواست بشوید جبرئیل میگردانید و آن عضو را ظاهر میکرد و چون
از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و تا آنکه در آن

حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که او نماز را ندید پس رخصت فرمود صحابه را
که ده نفر ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام
آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی را تا آخر به میخواند و ایشان صلوات می
فرستادند و بیرون میرفتند تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات
فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر
میشدند طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر
دادم امیر المؤمنین را بآنچه آن منافقان کردند در وقتی که مشغول غسل بود
گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست با او بیعت
کنند و با هر دو دست او بیعت می کنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول
کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر حضرت رسول بالا رفت کی بود گفتم نه
و لیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده پس
عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم اول
کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را
که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار
متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد
لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم دست را بگشا و دست دراز کرد و با او
بیعت کرد و گفت این روز است مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد
بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که کی بود گفتم نه و لیکن سخن
او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول حضرت
فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله
ابلیس و سرکردهای اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول

مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولایم
با ایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشانرا که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع
آن لعین و متمردین اصحاب او باو گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا
و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر
دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول
خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند
کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد شیطان
خواهد بود بصورت مرد پیری متعبدی و چنین خواهد گفت پس بیرون
خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده
خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت
بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت که بعد از پیغمبر خود گمراه
نشدند شما میگفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه ایشانرا بر مخالفت
پیغمبر خود داشتم اینست که حق تعالی فرموده است و لقد صدق علیهم ابلیس
ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان
گمان خود را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چون شب شد علی علیه السلام فاطمه
را بر دراز گوشی سوار کرد و دست حسن و حسین را علیهم السلام گرفت و بخانه هر یک
از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت و حق امامت و خلافت خود را بیاد ایشان
آورد و طلب یاری از ایشان کرد اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بروایت دیگر
بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحه
خود را بردارید و بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته
نشوید دست از یاری من بر ندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر

و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین
کرد و در روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در
غدر و مکر اند و یاری او نمیکنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن شد
و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و
رقعه ها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن گفت من سوگند یاد
کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآنرا جمع کنم پس چند روز
صبر کردند و حضرت مجموع قرآنرا جمع کرد و در میان جامه گذاشت و بر سر او
مهر کرد پس آنرا بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر با صحابه در مسجد بودند و ندا کرد
باواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول غسل و تجهیز
او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآنرا در این جامه جمع کردم و هیچ آیه نازل نشده
مگر حضرت رسول بر من خوانده است و تاویلش را بمن گفته است در قیامت نگوئید
که ما از این غافل بودیم و نگوئید که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد
شما نیاوردم و شما را بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست
ما را بس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآنرا نخواهید
دید تا مهدی از فرزندان من ظاهر گرداند و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر
گفت علی را طلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر فرستاد
که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه زود دروغ
بر حضرت بستید ابوبکر و جمعی که بر دور اویند میدانند که خدا و رسول
غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن امیر المؤمنین ابوبکر را
حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتیست که پیغمبر از میان ایشان رفته
او خود میداند که این نام از برای غیر من صلاحیت ندارد و هفتم آنجا عجب

بود که حضرت رسول ایشان را امر کرد که بر من سلام کنند و مرا امیر المؤمنین
بنامند پس ابو بکر و عمر پرسیدند که خدا این را امر کرده است حضرت
فرمود که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است
و سید مسلمین و صاحب علم غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط
خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی
جهنم چون آنحضرت را بردند در آن روز ساکت شدند پس در آن شب از حضرت امیر
فاطمه و حسنین علیهم السلام را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسول
برد و از ایشان یاری طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابو بکر
گفت چرا نمیفرستی که علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند که همه بیعت کرده اند
بغیر اینها ابو بکر گفت کی را بفرستم عمر گفت قنفذ را میفرستم که او مردی است
غلیظ بیشرم است و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستاد
چون رفتند حضرت امیر رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند
و گفتند رخصت نمیدهد که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید
چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بی رخصت داخل خانه من
مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند و خبر آوردند عمر در غضب شد
و گفت ما را با گفته زنان چه کار است و امر کرد جمعی را که دور او بودند که هیزم
برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر دور خانه اهل بیت گذاشتند و حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین با سایر اهل بیت در آن خانه
بودند و فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفه رسول خدا
و الا آتش در خانه ات میافکنم پس حضرت فاطمه برخواست و گفت چه میخواهی
از ما ای عمر گفت در بگشا و اگر نه خانه را با شما ها میسوزانم فاطمه گفت ای عمر

از خدا

از خدا نمیترسی و بخانه من میخواهی در آئی آن شقی ابا نکرد و آتش طلبید و بدر خانه
انداخت فاطمه فریاد زد یا ابتاه یا رسول الله بلند کرد عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی
آن حضرت زد و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد فاطمه خطاب کرد بپدر
بزرگوارش که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابو بکر و عمر در حق اهل بیت تو پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیتاب شد و برجست و گریبان آن ملعون را گرفت
و بر زمین زد و بینیش را شکست و گردنش را پیچید و خواست آن ملعون را بکشد بخاطر
آورد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که او را امر بصبر و نهی از مقاتله
ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق خداوندی که محمد را گرامی داشت
به پیغمبری ای پسر صهاک اگر نه تقدیری بود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدی
که حضرت رسول در این باب با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل
خانه من نمیتوانی شد پس عمر فرستاد و لشکر بمدد خود طلبید و آن منافقان
هجوم آوردند و داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون
قنفذ دید که شیر خدا شمشیر برداشت ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و یکی را
زنده نگذارد دوید نزد ابو بکر و قصه را نقل کرد ابو بکر گفت اگر علی اراده بیرون
آمدن کند بخانه اش بریزید و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه بزنید پس
قنفذ ملعون و اصحابش بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت
گرفتند و ریسمانی در گلوی حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه
بیرون آورند و بروایت عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت
همان شمشیر را از دستش گرفت و خواست بر او بزند و حضرت را قسم دادند
شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد نزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه مانع بیرون
آوردن علی شود برو امکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را بدر خانه رسانیدند

حضرت فاطمه نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ ملعون در را بعنف کشود و بپهلوی
فاطمه زد که یک دندهٔ از دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که حضرت
رسول اورا در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز ممانعت میفرمود تا تازیانه
بر بازو یش زد تا که استخوان شکست و بهمین ضربتها شهید شد و چون از دنیا
رفت در بازو یش کره بزرگی از ان ضربت مانده بود پس حضرت امیر را با لغا
بیرون کشیدند تا نزد ابو بکر لعین آوردند و عمر با شمشیر برهنه بربالای
سر حضرت ایستاده و خالد بن ولید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل
و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان مکمل و
مسلح بر دور ابو بکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت من بسلمان گفتم آیا این
جماعت بیرخصت داخل خانه فاطمه شدند گفت آری والله مقنعه نیز بر سر
نداشت و استغاثه یا ابتاه یا رسول الله تو دیروز از میان ما رفتهٔ و ابو بکر
و عمر با اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر لعین و آنها که
بر دور او بودند همه میگریستند بغیر عمر و خالد و مغیره و عمر میگفت
ما را کاری نیست بزنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون علی علیه السلم را
نزد ابو بکر آوردند فرمود که بخدا سوگند که اگر شمشیر من در دست من میبود
شما بر من دست نمی یافتید والله که من ملامت خود نمیکنم در آنکه با شما
جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جماعت
شمارا پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را
شکستند و چون نظر ابو بکر محیل لعین بر حضرت افتاد فریاد زد که دست
از او بردارید حضرت گفت ای ابو بکر چه زود بر جستید بر مخالفت رسول
خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را به بیعت خود

میخوانی

میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را
بگذار دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی فرمود که اگر نکنم چه خواهید کرد
گفت خواهیم کشت تو را بمذلت و خواری حضرت فرمود که پس کشته
خواهید بود بندهٔ خالص خدا و برادر رسول او را ابو بکر گفت و بروایت
عباس عمر گفت که بندهٔ خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول
نداریم حضرت فرمود که انکار میکنید که رسول خدا مرا برادر خود
کرد آیا گفتند بلی پس حضرت خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران
و انصار شمارا بخدا قسم میدهم که نشنیدید از رسول خدا در روز غدیر
که در حق من چه گفت و در غزوهٔ تبوک چه گفت پس آنچه حضرت رسول
علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند که همه این ها را
شنیدیم چون ابو بکر ترسید که مردم او را یاری کنند خود مبادرت
کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم بگوشهای خود و در
خاطر داریم اما شنیدم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را
خدا بر گزیده است و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را
بر دنیا و خلافت و پیغمبری را هر دو در ما جمع نکرده است علی علیه السلم
گفت آیا کسی هست که با تو این گواهی را بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه
رسول الله من نیز شنیدم پس ابو عبیده و سالم مولای حذیفه و معاذ بن
جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفه
ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد کشته شود یا بمیرد نگذارید
که خلافت باهل بیت او برسد و این حدیث را در ان روز وضع کرده اید
ابو بکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای

سلمان وای ابوذر وای مقداد سؤال میکنم از شما بحق خدا و بحق اسلام که شما
شنیده اید از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که این پنج نفر را نام برد و گفت
چنین نامهٔ نوشته اند و چنین پیمانی با یک دیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم
که حضرت گفت که ایشان چنین نامهٔ نوشته اند و عهد کرده اند که خلافت را
از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی که مادرم و پدرم فدای تو باد یا رسول الله اگر چنین
کنند من چکنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیابی
خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت که اگر آن چهل
نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان از برای خدا و بخدا
سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند با احدی از فرزندان
ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب قول شما میکند در افترای
بر حضرت رسول بکنید این آیه است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله
فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما یعنی یا حسد
میبرند بمردم در آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود پس بتحقیق که
دادیم آل ابرهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان ملک و پادشاهی عظیم
حضرت فرمود کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است و ملک عظیم خلافت و مائیم
آل ابرهیم پس مقداد برخواست و گفت یا علی چه میفرمایی بخدا سوگند که
اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمایی دست بدار باز دارم حضرت
فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا
بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت پس من برخواستم و گفتم
بحق آن خداوندی که جان من بدست قدرت اوست که اگر دانم که دفع ظلمی
میتوانم کرد و دین خدا را عزیز میتوانم کرد هر آینه شمشیر خود را میکشم و میزنم

بحق

تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او را در امتش و پدر
فرزندانش را باین مذلت میکشید و میآورید پس بشارت باد ببلای خدا
و نا امید باشید از نعمت و رحمت خدا پس ابوذر برخواست و گفت ای امتی که بعد
پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود مخذول کرده اید حق تعالی میفرماید
ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم و آل محمد اخلاف نوح اند و آل ابرهیم اند و برگزیده
سلاله اسمعیل اند و عترت پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع
رسالت اند و محل آمد شد ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت
الله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترمه
قبله عالمیان اند و مانند چشمه صافیه منبع علوم حق اند و مانند ستارهای
درخشنده هدایت کننده خلق اند و شجرهٔ مبارکه اند که خدا نور خود را بنور
ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی اوصیا
و امام متقیان و قاید غر محجلین است و اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی
محمد و وارث علم او و او اولی است بمؤمنان از نفس ایشان چنانکه حق تعالی
فرموده است النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا
الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان زنهای
ایشان و زنان او و مادران ایشان اند و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی
در کتاب خدا پس ابوذر گفت مقدم دارید هر که را مقدم داشته است و مؤخر
دارید هر که را مؤخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید
که خدا داده است پس در اینوقت عمر برخواست و گفت چه نشسته در بالای این
منبر نشسته علی باتو در مقام محاربه است و در زیر منبر تو نشسته است و برنخیزد

با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آیا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون حرف
کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جداه یا رسول الله حضرت
امیر ایشان را بسینه خود چسپانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر
بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیلتر و بی مقدارترند که این جرأت توانند
کرد پس ام ایمن مربیهٔ رسول خدا آمد و گفت ای ابوبکر چه زود ظاهر کردید
حسد و نفاق خود را عمر گفت ما را با عقل زنان چه کار است و گفت او را از مسجد
بیرون کردند پس بریده اسلمی برخواست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش
چنین سلوک میکنی و تو را در میان قریش میشناسیم با آن صفاتی که همه کس
میداند یا رسول خدا نگفت بتو و ابوبکر که بروید بسوی علی و سلام کنید
بر او بامارت مؤمنان شما پرسیدید که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابوبکر
گفت چنین بود اما پیغمبر بعد از آن گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت
جمع نمیشود بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله که در شهری
که تو در آن امیر باشی من نمیمانم عمر امر کرد که او را زدند و از مدینه بیرون کردند
پس عمر گفت ای پسر ابوطالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم عمر
گفت گردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را شنید
تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست حضرت را بلند کرد و بی آنکه حضرت
دست بگشاید ابوبکر دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت گذاشت
و بروایت عباس چون عمر گفت گردنت را میزنم حضرت فرمود بخدا
سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر آن نیستی و تو لئیمتر و ضعیفتری از آنکه
این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر بیعت

نکنی

نکنی میکشم تو را حضرت برخواست و گریبان خالد را گرفت و او را تکانی
داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون حضرت را بمسجد
آوردند و ریسمان در گردنش بود و میکشیدند رو بجانب قبر حضرت رسول
کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یعنی ای برادر
بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست
که هرون بموسی گفت از برای پرستیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گرفتند که
بیعت کن او ابا کرد و عمر و خالد و مغیره با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند
و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت کرد سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن
مرا فشردند تا سلعه در گردن من بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را
بجبر و اکراه بیعت فرمودند و بغیر امیر المؤمنین و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم
و شدت و امتناع ما از ما همه بیشتر نبود چون بیعت کرد گفت ای پسر صهاک
بخدا سوگند که اگر این طاغیان نبودند که تو را اعانت کردند تو نمیتوانستی مرا
جبر کنی در روزی که شمشیر در دست من باشد من جبن تو و نامردی تو را خوب میدانم
ولیکن طاغی چند تو را اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر
در غضب شد و گفت تو صهاک را نام میبری زبیر گفت صهاک کیست که من نام
او را نتوانم برد صهاک کنیز حبشی بود از جده عبد المطلب و او زناکار بود
و زنا کرد با او جد تو نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد
الزنا از او بهم رسید عبد المطلب صهاک را بجد تو بخشید و پدر تو غلام جد
ما است پس ابوبکر میان ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم
گفت من بسلمان گفتم تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از
بیعت گفتم هلاک و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید چه کردید با خود ستت

کامران بیش از خود را اختیار کردید وافتراق واختلاف در میان این امت
انداختید و دست از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش
بیرون کردید عمر گفت حالا که تو وامامت بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید
من گفتم شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که میگفت که بر تو و بر صاحبت
ابوبکر که با او بیعت کردی مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه
ایشان خواهد بود عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیدهات روشن
شد تا آنکه خلافت باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای
خدا خواندهام که یک درک از درکهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تو است گفت
آنچه خواهی بگو خدا دور کرد خلافت را از اهلبیت که شما ایشان را خدایان گرفته
بودید بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
شنیدم در تفسیر این آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد
که این آیه در شان تو است یعنی عذاب و بند او از همه کفار سختتر است پس
عمر گفت ساکت شو خدا صدایت بگیرد ای غلام فرزند زن کنده پس حضرت
امیر علیه السلام گفت قسم میدهم تو را ای سلمان که ساکت شوی سلمان گفت
بخدا سوگند که اگر حضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر آیه که در شان او نازل شده
بود و هر حدیث که از حضرت رسول در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون
عمر دید که ساکت شدم گفت از روی تعهد که تو مطیع و منقاد اویی پس چون
ابوذر و مقداد بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت با اهلبیت و تعظیم تو
ایشان را زیاده از آنها نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل
محمد و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن
دارد و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان

مسلط

مسلط کرداند و این امت را از پس پشت از دین گرداند عمر گفت آمین خدا لعنت کند
کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حقی نبود و ایشان و سایر
مردم در این امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا شما حجت کردید بر انصار
بقرابت رسول پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای پسر
صهاک پس ما را در این حق نیست و حق خلافت مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده
پنیرخورنده مگس است عمر گفت الحال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار
عامه مردم بصاحب من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت
فرمود ولیکن خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و صاحبت
وآنها که متابعت و معاونت شما ها کردند بغضب خدا و عذاب و خواری
او و وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی که چه کردهٔ و چه عذاب از برای خود و
صاحب خود مهیا کردهٔ ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد ما را از شر
وفتنهٔ او ایمن شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن
نمیگویم خدا را بیاد شما میآورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر
و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت که در جهنم
تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از امم سابقه و شش
نفر از این امت و آن تابوت در چاهیست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست
که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را مشتعل گرداند میفرماید که آن سنگ را
از آن چاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی
علیه السلام فرمود من در حضور شما ها از حضرت رسول سوال کردم که آنها
کیستند فرمود اما پیشینیان پس پسر حضرت آدم که برادر خود را کشت و فرعون
و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصارا را

وابلیس ششم ایشانست واز این امت دجال است و پنج نفر دیگر که اتفاق بر نوشتن
آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای
برادر من و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو تا انکه پنج نفر را نام برد
و یک یک ایشانرا شمرد پس ما چهار نفر گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر
بودیم و همه را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب
تو حدیثی هست که در حق من شنیده باشید علی علیه السلم گفت بلی شنیدم
از رسول خدا که ترا لعنت کرد و بعد از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد
عثمان در غضب شد و گفت مرا با تو چکار است در هیچ حال دست از من بر نمیداری
نه در حیوة رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد
عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد
مرتد از اسلام سلمان گفت که در اینوقت حضرت امیر علیه السلم آهسته بمن گفت
که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا
خواهد شکست و مرتد کشته خواهد شد سلیم گفت سلمان گفت مردم همه مرتد
شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون
و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هرون بود و
ابوبکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من منزلت
و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند من چون ایشانرا به بینم و ایشان
مرا به بینند و من ایشانرا بشناسم و ایشان مرا بشناسند ایشانرا از پیش من
بربایند پس من گویم پروردگارا اینها اصحاب منند گویند نمیدانی
که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرتد شدند

واز

وازدین برگشتند پس من گویم دور باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا که مرتکب
خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند موافقت دو تای نعل با یک
دیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع بذراع و باع بباع زیرا که توریة
و قرآن مجید بیک دست و یک قلم و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و
سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت صادق علیه السلم منقول است
که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلم را از خانه بیرون آوردند از برای
بیعت فاطمه صلوات الله علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت
بیرون آمدند و چون حضرت فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت
از پسر عمم بردارید بحق خدا و ندی که محمد را بحق فرستاده است اگر دست از او
برندارید موی سر خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر کذارم و ناله
بدرگاه خدا بلند کنم ناقه صالح نزد خدا گرامی تر از من نیست و بچه آن گرامی تر
از فرزندان من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم
دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیرش
میتوانست بیرون رود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم ای سیده من و خاتون
من خدا پدرت را رحمت عالمیان فرستاده است تو سبب نزول عذاب بر ایشان
مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه
غبار از زیر آنها بلند کردید و داخل بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه
علیها السلم دست حسنین علیهما السلم را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شد که نفرین کند پس حضرت امیر علیه السلم سلمان را
گفت برو و دختر محمد را دریاب که من میبینم پهلوهای مدینه را که بحرکت
آمده است و اگر او موی سر را بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود

و فریاد بدرگاه خدا بر آورد این جماعت مهلت نمی‌یابند و مدینه بزمین فرو میرود
با اهلش پس سلمان خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که
برگرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشو فاطمه فرمود هرگاه او فرموده است
برمیگردم و صبر میکنم و بأسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را میکشیدند
و بنزد ابوبکر میآوردند چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله رسیدند این آیه را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی
پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست حضرت رسول
است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای آنحضرت است که اکفرت بالذی
خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدائی
که ترا آفرید از خاکی پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضاً از طرق خاصه
از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند
که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت او را و حجتها
ثابت براو تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم التیهان
و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین خزیمة بن ثابت و ابی بن کعب
و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی
گفتند میرویم و او را از منبر بزیر میآوریم و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید
کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را بدست خود بتهلکه میندازید
پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی را که تو اولی و احق بودی
بان از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که [illegible]

علی با حق است و حق با علی است بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم
برویم و او را از منبر بزیر آوریم و آمده ایم که رأی ترا در این باب بدانیم
حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید باید با ایشان محاربه کنید و شما
نسبت بایشان از بابت نمکید در میان طعام و از بابت سرمه که در چشم کنند
و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من
خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس باید من با ایشان قتال کنم و دفع
ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت
پیش از وفات خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد
مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمنزله هارونی از موسی و امت بعد
از من از بابت هرون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول
الله هرگاه چنین شود چکنم فرمود اگر یاوری بیابی مبادرت کن و جهاد کن و اگر
یاوری نیابی بازدار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم نزد من آیی و چون حضرت
رسول بملا اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند یاد کردم
که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم و کردم پس دست فاطمه و حسنین
علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها
کرده بودند و سوگند دادم ایشان را که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بیاری
خود و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
پس از خدا بترسید و ساکت باشید برای آنچه میدانید و از کینه هائی که در سینه
این جماعت هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و
اهل بیت او اما همه باهم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید براو آنچه از حضرت رسول
شنیده اید در حق من و ایشان تا حجت براو تمام شود و او را عذری نماند و حال آنکه

نزد حضرت رسالت در وقتی که اورا ملاقات میکنند بدتر باشد پس در روز جمعه
آن شقی بر منبر پیغمبر بالا رفت همه بر دور منبر او جمع شدند و اول کسی که از مهاجران
سخن گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر امانت بنی امیه داشت و گفت از خدا
بترس ای ابو بکر میدانی که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران
و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نمایید بدرستی که علی بن ابیطالب امیر شماست
بعد از من و خلیفه منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من
و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او ننمایید مختلف خواهید
شد در احکام خود و مضطرب میشود بر شما امر دین شما و بدون شما والی شما خواهد
شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر منند و عمل کنندگان بامر امت منند که بعد
از من خداوندا هر که اطاعت ایشان بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت
مرا پس ایشان را محشور گردان در زمره من و از برای ایشان بهره کامل از مرافقت
من قرار ده که بان دریابند فوز و رستگاری آخرت را و خداوندا هر که بدخلافتی
من کند در اهل بیت من پس محروم گردان اورا از بهشتی که عرض آن مانند عرض
آسمانها و زمین است پس عمر با او معارض شد و خالد در نسب و حسب و قبایح
اعمال او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این امر بمنزله شیطان است
که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطانست در وقتی که بانسان
گفت کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو پس عاقبت هر دو آن خواهد
بود که در جهنم خواهند بود همیشه و اینست جزای ستمکاران پس سلمان برخاست
و اول بفارسی گفت که کردید و نکردید و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت
ای ابو بکر هرگاه مسئله رو دهد که ندانی از کی خواهی پرسید و هرگاه امر
مشکلی از تو سؤال کنند بکی پناه خواهی برد و چه عذر داری در آنکه تقدم

تمامی

تمامی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب
خدا و سنت پیغمبر داناتر است و رسول خدا اورا مقدم داشت در حیوة خود
و وصیت کرد با او نزد وفات خود پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را ترک
کرده انگار نشنیدید و وعده او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت
اسامه را که رسول خدا اورا بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این
فتنه را نکنید و برات ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید بر هم زدید و بزودی
زودی عمرت باخر خواهد رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت تا زود است
توبه کن و این وبال عظیم را با آخرت مبر تحقیق که آنچه ما در حق علی شنیدیم
تو هم شنیدی و آنچه ما هم دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا از آنکه چنین
امر عظیم را بگردن گرفتی پس ابوذر برخاست و گفت ای گروه قریش عجب قبایحی
کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت بسیاری از عرب باین سبب
مرتد خواهند شد و در این دین شک خواهند کرد و اگر در اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید
اختلاف در میان شما بهم نمیرسید و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند
خلافت را متصرف خواهد شد و خونهای بسیار در خلافت ریخته خواهد شد و می
دانید و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است
پس از برای دو پسرم حسن و حسین پس از برای طاهرون از ذریت من پس طرح کردید
گفته پیغمبر خود را و آخرت باقی را بدنیای فانی فروختید و سنتهای امتهای
گذشته را متابعت کردید که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را
خواهید چشید و جزای اعمال خود را خواهید دید و خدا ستم کننده نیست بر بندگان
خود پس مقداد برخاست و اورا نصیحت بسیار کرد و گفت که میدانی که بیعت علی
علیه السلم در گردن تو است و حضرت رسول تو را و عمر را در زیر علم

اسامه که آزاد کرده رسول خدا و امیر المؤمنین بود داخل کرد و او را بر شما امیر
کرد تا این خیال بخاطر شما نرسد و بار دیگر شما را در زیر علم معدن شقاق
و نفاق عمرو بن عاص داخل کرد در غزوه ذات السلاسل و آن منافقی بود که
در شان او إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد
و بر سایر منافقان و عمرو شما را چاووش آن لشکر کرد از چاووشی یکبار ترقی
کرده به خلافت و یقین میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی بن ابی طالب است
حق را باو تسلیم کن پس بریده اسلمی برخواست و گفت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه
محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا
امر کرد ما را که علی را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم باو بامارت مؤمنان
و در بسیاری از مواطن گفت ای امیر مؤمنان و کشنده قاسطان از خدا بترس
و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخواست و گفت ای گروه قریش
ای گروه مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما اولی اند بخلافت و احق اند بآن
او و قیام بامور دین پیش از همه میتوانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر میتوانند
کرد و خیرخواه تر اند نسبت بامت از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد
کند باهلش پیش از آنکه امر شما است شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما
طمع کنند و میدانید که علی ولی شما است بعد خود و میدانید که فرق گذاشت
حضرت رسول میان شما و او در مواطن بسیار درها را از مسجد مسدود
کرد بغیر از در او و کریمه خود فاطمه را باو داد و بسیار طلبکاران نداد و گفت
من شهرستان حکمتم و علی درگاه آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش باید
و همه شما در امور دین باو محتاج هستید و او در هیچ امر بشما محتاج نیست
با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک از شما ندارید پس چرا از او میل

میکنید

میکنید و حق او را بغارت میبرید بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا پس ابی بن کعب برخواست
و گفت ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را
باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخواست و گفت ایها الناس
آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول کرد گفتند بلی گفت پس
شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که اهل
بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان که پیروی ایشان باید
کرد گفتم آنچه میدانستم وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس ابو الهیثم
برخواست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر ما که علی را بازداشت در روز
غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر از برای خلافت و بعضی گفتند که
او را برای این بازداشت که مردم بدانند که او مولی هر کسی است که پیغمبر مولای
اوست ما جمعی را فرستادیم که از آن حضرت سؤال کردند حضرت فرمود
که بگوئید که علی ولی مؤمنان است بعد از من و خیرخواه ترین مردم است برای
امتم من شهادت دادم بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که
خواهد کافر شود روز قیامت وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخواست
و بعد از حمد و صلوات گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی
میدهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که دیدم او را در این مکان یعنی
در ما بین قبر و منبر و او دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و میگفت ایها
الناس این علی امام شما است بعد از من و وصی منست در حیوة من و بعد از وفات
من و قضا کننده دین منست و وفا کننده بوعده منست و اول کسی است که با من
مصافحه خواهد کرد بر حوض من پس خوشحال کسی که متابعت او و یاری
او کند و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش

عثمان با او ایستاده و گفت شنیدیم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
اهل بیت من ستارهای زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشانرا مقدم
دارید که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخواست و گفت یا رسول الله
کدام اهل بیت تو گفت علی و طاهرون از فرزندان او پس مباش ای ابوبکر اول
کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منمائید با خدا و رسول و خیانت منمائید امانتهای
خود را و حال آنکه دانید حق خود را پس ابوایوب برخواست و گفت بترسید از خدا
ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید بایشان حق ایشانرا که خدا
برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما شنیده اید مثل آنچه برادران ما شنیدیم
که در مقامات متعدده میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من
و اشاره بعلی میکرد و میگفت ای امیر برره و نیکو کار است و کشنده کافرانست
هر که او را واگذارد خدا او را وا میگذارد و هر که او را یاری کند خدا او را
یاری میکند پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستی که خدا تواب رحیم است
حضرت صادق علیه السلام فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست
که جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم اقاله کنید بیعت مرا
و دست از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای احمق هرگاه تو جواب
حجتهای قریش را نمیتوانستی گفت چرا خود را در این مقام باز داشتی والله که
من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را با سالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر
از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانه خود رفتند و تا سه روز داخل
مسجد نشدند چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید آمد با هزار کس گفت
چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف
شوند و سالم با هزار نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکر آمدند

تاچهار

تا چهار هزار منافق جمع شدند و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر
در پیش ایشان میامد تا داخل مسجد حضرت رسول شدند پس عمر گفت بخدا
سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن بگوید مثل آنچه در روز گذشته
گفتید سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد بن سعید برخواست و گفت ای پسر صهاک
حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانید یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده
کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و با وجود قلت عدد
از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که
امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او بر ما واجبست هر آینه شمشیر
میکشیدیم و جهاد میکردم تا عذر خود را ظاهر کنم پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
بنشین ای خالد خدا دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد
داد پس او نشست و سلمان برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شود که میگفت
روزی خواهد بود که برادر من و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری
از اصحاب خود که ناگاه جماعتی از سگان اهل جهنم او را در میان خواهند گرفت
و اراده کشتن او و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنهائید
پس عمر برخواست که بر او حمله کند حضرت امیر المؤمنین برجست و گریبان او را
گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر نه نامه باشد
که از پیش نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو
مینمودم که کی یاورش ضعیفتر است و عددش کمتر است پس با اصحاب خود خطاب
نمود و فرمود که برگردید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از آن
داخل این مسجد نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هرون داخل

شدند در وقتی که اصحاب موسی با او گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا
نشسته ایم و با شما بجنگ نمی آییم والله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله یا از برای قضیه که بر مردم مشتبه شود و حکم
بحق در آن بکنم زیرا که جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم
نصب کرده باشد اینکه مردم را در حیرت بگذارد مانند این مجملی و قلیلی است
از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه هایله وارد شده است و اکثر
این مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است
و بعضی از آنها در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از آنجمله ابن ابی الحدید
گفته است که روایات در قضیه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند
و جمع کثیری از محدثین روایت کرده اند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود
از بیعت و گفت من بیعت نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان و خالد بن سعید
و عباس عم رسول و پسرهای او و ابو سفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم
و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان
با او بودند گفت شمشیر زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و
بر سنگ زدند و شکستند و همه را بجبر آوردند بنزد ابو بکر تا بیعت کردند و
کسی بغیر از علی علیه السلام نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون
نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با ابو بکر بیعت کرد و محمد بن جریر
طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته است که چون انصار دیدند
که خلافت با ایشان نمیرسد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر
علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر

موصلی در تاریخش و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد
از وفات حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم مییافتم
جهاد میکردم این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب
سیر نقل کرده اند و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان
میگویند آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت
ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت
فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم راحت و بقا رحلت نمود
و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است
که تا حضرت فاطمه در حیوة بود روی مردم بسوی آنحضرت بود چون حضرت
فاطمه وفات یافت روی مردم از او گردید و از خانه او بیرون رفت از برای
بیعت و مدت حیوة فاطمه بعد از پدرش شش ماه بود مؤلف گوید که از جمله غرایب
آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته
است که بعد از فاطمه طوعا بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است
در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون
روی مردم از او گردید و مضطرب شد بیعت کرد و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح میکند
نقل کرده است که چون با او بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد
علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت
میکردند و در امور خود با یکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه
حضرت فاطمه شد و گفت ای دختر رسول الله احدی محبوب تر نیست نزد ما
از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو و بخدا قسم این مانع

من بیعت از آنکه اگر جماعتی در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه را با ایشان
بسوزانم چون عمر بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفته و
میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باین خانه میایید ایشان رفتند و با ابو
بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معاویه است
که بعلی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بر درازگوش سوار کردی
و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی و روزی که با ابوبکر بیعت کردند
و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر
خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با اصحاب رسول
خدا و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق میبودی اجابت
تو میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که با پدرم گفتی
در وقتی که میخواست که ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفر می یافتم که صاحب
عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری روایت کرده است
که سلمان و زبیر و انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان
گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که بمعدن آن که
علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیغمبر ندادید
و اگر با ایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و بر قامت زندگانی می
کردید و ایضا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود که غضب کردند مردانی
چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و بغضب آمدند علی و زبیر و داخل خانه فاطمه
شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن حضیر بود و سلمة
سلامه بر حضرت فریاد زد و ایشان را بخدا سوگند داد فایده نکرد و هجوم آوردند
و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را

بعنف

بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند
و عذر خواست از مردم که بیعت من امری فلتة واقع شد و بی تامل و خدا
از شر آن نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز
حرص بر خلافت نداشتم و امیر ابکردن من نداشتند که من طاقت امر امت
و از دست من بر نمیاید و میخواستم که قویترین مردم بجای من میبود و این
مقوله عذر را خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته
است که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند
و بروایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن مسلمه نیز
همراه بود و او شمشیر زبیر را شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن
عبد الرحمن روایت کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه
السلام و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام بودند
پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جان من در دست اوست بیرون
میایید بسوی بیعت یا خانه را با شماها میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه
بیرون آمد مردی از انصار او را در بر گرفت با زیاد بن لبید و شمشیر از دست
زبیر افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید بر سنگ
زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا میاورد ایشان را و جوهری
گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان
بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت
کنند و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد
و حضرت فاطمه بیرون آمد و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری
نیز روایت کرده است از عبد الله بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر

و عمر گفت جواب می دهم شما را بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتی
که از حال این دو کس از او سؤال کردند گفت فاطمه صدیقه و معصومه
بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود بر جماعتی که این دو نفر
از آنها بودند ما نیز غضبناکیم از برای غضب او و ایضاً جوهری از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ابن عباس گفت که من از عمر
شنیدم که گفت صاحب تو اولی بامر بود بخلافت بعد از وفات رسول
خدا و مگر آنکه ترسیدم بر او از دو چیز گفتم کدام است آنها گفت از کمی
بزرگی سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته آ
اما امتناع علی علیه السلام از بیعت ابو بکر تا آنکه او را بعنف بیرون
آوردند با آن نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ
روایت کرده اند و شنیدی آنچه جوهری در این باب از رجال حدیث
نقل کرده است و همه ثقات اند و مأمون اند و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند
که احصا نمیتوان کرد و ایضاً روایت کرده است جوهری از ابو بکر باهلی
و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابو بکر بعمر گفت کجاست خالد بن ولید
گفت حاضر است ابو بکر گفت برو و برو بید و علی و زبیر را بیاور تا بیعت
کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد و عمر بزبیر گفت
این شمشیر چیست گفت اینرا مهیا کرده ام برای بیعت علی و در خانه جماعت
بسیار بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را
کشید و زد بر سنگی که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را
گرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت
بسیار بودند که ابو بکر بمدد فرستاده بود پس عمر داخل شد و با حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست
حضرت را گرفت و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم
آوردند و می کشیدند ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع
مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه با زنان بسیار از هاشمیات و غیر
ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه
ندا کرد ابو بکر را و گفت خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول
خدا بخدا سوگند که با او حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی
و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرو نشست ابو بکر آمد و شفاعت کرد از برای
عمر و فاطمه از او راضی شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل
کرده است گفته است صحیح نزد من آنست که فاطمه که از دنیا رفت غضبناک
بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که ایشان بر او نماز نکنند و اینها نزد اصحاب
ما از جمله گناهان صغیره بود که آمرزیده شدند و اولی آن بود که او را اکرام
دارند و رعایت حرمت او بکنند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من
نزد ابو جعفر نقیب استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه
حواله هودج زینب دختر رسول الله کرد و او ترسید و فرزندی از شکمش
سقط شد و باین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح
مکه خون او را هدر کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول
خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب و سقط او ظاهر
حال آنست که اگر در حیوة میبود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را
ترسانید و فرزندش را هلاک کرد ابن ابی الحدید گفت من بنقیب گفتم که
این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن نام از او سقط

شد او تقیه کرد و گفت صحت و بطلان این را هیچ یک از من روایت مکن که من
در این باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت بیعت سقیفه را بهمان
نحو که سابقاً ذکر کرد به از محمد بن جریر طبری که معتبرترین مورخین
ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید
حضیر و سلمة بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی علیه السلام و گفت بیرون آیید
والا خانه را بر شما میسوزانم و ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم
روایت کرده است که گفت من از آنها بودم که با هیزم برداشتیم و بدر
خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر
بفاطمه گفت که بیرون کن هر که در این خانه است والا میسوزانم خانه را
با هر که در این خانه است و در آن وقت علی و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی
از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم
میسوزانی گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد ربه که از مشاهیر
ایشانست گفته که علی و عباس در خانه حضرت فاطمه نشستند و ابو بکر بعمر
گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد
که خانه را بسوزاند فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی
گفت بلی والله یا بیرون آیند و بیعت کنند و باز ابن ابی الحدید قصه سقیفه
از کتاب جوهری مبسوط تر از آنچه سابقاً مذکور شد بهمان نحو روایت
کرده است تا آنجا که گفته است که بنو هاشم در خانه علی علیه السلام جمع شدند
و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم میشمرد و حضرت امیر
میفرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند
و او را از ما گردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانه فاطمه علیها السلام

با اسید و سلمه و گفت بیایید و بیعت کنید و ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید
و بیرون آمد عمر گفت سگ را بگیرید پس سلمة بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار
زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر بردند و بنو هاشم همراه بودند
و علی علیه السلام میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را
بنزد ابو بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین امر از شما
و با شما بیعت نمیکنم و شما اولایید باینکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار
گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم
پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه
انصار بحق شما اعتراف کردند والا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید
عمر گفت دست از تو بر نمیدارم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یک
دیگر ساخته اید امروز از برای او میگیری که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند
که قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم ابو بکر گفت اگر با من بیعت
نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو کم سالی و ایشان
پیران قوم تواند و تو تجربهٔ ایشان را نداری و ابو بکر قویتر است باین امر از تو
دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس با او راضی شو و اگر زنده بمانی
و عمر تو دراز شود باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار فضیلت و قرابتی
که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلام گفت ای گروه
مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانهٔ او بیرون مبرید
بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند
ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان کسی باشد
که کتاب خدا را خوانده و داند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد

نبت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه
در ما هست پس منافست خواهش نفس خود مکنید که از خود دور میشوید پس
بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن از تو پیش از بیعت ابوبکر میشنیدند
دو کس در تو اختلاف نمیکردند پس علی بخانه خود برگشت و ملازم خانه
خود شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب
سقیفه نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام حضرت
فاطمه را سوار کرد و شب بخانهای انصار رفت و از ایشان طلب یاری
کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خدا ما با این مرد بیعت
کرده ایم اگر پسر عمت تو پیشتر این سخن را میگفت ما از او بدیگری عدول نمی
کردیم علی علیه السلام گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم
و پیش از تجهیز او بطلب خلافت میآمدم فاطمه گفت علی آنچه کرد خوب
کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشانرا خواهد داد و محمد بن مسلم
قتیبه که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود
بنحوی که گذشت و مبسوطتر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون
خبر ابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی علیه
السلام جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند
از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست که بیرون
میآیید یا خانه را با هر که در آن هست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در این
خانه هست گفت هر چند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت
کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع نکنم از خانه بیرون
نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی بیحیاتر و بدکردار

تر از شما ندیده ام جنازه حضرت رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون
مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر بنزد ابوبکر آمد و گفت علی را
که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری ابوبکر قنفذ را گفت برو
و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله تو را می طلبد حضرت
فرمود چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را آوردند ابوبکر گریست
و گفت برو و بگو امیر المؤمنین تو را میطلبد چون این را گفت حضرت فرمود که
سبحان الله امری را دعوی میکند که از او نیست چون قنفذ این رسالت را آورد
باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه
فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای ایشانرا شنید گریان
شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب
و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت را شنیدند گریان گردیدند
و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود
و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و بنزد ابوبکر رسانیدند پس با او گفتند بیعت
کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم
علی گفت پس بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بنده خدا بلی
اما برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیگفت پس عمر با ابوبکر گفت
که در باب علی چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم بامری تا فاطمه
در پهلوی اوست پس علی علیه السلام بنزد مرقد مطهر حضرت رسول رفت
و گریان شد و فریاد کرد که یا ابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی
پس عمر با ابوبکر گفت بیا برویم بخانه فاطمه که او را غضبناک کرده ایم چون آمدند
و رخصت طلبیدند ایشانرا رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند

واستدعا کردند که او رخصت بدهد حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که
ایشان را رخصت بدهد و جامه بر روی حضرت انداختند و چون داخل
شدند حضرت رو را از ایشان کردانید بجانب دیوار دیگر سلام کردند
و فاطمه جواب نفرمود ابوبکر گفت ای حبیبهٔ رسول خدا من صلهٔ قرابت
رسول را دوست‌تر میدارم از صلهٔ قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی
روزی که پدر تو مرد من میمردم و بعد از او نمیماندم ایا کمان داری که من
تو را نشناسم و حق تو را ندانم میراث تو را از حضرت رسول تو ندهم من
شنیدم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که ما کروه
انبیا میراث نمیدادیم انچه از ما میماند صدقه است فاطمه گفت اگر من حدیثی
از رسول خدا نقل کنم ایا اقرار بان میکنید گفتند بلی فرمود که قسم میدهم
شما را که نشنیده اید از انحضرت که گفت رضای فاطمه از رضای منست
و سخط فاطمه از سخط منست و هر که فاطمه دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق
مرا دوست داشته و هر که راضی کند فاطمه را بتحقیق مرا راضی کرده
و هر که بخشم اورد فاطمه را بتحقیق که مرا بخشم آورده گفتند بلی شنیدیم
اینرا از رسول خدا فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را کواه میکیرم که شما
مرا بخشم آوردید و مرا خوشنود نکردانیدید و اگر رسول خدا را ملاقات
کنم شکایت شما را خواهم کرد باو ابوبکر گفت پناه می برم بخدا از سخط
او و سخط تو ای فاطمه پس ابوبکر آنقدر کریست برخود که نزدیک بود که
هلاک شود فاطمه گفت بخدا سوکند که نفرین خواهم کرد تو را در هر
نمازی ابوبکر گفت من دعا خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس کریان
بیرون آمد ابوبکر و با مردم گفت شما ها هر یک میروید و با حلیلهٔ خود

خوشحال

خوشحال می‌خوابید و مرا باین حال میکذارید مرا احتیاجی نیست به بیعت شما
اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفهٔ رسول الله این امر مستقیم نمیشود بدون
تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پا نمیشود ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود که می‌ترسم
که عروهٔ اسلام سست شود هر اینه یک شب با بیعت شما نمیخوابیدم بعد از انچه
شنیدم و دیدم از فاطمه پس علی بیعت نکرد تا فاطمه وفات یافت و بعد از
پدر خود هفتاد و پنج شب زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین
مشهور مخالفین و در نهایت تعصبات روایت کرده است که چون ابوبکر
علی علیه السلام را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد
که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر
خطاب خانه مرا بر من میسوزانی و گفت آری و این قوی‌تر است در انچه پدر
تو آورده است پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابرهیم بن سعید ثقفی
که مقبول الطرفین است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با ابوبکر نکرد تا انکه دید دود از
خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس روایت کرده است که چون
علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر عمر را فرستاد و گفت بیاور
او را بنهایت عنف و شدت پس چون آورد او را گذاشت میان ایشان [illegible]
پس علی علیه السلام بعمر گفت بدوش شیری که نصفش از تو باشد بخدا سوگند
که تو را حریص نکرده است بامارت او مگر انکه فردا تو را بر دیگران اختیار
کند و ابرهیم ثقفی از زهری روایت کرده است که بیعت نکرد علی علیه السلام
مگر بعد از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات حضرت فاطمه
علیها السلام و ایضا ابرهیم روایت کرده است که قبیلهٔ اسلم ابا کردند از بیعت

ابو بکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت رسول
با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام فرمود که ایشان مرا مخبر کرده اند میان انکه ظلم کنند بر من و حق مرا
بگیرند و من با ایشان بیعت کنم تا کار بجنگ منتهی شود و مردم مرتد شوند و از دین
بر گردند و من اختیار این کردم که بر من ستم کنند و مردم از دین بر نگردند و ایضا
از عدی بن حاتم روایت کرده است که گفت بر هیچ کس آنقدر رحم نکردم که بر علی
کردم در وقتی که گریبان او را کشیدند و نزد ابو بکر آوردند و ابو بکر با و گفت
بیعت کن علی گفت اگر نکنم گفت سر ترا بر میدارم پس علی سر بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خداوندا گواه باش پس دست را ستش بکشود و بلند کرد و ایشان
باین راضی شدند **مؤلف گوید** که ای طالب حق و یقین بدان که دلیل عمده
مخالفان بر خلافت ابو بکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر خلافت او
و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود تعریف کرده اند اجماع را
که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان عصر بر امری از امور در یک
وقت و در این اجماع سخن بسیار است **بحث اول** انکه در کتب اصول خود چند نوع
خلاف در این مسئله کرده اند اول انکه تحقق چنین امری ممکن است یا محال
دویم بر تقدیر امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سیوم انکه بر تقدیر
تحقق ایا دلیل بر حقیت امری میشود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن آیا شرط
است که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و منازعه بسیار
کرده اند پس اثبات امامت ابو بکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب
خواهد بود و آنها که باین امور قایل نیستند از علمای ایشان چگونه باین
دلیل استدلال میتوانند کرد و باز خلاف کرده اند در انکه ایا شرط است در حجیت

اجماع انکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند در انکه ایا شرط است در حجیت
اجماع انکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند بر این رای باقی بمانند تا مردن
یا نه و باز خلاف کرده اند در انکه اجماع بتنهائی حجت است یا سندی
می باید داشته باشد و این سند حجت است و سندی که ذکر کرده اند قیاس
فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین و دنیا را بنماز و آن بوجوه شتی باطل
اول انکه علمای امامیه باحادیث بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده
اند که نماز او بفرموده رسول صلی الله علیه و آله نبود بلکه بامر عایشه بود و
چون حضرت مطلع شد با آن ضعف تکیه بر حضرت امیر و فضل بن عباس
کرد و بمسجد آمد و او را از محراب دور کرد و خود نشسته با ایشان نماز کرد چنانچه
در صحیح بخاری از عروه روایت کرده است که حضرت رسول در خود خفتی یافت
پس بیرون آمد بسوی محراب پس ابو بکر نماز میکرد بنماز حضرت رسول و مردم
نماز میکردند بنماز ابو بکر یعنی بتکبیر او دویم انکه حجت بودن قیاس ممنوع
و علمای اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را
حجت نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن اقامت نموده اند سیوم انکه
بر تقدیر حجیت در جائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی
اصل باشد در آن علت و در اینجا این مفقود است بلکه این فرق ظاهر است
زیرا که ایشان امامت را از برای هر نیکو کار و بد کرداری جایز میدانند
و در خلافت عدالت و شجاعت و قرشی بودن و شرایط دیگر را شرط میدانند
و ایضا امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار در کار نیست و شجاعت
و تدبیر امور رعیت در آن معتبر نیست و چون خلافت سلطنت و ریاست
جمیع امور دین و دنیاست و در آن علم بسیار و شرایط بیشمار معتبر است

که هیچ یک در ابوبکر و عمر و عثمان نبود و در هر امری مانند خرد در کل مینمودند
و استعانت از حضرت امیر المؤمنین و سایر صحابه مینمودند و آنکه بعضی
از اهل لا علمین گفتند که حضرت رسول او را از برای دین ما اختیار کرد چرا
ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب و خطا بوده و محققان
ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند امامت را بحکومت عامه
در دین و دنیا و ایضاً اگر این دلیل امامت بود چرا این دلیل را در برابر انصار
نگفتند و دست بغرابت زدند چهارم آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع
حجت است نه در مسایل اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم
بخلیفه کردن حضرت رسول امیر المؤمنین را در غزوه تبوک در مدینه و او را
بعد از آن عزل نکرد و هر گاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد خواهد
بود زیرا که کسی که قایل بفصل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان زیرا که
خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز بحث دوم آنکه
از اخبار سالفه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود که سعد بن عباده
و اصحابش هم خارج بودند و مطلقا با ابوبکر بیعت نکردند و اهل بیت رسالت
و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا بیعت کردند تا آتش
در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه نکردند پس هر ظالمی که
که تسلطی یابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه با او موافقت کنند باید خلیفه
خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل و صلاح لازم باشد و معلوم
نیست بیعت بخت نصر و نمرود و شداد و مسیلمه کذاب باین رسوائی شده
باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از شش ماه که امیر المؤمنین
بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است

که

که سعد بن عباده و اولادش هرگز در این بیعت داخل نشدند چنانکه ابن
عبد البر در استیعاب گفته است در ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند
با ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود
در سقیفه بنی ساعده و روز دیگر که روز سه شنبه بود بیعت عامه نمودند
و تخلف نمود از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله خزرج و فرقه
از قریش و ایضاً ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر عسقلانی در کتاب
اصابه گفته اند که سعد با هیچ یک از ابوبکر و عمر بیعت نکرد و نتوانستند
او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند برای آنکه اقوام او
از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت
بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد گفت یا در بیعت ما داخل شو یا
از این شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر
باشی پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت
هر هفته نزد جماعتی میبود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی از باغ
استانها تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته است
که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی بتحریک
یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری در تاریخ
روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری
بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته شد پس بوهم مردم انداختند
که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت
امیر المؤمنین از ایشان تا آخر ایام چون تش متواتر است و آنچه آنحضرت
در جواب معاویه نوشت صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرد بحث سوم

انکه بر تقدیر تسلیم تحقق بعد از مدت شش ماه پس پیش از ان تحقق چرا در این مدت
مدید بدون حجتی تصرف در نفوس و فروج و دما و اموال مسلمانان
میکردند و لشکرها باطراف و نواحی میفرستادند و ایضا دانستی که ایشان
در تعریف اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کند اهل آن بر یک امر در یک وقت
زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکنست متقدم پیش از موافقت متأخران از آن
رای برگردد پس اجماع تدریجی ابو بکر چه فایده میکند و از جمله غرایب آنست
که اکثر متأخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب
مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین
شدن موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هرگاه ثابت
شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع اهل حل
و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا
از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و وجوب متابعت امام بر اهل
اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند
در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابو بکر و عقد عبد الرحمن از برای
عثمان و شرط نکردند در عقدش اجتماع هر که در مدینه باشد چه جای اجماع
امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکاری نکرد و بر این امر اتفاق کرده اند
اعصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است
که دلیل خلافت ابو بکر چند چیز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند
از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند
منا امیر و منکم امیر و ابو سفیان گفت ای فرزندان عبد مناف راضی
شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح

بخاری

بخاری و غیر آن از کتب اصحاب مذکورست که بیعت علی بعد از توقف بسیار
بود و در فرستادن ابو بکر و عمر و ابو عبیده را بسوی علی رسالت لطیفه ایست
که ثقات بسندهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن بسیاری
از جانبین و اندک غلظتی از عمر و روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت
کرد چون برخواست گفت برکت ندهد شما را در ان امری که مرا آزرده گردانیده شما
را شاد کرده اید و انچه روایت میکنند که با ابو بکر بیعت کردند و علی و زبیر
و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس ابو بکر روز دیگر با اصحابش آمدند
و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخن صاحب
مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است که اجماع منعقد
نشد بر خلافت ابو بکر در زمان خودش بلکه بعد از وفات او و در زمان خلافت
عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل در این نظر کن که شیطان
چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است که از فضیحت اجماع گریخته اند و
خود را ببلای بدتر گرفتار کرده اند با آن مینمایند که کسی از مالوعه بگریزد
و خود را بکنی بیندازد هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که
از اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معاندهٔ قبیلهٔ اوس و خزرج
بوده و توطیه که میان ابو بکر و عمر شده بود که ابو بکر را خلیفه کند و ابو بکر
بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت
آن جماعت اجماع متحقق نشود عدم انکار چون معلوم میشود و هرگاه ایشان
بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابو بکر
میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه میتوان گفت که اجماع بر خلافت امامت
ابو بکر بر عدم اکتفای به بیعت آحاد امت متحقق بود زیرا که در صحاح

ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت
همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار حدیث
متواتر انی تارك فیکم الثقلین و حدیث مشهور مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه روح منست و دو پسرش میوه دل منست
و شوهرش نور دیده منست و امامان از فرزندان او امینان پروردگار منند
و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در ایشان نجات
یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاك شود و در جهنم فرو رود و اعجب
از انکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف و دیانت اکتفا نمایند
در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق بانکه یك شخص با کسی
بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم صلاح در طرف دیگر باشند و اگر
این یك شخص شهادت بدهد که درهمی زید از عمرو طلب دارد شهادتش را قبول
نمیکنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا مینمایند و باین سبب یزید پلید
و ولید عنید را که قرآن مجید را تیر باران کرد خلیفه خدا و واجب الاطاعه
خلق میدانند اگر میخواهی در قیامت یوم ندعوا کل اناس بامامهم با این
امامی محشور شوی و در وزر و وبال او شریك باشی اختیار داری بحث چهارم
انکه هر گاه باحادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای عامه معلوم شد
که در مدت متمادی که اقلش شش ماه بود نزاع میان امیر المؤمنین و ابوبکر
و عمر در خلافت و آنحضرت قادح در ایشان و در خلافت ایشان میکرد
و ایشان را بجور و ظلم و ستم نسبت میداد پس یا باید قایل شوند بانکه بنای
خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قایل شوند بانکه آنحضرت در این

مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب انکار امامت امام بحق
میکرد پس یکی از ایشان باید که اصلا خلافت نداشته باشد و اکثر اعاظم
علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت این حدیث که حضرت رسول فرمود که حق
با علی است و علی با حق است با او میگردد هر جا که بگردد و غزالی با آن تعصب
در کتاب احیای علوم گفته است که هرگز صاحب شریعت علی را نسبت بخطا
نداده است در هیچ امری و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی
بعد از پیغمبر دیان این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری
گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از یحیی بن سعید حنبلی نقل
کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابله
بغداد بود مردی از حنابله قرضی از مردی از اهل کوفه طلب داشت او نزد
اسمعیل آمد اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او
گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود که روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر المؤمنین
که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال
شنیعه و سب صحابه علانیه بی خوف و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل
گفت آنها چه گناه دارند والله که این راه را نگشود و جرات نداد ایشان را
بر این فضیحتها مگر صاحب آن قبر آنمرد گفت صاحب قبر کیست گفت علی
بن ابی طالب آنمرد گفت اگر علی محق بود در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت
ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم و او را وصی
گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت
کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد
بحث پنجم آنست که هر گاه دانستی که اجماع عمده دلایل ایشانست بر خلافت

خلفای خود ما بهمین احادیث که مستند اجماع ایشانست اثبات میکنیم عدم
استحقاق امامت آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد از اخبار
ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت کرد بامر ابوبکر یا
برضای او و آنخانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آنخانه بودند و استخفاف و تهدید
و ایذای ایشان نمود و ایشانرا بخشم و غضب آورد بلکه از روایات مستفیضه
محفوفه بقراین جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانیدند بلکه تازیانه
و درّه و سپر و شمشیر براو زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و
از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت
کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که بس است ترا از زنان عالمیان
مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و آسیه زن فرعون
و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است که گفت با عمه ام نزد
عایشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان کی محبوبتر بود بسوی
رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان کی محبوبتر بود بسوی آنحضرت گفت
شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان
از حذیفة بن شهاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه
پاره تن منست هرچه او را آزرده میکند مرا آزرده میکند و هر که او را آزار
میکند مرا آزار میکند و هرچه او را بغضب میاندازد مرا بغضب میاندازد و از
ترمذی روایت کرده است که فرمود که فاطمه بهترین زنان بهشتست و در روایت
دیگر بهترین زنان مؤمنانست یا زنان این امت و ایضا بروایت ترمذی
از عایشه روایت کرده است که گفت ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا

از فاطمه

از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون نزد آنحضرت می آمد
آنحضرت برمیخواست و او را میبوسید و بجای خود می نشانید و ایضا از صحیح
ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول بعلی و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که شما با او جنگید و صلحم با هر که شما
با او صلح کنید و باز از ترمذی روایت کرده است از حذیفه که گفت بمادرم گفتم
مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را
با آنحضرت بکنم و از او سؤال کنم که استغفار کند از برای من و از برای
تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را با آنحضرت ادا کردم
و چون فارغ شد از پی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت
تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت را بیامرزد
ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمین نیامده بود و از پروردگار
خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد
که فاطمه بهترین زنان اهل بهشتست و حسن و حسین بهترین جوانان
اهل بهشت اند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی
حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند و در جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است از براء که گفت
دیدم رسول خدا حسن بن علی را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا
من اینرا دوست میدارم پس تو او را دوست دار و از جمیع صحاح روایت
کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را دید گفت خداوندا
من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت

کرده است از انس که پرسیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که کدام
یک از اهل بیت نزد تو محبوب تراند گفت حسن و حسین و میگفت بفاطمه
که طلب کن از برای من دو پسر مرا پس ایشان را می بوئید و در بر میگرفت و ایضا
از ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن
حضرت امام حسن کرد و گفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو نیز
دار او را و دوست دار هر که او را دوست میدارد و از صحیح بخاری و مسلم
نیز این مضمون را روایت کرده است و ایضا از ترمذی از اسامه روایت
کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر ران های خود نشانیده بود
و می گفت اینها دو پسر من و دو پسر دختر من اند خداوندا من اینها را دوست
میدارم تو اینها را و هر که اینها را دوست دارد دوست دار و ایضا ترمذی
از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود حسین از من است
و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را دوست دارد حسین
سبطی است از اسباط و ایضا ترمذی از ابوسعید خدری روایت کرده است
از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و مهتر جوانان اهل بهشت اند
و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود
که حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا و احادیث فضایل ایشان زیاده
از آنست که در این رساله جمع توان نمود و احادیث متواتره وارد شده
که ایذای حضرت امیر ایذای حضرت رسول است و ایذای رسول ایذای
خداست و خدا فرموده است که آنها که ایذا می کنند خدا و رسول او را
لعنت کرده است ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان
عذابی را خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها با ایشان رسانیده اند

ملعون

ملعونند در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسولند و از اهل کفر و شقاق و
نفاقند پس چگونه صلاحیت امامت داشته باشند **طعن چهارم** مصیبت عظمی
و داهیهٔ کبرائی است که در غصب فدک از ابوبکر و عمر بر اهل بیت رسالت
واقع شد اول از طریق شیعه مجملی آنرا روایت میکنیم و بعد از آن از کتب
معتبرهٔ مخالفان مؤید آنرا ایراد مینمائیم تا معلوم شود که فضایح این قضیه
متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصهٔ هایله آنست که چون ابوبکر
غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام کرد و از مهاجران و انصار بجبر
بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد طمع کرد در فدک که از اهل بیت بگیرد
که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان میل کنند زیرا که هرگاه قرابت
و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چیزی که ممکنست که باعث
میل منافقان از ایشان بجانب آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان
از مال تهی باشد تا آنکه دنیاپرستان از ناحیهٔ ایشان منحرف گردند و هرگاه
قلیلی از مال نیز با ایشان باشد ممکنست که بعضی از مردم بسوی ایشان مایل
گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب اول الحال در وقتی که صحیفهٔ
ملعونه را می نوشتند این حدیث مفترای خبیثه را وضع کردند که ما گروه
انبیا میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و فدک از جملهٔ بلادی
بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست
امیر المؤمنین جاری شد اهل فدک و سایر قریه های نواحی آن دانستند که تاب
مقاومت آنحضرت ندارند آنها بدون جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه
نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است بعد از آن این
آیه نازل شد و آت ذا القربی حقه یعنی بده بخویشان خود حق او را حضرت رسول

از جبرئیل پرسید که ذا القربی کیست وحق او چیست
گفت ذا القربی فاطمه است وحق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر
خدا بفاطمه داد که از او و ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ گرفته شده
و مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از تو و از فرزندان تست تا روز
قیامت ابوبکر چون خلافت غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت
فاطمه را از فدک بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون ابوبکر
کار خود را محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد
که وکیل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی ابوبکر
آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا و بچه
جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر حق تعالی
آنرا بمن داده بود ابوبکر گفت بر آنچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه ام
ایمن را آورد ام ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم
بآنچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم که نمیدانی که
حضرت رسول گفت ام ایمن زنی است از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم
ام ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد بر رسول خود که بده بذی
القربی حق او را پس حضرت رسول فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد بامر
خدا و حضرت امیر المؤمنین نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت
دیگر امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز شهادت دادند پس ابوبکر
نامه در باب فدک نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد عمر حاضر شد
و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوای فدک کرد و ام ایمن

و علی علیه السلام برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم عمر نامه را از
فاطمه گرفت و پاره کرد فاطمه گریان شد و بیرون رفت روز دیگر حضرت
امیر المؤمنین بنزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران و انصار بر دور او جمع
شده بودند و گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثی که از رسول
خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیوة حضرت رسول آنرا مالك و
متصرف شده بود ابوبکر گفت آن فیء همه مسلمانانست اگر اقامت شهود
بکند بر آنکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او گردانیده است باو میدهم
والا او را در آن حقی نیست حضرت امیر گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم می
کنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان ابوبکر گفت نه حضرت امیر گفت ای
ابوبکر پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالك و متصرف باشند
بعد از آن من بیایم و دعوی کنم که از منست از کی گواه خواهی طلبید گفت
از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه گواه طلبیدی بر آنچه در دست
او بود در حیوة رسول خدا و بعد از آن مالك و متصرف بود و از مسلمانان
گواه نطلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم ابوبکر ساکت شد
عمر گفت این سخنانرا بگذار ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول
میآوری میدهیم والا تورا و فاطمه را در آن حقی نیست حضرت فرمود
ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در حق ما
نازل شده است یا در غیر ما ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است
حضرت گفت پس اگر گواهان نزد تو گواهی بدهند که والعیاذ بالله فاطمه
زنا کرده است چه خواهی کرد ابوبکر لعین گفت بر او اقامت حد میکنم

وبکربان عمر بلکمر چپید وکفت ای پسر صهاك اکر نه وصیت رسول خدا و تقدیر
الهی بود هر اینه میدانستی که کدام یك از ما و تو کم یاورتر و کم عددتریم
و داخل خانه خود شد و بروایت دیگر در نماز صبح بود و آنقدر تشهد را طول
داد و فکر میکرد که نزدیك شد که آفتاب طالع شود و بروایتی بود در حضرت
خالد را بانکشت سبابه و میان دو انگشت وسطی گرفت و فشاری داد و او نعره زد و نزدیك
بود که جان پلیدش بر آید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا میزد و قدرت بر سخن
کفتن نداشت پس ابوبکر با عمر کفت این از مشورت شوم تو است من میدانستم
این حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که نزدیك میرفت که خالد
را خلاص کند حضرت نگاهی باو میکرد که او از ترس میکشت پس ابوبکر عباس را
طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر
و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم حضرت دست برداشت بعد از آن عباس
پیشانی نورانی آنحضرت را بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب
فدك حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بابوبکر نامه نوشت در نهایت
شدت و حدت و تهدید و وعید بسیار در آن درج نمود و چون ابوبکر نامه
خواند بسیار ترسید و خواست فدك و خلافت را هر دو رد کند عمر کفت
من از برای تو آب زلال خلافت را صاف کرده ام که بیاشامی و تو
میخواهی تشنه باشی چنانچه همیشه بوده و کرده نهایت کردن کشان عرب را برای
تو ذلیل کرده ام و قدر آنرا نمیدانی این علی بن ابی طالب است که بزرگان قریش را
کشته است و سلسلهای ابرار انداخته است و من به تدبیر او را رام میکنم
تو از تهدیدات او پروا مکن ابوبکر کفت ای عمر تو را بخدا سوکند میدهم
که دست از این افسانها بردار پس بخدا سوکند که اکر اراده کشتن من و تو بکند

بدست چپ هر دو را میکشد بی آنکه دست راست را حرکت دهد و ما را از او
نجات نداده است مکر سه خصلت اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دویم
آنکه رعایت وصیت رسول خدا میکند که او امر کرده است که شمشیر نکشد سیم
آنکه جمیع قبایل عرب از او کینها در دل دارند اکر اینها نبود الحال خلافت
باو برکشته بود آیا فراموش کردی روز احد را که همه ما کریختیم و تنهائی
شمشیر کشید و علمداران و شجاعان ایشان را بر خاك هلاك افکند تو فریب
خالد را مخور و تا او متعرض ما نشود متعرض او مشو مؤلف کوید اکرچه اکثر
سنیان خواسته اند که امر ابوبکر و عمر را بقتل امیر المؤمنین اخفا کنند
و صریحا در اکثر کتب خود روایت نکرده اند اما حرف زدن ابوبکر را در نماز
پیش از سلام و خطاب بخالد را نقل کرده اند و آن قرینه واضحه است بر صدق
روایات شیعه در این باب چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از
ابو جعفر نقیب پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر و عمر او را
بقتل علی ابو جعفر کفت کروهی از سادات علوی این را روایت کرده اند
و ایضا روایت کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاکرد ابو حنیفه و
از او سؤال کرد از آنچه ابو حنیفه میکوید که جایز است بیرون آمدن از نماز بغیر
سلام مانند سخن کفتن و فعل کثیر و حدث زفر کفت بلی جایز است چنانکه
ابوبکر در تشهد کفت آنچه کفت مرد کفت که چه بود آنچه ابوبکر کفت زفر
کفت بر تو نیست که این را سؤال کنی و مکرر پرسید زفر کفت بیرون کنید این
مرد را که از اصحاب ابو الخطاب خواهد بود ابن ابی الحدید از نقیب پرسید
که تو چه میکوئی او تقیه کرد و کفت من بعید میدانم اما امامیه روایت
کرده اند و فضل بن شاذان رحمه الله در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور

الا لعنة الله على الظالمين و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدك
فدك وارد شده از آنجمله خطبهٔ مشهورهٔ حضرت فاطمه صلوات الله علیها
است که اصل خطبه شهادت بر حقیت آن میدهد و این قسم سخن از غیر
ائمهٔ انام که منبع وحی و الهام اند از دیگری صادر نمیتواند شد و ابن ابی
الحدید که از اعاظم علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح
نامهٔ که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعثمان بن حنیف نوشته فصل
اول در آنچه وارد شده است از اخبار و سیر که از دهانهای اهل حدیث
و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان ایشان و جمیع آنچه ایراد
میکنم در این فصل از کتاب سقیفه ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهریست
و این ابوبکر جوهری مرد عالم محدث کثیر الادب ثقه صاحب ورع است
که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند از او مصنفات او و غیر مصنفات
او و از این سند این خطبه را روایت کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین
و از امام محمد باقر علیه السلام و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز
از کتاب جوهری روایت کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب
که معتبرترین تواریخ است اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی
رضی الله عنه ایضا در شافی بسند عامه از عایشه روایت کرده است و سید
احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء بچندین سند روایت کرده است
و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را روایت کرده است و خطبهٔ باین شهرت
کسی انکار نمیتواند کرد و خطبهٔ بسیار طولانیست و قریب بدو جزو است
و این رساله گنجایش ذکر همه ندارد و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک
است ایراد مینمائیم روایت کرده اند که چون ابوبکر عزم کرد بر آنکه منع

شد از سفیان بن عیینه و حسن بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریك بن عبد الله
و جمع دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی
و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در این که ابوبکر کرد همه گفتند بدی بود اما تمام
نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته است ضروری ندارد اگر از برای صلاح
امت که متفرق نشوند مردی را بکشد چون علی مردم را از بیعت ابوبکر منع
مینمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت این عمل را
روایت نکرده اند اما اصل تمهید ابوبکر را با خالد که چون سلام دهم
فلان کار بکن و پشیمان شدن و پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن آنچه را
گفته بودم حکایت نموده اند و همین مثل او را جواز حرف زدن پیش از سلام
کرده اند بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف قاضی بغداد سؤال کرد
ابوحنیفه پرسید که چه بود آنچه ابوبکر بخالد گفته بود ابو یوسف جواب
نگفت و گفت خوش باش تو را با این چه کار است والله که اگر علی راضی
به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند که
رسول خدا صلى الله عليه و آله فرموده که علی از اهل جنت است بهترین جوان
در روی زمین از این بیشتر نمی باشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر
علی به بیعت او راضی نبود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر
بر علی تقدم کرده تا اینجا کلام فضل بود و از وجوه باطله که آن اشقیا
برای عذر او گفته اند و از اخفای سایر جماعت علت سخن گفتن را علم
قطعی بهم میرسد که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت
اظهار آن نمیتوانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این میتواند کرد که کسی
که اراده قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت داشته باشد

کند فاطمه واین خبر بحضرت فاطمه رسید مقنعهٔ مطهره را بر سر بست
وچادر عصمت را در بر کرد وروانه شد با گروهی از خدمتکاران وزنان
خویشان خود وچادرش در پایش می پیچید از حیا ورفتارش با از رفتار حضرت
رسالت هیچ فرق نمیتوانست کرد تا در مسجد نزد ابوبکر لعین آمد واو در میان
گروهی از مهاجران وانصار نشسته بود پس پردهٔ سفیدی در پیش روی
مبارکش کشیدند ودر پس پرده نشست وناله جانسوزی کشید که خروش
از مردم برخواست وصدای گریه وزاری بلند شد پس لحظهٔ صبر فرمود
که صداها فرونشست وشروع کرد بخطبهٔ غرا وحمد وثنای الهی کرد
بنحوی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت رسالت پناهی فرستاد
وحقوق نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی
روح مقدس اورا قبض کرد از روی رافت ورحمت ورغبت که دار را (?) رحمت
وآخرترا برای او پسندید واز تعب دنیا اورا راحت بخشید واورا
محفوف کرد اینک بملائکه ابرار وخوشنودی پروردگار غفار ومجاورت
خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او وامین اوست بر وحی
او وبرگزیده اوست از جمیع خلق وسلام ورحمت وبرکات الهی بر او باد
پس خطاب نمود باهل مجلس وفرمود که شما ای بندگان خدا محل اوامر
ونواهی خدائید وحاملان دین ووحی اوئید که بر شما خوانده شده
وشما را خدا امین کرده اینده است که خود بدین خدا عمل کنید وبدیگران
برسانید وخود را چنین میدانید وخدا را عهدی در میان شماست
که قرآن مجید است وبقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل
بیت اویند پس فضایل قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرد وعلل واوامر ونواهی

حق تعالی را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید واطاعت کنید خدا را در آنچه
شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستی که نمیترسند از خدا
مگر علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه وپدرم محمد است آنچه گویم
غلط نمیگویم وآنچه میکنم در آن تجاوز از حد وعدول از حق نمینمایم
پس این آیه را خواند لقد جاءکم رسول من انفسکم یعنی بتحقیق که رسولی مبعوث شده
بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما حریص بود بر هدایت شما بمومنان
رحیم ومهربان بود اگر نسب او را یاد آورید پدر منست نه پدر شما ومن دختر
اویم نه زنان شما وبرادر پسر عم منست نه مردان شما وچه نیکو بزرگوار نسبت
که این نسبتها را با او دارم پس رسالت خدا را بشما رسانید ونبوت خود را ظاهر
کرد اینده وبا مشرکان طریق معارضه سلوک داشت وشمشیر در میان قبایل
ایشان گذاشت وبیتهای ایشانرا درهم شکست وسرهای سرکردهای ایشانرا
بتیغ بیدریغ شکافت وراه حجت را برایشان بست بحکمت وموعظهٔ نیکو و
جمعیتهای ایشانرا پریشان وشجاعان ایشانرا گریزان کرد اینده تا صبح صادق
دین از ظلمت شب کفر وضلالت طالع گردید وچهرهٔ زیبای حق از پردهٔ جهالت
رخ نمود واهل دین بر مسند هدایت نشستند واعوان شیاطین وطرا
زنان دین لال گشتند وارذال اهل نفاق هلاک شدند وعقدهای
کفر وشقاق گشوده شد وکلمهٔ اخلاص تمام ودین اسلام تمام کردید وشما بر لب
کفر وشرک بر کنار گودال جهنم بودید وخوار وذلیل اهل عالم بودید هر کس
بر شما طمع استیلا داشت وپای ترقع بر سر نکبت شما میگذاشت وهلاک و
استیصال شما را آسان تر از آب خوردن وآتش ربودن می پنداشت آب
متعفن ممزوج ببول وسرگین شتر را میخوردید وپوست بز را با برگ درختان

قوت خود میکردید و بانهایت مذلت و خواری بسر می بردید و می ترسیدید
که دشمنان از دور شما بربایند شما را پس حق تعالی شما را ازین مهالک و
مذلتها ببرکت محمد صلی الله علیه و آله نجات داد بعد ازانکه ازارها
کشیدید و به بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا کردید و بعد ازانکه کرفتار
شجاعان و کرکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شدید و هر بار
که آتش حربی افروختند حق تعالی آتش ایشان را باب لطف خود فرونشانید
و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد یا فتنهٔ عظیمی از مشرکان دهن کشود
برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنگ رو نکردانید تا فرق جرأت
ایشان را پامال قدم شجاعت خود کردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود
دید و آتش فتنهٔ ایشان را بآب تیغ بیدریغ خود فرونشانید خود را بتعب میافکند
در اعلای دین حق تعالی و اهتمام مینمود در امر خدا و نزدیک بود برسول
خدا و از اوصیا نمیشد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود دامن برزده
بود در اطاعت خدا و خیرخواه خلق بود خود را بمشقت می افکند در تحصیل
رضای خدا و درین احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید و در مهد امنیت
متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و فتنها بودید و توقع اخبار موحشه
مینمودید و چون جنگی رو میداد پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال
پشت بدشمن داده میکریختید پس چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانه
پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را بآرامگاه برگزیدکانش برد ظاهر
شد در سینهای شما خار کفر و شقاق و هویدا کردید در شما آثار عصبیت
و شقاق و کهنه شد جامهٔ دین و لیکن درآمدند کمراهان که از ترس شمشیر
دهان بسته بودند و پیدا شدند کمنامی چند که از همه کس ذلیل‌تر بودند

وشتر

وشتر اهل بطلان بصدا درآمد و بجولان آمد در عرصهای شما و شیطان
سر خود را ازانجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد دید که همه اجابت
او کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و کفت برخیزید سبکبار برخاستید
و شما را بغضب آورد بر اهل حق دید که غضبناک شدید پس بر شتر دیگری داغ
ملکیت کذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید و حق
دیگری را بخانه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جراحت
مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و
بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است
بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چکونه بشما در
میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب می برد و حال آنکه کتاب خدا
در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانهای او پیدا
و اوامر و نواهی آن لایح و هویداست انداختید آن را بر پشت سر خود آیا رغبت از آن
دارید یا حاکمی بغیر آن میخواهید بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن
باشد و حق تعالی میفرماید هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده
نمیشود و او در آخرت از زیانکارانست پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل
خود را بزور محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنها و پیدا کردن
بدعتها و هر صدائی که از شیطان کمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت
کردید و انوار دین جلی را فرونشانید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو کردید
و در پرده و بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آهسته آهسته
میخواهید در لباس دین داری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای جاهلیت
شایع کردانید و کینه های رسول را در اهلبیت او تدارک کنید و ما صبر

میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره کند و چاره نداشته
باشد و از جملهٔ آنها آنست که گمان می کنید که من از پدر خود میراث نبرم
پس آیه را که مضمونش اینست یا حکم جاهلیت را طلب می کنید و کیست نیکوتر
از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب یقین اند آیا نمیدانید حقیقت
مرا بلکه دانسته پنهان میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب
تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما
معاونت کنید ای پسر ابوقحافه آیا در کتاب خداست آنکه تو از پدر خود میراث
ببری و من از پدرم میراث نبرم لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا عجب افترائیست
بر خدا بستهٔ آیا عمداً ترک می کنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خود
می اندازید زیرا که میفرماید وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ یعنی میراث برد
سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ یعنی پروردگارا ببخش مرا ولیی که میراث برد
از من و از آل یعقوب و فرموده است وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی خویشان رحمی بعضی اولی اند به بعضی در کتاب خدا از
بیگانها پس حضرت آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان
بیان فرموده خواند پس گفت میگویید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست
میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را
بآیات میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میگویند که
من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از او میراث نبرم
یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه
دید که از آن منافقان صدائی بر نیامد خطاب کرد بابوبکر که بگیر فدک را

امروز

امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر تو را ملاقات کند و در مقام
حساب از تو سؤال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده حق محمد است
و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیانکار خواهید شد و ندامت فائده
نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی هست و بعد از این خواهید دانست
که کیست آنکه میاید بسوی او عذاب خوار کننده و حلول میکند بر او عذاب
ابدی پس خطاب بانصار نمود و فرمود که ای گروه شجاعان که معتضد دین و یاوران
ملت بوده اید این چه سستی است که در گرفتن حق من می کنید و این چه تغافل است
که در ستمی که بر من میرود مینمائید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید
حرمت هر کس را در فرزندانش رعایت کنند چه زود راضی بدعتها شدید
و دست از حمایت ملت پیغمبر برداشتید و حال آنکه طاقت آنچه من از شما
طلب میکنم دارید و قوت بر یاری من در شما هست و اگر میگویید که محمد
فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا
ظاهر شد و ستارها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضایع شد و از این عظیم
مصیبتی نمی باشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین برگردید حق تعالی
میفرماید و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا
اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت و هر که از دین برگردد
بخدا هیچ ضرر نمیرساند و بزودی خدا جزا خواهد داد شکر کنندگان را ای
فرزندان قیله آیا بستم میراث پدرم را از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید
و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه کارزار و قوت و شوکت داشته باشید
و شما را بنصرت خود دعوت کنم و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریاد رسی
نکنید و حال آنکه شما موصوف بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید

بصلاح و فرزانگی با قبایل عرب مقاتلها کرده بود و در معرکه‌ها تنها کشته
هر امری که میکرد به اطاعت میکردید و قدم از قدم ما بر نمیداشتید تا آنکه
حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را بگردش آورد و خیرات ایام جاری
شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد پس اکنون چرا حیران شدید آیا
بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس این آیه را خواند که مضمونش
اینست آیا مقاتله نمیکنید با گروهی که نکث عهد کردند و از دین برگشتند
و خواستند که رسول را بیرون کنند و ایشان در اول الحال ابتدای قتال
با شما کردند آیا میترسید از ایشان پس خدا سزاوارترست بانکه از او بترسید
اگر ایمان دارید چون دید که این سخنان در آن منافقان اثر نکرد و سود
که می بینم که بجانب نعم و راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت
شما دور کرده اید و از شدت بر فاهیت مایل کرده اید و آنچه از علم دین داخل
شما کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هرکه در زمین است
خدا بی نیاز است از عالمیان و بدانستم که عدو و مکر خواهید و دو مرا
یاری نخواهید کرد لیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود اظهار
کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید
پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدا
می بیند و میداند آنچه می‌کنید بزودی خواهید دانست آنها که ستم کردند
که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود من دختر آنکسم که انذار مینمود شما را از
عذاب شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق ماست شما منتظر
باشید ما انتظار میکشیم روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت
ای دختر رسول خدا پدر تو نسبت بمؤمنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود

و بر کافران

و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم بود و او را که نسبت میدهیم پدر تو است
بزنان دیگر و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی
و او یاری او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی
و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزهٔ رسول‌اید و نیکان
و برگزیدگانید راهنمایان مائید بسوی خیر و سعادت و جنت و تو ای بهترین
زنان و دختر بهترین پیغمبران راستگوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه
بسبب وفور عقل خود و کسی ترا از حق بر نمیگرداند و بخدا سوگند که من از رای
رسول خدا تجاوز نکرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه
میگیرم که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم
نه طلا و نقره و نه خانه و عقاری و نیست میراث ما مگر کتاب و حکمت
و علم و پیغمبری و آنچه طعمه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم
میکند بحکم خود و من چنان حکم کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسباب
و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و اینرا باتفاق مسلمانان کرده ام
و در این امر منفرد و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمی
کنم آنچه خواهی بگیر تو سیدهٔ امت پدر خودی و شجرهٔ طیبهٔ از برای فرزندان
خود انکار فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در
اموال مسلمانان مخالفت گفته پدر تو نمیتوانم کرد حضرت فاطمه صلوات
الله علیها فرمود سبحان الله هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد
و پیوسته پیروی آیات و سور قرآنی مینمود آیا با ما مکری که میکنید
افترا بر پدر من می‌بندید و این حیله بعد از وفات او شبیه است بآن
مکرها که در هلاک او کرده بودید در ایام حیوة او و اینک کتاب خدا حاکم عادل

میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان در قرآن مذکور است و قسمت میراث
در میان ذکور و اناث در کتاب الهی صریحست بلکه نفسهای شما زینت داده
است برای شما امری را پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری میطلبم بر آنچه
وصف میکنید پس ابوبکر گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته
و تو که دختر اوئی راست میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی
و رکن دینی و عین حجتی بعید نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمیکنم خطاب
ترا و این مسلمانان در میان من و تو حاضراند ایشان بگردن من انداختند
این خلافت را و باتفاق ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم
و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه بار دیگر بمردم خطاب کرد و فرمود
که ای گروه مردم که بسوی قول باطل بسرعت میروید و از کردار قبیح چشم می
پوشید آیا تدبر نمیکنید در قرآن یا بر دلها قفلها زده شده است نه چنین
نیست بلکه بدیهای اعمال شما را حق را از دلهای شما بسته است و گوشها
و چشمهای شما را گرفته است و بد تاویلی کرده اید و بد چیزی را راه نمائی
نموده اید و ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بار آن را گران
و عاقبتش را بدترین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده از پیش دیدها گشوده
گشوده شود و عذابها که در کمین غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود
از برای شما از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آنوقت زیان
کار میشوید اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رو گردانید و شعری چند از روی درد خواند که
مضمون آنها اینست بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار روی نمود که
اگر تو میبودی اینها نمیبود ما بی تو گلستانیم بی باران سر و برگ همه پژمرده

از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما را بخار تغافل مخراش
و اهل هر پیغمبری را نزد امت قربی و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی
چند کینهای سینهای خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی و روها ترش
کردند بر ما گروهی و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و زمین را بر ما
تنگ کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که ما باو روشنی مییافتیم و بر
تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت کتابها و جبرئیل بآیات قرآن مونس
ما بود پس تو ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را مرگ
در مییافت چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی مبتلا شدیم ببلائی
چند که هیچ اندوهناکی از خلایق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب
پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها بجانب خانه برگردید و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام انتظار معاودت او میکشید چون بمنزل شریف قرار
گرفت از روی صلابت خطابهای درشت با سید اوصیا نمود که مانند جنین
در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و بعد از آنکه شجاعان
دهر را بر خاک هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر
ابی قحافه بظلم و جبر بخشیده پدر مرا و معیشت فرزندانم را از من میگیرد
و بآواز بلند با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمیکنند و مهاجران
خود را بکنار کشیده اند و سایر مردم دیدها پوشیده اند نه دافعی دارم
و نه مانعی و نه یاوری و شافعی و خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم
خود را ذلیل کردی در روزی که دست از سطوت خود برداشتی گرگان
میدرند و میبرند و تو از جای خود حرکت نمیکنی کاش پیش ازین مذلت
و خواری مرده بودم وای بر من در هر صبح و شام محل اعتماد من مرد و یاور

من سست شد شکایت من بسوی پدر منست و مخاصمه من بسوی پروردگار
منست خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه
شدیدتر است پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ویل
و عذاب بر تو نیست بر دشمن تو است صبر کن و آتش خشم خود را فرو نشان
ای دختر برگزیده عالمیان وای باقی مانده ذریت پیغمبر من سستی در امر دین
خود نکردم و آنچه از جانب خدا مأمور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدور
بود از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامنست
و آنکه کفیل امور تست مأمونست و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت
مهیا کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند پس اجر از خدا
طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه فرمود خدا بس است مرا و نیکو وکیلی است
از برای من و ساکت شد مؤلف گوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور
ضرور است اول دفع شبهه چند که ممکنست در خاطرها خطور کند اگر کسی
گوید اعتراض حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گوییم که این
معارضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت
امیر المؤمنین ترک خلافت برضای خود نکرده است و بغصب فدک راضی
نبود و در قرآن بسیاری از معاتبات با حضرت رسول شده و غرض تهدید
و تأدیب دیگرانست و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلم
صادر شد در وقتی که بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند
از انداختن الواح و سر و ریش هرون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست
که هرون تقصیر ندارد تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند

عتابی که حق تعالی با حضرت عیسی علیه السلم خواهد کرد که آیا تو گفتی
که مرا و مادر مرا خدا بدانید با آنکه میداند که او نگفته است و مثل این
بسیار است و اگر گویند که این مبالغه حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجمع
حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با قدر و تنزه و زهد دنیا و کمال عزت
آنحضرت دارد بدو وجه جواب میتوان گفت اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت
نبود که از سر آن بگذرد و با ایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آن
حضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مساهله در این امر موجب
تضییع حقوق آنها میشد و بر آنحضرت واجب بود که حتی المقدور و دفع ظلم
تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد فدک
نبود بلکه غرض عل اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را
بشناسند و بتسویلات ایشان فریب نخورند و بر حاضران حجت تمام شود و
بر غایبان تا روز قیامت برای شیعیان حجت بوده باشد چنانچه حضرت
در آخر خطبه اشعار باین فرمود که با اینکه میدانستم که شما یاری نخواهید
کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعه حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه با این متغلبان در باب خلافت و در مدت
عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت محبت
دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد این جماعت بود تا حجت
بر عالمیان تمام شود دوم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخبار که در این واقعه
هایله وارد شده است بچندین وجه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم
شد که حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما آن دو منافق را
ظالم و غاصب و عاصی میدانستند در این واقعه و آنها نیز این دو بزرگوار را

کاذب و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانسته اند و یکی از آن دو فرقه
باید که محق باشد با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطریق بسیار
که هر که از اطاعت امام بیرون رود و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ
جاهلیت مرده است و ایضا روایت کرده اند که هر که بقدر شبری از اطاعت سلطان
بدر رود بمرگ جاهلیت میمیرد و هر که بمیرد در گردنش بیعت امامی نباشد
بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابوبکر راضی
نشده او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس هر که با امامت
ابوبکر قایل باشد باید که قایل شود که سیدهٔ نساء عالمیان و کسی که خدا او را
از هر رجسی پاک کرده است بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است
و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نشده اند و در جامع الاصول از صحیح
مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابوبکر
که قسمت کند از برای او میراث را از آنچه از رسول خدا مانده است و از آنچه
خدا بر او برگردانیده است از انفال پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث
نمیدهیم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت
کرد و پیوسته چنین بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا شش ماه زندگانی
کرد الا چند شب و فاطمه سؤال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت
رسول داده بود از خیبر و فدک و از صدقه رسول در مدینه ابوبکر قبول
نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد
و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد بایشان و از صحیح بخاری بعضی از این را
روایت کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است
که چون ابوبکر فدک را از فاطمه گرفت و او را محجوب ساخت فاطمه گفت

بخدا

بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو
دوری نخواهم کرد فاطمه گفت که والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر
گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد چون هنگام وفات حضرت
فاطمه شد وصیت کرد که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و
عباس بر او نماز کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و پنج روز بود و در صحیح
ایشان مذکور است که حضرت امیر المؤمنین و احدی از بنی هاشم در حیات
فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید خلافت ابوبکر باطل و در اخذ فدک
غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب باشد یا امیر المؤمنین
با وجود عصمت و طهارت و جدا بودن از حق عاصی و ظالم و عاق امام خود
باشد و ایضا عداوت امیر المؤمنین علامت کفر و نفاق است و کدام عداوت
شدیدتر می باشد از آنچه در این واقعه و غیر آن نسبت بآنجناب کردند حتی که
ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر
خطبه حضرت فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت و گفت ایها الناس
این چه گوش دادن است بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه
از روباهیست که گواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنهاست میخواهد
فتنه پیر شده را جوان کند استعانت میجوید بضعیفان و یاری میجوید از زنان
مانند ام طحال که دوسترین اهل او بسوی او زناکاری بود اگر خواهم می
توانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود میگذارند ساکتم پس گفت
ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان نمیگشایم
تا کسی مستحق آن نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بخانه برگشت ابن ابی
الحدید گفته است که من بنقیب استاد خود گفتم که ابوبکر این کنایه‌ها را با کی داشت

نقیب گفت کنایه نیست صریحست ومرادش علی بن ابی طالبست من تعجب
کردم وگفتم این سخنرا با او داشت گفت بلی پادشاه بود وهرچه میخواست
میگفت ومیکرد وچون دید که انصار از جا بدرآمدند ترسید که ایشان امامت
امیرالمؤمنین بکنند بتهدید ایشانرا ساکت وساکن کرد ونقیب گفت که ام
طحال زن زناکاری بود در جاهلیت وبزنای او مثل میزدند مؤلف گوید
ای طالب حق در این خبر تامل کن وانصاف بده که کسی که نسبت بسید الاوصیا
وپسر عم وبرادر رسول خدا وصاحب آن مناقب وفضایل که دوست
ودشمن روایت کرده اند ونسبت بدختر رسول خدا وسیدة نساء العالمیان این
قسم سخنان گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد دویم
آنکه تکذیب حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول
خدا ورسول است چنانچه در تحقیق آیه تطهیر دانستی وایضا از طرق
عامه وخاصه متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که فاطمه
پاره تن منست پس هرکه اورا بغضب آورد مرا بغضب آورده است وهرکه اورا
بیازارد مرا آزرده است چنانچه گذشت واین دلیل عصمت آنحضرتست زیرا
که اگر معصیت ازو صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت وتعزیر براو
لازم خواهد بود ورضای او در آن معصیت موجب رضای خدا ورسول
نخواهد بود واگر گویند که مراد آنست که آزار کردن او از روی ستم و
ظلم ایذاء حضرت رسولست وخوشحال کردن او در طاعت مستلزم
خوشحالی حضرت رسولست جواب گوئیم که تخصیص خلاف اصلست
وحدیث عامست وایضا اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت
وسایر مسلمانان نخواهد بود ودر اینکلام مدحی وتشریفی برای آنحضرت

نخواهد

نخواهد بود وباتفاق این کلام در مقام مدح واختصاص وارد شده و
تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران
نیز در این امر با او شریکند وایضا احادیثی که در صحاح ایشان وارد
شده است که من درمیان دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا واهل بیت
اگر متابعت کنید آنهارا گمراه نمیشوید ودر مشکوة وغیر آن از ابوذر روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که مثل اهل بیت من مثل
کشتی نوح است که هرکه در آن سوار شد نجات یافت وهرکه تخلف نمود
از آن هلاک شد وگذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی وفاطمه
وحسن وحسین از اهل بیت آنحضرتند وهرگاه متابعت ایشان موجب نجات
ومخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق وکردار ایشان
متبع باشد واز جمیع گناهان قولا وفعلا معصوم بوده باشند ومخالف ایشان
هالک وضال وگمراه وملعون بوده باشد سیوم آنکه آنچه ابوبکر دعوی کرد
که پیغمبرانرا میراث نمیباشد محض کذب وافترا بود بچند جهت اول آنکه
مخالف آیات کریمه است در میراث بودن حضرت یحیی از زکریا واگر گویند
مراد میراث علم وپیغمبریست جواب گوئیم که این باطلست بچند وجه
اول آنکه بحسب لغت وعرف وشرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود
بمیراث مال خصوصا آنکه در آیه قراین هست که مراد میراث مالست زیرا که
شرط کرده است که اورا رضی وپسندیده وصالح گردان ومعلوم است که پیغمبر
چنین میباشد پس این شرط بیفایده است وایضا خوف از موالی وخویشان
با مال مناسبت دارد نه پیغمبری وعلم وچرا زکریا بترسد ومضایقه داشته
باشد از آنکه خدا از اقارب وپیغمبران وعلما مقرر دارد ودر مال ممکن که داشته

که مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و هم چنین
مخالفت آیه میراث بردن سلیمان است از داود علیهما السلام بوجوهی که مذکور
شد و ایضاً مخالف آیات میراث است و چون نتواند بود که نبوت موجب حرمان
اقارب او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب فرایض این را
ذکر کرده اند و دیگر آنکه ابوبکر نهاده بود که بر روایت داده است متضمن جر
نفع است و متهم است در این باب از چند جهت یکی آنکه میخواست این
اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند
چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد
بسوی ابوبکر و طلب میراث پدر خود کرد ابوبکر گفت شنیدم از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هر گاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد از آن
کسی است که قیام بامر خلافت می نماید بعد از او و دیگر آنکه از قرائن مظنون
بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان
نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت
کافیست و این اقوی است از جهتی که ابوبکر رد شهادت امیر المؤمنین
بسبب تهمت جر نفع نمود و چند فقره دیگر که میگویند و تصدیق او کردند
همه شریک در آن صدقه بودند و بعد از فوت اهل بیت علیهم السلام متصرف
بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سیوم آنکه از اخبار مستفیضه
معلوم است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این خبر را موضوع و
باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده
که عمر بعلی و عباس گفت که ابوبکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود ما میراث نداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس شما

اورا دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو
و نیکوکار و تابع حق بود پس ابوبکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابوبکرم
پس مرا دروغگو و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکو
کار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل این را روایت کرده است و ابن ابی
الحدید نیز این مضمون را بچندین سند از کتاب سقیفه روایت کرده است و
احادیث صحیحه مستفیضه گذشت که حق از علی جدا نمیشود با آیه تطهیر و
اخبار ثقلین و سفینه و غیر اینها که در این فصل گذشت و هم چنین انکار
حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث را حجت قاطعه است بر بطلان
آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود بایست حضرت رسول صلی الله علیه
و آله این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید که او دعوای ناحق نکند و بحضرت
امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهماند تا نگذارد که او دعوای
ناحق بکند و هیچ عاقلی تجویز این نمیکند که سیدة نساء العالمین این حکم را از پدر
خود نشنیده باشد و مع ذلک این قدر مبالغه و تظلم در این باب بکند و بجمع
مهاجران و انصار دربابد و این عتابها با امام مسلمانان بزعم فاسد ایشان بکند
و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک و تحریص بر قتال او بکند و این
باعث این شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را غاصب و ظالم دانند و تا روز
قیامت او را و اعوان او را لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین علیه السلام میدانست
که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات
حضرت فاطمه کی منازعه با عباس در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم
بیان این حکم خواهد بود بر اهل بیت یا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول
تجویز مساهله و مسامحه در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصاً نسبت باهل

بیت خود و پاره تن خود می نماید پس این برهان فاطمه است بر آنکه این حدیث
محض کذب و افترا است پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست که عادت الهی
جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و متعارف بین الناس باشد
بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار
از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است در هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این
معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بضبط احوال انبیا علیهم السلام
و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان خصوصا امری چند که مخصوص ایشان
است پس چون شد که چنین امر عظیم خلاف معتادی در هیچ کتابی از
کتب انبیا و تاریخی از تواریخ ایشان مذکور نشده و بغیر از ابوبکر بتنهایی
یا با دو سه منافق دیگر بر این امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری
از اعصار سابقه نزاعی نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سالفه نقل کنند
و یک کس نقل نکرده که عصای موسی یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را
بصدقه بفلان شخص دادند یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده
کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند بی تأمل
افترا کرده اند و فکر در عاقبتش نکرده اند و آنچه در صحاح ایشان ظاهر می
شود و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است بآن آنست که غیر ابوبکر کسی
این حدیث را نقل نکرده و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و
این قول را نادر میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بآنکه بروایت
صحابی عمل میتوان کرد بآنکه بروایت ابوبکر بتنهایی باین حدیث عمل
کرده اند تا روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند
نزد او در میراث او شهادت طلبیدند از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف

وسعد بن

و سعد ابن ابی وقاص و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند ششم از جملهٔ
اموری که ابوبکر بر خلاف حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت فاطمه و
اهل بیت علیهم السلام آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنص
قرآن از ایشان بود چنانچه ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند
که نزاع فاطمه با ابوبکر در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث
وارد شده است که در امر ثالث نیز با او نزاع کرد و ابوبکر باو نداد و آن
سهم ذی القربی بود چنانکه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است
که فاطمه علیها السلام بنزد ابوبکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است
بر ما اهل بیت صدقات را و از برای ما در غنایم سهم ذی القربی را قرار
داده است در آیه خمس ابوبکر گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام
این سهم از شما است فاطمه گفت آیا مال تو و اقربای تو است گفت نه بلکه
بعضی را بر شما انفاق میکنم و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنم فاطمه
گفت این حکم خدا نیست ابوبکر گفت این حکم خدا است اگر حضرت رسول در
این باب بتو عهدی کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و اهل تو میگذارم
فاطمه گفت در این باب بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آن حضرت
در وقتی که این آیه نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری
آمد بسوی شما ابوبکر گفت من از این آیه نمیفهمم که همه را بشما بدهم و لیکن
آنقدر که شما را کافی باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب تصدیق او کرد
و احادیث دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچند
سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را
بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر کم کردند و همه را بایشان ندادند

و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس را برای آل محمد فرض کرده و اباکرد ابوبکر را از آنکه نصیب ایشان را بدهد بسبب حسد و عداوت حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث بطریق اهل بیت علیهم السلام وارد باب بسیار است و ظاهر آیه کریمه آنست که همه اصناف مساوی باشند در حصه چنانچه فقهای خاصه و عامه میگویند در باب اقاریر و وصایا و حق تعالی در ذوی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس آنچه ابوبکر کرد مخالف آیه کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر و ظالمست و هم از جمله طعنها که بر ابوبکر کرده اند در این واقعه آنست که مزوجات رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجرهای خود باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمیست که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه علیها السلام کرد زیرا که انتقال حجرها بآنها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعیست که او روایت کرده و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی بغیر اضرار اهل بیت علیهم السلام نداشت و بعض ظرفا یعنی ابن ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود که از او پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم پس چرا ابوبکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت که اگر امروز فدک را بمحض دعوای او باو میداد فردا میآمد و ادعای خلافت برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابوبکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون پیش از این حق خودش و شهودش حکم بصدق او

کرده

کرده بود بعد از آن ابن ابی الحدید گفته که اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی میگفت اما راست گفت و سخن در اینمقام بسیار است اما این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام

طعن نهم آنکه در جمیع کتب کلامیه و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود در منبر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابی بکر امری بود که بی تدبیر و مشورت و رویت واقع شد خدا نگاه داشت مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر ازین نمیتوان گفت در مذمت ابوبکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابوبکر بغایت دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر مسلمین است تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قدح کند در آن یا از حیله و مکری که او داشت جواب گوییم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او در دلها جا کرده بود و میدانست که باین سخنان خلافت او برهم نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و میترسید که بعد از آن خلافت بامیر المؤمنین برسد این سخن را گفت که این راه را به بندد و تدبیر شورای تمام از او جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر در خطبه اش گفت که شنیده ام که قایلی از شما میگفته است اگر

اگر امیر المؤمنین یعنی خودش بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد پس معروف و مشهور
بانکه بیعت ابو بکر فلتة و بیخبر شد و تمام شد آن چنین بود و لیکن خدا شر آنرا
دفع کرد پس معلوم شد که عداوت با امیر المؤمنین او را بانی باب کرد و این بغض با اثر
جاری شد و مطلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن
ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابو بکر مستقر شد خالد بن ولید را بر سر
قبیلهٔ بنی یربوع که منع زکوات اموال ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول صلی
الله علیه و آله مالک بن نویره را فرستاده بود که زکوات ایشان را جمع کند
و چون خبر وفات حضرت رسول باو رسید دست از گرفتن زکوات کشید
و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار گرفت و موافق
روایات شیعه سببش آن بود که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله سؤال کرد از حقیقت ایمان حضرت در بیان اصول دین فرموده که امام
وصی منست و اشاره کرد بعلی بن ابی طالب علیه السلم چون حضرت از دنیا
رفت مالک با قبیلهٔ بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابو بکر را بر منبر رسول
دید و گفت کی تو را بر این منبر بالا برد و حال آنکه رسول خدا علی را وصی
خود کرد اید و امر کرد که او را از مسجد بیرون کنند قنفذ و خالد او را اخراج
کردند پس ابو بکر خالد را فرستاد و گفت دانستی چه گفت و من ایمن نیستم
از آنکه در کار ما رخنه بیندازد که اصلاح نتوان کرد او را بکش پس رفت
خالد و مالک را کشت و در همان شب با زوجه اش جماع کرد و ارباب سیر
عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او روایت کرده اند که چون خالد وارد
قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند و اظهار اطاعت و انقیاد
نمودند چون شب شد آثار غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه

بر خود بستند اصحاب خالد گفتند ما نیز مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید ایشان
گفتند شما اسلحه بیندازید تا ما هم بیندازیم چون ایشان اسلحه را دور کردند
لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای ایشان را بستند و نزد خالد آوردند
ابو قتاده که در لشکر خالد بود بخالد گفت که این جماعت اظهار اسلام کردند
و ایشان را امان داده اید خالد التفاتی بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی
که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل مردان و زنان و اطفال ایشان را
اسیر کرد و در میان لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود برداشت
و در همان شب با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد
امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابو بکر برگشت و قصه
او نقل کرد عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابو بکر
و گفت قصاص بر خالد واجب شده است چون خالد برگشت و داخل مسجد
شد با هیئت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر برخاست و تیرها
از سرش کشید و شکست و گفت ای دشمن خدا مرد مسلمانی را کشته و با زنش
زنا کرده و الله تو را سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان
داشت که ابو بکر نیز در خطای او با عمر شریک است چون خالد بنزد ابو بکر رفت
و عذرهای ناموجه گفت و ابو بکر برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال
بیرون آمد و کنایه چند با عمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند
که لشکر خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند
و برادر مالک عمر را شفیع کرد نزد ابو بکر و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را
قصاص باید کرد ابو بکر گفت ما صاحب خود را برای این اعرابی نمیکشیم و بروایت
دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در غلاف

نمیکنم شمشیر برا که خدا بر مشرکان کشیده است عمر سوکند یاد کرد که اکر مرا
قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص مالك بکشم وحصه که از غنایم برای
او جدا کرده بودند تصرف نکرد وضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس
حصه خود را وهر چه از زنان ودختران وپسران واموال ایشان در پیش مردم
باقی مانده بود همه را کرفت وبمردان وصاحبان ایشان داد وایشان را مرخص
کرد واکثر زنان ودختران حامله بودند وچون خالد از وصول کشتن او بزنان
وهمیشه او کریزان بود پیش عمر آمد وکفت بعوض کشتن مالك میروم وسعد
عباده را میکشم ورفت وسعد را کشت چنانچه کذشت پس عمر از او راضی
شد وپیش خود طلبید وپیشانیش را بوسید وچون برادر مالك آمد وکفت
بوعده خود وفا کن وخالد را بکش کفت من خلاف آنچه صاحب رسول الله کرده
نمیکنم ودر روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را نزد ابوبکر
آوردند مادر محمد حنفیه در میان آنها بود چون چشمش بر ضریح منور حضرت
رسول افتاد صدا بکریه وفغان بلند کرد وکفت السلام علیك یا رسول الله
صلوات فرستاد خدا بر تو واهل بیت تو اینها امت تو اند وما را اسیر
کرده اند مانند کافران نوبه ودیلم وبخدا سوکند که کناهی نداشتیم بغیر
اینکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود کاشتیم واقرار بفضل ایشان
نمودیم پس نیکی را بدی انکاشتند وبدیرا نیکی پنداشتند تو انتقام ما را
از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد وکفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار
داده ایم بوحدانیت خدا ورسالت پیغمبر او کفتند کناه شما آنست که زکوة
نداده اید کفت اکر راست کویید مردان ما نداده اند کناه زنان واطفال
چیست پس طلحه وخالد خواستند که او را بحصه خود بکیرند کفت نه والله

مرا

مرا مالك نمیتوانند شد مکر کسی که مرا خبر دهد که هنکام ولادت من بر من
چه کذشته است در این وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد
وفرمود که من خبر میدهم چون مادر ترا وضع حمل نزدیك شد کفت خداوندا
وضع این حمل را بر من نزدیك کردان بعد از آن اکر خواهی نکاه دار واکر
خواهی بردار چون متولد شدی همان ساعت زبان کشودی واداء شهادتین
نمودی وبمادر خود کفتی که چرا بهلاك من راضی بودی زود باشد که سید
اولاد آدم مرا نکاح کند وسیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان
شنید فرمود اینها را بر پارهٔ مس نقش کرده در آن زمین دفن نمودند ودر وقتی
که ترا اسیر میکردند اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه
آن نوشته را برداشته بر بازوی خود بستی بعد از آن بمبالغه عثمان و
دیکران لوح را کشودند وبهمان عبارت که فرموده بود منقوش دیدند پس
حضرت آنرا کرفت وبخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد واورا
با آنحضرت تزویج نمود واز احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن
خالد مالك را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف کتاب روضة
الاحباب نقل کرده است که چون مالك را آوردند که بکشند زنش که ام تمیم
دختر منهال بود مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد وخود را بر روی او
افکند مالك کفت دور شو که من کشته شدم وزمخشری در اساس البلاغه
وابن اثیر در نهایه در لغت اقتله این مضمون را روایت کرده اند چون بعضی
از اخبار مؤالف ومخالف را در این واقعه شنیدی بدانکه ابوبکر در این
واقعه از چندین جهت خطا کرده ودر بعضی عمر نیز با او شریك است اول آنکه
بیکناه وتقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد وبقتل وغارت ایشان

عدد کثیر از مسلمانان رضا داده اند و عذری که برای این عمل شنیع میگویند
آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر خالد
دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند و نماز کردند و حال
انکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که شهادتین بگوید و نماز
بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند بابوبکر نمیدهیم بلکه بعضی
بپیغمبر میدهیم یا بفقرا میدهیم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است
که مالک منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق
کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاة منازعه نباید کرد و چون پراکنده
شدند خالد آمد و ایشان را گرفت و بعذر و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب
منهاج از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قایل باشند
کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق ردة بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان
و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح در بحث باغیان گفته است
که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان ابتدا کنند و باید که امام امینی ناصحی را
بفرستد که از ایشان سوال کند علت بغی ایشان را اگر علت آن ظلمی باشد
که بر ایشان واقع شده باشد ازاله آن از ایشان بکند و اگر هیچ یک از اینها
نباشد ایشان را موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را
که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است که خالد
یکی از اینها را در باب ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت بغیر اظهار
انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر نه محض عصبیت باشد چرا ابوبکر
و دیگران با اخبار متواتره نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و
غصب حق حضرت امیر المؤمنین و سیدة نساء و رد شهادت الهی و گواهی

حضرت رسالت پناه بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم
چون بر ایشان کردند و عایشه و معویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر
المؤمنین مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت
طیبین و سایر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمک سلمی
حربک حربی و امثال این که بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای خدا و رسول
و ائمه مسلمین و اطاعت ایشان فرض و مخالفت ایشان کفر است و مالک بن نویره
بمحض آنکه گفته ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله نگفته که زکوة با او
بدهم نمیدهم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال قبیحه مستحق یک
زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله بگویند و بعضی
از ایشان که دیده اند که این عذر بصورتست عذری دیگر برای او پیدا کرده
اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله
برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته است خالد گفت حضرت صاحب
صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرد و او را کشت و بطلان این
وجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست
و ایضا اگر این واقع بود می باید که خالد در برابر عمر این عذر را بگوید
و ابوبکر نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد باین ایشان را
بگوید یا اینکه بر تقدیر وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست و برای
دفع حدود کافیست و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سایر قبیله چه
گناه داشتند و زنان و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ
نرسیده بودند و بلد ایشان کافر اصلی نبودند که اولاد ایشان در حکم
ایشان بوده باشد چه تقصیر داشتند که همه را مثل کفار اسیر کردند

و به بندگی بمردم دادند تا بدون نکاح با زنان و دختران مباشرت کردند
و اولاد از ایشان بهم رسیدند دوم آنکه خالد از دو شق بیرون نیست یا
اجماعت در واقع همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسر و غارت نبودند
پس ابو بکر که اجماعت کثیر از مسلمین بیگناه را کشت و اسیر کرد و به بندگی مبتلا کرد و با
این زناها بسیار شد و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین
ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی کرد و اگر اجماعت همه
مرتد و مستحق انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان و دختران
و مردان و پسران را که بندهٔ مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان را که از ایشان
بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد بر مسلمین ظلم نمود و
مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده و فاسق و کافر خواهد بود
پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی از دو امام البته لازم میآید و خلافتش باطل
شود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر سه باطل شود باجماع مرکب
سیوم آنکه ابو بکر چند از حدود الهی را تضییع نمود یکی آنکه حد زنا که خالد
با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خونشان را باطل
کرد و قصاص معطل نمود و در این کارها عمر هم با او شریک و در تضییع
قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را
بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد
و قتل او را بعوض قتل مالک قبول کرد و از این معلوم میشود که انکاری
که عمر در این باب نمود از راه دینداری نبود بلکه برای آن بود که با او
در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عمر این دینداری را در باب
ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم بکار برد و از جمله غرایب آنست

که

که ملا علی قوشچی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بوده
عده اش منقضی شده بود و این هرزه و افترا را هیچ کس بغیر او نگفته و در هیچ
روایتی مذکور نیست و اگر چنین بود بایست که در وقتی که عمر او را تهدید
سنگسار میکرد این عذر را بگوید طعن هفتم آنست که در اخبار مستفیضه
بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابو بکر مکرر اقاله و استعفا
از خلافت میکرد چنانکه طبری در تاریخ و بلادری در انساب و سمعانی در
فضایل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابو بکر بعد از آنکه با او
بیعت کردند بر منبر می گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست از
خلافت و بیعت من بردارید من بهترین شما نیستم و حال آنکه علی در میان
شماست و حضرت امیر علیه السلام در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت
کرده اند فرموده که چه بسیار عجیب بود از ابو بکر که در حال حیوة طلب اقاله از
بیعت میکرد و اظهار پشیمانی مینمود و در وقت مردن برای دیگر خلافت را
عقد کرد و بروایت دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست
بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا
شیطانی هست که عارض من میشود در هنگام غضب پس در وقتی که مرا غضبناک
بیابید از من اجتناب کنید تا تأثیر نکنم در موهای شما و در پوستهای شما و اینها
دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود
افضل میدانسته و امامت مفضول قبیح است و ایضاً اتفاقیست که عقل و
عدالت هر دو در امامت شرطست اگر این شیطانی که عارض او میشده او را
از عقل و تکلیف بیرون می برد و مصروع میشد پس شرط اول که عقل است
مفقود بوده و اگر بدر نمیبرده و ضبط خود می توانسته است کردن پس

فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضاً اقاله امام را جایز است یا جایز نیست
اگر جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار
نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است و حال
آنکه بی خلاف اظهار کلمهٔ شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جایز است
پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قدح در یکی از این دو
خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند از شواهد
احوال آن مکار محیل و رفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطئه
با یکدیگر بود تا مردم را در این باطل محکم تر کنند چنانچه آن فقرهٔ شقشقیه شاهد
حق است بر این طعن هشتم آنست که جاهل بود با کثر احکام دین و تفاسیر الفاظ
قرآن که اکثر صحابه میدانستند و بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است
بر چندین طعن و ما در این رساله چند موضع را ذکر میکنیم اول معنی کلاله
که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری یا پدری تنها یا مادری
تنها باشد موافق روایات اهل بیت علیهم السلام است چنانچه از آیات سورهٔ نسا
نیز معلوم میشود بعضی از مفسران گفته اند که ما عدای والد و ولد است
و از ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند
که از او پرسیدند و ندانست بعد از آن چنانکه صاحب کشاف روایت
روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خداست
و اگر خطا باشد از من و از شیطان است و خدا از آن بری است کلاله ما عدای
والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قرین شیطان کرده چنانچه
در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر باشد و
خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل تفسیر قرآن برای خود کرده و بقول

در مصابیح و غیر او از عامه بطرق بسیار روایت کرده اند که هر که در
قرآن برای خود سخن گوید جای خود را در آتش مهیا داند و بروایت
دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی
پیش از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هرگاه
برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است
و حکم خدا خلاف ندارد و همه با هم موافق است هر چه را میدانید بگوئید
و هر چه را نمیدانید بکسی که میداند واگذارید دوای ندانستن پرسیدن است
این همه روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله
ما سوای ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت چنان
میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه
مخالفت ابوبکر کنم مؤلف گوید که عجب است از کسی که شرم از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم
کند و از برای رعایت او از رای خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بود
وای بر او که بی مستند تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته وای
بر او که از برای رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و ایضاً روایت
کرده که در وقت مردن می گفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول صلی
الله علیه و آله از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه
در آنست کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله
میگفته اند همه برای خود و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستند و هم
چنین در باب خلافت ابوبکر شک داشته است و ظاهر میشود که بنا

امور ایشان بر اهوای باطله و مصالح دنیویه بوده و مستند بدلیلی و
حجتی نبوده و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق
اسلام میدانند و از جملهٔ مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند
در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است
با آنکه بسیاری از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا
و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیلی چند هزار حدیث روایت کرده است
دویم آنکه اب که بمعنی گیاه و مرعای حیوانات است و هر حرفی میدانند و او
ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او
پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر سر من سایه می
افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سیوم آنکه دزد را گفت بعوض
دست راست او دست چپش را ببرند و فخر رازی گفته است که بریدن دست
چپ در مرتبهٔ اول خلاف اجماع مسلمانانست چهارم آنکه زنی میراث خود را
از فرزند زادهٔ خود خواست گفت در کلام خدا و رسول او برای جده میراث
نمی یابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس
داد و بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرد با آتش سوزاند
با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان آتش شهادتین باواز بلند
میگفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و با آتش عذاب کردن هر دو بدعت
بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است که او دعوای اسلام
کرد و عذری که بعضی گفته اند او زندیق بود و بعضی از علما گفته اند که
توبهٔ زندیق مقبول نیست بیوجه است زیرا که در روایات از او بغیر
این نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندقه

نمیشود

نمیشود و در روایت نهی از مذهب ما نزد عامه از روایات صحیحه است و
در صحیح بخاری از ابوهریره و ابن عباس روایت کرده است و ابن ابی الحدید
نیز روایت کرده است طعن نهم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و تاملی
که در ایام خلافت عمل کرده بود از برای عذاب خود که توقع داشت تا مضر
داشت خواست و بال شنایع اعمال عمر را نیز با آن ضم کند و ایضا خواست
وفا کند با آن عهدی که با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع
عود حق با میر المؤمنین علیه السلام نمیتواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را
برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان
کندن ابوبکر عثمان را طلبید و گفت وصیتم را بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این
عهدیست که عبد الله بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد اینرا گفت
و بیهوش شد عثمان نوشت که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابوبکر
بهوش باز آمد گفت بخوان چون خواند ابوبکر گفت الله اکبر ترسیدی که
اگر من در این غش بمیرم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت
بلی ابوبکر گفت خدا ترا جزای خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را
تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس وصیتنامه کرد عمر را پس طلحه
داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابوبکر
گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا بپرسد خواهم گفت بهترین امت را برایشان
خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چندین خطا کرد اول آنکه او را چه رسیده
بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند بلکه مخالفت رسول خدا
کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تاسی بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله بنص قرآن واجبست دویم آنکه گفت عمر بهترین امت

با انکه علی علیه السلام در میان امت بود و باحادیث متواتره او بهترین امت
بود چنانچه گذشت و خود گفت لست بخیرکم و علی فیکم **سیوم** انکه عثمان را
چه لیاقت بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین
فظ غلیظ جاهل منافق بی باکی بکند بایستی او را منع و زجر کند که چرا چنین
کردی چه جای انکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل
اسلام باو بدهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور جزئیه چندین
روز انتظار وحی الهی می کشید و برای کامل خود نمی گفتند این جاهلان
بیباک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند که چنین امر عظیمی را برای
خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم می آید که شفقت
این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول باشد که رحمة للعالمین
و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل از اطوار متناقضه و اقوال
متباینه می یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه معهوده و محروم
کردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بود و اقوال و احوالی که عامه و خاصه
نقل کرده اند که در اجمال از او ظاهر شود دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت
او میکند بسیارست و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب دویم**
در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر است که خلیفه
دویم سنیانست بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و منبع این زیاده از آن
است که در کتب مبسوطه احصا توان کرد فکیف این رساله و او در جمیع
مطاعن ابو بکر شریک بود بلکه خلافت ابو بکر یک شعبه از فتنهای او بود
لهذا از مطاعن مخصوصه او اندکی در این رساله ایراد می نمائیم **طعن اول**
در بیان حدیث دوات و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است

هرچند این طعن غزالی و محمد شهرستانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده
اند که این اول فتنه و خلافیست که در اسلام بهم رسید و سببش عمر بود شهرستانی
در کتاب ملل و نحل گفته که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از
امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و
قلم و این قضیه از جمله متواترات است که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی
انکار او نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیح خود
نقل کرده و مسلم و سایر محدثان بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون
مشترک میان همه آنست که ابن عباس گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه
و آنقدر گریست که آب دیده اش سنگ ریزه ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند
مروارید قطرات عبرات بر گونهای روی او جاری بود گفتند کدام است روز
پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و
بروایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای
شما بنویسیم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید پس عمر گفت ان الرجل لیهجر یعنی
این مرد هذیان می گوید و بروایت دیگر گفت رسول خدا هذیان می گوید
و بروایت دیگر گفت چه میشود او را آیا هذیان می گوید استفهام کنید که
چه میگوید و بروایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما
کتاب خدا هست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند و نزاع
کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها
بلند شد و بعضی گفتند گفته گفته رسول خداست و حاضر کنید دوات
و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع
بسیار شد حضرت فرمود برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست

نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود
که حایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که می‌خواست بنویسد
برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز ابن الاثیر
بهمین نحو زیاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت کرده است و قاضی
عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا از این مبسوط‌تر و
شنیع‌تر روایت کرده است و بنا بر قد بصیر مخفی نیست که امری که حضرت
خواهد در این مجال تنگ و وقت قلیل بر کتفی بنویسد جمیع شرایع دین نخواهد
بود پس باید امر مجملی باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت
و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند عالم
که عالم باشد بجمیع مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا بر او روا نباشد
و همه امت را بر یک طریقه بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و معنی
برای ایشان بیان کند تا طریق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان
مسدود گردد چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب خدا و اهل
بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یک دیگر جدا نخواهند شد و در
روز غدیر بتعیین خلیفه نمود و چون حضرت می‌دانست که آنها را با وجود
اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت و خواست تاکید حجت در این وقت
بفرماید و نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد
و عمر این معنی را یافت و منافی آن تمهیدی بود که او با منافقان دیگر
در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آنحضرت
غالب شده و هذیان میگوید و حضرت دید که آن بی‌حیا در حضور آنحضرت
انکار قول او میکند و منافقان با او موافقت می‌کنند دانست که اگر در این

اهتمام

اهتمام بفرماید و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفته
و اعتبار ندارد اکتفا بخصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و
ایشان را از حجره طاهره بیرون کرد و ایضا چون مشاجره آن منافقان را در
حضور خود مشاهده نمود ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعه
شدید شود و کار بکارزار منتهی شود و منافقان را ظاهر بیابند و اسلام بالکلیه
از میان برود چنانچه حضرت امیر المومنین را باین سبب نهی از مقاتله و امر
بمسالمه با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است که وصیت و عهدی که مناسب
آن وقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت باحوال بازماندگان است
و جمیع امت بازماندگان آن حضرت بودند چون تواند بود که احوال
ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه
امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی و ابوداود از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که گاه هست زنی یا مردی شصت
سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت میکند آتش
برای ایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده‌اند که آدمی
نباید یک شب و دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد
و موید اینچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده
است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر شتر خود سوار
و تنها میرود من از پی او رفتم گفت ای پسر عباس من شکایت میکنم بتو
از پسر عمت یعنی علی علیه السلام سوال کردم از او که با من بیاید نکرد
و همیشه او را با خود غضبناک می‌یابم تو چه گمان داری غضب و خشم
او از چه جهت است گفتم تو هم سبب را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او

برای نوبت خلافت است از او گفتم سببش همین است و چنین می دانم که رسول
خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هر گاه خدا نخواست که باو برسد خواست
پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا غیر آن را خواست مگر
هر چه پیغمبر میخواست می شد رسول خدا خواست که عم او ابو طالب مسلمان
شود و چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید گفت که در روایت دیگر
چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای
خلافت او را ذکر کند پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر
اسلام پراکنده شود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا
آنچه مقدر کرده بود شد و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که گفت روزی
داخل شدم بر عمر در اول خلافتش و از برای او یکصاع خرما بر روی حصیری
ریخته بودند و میخورد مرا تکلیف کرد یك دانه برداشتم و همه را خورد و
سبوی آبی در پیش او گذاشته بود برداشت و بیاشامید و تکیه داد بر
بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا می آیی ای عبدالله گفتم از مسجد
گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی گمان کردم عبدالله بن جعفر را میگوید
گفتم با همسنان خود بازی میکرد گفت او را نمیگویم بزرگ شما اهل
بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود و تلاوت قرآن
می نمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم
باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است
گفتم بلی گفت آیا گمان می کند که رسول خدا نص بر خلافتش کرده است
گفتم بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند
پدرم گفت راست می گوید عمر گفت از رسول خدا در کلام او گاهی سخنی چند

صادر

صادر میشد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمینمود یعنی صریح نبود
و گاهی از جهت محبتی که باو داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب
او بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را
اما این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام نه بحق خانه کعبه سوگند
که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او
در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم
که او چه در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد
آنچه مقدر شده بود تا اینجا روایات ابن ابی الحدید بود و از این روایات
معلوم شد که از اول تا آخر رسول تعیین حضرت امیر المؤمنین را میخواست
و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن بوده و معلوم شد که او
خود را از خدا و رسول اعلم میدانسته است بمصالح امت و آنکه گفته است
عرب بر او خواهند شورید و مرتد شوند و اینرا از کرامات او حساب کرده اند
بشومی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق
بامیر المؤمنین برگردد که موافق طریق رسول خدا در میان ایشان سلوك
کند و عادت مردم را در عرض بیست و پنج سال باینکه رؤسا و سرکردها را
اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را ذلیل کرداند و هر چه سلطنت
دنیا را دزدان دانند بکنند و دست از حکم خدا بردارند لهذا چون حق بحضرت
امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت رسول خدا عمل کند و قسمت
بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیك نحو سلوك كند مردم تاب نیاوردند
و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معاویه را دانسته در شام
تعیین کرد و باو تمهید کرد که اگر حق بامیر المؤمنین برگردد او را طاعت

نکند و پیداست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنهٔ صفین
و خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول
نبود خون شهدا تمام در گردن اوست چون بر کیفیت این قصه مطلع شدی
و اخبار متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه
کفر و نفاق و خطای او بچندین جهت لازم میآید اول آنکه نسبت هجر و هذیان
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آن
حضرت معصوم است از آنکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف
واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان
جد و نه مزاح و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض
در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح
باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی یعنی حضرت رسول سخن نمیگوید از روی خواهش نفس
خود دور نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا باو رسیده است دویم
آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی و بیحیائیست که دلیل
کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا واگذارید او را که هذیان
میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس اندک حیا و ادبی
داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم
الانبیا که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک
آنحضرت را برده مثل یا ایها الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده لا تجعلوا
دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آنحضرترا
درمیان خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده لا

خود را بلندتر از صدای او مسازید و ایضا بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع
سخن دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت میکند
که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین
نزاعی و ضجیجی درمیان خانه آنحضرت که محل نزول ملائکه مقربینست
برپا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت میکند که در این حال
فرصت بدست او افتاده و آنچه خواهد میکند سیوم رد حکم الهی کرده
که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی اطاعت کنید
خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما آتاکم الرسول فخذوه و ما
نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما پس بگیرید آنرا
و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما
کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را نمیرسد که هرگاه خدا و رسول
او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشانرا اختیاری در کار خود و هیچ جا
نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست یا آنکه در بیماری
از رسالت معزولست و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او مکنید و حرف
او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده
است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم آنکه در روایت
ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آنوقت
خواست تصریح بنام علی کند که من مانع شدم و این عین مشاقه و معارضه
با آنحضرتست و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین
له الهدی تا آخر آیه یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا بعد

از انکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کنند غیر راه مؤمنان را که
طاعت رسول است او را بکردار خود وا گذاریم و آخر بجهنم فرستیم و
بد جاییست جهنم از برای ایشان پنجم انکه آنحضرت را آزار کردند بسبب
آوردن بدعتی که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده
و او را رحمت عالمیان گفته روا از ایشان کردانید و اعراض فرموده ایشانرا
راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که آزار
آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ
اللهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای
ایشانست عذابی دردناك و باز فرموده است اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ
وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِینًا یعنی
بدرستی که اینها میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است خدا ایشانرا
در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم
انکه در قول او حسبنا کتاب الله چندین خطا کرد اول انکه اظهار جهل
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با خطای او کرد زیرا که اگر حضرت
نمیدانست که کتاب خدا بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر
میدانست و باز خواست که وصیت کند خطا و فعل لغوی کرده دوم انکه
آیاتی که استنباط احکام از آن کرده اند پانصد آیه است تقریبا و معلوم
است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط می شود در غایت
اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها شده
و بعضی گفته اند محکم ترین آیات کریمه آیه وضوست و قریب بصد تشابه
در آن هست و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مأول

و عام و خاص و مطلق و مقید و غیر آنها هست پس چگونه کتاب خدا از برای
رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی بود چرا خود در مسایل حیران
میشد و رجوع بدیگران میکرد و میگفت لَوْلَا عَلِیٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ و مکرر اقرار
بجهل میکرد و میگفت همه کس از عمر اعلم است حتی زنها در حجلها و در
پردها سیوم انکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول صلی الله علیه
و آله کتاب را مقرون با اهل بیت نمیکرد چنانچه گذشت در حدیث ثقلین
و تمیز نمود که از یك دیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند
پس کتاب با امامی که مفسر کتابست کافیست نه کتاب تنها و لهذا
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده منم کلام الله ناطق قطب محیی شیرازی
که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب
خود که راه بتنها نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول
الله در میان هست بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید چون
کتب طب هست که اطبا نوشته مارا باطبا مراجعت نباید کرد چه این
سخن خطاست برای اینکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط
از آن می تواند کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَی
الرَّسُولِ وَاِلَی اُولِی الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ کتاب حقیقی
صدور اهل علم است بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ
نه بطون دفاتر چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود اَنَا کَلَامُ اللهِ
النَّاطِقُ وَهٰذَا کَلَامُ اللهِ الصَّامِتُ تا اینجا کلام قطب بود که حق تعالی
بر قلمش جاری کرده است و اقبح ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم
انکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سقیفه که گفت

از آنکه از تجهیز و تغسیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او
و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت
شدند و مریدان ایشان عذری که میگویند برای ایشان آنست که از حدوث
فتنه ترسیدند اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود و فتنه نخواهد
شد و چون است که وقتی که حضرت رسول می خواهد که نصب خلیفه کند
او را نسبت بهذیان میدهند و چون خود تعیین خلیفه نا حق می کنند
صلاح امت است و ضرور است و ایضا وقتی که ابو بکر در سکرات مرگ
عثمان را طلبید که نص بر خلافت عمر بکند و پیش از آنکه نام شوم او را
ببرد غش کرد و بیشعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد
از آن که بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با
آنکه هذیان از جهات شتی باو اقرب بود و چرا حسبنا کتاب الله را در
اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد چرا این را نگفت پس عاقل خبیر
از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول تا آخر اینها
را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت
از خلافت نبود و این اول قارورة بود که در اسلام شکست آن شقی و
پیوسته در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته و کرده
آنحضرت نبود چنانکه بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین
و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند
که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان بروند پس ندهند و هر که از مشرکان
نزد مسلمانان بیاید با ایشان پس دهند پس عمر در غضب شد و بنزد
حضرت آمد و گفت تو رسول خدا نیستی گفت بلی گفت ما مسلمانیم و آنها

کافر

کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار دهیم حضرت
فرمود آنچه خدا مرا بآن امر کرده است می کنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد
و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف
خواهیم کرد چرا نشد پس حضرت فرمود که من نگفتم امسال خواهد شد بعد
از این خواهد شد پس غضبناک برخواست و گفت اگر یاوری می یافتم با
اینها جنگ می کردم و بنزد ابو بکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد و ابو بکر
او را منع کرد و چون روز فتح مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت
فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت فرمود اینست آنچه خدا مرا وعده
داده بود و دروغ نگفتم و در بعضی از روایات نقل کرده اند که عمر گفت از
روزی که مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم مگر در روز حدیبیه و این
اخبار صریح در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی نشد و دلتنگ بود
از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک
فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما
یعنی پس نه بحق پروردگارت قسم که ایمان نمیآورند تا ترا حکم کنند در
منازعه که در میان ایشان شود پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج و
تنگی در آنچه تو حکم کنی و منقاد کردند انقیاد کردن کامل پس معلوم شد
که او مؤمن نبوده باآنکه شک در گفتار آنحضرت و اعتراض کرد که چرا
وعدهٔ تو بعمل نیامد و ظاهر میشود که حضرت از او دلتنگ شده بود و او را
شک کننده میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر
داشت و منتظر اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه
او را طلبید و فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن

دادی و از جمله آنها آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید
در شرح نهج ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی من پی حضرت رسول
صلی الله علیه و آله رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم
حضرت نعلین خود را بمن داد و فرمود این دو نعل را ببر و هرکه را در بیرون این
باغ ببینی که شهادت دهد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد
پس بشارت ده او را به بهشت ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود
گفت این نعلها چیست ای ابوهریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها
فرستاده که هرکه را ببینم آن بشارت را باو دهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت
افتادم و گفت برگرد ای ابوهریره پس برگشتم بخدمت حضرت و میگریستم و
میگریستم و عمر از پی من بیامد پس رسول خدا گفت چه میشود ترا ای
ابوهریره من قصه را نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت
پدر و مادرم فدای تو باد آیا تو نعلهای خود را بابوهریره داده که آن بشارت را
بدهد گفت بلی عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد بر این خواهند کرد
بگذار مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بگذار اعمال خیر اگرچه آثار
وضع از اول تا آخر الحدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن
از احادیث صحاح ایشان است و دلالت بر بیشرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر
میکند و رد قول حضرت رسول کرد و آن عین شرکست و ابوهریره بیگناه را زد
و بخفت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت از برای مصلحتی در
اینوقت ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی
آن ملعون باشد و ایضاً بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند
که چون عبدالله بن ابی منافق مرد پسر او آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سؤال کرد که حضرت پیراهن خود را شفقت فرماید که پدر خود را
در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد و باز التماس کرد که حضرت بر پدر او
نماز کند حضرت برخواست که بر او نماز کند عمر برخواست و جامه حضرت را
گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار
ترا از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار
مبالغه کرد حضرت فرمود خدا مرا مخیر کرد و فرمود اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً و اگر دانم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه استغفار
کنم خدا او را میآمرزد زیاده میخواهم کرد باز عمر گفت که او منافقست
پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد پس عمر
گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن
ابی الحدید مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات
شیعه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از برای تالیف قلب پسر عبدالله بجنازه او حاضر شد عمر
گفت خدا مگر ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب
نگفت عمر بار دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که وای بر تو
چه میدانی که من چه گفتم من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن
قبرش را از آتش و او را بسوزان بآتش جهنم حضرت فرمود که آنملعون
مصلحت حضرت را برهم زد و از حضرت ظاهر شد امری که نمیخواست ظاهر
شود و دل پسر عبدالله بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی و بیحیائی دارد
مقدمه از او بظهور آمد و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی روا نیست که
جامه اش را یا گریبانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این

منضمن ایذا و اهانت و استخفاف بآنحضرتست که احترامش بر عالمیان
واجبست و جزو اسلام است و ایضا انکار فعل و قول آنحضرت کرده و
حضرترا نسبت بغلط و خطا داده و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل
کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن حضرت رسول را
بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه را بزنی داده و در
فلان باغست و حضرت رسول حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد
و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت بخدا و رسول
و مؤمنان کرده است بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب
کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من اینرا از جهت بی ایمانی نکردم
چون عیال من در مکه بودند و کسی در آنجا نداشتم که حمایت ایشان کند
خواستم منتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت
فرمود راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار
گردنش را بزنم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است
و شاید خدا خطاب کرده باشد اهل بدررا که هر چه خواهید بکنید من
بهشت را بر شما واجب کرده ایم و این حدیث اگرچه مخالف روایات شیعه
است اما الزام بر مخالفان میتوان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق حاطب
کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید از برای
او مگر خیر باز دیگر نسبت خیانت باو دادن و اراده زدن گردن او کردن
رد قول حضرت رسول است و مخالفت صریح آنحضرتست و ایضا ابن ابی
الحدید در شرح نهج و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد
بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابوسعید خدری که گفت ابوبکر آمد

بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من بفلان وادی
گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود که
برو و اورا بکش ابوبکر رفت چون اورا در نماز دید نخواست اورا بکشد
و برگشت پس حضرت بعمر گفت که برو و اورا بکش آنهم رفت و چون اورا
در نماز دید نکشت و برگشت پس علی علیه السلام را گفت تو برو و اورا بکش
چون حضرت رفت اورا ندید رفته بود پس حضرت رسول فرمود که این
مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجره گردنشان نمیگذرد و از دین
بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از آن
هرگز بدین بر نخواهند گشت و ابن حجر گفته است که شاهد صحت این حدیث است
حدیث جابر و رجال آن همه ثقه اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است
که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه بود و آخر
فتنه یعنی دیگر فتنه نمیشد آنگاه فرمود که از نسل این گروهی بیرون خواهند
آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را
حافظ ابو نعیم در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران
بسندهای بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را
بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را بابوبکر داد و امر کرد او را بقتل
او و همان روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر او
کشته میشد میان امت من هرگز اختلافی بهم نمیرسید پس معلوم شد
که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا و
نماز کردن او عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت
عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد و در حدیث سابق بعد

بعد از انکه ابوبکر او را وصف بصلوة باخشوع کرده بود امر بکشتن
او فرمود و مخالفت عمر از آن رسواتر بود زیرا که بعد از ان که ابوبکر
عذر نماز را گفت و حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت
کرد و همین عذر نا موجه را گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان درین
امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت هم چنانکه منع دوات و قلم
باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و
وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از ایشان
صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادت او بوده و از برای
نفاق دلیلی از این ظاهرتر نباشد چنانکه گفته اند یک خطا یا دو خطا نه
خطای نادر غلط اینقدر خطا طعن دویم انکه انکار کرد امری را که بر هیچ
عاقلی وقوع آن مخفی نبوده بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت
کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد
ابوبکر حاضر نبود عمر ندا کرد در میان مردم که ایها الناس بخدا سوگند
که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را
خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابوبکر حاضر شد و گفت
آیا نشنیده این آیه را انک میت و انهم میتون و این آیه را که و ما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او
رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از دین
پشت بر خواهید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را
از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل

و زمخشری در اساس اللغه روایت کرده اند و کسی انکار این واقعه نکرده است
و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود بآیات قرآنی
و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر
میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مؤمنست بعد
از من و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکثان و قاسطان و مارقان
و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ
میگذارم و در روز محنت که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و ایضا از کجا
برو معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت این واقعه
زیاده از آنست که بیان باید کرد یا غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن
ابوبکر با حضرت امیر علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را
درمیان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره
باین کرده و جواب بعضی اضافات مخالفانرا بتفصیل در کتاب بحار ایراد
نموده ام طعن سیوم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنانرا با آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی
نیست درمیان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مقرر شد و خلافی که کرده اند در آنست که آیا نسخ شد یا حکمش
باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقیست
و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شد این آیه فما استمتعتم به منهن
فآتوهن اجورهن فریضة بنا بر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیر
گفته است که اتفاق کرده اند بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و
گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون

حضرت در عمره بمکه آمدند زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب
حضرت از طول عزوبت حضرت فرمود که متعه کنید از این زنان و در صحیح
بخاری و مسلم و جامع الاصول روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان
روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه داد و در صحیح مسلم
از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد مردم را بمتعه
و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن پس این را بجابر نقل کردم گفت
این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون
عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را
میخواست بهرچه میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده
پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است و نکاح زنان
را بهم قرار دهید اگر بیاورند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده
است البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که اگر نه آن بود که عمر
خطاب نهی کرد از متعه زنا نمیکرد مگر اندکی از مردم و فخر رازی نیز در
تفسیر این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر از عمران بن حصین روایت
کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد
که آنرا نسخ کند و امر کرد بآن ما را رسول خدا و متعه کردیم و مرد و ما را
از آن نهی نکرد بعد از آن گفت مردی از برای خود آنچه خواست گفت
و حج تمتع اجماعی مسلمانانست که مشروع است و حکمش باقیست و فقهای
عامه خلافی که کرده اند در این است که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه
و آیه فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمْرَةِ اِلَى الحَجِّ دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری

و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از
جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران
روایت کرده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج
وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه دیگری
شتر با خود نیاورده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در یمن
بود حضرت باو نوشت که از آنجا بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت
کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورده
بود و حضرت امیر را شریک در هدی خود کردانید و این یکی از مناقب مختصه
آنحضرتست که در مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را
تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد و فرمود
که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود هدی
با خود نمیآوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت
بعمره کند و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص
این سالست یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را
در انگشتهای دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد عمره در حج باین روش
و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت
رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام خود باقی باش و حضرت رسول
شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد و حضرت امیر باقی را نحر کرد
و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند که در عسفان نزاع شد
میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع
چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد بتلبیه عمره تمتع و گفت لبیک بعمرة

و حجة عثمان کفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من
میکنی حضرت فرمود من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای
کفته احدی و در صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین
بمن کفت که امروز حدیثی بتو نقل می کنم شاید خدا ترا بآن منتفع کرداند بعد
از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر بعمره کرد طایفه از اهل
خود را در عشر ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی از ان
نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود انچه خواست کفت و هم
برین مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع
الاصول همه را ایراد نموده و در کتاب بحار الانوار همه را با جواب شبهها ی
ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که
عمر باواز بلند بر منبر کفت مُتعتان كانتا على عهد رسول الله و انا
احرّمهما و اعاقب عليهما متعة النساء و متعة الحج یعنی دو متعه
بودند در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب می کنم
بر هر دو یکی متعه زنان و دیکری حج تمتع و هر که اندك بهرۀ از شعور
دارد می داند که این عبارت صریحست در مشاقه و معانده با خدا و
رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخلست تحت آن آیه و من یشاقق
الرسول تا آخر که ترجمه اش کذشت و ایضا حکم نکرد بانچه خدا فرستاده
و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است
پس ایشانند کافران و بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد از او پرسیدند
که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کی فرا کرفتی کفت از عمر
کفتند عمر که نهی کرد ازان و عقاب می کرد بر ان کفت از برای انکه

خود بر منبر کفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند من این روایت او را
قبول کردم که کفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم نهی او را که از پیش
خود اختیار کرد طعن چهارم آنست که چون مغیرة بن شعبه از جمله رؤسای
منافقین و دشمنان حضرت امیر المؤمنین بود چنانچه در روایات متعدده
وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه
و انکه یك دیکر متفق باشند در انکه نکذارند که خلافت باهل بیت رسالت
بر کردد و یکی از آنها مغیره بود و سالها بر منابر سب آنحضرت کرد چنانچه
ابن ابی الحدید کفته است که اصحاب بغدادیون ما کفته اند که کسی که او
اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت
بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار معتبره متواتره وارد شده است
که پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلام میکرد تا بجهنم واصل شد و با ان
عمرش عمل زنا بود و انکه از خواهش شکم و فرج نمیکذشت و معاونت
فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف می کرد
چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد
از آن اخبار بسیار روایت کرده است در انکه آن ملعون سب حضرت
امیر علیه السلام بر منابر میکرد و مردم را امر باین مینمود و هم چنین اعتراف
کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا
بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه
غرض بوده و اصل قصه طولی دارد مجملی از آن را در اینجا ذکر می کنیم
و آن چنانست که چون عمر مغیره را بآن قضا بلد را والی بصره کرد در بصره
زنی بود که او را ام جمیل می کفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان

بخانهٔ او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند آنرا بسیار عظیم شمردند
اینرا و طبری روایت کرده است که خانهٔ ابو بکره و خانهٔ مغیره نزدیک یک
دیگر بود و همین شارع در میان فاصله بود و مسکنشان در دو غرفهٔ مقابل
یکدیگر بود و هر یک از غرفها روزنهٔ داشت که بسوی دیگری مفتوح
میشد روزی ابو بکره در غرفهٔ خود نشسته بود با جمعی و صحبت میداشت
ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود ابو بکره خواست که در را به بندد
نظرش بر غرفهٔ مغیره افتاد دید که باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان
پای زنی نشسته است پس ابو بکره بآن جماعت گفت که برخیزید و نظر کنید
چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این زن کیست گفت ام جمیل دختر
افقم ایشان گفتند ما رانی چند را دیدیم اما رو ها را ندیدیم پس ایشان صبر
کردند و مشاهدهٔ حرکات مینمودند تا فارغ شد چون برخواست شناختند
که ام جمیل است در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل
خودش نماز جماعت بکند ابو بکره آمد و مانع نماز او شد و این واقعه را بعمر
نوشتند و مغیره نیز دروغی چند در این باب بعمر نوشت چون نوشتها بعمر
رسید عمر ابو موسی اشعری را که دشمن امیر المؤمنین بود والی بصره کرد و
فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید ابن ابی الحدید از کتاب اغانی
ابو الفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفانست روایت کرده
از عمر بن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابو بکره را
طلبید و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت
بلی والله گویا می بینم که اثر آبله در رانهای او بود مغیره گفت نظر
لطیف دقیقی کرده ابو بکره گفت تقصیر نمیکنم در امری که خدا خوار

کند

کند تو را بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت ندهی که مانند میل در
سرمه دان دیدی که داخل میکرده و بیرون می کشید قبول نمیکنم
گفت بلی والله چنین شهادت میدهم در اینوقت رنگ عمر متغیر شد
و حضرت امیر علیه السلام گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند
عمر اینرا گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم مثل
گواهی ابو بکره عمر گفت نه والله تا گواهی ندهی مانند میل در سرمه دان
فایده ندارد نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که تا پر و سوفارش
پس تاثر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام گفت یا عمر گفت که نصف
مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سیوم بود و او هم چنین
شهادت داد پس علی علیه السلام با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ
عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر بر رویش ریختند و زیاد که گواه
چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره می گریست و بنزد مهاجران
میرفت و استغاثه می کرد که ایشان در باب وی شفاعت کنند و نزد
زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله میرفت و می گریست پس
عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند
تا زیاد حاضر شود چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشانرا طلبید و رؤسای
مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را می بینم
که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجرانرا باین عبارت
تعلیم او کرد که نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید دید جوانی
مغرور رسید دستهارا حرکت می دهد و میاید بخاطرش رسید که او را نشد
هم باید کرد و مهابت عمر با وجود نامردی میان عرب و عجم معروفست

بصدای بلند و درشتی گفت چه گواهی نزد تو هست ای که لولهٔ عقاب گویا
مدح و ذم هر دو در این عبارت هست و عبدالکریم راوی حدیث گفته
که چون ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد خواست صدای خود را شبیه
بصدای ناهموار عمر بکند چنان نعره زد که نزدیک شد من غش کنم لیکن
از فحاوی این اخبار معلوم شد که باعتبار خبیثی که میان عمر و آن فاسق
منافق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر گواه
را حد مفتری بزنند و تعطیل حدود الهی و سعی در آن کردن مطلقا بدعت
و اگر متضمن حد زدن چندین بی گناه باشد قبیح تر و شنیع تر است و از
سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بیک نحو
نوشته بودند و این اختلاف بحیله و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج
گفته است که بسیاری از راویان روایت کرده اند که زیاد گفته دیدم
مغیره را که پاهای ام جمیل را برداشته بود و خصیهای او را دیدم که تردد
میکرد در میان رانهای او و صدای بلندی و نفس تندی میشنیدم و
ابوالفرج گفته است که عمر را گفتهٔ زیاد و تغییر شهادت دادن و دفع
حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است بعد از آنکه ابوبکره را حد
زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد و عمر اراده کرد که بار دیگر
او را حد بزند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را نهی کرد از
این و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از این
معلوم میشود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی
تقیه او را حد نزد و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را
و ابوالفرج گفته است که عمر ابوبکره را امر بتوبه کرد ابوبکره گفت مرا

توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس
تا تو در دنیا باشی یا تا من در دنیا باشم و گفته است که چون آن گواهان را
حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خوار کرد عمر گفت ساکت شو
خدا جانت را بگیرد و بروایت دیگر نفرین کرد که خدا خوار کند آن مکانی را
که اینها ترا در آن مکان دیدند ابوالفرج گفته است که عمر بعد از این حج
رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا
تجاهل میکنی بمن بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو دروغ
گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی بینم مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگ
باران کنند بسبب تو و حضرت امیرالمؤمنین می فرمود که اگر بر مغیره ظفر یابم
او را سنگسار خواهم کرد و هر که تامل کند در این اخبار او را شکی نمی ماند
در آنکه زنای مغیره نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و نزد عمر نیز
ثابت بود و عمر دانسته از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او
و اقامت حد بجور و ظلم بر بیگناهی چند کرد طعن پنجم آنست که فخر رازی و ابن
ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه روایت کرده اند که روزی
عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق خود زیاده از مهر
زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بروایت دیگر در بیت المال
مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخواست و گفت خدا ترا رخصت
نداده است که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری بیکی از زنان خود
داده باشید از ایشان هیچ چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم دانا تر و فقیه
تر اند از عمر حتی زنان پرده نشین در خانها و بروایت ابن ابی الحدید
عمر گفت تعجب نمیکنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت و

با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بروایت فخر رازی آن زن گفت
ای پسر خطاب خدا چیزی را بما عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود
خطاب کرد که همه مردم دانا تر اند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت
و از این روایات نهایت جهل و بیکتاب و سنت ظاهر میشود و چنین
کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه باشند قابلیت ریاست
عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتی که عالم بجمیع علوم درمیان امت
باشد طعن ششم که از اعظم طعنهاست و صریح است در معاندهٔ خدا و
رسول و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند و از جملهٔ مطاعن او ذکر
نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی
داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول نیز روایت
کرده است همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم با عبد الله
بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت اگر مردی جنب شود و تا
یکماه آب نیابد تیمم نخواهد کرد که نماز کند پس چه می کنید با آیه سوره
مائده فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند
ایشان را هر وقت که آب بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بخاک خواهند کرد
من گفتم از برای همین معنی کراهت داری از تیمم گفت بلی پس ابو موسی
گفت آیا نشنیدی سخن عمار را که بعمر گفت که رسول خدا مرا برای حاجتی
فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه چهار پا
می غلطد چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس
بود ترا که چنین کنی پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها
و رو را مسح کرد عبد الله گفت مگر ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار

وبخاری

و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند دیگر
روایت کرده است از شقیق بن سلمه که گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی
بودم ابو موسی گفت اگر کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود گفت
نماز نکند تا آب بیابد ابو موسی گفت چه میکنی بقول عمار ابن مسعود گفت
ندیدی که عمر باین قانع نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار آیه را چه میکنی
عبد الله نتوانست جواب گفت آن عذر ناموجه سابق را گفت و ایضا بخاری
از سعید بن عبد الرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی نزد عمر آمد و
گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت که
بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز نکردی و من
در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را ذکر کردیم
حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد
و رو و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از
خدا بترس ای عمار پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم
و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب حقی که بر من داری من این
حدیث را باحدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایت
بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایات ابو داود چنین
است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی
یکماه و دو ماه می باشیم و آب نمی یابیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمیکنم تا
آب بیابم عمار گفت آیا بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم
و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدم بخدمت حضرت رسول
و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار از خدا

بتو بن عمار گفت اگر خواهی و الله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر
گفت ما تو را بگفته خودت میگذاریم **مؤلف گوید** که این احادیث از صحاح
سنیان نقل شده و ایشان انکار صحت اینها نمیتوانند نمود پس میگوئیم
خالی از دو صورت نیست یا آنکه عمر در وقتی که امر کرد سایل را که در
هنگام نیافتن آب ترک نماز بکند و اذعان قول عمار نکرد و گفت اگر من
باشم نماز نمیکنم تا آب بهم رسد عالم بود بآنکه خدا تیمم را بر فاقد آب
واجب کرده است و متذکر آیه بود که حق تعالی برزد او در دو آیه تصریح
بآن نموده و در خاطر داشت امر حضرت رسول را به تیمم و کیفیت آن کرده
یا جاهل بود و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانچه
ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا
و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است و نسبت جهل و امر قبیح
بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیح تر و ظاهرتر نمیباشد اگرچه از او
غریب نبود و مدار او بر این بود چنانکه حی علی خیر العمل را از اذان انداخت
و منع دوات و قلم نمود و سایر اموری که از او متواترات و بعضی گذشت
و بعضی خواهد آمد و اگر شق دویم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیه
و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت
و بی دینی او که در مدت زیاده از بیست سال که در خدمت آنحضرت
بوده چنین امر عام البلوی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه که نماز
باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار واقع شود او نداند پس چنین
کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته
باشد و از غرایب آنست که در وقت مرگش گفت چرا عبدالله پسر خود را خلیفه

نمیکنی چون میداند که او معارضه با حضرت امیرالمؤمنین نمیتواند کرد
و امامت زود بحضرت امیر بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت آن
بود که کسی که نداند که چگونه طلاق زن خود بگوید قابل امامت نیست و
اتباعش جهل بچنین حکمی را که میان آن و طلاق از جهات شتی فرق هست
مانع امامت او نکرده اند با آنکه پسرش بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت
و عمر مصر بر انکار ماند و نکرد که بعد از قول عمار رجوع بسایر صحابه بکند
و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود که آنچه عامه در
اکثر مواضع بآن متمسک می شوند که چون کسی انکار نکرد فعل خلفای جور را
باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح بینی را که خلاف کتاب
و سنت و اجماع امت بود حکم کرد و نقل نکرده اند که احدی از صحابه با او
معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میگوئی
من این حدیث را دیگر روایت نکنم هرگاه در این امور جزئیه که چندان غرض
دنیوی بآن متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت
و سلطنت کی میتوانستند انکار کردن **طعن هفتم** آنست که در وقایع بسیار حکمهای
خطا میکرد و سایر صحابه او را تنبیه می کردند و برمیگشت چنانکه حکم کرد
که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت تو را بر زن حکم هست بر فرزندی که
که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت
کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سؤال
کرد که او اعتراف کرد بزنا پس عمر امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را ملاقات کرد و از واقعه سؤال نمود چون مطلع
شد فرمود برگردانید او را و آمد بنزد عمر و فرمود که امر کرده که اینرا سنگ

سار کند گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو برا او سلطنت داری
بر آنچه در شکم اوست سلطنتی نداری پس حضرت فرمود که شاید او را
تهدید کرده باشی یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود
حضرت فرمود مگر نشنیدی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که
حد نمیباشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس کردن یا قید کردن یا تهدید
کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه مثل علی
بن ابی طالب از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک می شد و ایضا از
مناقب خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را
آوردند بسوی عمر که زنا کرده بود عمر خواست او را سنگسار کند حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود
و از طفل تا بالغ شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود عمر دست از او
برداشت و این قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند
ازین باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
طعن هشتم بدعتهایست که او در دین خدا کرد برای خود بی سندی
بایراد قلیلی در اینجا اکتفا مینمائیم **اول** نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک
رمضان نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن
آنست که خود اعتراف بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین
ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید
که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمة البدعة خوب بدعتی بود
که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند

که ابو

که ابو سلمه از عایشه سؤال کرد که نماز رسول خدا در ماه رمضان بود چگونه
بود عایشه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول
چهار رکعت می کرد مپرس که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار
رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوئی و طول پس سه رکعت دیگر میکرد
من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود ای عایشه
دیدهای من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و بروایت دیگر مسلم
روایت کرده است که عایشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر
آن سیزده رکعت بود که نافله صبح داخل در آنها بود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان ساخت و بیرون آمد
که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که بآن حضرت اقتدا کنند
حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند
که حضرت را خواب برده است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه
بر در میزدند حضرت غضبناک بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امر
مبالغه میکنید تا آنکه می ترسم بر شما واجب شود و از عهده بر نیائید
ایها الناس در خانههای خود نماز کنید بدرستی که بهترین نماز آنست
که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضا
از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز می کرد در ماه رمضان پس
آمدم و در پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم
چون حضرت یافت که ما در عقب او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل
خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید

من ترک نماز در سجده کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح خود روایت
کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که با حضرت رسول در ماه رمضان
مطلقا نافله اضافه نمیکرده اند یا اگر میکرده اند راضی بوده اند که بجماعت
واقع شود پس این عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت بجا
آوردن و سنت مؤکد قرار دادن معلوم است که بدعتست و در احادیث
متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلالتست
و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر روایت
کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها
کتاب خداست و بهترین هدایتها هدایت محمد است صلی الله علیه
و آله و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسند و هر بدعتی ضلالت
است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت
مرا نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند
از کاری که من میکنم بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و
خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی
و ابوداود روایت کرده است که زینهار که احتراز کنید از اموری که
تازه بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعتست و هر بدعتی ضلالتست
و آنچه جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت به پنج
قسم منقسم میشود مخالف احادیث عامه و خاصه است و از نصوص صحیحه
مستفاد میشود که هر امری که در دین احداث کنند که در شریعت خصوصا
یا عموما وارد نشده باشد بدعتست و حرام است و هر فعلی را که بر وجه
عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده باشد

بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی باشد که
اصلش از شارع متلقی شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کند یا سنتی
به نیت واجب بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند
مثل آنکه طواف را بجماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقتی
مخصوص سنت قرار دهند مثل نمازهائی که بدعت دیگر است از بدعتهای
عمر همه حرامست و اگر کسی بدعت را اصطلاح کند به پنج قسم منقسم گرداند
شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوم آنکه عمر
بدعت کرد که تجسس کرده و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی
از آن فرموده و گفته است و لا تجسسوا و ابن ابی الحدید و دیگران روایت
کرده اند که عمر شبی از برای عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار
بالا رفت مردی را با زنی دید که مشک شرابی نزد خود گذاشته اند گفت ای
دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول معصیت
اوئی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا
فرموده است تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است و اتوا البیوت
من ابوابها یعنی داخل آنها از درهای آنها بشوید و تو از دیوار بالا آمدی
و فرموده است اذا دخلتم بیوتا فسلموا یعنی هر گاه داخل خانها شوید پس
سلام کنید و تو سلام نکردی عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری
خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو
عفو کردم از تو سوم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع یکی حساب میکردند
در زمان حضرت رسول و ابوبکر و بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت
به طلاق حساب کرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابوداود و

ثانی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و علتی که گفته‌اند
آنست که مردم جرات بر طلاق نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق است
میشد بایست خدا که علمش بهمه چیز احاطه کرده است بکند و رسول خدا
در جمیع امور منتظر وحی الهی میشد و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را
چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر بدهد چهارم آنست
که از ائمه اهل بیت علیهم السلام بطرق معتبره منقولست که مقام ابرهیم علیه
السلام در زمان ابرهیم و بعد از آن متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه
کفار قریش در جاهلیت از آنجا برداشتند و در موضعی که الحال در آنجاست گذاشتند
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد مقام را برگردانید
بجائی که در زمان حضرت ابرهیم علیه السلام در آنجا بود و پیوسته در آنجا
بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت پرسید که کی هست که بداند که مقام
در زمان جاهلیت در کجا بوده است منافقی دیگر گفت من اندازهٔ آنرا برشته
برداشته ام و نگاه داشته ام عمر او را طلبید و مقام جاهلیت را معلوم
کرد و مقام را برداشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال
در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بمکان اول برخواهد
گردانید و این قصه از جملهٔ مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای
مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا بوده گودتر گذاشته اند و مقام
جبرئیل علیه السلام می گویند و صاحب کشاف نیز اشاره بتحویل مقام نموده
و گفته است عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که می دانی موضع مقام
در جاهلیت کجا بود گفت بلی و نشان او داد همین موضع را و ابن ابی الحدید
گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که امر کرد که نافلهٔ

ماه رمضان را بجماعت بکنند و خانهٔ رویشد ثقفی را سوزانید که نبیذ می
فروخت و اول کسی بود که عسس و شبگردی را اختراع کرد و اول کسی بود
که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و میگفتند که تازیانهٔ عمر مهابتش
بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف
اموال ایشان را گرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد
و از جملهٔ آنچه داخل کرد خانهٔ عباس بود و او مقام را نقل کرد بموضعی که
الحال در آنجا هست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت رسول
از این واضحتر و صریحتر نمیباشد که سنت آنحضرت را دانسته برطرف کند
و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و از حضرت
امیر علیهما السلام شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم
عداوت میکرد و احکام مسلمانان بر ایشان جاری نمیکرد و مقرر کرد
که قریش دختران عرب و عجم بخواهند و عرب از عجم دختر بگیرند و قریش
دختر بغیر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش
و عجم را نسبت بعرب بمنزلهٔ یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول
خدا فرمود مسلمانان کفو یکدیگرند و در جامع الاصول از موطای مالک روایت
کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث عرب را بعجم بدهند مگر عجمی که
در میان عرب متولد شده باشد و این مضادهٔ صریحست با احکام میراث
که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته ششم آنکه در میراث عول
و تعصیب را قرار داد و آن مخالف کتاب و سنت است و بیانش طولی دارد
که مناسب این رساله نیست هفتم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان
نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده

است که بیت المال و غنایم و فیء را در زمان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و زمان ابو بکر بالسویه قسمت می کردند و عمر آنرا برهم زد و زوجات
حضرت رسول را زیاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سایر
زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران پنج هزار درهم
قرار داد و همچنین سایر مردم را بتفاوت میداد بخاری و مسلم و دیگران
روایت کرده اند که حضرت رسول با انصار گفت در مقام تسلی که بعد
از من دیگرانرا بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر
بنزد من آیید و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی
که این بدعت را جاری کرد و قسمت بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم
که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشان را کم کرد و اکثر فتنهای زمان
خلافت حضرت امیر متفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست
که سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آن
حضرت بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و
فتنهای دیگر بر آن متفرع گردید و اگر جایز بود تفضیل در قسمت البته حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نایره آن فتنهای عظیم را بآن منطفی میساخت
که آنقدر رخنه در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوة معاویه و دیگران
نشود ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گویی که ابو بکر
نیز قسمت بالسویه کرد چنانکه امیر المؤمنین کرد و کسی انکار او نکرد
چنانکه انکار امیر المؤمنین کردند جواب گوییم که زمان ابو بکر
متصل بود بزمان حضرت رسول و بسیرت او عمل کرد کسی بر او اعتراض
نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم

بآن

بآن الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و
در دل ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند
عادت بآن کردند و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه
عمر سلوک کرد و عادت مردم باین طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت
امیر المؤمنین ع رسید خواست برگرداند مردم را بعادت زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه بیست و دو سال با مر دیگر عادت کرده
بودند و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود
بحدی که بیعت لازمه را شکستند و بر آن حضرت خروج کردند و جمع دیگر را
که عمر ایشانرا تفضیل میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت
آن حضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را مدح می کردند تا آنکه اکثر
دلها را از آن حضرت منحرف گردانیدند **مولف گوید** که اگر نیک تامل کنی مرجع
فتنها که در اسلام بهم رسید و ظلمها که بر اهل بیت رسالت واقع شد همه
از بدعتها و تدبیرهای آن منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه
غرس نمود و بتفضیل در عطا آنرا تربیت کرد و بنای شوری آنرا ببار آورد
و تا ظهور قائم آل محمد علیهم السلام هر ظلم و جوری که بر اهل بیت و شیعیان
ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجره ملعونه است فلعنة الله علی من غرسها
و سقاها و اثمرها و ربّاها **طعن دهم** قضیه شوری است که از اعظم قبایح
و اشنع قضایا است و مجمل آن قصه باطله هائله چنانچه ابن ابی الحدید و
ابن اثیر و اکثر مخالفان ایراد نموده اند آنست که چون ابولؤلؤ عمر را زخم
زد و جزم کرد که بجهنم واصل خواهد شد تا مانع نشد با آنچه در باب حرمان
اهل بیت علیهم السلام از خلافت و نقص مرتبه ایشان در حال حیوة خود کرد

بود شروع کرد بتدبیر امری چند که مثمر آن باشند که بعد از او نیز هرگز امر
خلافت بر ایشان مستقر نگردد و نزد عوام محمود بوده باشد و کسی گمان حیله
باو نبرد و او را بغرض نشناسند اول مشوره کرد با اصحاب در این باب کسی
برای خوش امد او گفت عبد الله پسر خود را خلیفه کن از برای آنکه او را اصلا
غرض ندانند و ایضا می دانست که اگر او بشود براه نمی تواند برد و حق بود ضایع
بر میگردد قبول نکرد و گفت نه والله از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر
نمی شود برات عمر را آنچه کرد که خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمی کنم
و در حیوة و ممات هر دو متحمل این نمیشوم بعد از آن گفت بتحقیق که رسول
خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و
سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را
میان ایشان بشوره قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار
کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان
و گفت هر یک از ایشان بامید خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید
گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه اعاده
این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت
کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت
حضرت رسالت بعد از آن گفت می خواهید بگویم شما چگونه مردمید
گفتند بگو اگر بگوئیم مگو دست از ما بر نخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر
بدخو و مضطربی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی
انسانی و گاهی شیطانی گمان هست که اگر خلافت بتو برسد همان روز
برای یک چهار یک خود را بر در بازاری بزنی نمیدانم اگر خلیفه شوی روزی

که شیطان باشی امام مردم که خواهی بود و با آنکه تو باین صفت باشی بکار
امت نمی آئی و اما تو ای طلحه بتحقیق که رسول خدا آزرده از تو از دنیا رفت
بسبب کلمه که در روز نزول آیه حجاب گفتی ابن ابی الحدید گفته که شیخ ما
ابو عثمان جاحظ گفته است که آن کلمه این بود که چون آیه حجاب نازل شد
طلحه در حضور جماعتی گفت که چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر
زنان خود می کند بزودی خواهد مرد و ما زنانش را بنکاح خواهیم گرفت
بعد از آن برای تو نازل شد وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا ان
تنکحوا ازواجه من بعده ابدا یعنی شما را نمیرسد و جایز نیست که رسول
خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از او هرگز نکاح کنید و اما تو ای
سعد متعصب متکبری و بکار خلافت نمی آئی و اگر ریاست دهی تو با
از عهده آن بر نمی آئی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو
ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره
با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه
شوی خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را با ایشان
دهی می بینم که قریش تو را امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان
بفیء مسلمانان اختصاص دهی بعد از آن گروهی از عرب بر تو بشورند و تو را
بکشند بعد از آن رو بعلی علیه السلام کرد و گفت تو اگر مزاح و شوخ طبعی
داشتی برای این کار خوب بودی والله اگر ایمان تو را با ایمان اهل زمین
بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از آن حضرت برخواست و بیرون رفت عمر
گفت والله قدر او را نیز در امی دانم و مرتبه او را میشناسم اگر کار خود را
باو گذارید شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت

اینکه از میان شما برخواست و میبرود اگر او را صاحب اختیار کنید شما را
براه خدا میبرد گفتند پس چه مانع است که با او بیعت نمی کنی گفت میخواهم که بار آن کار
در زندگی و مردگی بر دوش من باشد و بروایت دیگر در غیر روز شوری
گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت
که سست است بعد از آن عمر گفت آه آه اگر ابوعبیده جراح یا سالم مولای
ابی حذیفه زنده میبود ندم را هیچ تشویش و تردد نبود و ایشان برای اینکار
مناسب و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابوطلحه انصاری را طلبید و گفت
پنجاه کس از انصار بردار و این شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه با
شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز مهلت مده تا
ایشان باهم مشوره کنند و یکی از جمله خود را برای اینکار اختیار نمایند
اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق
نمایند و دو کس مخالفت ورزند گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که
عبدالرحمن میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت
مصر باشند گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند
گردن همه را بزن و مسلمانان را بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار نمایند
کنند چون عمر را دفن کردند ابوطلحه با پنجاه کس همه با شمشیرها بر در خانه ایستاد
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروایات مستفیضه مخالف و موافق
قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را برایشان شمرد و همه
تصدیق کردند و با یکدیگر مشوره کردند و گفتند که خلافت باو داده
شود هیچ کس را بر دیگری زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی
خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه از خلافت

خود مایوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی
هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم زبیر چون عمه
زاده امیرالمؤمنین بود برای حمیت قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم
بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون دانست خلافت باو نمیرسد گفت
من هم حصه خود را بابن عم خود عبدالرحمن دادم چون هر دو از بنی زهره
بودند بعد از آن عبدالرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان
گذاشتم و بعلی علیه السلام گفت با تو بیعت می کنم بر کتاب خدا و سنت رسول
خدا و طریقه شیخین ابوبکر و عمر حضرت فرمود من قبول می کنم بر کتاب خدا
و سنت رسول و آنچه خود دانم و رای آن تعلق گیرد بعد از آن بهمان نحو
بعثمان گفت عثمان گفت باین شرط قبول کردم بار دیگر بعلی علیه السلام و
بعثمان بهمان شرط گفت تا سه مرتبه و هر مرتبه عثمان قبول می کرد و علی قبول
نمیکرد چون دید که علی علیه السلام شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند
دست بدست عثمان داد و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین پس علی علیه
السلام فرمود که والله که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابوبکر
کرد خدا میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آن حضرت
مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد بمرتبه بهم رسید که هیچ یک
با دیگری سخن نمیگفتند تا آنکه مرگ میان ایشان جدائی افکند این بود
کیفیت این قضیه بنحوی که اکابر محدثین و مورخین عامه روایت کرده اند
و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و بر عاقلی مخفی نتواند بود اشتمال این
قضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ابوبکر و عمر و عثمان
و رفقا و اعوان ایشان **اول** آنکه گفت سزاست عمر را آنچه کرد و در حیات

وقمات متخلل این کار منشوم اگر اینکار حق بود وموافق امر الهی وحضرت
رسالت پناهی ورضا وطاعت ایشان بود چرا از آن احتراز واستنکاف
میکرد واز تحمل آن میکریخت وبارش را از دوش خود می انداخت واگر
خطا وباطل وخلاف رضا وطاعت ایشان بود چرا در حیوة خود متحمل
میشد وبکدام حجت خدا ورسول او متمسک شد وحق را از صاحب حق
گرفت اول برای ابوبکر وبعد از او برای خود دویم انکه اول گفت که رسول
خدا از همه این شش نفر راضی بود واز این جهت همه لایق خلافتند بعد
از آن برای هر کس عیبی گفت که باعتقاد او منافی آنست واکثر آنها اگر
کفر نباشند بیشک معصیت هستند پس با این عیوب چون تجویز خلافت
ایشان کرد وچگونه آنحضرت از ایشان راضی بود ابن ابی الحدید از جاحظ
نقل کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا
از این شش نفر راضی بود پس چون حالا بطلحه میگوئی که از تو آزرده
از دنیا رفت وایهما نقیض یکدیگر اند اما کی جرات می کرد که کمتر
از این سخن را باو بگوید چه جای این سیوم انکه عیب کرد امیر المؤمنین را
بمزاح که از جمله صفات حمیده واخلاق حسنه انبیا واولیاست وحق
رسولشرا بان مدح کرده وخلافش را مذمت کرده وفرموده است فبما
رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک
واگر مراد او بدعابه ومزاح امری باشد که منافی تمکین ووقار ونفاذ حکم
ومتضمن لهو ولعب باشد بر همه عالم ظاهر است که آنحضرت بخلاف این
اوصاف موصوف بود ودور عیش در دلهای کافران ومنافقان بمقتضای
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین بمرتبه متمکن بود که نامش را که

می شنیدند بد نشان میلرزیدند وبا این سبب اگر قبول خلافت او میکرد
وعمر خوی او را انبث بفخر وتکبر میداد واز ابن عباس روایت کرده اند
که چون آنحضرت ساکت بود ما جرات نمیکردیم که ابتدا بسخن بکنیم و
ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت
که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را
از راه ببرد وباز از ابن الانباری روایت کرده است که علی علیه السلام بمسجد
آمد ونزد عمر نشست ونزد او جماعتی بودند چون برخواست یکی از حاضران
او را انبث بتکبر وعجب داد عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکبر کند
اگر شمشیر او نبود ستون اسلام راست نمیشد واو در قضا از همه اعلم است
واز اوست سوابق وشرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا
او را خلیفه نمیکنید گفت ما از خلافت او کراهت داریم از جهت انکه
کم سن است وفرزندان عبد المطلب را دوست میدارد وایضا روایت
کرده است که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا وپسر عم
او شدید چرا قوم شما خلافت را به شما نگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانم هرگز
بفکر نیکی چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتیم عمر گفت نخواستند
قوم شما که از برای شما پیغمبری وخلافت جمع شود پس شما باسمان بالا روید
از نخوت وتکبر وشاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت دور
کرد ابوبکر بود او مطلبش این نبود ولیکن امری رو داد که علاجی بغیر این
نداشت واگر نه رای ابوبکر بود در حق بر هر آینه از برای شما از خلافت
نصیبی قرار میداد واگر میکرد بر شما گوارا نمیشد زیرا که قوم شما نظر
میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو می کند بقصابی که او را میکشد و

ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش
با عبد الله بن عباس گفت که میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه
خلافت را بشما بدهند گفتم نه عمر گفت ولیکن من میدانم گفت آن
چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما
پیغمبری و خلافت و یکباره مردم را پامال کنید پس قریش از برای خود نظر
کردند و اختیار نمودند و توفیق یافتند و رای درستی اختیار کردند
ابن عباس گفت یا خلیفه غضب خود را از من دور میگردانی که جواب
این سخن را بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه
گفتی که قریش از برای خود اختیار کردند حق تعالی میفرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ
مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی پروردگار تو خلق میکند
هرچه را میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان در
آنست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آنرا
که اختیار کرد اگر قریش از برای خود اختیار کرده خدا را اختیار کرده بود
حق است و الا باطل است و آنچه گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود
پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال آن جماعت را ذکر کرده است و گفته
است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آنست
که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای
ایشان را و ثواب آنها را برطرف کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما
مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت
و خویشی میتوانستیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق است از خلقهای رسول
خدا که خدا در حق او گفته است که بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا ما و

خطاب کرده است که بگشا و پست کن بال رحمت خود را برای آنها که متابعت
تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر
از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز زایل نمیگردد و کینه که هرگز
متغیر نمیشود ابن عباس گفت بتأنی براه برو ای پادشاه مؤمنان و دلهای
بنی هاشم را نسبت بغش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل رسول
خداست که خدا پاک و پاکیزه گردانیده است آنها را از همه عیبها و بدیها و
ایشان خانه آباد اند که حق تعالی آیه تطهیر را در شان ایشان فرستاده
و اما آنکه گفتی که عداوت و کینه شما در دل ما هست چگونه کینه نداشته
باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران ببیند پس عمر
گفت اما تو ای عبد الله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم
و منزلت تو نزد من زایل شود ابن عباس گفت کدام است اگر خبر داده اگر
باطل باشد خلافش را ظاهر گردانم و اگر حق باشد نباید از حق برنجی عمر
گفت میشنوم که میگویی که این خلافت را از روی حسد و ظلم از ما
گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت
بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد ما بسیار میبرند و تو میدانی
که صاحب حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم
که رسول خدا از ما است و ما بهتریم از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند
بر سایر عرب که رسول خدا از ما است پس ما بهتریم بر سایر قریش این حجت را داریم
عمر گفت حالا برخیز و بخانه خود برو چون برخاست و روانه شد عمر از عقب
او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که من با هرچه از تو صادر شود دست
از رعایت حق تو بر نمیدارم ابن عباس رو بعقب گردانید و گفت مرا بر تو

وبر همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را رعایت
کند بهرهٔ خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آنرا بهرهٔ خود را باطل
کرده است این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مرحبا ابن عباس هرگز
ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه بر او غالب آید
مؤلف گوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نماند که آن منافق
میدانسته است که خلافت حق امیر المؤمنین است و بانی وسایل و حیل
سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از آن گفتها دلیل واضحیست
بر کفر و نفاق او مثل آنکه گفت نمیخواهم در حیوة و ممات متحمل این امر
شوم هرگاه میدانی که امیر المؤمنین صاحب این حق است و اگر خلیفه شود
مردم را براه حق میبرد و همیشه میگفتی لو لا علی لهلک عمر پس چرا ابعد
از موت باو نمیدهی که شاید کفارهٔ بعضی از گناهان تو بشود و اگر نمیخواهی
در اصل متحمل شوی چرا با قبح وجوه متحمل شدی و تدبیرات کردی که آن
کسی که باعتراف تو احق و اولی است منصرف گردد و بکسی منتقل شود که بامر تو
تو و بحسب واقع هر کسی از او بهتر است و از غایت فضیحت کشته خواهد
شد و آنکه گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم ابن عباس
جواب شافی در این باب گفت و حق تعالی میفرماید ان الامر کله لله
یعنی بدرستی که امر همه از خداست و فرموده است لا تقدموا بین یدی الله
و رسوله و آیات و اخبار بسیار از این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر
دارند که قابل امامت و خلافت نباشند سوای آنکه معدن نبوت و انوار
علم و حکمت و اعلام هدی و منار تقوی و راه نمایان راه خدا یند و چرا
در سایر انبیا مانند نوح و ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و داود و

ایشان

ایشان پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشود و در پیغمبر آخر الزمان
که اشرف پیغمبران است مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت هر دو با شما
باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست هرگاه
خدا ایشانرا برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را
تقصیری نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری
نباشد در حضرت یوسف و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع
خلافت چرا باشد در حق آنحضرت و از برای نبوت و رسالت و خاتم
الانبیا بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده از چهل سال در خلافت
آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن آنحضرت برای حمل سورهٔ برائت
و در غزوهٔ تبوک برای منزلت هرونی و خلافت که چند سال پیش از آن
بود کم نبود و بعد از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن بود
عذر دیگر که بخویشان محبت دارد هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد
و مزد رسول خدا باشد چرا بد باشد پس معلوم شد که این خطا مشتمل است
بر خطاهای بسیار چهارم آنکه خود روایت کردند در روز سقیفه که ائمه
میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد شدند و در
روز شوری گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه میبود من بخلافت او
شک نمیکردم و حال آنکه بی شک او از قریش نبود و این مناقضه صریح
با مخالفت نص و اتفاق امت مقدمه اولی است سابقا مذکور شد و ابن اثیر
در کامل از عمرو بن میمون روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند
باو گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی دفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده
زنده میبود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم

از پیغمبر شنیدم که میگفت او امین این امتست واگر سالم زنده بود
او را خلیفه میکردم واگر خدا از من سؤال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم
که میگفت سالم محبتش نسبت بخدا شدیدست وسید مرتضی رحمه الله
از بلاذری روایت کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب
خود حرص بدین میبینم بر خلافت ومن باین شش نفر میگذارم که رسول خدا
که از دنیا رفت از ایشان راضی بود بعد از آن گفت که یکی از دو نفر را
می یافتم سالم یا ابو عبیده خلافت را باو میگذاشتم واعتماد براو میکردم
وقاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است وطعنی در آن نکرده
است واما مقدمه دوم پس در جامع الاصول از صحیح بخاری ومسلم روایت
کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند در این امر
مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشانند وکافر تابع کافر ایشانند وایضا از
هر دو از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمود که پیوسته این امر در قریش است مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند
وبخاری از معویه روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امر در قریش است
ودشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را بر رو بجهنم می افکند
مادام که دین را بر پا دارند وترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده
که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردمند در خیر ودر شر تا روز
قیامت وقاضی القضاة در معنی این روایت را نقل کرده است وگفته است
که در روز سقیفه این روایت را کسی رد نکرد وهمه شهادت بر حقیت آن
دادند وبحد استفاضه رسیده پس معلوم شد که در این تمنی وحکم باختیار
سالم از برای خلافت هم نقیض گفته خود کرده وهم مخالفت نصوص قاطعه

نموده وایضا عذری که از برای خلافت سالم پیدا کرده بود با آنکه مجهول
است معلول هم هست زیرا که شدت حب امری نیست که مستلزم اجتماع
جمیع شرایط امامت وقدرت بر تحمل بار گران خلافت باشد واگر اعتماد
در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا وصف امیر المؤمنین در حدیث
طیر متواتر بآنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه است ونباشد که
او محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن وشدت محبت مستلزم
فضیلت بر جمیع خلق نیست ومحبوبتر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت
نکرد قطع نظر از آیات متکاثره ونصوص متواتره دیگر وبعضی از اکابر
گفته اند که این قرینه واضحه است بر آنکه شیعه روایت کرده اند که
عهد کرده بودند ابو بکر وعمر وابو عبیده وسالم بر آنکه امامت را نگذارند
که به بنی هاشم برسد واگر این نبود چه معنی داشت آرزوی وجود این دو نفر
کردن که بهیچ فضلی موصوف ومعروف نبودند با وجود اکابر صحابه که بانواع
فضایل وسوابق ممتاز ومعروف بودند پنجم آنکه اول قسم خورد که مرا
بعد از فوت متحمل نمیشوم وبعد از آن متحمل شد ورجوع بشوری کرد وآن
دلیل بود بر حجیت شوری که بنای خلافت کبری تواند شد تنها نیز
آنست که مبتنی بر شرع وعین اجتهاد باشد که بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد
بعضی بر بعضی از چه راه بود وایضا چرا خود که خود را خلیفه را سبب
اجتهاد نکرد که یکی را تعیین کند ورجوع باجتهاد دیگران کرد که محتاج
بامر بقتل وآنهمه تقسیم وتهدید وتوعید شود واگر باجتهاد وامر خود
اکتفا نمود چنانکه ابو بکر در خلافت او کرد البته از فتنه وآشوب ایمن
بود وفی الحقیقه منشا مقاتله جمل وصفین ونهروان هیچ امری بغیر

شوری بود چنانکه ابن ابی الحدید از معویه نقل کرده است که امر مسلمانان
را هیچ چیز پراکنده نکرد و خواهشهای ایشانرا متفرق نگردانید مگر شوری
که عمر در میان شش نفر قرار داد زیرا که آن باعث این شد که هریک از آنها
داعیه خلافت بهم رسانیدند و قوم ایشان نیز این خواهش بهم رسانیدند
و اگر عمر یک کسرا خلیفه میکرد چنانچه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمی
رسید و تمام تر انگیختن این فتنه را بانکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن
العاص را در خلافت زیرا که او معویه را عامل شوم و عمرو بن العاص را
حاکم مصر کرده بود برای انکه عداوت ایشانرا نسبت بامیر المومنین میدانست
پرورش ایشان داد برای انکه اگر روزی خلافت بانحضرت برگردد و شاید
آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیوة مایوس گردید گفت ای
اصحاب محمد خیر خواه یکدیگر باشید اگر نکنید در خلافت غالب شوند
بر شما عمرو و معویه و چون این سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند
و در زمان حضرت امیر سر بر آوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن
مکی حاجب روایت کرده است که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب حریم دار ظریف
ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب مذهب مخصوصی نمیکشید
من از او سؤال کردم از احوال علی علیه السلام و عثمان گفت این عداوت
قدیمه بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس و بعد از سخن بسیار در این باب
گفت سبب دویم در اختلاف در امر امامت آن بود که عمر خلافت را
بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد که بگرد در نفس هریک از ایشان قوتی
گرفت که اهلیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای
ایشان مرکوز بود و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند

تا انکه نزاع میان علی علیه السلام و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او
و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک نداشت که خلافت بعد از عثمان
باو خواهد رسید باعتبار سابقه او و انکه پسر عم ابوبکر بود و ابوبکر
در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیمی داشت و سماحت و جود هم داشت و
با عمر در حیوة ابوبکر نیز در خلافت منازعه کرد و پیوسته باین سبب سعی
میکرد در تضییع عثمان و شورانیدن مردم براو و دلهای اهل مدینه و
اعراب و اهل شهرها را از او منحرف کرد و زبیر نیز در این باب معاونت
او می کرد و خلافترا از برای خود می خواست و امید این دو نفر بخلافت
کمتر از امید علی علیه السلام نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی علیه
السلام را ضایع کرده بودند ابوبکر و عمر و اورا در نظر مردم بیقدر کرده بودند
بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و آن جماعتی که خصایص و فضایل
و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده
بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که اورا همین شناختند و اورا مانند
سایر مسلمانان می دانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود
مگر انکه پسر عم رسول و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و
فضایل را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض
قریش و انحراف ایشان از آنحضرت آنقدر که از برای هیچ یک از دیگران
اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست میداشتند زیرا که اسباب
بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب قریش میکردند
و ایشانرا وعده عطا و افضال میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه
بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر تصریح بایشان کرده بود و از برای

خلافت پسندیده بود و عمر در حال حیوة و بعد از وفات نافذ الحکم بود
و مردم افعال و اقوال او را می پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه
ارادهٔ اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود بر آن و اگر اکثر و شجاعان
عرب که با او بودند خلافت را در علی علیه السلام قرار نمیدادند بآنحضرت
نمیرسید و چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت آن رخنهٔ عظیم در
خلافت آنحضرت کردند و عایشه را بعراق بردند و فتنه جنگ جمل برپا شد
و جنگ جمل مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ
بصره نبود معویه جرات بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی
فاسق شد بمحاربه عایشه و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل
بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را بکشد او از اهل جهنم است پس
معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع آن بود و از فساد صفین
و مکر او شد آن معویه ناشی شد هر فسادی و قبحی که جاری شد در ایام بنی امیه
و فتنه عبد الله بن الزبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبد الله دعوی
کرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد
و مروان بن الحکم و جمعی دیگر بر این گواهند پس می بینی که سلسلهٔ این امور چگونه
گونه بر یک دیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلیست و هر شاخی بدرختی
پیوسته است و هر شعلهٔ از آتشی افروخته است و همه منتهی میشود بشجرهٔ
خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه وضلالت غرس نمود و گفت عجب تر از این
آن بود که بعمر گفتند که سعید بن عاص و معاویه و اکثر منافقان که داخل
مؤلفة قلوبهم بودند و اسیر شده های جنگ و فرزندان ایشان که بجبر اسلام
را اظهار میکردند حاکم و والی کردی و علی و عباس و زبیر و طلحه را اصلا

ولایتی و حکومتی ندادی در جواب گفت که اما علی تکبرش زیاده از آنست
که از جانب من قبول حکومت بکند و اما آن جماعت دیگر از قریش میترسم
که منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت ایشان
خایف باشد که فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکند چه
گونه میترسید در وقتی که شش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد هدایا از
آنکه فساد کند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام متفرع بر شوری و سقیفه
و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیهما و علی اعوانهما لعنة الله و لعنة
اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را
که باتفاق و باخبار سابقه صحیحه متفق علیها از جمله اهل بیت و راست
گوترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محبوب حضرت رسالت و شیعیان
حضرت امیر المؤمنین بودند و عباس عم حضرت رسالت را در مشوره داخل
نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بهمه العیوب بودند و معدن نفاق
و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیهٔ فدک
که امر جزئی بود متعلق بدعوی و شهادت جمعی را معصوم را که جناب
احدیت و حضرت رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت
ایشان داده اند بتهمت جر نفع رد کرد در باب امامت که ریاست تمام امت
در جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرتست رجوع بجمعی نمود که همه را
شریک در آن امر کرده بود و تهمت جر نفع اصلا مانع نشد هشتم آنکه اگر
چه بحسب ظاهر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را داخل شوری
کرد اما تشیم آنرا بوجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جناب آن
حضرت بگردد و بعض او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او و چه در تنها

ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت باعتراف عمر
و عداوت با امیر المؤمنین باعتبار ربط او با ابوبکر و معارضه حضرت
با او در خلافت و هم چنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها
میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت و هم چنین سعد که از جمله بنی زهره
و بنی امیه بود جانب عبد الرحمن و عثمان را نمیگذاشت و ایشان با وجود
او بخلافت آنحضرت راضی نمیشدند و زبیر که باقرار عمر گاهی انسان
و گاهی شیطان بود اگر با ایشان میبود آنحضرت تنها میماند و اگر در خدمت
آنحضرت اقامت مینمود دو کس میبودند و بر تقدیری که سعد هم با ایشان
موافقت میکرد و سه کس میشدند عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمی
کردند پس در هیچیک از این سه صورت خلافت بآنحضرت نمیرسید
و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب
سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر برخاستند در روزی
که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان میرفتم شنیدم که آنحضرت
بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت
چگونه دانستی حضرت فرمود که نشنیدی که می گفت در جانبی باشید
که عبد الرحمن در آن جانب است و سعد مخالفت عبد الرحمن نمیکند زیرا
که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد اوست و هرگاه اینها
در یکطرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد
چه جای آنکه من امید بهر دو بلکه بیکی از آنها نیز ندارم و با این فقرات
مطلب عمر این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما و بعدا

سوکند که اول ایشان که ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد
الرحمن و بخدا سوکند که اگر عمر در این مرض نمیرد من خاطر نشان او خواهم
کرد بدی عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد و البته خواهد
مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بگردانند
جزای خود را از من خواهند یافت والله که من رغبت به پادشاهی
ندارم و دنیا را نمیخواهم و لیکن من میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر
گردانم و قیام نمایم باحکام کتاب خدا و سنت رسول خدا اگر کسی
بگوید که هرگاه حضرت میدانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل
شوری میشد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر در روز اول آن حدیث را
وضع کردند که نبوت و خلافت در یک سلسله جمع نمیشود و عمر نیز
مکرر این را میگفت و در خاطرهای مردم مرکوز شده بود اگر حضرت
داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت بنی هاشم نمیدادند و حق
باو بر نمیگشت و چون حضرت بامر او داخل شوری شد دانستند که آن
روایت موضوع و آن حرف بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه
الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون عمر نام
شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلام را
در آخر همه نوشت عباس بحضرت گفت که ترا بعد از همه نوشته است
و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت
جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین
خواهند کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی داشت
که بر تو مخفی بود نشنیدی که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت

وخلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود بکند
و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما اصلاح خلافت
داریم پس عباس ساکت شد و ایضا در امور و افعال ایشان مصالح بسیار است
که عقول ناقصهٔ ما بآنها نمیرسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت
داخل در شوری نمیشد جبر میکردند او را بر بیعت یکی از آنها و ممکن بود
که مردم توهم کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با اینها
بیعت کرده است بخلاف آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند
و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا و اختیار برطرف میشود چنانکه
طبری در این قصه روایت کرده است که عبد الرحمن بآنحضرت گفت یا علی
بر جان راهی مکن که گشته سوی من نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان
کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود که
آنچه مقدر شده است خواهد شد و در روایت طبری چنین است که چون
مردم با عثمان بیعت کردند علی علیه السلام مضایقه کرد در بیعت عثمان
عثمان این آیه را خواند که در شان خودش و امثال او که بیعت رسول
نازل شده ومن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه چون حضرت امیر این را
شنید برگشت و بیعت کرد و میفرمود مکر کردند و عجب مکری کردند
و سید مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است
روایت کرده است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت بیعت کن
و اگر نکنی گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر او شمشیر نداشت پس
علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او بیرون

رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت
کرد پس با این احوال و خصوصیات بر همه ظاهر شد که بیعت از روی رضا
نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شایبهٔ اختیار میباشد با تهدید بقتل و
جهاد و سید رحمه الله گفته است که اول مکری که عبد الرحمن کرد آن بود
که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض بدانند هر چه بگوید
قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر المؤمنین عرض کرد خلافت را
اما بشرطی که علم داشت که حضرت با آن شرط قبول نخواهد کرد بآنکه گفت
بشرط آنکه بسیرت ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را
بدعت و باطل میداند و قبول این شرط نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت
اظهار این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او
میکردند و ایضا محال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت آنها
نیز با هم موافق نبود و با این مکر واضح چنین امر باطلی را از پیش بردند نهم
آنکه در چهار صورت امر بقتل جماعت نمود مخالفت عمر با عبد الرحمن
یا سایر اولیای عثمان یا بر چیزی قرار نگرفتن رای ایشان و اینها چه نحو
معصیتی بودند که با آنها مستحق قتل شوند و امر او و رای عبد الرحمن و
دیگران بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب
اطاعت ایشان نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص
قرآن قتلشان حرام و از اکبر کبایر است شود دهم آنکه در میان ایشان
امر بقتل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود بلکه امر بقتل نبود
مگر برای آنحضرت و اتباع او چنانچه از حیلهٔ تقسیم ظاهر شد با آنکه
باسانید صحیحه از طرق مخالف و موالف ثابت شد که حب او ایمان و بغض

اوکفر است و حرب او حرب رسول خدا و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه
بر تقدیر وجوب اطاعت رای جماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را
خصوصاً آن معصوم بزرگوار را کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین ایشان
کرد که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل شوند دوازدهم آنکه حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه را با آن مناقب و مفاخر که بروایات صحاح
ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا نمیشود و باب مدینه
علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلق است با سایر مناقب که مذکور
شد امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و میل تمام
که جانب عثمان که عم زاده و داماد او بود میکرد و باعتراف خود شما
ضعیف الرای و محب عم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای
او را بر رای آنحضرت ترجیح داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی
که اگر خلاف رای او کند او را بکشند از این عناد و نفاق و کفر و ضلالت
بالاتر نمیباشد سیزدهم هرگاه باتفاق مخالف و موالف حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام قرین کتاب الله است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه نجات و اعلم
امت است و طریقه شیخین را راضی نشد و همین سبب از خلافت که حق
مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمیباشد بر ضلالت ایشان
و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت
رسول بود چرا حضرت آنرا قبول کرد و اینرا قبول نکرد و چرا با آنکه آنرا
قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت
راضی نشد و اگر مخالف آن بود مخالفت خدا و رسول عین کفر است چهاردهم
آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت و ضلالت او هم

مثل

مثل ایشان ظاهر شد و ایضاً بر تقدیر صحت اجتهاد علی علیه السلام و عثمان
اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط
اعظم خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل
شورای خلافت و عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا
عبد الرحمن شرط میکرد که باجتهاد خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر
تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر این شرط جایز است پس
فائده شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضاً هرگاه باجتهاد مخالفت سنت
رسول صلی الله علیه و آله که واجبست متابعت او بخصوص قرآنی جایز
باشد چنانچه سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را باین توجیه
می کنند چرا مخالفت آن دو جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از خطا
در این قضیه هست که استیفای آنها موجب تطویل کلام است و لیکن آنچه
مذکور شد برای عاقل منصف کافیست پانزدهم آنکه ابوبکر را در خانه
حضرت رسول دفن کردند و وصیت کرد که او را نیز در آنخانه مقدسه
دفن کردند و آن جایز نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغیر
جهت شرعی جایز نیست دویم آنکه نهی کرد حق تعالی از داخل شدن در خانه
آنحضرت بغیر اذن سیوم آنکه کلنگها در نزدیک قبر شریف آنحضرت
بر زمین زدند و حق تعالی نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند
کنند و حرمت مؤمن خصوصاً آنحضرت در حیوة و موت یکیست و در
هر دو حال رعایت آن واجبست و تفصیل سخن در این باب آنست که موضع
قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله خالی از آن نیست که یا تا وقت وفات
بر ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیوة آنحضرت بعایشه منتقل شده

بود چنانچه بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنابر اول خالی از آن نیست که
بمیراث بدیگران رسید یا صدقه بود اگر میراث بود پس چرا نبود ابوبکر
و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در اینجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه
و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند
یا بخریدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود بایست از ایشان
خریده باشند یا رضای تحصیل کرده باشند و اگر انتقال در حال حیوة بود
بایست در این باب حجتی یا شاهدی از عایشه بطلبند چنانچه از حضرت
علیها السلام طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام تسویل کنند فرستادند نزد
عایشه و از او رخصت طلبیدند و بر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت عایشه
فایده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و
رخصت عایشه فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن بیش از حصه
بدون رخصت سایر ورثه حرام بود و اذن عایشه بتنهائی نفعی نداشت
روایت کرده اند که فضال بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه
با جماعت بسیار از شاگردان نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود
گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم از این موضع نروم پس نزدیک او
رفت و با ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه مرا برادری است میگوید
بهترین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی بن ابی
طالب است و من میگویم بهترین مردم بعد از آن حضرت ابوبکر است و بعد
از او عمر برای من دلیلی بود که برادر حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر
انداخت پس سر برداشت و گفت بس است از برای کرامت و فخر ایشان آنکه
ایشان همخوابه آنحضرت بودند و کدام حجت از این واضحتر میباشد فضال

گفت

گفت من گفتم این را با برادرم گفتم او گفت اگر آن موضع از حضرت رسول بود
پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان در موضعی که حقی در آن نداشتند
و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده بودند بد کردند که رجوع به
بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ایشان
بازای مهر دخترهای خود در اینجا مدفون شدند گفت من گفتم برادرم گفت
تا حضرت مهر زنها را نمیداد بر او حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده
است انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ابوحنیفه گفت بگو
بمیراث دخترهای خود در آن خانه مدفون شدند فضال گفت من گفتم
برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع زنها
هشت یک از آن خانه میرسید پس هر زنی یک حصه از نه حصه از هشت
یک میرسید و آن بقدر شبری نمیشد چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن
کردند و ایضا ایشان فاطمه را میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث
نمیباشد چون شد که عایشه و حفصه میراث بردند چون سخن باینجا رسید
ابوحنیفه گفت دور کنید این را که خود رافضی است و برادری ندارد و صحیح
در کتب مبسوط دود ناشت نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است
این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد **مطلب سیوم** در بیان قلیلی از مطاعن
عثمان است قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته
باشد و اندکی از آنها را در این رساله بیان مینماید **طعن اول** آنست که
اقارب کافر منافق فاسق چند را که اهلیت هیچ امری نداشتند حاکم و
والی مسلمانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط گردانید
چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه گردانید و انواع فسوق

ومعاصی از او صادر شد و مدارش بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب
استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده اند که روزی مست بمسجد
آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس در اثنای نماز با ایشان گفت که اگر
میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن
گفته است که این قصه از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث
و اهل اخبار نیز گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتاویل قرآن که
آیه کریمه إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است و حق تعالی
او را فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده
اند که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را سنگ باران کردند و او را
بمدینه آوردند و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را حد شرب خمر زد
اگرچه عثمان راضی نبود و مروان منافق را در خلافت خود دخیل کرد
که هر جور و عدوان که خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد
چون مصریان از او شکوه کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرد
و فرستاد و پنهان بعبد الله نوشت که چون این جماعت بیایند سرور ایشان
از اینها را بزندان کن و حبس کن و بعضی را بر دار بکش اهل مصر نامه را
در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین اسباب کشته شد طعن دوم
آنکه حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرد
باعتبار کفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید
و تا حضرت در حیوة بود او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت
از دنیا رحلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاقی که در
نفاق با یکدیگر داشتند عثمان نزد ابو بکر آمد و شفاعت کرد که او را

رخصت

رخصت دخول مدینه بدهد و ابو بکر راضی نشد و چون عمر خلیفه شد
باز استدعا کرد و عمر راضی نشد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را
باعزاز و اکرام بمدینه آورد و هر چند حضرت امیر المومنین علیه السلام
و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سایر صحابه در این باب با او سخن
گفتند و این عمل بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل مخالف حضرت رسول
بود و مخالف سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این
امور را واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده اند طعن
سیوم آنکه ابو ذر رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه در فضیلت و سبق
اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضایل
او روایت کرده اند چون منکر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت
و طعن میکرد و در کوچهای مدینه میگشت و میگفت بَشِّرِ الْكَافِرِينَ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و در آنجا نیز چون از
معاویه بدعتها و ستمها می دید و بر او انکار میکرد و فضایل و مناقب امیر
المومنین علیه السلام را روایت میکرد و معویه هر چند میخواست که
او را بمال راضی کند قبول نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند
معاویه بعثمان نوشت که اگر ترا احتیاجی بشام هست ابو ذر را از اینجا
بیرون کن عثمان باو نوشت که او را نزد من فرست بر مرکبی در نهایت درشتی
و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری درشت و برهنه سوار کرد
و شخصی غلیظ عنیف بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز براند و نگذارد
که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد پیر ضعیف را با آن عنف آورد
تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شد و گوشتهایش ریخت و چون او را نزد

عثمان آوردند دست از نهی منکر برنداشت و احادیثی که در لعن و مذمت
او و خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل کرد
عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر علیه السلام فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید
زیرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت آسمان سبز
سایه نه افکنده و زمین گرد آلود برنداشته هیچ گوینده را که راستگوتر از
ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را
از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن ابوذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه
که بگویید من چکنم با این شیخ دروغگو بزنم او را یا حبس کنم یا بکشم یا او را از
بلاد بیرون کنم که میخواهد جماعت مسلمانان را برانگیزد گفت حضرت امیر
المؤمنین گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون در حق موسی ع
گفت پس آن آیه را خواند که مضمونش اینست اگر دروغ می گوید گناه دروغش
بر اوست و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعض آنها که شما را وعده میدهد
بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان
لعین گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود
خاک و نقل کرده اند که باعجاز آنحضرت چون آن ملعون کشته شد دهانش
پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن بگوید
بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام
فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد
کردی گفت پس بعراق بفرست گفت میخواهی بنزد جماعتی بروی که اهل شبهه
اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست باز هم راضی نشد پس او را
بربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت

او بود در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود تا برحمت الهی
واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول او را خبر داده بود
و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی
شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز
تو خواهند شد چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر
گفت من چگونه تنها با امر تو قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است
که جمعی از حاج عراق بتجهیز من خواهند نمود چون من فوت شوم جامه بر روی
من بپوش و برو بر سر راه حاج و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان
چون دختر بر سر راه آمد قافلهٔ عراق رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک
اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را بایشان گفت همه محزون
و گریان شدند و متوجه بتجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد از دفن
همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده
و این یک سبب ضرب و اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد
شد و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد که بمشایعت او رفت و کسی که باشد
ابوذر کسی از کبار صحابه و اهل سوابق که ترمذی در شأن او روایت کرده است
که در زیر آسمان و بر روی زمین از او راستگوتری نیست و او شبیه عیسی ابن
مریم است با فضایل بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها
روا دارد و نسبت بزبدهٔ اهل بیت رسالت آن نحو ادبها و اهانتها بعمل
آورد از اهل اسلام نمیتوان شمرد او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد
طعن چهاردهم آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر صحابه میباشد و زیاده

از عثمان احادیث در فضایل و نقل کرده اند و وظیفه اش را قطع کرد و دو مرتبه
او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرد و چهل تازیانه بر او زد و دیگری برای
آنکه مصحفش را طلبید که بمصحف خود که تحریفات و کم و زیاد کرده بود موافق
کرداند و او نداد او را آنقدر زد که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز
بعد از آن رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت
او عثمان بعیادتش رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان
خود گفت چه میخواهی گفت رحمت خدا گفت طبیب برایت بیاورند گفت طبیب
بیمارم کرده است گفت وظیفه ات که قطع کرده بودم از برایت مقرر کنم گفت
تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت
باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد گفت برای من از خدا طلب مغفرت
کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت کرد که عثمان بر او
نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب ملل و نحل
و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطایف المعارف روایت
کرده اند و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم
زدن عمار است که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است
بذکر فضایل و مناقب او چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت
کرده است که عایشه گفت احدی از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه
اگر خواهم در حق او سخنی میتوانم گفت مگر عمار بن یاسر که از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان حتی کف
پاهای او و بروایت دیگر پر است از کف پاهای او تا نرمه گوشهای او از
ایمان و از خالد بن ولید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر

عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد خالد گفت که از روزی که آنرا
از آنحضرت شنیدم پیوسته او را دوست داشتم و از انس روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال
و در صحیح ترمذی از انس روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت
مشتاق است بسوی سه نفر علی و عمار و سلمان و از عایشه روایت کرده
اند که حضرت رسول فرمود که هرگز مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه
اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند احمد بن حنبل از
خالد بن ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود من
سخنی درشت بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من
شکایت کرد و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت
و درشتی کردم و حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت
و فرمود که هر که با عمار عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار
دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت پس بیرون آمدم و سعی بسیار نمودم
در خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم و در جامع الاصول از صحیح
بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون مسجد حضرت رسول
را بنا میکردند ما یک خشت یک خشت بر میداشتیم و عمار دو خشت دو خشت
بر میداشت حضرت رسول او را بر آن حال مشاهده کرد بدست مبارک
خود خاک را از او میریخت و میفرمود بیچاره عمار خواهند خواند ایشان
بسوی بهشت و خواهند خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه میبرم
بسوی خدا از فتنها و اما کیفیت قصه عمار چنانچه اعثم کوفی در تاریخ
و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان روایت کرده اند

آنست که جمعی از صحابه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اتفاق نموده
منوق و ظلمهای عثمان را نوشتند و تهدید کردند که اگر ترک این افعال
نکند بر او شورش نمایند و بعمار دادند که باو برساند چون باو داد دو یک
سطر را خواند انداخت عمار گفت ای امیر این نامه اصحاب رسول خدا است
میانداز و بخوان و تأمل کن و یقین بدان که من خیر تو را میگویم پس غلامان
خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند
او را که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگدی چند با کفش بر شکم
و اسافل و اعضایش زد که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف
شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد
از نصف شب بهوش آمد وضو ساخت و نمازها را قضا کرد و ایضاً اعثم
کوفی در تاریخ روایت کرده است که چون خبر فوت ابوذر بعثمان رسید گفت
خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند ابوذر را و ما
از دل میگوییم عثمان گفت تو را گمان اینست که من از اخراج ابوذر پشیمان
شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان از این سخن آزرده شد و گفت
بر گردنش بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمانجا که ابوذر بود و تا من زنده
ام بمدینه نیاید عمار گفت بخدا سوگند که همسایگی گرگان و سگان مرا
خوشتر است از همسایگی تو و برخاسته بیرون رفت و عثمان عزم اخراج
او کرد بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را زد و آزار کرد
ما تحمل کردیم اکنون امر باخراج او نموده و اگر انکار کند میترسیم
که از ما کاری سر زند که او و ما هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را از اتلاف

داد و فرمود شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم پس نزد عثمان رفت
و گفت در بعضی از کارها بی تابی میکنی و سخن خیرخواهان را نمیشنوی
پیش از این ابوذر را که از صلحای مسلمانان و اخیار مهاجران بود از مدینه
اخراج بربذه کردی تا در غربت مرد و مسلمانان آنرا نه پسندیدند و حالا
میشنوم که اراده اخراج عمار داری از خدا بترس و دست از عمار و دیگران
بدار عثمان از این سخن در غضب آمد و گفت اول تو را بیرون باید
کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود تو را احدی آن نیست که با من این
سخن گویی و انکار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر شک
داری امتحان کن تا بدانی و بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه
از تو است و ایشان گناهی ندارند کارهای بد میکنی که تاب نمی آرند
و بزبان می آورند و تو را خوش نمی آید پس برخاست و بیرون رفت و کسی
که در این روایات تأمل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت و شتم
و ضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او آنها را
گفته باشد و دشمنی او را دشمنی خدا شمرده باشد و نسبت بجناب عمار
صلوات الله علیه که حب او ایمان و بغض او کفر و نفاق است آنحضرت
گوید از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار معتبره خاصه و عامه
ظاهر میشود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده از
ابن عباس که عثمان بمن گفت که پسر عم تو و پسر خال با من چه کار دارد
و از من چه میخواهد گفتم کی را میگویی عم زاده من و خالو زاده
تو بسیارند گفت علی را میگویم گفتم والله من از او بغیر خیر و خوبی

چیزی نمیدانم گفت والله که از تو پنهان میدارد آنچه را بدیگران میگوید
در این اثنا عمار رسید پرسید که چه میگفتند بعضی را شنیدم گفتم
همانست که شنیدی گفت بسا مظلومی که خبر ندارد و ظالمی که خودرا بنادانی
میگذارد عثمان گفت تو از دشمنان ما و اتباع ایشانی بعظمت خدا که اگر نه
بعضی از امور بناشد ترا ادب میکنم که تلافی گذشته و مانع آینده باشد عمار
گفت اما دوستی علی من از آن عذری نمیخواهم و اما ادب کردن بر من حقی
نداری من بر تو حجت دارم و من تابع سنتم عثمان گفت والله تو از اعوان و
انصار شری و مانعان خیری عمار گفت من خلاف اینرا از حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله شنیدم روزی که از نماز جمعه مراجعت کرده بود تو آمدی
و دیگری نبود من سینه و گردن و روی مبارکش را بوسیدم فرمود یا عمار
که تو ما را دوست میداری و ما ترا دوست میداریم و بتحقیق که تو از اعوان
خیر و مانعان شری عثمان گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار
دست بدعا برداشت و گفت یا ابن عباس امین بگو و سه مرتبه گفت خدایا تغییر
ده هر که را تغییر داد و این حکایت از چند جهت دلالت بر فسق و ظلم عثمان
ایذای عمار چند بار و نفرین عمار براو سه بار و نسبت شر بانصار حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام دادن و اهل شر گفتن آنحضرت و بغض و عداوت او
آنحضرت که خود دعوی کرد اگر دروغ گفت فسق بلکه کفر و اگر
راست گفت پس یقین کفر زیرا که معلوم است که آنحضرت با مؤمن و مسلم
البته بغض و عداوت نمیدارد و بغض او با آنحضرت که از کلام خودش
مستفاد است عین نفاق و کفر است طعن ششم آنکه حمی که مخصوص اهل
بیت است صلوات الله علیهم و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را

باولاد

باولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه داد از جمله بچهار کس که چهار
دختر خود را بایشان داد چهار صد هزار دینار داد که تقریبا بحساب این زمان
شصت هزار تومان است و از مال آفریقیه بمروان صد هزار دینار داد و بروایت
کلبی و شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان باشد باو داد و
بروایت واقدی همه آن مال را باو داد و گفته که عثمان میگفت ابوبکر
و عمر از این مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان خود میدهم و ایضا
او روایت نموده که مال عظیمی از بصره آوردند همه را بکاسه میان اهل و اولاد
خود قسمت کرد و هم او روایت کرده است که شتر بسیار از زکوة آوردند
همه را بحارث بن حکم داد و حکم بن ابی العاص را والی زکوات قضاعه کرد
و سیصد هزار رسید همه را باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص
داد و مردم طعن و ملامتش نمودند و روایت کرده اند که سعد بن ابی و
قاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت و گفت من دیگر خازن بیت
المال نمیتوانم بود با این سلوک که بطرید رسول الله سیصد هزار دینار رسید
و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت بعبدالله بن ارقم خازن
بیت المال که بعبدالله بن خالد که خویش عثمان بود سیصد هزار درهم
از جمعی که دوست او بودند صد هزار بدهد او نوشته را رد کرد و آن مبلغها
نداد عثمان گفت تو خازن مائی هر چه میگوئیم بکن عبدالله گفت من
خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تو است کلیدهای
اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت و قسم
یاد کرد که هرگز متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنایل غلام خود
داد و واقدی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود

که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبدالله بن ارقم برد و گفت این را
که صرف عیال و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا با بیت المال حاجتی نیست که
برای آنکه عثمان مزد من بدهد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که
اگر این از مال مسلمانانست کار من اینقدر نیست که مزد من سیصد هزار درهم
باشد و اگر از مال عثمانست نمیخواهم که نقصان باو رسانم که او بیت المال را
بهر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است از زهری
که جوهری از خزینه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بر آن
میتابید مثل مشعل آتش که شعاعش بلند میشد بخازن بیت المال گفت این را
میان مسلمانان قسمت کن که گمان ندارم بر سر این بلا و فتنه عظیمی میان مسلمانان
حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه مسلمانان نمیتوان قسمت کرد که
و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش بر آمد که این را بخرد شاید سال دیگر
حق تعالی فتحی مسلمانان را روزی کند که کسی را اینقدر قدرت بهم رسد که
تواند این را خرید گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر کشته شد
و عثمان آن را بدختران خود داد و ایضا ابن ابی الحدید روایت کرده که
مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد که از عثمان
برای او چیزی بگیرد فرمود که او حمال الخطایاست نه والله هرگز بشفاعت نزد
او نروم و صاحب استیعاب و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان
سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد
و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد
و سی و دو هزار دینار باشد که مبلغ اخیر تقریبا نزدیک به پنجاه هزار تومان
باشد و در این باب اخبار و روایات بسیار است که این رساله گنجایش ذکر

آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصا خمس و فیء ذوی القربی این قدر از
برای خود و اقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و فجور و اسراف و تبذیر و زینت
کند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده باشند کی اهلیت خلافت
عامه مسلمانان دارد با آنکه خلاف آن شرطیست که در اول بر او قرار کردند
که بطریقه ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل در عطا را او بدعت کرد
اما نحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه میشد و جهات واقعیه را فی الجمله
رعایت میکرد و خود کم تصرف مینمود و عثمان رسوائی را بحدی رساند
که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد **طعن هفتم**
آنکه جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و سبب این آنکه عثمانی بود و
دشمن امیر المؤمنین و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را
از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی که حضرت
امیر المؤمنین بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود
بکتاب و سنت قبول نکردند چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر المؤمنین
آن قرآن را طلبید که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را خواهد باطل کند
حضرت ندادند و فرمودند که مس نمیکند آن مصحف را مگر مطهران از فرزندان
من و ظاهر نمیشود آن تا قائم از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن
و عمل نمودن بآن بدارد و عثمان چون خواست قرآن را جمع کند زید بن ثابت را
امر کرد بجمع قرآن و مصحفهای دیگر را که عبدالله بن مسعود و دیگران نوشته بودند
بجبر گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند جوشانید در دیگ و بعد از آن
سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک سبب زدن ابن مسعود
و اهانت او این بود که راضی نمیشد که مصحف خود را بایشان بدهد تا

خفت واهانت از او گرفتند وسوزانیدند ومصحفی که الحال در میانست مشهور
بمصحف عثمانست نسخه ایست که از آن برداشته اند وچون این خبر بعایشه رسید
گفت اقتلوا حراق المصاحف یعنی بکشید بسیار سوزندهٔ مصحفها را واین
عمل از چندین جهت متضمن طعن واستحقاق لعن اوست اول آنکه رد
کلام حق تعالی کرد وآن کفر است چنانکه فرموده است افتؤمنون ببعض
الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی
الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی آیا ببعضی از
کتاب ایمان میآورید وببعضی کافر میشوید پس نیست جزای کسی از شما که این
کار کند مگر خواری عظیم در دنیا ودر روز قیامت بر میگردند بسوی
بدترین عذاب واین مصداق حال آن بدنهاد است که در دنیا بخواری کشته
شد وبعذاب الیم عقبی رسید وایضا کراهت داشت از نزول بعضی از
آیات که محو کرد واین موجب حبط اعمالست چنانکه حق تعالی فرموده
ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم یعنی این بسبب آنست که
نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس حبط کرد خدا عملهای ایشانرا
دویم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی ومصاحف بسیار نمود واستخفاف
بمصحف عین کفر است واستخفافی عظیم تر از جوشانیدن وسوزانیدن
نمیباشد سیوم آنکه ترجیح قراءت زید بن ثابت از جملهٔ قراء قرآن
ترجیح مرجوح ومتضمن رد قول حضرت رسول است تا آنکه متضمن رد
قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت
کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده وحضرت رسول منع نمیکرد
مردم را از قراءات مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که جبرئیل قرآنرا بر من بر یک حرف
خواند من پیوسته از او طلب زیادتی میکردم واو زیاد میکرد تا بهفت
حرف رسید ودر جامع الاصول از صحیح بخاری ومسلم ومالک وابوداود
ونسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب روایت کرده است که گفت
شنیدم از هشام بن حکیم در حیوة رسول خدا که او سورهٔ فرقانرا میخواند
پس گوش دادم قراءت او را بحروف بسیار خواند که من از حضرت رسول نشنیده
بودم نزدیک شد که در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر کردم تا سلام
گفت پس رداء او را در گردنش پیچیدم وگفتم این قراءت که خواندی
از کی شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی مرا آن رسول خدا بنحو
دیگر شنیدم پس او را کشیدم وبخدمت حضرت بردم وگفتم من سورهٔ فرقانرا
از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود
رها کن او را پس یا هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او
شنیده بودم حضرت فرمود چنین نازل شده است پس گفت بخوان ای
عمر من خواندم بنحوی که میدانستم فرمود که چنین نازل شده است بتحقیق
که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر باشد
از آن وترمذی گفته است این حدیث صحیحیست وایضا در جامع الاصول
از مجموع صحاح خمسه مذکوره از ابی بن کعب مثل این حدیث را روایت
کرده است واحادیث بسیار دیگر باین مضامین روایت کرده اند که ذکر
آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بر یک قرآن ویک قراءت
ومنع از قراءات دیگر مخالف حکم رسولست باعتقاد ایشان وبدعت
در دین است واگر گویند مراد قراءات سبعهٔ مشهوره است آن باطلست

زیرا که باتفاق قرا این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که هفت
مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف
بلاد فرستاد و چون بر رسم الخط نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف
بود الف را انداخته بود باینجهات اختلاف قراآت در مصحف عثمن
بهم رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده نیز بنابراین متواتر
نبود و صاحب کتاب نشر که امام قرا و مقدم ایشانست تصریح نموده است
بانکه این سبعه آن سبعة احرف نیست که در روایات وارد شده است و از
اشتراک لفظ سبعه بعضی را احتمال این توهم کرده اند و بدانکه اینرا ما
بر ایشان الزام مینمائیم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده
است و رد نمیتوانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود
که قرآن حرف واحد است و از نزد خدای واحد نازل شده است و آن
مصحفیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد و ایشان قبول
نکردند و احادیث ایشان یا موضوعست و آنها را وضع کرده اند از برای
آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اخبار زیاده و نقصان داشته
باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق
بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات و سور در نماز و غیر
آن بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت
میکنند بر آنکه ابن مسعود متابعت و قراءت او را حجت برنید بلکه
دلالت میکند بر آنکه متابعت قراءت او واجبست و ترک قراءت او
جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و ابتدا با بن مسعود

کرد

کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای ابی حذیفه را و
فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بروشی که نازل شده است
بقراءت ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده است
که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین امتم بکتاب خدا
و بهتر ایشان نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم
در چه چیز نازل شده است و کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم
کسی این خبر ابرا انکار کند و از ابو ظبیان روایت کرده است که گفت ابن
عباس از من پرسید که بکدام یک از دو قراءت قرآن را میخوانی گفتم
بقراءت اول که قراءت ابن مسعود است گفت بلکه آن قراءت آخرست
جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی که
از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آنوقت ابن مسعود
حاضر بود پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضا روایت
کرده است که از علی علیه السلام سؤال کردند از حال ابن مسعود فرمود قرآن
خواند و سنت را دانست و همین بس است از برای او و از شقیق روایت کرده است
از ابو وائل که چون امر کرد عثمان در مصاحف بآنچه امر کرد عبد الله
بن مسعود برخاست و خطبه خواند و گفت امر میکنید مرا قرآن را بر قراءت
زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که جانم بدست اوست من از دهان حضرت رسول
هفتاد سوره یاد گرفتم و زید در آنوقت کاکلی در سر داشت و با کودکان
بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن نازل نشد چیزی مگر آنکه میدانم
در چه چیز نازل شده است و هیچ کس داناتر نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانستم
کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا از من و شتر مرا باو میتوانند رسانید

البته بنزد او میرفتم پس سر بزم کرد از گفتار خود و گفت من بهترین شما
نیستم شقیق گفت من در حلقها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند
شدم و نشنیدم کسی رد این قول برا و بکند و در جامع الاصول اکثر این
احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را
که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد
شده است ترک کردن و سوزانیدن و جمع کردن مردم بر قراءت زید که عثمان
این فضایل را در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده
اند تفضیل مفضول و مخالفت قول رسول است و چون در استیعاب گفته
است که زید عثمانی بود و در هیچیک از جنگهای حضرت امیر علیه السلام
با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح مصحف او عداوت
آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای
ایشان را تواند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکردند و سوزانیدند
مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر
باخذ قرآن از ایشان وارد شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت
طعن هشتم که اعظم طعنهاست آنکه کبار صحابه که باجماع و اتفاق جمیع
علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند
تفسیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر ظلم و کفرش دادند مثل عمار
که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیه در قرآن
گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آیات آنها اینست و من
لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه
خدا فرستاده است پس ایشان کافرانند و در آیه دیگر فرموده است که

ایشان

ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است
و ابو وایل روایت کرده است که عمار میگفت عثمان نامی در میان مردم نداشت
سوای کافر تا آنکه معاویه والی شد و اعثم در فتوح روایت کرده است که عمرو بن
العاص از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت عمار کشت و ابن ابی الحدید
روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را کی کشت گفت خدا
علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم
با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتی گفت خواست دین ما را تغییر
دهد او را کشتیم و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانکه گذشت و حذیفه گفت
بحمد الله شکی در عثمان ندارم اما شکی که دارم اینست که آیا قاتل او کافر
بود که کافر را کشت یا مؤمنی بود ایمانش افضل از همه مؤمنان که بنیت
خالص مرتکب قتل او گشت و ایضا حذیفه میگفت که هر که اعتقاد دارد
که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت گناه او بیشتر است از گناه جمعی
که گوساله پرستیدند و از زید بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر
میدانید گفت به سه وجه مال خدا را اسباب زینت و دولت اغنیا کرد
و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب خدا و رسول کرد و بغیر
کتاب خدا عمل کرد و عایشه پیراهن حضرت رسالت را بدست گرفت
و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه کردی و ایضا
جمیع صحابه که در مدینه با سکینه بودند از مهاجران و انصار و مردم سایر
بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند و بعضی
اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار ننمودند و یاری او ننمودند مگر چند نفر
قلیلی که در ان ظلمها و بدعتها با او شریک بودند پس شیعیان که خلافت ابو بکر را

باجماع اثبات میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر یا فسق
وکبیره که موجب قتل باشد ومعلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند وخلیفه
واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمایند ببطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر
آن جماعت در این اجماع داخل بودند وکثرت ایشان علی اختلاف الاقوال ده هزار
یا پانزده هزار یا بیست وپنج هزار ذکر شده بود که بر هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام
اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک
اعانت ونصرتش کردند حتی عایشه ومعویه چنانچه در تاریخ اعثم وسایر کتب
ایشان مسطور است که با آنکه بسبب بغض وعداوت با حضرت امیر المؤمنین چون
عثمان را بهانه کرده بود عالم را برهم زدند وقتی که اهل اسلام عزم قتل عثمن کردند
عایشه اراده حج کرد وهر چند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن ومردم را از
کار باز دار قبول نکرد وگفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی باشد واورا
در دریا افکنند تا هلاک شود واورا نعثل میگفت بر سبیل مذمت یعنی پیر زال
احمق یا کفتار یا تشبیه میکردند اورا بمرد یهودی وصاحب نهایه وسایر مورخان
ولغویان روایت کرده اند که عایشه مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا
یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را خدا اورا بکشد وابن ابی الحدید
از استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت حریص ترین مردم بر قتل
عثمان که ایشان را اغرا وتحریص وترغیب مینمود عایشه بود وچون معاویه را بمدد
طلبید گفت تا او اطاعت خدا مینمود خدا هم رعایت او میفرمود وبعد از آن
که او تغییر داد وحرمت دین خدا را نگاه نداشت خدا هم اورا واگذاشت وکسی را
که حق تعالی رعایت نکند من اعانت نکنم واینجا مورد همان مثل است که ویل لمن
کفره نمرود ومثل ابوذر وعمار وسایر صحابه کبار رد این اجماع بودند که انکار آن

نمودند

نمودند حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه سابقا دانستی بیعت
نکرد بعد از شش ماه وآن هم بجبر واکراه واینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل
او داد وبقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود وگفت قتله الله
وانا معه یعنی خدا اورا کشت ومن با او بودم یعنی با خدا وایضا جمعی که اتفاق بر قتل
عثمان نمودند ومباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن اجماع
بر خلافت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کردند وبا او بیعت نمودند وسنیان
آنحضرت را باین اجماع خلیفه وواجب الاطاعه میدانند اگر اجماع ایشان در اینجا
معتبر است ودر آنجا معتبر نیست واین طعن مشتمل بر چندین طعن است وبرای اختصار
بابوبکر ختم کردیم طعن نهم شهادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که ملازم حق وقرین قرآن وباب مدینه علم است ومتفق علیه بین الفریقین است
بظلم وفسق او چنانچه خطبه شقشقیه وسایر خطب وکلمات آنحضرت که اکثر متواتر
ومسلم است دلالت بر آن دارد وذکر آنها موجب تطویل است وایضا شهادت
آنحضرت باباحت قتلش ومضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر وشقاوت کافیست
واحتیاج بادعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از
کشتن عثمان حضرت فرمود که خوشنود نشدم وبدهم نیامدم وایضا پرسیدند
که راضی بقتل او بودی فرمود نه گفتند آزرده شدی فرمود نه وابن ابی الحدید
بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت
امر بقتل او ونهی از آن هیچ یک ننمود پس خون او در پیش او مباح بود ومباح
بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلم وفسق عظیمی که موجب قتل
او باشد وراضی بودن بقتلش دلالت بر اسلام وخوبی او ندارد بلکه از آنجهت
بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنهای بسیار وسبب ارتداد

وکفر وضلالت وکشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل وصفین ونهروان
وظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه وکفر وقتل چندین هزار کس
مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نداشتن آنحضرت
از قتل او برهان قاطع است براینکه کفر وظلم وعدوان او بمرتبه از کثرت وشدت
وطغیان رسیده بود که با این همه فتنه وآشوب برابری مینمود بلکه زیاده از
مضایقه نداشتن اظهار سرور از قتل او میفرمود وانتظار آن داشت چنانچه
عامه وخاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان واستقرار آن
حضرت بر سریر خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود
قد طلع طالع ولمع لامع ولاح لائح واعتدل مائل واستبدل الله بقوم قوما
وبیوم یوما وانتظرنا الغیر انتظار المجدب المطر وانما الائمة قوام الله علی خلقه
وعرفاؤه علی عباده ولا یدخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا یدخل النار الا
من انکرهم وانکروه یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طالع گردید وقمر
امامت از برج حق ساطع شد وکوکب امارت در فلک وصایت درخشید و
اموری که از منهاج حق میل بباطل کرده بود معتدل وراست گردید وحق تعالی قوم را
بقومی تبدیل نمود وروز حق را بدل روزگار باطل او کرد وما منتظر تغییر دولتهای
باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت می باشند وائمه
پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگان اند از جانب خدا بامور خلق او و
شناسندگان اند موکل بر بندگان او وداخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد
بامامت وایشان او را شناسند بایمان وداخل جهنم نمیشود مگر کسی که منکر
ایشان وایشان منکر او باشند وابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است
که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت بآنحضرت واز فقره چهارم اعوجاج

امور

امور که در اواخر زمان عثمان بود وفقره پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانی
عثمان وشیعه او را بعلی وشیعه او وبعد از آن گفته است اگر گویند با وجود انکه آن
حضرت دنیا را طلاق گفته بود این قدر سرور وخوشحالی از خلافت چه بود جواب
گوئیم که طلاق از جهت جاه واعتبارات دنیوی بود وسرور از جهت امامت دین و
خلافت حق واحیای شریعت وملت بود بعد از آن گفته است آیا جایز است بمذهب
معتزله که علی علیه السلام منتظر قتل عثمان باشد مانند انتظار باران در سال قحط
واین عین مذهب شیعه است جواب گوئیم که گفت انتظار تغییر نه انتظار قتل
تواند بود که منتظر عزل وخلعش باشد بسبب احداثاتی که کرده بود واین موافق
مذهب اصحاب ماست پس از این کلمات شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد وخوش
حال بوده اند از قتل او وهمین بس است از برای شقاوت او ونقل کرده اند که در زمان
امیر تیمور گورکان علمای ماوراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه
کس واجب است بغض علی بن ابی طالب اگر چه حق باشد بسبب آنکه فتوی بقتل
عثمان داد وامیر را بر این داشتند که باین حکم کند ودر ممالک خود رواج دهد
امیر فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او در این باب معلوم شود
شیخ در پشت آن محضر نوشت که وای بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او دهد
امیر را نوشته او خوش آمد ومحضر را باطل وابتر کرد **طعن دهم** آنکه طغیان
وعثمان بجائی رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او بتجهیز غسل ودفن ونماز
بر او نکردند چنانچه مدائنی در مقتل عثمان وواقدی واعثم کوفی وطبری
وابن عبد البر وسایر علمای ایشان در تواریخ وکتب خود ذکر کرده اند که بعد از
کشتن او سه روز اهل مدینه واکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و

مردم را از نماز بر او وغسل ودفن او منع مینمودند حتی انکه مروان وسه کس دیگر
از ملازمانش او را می بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند ونعشش را سنگباران
کردند وبعد از سه روز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردم را از ممانعت
دفن او منع کرد پس او را شب برداشتند ودر مقبره یهودان دفن کردند واکثر
گفته اند او را بی غسل وکفن دفن کردند وحضرت امیر واحدی از صحابه کبار
ومسلمانان در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از موالی وبعد از انکه معاویه
والی شد فرمود که دیواری که درمیان آن مقبره ومقبره مسلمانان بود برداشتند
وبامر او مسلمانان اموات خود را در حوالی قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان
شد ودر تاریخ اعثم که در این زمان موجود است مذکور است که امیر المؤمنین فرمود
که عثمان را دفن کردند وحال انکه سه روز بود تا او را در مزبله انداخته بودند
وسگان یک پای او را برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته دری کوچک
گذاشتند که پایش از آن گذشته بود وسرش بر روی آن می جنبید وبروایت دیگر
بر آن تخته میخورد وطق وطق می کرد وحکیم بن حزام با جبیر بن مطعم بر او نماز گذاشتند
ومعلوم است که اگر حضرت امیر المؤمنین وسایر صحابه او را داخل مسلمانان
می دانستند از نماز او تخلف نمیکردند وسه روز جسد او را مانند کلاب در
مزبله نمیگذاشتند که سگ وگربه او را بخورند وهرکه اندک انصافی داشته باشد می
داند که جمع نمیتوان کرد میان اعتقاد بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام وخلافت
عثمان واین واقعه البته متضمن قدح در یکی از ایشان هست وخلافت وجلالت
امیر المؤمنین علیه السلام متفق علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان وخلافت
آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت آنهاست روا نیست وجرا امیر المؤمنین
علیه السلام درباری عمار واخراج ابوذر آن مقدس معارضه وانکار واصرار

مینمود

مینمود ودر قتل وترک نماز ودفن عثمان که باعتقاد ایشان حضرت رعیت او بود
مداهنه ومساهله میفرمود ودر کتاب صراط المستقیم نقل کرده است که ابن جوزی
که از اکابر علمای عامه است وزیر بتقلید حضرت امیر المؤمنین گفت سلونی قبل
ان تفقدونی یعنی بپرسید از من هرچه میخواهید پیش از انکه مرا نیابید پس زنی برخواست
وسؤال کرد که میگویند سلمان در مدائن فوت شد وعلی علیه السلام از مدینه که بیک
راه هست در یک شب آمد واو را تجهیز فرمود وباز گشت گفت چنین روایت کرده اند
گفت عثمان در مدینه کشته شد وسه روز در مزابل افتاده بود وعلی علیه السلام
در مدینه حاضر بود وبر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس بر یکی از ایشان
خطا لازم آید ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر از خانه بیرون آمده لعنت بر تو باد
واگر باذن شوهر بیرون آمده لعنت بر او زن گفت عایشه باذن حضرت رسول بجنگ
علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم وساکت شد وانکه
بدعتها وقبایح اعمال واقوال عثمان زیاده از آن است که این رساله گنجایش ذکر آنها
داشته باشد ودر کتب مبسوط مذکور اند واکثر آنها را در کتاب بحار ایراد نموده ام
وانچه ایراد شد از برای مضحکه بنیت وابن ابی الحدید بعد از انکه مطاعن
عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما انکار نمیکنیم که عثمان
بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند ولیکن ما ادعا
میکنیم که آنها بمرتبه فسق نمیرسید وباعث حبط ثواب او نشد واز جمله گناهان
صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است واز اهل بهشت است
به وجه اول انکه او از اهل بدر است ورسول خدا فرمود که خدا مطلع شد بر اهل
بدر پس گفت که هرچه خواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدم وعثمان اگرچه در بدر
حاضر نبود اما از برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه ماند وحضرت رسول

ضامن حصهٔ غنیمت او و اجر او شد دویم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود
که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة و او اگرچه در آن بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول او را برسالت
بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود که از جوفه مذکور شد
که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست و از مردم بیعت بر مرگ گرفت
پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است من از جانب او بیعت می کنم پس دست
چپ خود را بر دست راست خود گذاشت و فرمود که دست چپ من بهتر از دست
راست عثمان است سیوم آنکه او از جمله آن ده نفر است که در اخبار وارد شده که ایشان
از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت می کنند بر آنکه او امر زید است و خدا
از او راضیست و او از اهل بهشت است پس اینها دلالت می کنند بر آنکه او کافر
و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان واهی ابن ابی الحدیدست و ما جواب
میگوییم بعون الله تعالی از همه این وجوه اجمالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجوه
همه بر اخباری چند است که وضع کرده اند و خود متفرد اند بروایت آنها و
مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد نزد هر دو جانب مسلم باشد
و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم نه بروایتی که مخصوص ایشان
باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمدهٔ روایات ایشان که بخاری روایت کرده است
ناصبی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر آنست که با امیر المؤمنین
بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت بود و با پای حجاج کافر فاسق بیعت
کرد و حدیث عشرهٔ مبشره را امیر المؤمنین ع در روز جمل رد و تکذیب نمود چنانکه
شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با اهل بصره ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید او با طلحه در برابر حضرت آمدند که

حضرت

حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله علیه
و آله و عایشه می دانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا و خایب و ناامید است
کسی که افترا کند بر آنحضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه از اهل
بهشتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل بهشت می دانستم قتال شما را حلال نمی
دانستم زبیر گفت مگر نشنیدهٔ حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرد از
رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این
حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که این حدیث را
دروغ بر حضرت رسول بست حضرت فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگویی که
این ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود
نه نفر را شمردی دهم کیست گفت تویی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من
به بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم
زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت فرمود
که گمان ندارم و الله یقین میدانم که افترا کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند
که بعضی از آنها کتام بردی در تابوتی اند در دره در چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر
آن چاه سنگی هست که هر گاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل کند آن
سنگ را از سر آن چاه بر میدارد شنیدم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا
ترا بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد
بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی
اصحاب خود و می گریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبد
الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند و در این روایت متهم اند

با انکه اکثر متکلمین امامیه ببراهین عقلیه اثبات نموده اند که جایز نیست عقلا
که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است زیرا که موجب
اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند و باتفاق
از بعضی از ایشان کبایر صادر شد و ایضا اگر این خبر واقع بود چرا در روز سقیفه و غیر
آن در مناقب خود این را نشمرد و هم چنین عمر در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان
در وقتی که او را محصور کردند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر ایشان
می شمرد چرا متمسک باین خبر نشد و این اگر اصل می داشت از برای او انفع بود
از چیزهای دیگر که مذکور ساخت و ایضا اگر این خبر واقع بود چه احتمال داشت
که اکابر مهاجرین جرأت بر قتل او کنند و چون ایشان خصوصا حضرت سید
اوصیا راضی میشد که مردی را که یقین داشت که از اهل بهشت است باین مذلت
در مزبله بیندازند و بر او نماز نکنند و چرا اعوان و انصار و اولیا را بر ایشان حجت
نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید کفر طلحه که باتفاق حلال می
دانست قتل او را و ایضا لازم می آید که اکثر عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند
زیرا که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی در آن طرف و هر یک قتل دیگری را
حلال میدانستند و ایضا اگر این خبر ثابت بود می بایست عمر بداند که منافق
نیست پس چرا از حذیفه می پرسید که آیا رسول خدا مرا از منافقان شمرد یا نه
و ایضا می گوییم که روایات اهل بدر یا محمول است بر ظاهرش چنانچه ابن ابی
الحدید فهمیده است که رخصت عام بایشان داده اند و مغفرت شامل گناهان
گذشته و آینده همه هست یا تجوز و تخصیصی در آن میرود و بنابر اول لازم می آید
که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب جمیع
محرمات از صغیره و کبیره هر چند آن فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف

بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دینست و کسی دعوای عصمت در اهل
بدر نکرده است مگر در امیر المؤمنین علیه السلم و شکی نیست که غیر آنحضرت
گناهان میشدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی را اغراء بر قبیحات است و آن
قبیحات و صدورش از حق تعالی محال است و بنابر ثانی که تجوز و تخصیصی در آن
رود یا تخصیص میکند رخصت را بصغایر و تعمیم میکند مغفرت را در گناهان گذشته
و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فایده بایشان نمی بخشد و دلالت نمیکند
بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از صغایر مکفره بوده است یا تخصیص می
نمایند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد باعملوا ما شئتم مبالغه در حسن عمل ایشان است
در بدر و اظهار رضا از ایشان بسبب آن عمل ثابت است پس فایده از برای ایشان نمیکند
و اینها همه بر تقدیریست که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است
و آن مبتنی بر روایت ضعیف ابن عمر است که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک
به بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از جانب و استدلال بآن مدخول است از چند وجه اول آنکه حق تعالی
معلق کرده اید رضا را در آیه بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان
و اضرابش ممنوع است و احادیث بسیار از اهل بیت علیهم السلم دلالت بر
نفاق خلفای ثلثه میکند دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین
برای استغراق است خصوصا آنکه در آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده است
که دلالت بر اختصاص بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این
که پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان
نازل کرد انید و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان
بود بلا فاصله فتح خیبر بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر و عمر را

در آن جنگ فرستاد و گریختند و بغضب آمد رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین را
فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیه و آنها
که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس دخولش در حکم آیه معلوم
نیست این جواب را بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند سیوم آنکه بر تقدیر
تسلیم عموم آیه و شمول آن عثمان و اضراب او را مفادش آنست که بتحقیق که راضی
شد خدا از مؤمنان در وقتی که بیعت میکردند با تو در زیر درخت یا بسبب آنکه
بیعت کردند با تو در زیر درخت و این که دلالت می کند بر آنکه رضای او از ایشان
مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد
صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد
یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات
و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی داشته باشد و بکروز کار خوبی بکند و آقا با او
بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار
کردی و در روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند و آقا از او در غضب شود و او را تادیب
تعذیب بکند هیچکس او را ملامت نمیکند او را و نسبت بتناقض نمیدهد خصوصا
آنکه آیه که در همین سوره قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است
در آنکه قبول این بیعت مشروط بوفا است و ممکنست که این بیعت را برهم زنند
زیرا که فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن
نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
یعنی بدرستی که آنها که بیعت می کنند با تو بیعت نمیکنند مگر با خدا دست خدا
بالای دستهای ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس نشکسته است مگر
بر نفس خود یعنی ضرر آن بخودش عاید میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است

بخدا

باخدا بر آن پس بزودی خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد
که فایده این بیعت و نتیجه با ایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که
امری که مخالف آن باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد
از آن معادات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را برهم زدند
و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شهید کردند با این اعمال قبیحه
حکم آن بیعت و خوشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما این مطالب اندک بسطی دادیم
برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عوام شیعه شبهه می کنند و گاه
هست که ایشان از جواب عاجز میشوند و اما مطاعن عثمان پس آنها زیاده از آنست
که در این رساله احصا توان نمود لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم
و هر که خواهد که بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار و همچنین
مطاعن معاویه و طلحه و زبیر و عایشه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس
و سایر اشقیا و ارباب بدع را حواله بآن کتاب و سایر کتب اصحاب نمودیم

مقصد هفتم

در بیان امامت سایر ائمه است صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه بر کسی اطلاق
می کنند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را بعد از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله خلیفه دانند و امامیه و اثنی عشریه را بر کسی اطلاق میکنند
که همه دوازده امام را علیهم السلام تا مهدی علیه السلام امام و خلیفه خدا و رسول دانند و
ایشان عصمت را در امام شرط میدانند و بعد از حضرت رسول خدا علی بن ابی
طالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از او علی بن الحسین
زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد از او جعفر بن محمد صادق را
و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد
بن علی التقی را و بعد از او علی بن محمد النقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و

بعد از او حجة بن الحسن مهدی را صلوات الله علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت
مهدی را زنده و غایب از اکثر خلق میدانند والبته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع
بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت خواهد نمود و مذهب حق در میان
مذاهب فرق شیعه اینست پس اکثر زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه
داخل شیعه هستند اما داخل امامیه و اثنی عشریه نیستند و شیعه باین معنی فرقها
بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب مواقف و دیگران
نقل کرده اند و از هفتاد بلکه هشتاد متجاوزند مثل کیسانیه که بعد از حضرت
امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
خلیفه میدانند و بعضی گفته اند او نمرده است و مهدی اوست و غایب شده است
ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند او مرد و امامت باولاد
او رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده است والحمد لله همه منقرض
شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین
صلوات الله علیهما قایل بامامت زید پسر امام زین العابدین علیه السلام شده
اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی آن ثلثه را خلیفه
باطل نیز قایلند و مانند اسمعیلیه که اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام را
امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق علیه السلام فوت شد و علانیه
جنازه او را برداشتند و بر او نماز کرد و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند
که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقیه از منصور دوانیقی او را
پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از حضرت ایام قلیلی زنده بود و امامت
باولاد او رسید و بعضی گفته اند که او در حیوة حضرت فوت شد و نص
امامت بطرف نشد و بعد از حضرت باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این

فرقها بعد از مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را
مباح کردند و از این فرقه قلیلی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که می
گفته اند حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و از او ظاهر
خواهد شد و او مهدیست و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام
عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب
امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی علیه السلام را
امام میدانسته اند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده
بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی علیه السلام زنده
است و پنهان شده است و او مهدیست و بامامت بعد از او قایل نبوده اند و چند فرقه
نادر نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت
بیش از سه فرقه نمانده اند الا امامیه و اسمعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض
و مستاصل گشته اند و از ایشان بغیر نام چیزی نمانده مانند قایلان بامامت محمد پسر
حضرت صادق علیه السلام و قایلان بامامت موسی مبرقع و جعفر کذاب و امثال
ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج ببیان ندارد
زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف
ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از برای ایشان
بکند و مکلف بمعلوم ایشان بوده باشد تکلیف ما لا یطاق است و آن عقلا قبیح است
و ایضا جمیع امت اتفاق دارند بر آنکه مذهب حق در میان امت می باید باشد
تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ماعدای مذاهب موجود
و اما اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ابطال سایر مذاهب خواه موجود
باشند و خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است

و آن دو نوع است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است اول آنکه صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت کرده است که گفت
شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند
بود پس کلمه گفت که نشنیدم آنرا از پدرم پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه
از قریش اند و بروایت دیگر فرمود که پیوسته امر مردم ماضی و جاری است مادام که دوازده
مرد والی ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم
رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که می گفت پیوسته این
دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمود که
همه از قریش اند و باز بسند دیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای دین
اسلام گفته است و باز در جامع الاصول همین مضامین را از صحیح ترمذی و ابو داود
روایت کرده است و در بعضی از روایات آنست که از آنحضرت پرسیدند که پس
بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته
این دین قایم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضاً در صحیح مسلم
از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر بن سمره که
خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم از رسول خدا
در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت
برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمه
این حدیث اینست که پس بیرون می آیند دروغگویی چند نزدیک قیامت و در کتب
معتبره ایشان بچندین سند از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد
ابن مسعود بودیم و قرآن برما میخواند پس مردی بر خواست و پرسید که آیا از
رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبدالله گفت که تا

بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسید بلی سؤال کردیم حضرت فرمود دوازده نفر
خواهند بود عدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و از ابو جحیفه روایت
کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده
خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده که حضرت رسول فرمود که پیوسته
این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین بموج خواهد
آمد با اهلش و ایضاً از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که
بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضاً روایت کرده اند که ابن عمر گفت یا ابو
الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتل و قتال خواهد بود
ایضاً مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای حضرت رسول خواهد بود
گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتم کیستند گفت نامهای ایشان
نزد من نوشته هست باملاء رسول خدا گفتند بگو ابا کرد و نگفت و بر این مضامین بالفاظ
بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام
که از مردم دو کس باقی باشد و از اسحق بن سلیمان عباسی روایت کرده اند که گفت هرون
الرشید مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود که ای عم از فرزندان
من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدتهای عظیمه رو خواهد داد پس
مهدی از فرزندان من بیرون خواهد آمد و خدا امر او را در یک شب باصلاح خواهد
آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد و
در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و وجه دلالت
این احادیث بر خلافت همه ائمه اثنی عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام
هیچ فرقه قایل بوجود این عدد از خلفا و دوازده امام و خصوصاً که همه از قریش باشند

و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه
پس همین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد
و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرایب تعصبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان
خواسته است که این احادیث را موافق مذهب خود کرداند گفته است که خلفای
اثنا عشر سه خلیفه اول و امیر المومنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری
گفته است که مراد صلحای خلفا اند و ایشان بعد از امام حسن علیه السلام عبد الله
بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه [illegible]
مخالف است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت
شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس
در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بی وجه است و ایضا ظاهر
همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی صریح است که تا روز قیامت
مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فاذا مضوا ساخت الارض باهلها یعنی
چون این امامان بروند زمین با اهلش بموج آید و نظام عالم برطرف شود و بعضی
صریح است که خلافت در قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این تاویلها فایده
برای ایشان نمیکند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی و کافیند دویم احادیث
ثقلین و مثل آنهاست که دلالت می کند بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند
تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل
بیت قایل نیستند و ائمه اسمعیلیه اگر باشند فاسق ملحدی چند اند که در ظاهر
تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور و انواع معاصی معروفند و هیچ عاقلی تجویز
امامت ایشان نمیکند و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد

ایشان

ایشان هر فاطمی سنی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوای امامت
آنها می کنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن
مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مفارقت ایشان با کتاب و حال آنکه اکثر
ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر مسایل مقلد ابوحنیفه اند
و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه
اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه
می شوند و ایشان را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت را مانند حضرت باقر و
صادق صلوات الله علیهما مذمت می کنند و ناسزا می گویند با آنکه جمیع امت بغیر
ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و علم ایشان دارند و از این جهت ایشان
مانند خوارجند لهذا در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه
بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان ما عداوت دارند و با ائمه ما عداوت
نمیکنند و زیدیه با ما عداوت می کنند سیوم ابن ابی الحدید و صاحب حلیة الاولیا
روایت کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نطنزی نیز مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی
من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا غرس
نموده و منزل منست ساکن شود باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب را اختیار کند
و پیروی کند امامان و اوصیای از فرزندان او را بعد از وی که ایشان عترت منند
و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است
پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و قرابت
من در حق ایشان نگاه ندارند خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل منست و دو پسرش

میوهٔ دل من اند و شوهرش نور دیدهٔ منست و امامان از اولادش ایشان پروردگار
من اند ریسمانیست کشیده میان او و میان خلق او و هر که چنگ زند در ریسمان ایشان
نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد
از این باب احادیث در کتب معتبرهٔ ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان بود ایراد
نمود و اما نص مفصل چون خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت شد
نص آنحضرت بر حضرت امام حسن و نص امام حسن بر حضرت امام حسین و هم چنین نص
هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم در میان فرق علما و محدثان
امامیه که در هر عصر چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی و ناحیه بوده اند متواتر
و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این تغییر دیانت
و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان مقهور و خایف
بوده اند و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار می نموده اند اگر غرض ایشان
دنیا بودی بایست بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند
و عزیز و مکرم باشند با آنکه مع اینهمه که اکثر ایشان از اهل صلاح و سداد بوده اند
و نهایت احتراز از کذب می نموده اند و هر که با این قراین و جهات ملاحظه این روایات
نماید البته او را علم حاصل میشود بحقیت آنها و در طرق معتبرهٔ شیعه احادیث وارد
امام و نامهای مقدس ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیه و علیهم متواترات و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسما و صفات
و آبا و امهات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم
احوال او و اخفای میلاد او و کتبی که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام
زین العابدین تا زمان قایم علیهما السلام میان شیعه و سنی معروف و متداول و مضبوط
بوده پس در این احادیث را شک و شبهه نیست طریق دوم افضلیت است و شک

نیست

نیست در آنکه هر یک از ائمه علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود خصوصا
خلفائی که غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضایل
مناقب و مخالف و موالف همه اتفاق دارند بر این و در این مشکلات مسایل و دقایق
وقایع همه علما و فقها با ایشان رجوع می نموده و سخن ایشان را حجت و متبع میدانسته
اند و مرجع کافه امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی العباس ایشان را
مستحق مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ
و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضایل و مناقب حضرت حسنین
صلوات الله علیهما زیاده از آنست که احصا توان نمود و در جامع الاصول از
صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول
خدا ص حضرت امام حسن علیه السلم را بر دوش خود سوار کرده بود و میگفت خداوندا
من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و ایضا همه از براء روایت کرده اند که حضرت
روزی حسن و حسین را دید پس گفت خداوندا من ایشان را دوست میدارم پس تو ایشان را
دوست دار و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا امام حسن علیه السلم را بر دوش خود سوار کرده بود پس مردی با امام حسن گفت
نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود و نیکو سواره ایست و ایضا از صحیح ترمذی
از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب ترند فرمود که حسن و حسین و میگفت بفاطمه
که بطلب از برای من دو پسرم را و چون می آمدند ایشان را می بویید و در بر میگرفت و
میچسبانید و ایضا از صحیح مزبور از ابوهریره روایت کرده است که با رسول خدا صلی
الله علیه و آله بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت و من با آنحضرت سخن نگفتم
تا رفت بازار بنی قینقاع پس برگشت تا آمد بمنزل فاطمه علیها السلم و گفت آیا

کودک من اینجاست یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت
دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند پس حضرت رسول فرمود که خداوندا من
این را دوست میدارم پس دوست دار تو او را و دوست دار هر که دوست دارد او را و از صحیح
بخاری و صحیح مسلم نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول
آمد بخانهٔ فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته بود
چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت خداوندا من او را
دوست میدارم پس او را دوست دار هر که او را دوست میدارد دوست دار پس ابوهریره
گفت بعد از آنکه من این خبر را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دوست‌تر نبود از حسن
بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخدمت
حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامه
بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست اینکه
در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم حسن و حسین علیهما السلام بر روی رانهای او
خوابیده‌اند پس گفت اینها دو پسر من‌اند و دو پسر دختر من‌اند خداوندا من اینها را دوست میدارم
پس دوست دار اینها را و دوست دار هر که اینها را دوست دارد و ایضاً از صحیح ترمذی از یعلی
بن مره روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از من است
و من از حسینم خدا دوست دارد هر که حسین را دوست دارد حسین سبطی است از اسباط
ابن اثیر در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است یعنی
از جملهٔ اسباط است که فرزندان یعقوب بوده‌اند یعنی گویا که یکی از پیغمبران است و در نهایه
لغت نیز چنین حدیثی را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزلهٔ امتی است از امتها
در خیر و خوبی و گفته است که در حدیثی دیگر وارد شده است که حسن و حسین دو سبط
رسول الله‌اند پس گفته است یعنی دو طایفه و دو قطعه‌اند از آنحضرت و ایضاً از صحیح ترمذی

روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت حسن و حسین بهترین جوانان
اهل بهشت‌اند و ایضاً از صحاح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی از
عبدالله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم کجائی
گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سؤال میکند از من از خون پشه و اینها
فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که ایشان دو گل
بستان منند در دنیا و گفت ایشان سید و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت‌اند و ایضاً از صحیح
نسائی روایت کرده است از عبدالله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن یا حسین را بر دوش داشت پس پیش ایستاد و
او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز یک سجده را بسیار طول داد من
سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است
پس باز بسجود برگشتم چون حضرت از نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را
بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم که امری حادث شد یا وحی بر تو نازل شد
فرمود که اینها نبود ولیکن پسرم بر پشت من سوار شده بود نخواستم تعجیل کنم او را
تا حاجت خود برسد و لذت خود را بیابد و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی
از حسن بصری روایت کرده است که ابوبکر گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و
حضرت امام حسن در پهلوی او بود و گاهی نگاه بمردم می‌کرد و گاهی نگاه باو میکرد و می
گفت این فرزند من سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه
عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه‌تر
نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضایل ایشان
زیاده از حد احصاست و آنچه گذشت از نزول آیهٔ تطهیر و مباهله و غیر آنها
در فضیلت ایشان کافیست و اکثر اینها صریح‌اند در امامت ایشان خصوصاً آنکه

محبوب خدا و رسول بودن چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خدا و محبت
آن حضرت از راه قرابت و بشریت نبوده چنانکه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب
خدا و احب اهل بیت نبوی آن حضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی
و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین که بدلایل خارجیه افضلیت او
معلوم شد و در تتمه احادیث در بسیاری از روایات مذکور است که و ابوهما خیر منهما
یعنی و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق بود بخلافت از جمیع خلق خصوصا از
منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی خلافت شدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ایشان را در مواطن متعدده لعن کرده بود و ایضا کسی که دوستی او مستلزم محبت
خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد
و الا اعدا و دشمنان او از جهت ارتکاب آن معصیت واجب خواهد بود و ایضا کسی که آن حضرت
بحضرت رسول داشته باشد که فرماید که او از منست و من از اویم و تشبیه کرده
باشد او را باسباط بنی اسرائیل که انبیا و اوصیای انبیا بوده اند احق است از امت بامامت
و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن دلیلست بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا
ما اخرجه الدلیل زیرا که باتفاق اهل بهشت همه جوان باشند و پیر در بهشت نباشد
و اگر مراد جمعی باشند که جوان از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن
کهولت و شیخوخت شهید شده اند با آنکه مدعای ما باین ثابت می شود زیرا که بسیاری
از پیغمبران مانند حضرت یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند
از ایشان البته معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان
در سن جوانی بودند فرمود که ایشان بهتر اند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی
باشند این نیز بیوجه است زیرا که ایشان در آنوقت در سن طفولیت بودند نه در سن
شباب و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ثابتست زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب

بهتر

بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر وجه اتم ثابت می
شود و از غرایب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث فضیلتی از برای ابوبکر
و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید پیران اهل بهشت اند غافل
از اینکه در بهشت پیر نمی باشد و آن احتمالات دیگر باطل است چنانکه دانستی با آنکه
این حدیث ضعیفست که خود متفرد بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در
این باب بجر نفع و بعداوت امیر المؤمنین معروفست منافات دارد با حدیث سید شباب
اهل الجنه که عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا منافات دارد با روایتی
که در کتب معتبره خود روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبد المطلب
سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشت اند من و علی و جعفر و دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن
و حسین و مهدی علیهم السلام اگر گویند مراد آنست که ایشان بهتر اند از جماعتی از اهل
بهشت که در آنوقت در سن کهولت بوده اند با آنکه بسیار بعید است نفعی با ایشان نمی بخشد
زیرا که دلالت نمیکند بر تفضیل ایشان بر جمعی که در آنوقت در سن شباب یا طفولیت
بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین علیهم السلام و مثل این است حدیثی که در برابر
انا مدینة العلم و علی بابها وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافل از آنکه
شهر سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر نقصان
مرتبه و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب و سنن جماعت
که در آن تخفیف مطلوبست نماید از برای آنکه خواهش او بعمل آید و مبادا خاطر کسی
برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها
معلوم می شود مرتبه از فضیلت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان
در آن شریک نبوده اند پس احق و اولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح
و تفضیل مفضول عقلا قبیح است **طریق سیوم** عصمت است و بیانش آنست که براهین

عقلیه ونقلیه وجوب عصمت امام را اثبات کردیم وهیچ فرقه سوای اثناعشریه
قایل بوجوب عصمت امام وعصمت همه ائمه که خود دعوی می کنند نیستند پس هر آینه
مذاهب باطل ومذهب اثناعشریه حق است طریق چهارم معجزات وخوارق عادات که از ائمه
ما صلوات الله علیهم معجزات بیحد واحصا صادر شده ودرمیان شیعه ایشان متواتر
گردیده بلکه میان عامه نیز متواترات چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السئول وابن
صباغ مکی مالکی در فصول مهمه وملا جامی در شواهد النبوة ودیگران از علمای ایشان
در کتب خود ایراد نموده اند وآنها را کرامات نام کرده اند حتی در دست وکلای و سفرای
حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیمه جاری می شد که بان سفارت
ونیابت ایشان را می دانستند طریق پنجم اجماع است وبیانش آنست که همه امت متفق اند در
آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذاهبی که درمیان است وآن مذاهب دیگر را باطل کردیم
بدلیل عدم نص وعدم عصمت وعدم معجزه وعدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر آن
طوایف قایل باین امور مذکوره در همه ائمه که خود دعوای امامت ایشان میکنند
نیستند وطوایفی که قایل باین امور هستند مثل ناووسیه وواقفیه در اصل امامت
با اثناعشریه شریکند پس اصل امامتشان باجماع همه ثابت است ودعوی وقف وغیبت
وحیوة که مخصوص ایشانست بنصوص متواتره ثابته در وجوب عدد اثناعشر در خصوص
ایشان وبثبوت موت ایشان باطل است وطرق دیگر از برای اثبات امامت ایشان هست
که کسی که اندک انصافی داشته باشد وخود را از تعصب خالی کند وطالب حق باشد
ودر آنها تامل کند البته هدایت می یابد **اول** علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم
منتشر گردیده وعلومی که هر یک از مشاهیر علما بیک علم از آنها ممتازند جمیع آنها
در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه صحبت
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه اند وهمه از آنحضرت اخذ کرده اند وخود را

منسوب باو می گردانند ودر جمیع علوم از اصول دین واحکام شریعت وتفسیر قرآن
وعلم عربیت وطب وحکم ووصایا وآداب علم واخلاق ومعاشرت وسیاست ونجوم
وغیر آنها وهمه از آنحضرت نقل کرده اند وکلام او را متبع دانسته اند وراه اعتراض
بر آنها نگشوده اند با آن عداوتی که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند وهمچنین
جمیع این علوم را از ائمه ذریت او اخذ کرده اند وکسی از اهل علم در فضل وجلالت
وعلو درجه ایشان شک نکرده است ودر زمان حضرت امام زین العابدین صلوات الله
علیه چون ملاعین بنی امیه مستولی شده بودند وکفر عالم را گرفته بود وتقیه شدید
بود ومردم را بخود راه نمیدادند اکثر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردید اما ادعیه
که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه کامله که بکتب سماویه شبیه است ومعلوم است
که بالهام الهی بر زبان معجز بیانش جاری گردیده وباین سبب او را انجیل اهل بیت و
زبور آل محمد ملقب ساخته اند وسایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از آن
آنحضرت جمع کرده ام وحقا که اگر آنها نمی بود مردم طریق مناجات با قاضی الحاجات
نمیدانستند وآداب حسنه وکلمات جلیله واطوار پسندیده آنحضرت که کتب
خاصه وعامه بانها زینت یافته برای ارباب حال واصحاب زهد وریاضت کافی
است که بان اکتفا میتوانستند نمود وچون در زمان حضرت امام محمد باقر وامام جعفر صادق
صلوات الله علیهما که اواخر زمان بنی امیه واوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار
از مسایل حلال وحرام وعلم تفسیر وکلام وقصص انبیا وسیر وتواریخ ملوک عرب
وعجم وغیر آنها از غرایب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت ومحدثان شیعه
در اطراف عالم منتشر گردیدند وپیوسته در مناظرات ومباحثات بر علمای جمیع فرق
غالب بودند وچهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام روایت
کردند واکثر ایشان صاحب تصانیف بودند وچهار صد اصل درمیان شیعه بهم رسید

که اصحاب باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ
حکم احتیاج برجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابوحنیفه
و سایر علما و قضاة و ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم
و امثال او از اصحاب آنحضرت مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت
بود و در طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات
عاجز میکرد که ایشان او را شیطان الطاق میگفتند و شیعیان او را مؤمن الطاق
مینامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن حکیم و زراره و امثال ایشان در فنون
علوم و خصوص هشام بن حکم در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در مجالس خلفا
و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات می کردند و بر همه غالب میشدند و حضرت
امام موسی علیه السلام نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هرون ملعون او را
حبس کرد و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در مدت قلیلی که در خراسان بود
آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد در این باب جمع کرده اند
و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آنحضرت مناظره کنند شاید عجز آنحضرت
ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند و بعضی بحق در آمدند
و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامت
بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف بحج آمدند که بخدمت آنحضرت برسند و اکثر ایشان
فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار مسئله کلامی و غیر آن از آنحضرت
حق جواب فرمود که همه حیران شدند و در مجلس مامون با یحیی بن اکثم و سایر علمای
مشهور ایشان مناظره کرد و همه ملزم شدند و اقرار بفضل و امامت آنحضرت نمودند
و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بسبب محبوس بودن ایشان
در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان میتوانستند رسید و احادیث از ایشان

کمتر

کمتر روایت شده است اما هر سال عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب
آنها را می نوشتند و مسائلی که بر خلفا مشتبه میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را
بر اقوال سایر فقهای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد که ایشان این علوم را
از علمای مخالفین یاد گرفتند و یا از ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشان را
ندیده بود که نزد احدی از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم همه
دیگران و مخصوص ایشانست و همه عالم محتاج بایشان بودند در علم و ایشان محتاج
باحدی نبودند پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا و رسول بایشان
رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن گردانیده که مفزع و پناه امت باشند و این
را معجز ایشان گردانیده چنانچه معجز ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و
آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتابی بخواند یا از احدی بشنود آورد
دویم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و جلالت ایشان و هیچکس نقل نکرده
که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فسقی یا عیبی بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان
ایشان از خلفا و امرا و حاسدان ایشان در خط مرتبه ایشان مینمودند و هر که اظهار
عداوت ایشان میکرد مقرب خود می گردانیدند و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان
باو میبردند دور میکردند و محروم می گردانیدند بلکه در مقام قتل و استیصال
او بر می آمدند زیرا که می دیدند که اکثر خلق اعتقاد بامامت که تالی رتبه نبوتست
نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف بلاد منتشر گردیده اند و دعوی
صدور معجزات و عصمت از معاصی و ذلات از برای ایشان می کنند حتی آنکه غالیان
باعتبار غرایب احوال و محاسن صفات و اخبار از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان
میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان کردند و با این
مراتب با وفور اعدا و حساد نتوانستند که امری در حق ایشان بکنند یا نسبت معصیتی

وخطائی با ایشان بدهند با آنکه می بینیم که عادت چنین جاری شده است که کسی که
اندک منزلتی و رتبه در میان مردم بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان آن عالم
نمی مانند والبته عیبی چند از برای او اثبات می کنند و امری چند در حق او افترا می کنند
که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود بیندازند پس این از جمله معجزات ایشان
است که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته است و رتبه ایشان را در میان دوست
و دشمن بمرتبه ظاهر کرده است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد
انکه جمیع فرق اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند
همه اتفاق نموده اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی
از خوارج و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارجند و همه قول ایشان را حجت میدانند
و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را بنهایت تعظیم و تکریم نقل
میکنند و در آن نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق
و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس
و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشامان و حمران و بکیر
و مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و معویة بن عمار و جماعت بسیار که احصا نتوان نمود
و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطورند و ایشان رؤسای شیعه بوده اند
در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده [illegible] را جمع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع
و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه علیهم السلم آمده اند و استفاده
میشنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر می گشته اند و در کتب خود ثبت می کرده اند و از
ایشان روایت مینموده اند و معجزات از ایشان منتشر می کرده اند و اختصاص
ایشان با ائمه علیهم السلم معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان
ابو حنیفه باو و اختصاص شاگردان شافعی باو بر همه کس معلوم است و شکی نیست که ائمه

علیهم السلم بر اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا آنچه اصحاب
در آنچه نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست می گویند و معجزات یا دروغ می
گویند و مبطل اند اگر صادق اند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند از دعوای امامت و نص
بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق
و ثابت است و اگر دروغ می گویند چرا ائمه ایشان با علم باحوال و اقوال ایشان تبری
از ایشان نمی نمودند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند هم چنانکه تبری از مذاهب
باطله ابو الخطاب و مغیرة بن سعید و سایر غلات و اهل ضلال نمودند و اگر دانسته
اغماض کردند و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نمودند پس والعیاذ بالله
خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بآنها بودند و زکوات و اخماس ایشان را
قبول مینمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمیدهد و ایشان را بخیر یاد
چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم و تبجیل ایشان ساخته
حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم و توقیر
ایشان می نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان نمینمودند چنانچه خلفای ثلثه
که غصب حق امیر المؤمنین علیه السلم نموده بودند در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز
و اکرام آن حضرت و حسنین علیهم السلم نهایت مبالغه مینمودند و هم چنین آنها
که نکث بیعت آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار
فضیلت آنحضرت نمیکردند و هم چنین با آنکه معاویه بنای همه کارش بر غدر و مکر
بود باز انکار فضیلت و مناقب آنحضرت نمینمود و بغیر شرکت در قتل عثمان نسبتی بآن
حضرت نسبت نمیداد و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد
و او اقرار کند بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور
او مذکور می ساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید با آن قبایح اعمال باز انکار فضل

سید الشهداء نمیکرد و حضرت امام زین العابدین علیه السلم را تعظیم مینمود و در واقعهٔ
حره مسلم بن عقبهٔ لعین را اسفارش کرد که حرمت آنحضرت و اهل بیت او را مرعی دارد
و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام مینمودند و همچنین سایر خلفای
بنی امیه و بنی العباس هر یک از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس
ظاهر رعایت میکردند حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی
نقی صلوات الله علیه را نهایت تعظیم مینمود و با آنکه ائمه محبوس ایشان و در زیر
دست ایشان بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلب ایشان کرده
بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل مینمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت
نداشتند و مؤید اینست آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوایف مختلفهٔ خلق را
بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه حتی آنکه از بلاد بعیده با وجود اخطار
شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوایج عظیمه نزد ضرایح مطهرهٔ ایشان طلب
مینمایند و امید اجابت میدارند و بر آورده میشود و در شداید خطره پناه بروضات
مقدسهٔ ایشان میبرند و امان می یابند و مخالفان این اعمال را نزد قبور خلفا و ائمه
که اعتقاد دارند بعمل نمیآورند و پناه باین ضرایح میآورند و ایضا خلفای بنی امیه
و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان شرق و مغرب مطیع
ایشان بودند و اتباع ایشان اضعاف شیعیان ائمهٔ ما بودند قبور ایشان مندرس
و متروک شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون شدند و نادری که معلوم است
کسی رغبت بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت
رسول در مرتبهٔ ایشان یا نزدیک تراند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت
بسیار داشته اند در حیوة و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور
ایشان از برای آنها نمیکردند و اگر قبور بعضی از ایشان فی الجمله تعظیمی و زیارتی

کنند

کنند باعتبار انتساب بایشان مثل حضرت معصومه و عبد العظیم نیز این از جملهٔ
معجزات ایشانست که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال
حیوة و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات تنبیه با ایشان نبوده و مردم از
خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر میشدند باز ترک تعظیم و اکرام
ایشان نمینمودند و خلفای جور سعیهای بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان
بکنند خصوصا حضرت امام حسین صلوات الله علیه را که متوکل خواست که بجای قبور
آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کنند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانستند
و گاوها که بشخم بسته بودند چون بحایر میرسیدند داخل نمیشدند و گاو بسیار برا
کشتند و داخل نشدند پس یهودی را فرستاد که به بیل و کلنگ اثر قبر را خراب کند
جمعی نزدیک قبر ظاهر شدند که نمیگذاشتند ایشان را و مانع شدند سرکردهٔ ایشان
گفت که ایشان را تیر باران کنید هر که تیری بآنجانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت
پس فرمود که آب بر آن صحرا رها کنند چون آب بحایر رسید از چهار طرف ایستاد
و داخل حایر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیهٔ حایر اینست پس جمعی را مقرر کرد که سر
راهها را نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانمانش را غارت کنند
باز مردم ترک زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این نیست از آن
که حق تعالی خواسته که قدر ایشان را عظیم گرداند و رفعت درجهٔ ایشان را ظاهر
سازد قطع نظر از معجزاتی که در مشاهد مطهرهٔ ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات
خصوصا نزد ضریح سید الشهدا از کور روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن
که مخالف و مؤالف همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیوة القلوب
و جلاء العیون بعضی از آنها را ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقولست
که قتادهٔ بصری که از مفسرین مشهور عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر

علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود
وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است که ایشان را حجتهای خود کردانیده است
بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند و خازنان علم الهی اند برگزید ایشان را پیش از آنکه
خلایق را بیافریند نورهای چند بودند در جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت
ماند که یارای سخن گفتن نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و
پادشاهان و ابن عباس نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو
مضطرب شده است حضرت فرمود میدانی در کجائی در پیش خانه اباده نشسته که حق
تعالی در شان ایشان فرموده است که فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه
تا آخر آیه یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بان مثل زده است در خانه چند افروخته
شده که حق تعالی رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشند
و مذکور شود در آنها نام خدا تسبیح و تنزیه کنند خدا را در آنجا نهارها در بامداد و پسین
مردانی چند که غافل نمیکرداند ایشان را تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از بپا داشتن
نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که تو اکنون نزد آنجانها نشسته و ماییم آن
خانه اباده قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو کرداند بخدا سوگند
که آن خانه‌ها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه اباده نبوت و علم و حکمت است
و ایضا در روایت معتبر دیگر وارد شده است که در سالی که هشام بن عبد الملک
بحج رفته بود در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم آورده
اند و از امور دین خود سوال میکنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید که کیست
اینکه نور علم از جبین او ساطع میبینم که او را خجل کنم چون نزدیک حضرت آمد
و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله من در مجالس
بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده حضرت هما

جواب را فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت آنست که حق
تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت ایشان را در دلهای دشمنان می
افکند که طوعا و کرها در حیوة و ممات تعظیم ایشان می نمایند و در حوایج دین و دنیا
پناه بایشان می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد
در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت صلوات الله علیه بدانکه احادیث
خروج مهدی علیه السلام را عامه بطرق متواتره روایت کرده اند چنانکه در جامع
الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی از ابوهریره روایت کرده است که حضرت
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بحق خداوندی که جان من در دست قدرت اوست
که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل باشد پس چلیپای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر اسلام قبول
نکند و چندان مال فراوان کند که مال دهند و کسی قبول نکند پس گفت که رسول
خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتی که نازل شود در میان شما فرزند مریم
و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه از امت
من مقاتله بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد
آمد عیسی پسر مریم پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت
نه شما بر یک دیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را گرامی داشته است و از سنن
ابوداود و ترمذی از ابن مسعود روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر
از دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته حق تعالی آن روز را طولانی میکرداند تا آنکه
برانگیزد در آن روز مردی را از امت من یا اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد
و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بروایت دیگر فرمود

منقضی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من
باشد و از ابوهریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز خدا طول
دهد آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام
من و از سنن ابوداود روایت کرده است از علی علیه السلام که حضرت رسول صلی
الله علیه و آله گفت که اگر از دهر و روزگار باقی نماند مگر یک روز البته بر
انگیزد مردی را از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد
از جور و ایضا از سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که
مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابوداود و ترمذی روایت کرده اند
از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان من گشاده پیشانی
و کشیده بینی باشد و زمین را مملو کند از قسط و عدالت چنانچه مملو شده باشد
از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند که ابوسعید خدری
گفت ما میترسیدیم که بعد از پیغمبر ما بدعتها بهم رسد پس سؤال کردیم از آنحضرت
حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود بیرون خواهد آمد و پنج سال تا هفت
سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی نزد او خواهد آمد و خواهد گفت
ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر در دامنش بریزد که دامنش پر شود و
از سنن ترمذی از ابواسحق روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام روزی نظر کرد به پسر خود حسین علیه السلام پس گفت این پسر من سید و بهتر
قوم است چنانچه حضرت رسول و را سید نام کرد و از صلب او مردی بیرون
خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او در خلقت و شبیه نیست
با او در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ ابونعیم که از محدثان
مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند

بر صفات

بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله آنها از علی بن هلال الازدی
روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی
که آنحضرت از دنیا مفارقت می کرد و حضرت فاطمه علیها السلام نزد سر آنحضرت
نشسته بود و می گریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول
سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده
فاطمه گفت می ترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت
نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین
مطلع شد بر زمین مطلع شد پس اختیار کرد از آن پدر تو را پس او را مبعوث کرد
برسالت خود پس بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من
که تو را با او نکاح کنم ای فاطمه حق تعالی بما عطا کرده است هفت خصلت را
که با احدی پیش از ما نداده است و با احدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم
پیغمبران و گرامی ترین ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و منم پدر
تو ام و وصی من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تو است
و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم
پدر و شوهر تو است و از ماست آنکه دو بال خدا باو داده است که پرواز می کند
در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تو است
و از ماست دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین
جوانان بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق فرستاده است بهتر است
از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی پیغمبری فرستاده است
که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی
که دنیا پر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند

مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم نماید پیری را پس خدا
برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعه‌های ضلالت را
و دلهای را که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانکه
من قیام نمودم و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه
اندوهناک مباش و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو
از من بسبب منزلتی که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا ترا تزویج
کرده است بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم
ترین مردم است برعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بیناترین مردم
مردم باحکام الهی و من از خدا سؤال کردم که تو اول کسی باشی از اهل بیت من
که بمن ملحق شوند و علی علیه السلام فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت رسول
مگر هفتاد و پنج روز که ببابای خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا حضرت مهدی
بحسن و حسین علیهما السلام هر دو نسبت داده‌اند برای آنکه از جهت مادر از نسل
حضرت امام حسن هم است زیرا که مادر حضرت امام محمد باقر دختر حضرت امام
حسن بود علیهما السلام و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین
علیه السلام است و دارقطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را
از ابو سعید خدری روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود
که از ماست مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس دست زد
بر دوش حسین علیه السلام و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت
و ایضاً ابو نعیم از حذیفه و ابو امامه روایت کرده است که مهدی مانند
ستاره درخشان است و بر جانب راست روی مبارکش خال سیاهی هست و بروایت
عبد الرحمن بن عوف دندانهایش گشاده است و بروایت عبد الله بن عمر بر سرش ابری

سایه خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه
خداست پس او را متابعت کنید و بروایت جابر بن عبد الله و ابو سعید عیسی علیه
السلام پشت سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که
از علمای عامه است کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی علیه السلام و صفات
و علامات او و مشتمل بر بیست و پنج باب گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت
کرده‌ام و کتاب شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهورهٔ معتبرهٔ عامه است
در نسخهٔ قدیمی از آن که نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است
و در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن
مسعود فراء در مصابیح که الحال میان عامه متداول است پنج حدیث در خروج مهدی
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبرهٔ عامه صد و پنجاه و شش
حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب معتبرهٔ شیعه زیاده از هزار حدیث
روایت شده است در باب ولادت حضرت مهدی و غیبت او و آنکه امام دوازدهم
است و نسل امام حسن عسکری است علیه السلام و اکثر آن احادیث مقرون باعجاز است
زیرا که خبر داده‌اند بر زبان ائمه علیهم السلام و خفای ولادت آن حضرت و آنکه
آنحضرت را دو غیبت خواهد بود ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی
متولد خواهد شد با سایر خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل
بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این مراتب مصنف شده است
پس از این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افادهٔ علم مینماید و ایضاً
ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر آن ولادت با سعادت و دیدن جماعت
بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت شریف تا غیبت کبری
و بعد از آن نیز معلوم و در کتب معتبرهٔ خاصه و عامه مذکور است چنانچه

بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله و صاحب فصول مهمه و مطالب السئول و شواهد النبوه و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان می کنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمی کند و اموری که به براهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمی توان نمود و چنانچه کفار قریش انکار معاد می نمودند بمحض استبعاد که استخوان پوسیده و خاک شده چگونه زنده می تواند شد با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه بسیار وارد شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثل آن در این امت واقع میشود از جمله حضرت ابرهیم علیه السلم چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان بهم خواهد رسید که دین و ملت شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابرهیم علیه السلم در پنهان با مادر او مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی علیه السلم نیز چون منجمان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون حکم کرد به کشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع خواهد شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلم نه روز فاصله بود و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی می خواست ثواب او را عظیم کند سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس چه استبعاد دارد که چون

خلفای جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظلمه را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او میکشیدند و ایشان سعی در اطفای این نور می کردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما را در سر من رای محبوس کرده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر می گرفتند و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را مستور گردانیده ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانید و او را بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگواران را مستور ساخته بودند و بر شیعیان و موالیان و مخالفان با آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسماء ایشان معروفست بر ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیهما السلم جماعت بسیار بخدمت آن حضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاست و در کتاب بحار الانوار و جلاء العیون و رسایل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنابر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلم در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف آن حضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال بوده و بنابر قول دویم

چهار سال و بنابر قول سیوم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرایب حالات
از آنحضرت بظهور میآمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری
کبری و در غیبت صغرای آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض
با ایشان میدادند و مسایل می پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون
میآمد و خمس و نذرها که می بردند ایشان می گرفتند و بخدمت حضرت عرض
می کردند و حضرت می فرمود که بسادات و فقرای شیعیان برسانند و جمع کثیر
هر ساله موظف بودند و بر دست و زبان سفرا معجزات عظیمه ظاهر میشد که
مردم بیقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت منسوبند چنانچه مثلا
مال را می گفتند و نام کسی که مال را فرستاده می بردند و آنچه بر ایشان در روزها
گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان می فرمودند
و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میآمد و در این
غیبت صغری جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت
این غیبت تقریبا هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بودند اما سفرای معروف
که همیشه شیعه ایشانرا می شناختند و با ایشان رجوع می کردند چهار نفر
بودند اول ایشان عثمان بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن
عسکری صلوات الله علیهما نص بر عدالت و امانت او نموده بودند و بشیعیان
گفته بودند که آنچه او می گوید حق است و از جانب ما می گوید و بعد از آنکه
او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید بنص حضرت
امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب علیه السلم و حضرت
صاحب علیه السلم بعد از وفات عثمان بمحمد نامه نوشتند که انا لله و انا الیه
راجعون تسلیم میکنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او باید تو باسعادت

زندگانی کنی و مرد حمید و پسندیده برحمت خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را باولیا
و موالی او و نیز ترا که پیوسته اهتمام کننده بوده در امر ایشان و سعی کننده بوده در آنچه
موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی او را منور گرداند
و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب تو را عظیم گرداند و صبر نیکو ترا
کرامت فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را
بوحشت افکنده است برحمت خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله
کمال سعادت آن است که حق تعالی او را فرزندی مثل تو او را روزی کرده
که جانشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و می
گوییم الحمد لله که نفوس راضیند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده
است خدا ترا یاری کند و تقویت کند و اعانت نماید و توفیق دهد و حافظ
و ناصر و معین تو باشد و چندان توقیع واقع از ناحیه مقدسه مشتمل بر ثنای
او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد
و پیوسته در امور با او رجوع می کردند و معجزات از او ظاهر میشد و کتابها در فقه
تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب علیه
السلم و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده است که گفت بخدا
سوگند که صاحب الامر علیه السلم هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر
میشود و مردم را می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند و از
او پرسیدند که تو صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که بپرده های
کعبه چسبیده بود در مستجار و می گفت خداوندا بمن انتقام بکش از دشمنان
خود و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران رحمة الله علیهم روایت کرده اند از علی
بن احمد دلالی که گفت روزی بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام

گفتم دیدم تخته در پیش گذاشته و نقاشی را نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش
می کند و اسمای ائمه علیهم السلام را بر حواشی آن نقش مینماید گفتم ای سید
این تخته چیست گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی آن مرا دفن کنند
یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بر آن تکیه بدهند و قبر خود را کنده ام و هر
روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم و بیرون می آیم
و چون فلان روز از فلان ماه از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کرد
و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم آن
روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن
ماه و سالی که گفته بود برحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این
خبر را ام کلثوم و دختر او و دیگران نیز بهمین نحو روایت کردند و روایت کرده
اند که در سال سیصد و پنج او برحمت ایزدی واصل شد و چون نزدیک وفات شد
حضرت صاحب علیه السلام او را امر کرد که ابو القسم حسین بن روح را قایم مقام
خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص بمحمد بن عثمان داشت و اکثر
کارهای حضرت را باو می فرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خواهد کرد
جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالینش نشسته بودم و با او
سخن میگفتم و سوالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود پس
محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم
و او را نایب گردانم پس من برخواستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بجای
خود نشاندم و خود رفتم بنزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت
حسین می بود و بخدمات او قیام مینمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت
کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه

گفت

گفت که اگر مرا امری دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نو
بختی است و از جانب حضرت صاحب علیه السلام مامور شده ام که او را نایب کنم
بعد از من در امور خود باو رجوع کنید پس جمیع شیعه باو رجوع میکردند و زیاده
از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد
که سنیان اکثر او را از خود می دانستند و نهایت محبت باو داشتند تا آنکه در ماه
شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت صاحب ع
شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت
باو متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست
نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم که اکثر علما و محدثین شیعه در این
سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد و آثار امامت ظاهرا
منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد بن علی بن بابویه
رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابرهیم گفته است
که ما با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا
گفت خدا رحمت کند علی بن حسین بابویه قمی را که در این ساعت برحمت الهی واصل
شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز یا هیجده روز خبر
رسید که علی رحمه الله در همان روز و همان ساعت برحمت خدا رفته بود و حسین
پسر علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است و ابن بابویه و شیخ طوسی
روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که
سمری برحمت الهی واصل شد چند روز قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس توقیعی
از حضرت صاحب ع بیرون آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم
ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش

روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و کسی را
وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تامه واقع شد
و بعد از این ظاهر نمیشوی از برای احدی مگر بعد از اذن حق تعالی و این ظاهر
شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها
سنگین و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمعی از شیعیان دعوای مشاهده
خواهند کرد هر که دعوی کند که مرا دیده است پیش از خروج سفیانی و صدای
آسمانی او دروغگو و افترا کننده است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
حسن گفت که ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم و از نزد او بیرون آمدیم چون
روز ششم شد بخدمت او رفتیم او را در حال احتضار یافتیم کسی باو گفت که
بعد از تو کی خواهد بود گفت خدا را امری و حکمتی هست که آن بعمل خواهد آمد
یعنی غیبت کبری ابتدا گشت و بعد از آن علی ارتحال نمود مؤلف گوید که جماعت بسیار
از ثقات روایت کرده اند که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آنوقت
نشناخته اند و بعد از مفارقت شناخته اند پس ممکنست که در اینجا هم
آن باشد که اگر دعوی کنند که در آنوقت دیده اند و شناخته اند دروغ می گویند
یا اگر یا دعوای مشاهده دعوای نیابت و سفارت کنند دروغ می گویند و اما معجزاتی
که بر دست و زبان سفرا جاری شد زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر
آنها داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که گفت
در بخارا بودم ابن جاوشیر ده شمش طلا بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم
در راه یک شمش کم شد من یک شمش بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین
بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد بآن شمشی که خریده بودم
و گفت بردار آن شمشی را که عوض کم شده خریده زیرا که کم شده بما رسیده و

دراز

دراز کرد و شمش کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد
دیدم که می پرسید وکیل حضرت صاحب کیست یکی از شیعیان او را بحسین بن
روح نشان داد آن زن آمد بنزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم
کنم حسین گفت آنچه آورده بینداز بمیان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس
آن زن رفت و آنچه آورده بود در دجله انداخت و برگشت بنزد حسین چون داخل شد
حسین بخادم خود گفت حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت این حقه است
که آورده بودی و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دستبرنج طلاست و حلقه
بزرگی که در آن دانه مرصعست و دو حلقه کوچک که دانه دارد و دو انگشتر
که یکی نگینش عقیق است و دیگری فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن
حقه بود چون زن آنها را مشاهده کرد بیهوش شد و جمع دیگر از سفرا بودند
غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان بایشان رجوع می کردند مانند حکیمه خاتون
عمه حضرت که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز وشا و محمد بن ابراهیم
بن مهزیار و قاسم بن العلا که مدتها نابینا شده بود و هفت روز پیش از وفاتش
باعجاز حضرت صاحب علیه السلم بینا شد و حضرت خبر وفات او را باو نوشت
و کفن از برای او فرستاد و در آذربایجان و جمع دیگر بودند که بعضی خود را
بخدمت آنحضرت میرسیدند و بعضی بتوسط سفرای اربعه نایب بودند کلینی
و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت کرده اند از زهری که گفت
حضرت صاحب علیه السلم را طلب بسیار کردم و مال جزیلی صرف کردم و باین
سعادت فایز نگردیدم تا آنکه بخدمت محمد بن عثمان عمروی که از نواب آنحضرت
بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدمت آنحضرت
برساند ابا کرد چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او

رفتم دیدم که می آید و جوانی خوش روی خوشبوئی با او همراه است بهیئت تجار و
متاعی در آستین خود دارد پس عمروی اشاره کرد بسوی آنجوان که او است آنکه
میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس
بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتیم خواست داخل آنخانه
شود عمروی گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون سؤال کنم
گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست کسی که نماز مغرب را
تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود ملعونست ملعونست کسی که نماز
بامداد را تاخیر کند تا ستارها برطرف شود یعنی از برای طلب فضیلت تاخیر کند
و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین که گفت
با رفیقی بحج رفتم در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته بود و
ازاری و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار میارزید
و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر براو ظاهر نبود پس سایلی از ما سؤال کرد او را
رد کردیم نزدیک آنجوان رفت و از او سؤال کرد آن جوان از زمین چیزی برداشت
و باو داد سایل او را دعای بسیار کرد جوان برخاست و از ما غایب شد نزد سایل
رفتیم و پرسیدیم که آن جوان چه چیز بتو داد که او را باین اعتقاد دعا کردی گفت
سنگ ریزه طلائی که مانند ریگ دندانها داشت چون وزن کردیم بیست مثقال
بود برفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمیدانستیم زیرا
که باعجاز او سنگ ریزه طلا شد پس رفتیم و در تمام عرفات گردیدیم و او را
نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه که این
مرد کی بود گفتند جوانیست علوی هر سال پیاده بحج میاید و قطب راوندی در خرایج
از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان

ناصر

ناصر الدوله بودم در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت آنحضرت
مذکور شد و من استهزا می کردم باین سخنان در آنحال عموی من حسین داخل مجلس
شد و من باز همان سخنان را می گفتم گفت ای فرزند من نیز اعتقاد ترا داشتم
در این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی
شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را می کشتند و اطاعت نمیکردند پس لشکری بمن
دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم بشکار رفتم شکاری
از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا بنهری رسیدم در میان آن
روان شدم و هرچند میرفتم وسعت نهر بیشتر میشد در آنحال سواری پیدا شد بر اسب
اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و بغیر چشمهایش در زیر آن نمینمود و موزه
سرخ در پا داشت بمن گفت ای حسین و مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد بلکه
از روی تحقیر نام مرا برد گفتم چه میخواهی گفت چرا عیب می کنی و سبک می شماری
ناحیه ما را و چرا خمس مالت را باصحاب و نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار
شجاعی بودم که از چیزی نمیترسیدم از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم می کنم ای
سید من آنچه فرمودی گفت هر گاه برسی بآن موضع که متوجه آن گردیده و بآسانی
بدون مشقت قتال و جدال داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بمستحق
برسان گفتم شنیدم و اطاعت میکنم پس گفت برو با رشد و صلاح و عنان اسب
خود را گردانید و روانه شد و از نظر من غایب شد و ندانستم بکجا رفت و از جانب
راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد و برگشتم
بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل کردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون
بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد و اهل قم بسوی من بیرون
آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب بسوی ما می آمد با او محاربه میکردیم

وچون تو از مائی و بسوی ما آمدی میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تا در
شهر بهر چه خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال بسیار زیاده از انچه توقع
داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مذمت
من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم
و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من می آمدند در اینحال محمد
بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشتی من تکیه
داد من از این حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته مردم می آمدند و میرفتند و او
نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت خشم من بر او زیاده میشد چون مجلس
منقضی شد بنزدیک من آمد و گفت میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب
اسب شهب و نهر میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم
و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم
و باندرون بردم و در خزینه های خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی
از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن
من در امر حضرت صاحب شک نکردم پس حسن ناصر الدوله گفت من نیز تا این قصه را
از عمم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم امر آنحضرت را و شیخ طوسی
رحمه الله و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه عریضه بخدمت حضرت صاحب
علیه السلام نوشت و بحسین بن روح داد و سؤال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا
کند از برای او که خدا فرزندی باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم
از برای تو و حق تعالی ترا درین زودی دو فرزند ذکور نیکوکار روزی خواهد
کرد پس در آن زودی از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین
و از محمد تصانیف بسیار ماند که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین

نسل بسیار از محدثان و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من بدعای حضرت
قائم علیه السلام بهم رسیده ام و استادان او او را تحسین و مدح میکردند و می
گفتند که سزاوار است کسی که بدعای حضرت صاحب بهم رسیده باشد چنین باشد
و شیخ صدوق محمد ابن بابویه بسند صحیح از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم
بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم از آنحضرت سؤال کنم
که امام بعد از او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سؤال کنم فرمود که
ای احمد خدای عز و جل از روزی که آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال
زمین را خالی از حجت نکرده است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت
از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت او دفع کند بلاها را از اهل زمین
و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای زمین را بیرون آورد گفتم یا ابن
رسول الله پس کی خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخاست و داخل
خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش بود مانند ماه شب چهارده و سه
ساله مینمود گفت ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گرامی
هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمینمودم این فرزند نام و کنیت او موافق
نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد
از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل
ذو القرنین است و بخدا سوگند که غایب خواهد شد غایب شدنی که نجات
نیابد در غیبت او از هلاک شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت
بدارد بر قول بامامت او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل
فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر میتواند شد که خاطر من مطمئن گردد
پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیة خدا در زمین و انتقام

کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد گفت که شاد و خوشحال
از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت حضرت رفتم و گفتم یا ابن
رسول الله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بر من بیان کن که سنت خضر
و ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست فرمود که آن سنت طول غیبت
ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار
من آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها که قائل بامامت
او باشند و باقی بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد ولایت ما را در روز میثاق
از او گرفته باشد و در دلها و بقلم صنع ایمان را نوشته باشد و او را مؤید بروح
ایمان گردانیده باشد ای احمد این امور غریبه خدا و رازیست از رازهای پنهان
او و غیبت از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار و از جمله
شکر کنندگان باش تا در قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضا از یعقوب بن
منفوس روایت کرده است که گفت روزی بخدمت عسکری ع رفتم بر دوکی
تختگاهی نشسته بودند و از جانب راست آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته
بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون
برداشتم کودکی بیرون آمد که تمام پنج شبر بود و تقریبا بایست هشت ساله
باشد یا ده ساله با جبین گشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای
قوی و زانوهای پیچیده و بر خد راست او نشان خالی بود و کاکل بر سر داشت
آمد و بر زانوی پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن
کودک برخواست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم که برای
ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد پس حضرت
فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره هست داخل شدم و گردیدم هیچکس را ندیدم

حجره

حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن معویه و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری
روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام پسر خود حضرت
صاحب علیه السلام را بما نمود و ما در منزل آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم گفت
اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما اطاعت او بکنید و پراکنده مشوید
بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این روز او را نخواهید دید
پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم و بعد از اندک روزی حضرت عسکری ع
از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر
کذاب منازعه کرد در باب میراث خود امام حسن علیه السلام از کنار خانه ظاهر
شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت شد پس حضرت
غایب گردید بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از آن حضرت نیافت تا آنکه
جده مادر امام حسن برحمت خدا واصل شد و وصیت کرده بود که او را در آنجا
دفن کنند چون خواستند دفن کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه منست در اینجا
دفن مکنید حضرت ظاهر شد و گفت ای جعفر این خانه تست و غایب شد و دیگر او را
ندیدند و شیخ طوسی علیه الرحمه از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که
ولادت حضرت صاحب علیه السلام در سامره واقع شد در سال دویست پنجاه و شش
و کنیت او ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که نام
او اسم من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدیست و اوست حجت و منتظر
و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
در مرضی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و نزد او نشستم در آن حال عقید خادم
خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت صاحب علیه
السلام قدح را آورد و بدست آن حضرت داد چون خواست بیاشامد دست مبارکش

لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست گذاشت و عقید را گفت داخل
این خانه شو و کودکی که در سجده است بنزد من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم
دیدم که کودکی در سجده است و انگشتهای سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون
سلام کردم نماز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر
می کند که بنزد او بیائید پس مادر حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد
چون داخل شد بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش
مجعد بود و دندانهایش گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست و گفت ای
سید اهل بیت خود آب را بمن بده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح
مصطکی را برداشت و لبهای خود را بدعائی حرکت داد و آب را به پدر بزرگوار خود
داد چون آب را آشامید فرمود که مرا برای نماز مهیا کنید پس دستمالی در دامان
حضرت انداختند و حضرت صاحب علیه السلام آنحضرت را وضو داد یک مرتبه پس بر
سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس حضرت صاحب گفت ای فرزند گرامی توئی مهدی
و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده و توئی
محمد بن حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهر و پاکیزه و رسول
خدا بشارت داد بتو است و نام و کنیت ترا بیان کرد و این عهدیست از پدر و
پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت آنحضرت بریاض جنت انتقال نمود و
محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب علیه السلام
متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پدرم را طلبید و فرمود که ده هزار
رطل که هر یک بعضی از من باشد نان و ده هزار رطل گوشت تصدق کند بر بنی هاشم عوض
ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه بکشد و نسیم و ماریه کنیزان حضرت عسکری
علیهما السلام روایت کرده اند که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو

نشست و انگشتان شهادت را بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و فرمود الحمد
لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت
خدا برطرف خواهد شد اگر ما را رخصت گفتن بدهد خدا شکی نخواهد ماند و ابراهیم
نسیم روایت کرد که یکشب بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه
کردم فرمود که یرحمک الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود می خواهی بشارت دهم
ترا در عطسه گفتم بلی فرمود امانست از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه
عسکری علیه السلام روایت کرده است که چون حضرت قائم علیه السلام متولد شد
نوری دیدم از آنحضرت که ساطع گردید و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم
از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و سایر بدن مبارک آنحضرت
میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری
علیه السلام نقل کردم حضرت خندید و فرمود که اینها ملائکه آسمانند فرود
آمده اند که تبرک بجویند با آنحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی
که خروج کند و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما
در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش
که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن
عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بوده در شهر سر من رای گفت روزی
کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه بنزد من آمد و مرا طلب نمود
چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری
و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت
رسول تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف
میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا براز

پنهان مطلع می‌کرداند و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشتند بخط
فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسهٔ زردی بیرون آوردند
که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه
بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران
بساحل رسد جمعی از کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکلای
امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند
شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا
هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد
و تمام اوصاف او را بیان فرمودند و دو جامهٔ حریر کنده پوشیده است و با ابا و امتناع
خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی
شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی
میگوید که وای پردهٔ عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من
سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفتش مرا در خریدن آن راغبتر کرده
پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود
ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن
و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که هیچ
مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک
گوید که تعجیل مکن و البته باید مشتری بهم رسد که دل من باو میل کند
و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب کنیز
و بگو که نامه با من هست که یکی از اشراف بزرگان از روی ملاطفت نوشته
بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را

وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی
شود من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم پس بشر
سلیمان گفت که آنچه حضرت داده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل
آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا
بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا بآن نفروشی
خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان
قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمن داده بودند پس زر را دادم
و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته
بودم و تا بحجره رسید نامهٔ امام عم را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها میچسبانید
و بر رو میگذاشت و بر بدن میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامهٔ را
که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت ای عاجز کم معرفت ببزرگی فرزندان اوصیای
پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای
تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان
شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیهما السلام است ترا خبر دهم بامری
عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی
که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود حواریان عیسی ع از علمای نصاری
و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر
و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی
فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده بود
بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها
قرار دادند و پسر برادر خود را بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها

بردست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند و پایهای
تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش
شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ
ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها
روی نمود که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی زود زایل گردد پس جدم این
امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید
و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر کنید برادر این برگشته روزگار بدبخت
که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند
چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل
کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر در نحوست آن برادر بود
و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروریست نه از نحوست دو برادر
پس متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت در آویخت
پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی
از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت آسمان
سر بلندی می‌نمود و در همان موضع نصب کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس
حضرت رسالت پناه محمد ص با وصی و دامادش علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند
پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد
پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی
تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره نمود به

امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که تو نامه اش را
دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی
بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون
گفت کردم همگی بر آن منبر بر آمدند و حضرت رسالت ص خطبه انشا فرمودند و
با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت
رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم
از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه
پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام
مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و
آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق
نهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم
برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد
پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت
هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را
بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در
در زندان تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را
آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش مرا عافیتی بخشند پس چون چنین
کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و
شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب
دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت
مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بود پس مریم

بمن گفت که ای خاتون بهترین زنان و مادر شوهرت امام حسن عسکری علیه السلام
پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن ع
بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آنحضرت فرمود که فرزند من حسن چگونه
بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک میآوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم
مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی
و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری ع
بدیدن تو بیاید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون این
دو کلمهٔ طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینهٔ خود چسبانید و دل
داری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم
پس بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی
آنحضرت می بردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت
طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلمرا اسیر محبت خود کرده ای
چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن من بنزد
تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو
خواهم بود تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران
را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران
مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران
افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری ع در شبی از شبها که در فلان
روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان
خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیاتی
که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان

کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود
که دیدی و تا حال بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری
که در غنیمت من بحصهٔ او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این
نام کنیزانست بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی
گفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن
آداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده
بود که هر صبح و شام میآمد و لغت عربی بمن میآموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری
شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام
رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت
دین اسلام و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری دین محمد و اهل بیت او
صلوات الله علیهم را و گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا آنچه را
که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک
بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت
بلکه بشارت بشرف را میخواهم و مال نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا
بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد
از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از کی بهم خواهد آمد فرمود
که از آن کسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترا از برای او خواستگاری
کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند گفت بعقد
فرزند تو امام حسن علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر
از آن شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی گذشته است که او بدیدن
من نیاید پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حلیمه خاتون

را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این کنیزکست که می گفتم حکیمه
خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر
رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت
امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است و مشایخ
عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابوجعفر طوسی
و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند
از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر
شما را خواهش او هست بخدمت شما فرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب
بود زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد
که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم
او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامه
خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم
بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را
بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم
که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که ترا
در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید
که ترا واسطه چنین امری گرداند حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف
آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد
اکبر را با آن زهره منظر بخانه خورشید انور یعنی والد مطهرش بردم و بعد از چند
روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام

حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر
زمان پدر بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت
ای خاتون من بیا در آن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون من و صاحب
من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت
میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون حضرت امام علیه السلام این سخن را از من شنید
گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت
غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم حضرت فرمود
که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی بر خدا که
حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد
بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم رسد ای سید من آن فرزند و من در نرجس
هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت
نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم پس برگشتم و عرض کردم حضرت
تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل
مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال
او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت
موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است بحال موسی و در روایت دیگر
این است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلو میباشد
و از رحم بیرون نمی آییم بلکه از ران مادران فرو می آییم زیرا که ما نورهای
حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است حکیمه گفت
که نزد نرجس رفتم و این احوال را باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده
نمینمایم پس آن شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت

از او خبر میگرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و آن
شب پیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخواستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز
وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر
کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی پدید آید از وعده
که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره خود صدا زد
که شک مکن که وقتش رسیده است درانحال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم پس
او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر
آنچه مولایم فرموده پس چون من شروع کردم در خواندن سوره انا انزلناه فی
لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من
سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب مکن از قدرت الهی که حق تعالی
خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته است در زمین
پس چون کلام حضرت امام علیه السلام تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده
میان من و او حایل گردید پس دویدم بسوی حضرت امام حسن فریاد کنان حضرت
فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده
شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را
دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند
کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیر
المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود که اللهم انجز لی
وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی
خداوندا وفا کن وعده نصرت که بمن فرمودهٔ و فاکن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و

استیلا

استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد
پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز داد که ای عمه فرزندم را در بر گیر و بنزد
من بیاور چون بر گرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع
راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی
حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستی که باطل مضمحل شدنیست و ثبات
و بقا ندارد پس حلیمه گفت که چون آنفرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوارش
بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر
هر دو دیده اش مالید و بر دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بکف دست چپ او را
نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی
پس حضرت صاحب علیه السلام استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما
منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت
و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که می خواهیم منت
گذاریم بر جماعتی که ایشانرا ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم
ایشانرا پیشوایان دین و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین و تمکین و استیلا دهیم
ایشانرا در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنه
و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر می کردند برگشتیم بترجمه حدیث
پس حضرت صاحب الامر علیه السلام صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر
المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة و السلام فرستاد تا بپدر بزرگوار خود پس
درانحال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان

صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یک مرتبه نزد ما
ما بیاور و مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب
او پرواز کردند حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر
موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو
که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی ورا بسوی تو بر میگردانند چنانچه
حضرت موسی که بمادرش بر گردانیدند چنانچه حق تعالی فرموده است که پس بر
گردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیده مادرش باو روشن گردد پس حضرت حلیمه
پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردید فرمود که این روح القدس است
که موکل است با ائمه علیهم السلام ایشان را موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا
نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت
بخدمت آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود
گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد انبیا
و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یک
ماهه ایشان مانند یکساله دیگران است و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و
قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه
فرمان ایشان را میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که
هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن علیه السلام تا آنکه
چند روزی قبل از وفات آنحضرت اورا ملازمت کردم بصورت مردی کامل
و اورا نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی که
نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد از من و عنقریب
من از میان شما میروم باید که سخن اورا قبول کنی و امر اورا اطاعت نمائی پس بعد

از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون که
حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از هر چه
سؤال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست میخواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده
جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات
حضرت عسکری ع رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سؤال کردم از حجت و امام زمان
و خبر دادم اورا از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت بنشین چون نشستم
گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است و علانیه دعوای
امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین علیهما
السلام امامت در دو برادر جمع نمیشود و این فضیلتی است که حق تعالی حسنین علیهما
السلام را بر سایر ائمه داده است و خدا فرزندان امام حسین علیه السلام را زیادتی
داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص گردانید بامامت چنانچه فرزندان هرون را
زیادتی داد بر فرزندان موسی و مخصوص گردانید ایشان را به پیغمبری و وصایت
هر چند موسی بهتر بود از هرون و حجت بود بر او و فرزندان هرون فضیلت دارند
بر فرزندان موسی تا روز قیامت و ناچار است این امت را از حیرتی که بآن افتند
اهل بطلان و خالص گردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند بعد از
فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری ع البته خواهد
بود گفتم ای خاتون من آیا از حضرت عسکری علیه السلام فرزندی ماند تبسم کرد
و گفت هرگاه فرزند نمانده باشد پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او و من گفتم
بتو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر نخواهد بود گفتم ای
سیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه خواهد بود پس حکیمه
خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته مذکور شد بیان نمود و در آخرش

دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت
صاحب علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت امام حسن ع
و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپرده بودم او را بآنکسی که از ما و تو
باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم
گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر
روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت او را آواز دادند که فرزند مرا بیاور
چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش کرد و فرمود که سخن بگوی ای
فرزند حضرت صاحب ع شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه
و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت
نمود پس حضرت امام حسن ع فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی
بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب
ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابرهیم و توریة موسی و
زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک را
فرستاد که او را ببرا پرده های عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود که مرحبا
بتو ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت خود و تو
هدایت یافته بندگان منی قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم
و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم
و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را ببوی پدرش و از
جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت منست او را از

دشمنان

دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو
بر پا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری
از شیعیان در حال حیوة حضرت عسکری و بعد از وفات آنحضرت علیه السلم
آنحضرت را دیده اند و معجزات از آنحضرت مشاهده نموده اند از انجمله شیخ جلیل
محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من
خدمت حضرت امام حسن عسکری ع میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها می بردم
پس روزی در بیماری که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبید و نامه
چند نوشت بمداین فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد
و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابو الادیان
گفت کای سید هرگاه این واقعه هایله روی دهد امر امامت با کیست فرمود
که هر که جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر
علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند او جانشین من است گفتم دیگر بفرما فرمود
که هر که بگوید که در همیان چه چیز هست او امام شماست پس هیبت حضرت مانع شد
مرا که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامها را باهل مداین رسانیدم
و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم
و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود و چون بدر
خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او
بر آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خود می گویند پس من
در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این نامستوجب
کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار
می باخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ از من

سؤال نکردند در اینحال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادر
ترا کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند چون
بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام را
کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند
و چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون مجعد موی گشاده دندان مانند
پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزا
وارترم بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل
پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی
نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامه‌ها را
که با تو است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام
فرموده بود ظاهر شد و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر
گفت برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که کی بود آن طفل جعفر گفت
که والله من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم
آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه السلام چون دانستند
که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر
پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست بگو
که نامه‌ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخواست
و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آنحال خادم بیرون آمد از جانب حضرت
صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و
همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا
روکش نموده اند آن جماعت نامه‌ها را و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا

فرستاده

فرستاده است که نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت
امام حسن علیه السلام است همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد
که خلیفه بناحق آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را
فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را
بما نشان ده او انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت حملی دارم مرا از آن
حضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد
شود بکشند ناگاه عبید الله بن یحیی وزیر خلیفه مرد و صاحب الزنج در بصره
خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و کنیزک از خانه قاضی بخانه خود باز
گشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد
خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یکی دو اسب با خود
برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را بجنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم
بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بما نشان داد و گفت
چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی در آن در نشسته است پس داخل خانه شوید
و هر که را در آنخانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت
رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست او
و می تافت پرسیدیم که کی در اینخانه هست گفت صاحبش و هیچگونه ملتفت
نشد بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس چون داخل خانه شدیم خانه بسیار
پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم
که گویا الحال از دستکاری کردن آمده است و در خانه هیچکس نبود چون
پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آنحجره
ایستاده است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و برآ

آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیئت و مشغول نماز است
و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود
در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را
بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر
اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدان منوال گذشت پس من متحیر ماندم
و زبان بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت می طلبم از خدا و از تو ای مقرب
درگاه خدا والله که ندانستم که نزد کی می آییم و از حقیقت حال مطلع نبودم
و اکنون توبه می کنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ وجه متوجه گفتار من نشد
و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد
انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت که برگردیم ما را
بنزد او ببرند پس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت
کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید گفتیم
نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه بدیگری
نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد
مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان
خلیفهٔ عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام خلیفه بسر سرای آمد و در
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت
صاحب الامر علیه السلام از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست مبارک داشت
و بسیما گفت که چه میکنی در خانهٔ من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگفت
که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون
آمدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانهٔ آنحضرت بیرون

آمد

آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آنشخص نقل کرد آیا راست است گفت کی ترا
خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نمیماند و شیخ
ابن بابویه و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود سعد بن عبدالله را که از ثقات
اصحاب است با خود برد بخدمت آنحضرت که از مسئله چند سؤال کند
سعد بن عبدالله گفت که چون بدر دولتسرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت
دخول از برای من و خود طلبید و داخل شدیم احمد با خود همیانی داشت که در زیر
عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر
یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود چون بسعادت ملازمت
رسیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن
و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گویی از طلا بود بشکل انار
که بنگینهای زیبا و جواهر گرانبها مرصع کرده بودند و یکی از اکابر بصره بهدیه
برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی میفرمود
چون آن طفل مانع میشد آن گوی را میانداخت که طفل از پی آن میرفت و
خود کتابت میفرمود چون احمد همیان را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت
با آن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفهای شیعیان تواست بگشا و متصرف
شو آن طفل یعنی حضرت صاحب ع گفت ای مولای من آیا جایز است که من
دست طاهر خود را دراز کنم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری ع فرمود
ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا حضرت صاحب ع حلال و حرام
از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد حضرت فرمود که
این از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است

چهل و پنج اشرفی از قیمت ملکیست که از پدر با و میراث رسیده بوده و فروخته
است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه
دکان سه دینار است حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای
فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این
میان یک اشرفی هست بسکه ری که بتاریخ فلان زده اند و تا در نقش بر آن نقش
است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شده است ناقصی هست
که یک دانک و نیم است و حرام در این کیسه همین دو دینار است و وجه حرمتش
آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد جولاهی که از
همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد
آنرا ربود و آن مرد چون گفت که اینرا دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان
از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن و داد که
آنرا بافتند و فروخت و این دو دینار از قیمت آن دو جامه است و حرام است
چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر
فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون
آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این مال فلانست که در فلان
محله قم می باشد و پنجاه اشرفی در این صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم
پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها
در آن میانست حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای
فرزند پس با احمد گفت که این کیسها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش
برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را باین نحو تمیز

فرمود

فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست مسائل خود را بپرسد حضرت عسکری
فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه می خواهی و اشاره بحضرت صاحب کرد پس
جمیع مسائل مشکله را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سؤالها که
از خاطرش محو شده بود حضرت زبان اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود
و حدیث طولانیست و در سایر کتب ایراد نموده ام و کلینی و ابن بابویه و دیگران
رحمة الله علیهم روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت
من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر
بودیم و در دست راست پادشاه آن ملک بر کرسیها می نشستیم و همه تورات
و انجیل و زبور و صحف ابرهیم را خوانده بودیم و حکم می کردیم میان مردم
و ایشانرا دانا میکردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشانرا در حلال
و حرام ایشان و همه مردم رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او روزی نام حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها
نام او مذکور است امر او بر ما مخفیست و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال
او را و از پی آثار او برویم پس رای همه بر آن قرار گرفت که من بیرون آیم
و از برای ایشان احوال آنحضرت را تفحص نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار
با خود برداشتم پس دوازده ماه گردیدم تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی
از ترکان بر خوردند و زخم بسیار بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل
چون بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس
والی بلخ بود چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون
آمده ام و لغت فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام
مرا بمجلس خود طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر

خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبر را که نام او و صفات او را
در کتب خود خوانده ایم گفتند که نام او چیست گفتم محمد گفتند او پیغمبر ما است که ما
او را طلب مینمائیم من شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند
با ایشان گفتم میدانم که محمد پیغمبر است اما نمیدانم که آنکه شما میگوئید آنست
که من او را طلب میکنم یا نه بگوئید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سؤال
کنم از او و از علامتها و دلالتها که نزد من هست و در کتب خوانده ام اگر آن
باشد که من طلب میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی
و خلیفه او کیست گفتند ابو بکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش
عبد الله پسر عثمان است و نسب او را بقریش ذکر کردند گفتم نسب پیغمبر خود را
بیان کنید گفتند گفتم این آن پیغمبر نیست که من طالب اویم میگفتم آنکه من او را طلب می
کنم خلیفه او برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر او
و پدر فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بغیر فرزندان
این مردی که خلیفه اوست چون فقهای ایشان این سخنان را از من شنیدند
بر جستند و گفتند ای امیر این مرد از شرک بدر آمده است و داخل کفر شده است
و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسکم و از دین
خود مفارقت نمیکنم تا دینی قویتر از آن که دارم بیابم من صفات آن پیغمبر را
خوانده ام در کتابهائی که خدا بر پیغمبران خود فرستاده است و من از بلاد هند
بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم از برای طلب
او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را آنچه شما بیان کردید موافق نبود با آنچه من
در کتب الهی خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ فرستاد و حسین بن
اشکیب را که از اصحاب حضرت عسکری ع بود طلبید و گفت با این مرد هندی

مباحثه

مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و علما هستند و ایشان اعلم
و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را
بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن پس حسین مرا بخلوت
برد و بعد از آنکه احوال خود را باو گفتم و بر مطلب من مطلع گردید گفت
آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفه او را غلط گفته اند
آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابو طالب پسر عبد
المطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین است که دو
دختر زاده محمد اند گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب می
کردم پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و گفتم
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار
بمن کرد و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم بخانه
او و با او انس گرفتم و مسائلی که با آن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز
و روزه و سایر فرایض از او اخذ کردم من بحسین گفتم ما در کتب خود خوانده ایم
که محمد خاتم پیغمبران است و پیغمبری بعد از او نیست و امر امامت بعد از او بوصی
و وارث و خلیفه اوست و بعد از آن با وصی و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت
خدا جاریست در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی وصی
محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن
آنحضرت پس همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم
شاید بخدمت او توانم رسید راوی گفت پس بقم آمد بعضی از اصحاب ما صحبت
داشت در سال دویست و شصت و چهار و با اصحاب ما در رفت بسوی بغداد و

وبا او رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غم
گفت خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون
رفتم تا داخل سامره شدم و رفتم بمسجد بنی عباس یا وارد قریهٔ عباسیه شدم
و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب آن سعی میکنم ناگاه مردی نزد
من آمد و گفت تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بر آن اطلاع
نداشت گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را که ترا می طلبد من با او روانه
شدم و مرا از راههای غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای
من نشسته است و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و
چگونه گذاشتی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند
نام برد و احوال هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و
جمیع این سخنها را بکلام هندی بیان فرمود و گفت می خواهی حج بروی با اهل
قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان حج مرو و در این سال برگرد و در سال
آینده برو پس بسوی من انداخت صرهٔ زری که نزد او گذاشته بود و فرمود
این را خرج خود کن و در بغداد بخانهٔ فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر مطلع مگردان
راوی گفت بعد از آن عاقبت برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند
و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت
او را برای این منع فرموده از رفتن بسوی حج که در این سال پس بجانب خراسان
رفت و سال دیگر بحج رفت و بخراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان
فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی
از جعفر بن محمد بن قولویه استاد شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است
که چون قرامطه اعنی اسماعیلیه ملاحده کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را

بکوفه آوردند در مسجد کوفه نصب کردند در سال سیصد و سی و هفت که اوایل
غیبت کبری بود خواستند که حجر را بکعبه برگردانند و در جای خود نصب
کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب علیه السلام در آن سال اراده حج کردم
زیرا که در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر را کسی بغیر معصوم و امام
زمان نصب نمیکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول آن را نصب کرد و در زمان حجاج
که کعبه را بر سر عبدالله بن زبیر خراب کرد چون خواستند باز نصب کنند هر که حجر را
گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم و چون ببغداد
رسیدم علت صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت
پس نایب خود گردانیدم مردی از شیعه را که او را ابن هشام می گفتند و عریضه بخدمت
حضرت نوشتم و سر به مهر کردم و در آن عریضه سؤال کرده بودم که مدت عمر
من چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم
که مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر را بجای خود بگذارد
و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون
داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا اعلام
کنند که در دست توانم دید که کی حجر را بجای خود میگذارد و ازدحام مردم
مانع دیدن من نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا
در میان گرفتند و حمایت من مینمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت
حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوانی خوشروی گندم گونی
پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت درست ایستاد

وحرکت نکرد پس خروش از مردم بر آمد وصدا بلند کردند و روانه شد و از
در مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم ومردم را می شکافتم و از
جانب چپ و راست دور می کردم ومیدویدم ومردم گمان کردند که من دیوانه
شده ام وچشم را از او بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غایب شود تا آنکه از میان
مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی واطمینان می رفت ومن هرچند میدویدم
باو نمیرسیدم و چون بجائی رسید که غیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی
من ملتفت شد و فرمود بیا آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود
باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت وعافیت می یابی واجل محتوم تو بعد از سی سال
دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم وکلام معجز نظامش را شنیدم خوف
بر من مستولی شد بمرتبه که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بابن قولویه رسید
یقین او زیاد شد ودر حیوة بود تا سال سیصد وشصت و هفت از هجرت در آن سال
اندک آزاری بهم رسانید وصیت کرد و تهیه کفن وحنوط وضروریات سفر
آخرت را گرفت واهتمام تمام در این امور میکرد مردم باو گفتند آزار بسیاری
ندارد این قدر تعجیل واضطراب چرا میکنی گفت این همان سالست که مولای
من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیعه جنت انتقال نمود رحمه
الله بموالیه الائمة الاطهار فی دار القرار و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل
کرده است که من در سامره بودم در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و
سی و هشت صدای حضرت صاحب صلوات الله علیه را شنیدم که از برای
شیعیان زنده و مرده دعا می کرد و از آنجمله فرمود که زنده گردان یا باقی بدار
ایشان را در عزت ما و پادشاهی و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت
کرده است از احمد بن فارس که گفت من وارد شهر همدان شدم وهمه را شیعه یافتم

بنز

بنزدیک محله که ایشان را بنی راشد می گفتند و همه شیعه امامی بودند از سبب
تشیع ایشان سؤال کردم مرد پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از او ظاهر
بود گفت سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که ما همه باو منسوبیم بحج رفته بود
گفت در وقت مراجعت پیاده میآمدم چند منزل که آمدیم در بادیه روزی که
اول قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار
نشدم تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود و توکل
روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز خرم پر گل ولاله که هرگز
چنین مکانی ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد
بجانب قصر روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند
سلام کردم جواب نیکو گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو
خواسته است که ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل
قصر شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل
شدم قصری مشاهده کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت
پرده بر در خانه آویخته بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم
جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف
آویخته است که نزدیک است که سر شمشیر مماس سر او شود و آن جوان مانند ماهی
بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی
جواب فرمود و گفت میدانی من کیستم گفتم نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم
آنکه در آخر الزمان با این شمشیر خروج خواهم کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را
پر از راستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم وجور شده باشد پس بروی
افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار تو فلانی مرد دهی از دهیکه

از بلاد جبل که اورا همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من و مولای من
پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی اهل
خود بروم و بشارت دهم ایشانرا باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره فرمود
بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد
و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و مناره مسجد پیدا
شد گفت می شناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسد
آباد میگویند گفت همانست برو با رشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد پس داخل
اسدآباد شدم و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل و خویشان
خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشانرا بآن سعادتها که حق تعالی برای من میسر
کرده و ما همیشه در خیر و نعمتیم تا آن اشرفیها در میان ماهست و شیخ صدوق و
شیخ طوسی و طبری و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابرهیم بن مهزیار و بعضی
از علی بن ابرهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه
شاید بخدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم و میسر نشد شبی در میان
رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار
امسال بیا بحج که بخدمت امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم و فرحناک
و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای
طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند بهم رسانیدم و متوجه شدم چون داخل
کوفه شدم و تفحص بسیار کردم و اثری و خبری از آنحضرت نیافتم پس با ایشان
روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن نرسید
باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امیدواری
و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار می

کشیدم

کشیدم که دور کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و ابتهال
از بخشنده بیزوال سؤال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند
چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوش روی خوش
بوئی را در طواف دیدم که دو برد یمنی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را
بر دوش افکنده و طرفه‌ای از آنرا بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم
بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخضیب را
میشناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها
روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار مینمود
و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را میشناسی گفتم من آنم
گفت خوش آمدی ای ابو الحسن گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود گفتم با من است گفت بیرون آور
بسوی من پس بیرون آوردم انگشتری را که بر آن محمد و علی نقش کرده بود
و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش آن بود چون نظرش بر آن افتاد آنقدر
گریست که جامهایش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد بتحقیق که تو
امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی ترا در فردوس
اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفتم فرزند
امام حسن عسکری علیه السلام را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیدی و او مرا بسوی
تو فرستاده است برو بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار و چون ثلثی از شب
بگذرد بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ای ابن مهزیار گفت بخانه خود
برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب
روانه شدم چون بشعب رسیدم آنجوانرا در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی

وخوشا حال تو که تورا رخصت ملازمت دادند پس همراه او روانه شدیم تا از منی
وعرفات گذشت و چون بپای عقبهٔ طایف رسیدیم گفت ای ابوالحسن پیاده شو
و تهیهٔ نماز بکن پس با او نافلهٔ شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را
مختصر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بر خاک مالید و سوار
شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می‌بینی نظر کردم
بقعهٔ سبز خرمی دیدم که گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای آن ریگ چیزی می
بینی چون نظر کردم خیمه‌ای از مو دیدم که نور آن تمام وادی را روشن کرده بود گفت
منتهای آرزوها در آنجاست دیده‌ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت
از مرکب بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل میشود چون از مرکب بزیر آمدیم
گفت دست از مهار ناقه بردار و رها کن گفتم ناقه را بکی بگذارم گفت
این حرمیست که داخل آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود از آن مگر ولی
پس در خدمت او رفتیم تا بنزدیک خیمهٔ منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو
رخصت بگیرم بعد از اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت
دادند چون داخل خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع
سرخی بر روی نمد افکنده‌اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام
کردم بهتر از سلام من جواب فرمود و رویی مشاهده کردم مانند پارهٔ ماهی از
طیش و سفاهت بری نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی
با ابروهای باریک کشیده و بیک دیگر پیوسته و چشم‌های گشاده و بینی کشیده
و گونهای نه هموار و بر نیامده در نهایت حسن و جمال بر گونهٔ راستش خالی بود
مانند فتات مشکی که بر صفحهٔ نقره افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک
بنرمهٔ گوش آویخته از پیشانی نورانیش نور ساطع بود مانند ستارهٔ درخشان

با نهایت سکینه و وقار و حیا و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من
پرسید عرض کردم که ایشان در دولت بنی العباس در نهایت مذلت و
خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید
و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم صلوات الله علیه از من
عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان‌تر و دورترین
جاها باشد تا آنکه بر کنار باشم از مکاید اهل ضلال و متمردان جهال تا
هنگامی که حق تعالی رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند خدا
اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیگذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی
او نمایند و حجت خدا باو بر خلق تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا
گردانیده است ترا برای نشر حق و برانداختن باطل و اعلای دین و اطفاء نایرهٔ
مضلین پس لازم جاهای پنهان باش از زمین و دور باش از بلاد ظالمین
و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدان که دلهای اهل طاعت و اخلاص
مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان خود پرواز کنند و
ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیلند و نزد حق تعالی گرامی
و عزیزند و اهل قناعتند و چنگ در دامان متابعت اهل بیت زده اند و
استنباط دین از آثار ایشان می نمایند و مجاهده بحجت با اعادی دین می کنند و حق تعالی
ایشان را مخصوص گردانیده است بآنکه صبر نمایند بر مذلتها که از مخالفان بایشان
می کشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فایز گردند ای فرزند صبر کن بر
مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا میسر گرداند و
علمهای زرد و رایات سفید در میان حطیم و زمزم بر سر تو بجولان در آید
و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزدیک حجر الاسود بسوی تو بیایند و

با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که طینت ایشان پاک
باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع
ایشان نرم باشد برای قبول دین و منصلب باشند در دفع فتنهای مضلین و در آن
وقت حدایق ملت و دین بیار آید و صبح حق درخشان گردد و حق تعالی بتو ظلم
و طغیان را از زمین براندازد و بسبب تو امن و امان در اطراف جهان ظاهر شود
و مرغان سیده شرایع دین مبین بآشیانهای خود برگردند و امطار فتح و ظفر
باین ملک را سرسبز و شاداب گرداند پس حضرت فرمود که باید البته
در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی مگر بجمعی که از اهل صدق
و وفا و امانت باشد ابن مهزیار گفت چند روز در خدمت آنحضرت ملازم
و مسایل مشکل خود را از آنجناب سؤال نمودم انگاه مرا رخصت فرمود که
باهل خود معاودت نمایم دگر روز وداع زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم
بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم
نمود و فرمود استعانت بجو باینمال در برگشتن بسوی وطن خود که راه دراز
در پیش داری و دعای بسیار در حق من فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار
در این باب بسیار است و این رساله مختصره گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن
بابویه از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت کرده است که او احصا نموده
است عدد انجماعتی را که بخدمت آنحضرت رسیده اند یا معجزات آنحضرت
برایشان ظاهر گردیده است از وکلا و غیر وکلا و ایشان اینها اند عثمان بن
سعید عمروی و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهواز
محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن
صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از اهل آذربایجان

قاسم

قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها همه وکلا بوده اند از غیر
وکلا ابو القاسم بن ابی حابس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی
و هرون قزاز و نیلی و ابو القاسم بن دبیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور
طباخ آزاد کرده امام علی نقی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحاق
کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها و صاحب صره سر بمهر و
از همدان محمد بن کشمر و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران
و از دینور حسن بن هرون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از
اصفهان ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد
و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش
و محمد بن هرون و صاحب سکر بره و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوک
و از قزوین مرداسی و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خال و از فارس
مجروح و از مرو صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفر
و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال بمکه و ابو
و از نصیبین محمد بن وجنا و از اهواز حصینی و انچه در کتب معجزات مذکور
اند زیاده از هشتاد نفر میشوند و خبر را که این عدد از جماعت مختلف نقل
کنند البته متواتر بالمعنی میشود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که قایم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او
بطول خواهد انجامید گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته
سنتهای پیغمبران را در غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد
ناچار است که حضرت استیفا کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی

میفرماید لترکبن طبقا عن طبق یعنی مرتکب خواهید شد سنتهای پیشینیان را تا
آنچه واقع شده است و ایضا از عبد الله بن الفضل روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر
ستاباطلی در شک کند گفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که
علتش را بیان کنیم گفتم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان
حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم
نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلام بیان
نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر در وقت
جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این امریست از امور غریبه خدا و سری است
از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم
باید تصدیق کنیم بانکه افعال او همه منوط بحکمت است هر چند وجهش بر ما معلوم
نباشد و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت
بخدمت حضرت صاحب ع و بمحمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد
و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت در حال
غیبت حضرت در جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یا
ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای گروهی
که ایمان آورده اید سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده
شوید بدرستیکه نبود احدی از پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع
شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم
آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان خلافت در گردن من نباشد
و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از من در غیبت من پس مانند

انتفاع

انتفاع بآفتابست در وقتی که غایب کرده باشند آنرا ابرها از دیدها و بدرستیکه
من امانم اهل زمینم از عذاب الهی چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس ببندید
درهای سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلیف مکنید دانستن امری را
که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی بزودی فرج
کرامت فرماید که فرج شما در آنست و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس متابعت
هدایت کند و ابن بابویه بسند خود از جابر انصاری روایت کرده است که او
سوال کرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد
بحضرت قایم علیه السلام در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوندی که مرا بپیغمبری
فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی میابند بنور ولایت او در غیبت
او مانند انتفاع مردم بآفتاب هر چند ابر آنرا پوشانیده باشد مولف گوید که تشبیه
بآفتاب زیرا که بآن اشاره است بچند چیز اول آنکه بمدلول اخبار معتبره نور وجود
و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات ببرکت ایشان بخلق میرسد
و ببرکت ایشان و شفاعت ایشان و توسل بایشان حقایق و معارف بر شیعیان
ظاهر میگردد و بلاها و فتنها از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است
و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من امان اهل زمینند چنانچه ستارها
امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند
که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلبی
دقیق یا مسئله مشکلی بر او مشتبه گردد همین که متوسل بارواح مقدسه
ایشان شود بعد از توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد دوم
آنکه همچنانکه آفتاب که با ابر محجوب باشد با وجود انتفاع خلق بضوء او آنا فانا

منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت
منتظر فرج هستند و مأیوس نمیگردند و ثوابهای عظیم می برند سیوم آنکه منکر وجود
آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آن جناب مانند منکر وجود آفتابست
هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از
برای عباد اصلح است همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود
انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها
موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب اکثر دیدها را ممکن نیست و بسا
باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین دیدن شمس جمال آنحضرت
بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از
بعثت انبیا علیهم السلم ایمان بایشان میآوردند و بعد از بعثت بسبب اغراض
فاسده انکار میکردند مانند یهود مدینه و دور نیست که اکثر شیعیان در این
غیبت چنین باشند ششم آنکه در دور ابر بعضی از مردم آفتاب را از فرجها می
بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکنست که بعضی از شیعیان بخدمت
آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانکه حضرت صادق علیه السلم فرموده
که حضرت قایم ما علیه السلم را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز
و در غیبت اول نخواهد دانست جای او را مگر خواص شیعیان او و در غیبت
دویم نخواهد دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی او و در روایت
دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آن
حضرت خواهند بود یعنی هر یک که بمیرند دیگری بجای او خواهند آمد
هفتم آنکه آنحضرت و آبای اطهار او علیهم السلم مانند آفتابند در عموم نفع
و کسی بغیر کور بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کور

باطنان

باطنان فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلایل
قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قایم علیه السلم قایم شده باشد انکا
ر کردن محض استبعاد از طول حیوة آنحضرة بی صورتست با آنکه مثل آنرا همه
در وجود حضرت خضر علیه السلم قایل شده اند و در عمر حضرت نوح علیه السلم
زیاده از هزار سال قایلند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده
است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر دجال و ابن الصاید
از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت عیسی علیه السلم
از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی
علیه السلم قایلند دیگر چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی را در مدت
باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه
میگویند که در وجود امام غایب چه فایده هست این سؤال بیوجه است زیرا که کا
غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده
باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابی طالب و در طایف
و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که در وجود
و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتواند بود و اگر فایده بغیر از آن
نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت و انتظار ظهور
آنحضرت بودن ثوابهای غیر متناهی حاصل میشود کافیست چنانچه منقول
است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم پرسیدند که کدام عمل محبوبتر است
نزد خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین عم
منقولست که فرمود غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت

که قایل باشند بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت کشند بهترین اهل هر زمان
خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده
است که غیبت نزد ایشان بمنزلهٔ مشاهده کردیده است و خدای عز و جل ایشانرا
در آن زمان بمنزلهٔ جماعتی کردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر
ایشانند مخلصان بحق و شیعیان ما اند براستی و دعوت کنندکانند خلق را بسوی
دین خدا در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرکترین فرجهاست
و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که ثابت بماند بر ولایت ما در غیبت قایم
ما عطا کند حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای
بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که انتظار ظهور حضرت قایم
علیه السلام کشد و بمیرد بمنزلهٔ کسیست که در زیر خیمهٔ حضرت قایم علیه السلام
با آنحضرت باشد بلکه مثل کسیست که در پیش روی آنحضرت شمشیر زند
و جهاد کند بلکه بمنزلهٔ کسیست که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
شهید شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بر مردم زمانی خواهد
آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال آنها که ثابت بمانند بر امر
ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود آنست که ندا کند باری
ایشانرا که ای بندکان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من
پس بشارت باد شما را ثواب نیکو از جانب من بدرستی که شمائید بندکان و
کنیزان من از شما قبول میکنم عبادت را و از شما عفو میکنم کناه را و اکر
شما و شما را نمیامرزم و بسبب برکت شما باران میفرستم از برای بندکان خود
و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اکر شما نمیبودید عذاب خود را بر ایشان
میفرستادم راوی کفت یا بن رسول الله چه چیز است بهتر کاری که مردم

در آن زمان کنند فرمود زبان نکاه داشتن و ملازم خانها بودن و احادیث
در این باب زیاده از حد احصاست با آنکه از کجا معلوم که منافع آنحضرت
ظاهرا بمردم نمیرسد بر وجهی که او را نشناسند چنانکه وارد شده است که آن
حضرت هر سال بحج میاید و مردم را میشناسد و مردم او را نمیشناسند و چون
آنحضرت ظاهر شود کویند که ما او را میدیدیم و نمیشناختیم و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که صاحب این امر شبیه است بحضرت یوسف
علیه السلام این جماعت اشباه خوك چرا انکار می کنند این را برادران یوسف
عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد آنحضرت و با او سخن کفتند
و سودا کردند و برادران او بودند و او را نشناختند تا آنکه خود را با ایشان
شناسانید پس چه انکار می کنند این امت حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات
خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان تردد کند و در
بازارهای ایشان راه رود و با بر روی فرشهای ایشان کذارد و ایشان او را نشناسند
تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را با ایشان شناساند چنانچه یوسف را
رخصت داد که خود را ببرادران خود بشناساند و متکلمان می کویند که بر حق
تعالی واجبست که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است اکر مردم
او را خایف کردانند و او غایب کردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا
بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب تقصیری نداشته باشند ثوابهای
عظیم فایز خواهند کردید خصوصا در وقتی که از برکات ائمه هدی صلوات
الله علیهم آثار ایشان منتشر کردیده باشد و مسایل دین را برای شیعیان بیان
فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم کردانیده باشند
و مردم را امر برجوع بایشان در مسایل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان حجت

حیرت برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق علیه السلم
فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت علیهم
السلم مقرر کرده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و
بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و
توقیعات از حضرت صاحب صلوات الله علیه بشیعیان رسید که در ایام غیبت
ما رجوع کنید براویان احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم
بر همه یا برایشان و آن دلایل و نصوصی که ما بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم
احتیاج با نقصان ندارد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **مقصد نهم**
در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعیات شیعه بلکه ضروریات ملت
حق فرقه محقه رجعت است یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قایم علیه السلم
جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان برای انکه
بدیدن دولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن گردد و بعضی از جزای نیکیهای
ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت و عذاب دنیا و مشاهده
آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت علیهم السلم برسد و انتقام کشیدن
شیعیان از ایشان و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محشور شوند چنانچه
در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی که محض
ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را بحال خود میگذارند
و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مانند محمد بن بابویه
در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و سید ابن [illegible]
ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار [illegible]
میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از علما

و محققین شیعه رسایل مفرده در این مسئله تالیف نموده اند چنانکه ارباب رجال
ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلم که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما
نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از
دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل
معتبر ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر کرا شکی باشد بانکتاب رجوع نماید
و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است **اول** حق تعالی فرموده است
ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا یعنی و روزی که مبعوث گردانیم
از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب میکنند بایات ما و در احادیث بسیار از حضرت
صادق علیه السلم منقول است که این آیه در رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی
زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا
یعنی محشور گردانیم ایشانرا پس ترک نکنیم احدی از ایشانرا که زنده نکنیم و فرموده
که مراد بایات امیر المومنین و ائمه علیهم السلم **دویم** حق تعالی فرموده است واذا
وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا
لا یوقنون یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا انکه وقتی که نازل
شود عذاب بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان دابه
از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستی که مردم بودند که بایات ما یقین
نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد
و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهما السلم با او خواهد بود و عصا را بر میان
دو دیده مومن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مومن است حقا و انگشتر را

درمیان دو چشم کافر خواهند زد و نقش خواهند کرفت که او کافر است حقا و
عامه نیز مثل این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت
کرده اند و صاحب کشاف روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد
و با او عصای موسی و انکشتر سلیمان خواهد بود پس عصا را بر محل سجود مؤمن
خواهد زد یا در میان دو دیده اش پس نکته سفیدی بهم خواهد رسید که تمام
روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان یا آنکه در میان دو
چشمش نوشته میشود که مؤمن و انکشتر را بر بینی کافر میزند و جمیع رویش سیاه میشود
را تیره میکند یا در میان دو دیده اش نوشته میشود کافر و گفته اند بعضی
از قرا تکلمهم بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه
و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در خطبها می
فرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزی که بآن داغ کنند و عامه از ابو
هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن
فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معویه مرا خطاب کرد
و گفت شما گروه شیعیان گمان می کنید که دابة الارض علی علیه السلام است من گفتم
ما تنها میگوئیم یهود نیز چنین میگویند معویه فرستاد و اعلم علمای یهود را
طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید گفت بلی
معویه گفت چه چیز است گفت مردیست معویه گفت میدانی چه نام دارد گفت
بلی معویه گفت الیا چه نزدیک است بعلی سیوم قول حق تعالی ان الذی فرض
علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب کرده است
قرآن را هر آینه تو را برمیکرداند بسوی محل عود احادیث بسیار وارد شده است

که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بسوی دنیا در رجعت چهارم
قول حق تعالی و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لالی الله تحشرون یعنی البته
اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هر آینه بسوی خدا محشور میشوید منقول
است بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و
ذریت اوست علیهم السلام هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدن
و مرگی هست اگر در دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر می گردد تا
بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر میگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود
در تفسیر قول حق تعالی کل نفس ذائقة الموت هر که کشته شود مرگ را نچشیده است
والبته در رجعت بدنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد پنجم قول خدای عز و جل
و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول
مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم
اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین یعنی یاد آور
وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت
پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید باو
پیغمبر و یاری کنید او را و او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان
مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم
و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد
بود چنانچه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان برسول خدا صلی الله علیه و آله
خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را یاری خواهند کرد در رجعت
پس فرمود که بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث کرده است از آدم

وهر که بعد از اوست جمیع ایشانرا امر میکرده اند بدینها تا قتال و جهاد کنند در پیش
روی حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب
منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بدرستی که خداوند عالمیان واحد و یکانه
و بی مثل و بی نظیر است و متفرد بود در یکانکی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمهٔ
پس آن کلمه نوری کردید و از آن نور محمد صلی الله علیه و آله را آفرید
و ذریت منرا نیز از آن نور خلق کرد پس تکلم بکلمهٔ دیکر نمود و از آن روحی بهم رسید
و آن روح را در آن نور ساکن کردانید و آن نور را در بدنهای ما ساکن کردانید
پس ماییم روح برکزیده خدا و کلمات خدا که در قرآن ذکر کرده است و با حجت
خود را بر خلق تمام کرد و ما پیش از خلق اشیا در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی
که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم
خدا را و تنزیه و تقدیس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از آن بود که خلایق را
بیافریند و چون ارواح پیغمبرانرا خلق کرد عهد و پیمان از ایشان کرفت که بما
ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و کفت یعنی ایمان بیاورند
بمحمد و یاری کنند وصی او را و همه پیغمبران را یاری او خواهند کرد و بدرستی که حق
تعالی کرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیکر بکنیم و بتحقیق که من یاری
کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم دشمنان او را و وفا کردم از
برای خدا بآنچه کرفته است بر من از میثاق و پیمان و نصرت و یاری محمد و هنوز
یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت یاری
من خواهند کرد و ما بین مشرق و مغرب زمین همه از من خواهند بود و البته خدا
همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است در پیش

روی

روی من شمشیر خواهند زد بر سر زندها و مردها که زنده شده باشند از خرق و ثم
وچه بسیار عجایبست و چکونه تعجب نکنم از مردهائی که خدا ایشانرا زنده کرده
و کروه کروه از قبرها لبیک کویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک
یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای
خود کذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند و از
جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است
در قرآن که وعد الله الذین آمنوا منکم تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنهارا
که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشانرا خلیفه
کرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد انبیا بود آنهارا که پیش از ایشان بودند و البته
متمکن کرداند از برای ایشان دین ایشانرا که پسندیده است از برای ایشان و بدل
کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را
شریک من نکرداند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن
باشند و نترسند از احدی از بندکان من و محتاج نباشند بتقیه کردن از کسی
و بدرستی که مرا برکشتنی بعد از برکشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم
صاحب کرتها و رجعتها و صاحب حملها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب
و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا
و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه
خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده مردم بسوی خدا و ماییم
اسمای حسنای خدا و امثال علیای او و آیات کبرای او و منم قسمت کننده بهشت
و دوزخ ساکن میکردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست
تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب اهل جهنم و بازکشت خلق بسوی منست

وحساب خلق با من است ومنم آن کوینده در اعراف ومنم که نزد قرص آفتاب
ظاهر خواهم شد ومنم دابة الارض ومنم صاحب اعراف که مومن وکافر را
از یکدیکر جدا میکنم ومنم امیر مومنان وپادشاه متقیان وآیت سابقان
وزبان سخنکویان وآخر اوصیای بواسطهٔ پیغمبران ووارث انبیا وخلیفهٔ
خدا وصراط مستقیم پروردکار وترازوی عدالت روز جزا وحجت خدا بر
اهل آسمانها وزمینها وهرکه در ما بین انهاست ومنم انکه خدا با و حجت تمام
کرده است بر شما در ابتدای خلق شما ومنم کواه خلایق در روز جزا ومنم انکه نزد
من است علم مرکها وبلاها وحکم درمیان خلق خدا وجدا کنندهٔ حق از باطل ومی
دانم نسبهای مردم را وبمن سپرده اند آیات ومعجزات وکتابهای پیغمبران را ومنم
صاحب عصا ومیسم ومنم انکه خدا مسخر من کرده است ابرها را ورعد
وبرق وتاریکی وروشنائی وبادها وکوهها ودریاها وستارها وآفتاب وماه
را ومنم فاروق این امت ومنم هادی این امت ومنم انکه عدد هر چیز را میدانم
بعلمی که خدا بمن سپرده است وبان رازها که مخفی پیغمبر وحی کرده است
وآن رازها را پیغمبر پنهان بمن کفته است ومنم انکه نام خود را بمن بخشیده است
وکلمهٔ خود را وحکمت خود را وعلم خود را بمن عطا کرده است ای کروه مردم از من
سوال کنید پیش از انکه مرا نیابید خدایا من ترا کواه میکیرم وطلب میکنم
که مرا یاری دهی بر ایشان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ششم ولنذیقنهم
من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی البته میچشانیم
ایشان را از عذاب نزدیکتر یا پست‌تر پیش از عذاب بزرک‌تر شاید ایشان برکردند
حضرت صادق علیه السلام فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر
ایشان را عذاب خواهند کرد وعذاب بزرکتر عذاب قیامت است ومراد از برکشتن

ننع

زنده شدن در رجعت است هفتم ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یعنی
ای پروردکار ما میرانیدی ما را دو بار وزنده کردانیدی ما را ما را دو بار
در احادیث وارد شده است که یک زنده کردانیدن در رجعت است ودیکری
در قیامت ویک میرانیدن در دنیاست ودیکری در رجعت هشتم انا لننصر
رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستی که ما
البته یاری میکنیم رسولان خود را وآنها را که ایمان آورده اند در زندکی
دنیا ودر روزی که می ایستند کواهان برای کواهی دادن بر مردمان یعنی
در دنیا وآخرت هر دو یاری میکنیم ایشان را علی بن ابرهیم وسعد بن عبد الله روایت
کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که یاری دنیا در رجعت است بکو
نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا تا کشته شدند بلکه
این یاری در رجعت خواهد بود وآیاتی که تاویل برجعت فرموده اند بسیار است
در این رساله بهمین اکتفا نمودیم وبعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله
وسعد بن عبد الله در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که شیطان از خدا سوال کرد که اورا مهلت دهد تا روزی که مردم زنده میشوند
در قیامت حق تعالی ابا کرد وفرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم چون
آن روز شود شیطان لعنه الله با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است
تا آن روز وحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه برکردد واین آخر برکشتنهای
آن حضرت است راوی کفت مکر رجعتهای بسیار خواهد بود فرمود بلی وهر امامی
که در قرنی بوده است نیکوکاران وبدکاران زمان او با او بر میکردند تا خدا
مومنان را بر کافران غالب کرداند ومومنان از ایشان انتقام بکشند پس چون
آن روز شود حضرت امیر المومنین برکردد با اصحاب خود وشیطان بیاید با اصحاب خود

و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که
هرگز مثل آن واقع نشده باشد که ما ببینیم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که
صد قدم از پس پشت برگردند و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری
بزیر آید از آسمان که پر باشد از ملائکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه
از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت
افتد از عقب برگردد و اصحابش باو گویند اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی
او گوید من میبینم آنچه شما نمیبینید من میترسم از پروردگار عالمیان پس
حضرت رسول باو برسد و حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحابش همه
با آن هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را بیکتائی بپرستند و هیچ چیز را
با خدا شریک نکرده باشند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم چهل و چهار
هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آن حضرت هزار فرزند از
صلب او متولد شود همه پسر هر سال یکفرزند پس در آن وقت دو باغ سبز که حق
تعالی در سوره رحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسند و ایضا از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که حساب خلایق با حضرت امام حسین
صلوات الله علیه خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از
حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد
گشت حضرت امام حسین صلوات الله علیه خواهد بود و آنقدر پادشاهی
که از پیری ابروهای او بر روی دیدهاش ریخته شود و از حضرت امام موسی
علیه السلم روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح
دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که ایشانرا
عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بکشند و اگر ایشانرا بجهنم آورده باشند.

اورا

اورا بجهنم آورند و اگر کشته باشند بعوض بکشند پس بعد از مردن دشمنان
خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان بنعیم بهشت برگردند
و دشمنان ببدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلم پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وَجَعَلَكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ
مُلُوكًا یعنی و گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان امامند علیهم السلم
راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت و پادشاهی رجعت
و علی ابن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است از شهر بن حوشب که گفت حجاج
با من گفت در قرآن آیه هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است و نمیفهمم و آن
آیه اینست وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی
از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان میآورند بحضرت عیسی علیه السلم پیش
از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را
میزنند و نظر میکنم که لب او حرکت نمیکند تا بمیرد من گفتم ای امیر آن
معنی مراد نیست که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی
پیش از قیامت از آسمان بزمین خواهد آمد پس نماند هیچ یهودی و غیر او
مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی میآورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد
کرد در عقب حضرت مهدی علیه السلم حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده
و از کی شنیده گفتم از حضرت امام محمد باقر علیه السلم شنیده ام گفت بخدا
سوگند که از چشمه صافی برداشته و ایضا روایت کرده است او و دیگران در تأویل
قول حق تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب
میکنند بآنچه احاطه نکرده اند بعلم آن و هنوز تأویل آن بایشان نرسیده است
حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها

بیامده و ایشان تکذیب آنها مینمایند و میگویند نخواهد بود و بسند معتبر
دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل بیت در رجعت خوراک ایشان غذه
ایشان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است اِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً و
ایضاً علی بن ابرهیم از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است
که هر قومیرا که حق تعالی بعذاب هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند
گشت چنانچه حق تعالی فرموده است وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَةٍ اَهْلَکْنَاهَا اَنَّهُمْ لَا
یَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره وارد شده است در تاویل این آیه وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ
عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ
لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ
که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا که موجب تسلی
آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل
و ایشان و اولاد ایشانرا میکشتند نظیر ایشان در این امت ابوبکر و عمر
و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول
خدا صلی الله علیه و آله حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانچه
ولادت موسی را مخفی کردم و اورا از فرعون غایب گردانیدم و بعد از آن اورا
ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را بر دست او هلاک
کردم همچنین حضرت قایم را و ولادتش را پنهان خواهم کرد و از نظر اعادی زمانی
اورا مستور خواهم کرد و در رجعت ایشانرا بر دشمنان ایشان غالب خواهم
کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات چنین است و میخواهیم
که منت گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف گردانیده اند در زمین که اهل
بیت رسالتند و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین

که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم گردد و تمکن و اقتدار بدهیم ایشانرا
در زمین که باطل را بر اندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون
یعنی ابوبکر و بهامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اتباع ایشان که غصب حق
آل محمد کردند ازیشان یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین
حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنند و کشندگان ایشانرا نیز زنده کنند
تا انتقام از ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه
در صحرای کربلا پیش از شهادت خود گفت که جدم رسول خدا صلی الله علیه
و آله بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران
و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را
عمورا می گویند و در آنجا شهید خواهی شد و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند
شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی
بر حضرت ابرهیم علیه السلام برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو
و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را و شاد باشید
که ما نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آنجا آنقدر که خدا خواهد
پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میآید من خواهم
بود و بیرون آمدن من موافق میافتد با بیرون آمدن امیر المومنین و قیام
قایم ما علیه السلام پس نازل میشود بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی
که هرگز بزمین نیامده اند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه
و فرود میاید محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت
گذاشته است از انبیا و اوصیا سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ

مخلوقی بیشتر از آنها سوار نشده است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و بانگشت خود بدست قایم ما میدهد
پس بعد از این آنچه خدا خواهد مینمایم پس حق تعالی بیرون میآورد از مسجد
کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد
پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه
بزمین هند بروم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده
شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المؤمنین و گویند راست گفتند خدا و رسول
او در وعدها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که
در مقام مقابله و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستد
که آنها را فتح کند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو
بر روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر
کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و هر که اسلام
نخواهد خدا خونش را بریزد و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی
بسوی او بفرستد که خاک را از روی او دور کند و زنان و منزل او را در بهشت
باو بنماید و هر کور و زمینگیر و مبتلایی که باشد خدا ببرکت ما اهل‌بیت
آن بلا را از او دفع کند و حق تعالی برکتها از آسمان بزمین بفرستد بمرتبه
که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوه تابستان
در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید و اینست معنی قول حق
تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر آینه بگشاییم
بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس

گرفتیم

گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند و بعد خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر
ایشان هیچ چیز از زمین و از آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال
اهل خانه خود را بداند خدا او را الهام کند بآنچه ایشان میکنند و ابن بابویه
بسند معتبر از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا
علیه السلام پرسید که چه میگویی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است
و در امم سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرموده که میباشد در این امت آنچه در امم سابقه بوده است مانند دو تای
نعل که در یکدیگر موافقند و مانند تیرهای پر که با یکدیگر مساویند و
حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان من بیرون آید عیسی از آسمان
بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که فرمود خلفای جور نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المؤمنین
میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تأویل این نام و معنی
آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تأویل آن کی خواهد آمد فرمود که آن وقتی
خواهد بود که حق تعالی جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مؤمنان را تا یاری
کنند او را چنانچه حق تعالی فرموده است و اذ اخذ الله میثاق النبیین تا آخر
آیه که گذشت پس در آن روز میدهد رسول خدا علم را بعلی ابن ابیطالب پس او
امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود
و او امیر و پادشاه همه خواهد بود اینست تأویل امیر المؤمنین و معنی آن و در کتاب
سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از ابان بن عیاش که گفت رفتم بخانه
ابی الطفیل و او حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل
بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب و ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه

از ایشان شنیده بودم بر علی بن ابیطالب علیه السلام ذکر کردم پس گفت این علم خاصی
که باید امت ندانند و رد کنند علم خصوصیات این را بغیر از آنها شنیده
بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات بسیار از قرآن را تفسیر
کرد برجعت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین من بقیامت زیاده
نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا در دنیا خواهد بود
یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پرسیدم کی مردم را از حوض
دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم کرد دوستان خود را بر سر حوض
خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه بر خواهم گردانید پس از آنحضرت دابة
الارض پرسیدم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود
آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها راه میرود و با زنان مباشرت
میکند گفتم یا امیرالمؤمنین او کیست فرمود که صاحب زمین است که زمین با
ساکن میگردد گفتم یا امیرالمؤمنین بگو او کیست فرمود که صدیق و فاروق
این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است باز گفتم بیان فرما که کیست
فرموده آنست که خدا در شان او گفته است و یتلوه شاهد منه و گفته است الذی
عنده علم الکتاب و گفته است والذی جاء بالصدق و صدق به و او تصدیق
کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر بودند گفتم یا امیرالمؤمنین نامش را بگو فرمود
گفتم ای ابو الطفیل بخدا سوگند که اگر تمامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که
اقرار بطاعت من میکنند و مرا امیرالمؤمنین مینامند و جهاد مخالفان مرا
حلال میدانند پس حدیثی گویم بعض آنچه میدانم از تاویل آیاتی که خدا
در قرآن فرستاده است بر محمد صلی الله علیه و آله هر آینه همه متفرق و
پراکنده شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر ما صعب است

اذعان

اذعان باحادیث ما دشوار است و نمیتوانند آنها را و اقرار بآنها نمیکنند
مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا بنده مؤمن نجیبی که خدا امتحان کرده
باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم
همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشان را ببرکت ما اهل بیت نگاه
و در منتخب البصائر از سعد بن عبدالله روایت کرده است از جابر جعفی از حضرت
صادق علیه السلام که علی علیه السلام را در زمین رجعتی خواهد بود با فرزند
حسین علیه السلام با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معویه
و آل معویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را از اهل
کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سایر مردم پس با ایشان ملاقات کند در صفین
مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا
ایشان را ببرد بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر با امیرالمؤمنین
رجوع کند با رسول خدا صلوات الله علیهما و او خلیفه باشد در زمین و سایر ائمه
علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار کرده
شود چنانچه پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت خواهد شد
و حق تعالی به پیغمبر خواهد داد بعدد پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی که خدا
خلق کرده است دنیا را تا روزی که دولتهای دیگران بر طرف شود تا آنکه حق تعالی
وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند او را بر همه دینها هر چند نخواهند
مشرکان و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اول کسی
که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و یزید پلید
و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند
چنانچه حق تعالی فرموده است ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددنا کم

بِأَمْوالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً یعنی پس کردانیم از برای شما غلبه برایشان
و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و کردانیدیم لشکرهای شما را زیاده
از لشکرهای آنها و شیخ کشی و شیخ مفید در ارشاد و در مجالس بسندهای
بسیار از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که کفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی
از ایوب علیه السلم هست و بخدا سوکند که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع
خواهد کرد چنانکه از برای ایوب اولاد او را زنده کرد و جمع کرد و برو آ
دیکر چنانچه از برای یعقوب علیه السلم اولاد او را جمع کرد و ایضا کشی از
حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود من سؤال کردم از خدا
که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب او منزلت
دیکر حق تعالی بمن عطا کرد که اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید با ده
نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبد الله بن شریک عامری باشد و او علمدار او
خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که کویا می بینم عبد
الله بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش
آویخته و از دامن کوه بالا میرود در پیش روی قایم ما با چهار هزار کس که در
رجعت زنده شده اند و صدا بتکبیر بلند کرده اند و ایضا کشی روایت کرده
از داود رقی که کفت بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که من
پیر شده ام و استخوانهایم باریک شده است و میخواهم اجل من بآن باشد
که در دار شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره از این نیست اکر در این وقت
نشود در رجعت خواهد شد و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین
علیه السلم خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض خطبه

فرمود

فرمود ضبط نمیکند احادیث ما را مکر قلمهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای
متین در زبین پس فرمود ای عجب کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی
و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمایید
حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر
بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوندی که حبه را شکافته و کیاه بیرون آورده
و خلایق را خلق کرده است کویا میبینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه
روند و شمشیرهای برهنه بر دوش کذاشته باشند و بزنند بر سر دشمنان خدا
و رسول و مؤمنان و اینست معنی آنچه خدا فرموده است یا ایها الذین امنوا لا
تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور
یعنی ای کروه مؤمنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است خدا بر ایشان بتحقیق
که ناامید کردیده اند از آخرت چنانچه ناامید کردیده اند کافران از اصحاب قبرها
و ابن بابویه در علل الشرایع روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلم که چون
قایم ما ظاهر شود عایشه را زنده کند تا برا و حد بزند و انتقام فاطمه را از او
بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است
که چون وقت قیام قایم علیه السلم بشود در ماه جمیدی الاخرة و ده روز از
ماه رجب باران بباورد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس برویاند خدا
بآن باران کوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان را در قبرها و کویا نظر میکنم
بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبرها را از سرهای خود میافشانند
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بیرون میاید با قایم علیه السلم
از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پانزده نفر از قوم موسی از آنها
که حق تعالی فرموده است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت

تن از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانهٔ انصاری و مقداد و مالک
اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران و حاکمان او خواهند
بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت
باقر علیه السلام که چون قایم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه
و اول کسی که با او بیعت کند محمد باشد و بعد از او علی و شیخ طوسی و نعمانی از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قایم علیه
السلام آنست که بدنی برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا
کند که این امیر المؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا
شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که چون حضرت قایم
علیه السلام خروج کند نزد قبر هر مؤمنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان
صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی
در کرامت و نعمت الهی باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند و بعضی در نعیم
الهی بمانند و در زیارت جامعهٔ مشهوره و اکثر زیارات منقوله خصوصا
زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت و اظهار اعتقاد بآن
مذکورست و در متهجد و مصباح الزائر و سایر کتب از حضرت صادق علیه
السلام منقولست که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند از انصار حضرت قایم
علیه السلام باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر در وقت
خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد نیز بود مذکورست که خداوندا اگر
حایل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم کرده
پس بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر
و نیزهٔ خود را برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کنندهٔ را که جمیع خلق را بسو

یاری او دعوت مینماید و شیخ در مصباح از حضرت صادق علیه السلام زیارتی
بعید حضرت رسول و ائمه علیهم السلام را روایت کرده است و در آن روایت
مذکورست که من قایلم بفضل شما و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت
خدا را بر هیچ چیز و قایل نمیشوم مگر بآنچه خدا خواسته است و صاحب کامل
الزیاره از حضرت صادق علیه السلام زیارتی از برای حضرت امام حسین علیه
الصلوة والسلام روایت کرده است و در آن زیارت مذکورست که یاری من از
برای شما مهیاست تا حکم کند خدا و مبعوث کرداند شما را پس با شما خواهم بود
نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند برجعت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت
خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را و نمیگویم که چیزی را که خدا خواهد نمیشود
بود و بسند صحیح در زیارت دیگر همین مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند
معتبر زیارت دیگر از برای حضرت امام حسین و جمیع ائمه علیهم السلام روایت
کرده است و در آن زیارت مذکورست که خداوندا او را مبعوث کردان در مقامی
پسندیده که انتقام بکشد باو از برای دین خود و بکشد باو دشمن خود را بدستی که تو
او را وعده کرده و تو پروردگاری که خلف وعده نمیکنی و در کافی در صفت قبض روح
مؤمن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در حدیث طولانی که
فرمود پس روح مؤمن زیارت میکند آل محمد را در بهشتهای رضوی و میخورد با
ایشان از طعام ایشان و میآشامد با ایشان از شراب ایشان و با ایشان سخن
میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قایم ما اهل بیت پس خدا زنده میکرداند
ایشانرا پس با او میآیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آنوقت تنگ میافتد اهل
بطلان و مضمحل میشوند مخالفان و از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه
و آله بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلامست

یعنی بعض اشرف و دردناکی که در زمان غیبت حضرت صاحب علیه السلام باید
خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت قائم علیه السلام قیام
نمایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر از دنیا ببری
پس بگردان مرا ای پروردگار من از آنجماعتی که بر میگردند در رجعت او و پادشاهی
میکنند در دولت او و متمکن میگردند در ایام او و در زیر علم سعادت شیم او می باشند
و محشور میشوند در زمرهٔ او و روشن میشود دیدهٔ ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال
و مصباح روایت کرده است که توقیعی از حضرت صاحب علیه السلام بیرون آمد
بسوی ابی القاسم بن العلا که روز سیوم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام
حسین علیه السلام است این دعا را باید بخوانند و دعا را فرمود تا اینجا که ترجمه اش
اینست که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که سید قبیله است و
اعانت کرده شده است حضرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند که
امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار کردند مردم باو در
برگشتن او و برگشتن اوصیا از عترت او و بعد از قائم و غیبت او تا طلب خون خود
و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی کردانید و در آخر دعا فرمود که ما پناه
بقبر او میآوریم و انتظار برگشتن او میکشیم و کلینی و عیاشی و شیخ مفید و سید
ابن طاوس رحمة الله علیهم بسندهای خود روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال
کردم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ
لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ یعنی و قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیکند
آنها را که مرده اند بلکه زنده میگرداند وعدهٔ لازمست بر خدا و لیکن اکثر
مردم نمیدانند حضرت پرسید که شیعیان چه میگویند یا تو چه میگوئی در این
آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خدا مردها را در قیامت زنده

بکنند

نمیکند حضرت فرمود که هلاک و زیان کار باد کسی که این خبر را میگوید بپرس از
ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت فدای تو
شوم بفرما معنی آیه را حضرت فرمود که چون قائم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی
از شیعیان ما را برای او زنده کند که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ بیاری
آن حضرت بیایند چون این خبر بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان
و فلان از قبرها مبعوث شده اند و در خدمت حضرت قائم اند جمعی از شیعیان
با ایشان گویند که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت
شماست و هر دروغی که میخواهید میگوئید نه والله زنده نشدند آنها و تا قیامت
زنده نخواهند شد و حق تعالی در اینجا حکایت قول ایشان را فرموده است و ایضا
کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی
وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ یعنی وحی کردیم
بسوی بنی اسرائیل در کتاب که اول افساد خواهید کرد در زمین دو مرتبه حضرت
فرمود اشاره است بقتل امیر المؤمنین و خنجر زدن بر ران حضرت امام حسن علیهما
السلام وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد طغیان بزرگی حضرت فرمود که اشاره
است بقتل حضرت امام حسین صلوات الله علیه فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا یعنی هرگاه
بیاید وعدهٔ انتقام اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید انتقام خون حسین علیه السلام
بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ یعنی فرستادیم بر شما
بندگان را از ما که صاحب بأس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان
خانه ها برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت فرمود اشاره است بجماعتی که خدا ایشان
را مبعوث خواهد کرد پیش از بیرون آمدن حضرت قائم علیه السلام پس نمیخواهند
گذاشت کسی را که ادعای از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت

وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قایم علیه السلام است
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر
از اصحابش که خودهای طلا بر سر داشتند که هر خودی دو رو داشته باشد
و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مؤمنان شک در او نکنند
و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قایم در آن وقت در میان ایشان باشد
پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم
علیه السلام از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن کند و حنوط
کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که امور وصی را بغیر وصی مرتکب
نمیشود مؤلف گوید که اگر کسی گوید حضرت امام حسین علیه السلام را کی غسل
خواهند داد جواب گوییم که چون آنحضرت در این نشاه شهید شد در معرکه بود احتیاج
بغسل ندارد یا ائمه بعد از آن حضرت که بدنیا بر گردند آنحضرت را غسل دهند و
نماز کنند بر او تا بخصوص منتهی شود و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل
نازل شده است اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر او در این
امت واقع میشود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس
اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید و شیخ طوسی
بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که بخدا سوگند
که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش سیصد و نه سال گفتم
این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قایم از دنیا برود گفتم قایم چند
سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال و بعد از وفات آنحضرت هرج و فتنه بسیار
خواهد بود تا پنجاه سال پس منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت
امام حسین علیه السلام است و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد کرد و آنقدر
بکشد

بکشد و اسیر کند که مردم گویند اگر این از ذریت پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت
پس بعد از آن حضرت سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و کلینی و صفار بسندهای بسیار از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا بمن شش چیز داده دانستن مرگها و بلاها و
حکم بحق میان خلایق و منم صاحب رجعتها و دولت صاحب دولتها و منم صاحب عصا و
میسم و منم دابه که با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از
حضرت صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده کند
و زنده ها را بمیراند و حق را باهلش بر گرداند و بر پا دارد دینی را که از برای خود پسندیده
است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی
خبر داد رسول خدا را و بشارت داد او را بامام حسین پیش از آنکه فاطمه باو حامله شود
و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آن حضرت را
بآنچه بامام حسین خواهد رسید از کشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندانش
پس عوض داد او را از شهادت باینکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را
که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد
تا دشمنان خود را بکشد و او را پادشاه روی زمین کرداند چنانچه در قرآن مجید فرموده
است که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشان را ضعیف کرده اند در زمین و
بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و فرموده است که
بتحقیق که نوشته ایم در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را میراث خواهند
برد بندگان شایسته ما پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین
خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی
بن عبدالحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام

سؤال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی که رجعت خواهد
کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود که بعد از
قائم علیه السلام بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با
او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی علیه السلام مبعوث شدند پس حضرت قائم
انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین غسل و کفن
و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضا از کتاب فضل بن شاذان
روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون حضرت قائم علیه السلام ظاهر شد
و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث گرداند که در میان
اصحاب او و از یاوران او باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از اسمعیل که حق تعالی
در قرآن او را صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل پسر ابرهیم است حضرت فرمود که نه
بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث کرد بسوی
قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند و حق تعالی غضب کرد بر
ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی
تو فرستاده است که قوم ترا عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت
مرا احتیاجی باین نیست حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت
پروردگارا تو عهد و پیمان گرفتی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد
به پیغمبری و از برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت
او نسبت بحسین علیه السلام خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده داده حسین را
که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم نسبت باو کردند پس حاجت
من بسوی تو ای پروردگار آنست که مرا برگردانی بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم

از آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانکه حسین را بر خواهی گردانید پس حق تعالی
اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند پس او با حضرت امام حسین علیهما السلام
بدنیا بر خواهند گشت و ایضا از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه
السلام عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه
بسیار نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت
فرمود هر یک از ما صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در
مدت حیوة خود چون آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در
آنوقت حضرت رسول میاید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم نزد حق تعالی
بما بشارت میدهد و حضرت امام حسین صلوات الله علیه صحیفه خود را خواند و
آن صحیفه نوشته بود آنچه در حال حیوة خود کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن
خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموری
که باقی مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه از حق تعالی رخصت طلبیدند که
بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد
بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او
بکنید پس گریه کنید بر او و آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردید
ابد بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون بیرون آید از یاوران
او خواهند بود و در تفسیر محمد ابن العباس بن ماهیار و فرات بن ابرهیم و [illegible]
بن جبیر [illegible] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند در تاویل قول حق تعالی یوم
ترجف الراجفة تتبعها الرادفة یعنی روزی که بلرزند حرکت کنندها و متحرک
میگردند آنها که ساکن بودند و از پی آن میاید آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه
حسین بن علی است و رادفه علی بن ابی طالب است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون

میآیند حسین بن علی با هفتاد و دو نفر از کشتگان و این است تأویل قول حق تعالی إِنَّا لَنَنْصُرُ
رُسُلَنَا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در
قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا
خَاضِعِينَ یعنی اگر خواهیم میفرستیم بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای
ایشان برای آن آیت ذلیل حضرت فرمود گردنهای بنی امیه برای آن آیت خاضع
و ذلیل میگردد و آن آیت آنست که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام زوال
شمس ظاهر میگردد نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب پس
پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان
کند درخت بسخن آید و فریاد کند که این مردیست از بنی امیه اینجا پنهان شده است
او را بکشید و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب ابن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه
روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال
کردم از تفسیر قول حق تعالی إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ
فرمود دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما
در ثویه که موضعیست از کوفه و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد
و ایضا از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع
عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سایر مردم است و هشتاد هزار
سال ایام دولت آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود و سید بن طاوس گفته است
که در کتاب مطهر بن عبد الله این روایت را دیده‌ام و در کامل الزیاره از مفضل از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود گویا میبینم که کرسی از نور

بگذارند

بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بانواع جواهر و حضرت امام حسین
صلوات الله علیه بر آن کرسی بنشیند و بر دور او نود هزار قبه سبز بوده باشد و
مؤمنان آیند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشان را
که ای دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید و ذلیل و
مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سؤال کنید بر می
آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد و الله کرامت و بزرگوار
عظیم مؤلف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است دلالت میکند بر آنکه
اینحالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که از ناحیه
مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و در آن مذکور است
که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شمائید اول و آخر و آنکه رجعت شما حق است
و در آن شکی نیست در روزی که نفع نمیدهد نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد
پیشتر یا کسب کند در ایمان خود چیزی را و ابن بابویه رحمه الله در کتاب صفات الشیعه
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار بهفت چیز بکند
مؤمن است و از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت
و بمتعه زنان و حج تمتع و ایمان بیاورد بسؤال در قبر و حوض کوثر و شفاعت و
خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مؤمن
است بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث که در این باب بسیار
است که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ام و شکی نیست در آنکه اصل
رجعت فی الجمله متواتر بالمعنی است و کسی که در آن شک کند ظاهر آنست که حشر
قیامت را نیز منکر باشد و امری که بخصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعاد

وهم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات
شاذه وارد شده است جزم نمیتوان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف در
خصوصیات باعث آن نمیشود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از
خصوصیات حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار
واقع شده است و این باعث آن نمیشود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار
کند و خلاصه اش آنست که رجعت بعضی از مؤمنان و بعضی از کافران و منافقان
و مخالفان متواتر است و انکارش موجب خروج از دین تشیع است بلکه خروج از
دین اسلام و رجعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و حضرت امام حسین علیه السلم
نیز متواتر است بلکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز متواتر است
یا قریب بتواتر و در سایر ائمه علیهم السلم نیز احادیث صحیحه معتبره بسیار وارد
شده است و اگر متواتر نباشد بمرتبه رسیده است که اذعان باید کرد و انکار
نباید کرد اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت در یک
زمان خواهد بود یا پیش خواهد بود یا بعد خواهد بود و از بعضی احادیث ظاهر
میشود که بترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسن بن سلیمان رحمه الله
قایل شده است بآنکه هر امامی زمان امامتی دارد و زمان مهدی بودنی دارد
و حضرت صاحب الامر علیه السلم اول که ظاهر میشود زمان امامت اوست و بعد از
رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهند فرمود و باین وجه تاویل
کرده است آن حدیث که از دوازده امام و دوازده مهدی هست و این قول
اگر چه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد
کردن احوط است و ابن بابویه علیه الرحمه در رساله اعتقادات گفته است که
اعتقاد ما در رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده است الم تر الی الذین

خرجوا

خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم این
هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع میشد و اغنیا
چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود
میماندند و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یکسال همه اتفاق کردند
که از دیار خود بیرون روند چون وقت طاعون شد همه بیرون رفتند و در کنار
دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند ندائی از جانب حق
بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را در موضعی
جمع کردند و سالها بر این حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان
گذشت که او را ارمیا می گفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشان را زنده
میتوانی کرد که شهرهای ترا آباد کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا
عبادت کنند در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که
میخواهی من ایشان را زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد
بدعای آن پیغمبر و با او رفتند پس این جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای
خود مردند و ایضا در قرآن مجید قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق
تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده گردانید و بعد از آنکه سالها زنده
ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت
موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند گفتند
ما تصدیق نمیکنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان
صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی علیه السلم گفت پروردگارا چه
گویم به بنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود نبرم پس خدا ایشان را زنده کرد
و بدنیا برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم

رسید

پس با جلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلم خطاب کرد که یاد
آور وقتی را که زنده میکردی مردگان را باذن من و جمیع مردها که او زنده کرد باذن
خدا برگشتند بدنیا و مدتها ماندند و بعد از آن با جلهای خود مردند و اصحاب
کهف سیصد و نه سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها
بسیار است که دلالت میکند بر آنکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده که میباشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه شده است
مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت
واقع شود و مخالفان ما نقل کرده اند که چون مهدی علیه السلم بیرون آید عیسی
علیه السلم از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن
بعد از مرگ است زیرا که حق تعالی فرموده است انی متوفیک و رافعک الی و بعد
از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه
در باب موت حضرت عیسی و اصحاب کهف فرموده نزد فقیر محل تاملات و در
حیوة القلوب و بحار الانوار تحقیق آنها مذکور است و ختم مینمائیم این بحث را
بایراد حدیث مشهور مفضل که شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت
کرده است از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید فرج او هستند یعنی مهدی
صاحب الزمان علیه السلم وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود
که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان
بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن
مجید فرموده است هرچه در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور
مهدی ما وقت معینی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است

و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد
بود ابتدای ظهور آن حضرت فرمود که بغتة ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش
هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او
بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصهها و احوالش را بیان
کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل
نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس
خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است
که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت
و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هرچند کراهت داشته باشند آنها
که بخدا شرک میآورند و در آیه دیگر فرموده است که و قاتلوهم حتی لا تکون
فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمان فتنه و کفر
نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بردارد
از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق برگردد و از هیچ کس بغیر
دین حق قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده است که و من یبتغ غیر الاسلام دینا
فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام
پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید که
در ایام غیبت آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد
گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی
معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند و والله ای مفضل گویا می بینم
آن حضرت را که داخل شود و بر حضرت رسالت پناه در بر و عمامه زرد
بر سر داشته باشد و در پاهایش و نعل حضرت رسول و در دستش عصای آن

حضرت بوده باشد و بیرق چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باید
هیبات بیاید بنزد خانهٔ کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب درآید و دیدها در
خواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس
جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب
الامر علیه السلام دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست
که وعدهٔ ما را راست کرد ما را و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم
قرار گیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن و حجر الاسود
و مقام ابرهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من
و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من
بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند بایشان
در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند
همه بیک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند
نزد آنحضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی
آسمان که هر مومن که بر روی زمین باشد از آن نور روشنی یابد و آن نور در میان
خانهای مومنان درآید و جانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قایم آل محمد
ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم
بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد
و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید که هر کس
با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را ببوسد
و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجبا از جن بشرف
بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا بمبایعت سرافراز کردند آنگاه مردم مکه

فریاد برآورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اینها
که با او هستند پس بعضی گویند که همانا صاحب برهانست که داخل مکه شده گویند که هیچ
یک از اصحابش را میشناسی گویند که نمیشناسیم مگر چهار کس از اهل مدینه که
اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب
بلند شود از پیش قرص آفتاب منادیی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها
بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد
کنند و نسبت دهند او را بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را نام برد
تا حسین بن علی علیهم السلام با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او منمایید
که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه
اند پس مومنان جن پس سیصد و سیزده تن که نقبای آن حضرت اند میگویند که شنیدیم
و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه
میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب
شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است
و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه علیهم اللعنه با او بیعت نمایید
تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب
کنند و دانند که او شیطانست و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی
و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب
علیه السلام پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام
و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من
هست و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام
پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است و آنچه آنها مطلع

نداشته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواهد
بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند آدم و شیث گویند
اینست والله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و بخواند بر ما
از آن صحف آنچه ما نشنیده ایم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریة موسی و انجیل
عیسی و زبور داود علیهم السلام پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن
کتابهای حقیقی که از آسمان نازل شده است و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده
بود و بهم رسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را حقیقی که حق تعالی بر حضرت
رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده
پس در انجا شخصی بیاید بخدمت آن حضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و گوید
که ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت
دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم
نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را
از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم
شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم
و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را
بقتل رسانیم پس چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود
آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکار را پس
زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی
و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای
ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی
ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن آل محمد علیهم السلام و خبر ده او را که لشکر ترا

حق

حق تعالی در بیدا هلاک کرد و با من گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه
و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه ترا
قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحال سابق بر گردد و با حضرت
بیعت کند و در لشکر آن حضرت بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن
زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان تکلم
خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه
و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آنگروه فرود خواهد
آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آنوقت چهل و شش هزار از
ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر و چهل و شش هزار از جن و خدا آنحضرت
لشکر او را بر تمام عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد
کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اطاعت
نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه
طیبه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از
بنائی که حضرت ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد
و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و مسجد کوفه را خراب
میکند و از اساس اول بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنرا بنا نهاده ملعون
است مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل
بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون بیرون آید اهل مکه
خلیفه آن حضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند
بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه
میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند

و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه
یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردید
بحق پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانید پس
چون عسکر غیر و ری بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه
از هزار کس یک کس ایمان بیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی
و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد
بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها
مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید
که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر
آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد و در آن زمان قیمت
جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه
وسعت بهم رساند پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای
معلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته
محل آمد شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند
مرتبه کرده اند و چندان از برکتها و رحمتها در آن وارد شده که اگر مؤمنی در آنجا
بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار برابر ملک دنیا باو عطا فرماید
پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که
بقعهای زمین با یک دیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلا فخر
کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن
بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندای انی انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن
همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را که در آنجا جا داده ام و در موضعی که سر مبارک

حضرت

حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت
مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن
بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نموده و خیر
و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم
علیه السلام مفضل گفت که ای سید من مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود
که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود امری
عجیب از او ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید
که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه
خلایق این قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله است گویند بلی ای مهدی آل محمد
گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و دو همخوابه او
ابو بکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلایق از روی مصلحت پرسد که کیست ابو بکر
و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و شاید
که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای مهدی آل محمد غیر
ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه
رسول بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشانرا
بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در اینکه
ایشان در اینجا مدفون اند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند
و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت
که داشته اند پس بفرماید که کفنهای ایشان را از ایشان بکشایند و ایشان را تعلیق کنند بر
درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخ
ها بر بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند گویند که اینست والله شرف

وبزرگی و مارسنگ کار رسند به محبت ایشان و چون این خبر منتشر کردد هر که در دل
بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب صاحب علیه
السلام ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست میدارد
از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو طایفه شوند یکی دوستان
ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان
که بیزاری جویید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی کرفتار میشوید ایشان جواب
کویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب
و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم و حال
آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درکاه خداوند
بلکه از تو بیزاری جوییم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان نیاورده
و از هر که ایشان را باین خواری بدار آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی صلوات
الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همکی را بهلاکت رساند پس
امر نماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده
کردانند و امر فرماید خلایق را که همکی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول
عالم تا آخر شده کناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش
افروختن بدر خانه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای
سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمهان
و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی
که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر کناه و ظلم و جوری
که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان

اعتراف

اعتراف نمایند زیرا که اکر در روز اول غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم
نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس
ایشان را امر نماید بر درخت بر کشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید
و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد
مفضل کفت که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل
والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر المومنین و فاطمه
زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همکی زنده خواهند شد و هر که
ایمان محض را خالص داشته و هر که کافر محض بوده همکی زنده خواهند شد و از برای جمیع
ائمه و مومنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را
بکشند و زنده شوند پس خدا بهر جایی که خواهد ایشان را ببرد و معذب کرداند پس از
آنجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود آید با چهل
و شش هزار از ملائکه و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید
که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی
خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و علمهای مغرب و از
علمهایی که از نزدیک و دور متوجه آن میکردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف
عذابها که بر امتهای کذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمی ندیده
باشد و کوشی نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد
بود والله که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد که کویند دنیا همین است و کویند که
خانهها و قصرهاش بهشت است و دختران حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند
و کمان کنند که خدا روزی بندکان را قسمت نکرده است مکر در آن شهر و ظاهر شود در آن
شهر افترا بر خدا و رسول و حکم بناحق و کواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال

حرام خوردن و خون ناحق ریختن آغاز کنند که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا اخراج
کند آنرا با این فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی کنند نشان دهد که اینجا زمین آشکار است
پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که
فریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبید پس اجابت نمایند
او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند
پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر پا بوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح
و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک
کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و با و خبر میرسد که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه
رسیده اند پس باصحاب خود میگوید برویم و به بینیم که این مرد کیست و چه میخواهد
والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر
سازد حقیت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت مهدی میایستد و میگوید که اگر راست
میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و انگشتری او و برد و زره او که او را فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند
و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند
و حمارش که یعفور می نامیدند و کو مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع
کرد پس همه را حضرت مهدی علیه السلم حاضر کردانند حتی عصای آدم و نوح و ترکهٔ
هود و صالح و مجموعهٔ ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و
تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع
پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کرد و درخت
درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایهٔ آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست
خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که بیعت

بسی

حتی و جمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند
و مصحفها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت
مهدی علیه السلم هر چند ایشانرا پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز
پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه خواهد کرد فرمود
که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی
صخرهٔ بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با
دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ
رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب صلوات الله علیه و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش
در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینهٔ طیبه و گویا
می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشن میکنند زیاده از آفتاب
و ماه پس بیرون آید سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با هر که ایمان آورده
است با آنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت
شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک می
کردند در حقیت او یا در گفته او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است
و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را
بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر علیهم
السلم و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا
آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آنوقت ظاهر میشود تاویل
آن آیهٔ کریمه که ترجمه اش گذشت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت

فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین
با حضرت صاحب الامر علیه السلام خواهند بود فرمود بلی ناچار است که ایشان
جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا
آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا بر پا
دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن گروه را که ما گروه امامان نزد جد
خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه
بر ما واقع شد از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از
تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و
بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما
بزهر و محبوس کردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود
و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع
بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما
اللعنه که فدک را از من گرفتند و چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد
و نامه که تو برای من نوشته بودی در باب فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار
و آب دهان نجس خود را بر آن انداخت و پاره کرد پس بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت
ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق
کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین علیه السلام غصب کردند پس چون آمدند
که او را بسیعت ببرند و او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت
را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی
میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد
حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت

کند و اگر نه آتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بسوی تو شکایت
میکنم آنکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس
عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما
نداده است پس عمر تازیانه زد و دستم را شکست و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام
شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه
دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که
گیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید و مرا بسینه خود چسپانید و گفت ای دختر رسول خدا
پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر
باسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده
نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از آنهائی که
مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده
یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم
و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادر
من بدرستی که قوم تو مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از
برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده
بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن علیه
السلام برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید
زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین
و سایر برادران و اهل بیت را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش
بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را

نصیحت کردم وایشانرا بجنگ معویه خواندم بمنبر از بیست کس کسی جواب نگفت
پس رو باسمان کردم وگفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا دعوت کردم واز
عذاب تو ترسانیدم وامر ونهی کردم وایشان مرا یاری نکردند ودر فرمان برداری
من مقصر شدند خداوندا تو نصرت بر ایشان بلا وعذاب خود را پس از منبر فرود
آمدم وایشانرا گذاشتم وبجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من وگفتند
اینک معویه لشکرها بانبار وکوفه فرستاده است ومسلمانانرا غارت کرده اند
وزنان واطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان
که شما را وفائی نیست وجمعی با ایشان فرستادم وگفتم که بنزد معویه خواهید
رفت وبیعت مرا خواهید شکست ومرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم
آخر نشد مگر آنچه من ایشانرا خبر داده بودم پس خبر داد امام معصوم مظلوم
شهید حسین بن علی صلوات الله علیه با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا
که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله نظرش بر او افتد
بگرید وجمیع اهل آسمانها وزمین بگریه آنحضرت گریان شوند وحضرت فاطمه
نعره بزند که زمین بلرزد وحضرت امیر المؤمنین وامام حسن از جانب راست حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بایستند وحضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت
امام شهید نزدیک آید حضرت رسول اورا بسینه خود بچسپاند وبگوید فدای
تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد ودیده من درباره تو روشن باد واز جانب
راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهدا باشد واز جانب چپ جعفر طیار ومحسن را
حضرت خدیجه وفاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین بر داشته بیاورند فریاد کنان
وحضرت فاطمه صلوات الله علیها آیه تلاوت فرماید که اینست ترجمه ظاهر لفظش
اینست آن روز شما که شما وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار

خبر

خبر حاضر کرده اند شده وانچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او
وآن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت صادق علیه السلام بسیار گریست و
فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه گریان نگردد پس مفضل گریست و
گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب بی نهایت
اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات
الله علیها برخیزد وبگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من
ظلم کردند وحق مرا غصب کردند ومرا زدند وبجزع آوردند بستمهائی که بر جمیع
فرزندان من کردند پس بگریند برا وملئکه آسمانهای هفتگانه وحاملان عرش الهی
وهر که در دنیا وهر که در تحت الثری است همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از
کشندگان ما وستمکاران بر ما وآنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار
مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از
شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما ودوستان شما ودشمنان شما در آن روز زنده
خواهید شد فرمود که نشنیده اند که جد ما رسول الله وما اهل بیت را
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که ولنذیقنهم من
العذاب الادنی دون العذاب الاکبر فرمود که عذاب پستتر عذاب رجعت وعذاب
بزرگتر عذاب قیامت پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت
ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما بر گردد ومهدی
ما پادشاه شود وای بر ایشان کی پادشاهی دین ودنیا را از ما گرفته است تا بما
بر گردد پادشاهی نبوت وامامت ووصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر
تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند
این آیه کریمه را که ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آخر آیه کریمه

الادنی ص

که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این در بنی اسرائیل است وتاویلش در رجعت ما
اهل بیت است وفرعون وهامان ابو بکر و عمر اند پس فرمود که بعد از آن خبر دهد
جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهم السلام پس شکایت کند بجدش رسول
خدا صلی الله علیه وآله انچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس خبر دهم
من وشکایت کنم انچه از منصور دوانیقی بمن رسیده است پس خبر دهد فرزندم امام
موسی علیه السلام وشکایت کند بجدش از هرون الرشید پس خبر دهد علی بن موسی
الرضا وشکایت کند از مامون ملعون پس خبر دهد امام محمد تقی علیه السلام و
شکایت کند از مامون وغیر او پس خبر دهد امام علی نقی علیه السلام وشکایت کند
از متوکل پس خبر دهد امام حسن عسکری علیه السلام وشکایت کند از معتز پس خبر دهد
مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول صلی الله علیه وآله با جامه خون
آلوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در روزی که پیشانی نورانیش
در جنگ احد مجروح کرده بودند ودندان مبارکش را شکستند بخون آلوده شده وملکه
بر دور وکنار او باشند تا بایستند نزد جد امجدش وبگوید مرا وصف کردی برای
مردم ودلالت فرمودی بنام ونسب وکنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس
امت تو انکار حق من کردند واطاعت من نکردند وگفتند متولد نشده است ونخواهد
بود یا گفتند که مرده است واگر میبود اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا
تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول فرماید
الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء
فنعم اجر العاملین وگویند که آمد یاری وفتح الهی وظاهر شد گفته حق سبحانه وتعالی
وهو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره
المشرکون پس بخواند انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک

وما تاخر ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما وینصرک الله نصرا عزیزا مفضل
پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول صلی الله علیه وآله که حق تعالی می
فرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی انچه گذشته است از گناهان تو
وانچه مانده است وبعد ازین خواهد شد حضرت صادق فرمود که ای مفضل
رسول خدا صلی الله علیه وآله دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم
علی بن ابی طالب وشیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و
آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن ومرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیانم
رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد وهمه را از برای
آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست وگفت ای سید من اینها از فضل خداست
بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو وامثال تست
از شیعیان خالص واین حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت
می طلبند وبهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند وترک عبادت میکنند
پس ما هیچ فایده بحال ایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت
نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد وشیعیان از خشیت الهی ترسانند
مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول صلی الله علیه وآله میخواهند خواند
که لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود
که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود ونصاری ومجوس وصابئه
وغیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان مهدی ودر رجعت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله خواهد بود وآن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد و
قاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله پس حضرت صادق صلوات الله علیه
فرمود که پس برگردد حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه وحق سبحانه وتعالی از آسمان

بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ببارید و قصه آن باید بر
اصحاب تو که بعضی از طلا و نقره و جواهر مفضل برسید که اگر یکی از شیعیان
شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود
که اول مرتبه حضرت مهدی علیه السلام ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی
از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا میفرماید حتی یک کلمه سیر
و یکدانه خردل و این حدیث از این طولانی تر است و ما باین قدر که مناسب این مقام است
اکتفا کردیم **باب پنجم** در اثبات معاد است و بیان مقدمات آن و توابع
آن از وقت مرگ تا انقضای وقت عالم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات
معاد جسمانیست و در آن تمهید مقدمه ضرورت است بدانکه آنچه در قرآن مجید و اخبار
معتبره وارد شده است در وصف قیامت و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف
آن و آنچه بعد از آن احوال الخلق باآن منتهی میشود باید همه را اذعان کرد و راه
تاویل در آنها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فتح باب تاویل در آنها
است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است چنانچه در احادیث بسیار
از ائمه اطهار علیهم السلام منقولست که هرچه از ما بشما میرسد اذعان و تسلیم
نمایند و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمایند و رد و انکار مکنید تا بدیها
گفته باشیم و تکذیب و رد بر خدا و بر عرش اعلی است و ابتدا باثبات معاد نمودیم
زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال الموت و قبر موقوف بر آنست بدانکه
معاد در لغت بسه معنی آمده است **اول** عود و رجوع بجائی یا بحالی که از آن منتقل
شده باشد **دوم** مکان عود **سیوم** زمان عود و مراد در اینجا رجوع است بحیوة برای
یافتن جزای اعمال که در مدت حیوة دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان
عود و هرسه بهرجهت بر میگردد و آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح

باقی

باقی ماند بعد از مفارقت بدن و اگر از سعدا باشد بعلوم و کمالاتی که در دنیا کسب
نموده متبهج و مسرور باشد و اگر از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه
که در این نشاه کسب کرده معذب و مغموم باشد و فلاسفه بهمین معاد قایلند و بهشت
و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل باین دو حالت میکنند و معاد جسمانی آنست که
بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان متعلق گردد و اگر از اهل ایمان
و سعادتمند باشند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوتمند داخل جهنم شوند
و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاق جمیع
اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قایلند و اکثر کتابهای الهی باین معنی ناطق است
خصوصا قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه
عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و در دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این
استخوان پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت فرمود بلی و ترا از زنده می
کند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ
چنانچه بعد از این انشاء الله تفسیرش مذکور خواهد شد و شکی نیست در آنکه انکار
معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی
علیهم السلام همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که اتفاق است که ممکن نیست جمع
کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار
این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک شبهه
چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد در آنها تامل کند میداند که محض
شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات آن عاجز شده اند
در چنین مسئله غامضی که محل انظار و افکار جمیع علما است دعوای بداهت کرده اند

وکسی که باقضا در چنین شبهه دست از دلایل قاطعهٔ کتاب و سنت و گفتهٔ خدا و
انبیا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم بردارد معلوم است که چه مقدار بهره از کمال
ایمان و یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی و توقف در تجویز اعادهٔ معدوم ندارد
چنانچه بعد از این بیان خواهد شد ان شاء الله و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه بحشر
قایل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن باقیست و لذات و آلام روحانی و جسمانی
هر دو را دارد و در قیامت که ارواح با بدان بر میگردد و به بهشت یا جهنم میروند
سعدا در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام روحانی
و جسمانی هر دو را دارند و محقق دوانی در شرح عقاید گفته است که بدانکه معاد
جسمانی از جملهٔ اموریست که واجبست اعتقاد بان و منکر آن کافر است اما معاد روحانی
اعنی التذاذ نفس بعد از مفارقت بدن و تألم او بلذات و المهای عقلی تکلیف نکرده
نکرده است باعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست شرعا و عقلا از اثبات
آن و فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما قایلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو
خواسته اند جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه
سعادت ارواح بمعرفت خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات
است و جمع میان این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی مستغرق
بودن در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی از لذات
جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست او را که ملتفت شود
بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم ضعیف اند و در وقتی که مفارقت
کردند از بدنها بمرگ و استمداد جستند از عالم قدس و طهارت کردند قوی شدند اینها را
بهم میرسد که جمع میان این دو امر میتوانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای
درجات کمالات و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بحشر

نفس

نه محض جمع بین الدلیلین است بلکه بر هر دو برهان قائم شده است چنانچه شیخ ابو علی در
شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب مبدأ و معاد نفی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید
که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات جسمانی و روحانی نیست و احادیث
بسیار دلالت بر این دلالت دارد چنانچه عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه
السلام روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل شوند دوستان خدا
در مساکن و منازل خود و هر مؤمنی از ایشان بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور
او بایستند و میوها آویخته باشد بر سر او و چشمها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر
او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و متکاهای متعدد برای او بگذارند
و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرده اند پیش از آنکه از ایشان طلبد
و حوریان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند انچه خدا
خواهد خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان
بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که بهتر است از آنچه در آن هستید
گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم انچه نفس
ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها داریم و در جوار رحمت خداوند
کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای پروردگار ما
بده آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی
من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در آن هستید پس گویند
بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما
و خاطر ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را خواند که مضمونش اینست که وعده
داده است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را باغستانها و بهشتها که جاری
میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوش

بود و نیکو در جنات عدن و رضا و خشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست
فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حق تعالی میفرماید که ای بندگان صدیق من نعمت کنید بعبادت من در دنیا بدرستیکه
که بان نعمت خواهید کرد در آخرت و ظاهر آنست که با اصل عبادت نعمت خواهند کرد نه
بر وجه تکلیف و بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات او
و تحصیل قرب او است و ابن بابویه در امالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده است که هر که شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنة الفردوس
صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده
از آن لذت برد و آنچه بخاطری خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده اند است
از برای او از کرامت و مزید و قرب و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان
برای ایشان خوانندگی میکنند بخوش صوتی که جن و انس نشنیده باشند اما نه بروش
مزمار شیطان بلکه بتسبیح و تمجید و تقدیس حق تعالی و بروایت دیگر فرمود
که در بهشت درختی هست که حق تعالی بان درخت وحی میکند که بشنوان به
بندگان من که در دنیا مشغول بعبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن
صدای بربط و نای را پس صدا بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار
که خلایق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمة الله علیه در
رسالهٔ عقاید گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان نعمت میکنند بتقدیس
و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکهٔ خدا و بعضی نعمت میکنند بانواع خوردن
و آشامیدن و انواع میوهها و نعمتها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر
مسندهای و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت میبرد بآنچه می

خواهد

خواهند و همتش متعلق است و باو داده میشود آنچه را خدا را برای آن عبادت کرده است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بدرستیکه مردم حق تعالی را عبادت میکنند بر سه
صنف صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت حریصان است
و صنفی از ایشان عبادت میکنند او را از ترس آتش پس این عبادت غلامانست و صنفی
از ایشان عبادت میکنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمان است
و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت التذاذ باکل
و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکنند حواس ایشان از چیزهائی که
مبتلا میشوند بر میل بسوی آنها و ادراک میکنند مراد خود را بظفر یافتن بآنها و نیست
در بهشت از بشر کسی که لذت یابد بغیر اینها و قول کسی که در بهشت بشری هست که لذت می
یابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولیست که شاذ است از دین اسلام و آن
مأخوذ است از دین نصاری که میگویند که آنها که در دنیا اطاعت حق تعالی کرده اند
در بهشت ملائکه میشوند نمیخورند و نمیآشامند و جماع نمیکنند و حق تعالی تکذیب قول
ایشان کرده است باینکه ترغیب نموده است عاملان را بعمل بوعده اکل و شرب و جماع پس
چگونه تجویز این قول میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع
بر خلاف آن منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او
جایز نیست یا عمل بحدیث موضوعی کرده باشد **مؤلف گوید** که کلام مفید علیه الرحمه
متین است و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است که جمعی از اهل بهشت
باشند که مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد
آورده است دلالت بر مدعای او نمیکند زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت
و دوزخ منظور نباشد لازم نمیآید که از نعیم بهشت ملتذ نشوند هم چنانکه در دنیا
نعمتهای دنیا منظور ایشان نمیباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت میبابند بلکه ممکن است

که لذات جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانکه تحقیق کردیم بلکه
ممکنست که ایشان را در ضمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانی حاصل شود زیرا
که ملتذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات می دارد بسبب اختلاف احوال اهل بهشت بعضی چون
بهائم در باغهای بهشت میچرند و مثل حیوانات نعمتهای آنرا صرف می نمایند چنانچه
در دنیا لذت می یافتند بی آنکه از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند
و بعضی هستند که بهشت را از این جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست
و لذت از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت کرامت حق تعالی است و محبوب
ایشان برای ایشان مهیا کرده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف خداوند جهان
استشمام می نمایند و از هر فاکهه و طعامی طعم رحمت بی غایت او را می یابند و همچنین سایر
نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد پس بهشت دو بهشت است
جسمانی و روحانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانیست هم چنانکه صورت عبادت
در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات عبادت است پس کسی که در دنیا
بیروحی از عبادت قناعت کرده در بهشت جسمانی نیز لذات جسمانی لذتی نمی یابد
و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و طاعت و
عبادت کرده است و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب
ظاهره و باطنه بعمل آورده است در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نمی یابد و قدری
از بسط و توضیح این سخن در کتاب عین الحیوة و کتاب بحار نموده ام و ذلک مما افاض الله
علی بلطفه و هو ولی التوفیق و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه می نمائیم
که باعتقاد متکلمین صریحترین آیات است قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه سبب
نزول این آیه سابقا مذکور شد و فخر رازی گفته است در این آیات غرایب بسیار هست
بعد از امکان ذکر میکنیم پس میگوئیم آنها که منکر حشرند بعضی مطلقا متمسکند بدلیل

عقلی

بلکه شبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین
اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثل این آیه قال من یحیی العظام و هی رمیم
یعنی گفت کی زنده میکند این استخوانها را در حالتی که رمیم و پوسیده شده باشد پس
این انکار بمحض استبعاد بود و حق تعالی اول ابتدا کرد بابطال استبعاد ایشان که فرمود
و نسی خلقه یعنی بآن فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه منتنه
الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم
و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی جدید قرار دادیم که از قبیل این اجسام
نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات
ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا میکند چرا استبعاد از بر گشتن نطق و عقل
بمحل خود نمیکند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوانرا بذکر از برای آن بود
که از حیوة دورتر است و وصف کردند او را بپوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه
کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی دفع استبعاد
ایشان میکند بکمال علم و قدرت آن خداوندی که اینها را بر میگرداند پس فرموده که
از برای ما مثل میزنند باستخوان پوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده
و فراموش کرده است خلقت عجیب و آفرینش غریب خود را در اول الخلق و پس گفت بگو
زنده میکند آنها را آن خداوندی که آنها را از کتم عدم بوجود آورد در اول بار
و او بهر خلق علیم و داناست و هیچ امر بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه
ذکر کرده اند که حاصلش باز باستبعاد بر میگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد
از عدم چیزی باقی نمیماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بر آن کردن و حق
تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است بآنکه در اول الخلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق
بود و او را آفریدیم همچنین او را بر میگردانیم هر چند معدوم شده باشد و شبهه دویم آنست

که میگویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعضی از
آنها در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزها و کوزه‌ها و مثل اینها
شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای
ماکول جزو بدن آکل بشود اگر در حشر بر گردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود
بدن ماکول از چه چیز خلق خواهند شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز
خلق خواهند شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وهو بکل خلق علیم
جهش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزای فضلیه هست
که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسانی انسانی را بخورد
اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهند شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش
از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم است میداند
که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح
در آن میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و هم چنین
اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود
جمع میکند پس حق تعالی دفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده الذی جعل لکم من
الشجر الاخضر نارا یعنی آن خداوندی که از درخت تر که منافی آتش و میرانده آتش است
آتش سوزنده بیرون میاورد اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه میباشد که یکی را
مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت
را بر دیگری میسایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل میاید بگو
درخت عناب اما از این دو درخت بهتر بعمل میاید فاذا انتم منه توقدون پس ناگاه
شما از آن آتش میافروزید اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق
مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را

قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را بلی قادر هست و اوست بسیار خلق کننده و بسیار
دانا را ذکر کرده است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که دیده
میشود و حیوتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست که در جمیع
بدن جاریست اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیوة را در او پس استبعاد مکنید
زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن میچکد عجیبتر و غریبتر است و اگر
استبعاد میکنید خلق جسم را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما
وهو الخلاق اشاره است بآنکه قدرت او کامل است والعلیم اشاره است بآنکه علم
او شامل است مؤلف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات
معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم
الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان میکنید که ما شما را عبث خلق کرده‌ایم و شما بسوی ما باز
گشت نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست
برهان قاطعیست بر اثبات معاد زیرا که ببراهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول
ثابت شده است که جناب مقدس ایزدی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمیشود
و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات
و سایر مکلفین باید برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفع
نیست که بجناب مقدس او عاید گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است
و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان عاید گردد
و اگر نشاه دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشاه فانیه منافع این نشاه که مخلوط
است باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی و مصائب و محن و امراض
و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد و احبا و سایر کدورات قابل
این نیست که مردم را از برای آن خلق کند و این شبیه است بآنکه کریمی

شخصی را بضیافت برد در خانه که مملو باشد از انواع درندگان و موذیات از شیر
و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و چون وارد شود طعامی نزد او
حاضر سازند و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر دستش و دهانش بزنند و شمشیر
داران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت بر او حمله آورند و بیش از آنکه
آنچه متوقع اوست بعمل آید او را گردن بزنند هیچ عاقل ضیافت چنین را نمی پسندد
و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات شاقه باو بفرمایند و او را وعده کنند که
چون این را از برای من بکنی ترا بمناصب عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم
و چون روزی آزار میکشی و بعد از آن مدتهای بسیار در حکومت و رفاهیت خواهی
بود همه عقلا او را ستایش میکنند خصوصا جائی که مدت مشقت متناهی و قلیل باشد
و مدت راحت و نعمت غیر متناهی **فصل دویم** در دفع شبهه های معاد جسمانیست
و آن موقوف بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت روح
انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست قول
نقل کرده ام و بعضی گفته اند مجملی از قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قائل
شده اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت اند که
میان ایشان بغایت آشنائی نهایت بیگانگیست که خلقت یکی از طینت علیین که
و عالم علویست و خلق دیگری از خاک که محض ظلمت و مرکز عالم سفلیست و هر کدام
اثر و عملیست که آن دیگری را نیست اما از افعال بدن دیدن و شنیدن و بوسیدن
و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست باین اعضا و قوای ظاهره و لذت
والم در حصول و علم اینهاست و صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار
روح است بدینجا نتوان گفت که جواد و شجاع و عالم و مؤمنست بلکه آن افعال جزئی
حتی که از بدن و اعضای آن صادر میشود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است

وبدن

و بدن و اعضا برای اینها آلتی چندند چنانچه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم
بگوش و گفتم بزبان پس من عبارتست از روح و ذات تو همانست و اینها افعال
اوست و اینها اعضا و قوی همه الات اویند مثل کتابت که قلم مینویسد و در حقیقت نویسنده
دیگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن و خوردن
و آشامیدنست بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای
آن همه بیخبرانند و بدن در جای خود در خوابست و روح برای خود میآید و میرود و سیر
شهر میکند و میگوید و میشنود و همه کار میکند اما در این کلام بحثی هست پس معلوم
شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت اوست و بعضی گفته اند
روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس
پرده ظلمانیست اگر چراغ را بی پرده مشاهده نمائی ضیا و جمالش را توانی دانست و اگر
روح را بی بدن ملاحظه نمائی قدر کمالش را توانی و آنوقت میدانی که فانوس نقص
و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانست از هبوب ریاح
محتاج بفانوس و پنهانست و بیمار تا ضعیف و رنجور است لحاف و پوشش او را ضرور است
مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج به پرهیز از نسیم بهار نیست
و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
روح مؤمن و بدنش مثل جوهریست در صندوق و چون جوهر را که برداشتند صندوق را
میاندازند و اعتنا بشان آن نمیکنند و در کتاب معارج الیقین روایت کرده است
که کسی از آنحضرت پرسید که سبب چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را
در شهر دیگر بخواب میبیند فرمود مثل آفتابست که مرکز او در آسمانست و شعاعش
در جهان پهن است و ایضا در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل پوششیست بر بدن که محیط

بان وحاصل خلاف در روح باین بر میگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم
ونه جسمانی بلکه مجردات وعمدهٔ آنها که جسم میدانند از متکلمان بدو قول
قایل شده اند یکی آنکه عبارتست از این هیکل محسوس ودویم آنکه در بدن اجزای
اصلیه هست که باقیست از اول عمر تا آخر عمر واجزای فضلیه میباشد که زیاده
ومتغیر ومتبدل میشود وانسان که مشار الیه است بانا ونحن آن اجزای اصلیه
است ومدار حشر وثواب وعقاب بر آنست وبعضی از متکلمین امامیه باین قایل
شده اند وبر این قول بعضی از اخبار دلالت میکند نه باین معنی که روح آنست
بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیوة ودر قبر باقی میماند ودر قیامت محشور
میشود آن اجزاست چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد وآنها که
جسم میدانند وعرض جسمانی میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست
وآنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمااند وبعضی از قدمای معتزله و
غزالی وراغب اصفهانی وشیخ مفید از علمای امامیه اگرچه بعضی گفته اند که در
آخر عمر از این مذهب برگشت وتوبه کرد وشیخ بهاء الدین علیه الرحمه وبعضی از
متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد میشود وحقیر خبر
صریح در این باب ندیده ام واگر بعضی از اخبار نادره اشعاری بآنها باین
معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمیتوان کرد ودلایلی که بر نفی تجرد
گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی وارد
شده است ظاهراً دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصهٔ حق تعالی است
واکثر احادیث مخصص روح وهوا از بودن روح بامیت وآمدن نزد اهل خود ومنتقل
شدن بوادی السلام وامثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند
آنها را بجسد مثالی وهم چنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد وبودن آنها بر دو

عرش وامثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات
بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است بلی نفی واثبات هر دو مشکل
است وبعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که همچنانکه
خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت وحضرت رسول فرموده ساکت
شوید از آنچه خدا از آن ساکت شده است وحضرت امیر المومنین فرموده که تکلف
مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن بشما نکرده اند که بسا باشد بخلاف حق
قایل شوید ومعذور نباشید نزد خدا وآنچه اکثر گفته اند که قول ببقای روح بعد
از مفارقت بدن ومعاد روحانی موقوف بر قول بتجرد است موجه است بوجهی باشد
که صاحب صحایف الهیه وجماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم
نورانی از عالم سموات واز حظایر قدس ومجامع انس ودر این بدن از باب چراغ است
در غرفه که اثر ضوء نور او میرسد بجمیع اجزای بدن وموقوف نیست بودن آمدن انسان زنده
ومفارقت او از آن وجسم او مانند جسم ملائکه وسایر اجسام سماویه با نهایت لطافت
وشفافیت بقدرت الهی محفوظ میماند چنانچه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است
که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سوالات کرد وبعد از جواب شنیدن مسلمان
شد از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغ که خاموش میشود روشنی آن چه میشود
حضرت فرموده که میرود وبر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد
در وقت مردن که روح مفارقت کند وبر نگردد حضرت فرموده قیاس را درست نکردی
زیرا که آتش در اجسام پنهانست واجسام باعیان آنها قایمند مانند آهن وسنگ وهر گاه
یکی از اینها را بر دیگری زنند آتش در میان آنها ساطع میشود واز آن آتش میگیرند
چراغ میافروزند پس آتش در آن اجسام ثابتست وروشنی معدوم میشود ومیرود
وروح جسم رقیقست که بر آن قالب کثیفی پوشانیده اند واز باب چراغ نیست که تو

کفتی بدرستی که آن خداوندی که خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی و مرکب کرده
است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان و مو و استخوانها و غیر آنها
او بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن بر میکرداند کفت پس روح در کجاست
فرمود که در زیر زمین در جائی که بدن در آنجاست تا وقتی که مبعوث شود کفت کسی را
که بردار کشند روح او در کجاست فرمود که در دست ملکی است که آنرا قبض کرده
تا او را بزمین بسپارند کفت آیا روح بعد از آنکه از قالب بدر آمد پراکنده میشود
یا باقی میماند فرمود که بلکه آن باقیست تا وقتی که صور بدمند پس در آنوقت همه
اشیا فانی و باطل میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میکرداند اشیا را
مدبر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهارصد سال است که خلق در آن
معدوم اند و آن در ما بین نفخ اول است تا نفخ دویم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع
ایشان ضروری دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسم
ایشان میکند پس ممکنست که روح نیز از این قبیل باشد و اکر در آسمان باشد چنانچه
از بعضی روایات مستفاد میشود ممکنست که تعلق کیرد بروح حیوانی که در بدن
ساریست و از قلب منبعث میشود بعروج روح حیوانی تعلق او از بدن بر طرف شود
و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث بسیار دلالت بر جسد مثالی
میکند ممکنست که چون روح محتاج بآلتی هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن
تعلق بآن جسد کیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن در قبرش در آن بدن باشد
بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد مثالی در حال حیوة نیز هست و آن باندازه
این بدن و در میان آن یا خارج از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام
در هر دو ندارند در حال حیوة و در بیداری تعلقش باین بدن بیشتر است و در حال
خواب تعلقش ببدن مثالی بیشتر میشود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر اکثر

سماویه

سماویه مطلع میکردد و بمشرق و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه
علویه محشور میشوند و الهامات ایشان باو میرسد و اکر از نفوس شریره است با
شیاطین محشور میشوند و بمقتضای وَاِنَّ الشَّیاطِینَ لَیُوحُونَ اِلی اَولِیائِهِم و
خیالهای شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرک تعلقش ببدن مثالی زیاده میشود و
اکثر ثواب و عقابش بآنست بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و او
صیا علیهم السلام تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند و اکر چندین هزار کس در یک
وقت بمیرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو جمع میان اخبار بآسانی میتوان
شد و بنا بر قول بتجرد روح قول بجسد مثالی ضرورتر است و بدون آن فهمیدن
آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت اشکالست و آنکه جمعی توهم کرده اند که
قول باین مستلزم قول بتناسخ است بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر
اند که انکار حشر و ثواب و عقاب میکنند و میکویند که روح در این اجساد عنصریه
میکردد و از بدن زید به بدن عمر منتقل میشود یا ببدن حیوانی تعلق میکیرد در این
نشاه و نشئه دیکر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند
و صانع عالم قائل نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند
و بسبب این عقاید باطله کافر اند نه بسبب تناسخ بحت و بسند معتبر از حبه عرنی
منقولست که شبی در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بصحرای نجف رفتم
که آنرا وادی السلام میکویند حضرت در آنجا ایستاد چنانکه کویا با جماعتی صحبت
میدارد من نیز ایستادم آنقدر که مانده شدم پس نشستم آنقدر که دلکیر شدم
و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و کفتم یا امیر المؤمنین می
ترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی اندکی استراحت بفرما فرمود که با مؤمنان
صحبت میدارم و با ایشان انس میکیرم کفتم یا امیر المؤمنین ایشان بعد از مرک چنین

هستند که با ایشان صحبت توان داشت فرمود که بلی و اگر از برای تو ظاهر شوند
خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدن
های ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ میتی
نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی
السلام و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است
که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کردم که چنین روایت میکنند که
ارواح مومنان در حوصلهٔ مرغان سبز اند که در دور عرش میباشند فرمود نه
مومن از آن عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند ولکن
روح ایشان در بهشت مثل این بدن که داشتند و ایضا ابو بصیر از آن حضرت روایت
کرده است که ارواح مثل اجساد در درختی از بهشت نشسته یکدیگر را میشناسند
و از یکدیگر احوال میپرسند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح
مومنان سؤال نمودند فرمود در بهشت میباشند بصورت ابدان ایشان که اگر
به بینی بشناسی و میگوئی فلانست که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد
شده است که روح بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا
میباشد اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را
در تفرق و اتصال جسم مذاهب مختلفه هست بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی
و صورت جسمی و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود
میگویند که صورت جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند
و دو صورت جسمی و نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر
رحمه الله و بعضی از حکما بهیولی قایل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست
و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و جزئی از جسم بتفرق و اتصال معدوم

نمیشود

نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال عارض آن میشود
و بر عکس و این قول بسیار متین است اما رفع شبههٔ استحالهٔ اعادهٔ معدوم بمحض این
مشکلست و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی
قایل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزای جسم
باعتقاد ایشان معدوم نمیشود و هرگاه بر این اقوال مطلع شدی بدانکه شبهات
منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعادات و جواب آنها معلوم شد و عمدهٔ شبههٔ
ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع اعادهٔ معدوم است و بنا بر قول اول در حشر
جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعیه البته
باید معدوم شود و اعادهٔ بعینه که بجمیع اجزا عود کند باید و بنا بر اعادهٔ معدوم نمیشود و
اصحاب جزء لا یتجزی و سوم گمان کرده اند که باختیار این دو قول بعضی از این اشکال نموده
اند و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخصی را بسوزانند و خاکستر آن را
باد دهند تشخص بدن باقی نمیماند و هرچند صورت و اجزا باقی بماند در عود تشخص بعینه
ناچار است از عود تشخص او بعد از انعدام آن تشخص مگر بنا بر قول بعضی از متکلمین
که میگویند تشخص هر شخص تمامت باجزای اصلیهٔ او که مخلوق است از منی و آن
اجزا باقیست در مدت حیوة شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او تشخص معدوم
نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود و غیر آنها بجای
آنها بر گردد قدح نمیکند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه چیز فرزند آدم میپوسد و کهنه
میشود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است و کلینی بسند موثق از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش می
پوسد فرمود بلی و باقی نمیماند گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده

که آن بهم رسد و باقی بماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه
مخلوق شده است بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع
اعادهٔ معدوم بنابر آنکه دانستی که دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوای بداهت ممنوع
است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصا بنابر قول بانعدام جمیع اشیا
که از قول بعدم امتناع اعادهٔ نیست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله و اما اگر
کسی قایل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بانکه گوییم که در اعادهٔ
اشخاص که در شرع وارد شده است همین قدر است که از آن ماده بعینها یا از آن
اجزا بعینها مخلوق شود خصوصا وقتی که شبیه باشد با آن شخص در صفات و عوارض
بحیثیتی که اگر او را ببینی بگویی که او فلانست زیرا که مدرک للذات و الآلام
روح است اگرچه بتوسط الآلات باشد و لهذا میگویند آدمی از وقتی که روح بر او
دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هرچند مستبدل شود صورت و هیئت
او و اجزای او تحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر بسیاری از اعضای او را
قطع کنند باز میگویند که شرعا و عرفا که همان شخص است و اگر کسی در ایام صبی
در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا میکنند و اگر غلامی در جوانی
گناهی کرده باشد و آقا در پیری وقت بر او بیابد و او را تادیب کند میگویند که
بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزای اصلیه است یا باعتبار اینست
که مدار بر او بر روح است و همین که شخص بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب
او میکند و ظلم نمیشمارد و همچنین بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه
باقیست و نصوص دلالت نمیکند مگر آنکه آن شخص بر میگردد بنحوی که حکم کنند
بحسب عرف بر آنکه همان شخص است هرچنانکه حکم میکنند بر یک آب هرگاه در دو ظرف
بریزند که این همان آبیست که در یک ظرف بود بحسب شرع و عرف هرچند قابل بتوی

بهشت

باشد و الملاقات شرعی و عرفی و لغوی مبنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و
الا باید بر قول بهیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن بر دارند در
بعضی از آیات و اخبار اشعار باین هست چنانچه حق تعالی فرموده است اولیس الذی خلق
السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم یعنی آیا نیست آنکسی که آسمانها و زمینها
خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل
جهنم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرچند بریان
میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن از برای آنکه بچشند
عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که محشور میشوند متکبران
مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند کوه احد خواهد بود و اهل
بهشت بیموی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه در احتجاج
شیخ ابو طالب طبرسی و در مجالس شیخ طوسی علیهما الرحمه روایت کرده اند که ابن ابی
العوجای ملحد از حضرت صادق علیه السلم سوال کرد از آیه بدلناهم جلودا غیرها
و گفت گناه آن پوست دیگر چیست که آنرا عذاب میکنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست
است و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثلی از برای آن از امور دنیا بیان فرما فرمود مثل
آن آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب بریزند میتوان گفت
همانست و میتوان گفت که غیر آنست گفت بلی خدا متمتع گرداند مردم را بوجود تو و با
لجمله احوط و اولی آنست که تصدیق نمایند آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد
شده است و بضرورت ادیان و ملل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد
شده است از خصوصیات آن و خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف
نشده اند بتفکر و نظر در آنها که مبادا اذعان نمایند امری را که مطابق واقع نباشد
و در آن معذور نباشند چنانکه سابقا مذکور شد

فصل سیوم در اقرار به بهشت

مرگ و توابع آنست و در آن دو مطلب است اول آنکه اقرار باید کرد که هر زنده
بغیر حق تعالی البته او را مرگ میباشد چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة
الموت و هیچ ممکن را حیوة ابدی نمیباشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از حضرت
اخر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت را تعزیه
بگوییم باسمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او بعد از آن فرمود که حق تعالی خبر فوت
پیغمبر خود را باو داد و فرمود انک میت و انهم میتون یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند
مرد و فرمود کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد
تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد
ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک موت می‌آید
و نزد حق تعالی میایستد پس خدا از او میپرسد و حال آنکه خود بهتر میداند که
کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک موت و حاملان عرش
و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه
گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تو اند فرماید که من مقدر و مقرر
کرده‌ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را پس ملک موت بیاید و نزد
حق تعالی بایستد و از او سوال کند که [illegible] است گوید پروردگارا نمانده
است مگر ملک موت و حمله عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را که بمیرند
پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی مانده
است گوید پروردگارا غیر ملک موت کسی نمانده است پس گوید بمیر ای ملک موت
پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندا کند که
کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدای دیگر قرار میدادند
و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل علیه السلام را بقبض ارواح موکل

کرده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح میکنند و باو می
سپارند و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که در بعضی از آیات
قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک موت داده و در بعضی نسبت به
ملائکه داده است اکثر جمع میان ایشان باین نحو کرده اند که بعضی را ملک موت قبض
میکند و بعضی را اعوان او و ایشان باو میدهند و او همه را بحق تعالی عرض مینماید و از
حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله منقولست که جناب قدس الهی از آن عظیم تر است
که این امور را خود متوجه شود و آنچه رسولان و ملائکه او بامر او میکنند فعل اوست
زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است از ملائکه رسولان و سفیران میان خود و میان
خلق خود چنانچه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه رسولان و از مردمان پس
هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت
است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را اعوانی چند از ملائکه رحمت
و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان بعمل
میآورند منسوب باوست پس صادق است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض
میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر
امور میکند بهر نحو که میخواهد از خلق خود موکل میکند هر که را میخواهد بهر امر
که میخواهد و ملک موت را موکل میکند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که
میخواهد و هم چنین نیست که صاحب علم هر علم را که برای همه مردم تفسیر تواند کرد
زیرا که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن
دارند و بعضی را ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند برای او حمل آن را و اعانت
کند او را بر فهم آن از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خدا
تعالی زنده کننده و میراننده است و قبض ارواح میکند بدستهای هر که میخواهد

از ملائکه خود و غیر ایشان **مؤلف گوید** که در احادیث شریفه بسیاری هست بآنکه آن
حضرت با سایر ائمه علیهم السلام نیز قبض بعضی از ارواح می‌نمایند یا مدخلیتی در همه
دارند بامر الهی و از برای تقیه از منافقان و ضعفاء العقول تصریح بآن نموده‌اند
چنانچه در بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است که منهم محیی و منهم ممیت باذن خدا
و ایضاً دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان اجمالی کافیست و تفحص از تفاصیل
آنها ضرور نیست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست در جمع میان این آیات
که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که سپاه و لشکر داشته باشد
و بهر جا و بهر کار که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح میکنند
و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن او و اعوان را با آنچه ملک خود قبض نموده از او
قبض مینماید و در احادیث معراج بطرق بسیار وارد شده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله ملک موت را در آسمان اول دیدند و از او پرسیدند که چگونه قبض
میکنی همه ارواح را در یکساعت و حال آنکه بعضی در مشرق‌اند و بعضی در مغرب گفت
میخوانم ایشانرا و اجابت من میکنند و بروایت دیگر فرمود که جمیع دنیا نزد من از
بابت کاسه ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشند و از هر طرف آن که خواهند
دست دراز کنند و لقمه بردارند و دنیا نزد من از بابت درهمیست که در دست یکی
از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون معلوم شد که ایمان اجمالی
کافیست تفحص این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت نمودن و تأویل کردن
آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانکه حکما میکنند کفرست و
بدانکه خلافست که آیا ارواح حیوانات را ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر
و چون نص صریحی در این باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرور نیست و مجمل باید
دانست که حیوة و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است و او محیی و ممیت همه

وسوا

و سواند بوده که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیارست
و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که ارواح آنها نیز محفوظ باشد تا در روز حشر
چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **دویم** آنکه باید اقرار نمود بآنچه
در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات مرگ و شدائد آن و کیفیات آن و حاضر
شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم در وقت قبض روح
هر شخص مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن مرگ بر ایشان و کافران و
منافقان و مخالفان را از برای زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان
بعذاب و نکال الهی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه
است و دیدن ایشان بر چه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد
مثالی است چنانچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در آنها موجب استیلای شیطان
و وساوس او میگردد و احادیث در این باب متواتر است و شعر حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه که بحارث همدانی خطاب کرده نزدیک بمتواتر است یا حار همدان من یمت یرنی
من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا معاینه می‌بیند خواه
مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث معتبره بسیار از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باد برای او میفرستد
یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند
و مسخیه او را سخی نمود و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت میاید که قبض
روح او بکند با او میگوید که ای دوست خدا جزع مکن بحق آن خداوندی که محمد را بحق
فرستاده است من مهربانترم و مشفقترم نسبت بتو از پدر مهربان بگشا دیدهای خود
و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم پس با او میگویند اینهایند رسول خدا و امامان

تو که نور قبور ایشان خواهی بود پس چشم میگشاید و ایشانرا می بیند پس منادی او را ندا
میکند از جانب رب العزة که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود یعنی ای نفس که مطمئن کردیده بسوی
محمد و اهل بیت او برکرد بسوی پروردکار خود در حالتی که راضی باشی بولایت ائمه
خود مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندکان من یعنی محمد
و اهل بیت او داخل شو در بهشت من پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی
او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در حدیث معتبر دیکر فرمود
که هیچ نفسی نمیمیرد هرکز تا رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آله را نبیند
راوی پرسید که چون ایشانرا دید بدنیا بر میکردد فرمود نه چون ایشانرا دید
میرود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا نزدیك سر او می نشیند و علی علیه
السلم نزدیك پای او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزدیك کوش او میبرد و می
کوید بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه کذاشته در
دنیا پس حضرت امیر علیه السلم بر میخیزد و سر را نزد او می برد و میکوید ای ولی خدا
باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی و در آنوقت نفع من بتو میرسد
پس فرمود که این در کتاب خداست الذین امنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی
الحیوة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلك هو الفوز العظیم یعنی آنها
که ایمان آورده و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندکانی دنیا
و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیکر فرمود که چون زبان محتضر
بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او
می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او میکوید
که آنچه امید داشتی در پیش روی تست و آنچه میترسیدی از آن ایمن کردیدی پس

برای او میکشایند و میکویند این منزل تواست در بهشت اکر خواهی ترا بر میکردانیم
بدنیا و آنچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم کوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در
آنوقت رنکش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی
او دراز و آب از دیده اش روان میکردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را
بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با اوست و او را غسل میدهند با آنها
که غسل میدهند و می کردانند بدن او را با آنها که می کردانند و چون او را کفن کردند
و در جنازه کذاشتند و جنازه را بر داشتند روح در پیش آن جماعت میرود و ارواح
مؤمنان باستقبال او می آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی
از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر کذاشتند روح را با او بر می
کردانند از سر او تا کمر و از آن سؤال میکنند از آنچه میدانند از اعتقادات پس چون
جواب کفت در بهشت را بروی او میکشایند پس داخل میشود بر او در قبر از نور بهشت
و خنکی و بوی خوش آن و ایضا بسند معتبر از آنحضرت علیه السلم منقولست که خطاب
بشیعیان نمود و فرمود بخدا سوکند که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را
میآمرزد و پس چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند آنچه
موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میکردد نزد او رسول خدا و
امیر المؤمنین و جبرئیل و ملك موت علیهم السلم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
نزدیك می آید و میکوید یا رسول الله این شخص دوست اهل بیت بود او را دوست
بدار و رسول خدا بجبرئیل میکوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداشت
پس او را دوست بدار و جبرئیل بملك موت میکوید که این دوست میداشت خدا و رسول
و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا کن پس ملك موت نزدیك
او می آید و کوید ای بنده خدا آیا کرفتی چیزی را که بآن کردن خود را از عذاب خدا آزاد

کنی و امان یافتی و بیزار شدی با آن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در
زندگانی دنیا گویند بلی پرسند که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب
ملک موت گوید راست میگفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا امان داد از آن و
آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی
و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و انگاه
پس کفن و حنوط آنرا از بهشت میاورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود
و حلهء زردی از حلهای بهشت براو میپوشانند و چون او را در قبر گذارند دری
از درهای بهشت براو بگشایند که از نسیم و گلهای بهشت براو داخل شود و از
پیش رو و پشت سر و دست راست و چپش بقدر یکماهه راه بگشایند و باو گویند بخواب
مانند خوابیدن داماد در حجلهء خود پس باو گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان
و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکنند آل محمد را
در باغستانهای رضوی و با ایشان میخورد از طعام ایشان و میاشامد از شراب
ایشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون
آنحضرت ظاهر شود حق تعالی ایشانرا مبعوث کرده اند با او تلبیه گویان و چون
کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر
شوند نزد او پس علی علیه السلام نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما
اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا صلی الله علیه باز بجبرئیل گوید که
این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک
موت گوید که این دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را
بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بندهء خدا آیا در
زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و گرفتهء برات

بیزاری

بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شدهء بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید
بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم اما آنچه از آن میترسیدی
بآن رسیدی پس جان او را بنهایت عنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند
بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی آن میاندازند و از روح او متاذی
میباشند و چون او را در قبر میگذارند دری از درهای جهنم بر قبر او میگشایند
که داخل میشود براو از زبانه و بوی بد جهنم و احادیث در این باب بسیار است
باید مجملا بهمهء اینها اقرار نمایند و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشند **فصل
چهارم** در احوال عالم برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب
آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقا مذکور شد و سؤال
قبر و منکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را
در قبر گذارند دو ملک میآیند از برای سؤال و حق تعالی روح را باو بر میگرداند
از سر تا کمر و او را مینشانند و از او سؤال میکنند و جمعیرا که از ایشان سؤال
میکنند بعضی از ایشان بعد از سؤال در راحت و نعمت اند و بعضی در عذاب و شدت
و سؤال و ضغطه و فشار قبر در این بدن است و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل
این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود **فایدهء اولی** در بیان بقای روح است
در برزخ بدانکه شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن در آیات
متکاثره و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان مکن که آنها که کشته
شده اند در راه خدا مرده باشند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود در حالتی که روزی
داده میشوند و شادند بانچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شادی میکنند
از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان اند باینکه خوفی بر
ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یا منع کنندگان زکوة فرموده

است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید پروردگارا برگردانید مرا بدنیا
شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام در عقب خود از مال دنیا پس فرموده کلا
نمیتوانند بود این بدرستی که این کلمه ایست که او میگوید و فایده نمیبخشد و در عقب
ایشان برزخی هست تا روزی که در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار
از طریق خاصه و عامه مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا
تعلق میگیرد به بدنی لطیف مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است
و بآن بدن حرکت میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند
معتبر از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق
علیه السلام بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان
گفتم میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مومن گرامی تر است
بر خدا از این چون وقت مرگ او میشود میآیند بنزد او رسول خدا و علی و فاطمه
حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا کرد
خدا زبان او را بشهادتین از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت و از برای
اهل بیت بولایت گواهی میدهد بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم
السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بسته شد حق تعالی مخصوص میگرداند
پیغمبرش را بعلم آنچه در دل اوست از این عقاید پس آنحضرت شهادت میدهد
باین و شهادت میدهند بشهادت رسول صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشانست از ملائکه و چون حق تعالی قبض
روح او نمود میبرد این روح را بسوی بهشت در صورتی که مثل آن صورت که در
دنیا داشته است و میخورند و میآشامند پس مرده که تازه بنزد ایشان میرود
میشناسند ایشان را بآن صورتی که در دنیا داشته اند و این بابویه در امالی از رسول

خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بر مرد
پیری که در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیاری بر دور او بودند حضرت
از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدرت ابرهیم علیه السلام است فرمود
که این اطفال که بر دور او میبینم کیستند گفت که اینها اطفال مومنانند که ایشان را
خدا میدهد و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اطفال
شیعیان ما را از مومنان تربیت میکند فاطمه صلوات الله علیها **مولف گوید** که
این سه حدیث احتمال بحسب روح و جسد مثالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در
باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث نمودن
حضرت امیر المومنین رسول خدا صلی الله علیه و آله را با ابو بکر در مسجد قبا و نمودن
حضرت امام حسن حضرت امیر را علیهما السلام باصحاب خود و دیدن حضرت امیر
علیه السلام حضرت یوشع علیه السلام را و سخن گفتن با او و ملاقات کردن حضرت
صادق علیه السلام حضرت باقر علیه السلام را و امثال اینها که در کتاب بصائر الدرجات
و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز
دارند چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایلند که بعد
از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بجسدهای اصلی معاودت می
نمایند و ایشان را باسمان میبرند و دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله انبیا
و اوصیا علیهم السلام را در شب معراج بر این حمل کرده اند و احادیث مسخ شدن بنی
امیه بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد اما در بعضی از آنها جسد اصلی ظاهر
تر است و از صحایف الابرار از فضل بن شاذان روایت کرده اند که حضرت امیر
امیر المومنین صلوات الله علیه در صحرای نجف بر روی سنگریزه خوابید قنبر
گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه نیست مگر تربت مومن

یا مزاحمت نمودن در مجلس مؤمنی و با او هم‌نشینی کردن اصبغ بن نباته گفت نوبت
مؤمنی را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت در مجلس او چه معنی دارد حضرت
فرمود ای پسر نباته در این صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه هست در قالبها از نور بر
منبرها از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب قائم فضل بن شاذان
این حدیث را روایت کرده است و در آخرش یاد کرده است که ای پسر نباته اگر پرده
برداشته شود هر آینه خواهید دید ارواح مؤمنان را که حلقه‌ها نشسته‌اند و بدیدن
یکدیگر میروند و با یکدیگر صحبت میدارند و روح هر مؤمن در این وادیست و روح
هر کافر در وادی برهوت یمن است و ایضاً از کتاب شفا و جلا روایت کرده است
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که میگویند روح مؤمن را در وقت غسل
دادن که آیا میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا
و زیان کاری و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده است
که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید که
حدوث آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان
او و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و اطاعت او گفتند اگر این را بکنیم از برای
ما چه خواهد بود و مال تو از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست گفت
اگر اطاعت من بکنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من کنید خدا
شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان وصف
کرد گفتند ما کی با آنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می‌بینیم مرده‌های خود را
که استخوان شده‌اند و پوسیده‌اند پس تکذیب ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان
با آن حضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب دیدن را احداث کرد آمدند نزد
آن پیغمبر و خبر دادند با آنچه دیده بودند و تعجبی که در این باب داشتند پیغمبر گفت

خدا خواست که حجت بر شما تمام کند امثال این را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما
چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب
خواهند بود تا وقتی که بدنهای شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت با ابو بصیر که هر که از شما بر اعتقاد
ولایت ما بمیرد شهید مرده است هر چند در میان رختخواب خود بمیرد و زنده است
نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون بزیارت
قبور خویشان و برادران مؤمن میروند مطلع میشوند و انس میگیرند بشما و چون
برمیگردند وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده است که مؤمن بزیارت اهل خود میاید و می‌بیند چیزی را که
دوست میدارد و از او میپوشانند آنچه را کراهت دارد و کافر بزیارت اهل خود
میاید و می‌بیند آنچه را نمیخواهد و میپوشانند از او آنچه را میخواهد و بعضی
در هر جمعه میایند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان و در روایت
معتبر دیگر فرمود که هیچ مؤمنی و کافری نیست مگر در وقت زوال الشمس بزیارت
اهل خود می‌آید اگر مؤمن می‌بیند که اهلش اعمال صالحه میکنند خدا را حمد
میکند بر این و اگر کافر می‌بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او
میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقولست که گفت بحضرت کاظم
علیه السلام عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود میاید فرمود بلی گفتم در چند
مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت
فرمود بصورت مرغ لطیفی بر دیوار ایشان می‌نشیند و بر ایشان مشرف میشود
اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی بیند محزون و غمگین
میشود و بروایت دیگر فرمود که میایند بقدر فضایل خود بعضی هر روز و بعضی

در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت زوال
شمس یا مثل آن بصورت کنجشک یا کوچکتر و با او ملکی میباید و باو مینماید آنچه
باعث سرور او است و از او میپوشانند آنچه باعث اندوه او است و بر میگردد با شادی
و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که از پروردگار
خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک را با او میفرستد و بصورت بعضی از مرغان
می آید و بر خانه خود می‌نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود و سخن ایشان را میشنود
و جمع میان این احادیث را در کتاب مرآت العقول ذکر کرده ام و سایر اخبار در بحار
مذکور است و در حدیث معتبر منقول است که ابو بصیر از حضرت علیه السلم سؤال
کرد از ارواح مؤمنان فرمود در حجره چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و میآشامند
از شراب آن و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا دار و آنچه ما را وعده کرده
عطا کن و ملحق کن آخر ما را با اول ما و ارواح مشرکان در آتش معذبند میگویند
پروردگارا بر پا مدار از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده ما را بعمل میاور و
ملحق مگردان آخر ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح
بعد از بدن باقیست و مثاب و معاقب میباشد فی الجمله **فایده ثانیه** در بیان
سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانانست که در قبر
سؤال می باشد و روح را از برای سؤال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات
دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سؤال
قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروریست و در
اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد
شده است که بنسبت بمؤمنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است

زیرا

زیرا که از برای مؤمنان بصورتهای خوب میآیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها
و نعیم های ایشان و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب میآیند و ایشان را
وعید بعذاب میکنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سؤال قبر عام
نیست بلکه مخصوص مؤمن کامل و کافر بحت است و مستضعفان و اطفال و مجانین
را سؤال نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن میت در قبر تلقین کنند از او سؤال
نمیکنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را در قبر تلقین کنند دو ملک
بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او کردند و شیخ شهید علیه الرحمه گفته است
سؤال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه
در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باهلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد
و بگوید ای فلان پسر فلانه و نام او و مادرش را بگوید او میشنود و جواب نمیگوید
پس باز دیگر بگوید او درست می‌نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا تو را رحمت
کند پس بگوید بیاد آور آن اعتقادی را که با آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت
خدا و رسالت محمد و بآنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای
دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را امام خود پس منکر و نکیر پس میروند و میگویند
ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر نام مادرش را ندانند
او را بحوا نسبت دهند و خلاف کرده اند در آنکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلم
را سؤال قبر می باشد یا نه و تفکر در این مسئله ضرور نیست اگرچه عدم سؤال
اظهر است و در سؤال اطفال نیز عامه خلاف کرده اند و اظهر عدم سؤال است و شیخ
مفید رضی الله عنه در شرح عقاید صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد
بر دو نوع اند بعضی متعلق بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب

نمی‌باشد و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از کسی که میمیرد در دار دنیا روح
او در کجا میباشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محضا یا محض
کفر باشد محضا منتقل میشود روح او از هیکلش که دارد بمثل آن در صورت جزا
داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که ایشان را
محشور کرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و برمیگرداند روح را ببدن
اصلی او و محشور میکرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مومن
بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت
پس او را در جنتی چند از جنتهای دنیا میبرند و متنعم میباشد در آنجا تا روز قیامت و
کافر منتقل میشود روح او از جسد او بجسدی مثل آن بعینه و میبرند او را بسوی
آتشی که معذب باشد بآن تا روز قیامت و شاهد این در مومن آنست که حق تعالی
فرموده است در باب مومن آل یس با او گفته شد که داخل شو در بهشت گفت
ای کاش قوم من علم بهم میرسانیدند بآنچه آمرزیدند پروردگار من مرا و بآنکه او
کردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب فرعون
و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض میکنند در بامداد و پسین و در
روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها و نوع دیگر
آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشان را نمیباشد و در احادیث از حضرت صادق
علیه السلام وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص کسی است که محض ایمان
داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت نمیباشد و در احادیث وارد
شده است که انبیا و ائمه صلوات الله علیهم ارواح ایشان با بدنهای ایشان از
زمین باسمان میبرند و متنعم ایشان در بدنهای اصلی است که در دنیا داشته
اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله منقولست که هر که صلوات فرستد بر من نزد قبر من میشنوم آنرا و هر که
صلوات فرستد بر من از دور بمن میرسد و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یک
مرتبه صلوات فرستم بر او ده مرتبه و هر که صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات
فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد صلوات بر انبیا بفرستد و هر که خواهد کم
بفرستد پس بیان کرد آن حضرت که بعد از بیرون رفتن از دنیا صلوات بر او را
میشنود و این نمیشود مگر بآنکه نزد حق تعالی زنده باشد و همچنین ائمه هدی
صلوات الله علیهم سلام کننده بر ایشان را از نزدیک میشنوند و از دور
بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان بر این مضمون وارد شده است و حق تعالی فرموده
است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان میرسد و روایت کرده اند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب کرد مشرکان را
که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند و فرمود بتحقیق که شما همسایه
بدی بودید از برای رسول خدا او را از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید
پس اجتماع کردید بر عداوت او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق
یافتم پس عمر بآن حضرت گفت یا رسول الله خطاب میکنی با مردهائی که جان ایشان
رفته است حضرت فرمود که ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر نیستی از آنها و نیست
میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای آهنی مگر آنکه من رو را
از ایشان بگردانم و منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سوار شد
بعد از انقضای حرب در بصره در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید بکعب بن
سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته
بود و با اهل و فرزندانش بجنگ آنحضرت آمده بود و همه کشته شدند چون حضرت
او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون نشانیدند فرمود ای کعب بن سور

خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو وعدهٔ خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخدا که
او را وچون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه
فایده دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن تورا نمیشنوند فرمود ای مرد بخدا سوگند
که هر دو سخن مرا شنیدند چنانکه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول را شنیدند و اینها
از جملهٔ اخبار است که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مردها بر میگردند بسوی دنیا
و از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام نیست در هر که بمیرد بلکه چنانکه در آن تفصیل
است که گفتیم تمام شد کلام مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرده نمیشود در قبر مگر کسی که محض
کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص کردنی واما جماعت
دیگر از ایشان غافلند یعنی متعرض ایشان نمیشوند و بسند صحیح دیگر از آن حضرت
روایت کرده است که سؤال از کسی میشود که ضغطه بر او واقع میشود و ایضا بسند
معتبر از آن حضرت روایت کرده است که دو ملک میایند که مسمی اند بمنکر و نکیر
بسوی میت در وقتی که مدفون شد صداهای ایشان مانند رعد قاصف است و دیدهای
ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بنیشهای خود و موهای ایشان آویخته
که در میان آنها راه میروند و سؤال میکنند از میت که کیست پروردگار تو و چیست
دین تو اگر مؤمن است میگوید خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از او
میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما بیرون آمد گوید که از محمد
رسول خدا از من میپرسید گویند شهادت میدهی که او رسول خداست گوید گواهی
میدهم که او رسول خداست پس باو گویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد
و قبر او را نه ذرع گشاد میگردانند و از برای او دری بسوی بهشت میگشایند و جای
خود را در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک با آن هیبت بر او داخل شوند

و شیطان را در پیش او باز میدارند که دیدهای او از مس سرخ چون آتش التهاب را
میکنند میگویند نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند و مسلط گردانند بر او در قبر
نود و نه اژدها که اگر یکی از آنها بر زمین بدمد هرگز گیاه از زمین نروید و دری
از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را در آنجا میبیند و ایضا از ابوبکر حضرمی
روایت کرده است که گفتم بحضرت صادق علیه السلام کیستند آنها که در قبر از ایشان
سؤال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد
گفتم پس باقی این خلق چه میشوند گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتنا بشان
ایشان نمیکنند گفتم از چه چیز سؤال میکنند گفت از حجت و امامی که در میان شما است
پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید او امام منست
چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیدهات خواب را راحت بگذارد و دری
از بهشت برای او میگشایند و پیوسته نسیم بهشت تحفه باو میرسد تا روز قیامت
و از کافر سؤال میکنند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید
شنیدهام او را نمیدانم که کیست آن پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند
میگشایند و پیوسته حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم
علیه السلام روایت کرده است که سؤال میکنند در قبر از مؤمن که کیست پروردگار تو
میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید
محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید امری
بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بآن میگویند باو بخواب خوابی
که هیچ ملالت پریشانی در آن نباشد مانند خواب نو داماد پس دری از بهشت برای
او میگشایند که از نسیم بهشت و گلهای آن باو میرسد پس میگوید پروردگارا زود
قیامت را قایم کن شاید باهل و مال خود برگردم و از کافر میپرسند پروردگار

تو کیست میکوید خدا میکوید پیغمبر تو کیست میکوید محمد میکوید دین تو چیست میکوید
اسلام میکوید از کجا دانستی میکوید از مردم شنیدم میکفتند من کفتم پس کرزی
بر او میزنند که اکر جن و انس همه جمع شوند تاب آنرا نداشته باشند پس میکدازد چنانچه
قلعی میکدازند پس روح را باو بر میکردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میکذارند
پس میکوید پروردکارا قیامترا دور کردان مولف کوید که این حدیث دلالت میکند
بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول باعتقاد عدم ایمان بائمه حق و توسل بایشان ظنی
تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید بسند صحیح از سلیمان بن
خالد منقولست که کفت از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از آنچه ملاقات
میکند آنرا صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشانرا منکر و نکیر میکویند می
آیند بنزد صاحب قبر و از او سؤال میکنند از رسول خدا که آیا حق بود اکر از اهل
شک است میکوید نمیدانم میشنیدم که مردم میکفتند رسول خداست نمیدانم
که حق بود یا دروغ بود پس او را ضربتی میزنند که اهل سموات و اهل زمین میشنوند
مکر مکلفان و اکر صاحب یقین است نمیترسد و میکوید شهادت میدهم که او
رسول خدا بود آمد با هدایت و دین حق پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر
او را فراخ میکردانند و میکویند بخواب رو در نهایت استراحت و بنکوئی و ابن
بابویه رحمه الله از حضرت امام موسی علیه السلم روایت کرده است که چون مؤمن
بمیرد مشایعت میکنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل
قبر کنند منکر و نکیر میآیند و او را مینشانند و میکویند کیست پروردکار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو میکوید پروردکار من خداست و محمد پیغمبر منست و اسلام
دین منست پس میکشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام از بهشت
از برای او میاورند و داخل میکردانند بر او نسیم و کل بهشترا و اینست معنی قول

حق تعالی فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی در قبر و جنة نعیم یعنی
در آخرت و چون کافر بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار از ملائکه از زبانیه جهنم
تا قبر او و او سوکند میدهد حاملان جنازه خود را که او را بر کردانند بصدائی
که همه چیز میشنوند بغیر جن و انس که مکلفند و میکوید کاش مرا باز کشتی بودی تا
پس از مؤمنان میشدم و میکوید مرا بر کردانید بسوی دنیا شاید عمل شایسته بکنم
در آنچه کذاشته ام پس زبانیه جواب او میکویند کلا این سخنیست که تو میکوئی
و ملکی ایشانرا ندا میکند که دروغ میکوید اکر بر کردد عود خواهد کرد بآنچه
او را نهی کرده اند از او و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند
منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند
از او از رب او و دین او و کتاب او و پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب
کفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او بزنند که همه چیز از او بترسند پس باز از او سؤال
کنند کوید نمیدانم کویند هرکز ندانی و هدایت نیابی و رستکار نشوی پس دری
از برای او بسوی جهنم میکشایند و بعوض نزولی که از برای میهمان مهیا میکنند
حمیم جهنم از برای او میاورند و اینست مراد از قول حق تعالی و اما ان کان من
المکذبین الضالین فنزل من حمیم یعنی در قبر و تصلیة جحیم یعنی در آخرت و اما
آنچه در قبر از او سؤال میکنند معلوم است که سؤال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا
امامت ائمه صلوات الله علیهم و احادیث از طرق خاصه و عامه متواتر است که در قبر
از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلم سؤال میکنند چنانکه شیخ کلینی بسند معتبر
از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت حضرت امام رضا علیه السلم
رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد کفتم بلی فرمود که داخل آتش شد پرسیدند از
امام بعد از پدرم کفت بعد از او امامی نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از

آتش شوند و بروایت دیگر فرمود که او را آتش نامند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه
علیهم السلام نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش
ضربتی زدند که قبرش مملو از آتش شد و در بصایر الدرجات از زر بن حبیش روایت
کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت چون بنده را داخل قبر میکنند دو ملک
نزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزی که سؤال میکنند از وی
پروردگار اوست پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر
عاجز شد عذاب میکنند او را پس مردی گفت اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت
و ولی خود را نشناخت چون است حال او فرمود مذبذب است نه از اینهاست و نه از
آنها و هر که را خدا گمراه کرده نمیابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند پیغمبر
خدا که یا نبی الله کیست ولی فرمود شما در این زمان علی است و بعد از او وصی او
و از برای هر زمان عالمی میباشد که خدا حجت باو تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند
چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا
چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه مذلت
و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که امامانرا که اوصیا باشند ندانستند
پس حقتعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار میکشیم پس شما نیز منتظر باشید
پس زود بود که خواهید دانست که کیست اصحاب صراط سوی یعنی راه راست و کیست
آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار ایشان آن بود که میگفتند در کار نیست ما را
طلب شناختن اوصیا تا آنکه امام را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشانرا
باین و اصحاب صراط اوصیا علیهم السلام اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت
نمیشود مگر کسی که ایشانرا شناسد و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمیشود
مگر کسی که ایشان او را شیعه خود ندانند و او ایشانرا بامامت نشناسند زیرا

که

که ایشان عرفای آل محمد اند که مردمرا بایشان شناسانیدند و گواه گرفت بر ایشان در وقتی
که ایشان ذرها انداز ارواح گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشانرا در کتاب خود
آنجا که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ یعنی بر اعراف مابین
بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میشناسند همه را بسیماهای ایشان و ایشانند
گواهان بر موالات دوستان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله گواه است بر
ایشان و از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان بکنند
و رسول خدا نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه حقتعالی فرموده
است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه خواهد بود
حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهیرا و بیاوریم ترا گواه بر این
گواهان در آن روز خواهند خواست و آرزو خواهند کرد آنها که کافر شدند
و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت اوصیا و در سایر امور که کاش ما با زمین
یکسان و هموار میشدیم و کتمان نکنند در آن روز سخنیرا از خدا یا کتمان نمیکردند
سخنیرا از خدا در دنیا و شاذان بن جبرئیل در فضایل و غیر او روایت کرده اند که
چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام بعالم اعلی انتقال
نمود حضرت امیر علیه السلام گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد حضرت فرمود چرا میگریی خدا هرگز دیدهای ترا نگریاند گفت والده ام فوت
شد حضرت فرمود بلکه والله من فوت شده است او اولاد خود را گرسنه میداشت
و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده مو میگذاشت و مرا روغن میمالید و والله
که در خانه ابو طالب یک درخت خرما بود سبقت میکرد در بامداد و از برای من
میچید و از پسر عمان من پنهان میکرد و از برای من پس حضرت برخاست و متوجه
تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را در آن کفن کردند و در حالت تشییع

جنازهٔ او قدم را آهسته می‌گذاشت و بنانی می‌رفت و پا برهنه می‌رفت و در نماز
او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خوابید بعد از آن بدست گرامی خود او را در لحد
خوابانید و شهادتین تلقین او کرد و چون قبر او را پر کردند و مردم خواستند بر
گردند سه مرتبه گفت پسر تو نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابی طالب چون برگشتند
مردم گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازهای دیگر نمی
کردی فرمود اما پا بنانی رفتن من از برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد
تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه
در لحدش خوابیدم از برای آن بود که در حال حیوة او ضغطهٔ قبر را ذکر کردم
گفت واضعفاه پس در لحدش خوابیدم که زمین او را فشار ندهد و اما آنکه کفن کردم
او را به پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال حیوة او قیامت را ذکر کردم
و گفتم مردم عریان محشور خواهند شد گفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن
کردم که پوشیده محشور گردد و اما آنکه گفتم ابنک ابنک برای آن بود که
ملک آمدند و از او سؤال کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است
و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من است گفتند کیست ولی تو و امام تو شرم کرد
از آنکه بگوید فرزند من پس با او گفتم بگو فرزند تو علی بن ابی طالب پس خدا
دیدهٔ او را بان روشن کرد مؤلف گوید که این حدیث دلالت می‌کند بر آنکه از
امامت امام بعد از زمان امامتش نیز سؤال می‌کنند و باید مخصوص کسی باشد
که علم بامامت او بهم رسانیده باشد و محتمل است که مخصوص مقربان باشد
یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای اظهار جلالت او و چنانچه آخر حدیث اشعار
بان دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
میت مؤمن را چون از خانه‌اش بیرون می‌آورند مشایعت می‌کنند او را ملائکه تا قبر

او

او ازدحام می‌کنند بر او تا او را بقبرش می‌رسانند و چون بقبرش رسید زمین با او
می‌گوید مرحبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بعد از آن ندا می‌کند که دوست میداشتم
که مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را می
گشاید بقدر آنکه چشم او کار می‌کند و داخل می‌شوند بر او دو ملک قبر منکر و نکیر
و سؤال می‌کنند از او که کیست پروردگار تو می‌گوید خدا می‌گویند چیست دین تو می‌گوید
اسلام می‌گویند کیست پیغمبر تو می‌گوید محمد می‌گویند کیست امام تو می‌گوید فلان پس
منادی از آسمان ندا می‌کند که راست گفت بندهٔ من از فرشهای بهشت در قبرش
بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشائید و از جامهای بهشت بر او بپوشانید
تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس با او گویند بخواب مانند
خواب نو داماد بخواب بخوابیدنی که در آن خواب پریشان نباشد و اگر کافر باشد
ملائکه مشایعت او می‌کنند تا قبر او و زمین با او گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی و الله که
من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود البته خواهی دید که با تو
چه خواهم کرد پس بر او تنگ می‌گردد و می‌فشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بر
یک دیگر می‌چسبند پس منکر و نکیر بر او داخل می‌شوند بغیر آن صورتی که بر مؤمن
داخل شده بودند و او را بنشانند و زجر نمایند تا اکمر با او بر میگردانند و میگویند پروردگار
تو کیست پس او مضطرب می‌شود و میگوید میشنیدم مردم میگفتند میگویند هرگز
ندانی و هم چنین از پیغمبر و امام می‌پرسند و همین جواب می‌گوید پس از آسمان ندا
میرسد که دروغ گفت بندهٔ من فرش کنید قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامهای
آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بد
تر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه گرز آتش بر او می‌زنند که در هر مرتبه
آتش از قبرش بر افروخته می‌گردد و اگر آن ضربت را بر کوههای تهامه بزنند همه ریزه ریزه

میشود و مسلط میگرداند خدا بر او در قبرش مارها که او را نهش میکنند و میدرند
و شیطان او را تعلیم و اندوه می‌آورد و صدای عذاب او را میشنود هر که خدا خلق
کرده است مگر جن و انس و بدبختی که میشنود صدای کفشهای مشایعت کنندگان
خود را و صدای برهم زدن دستهای ایشانرا و اینست معنی قول حق تعالی یُثَبِّتُ اللّٰهُ
الَّذِینَ آمَنُوا تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که
ایمان آورده اند بقول و اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند
و محو میکند ظالمانرا و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه
میگوید منم خانه خاک منم خانه بلا منم خانه کرم و بروایتی دیگر میگوید منم
خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم منم باغی از باغهای بهشت یا گودالی
از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل آن میشود بنده مؤمن می
گوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث سابق گذشت تا آنکه مؤمن
که از برای او دری میگشایند که جای خود را در بهشت می‌بیند پس از آن در مرد دیگر
بیرون آید که دیدهای او از او نیکوتر چیزی ندیده باشد پس مؤمن گوید ای بنده
خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده‌ام گوید منم اعتقاد نیکم که تو داشتی و عمل
صالحم که تو میکردی پس بگیرند روح ترا و در آنجائی که در بهشت باو نموده بودند
بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته نسیمی از بهشت بجسد او
میرسد که لذت و خوشبوئی آنرا بیابد تا مبعوث گردد در قیامت و چون کافر داخل
قبر شود گوید لا مرحبا بتو و او را فشاری بدهد که استخوانهای او را درهم کند
و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند و از آن در مرد دیگر
بیرون آید که هرگز بآن بدصورتی و قباحت منظر ندیده باشد پس گوید منم آن عمل بد

که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در همانجا که باو نموده بودند در
آتش بگذارند و پیوسته نفحه از آتش به بدن برسد و الم و حرارت آنرا در جسد خود
یابد تا روزی که مبعوث شود و مسلط گرداند بر روح او نود و نه مار عظیم که
او را گزند و گوشش را درند که اگر یکی از آن مارها بر روی زمین بدمد هرگز گیاه از
آن نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یُثَبِّتُ اللّٰهُ
الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت شهادتین است وَفِی الْآخِرَةِ در قبر است
دو ملک داخل میشوند و سؤال میکنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام
علی علیه السلم است وَیُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِینَ یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمانرا از
ولایت علی که جواب نمیگویند در وقتی از امام سؤال میکنند و ایضا از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که خدا را دو ملک هست که ایشانرا منکر و نکیر میگویند
نازل میشوند بر میت در قبر و سؤال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام
او و اگر بحق جواب گفت او را بملائکه نعیم تسلیم میکنند و اگر عاجز شد او را بملائکه
عذاب تسلیم میکنند و از بعضی از روایات ظاهر میشود که بعضی از اطفال نیز سؤال
میکنند چنانکه کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که سؤال کرده
میشود میت در قبر از پنج چیز از نمازش و زکوتش و حجش و روزه‌اش و از ولایت اهل
بیت پس میگوید ولایت از کنار قبر با آن چهار دیگر که هر نقصی که در شما ها باشد بر من است
که تمام کنم و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مؤمن داخل قبر میشود نماز
از جانب راست می‌آید و زکوة از جانب چپ و بر بدو ما در برابر او مشرف میشود و صبر
بکناری میرود و چون دو ملک داخل میشوند که سؤال کنند صبر میگوید بنماز و زکوة
که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را درمی‌یابم و در تفسیر امام
عسکری علیه السلم مذکور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که هرکه

تقویت کند شیعهٔ ضعیف را که حجت بر نواصب نتواند تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام
کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر میکنند تلقین میکند که بگوید خدا
پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی و امام من است و کعبه قبلهٔ من است
و قرآن سرور و شادی من و ذخیرهٔ آخرت من است و مردان و زنان مؤمن و مؤمنه
برادران و خواهران من اند پس حق تعالی میفرماید که حجت خود را القا کردی و واجب
شد از برای تو اعالی درجات بهشت پس در آن وقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت
میگردد و در محاسن بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون مؤمن بمیرد
با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش روتر و خوش هیئت‌تر
و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است از باقی صورتها پس یکی از جانب راست می‌ایستد و یکی
در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پایین پا و آنکه خوش صورت‌تر است در بالای
سر پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می‌آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود
پس آنکه از همه خوش صورت‌تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای
خیر دهد از جانب راست صاحب جانب راست میگوید من نمازم صاحب جانب چپ میگوید من زکاتم
آنکه در پیش روست میگوید من روزه‌ام آنکه در عقب است میگوید من حج و عمره‌ام آنکه
در پایین پاست میگوید من بر و احسان ببرادران مؤمنم پس آنها گویند با او تو کیستی
که از همه ما بهتر و خوش روتر و خوشبوتری گوید منم ولایت آل محمد صلوات
الله علیهم و ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین علیهما
السلم روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه
میکرد و از جملهٔ آن موعظه این بود ای فرزندان آدم اجل تو سریعترین چیزهاست بسوی
تو و نزدیک است که تو را دریابد و ملک قبض کند روح تو را و بروی بسوی منزل
تنها پس برگردانند بسوی تو روح تو را و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای سؤال

تو

تو را امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سؤال میکنند از دین تو است
که با آن اعتقاد داشته و از کتاب تو است که تلاوت میکرده و از امامیست که ولایت
او را اختیار کرده بودی پس میپرسند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال تو
که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده پس حذر نما خود را نیکو و مهیا نما جواب را
پیش از امتحان و سؤال اگر مؤمن و پرهیزکار و عارف بدین خود و متابعت ائمه
صادقین کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا کرده خدا حجت تو را تلقین
میکند و زبان ترا گویا میکند در آن جواب پس جواب را نیکو میگویی و بشارت میدهند
تو را به بهشت و خوشنودی خدا و زنان نیکو روی خوش خو و استقبال میکنند تو را
ملائکه بروح و ریحان و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجتت باطل
میشود و کور میشوی از جواب و بشارت میدهند تو را بآتش و استقبال میکنند تو را
ملائکه بنزل حمیم و سوختن بجهنم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله مجمع علیه
جمیع مسلمانان است چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که
ضغطهٔ قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سؤال قبر است و کسی را که سؤال نکند
او را ضغطه نمی‌باشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیهٔ و من ورائهم برزخ
الی یوم یبعثون برزخ امر بین امرین است و آن ثواب و عقاب در ما بین دنیا و آخرت
است و این رد میکند قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت
میکند و حضرت صادق علیه السلم فرمود که بخدا سوگند که نمیترسم بر شما مگر
برزخ را اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد ما اولاییم بشفاعت شما و ابن
بابویه و دیگران از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که چون سعد
معاذ انصاری برحمت الهی واصل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود
که او را غسل دادند و کفن و حنوط کردند و چون جنازه‌اش برداشتند حضرت بی

کفن ودرا با جنازهٔ او روان شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه جانب چپ را
و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک خود او را در لحد
گذاشت و خشت بر او درست چید و فرجها را بگل و سنگ محکم میکرد چون فارغ شد
فرمود که میدانم که او در قبر میپوسد و لیکن خدا دوست میدارد که کسی که کاری
کند محکم بکند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت فرمود ای
مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که بسعد فشاری در قبر رسید پس صحابه
گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری نکردی گفت چون
ملائکه بی کفش بودند در جنازهٔ او میرفتند من تاسی بایشان کردم و دستم در دست
جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم و گفتند با آنچه نسبت باو بعمل
آوردی فرمودی که ضغطه باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد و
بروایت دیگر در زبانش خلطی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند حضرت رسول
خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید و گفت با سعد چنین
میکنند چون از آنحضرت سؤال کردند فرمود که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری
در قبر او را می باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله زوجهٔ
عثمان بعالم بقا رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات
الله علیها در کنار قبر ایستاده بود و آب دیدهٔ مبارکش در قبر میریخت و حضرت آب
دیدهٔ او را بجامهٔ خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را دانستم
از خدا سؤال کردم که او را از ضغطهٔ قبر امان دهد و ایضا بسند صحیح روایت
کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کرد از کسی که او را بر دار

کشیده

کشیده باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند
که او را بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که حضرت فرمود پروردگار زمین و پروردگار هوا یکی است وحی میکند
خدا بهوا پس میفشارد او را بدتر از ضغطهٔ قبر و ابن بابویه از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
عیسی علیه السلام گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند پس سال دیگر بهمان
قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سؤال کرد از سبب آن وحی کرد
باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی را اصلاح کرد و یتیمی را
جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکردهٔ فرزند او و ایضا از آنحضرت
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ضغطهٔ قبر از
برای مؤمن کفارهٔ ایست از برای آنچه از او صادر شده است از ضایع کردن نعمتهای
خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز
پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر
و بروایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد فشار قبر و عذاب قبر از او رفع
کردد و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت صادق علیه
السلام که چون از کافر سؤال کنند در قبر و گوید نمیدانم ضربتی بر او بزنند که
هر که خدا خلق کرده است بشنوند غیر از انسان و مسلط کردانند بر او شیطان را و
دیدهای او مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام و مسلط کردانند
بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشاری بدهند که دنده
های هر طرف در دندههای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرموده که
اگر دشمن خدا باشد و جواب و صواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا

خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند
و باو گویند بخواب ببدترین احوال پس جا بر او چنان تنگ شود مانند تنگی سر نیزه
در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرداند
بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بگزند تا وقتی که خدا او را مبعوث کرداند
و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده
است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند چرانیده و من نیز گوسفند چرانیدم قبل
از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت آرامش
میچریدند و در اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه میرمیدند
و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل علیه
السلام مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای آنرا
میشنوند و میترسند پس در آن وقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است
پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
که هر که رکوع خود را تمام بعمل آورد وحشت قبر بر او داخل نشود و از ابن عباس
روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی
از برای سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند
موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمده عذاب قبر در بول است
و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که مردی از نیکان را
یا از علمای بنی اسرائیل را در قبر نشانیدند و گفتند ما صد تازیانه از عذاب الهی
بر تو میزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم
تا بیک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست گفت بچه سبب

اینرا

اینرا بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی و بر ضعیف مظلومی
گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که قبرش مملو از آتش شد
و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه
السلام سؤال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد فرمود که پناه میبرم
بخدا از آن چه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستی که رقیه رضی الله
عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان
بلند کرد و آب از دیدهای خود بیرون ریخت و بمردم گفت بیاد آمد آنچه از آن ملعون بر او
واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند جستم سؤال کردم که او را بمن ببخشد
و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوندا رقیه را بمن ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن
مظلومه شهیده را بآنحضرت بخشید و فرمود که رسول خدا در جنازه سعد بیرون
آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت سر بسوی آسمان برداشت
و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده‌ام
که ضغطه او برای آن بود که استخفاف ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود
معاذ الله چنین نبود بلکه بود برای آنکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس
حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد تو را ای سعد حضرت رسول فرمود ای مادر
سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب نجات یافته است و ایضا بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که عمرو بن یزید بخدمت آنحضرت عرض کرد
که من از شما شنیده‌ام که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشت اند هر چند گناه کرده
باشند حضرت فرمود که راست گفتم بخدا سوگند که همه در بهشت اند گفتم فدای تو شوم
بسیاری از گناهان کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت
خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میترسم بر شما در برزخ

گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که میمیرد تا روز قیامت **مؤلف گوید** که از بسیاری
از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن را ضغطه نمیباشد چنانکه کلینی از ابو بصیر
روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح را با عالی بدن او بر می
گردانند و سؤال میکنند از او از آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب گفت دری
از بهشت بسوی قبر او میگشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتم
فدای تو شوم پس کجاست ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از ضغطه چیزی
نیست بخدا سوگند که زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمینی دیگر
که بر پشت من مؤمن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین
او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی
اکنون که کار تو با من است میدانم که با تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر
آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در غایت اشکال است و مؤمن را حمل بر مؤمن
کامل اگر کنیم کامل تر از فاطمه بنت اسد و رقیه و سعد بن معاذ که بهم میرسند مگر که
فاطمه و رقیه را حمل کنیم بر آنکه از باب احتیاط و اطمینان خواستند و دعا بعمل آمده باشد
و گوییم که مراد از مؤمن معصوم است و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان و
ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مؤمن محمول باشد بر عدم
ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه معاد نداشته باشد و در اخبار ضغطه
معاد اشعاری بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه غضب باشد
و ضغطه مؤمن بر وجه لطف است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد چنانچه ابتلا
و بلاهای دنیا از این جهت است یا آنکه گوییم در صدر اسلام چنین بود که از برای
غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم از مؤمنان رفع شد و این وجه غریبیست اگر چه در بعضی

از

از اخبار ایمائی دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت
باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه عذاب
و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یک روز و یک ساعت میباشد
قدر آنکه میت را داخل قبر میکنند و قوم برمیگردند و دو جریده را از برای این قرار
داده اند که در آن ساعت عذاب نکشد و هر گاه در آن وقت نشد انشاء الله بعد از خشک
شدن هم نمیشود **مؤلف گوید** که در این توجیه این حدیث دو احتمال هست **اول** آنکه
عذاب جسد اصلی در ساعت اول میباشد **دویم** آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول
میباشد هر گاه حق تعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن
انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهرتر است **فایده ثالثه** در بیان محل ارواح
و جسد مثالی در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بقعه از بقعها میگویند
روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای پشت نجف اشرف است و بدرستی که آن بقعه
ایست از جنت عدن و ایضا روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که برادر من در بغداد است و میترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا
داری هر جا خواهد بمیرد هیچ مؤمن در شرق و غرب زمین نمیماند مگر آنکه حق تعالی
میکند روح او را بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون کوفه است
گویا میبینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند و در اخبار بسیار
وارد شده است که ارواح مؤمنان در درختی میباشند در بهشت بصفت بدنها
یکدیگر را میشناسند و از یکدیگر سؤال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند
و میآشامند و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما بر پا دار و آنچه
ما را وعده داده عطا کن و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هر گاه روحی از ارواح

نزد ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید
الحال او را که از هول عظیمی رها شده است و چون اطمینانی بهم میرساند از هر یک از
یاران و احباب خود سوال میکنند اگر میگوید زنده است امیدوار میشوند که شاید
از سعدا باشد و بعد از مردن با ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت
بپایین و بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش معذب اند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشان
بر آتش جهنم و میگویند پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعده ما را بعمل
میاور و آخر ما را باول ما ملحق مگردان و در این باب احادیث گذشت و کلینی بسند
صحیح از ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
سوال کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون میآید و این چگونه است
و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب میآید و چشمها و رودها در آن میریزد حضرت
فرمود که خدا را بهشتی هست که آن را خلق کرده است در مغرب و آب فرات شما از آنجا
بیرون میآید و بسوی آن بهشت بیرون میروند ارواح مؤمنان از قبرهای خود
در هر وقت شام و از میوههای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات
میکنند و یکدیگر را میشناسند و چون صبح طالع شد از بهشت بیرون میآیند
و در هوا ما بین آسمان و زمین پرواز میکنند و میآیند و میروند و چون آفتاب
طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند و در هوا با یکدیگر
ملاقات میکنند و با هم آشنایی میکنند و یکدیگر را میشناسند و فرمود که خدا
را آتشی هست در مشرق خلق کرده است آن را برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن
شوند و میخورند از زقوم آن و میآشامند از حمیم آن در شب و چون صبح طالع
شود از آنجا میروند بوادی که در یمن است و آن را برهوت میگویند و از جمیع آتش
های دنیا گرمتر است و در آنجا میباشند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را

میشناسند

میشناسند و چون شام میشود باز به آتش برمیگردانند ایشان را و حال ایشان چنین است
تا روز قیامت و راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا
و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله قایلند از مسلمانان گناهکاری چند
که میمیرند و اعتقاد بامامی ندارند و ولایت و امامت شما را نمیدانند حضرت
فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمیآیند و هر که از ایشان عمل شایسته
داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی
که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی بر او داخل میشود تا روز قیامت پس خدا
حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت میبرد ایشان را یا بجهنم پس
ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکند با مستضعفین و ابلهان
و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله
که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی
آتشی که خدا خلق کرده است در مشرق و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آن آتش بر
ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بسوی جحیم جهنم است و در آتش
میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست آنکه میگفتید بغیر از خدا یعنی کجاست
امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که کرده است خدا او را
امام از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم
از جنت آدم حضرت فرمود که باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه
طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت میبود هرگز از آن بیرون نمیآمد و علی بن
ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا
یعنی از برای ایشان هست روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای
دنیاست پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را با آنجا میبرند زیرا که در جنات خلد آفتاب

آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمی‌باشد و ایضاً روایت کرده است در تفسیر قول حق
تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ یعنی پس اما آنها که شقی و بدعاقبت‌اند پس در آتش‌اند و ایشان را
در آن ناله و فغان و فریادی هست و همیشه در آن خواهند بود مادام که بوده باشد
آسمانها و زمین فرمود که در آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما
آنها که سعادتمندند در بهشت‌اند و همیشه در آن خواهند بود تا دایم باشد آسمانها
و زمین فرمود که در بهشتهای دنیاست که ارواح مؤمنان را به آنجا می‌برند عَطَاءً
غَيْرَ مَجْذُوذٍ یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و به آن متصل خواهد
بود و دلیل بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف می‌شود
پس باید که در بهشت و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت
صادق علیه السلام پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او می‌فرماید
که آتش عرض کرده می‌شود بر او در بامداد و پسین حضرت فرمود که ستمیان در این
باب چه می‌گویند راوی گفت می‌گویند که این در آتش خلد است و بعد از مردن
تا قیامت ایشان را عذابی نمی‌باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان
خواهند بود گفت فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که
بامداد و پسین در او می‌باشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این می‌فرماید
که و روزی که قیامت قائم می‌شود می‌گویند داخل کنید آل فرعون را در سخت‌ترین
عذابها و ایضاً از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که ارواح
مؤمنان در شبهای جمعه مجتمع می‌شوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت
حشر خلایق نیز در آنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع می‌شوند در
حضرموت یمن و کلینی به چندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه

السلام که حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول صلوات الله علیهما فرمودند که بد
ترین آبها بر روی زمین آب برهوت است و آن وادیست در حضرموت که ارواح
کفار را در آنجا عذاب می‌کنند و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که از عقب یمن وادی هست که آن را وادی برهوت می‌گویند و در آن
وادی نمی‌باشد مگر مارهای سیاه و از جمله مرغها مگر بوم و در آن وادی چاهی
هست که آن را بلهوت می‌گویند و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را به آنجا
می‌برند و از آب صدید در حلق ایشان می‌کنند و ایضاً به سند موثق روایت کرده است
که اعرابی به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا
آمده‌ای اعرابی گفت از احقاف قوم عاد بودم در آنجا وادی دیدم تاریک که مرغ را
نمی‌توان دید و بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود می‌دانی آن وادی چیست
گفت نه والله نمی‌دانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در آنجاست و علی بن
ابراهیم به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که مردی آمد به خدمت رسول
خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت
بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که مردم از برای شفا
برمی‌دارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم که از آن
قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر پایین آمد
و گفت ای مرد مرا آب بده که در همین ساعت می‌میرم چون سر بلند کردم که قدح آب
به او بدهم دیدم که مردیست و زنجیری در گردن او است چون خواستم قدح را به او بدهم
او را کشیدند تا نزدیک قرص آفتاب پس چون رفتم آب بردارم باز دیگر آمد
و می‌گفت العطش العطش مرا آب بده که در این ساعت می‌میرم چون قدح را بلند کردم باز
کشیده شد به قرص آفتاب مرتبه سیم چنین شد و من سر مشک را بستم و به او آب ندادم

حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که آن قابیل پسر حضرت آدم است که برادر
خود را کشت و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبد الله
بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از حوض
کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصرای شام است تا صنعای یمن میخواهی آنرا ببینی
گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را
بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف آنرا نمی توانست دید مگر موضعی که من و آن
حضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جزیره بود و نهری در نظر من آمد که
از یکطرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر و از طرف دیگر شیری میرفت از برف
سفیدتر و از میان اینها شرابی میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز
ندیده بودم چیزی نیکوتر و خوشنماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدای
تو شوم این نهر از کجا بیرون میآید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها
آن چشمه هاست که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت می باشند چشمه از
شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب در این نهر جاری میشود و در دو کنار این نهر
دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوری بود و موهای بر سر آنها آویخته بود
که هرگز با آن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک آنیه بود که هرگز با آن
نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس حضرت نزدیک یکی
از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بدهد دیدم که آن حوریه خم شد
که از نهر آب بردارد درخت نیز با او خم شد و ظرف را از آن نهر پر کرد
و بدست حضرت داد و بیاشامید و باز آنیه را باو داد و اشاره فرمود که باز
پر کند او با درخت باز خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد و حضرت بمن
شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی با آن نرمی و لطافت و لذت نچشیده

بودم

بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لون از شراب در
آن بود گفتم فدای تو شوم مثل امروز ندیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمی
کردم که چنین چیزی میتواند بود حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی
برای شیعیان ما مهیا کرده است مؤمن چون از دنیا میرود روحش را بسوی
این نهر میآورند و در باغستانهای آن میچرند و از شرابهای آن میآشامند و دشمن
ما چون وفات میکند روحش را میبرند بوادی برهوت و در عذاب آن همیشه
میباشد و از زقوم آن باو میخورانند و از حمیم آن در حلقش میکنند پس پناه بخدا
از آن وادی و ابن قولویه در کامل الزیاره از عبد الله بن بکیر روایت کرده است
که با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود
آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه
گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل
این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکیر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این
کوهیست که آنرا کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این
میباشند قاتلان پدرم حسین صلوات الله علیه خدا ایشان را در اینجا ساکن کرده است
و از زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه
بیرون میآید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینة خبال و از جهنم و از لظی و از
حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ وقت از این کوه نگذشتم
مگر آنکه ابو بکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی
قاتلان پدرم پس با ابو بکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب اساسی بود که شما
گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم کردید
و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما

رحم کنند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم
فدای تو شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجاست و
حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات
دریاها و ذرهای خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن مفارقت نمیکند
و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود
چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت را
که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در عرصههای بهشتها ساکنند که
خداوند عالم رخصت داده است که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید
از اهل دنیا پس خداوند منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقه
های بهشت بیاورد که بر آن قبهٔ از زبرجد سبز بسته باشند که پردهٔ آن از یاقوت
زرد باشد و بر ناقها حلها و برقعها از سندس و استبرق بهشت پوشانیده باشند پس
میشوند بر آن ناقها با زینت تمام حلهای بهشت در بر و تاجها از مروارید تر بر سر که آن
تاجها در سر ایشان نور بخشند و درخشنده مانند ستارها که در آسمان از نزدیک بدور
میدرخشند پس ارواح مؤمنان در عرصهٔ بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر
جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان ایشان را
استقبال کنند و تا آسمان پایین تر ایشان را مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام
و آن صحرائیست در پشت کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و
قریهها تا زیارت کنند اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان
ملکی چند باشند که بگردانند روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند
یعنی امور دیگر که موجب اندوه ایشان میگردد و دیدن آنها از ایشان پنهان می
گردانند و امور دیگر که موجب سرور ایشان است با ایشان مینمایند و بزیارت قبرها که

بدنهای اصلی ایشان در آنجاست میروند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ می
شوند ندا میکند جبرئیل علیه السلام در میان ایشان که برگردید بسوی غرفهای
بهشت پس برمیگردند چون حضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست و گفت
فدای تو شوم این از برای مؤمنان است حال کافر چون است فرمود بدنهای ملعون چند
در زیر خاک و روحهای خبیث چندند که ساکن کرده اند ایشان را در وادی
برهوت در چاه کبریت در آنجا معذبند بر زخمها و هولهای آنها میرسد بدنهای
ملعون خبیث ایشان که در زیر خاکند بمنزلهٔ کسی که در خواب باشد و خوابهای
هولناک ببیند و پیوسته آن بدنها خائف و ترسانند و روحها معذبند بانواع
عذابها و پیوسته در زندان غضب الهی محبوسند و روحی و راحتی نمییابند تا آنکه قائم
ما علیه السلام ظاهر شود پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمی
گردانند و حضرت قائم گردن ایشان را میزند و بسوی آتش و در قیامت بجهنم میروند
و ابد الآباد در جهنم معذب خواهند بود مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود
که ارواح مؤمنان در عالم برزخ در بهشت خلدند که در آسمانست و از احادیث بسیار
ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشند و آن احادیث بیشتر و معتبرترست و ممکنست
که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید
البته اعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه و براهین قاطعه معلوم میشود آنست
که نفس بعد از موت باقیست و اگر محض ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد
معذبست و اگر مستضعف است که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا حجت کما ینبغی
بر او تمام نشده است مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد دشتستانی میباشند و
اطلاعی بر اختلاف مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمیتوانند ببلاد دیگر آیند
که تفحص دین حق بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته

و بشیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند
و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها را در برزخ سؤالی و عذابی نخواهد بود
و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعدل خود یا بفضل خود با ایشان
سلوک کند و سایر مردم را روح با ایشان بر میگردد در قبر یا بجمیع بدن یا ببعضی از
بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال
میکنند از بعضی از عقاید و از بعضی از اعمال و بمقتضای آن ثواب و عقاب میابند
و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است و سؤال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین
او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها
همه در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند
اجسام جن و ملائکه شبیه باجساد اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن
میباشد و ممکن است که روح را الحال حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت ببدن
اصلی واقع شود باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و میدانند بآن عود خواهد
کرد چنانکه از بعضی از اخبار ظاهر میشود و با توجیه اکثر اخبار که در باب ثواب و
عذاب قبر و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت
اهل خود و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان
با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف تمام
میشود نیز مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد در عالم
برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول بتجسم روح بلطف اجساد
مثالیه اما چون اجساد مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است و مانعی
شرعا و عقلا از قول بآن نیست البته قایل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم
میآید باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است

بر بطلان

بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت بر نفی آن
قایم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قایل بآن شده اند بسیاری از
مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محمد بن شیخ مفید علیه الرحمه
در جواب مسایل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است
که معذب نمیشود در قبر هر میتی بلکه معذب میشود کسی که محض کفر داشته باشد
و منعم نمیشود هر میتی بلکه منعم میشود کسی که محض ایمان داشته باشد و غیر این
دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت شده است که سؤال قبر نیز
مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر و
و تنعیم مؤمن در آن پس خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در
قالبی مثل قالبش در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و منعم میگرداند او را تا روز قیامت
پس چون در صور بدمند انشا میکند جسد او را که پوسیده است در زمان و متفرق
گردیده است پس برمیگردانند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی موقف
و امر میکند که او را بجنت خلد ببرند و ابد الآباد در آن متنعم میباشد اما آن جسدی
که بآن بر میگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع آن مینمایند و صورت
او را نیکو میگردانند که هرگز پیر نمیشود با آن تعدیل طباع و تعب و ماندگی و سستی
او را در بهشت نمیباشد و روح کافر را در قالبی قرار میدهند مثل قالبش در دنیا
در محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی که معذب میگردد بآن تا قیامت پس جسد
او را انشا میکنند جسدی را که مفارقت کرده است از آن در قبر و برمیگردانند روح را
بآن و بآن بدن معذب میگردد همیشه در آخرت و جسدش بنحوی ترکیب میکند
که فانی نشود **فصل نهم** در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت که پیش
از نفخ صور واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است

که قرآن مجید ناطق است و در قصهٔ ذوالقرنین فرموده است که چون سد را تمام ساخت
که مانع بیرون آمدن یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعدهٔ پروردگار
من سد را با زمین هموار میگرداند و وعدهٔ پروردگار من حق است و در جای دیگر
فرموده است تا وقتی که گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از
هر بلندی بسرعت بزیر آیند و نزدیک شود وعدهٔ حق قیامت و مفسران از حذیفه
روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است
و ماجوج امتی است و هر یک چهارصد امتند و مردی از ایشان نمیمیرد تا هزار
فرزند از صلب خود می بیند و ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درخت ارز
بلندند و صنفی از ایشان طول و عرض شان مساویست و این صنف اند که هیچ کوه و
آهنی در پیش ایشان نمیایستد و صنفی یک گوش خود را فراش خود میکنند
و دیگری را لحاف خود و نمیگذرند بفیلی و شتری و خوکی و سایر حیوانات مگر آنکه
آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند مقدمهٔ ایشان در شام
خواهد بود و ساقهٔ ایشان در خراسان و نهرهای مشرق و دریاچهٔ مازندران را
آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان در احادیث معتبره وارد نشده است باینها
اکتفا کردیم و مجملاً ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد
ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید وارد شده است باید آورد و گوش بسخن
ملاحده و شبههای ایشان نباید داد و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دوم
دابة الارض است کما سیأتی در رجعت مذکور شد سیوم بیرون آمدن آفتاب
از جانب مغرب چنانچه حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات
پروردگار تو نفع نمیبخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب
در ایمان او خیری و طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت

کرده اند

کرده اند که آیات طلوع آفتابست از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و هرج
و قیامت و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آیات
پروردگار طلوع شمس است از مغرب و خروج دابة الارض و دخان و کلینی و شیخ
طوسی بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع
شود همه کس ایمان میآورند و ایمان بایشان نفعی نمیبخشد و علی بن ابراهیم نیز
بسند صحیح روایت کرده است که چون آفتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان
آورد ایمان باو نفعی نمیبخشد چهارم دخانست که در احادیث سابقه مذکور شد
و آن اشاره است بآنکه حق تعالی فرموده است یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی
الناس هذا عذاب الیم یعنی روزی که بیاورد آسمان دود هویدائی را که فرا گیرد
مردم را گویند این عذابیست دردآورنده پروردگارا عذاب را از ما دور کن بدرستیکه
که ما ایمان میآوریم بعد از آن فرموده است ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم
بدرستی که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دخان
آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان
پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکام
برسد و زمین مانند خانه شود که در آن آتش افروخته باشند و چهل روز
بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس و حسن بصری و دیگران روایت
کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام مجمل وارد شده است و این تفاصیل در
آنها بنظر نرسیده است بهمین نحو ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان
اشاره است بقحطی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد منافی اخبار
معتبره است از عامه و خاصه و در بعضی از روایات وارد شده است که این دخان
در رجعت ظاهر خواهد شد **فصل ششم** در بیان نفخ صور است و فنای اشیا

بدانکه آیات بسیار دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه
و خاصه وارد شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید
یعنی بوقی که یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و از روزی که او خلق
شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهیست که هرگاه فرمان حق تعالی
برسد در صور بدمد چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در صحیفه
کامله فرموده است و اسرافیل صاحب صور که دیده ها کشوده و انتظار می کشد از جناب
تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آگاه میسازد و زنده میکرداند
بدمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گرو اعمال خود اند و حق تعالی در سوره
کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه
فرموده است روزی که بدمند در صور و حشر کنیم مجرمان را با دیده های کبود و در
مومنین فرموده است پس هرگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد
بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزی که بدمند در صور پس بترسند
آنچه هر که در آسمانها و در زمین است گفته اند که از شدت خوف میمیرند مگر کسی
که خدا خواهد که نمیرد گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
که در نفخ صور نمیمیرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمیکشند مگر یک
صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در مقام مخاصمه و منازعه و معامله
باشند و مراد نفخه اولی است که با آن میمیرند مفسران روایت کرده اند که قیامت
بر پا شود در وقتی که دو مرد جامه ها کشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز
جامه ها را نپیچیده باشند که قیامت بر پا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز
بدهانش نرسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی کنند
و نه بسوی اهل خود و خانهای خود بر گردند علی بن ابراهیم روایت کرده است که

در آخر

در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود در وقتی که در بازارهای خود
در مخاصمه باشند پس همه بمیرند در جای خود و احدی از ایشان بمنزل خود بر نمیگردد
و وصیتی نمیکنند پس حق تعالی نفخه دویم را فرمود که و نفخ کرده شود در صور پس
ایشان از قبرها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرصه و محل حکم او بسرعت روند
گویند ای وای بر ما کی ما را بر انگیخت و محشور کرد از جای خواب ما این است آنچه
وعده داده خداوند رحمن و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدائی پس ناگاه همه
در یک موضع نزد ما حاضر شدند و در سوره ص فرموده است انتظار نمیکشند مگر یک
صیحه را و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود در صور
پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی میمیرند پس بار دیگر در صور
میدمند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر میکنند یا انتظار میکشند که با ایشان
چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که دمیده میشود در صور آن روز است
که وعیدهای خدا بعمل میاید و فرموده است و گوش بده و بشنو روزی که ندا میکند
ندا کننده از مکانی نزدیک روزی که میشنوند صیحه را بحق و راستی آن روزیست که بیرون
میایند مردم از قبرها بدرستی که مائیم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ماست
بازگشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون میایند بسرعت این حشریست
که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است که پس هرگاه بدمند در ناقور یعنی در بوق
پس آن روز روزیست که دشوار است بر کافران و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم
شد که دو نفخ در صور البته می باشد یکی دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و
اهل آسمانها میمیرند یک نفخه و دیگری در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه
خلایق یک مرتبه زنده میشوند و بعضی از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمند نفخه
اول نفخه فزعست که میترسند و نفخه دویم نفخه صعقات که میمیرند و نفخه

ستوم نفخهٔ قیام است که مرده زنده میشوند و از قبرها بیرون میآیند و این قول نادرست
و در احادیث معتبره بغیر دو نفخه نیست و تاویلی که بعضی کرده اند که صور جمع صورت
است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها و قیامت بتوجیه است و منافی ظواهر
آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم
بسند معتبر از ثویر ابن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام سؤال کردند که فاصله میان نفخهٔ اول و دوم چند گاه خواهد بود
حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله چگونه میدمند در صور
فرمود اما نفخهٔ اولی پس بدرستی که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدنیا
پس فرود می آید با صور و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر
مابین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید
میگویند خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل
فرود می آید بحظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه می کند چون اهل زمین اسرافیل را
می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور
میدمند و صدا بیرون میاید از طرفی که بجانب زمین است پس در زمین صاحب
روحی نمیماند مگر آنکه میمیرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانهاست
پس در آسمانها صاحب روحی نمیماند مگر میمیرد مگر اسرافیل پس حقتعالی میگوید
با اسرافیل که ای اسرافیل بمیر پس او نیز میمیرد و بر این حالت میمانند آنقدر که خدا
خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت و موج می آیند و امر میکند کوه
ها را که روان میشوند و بحرکت میآیند و هبا میشوند و بر طرف میشوند و حضرت
فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی بزمینی
که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد و بنائی و کوهی و درختی

و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرده و عرش خود را بروی
آب خواهد گذاشت چنانچه اول عرش نه گذاشته بود و استقلال او و عظمت و قدرت
ظاهر خواهد شد پس در آن وقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار
بلندی که باطراف آسمانها و زمین برسد و گوید از برای کیست پادشاهی امروز
و چون کسی نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید از برای خدای یگانهٔ
قهار است و منم قهر کردم خلایق را همه را و میرانیدم ایشان را منم خداوندی
که بجز من خداوندی نیست و شریکی ندارم و نه وزیری و منم آفریدم خلق را بدست
قدرت خود و منم میرانیدم ایشان را بمشیت خود و منم زنده میکنم ایشان را بقدرت
خود پس خداوند جبار نفخهٔ خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی
که بجانب آسمانهاست پس در آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه
بود و حاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق
از برای حساب پس حضرت بسیار گریست و در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب زید
نرسی از عبید بن زراره روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلم شنیدم که گفت
که چون میمیراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را
و مثل آنکه میمیرانده است ایشان را و اضعاف این زمانها پس میمیراند اهل آسمان اول را
و بر این حالت میگذارد مثل آنچه خلق کرده است خلق را و مثل آنچه میرانیده است اهل
زمین را و اهل آسمان اول را و اضعاف آنرا پس میمیراند اهل آسمان دوم را و هم
چنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر می فرماید پس میمیراند اهل آسمان سیوم را و هم
چنین میمیراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته تاخیر مینماید
تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر مینماید بقدر زمانهای گذشته
و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را و باز اضعاف جمیع زمانهای گذشته

تا خبر میدهند پس میمیرانند جبرئیل را پس باز بقدر اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیرانند اسرافیل را و باز مثل اضعاف جمیع زمانها تاخیر میفرماید پس میمیرانند ملک الموت را پس باز مثل اضعاف زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میفرماید از کجایند پادشاهان مغرور پس خود در جواب میفرماید از خداوند یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدائی ادعا میکردند کجایند متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت عرض کردم که چنین چیزی میباشد بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود زمانهای پیش از آفریدن خلایق درازتر است از این و بر آنها مطلع نشدید بر اینها نیز مطلع نخواهید شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب ظاهر منافی ظواهر آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیک نفخه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن مجهول الحال است تاب معارضه آن آیات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و استبعاد که جمعی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بچه فایده است وجهی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هرچند بر ما مخفی باشد و ممکن است در آن لطفی باشد نسبت بمکلفین که چون مخبر صادق این خبر را قبل از وقوع با ایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بعزتها و دولتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی و تفرد او در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست که جمیع زندها بامر حق تعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلاف است در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد و غیر جمادات نیز

قی

بالحیثیت معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقیند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگرداند یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمیشوند و اجزای آنها متفرق و پراکنده میشود و بعد بقدرت خود اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها بر میگرداند متکلمان عامه را در این باب اقوال بسیار است که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از آیات و اخبار استدلال کرده اند و قایلان بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ کَمَا بَدَأْنَا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَ یَبْقٰی وَجْهُ رَبِّکَ و قایلان بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که دلالت میکند بر آنکه حشر بجمیع اجزا متفرقه است مانند قصه ابرهیم و عزیر علیهما السلام و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلایل عقلیه از جانبین مدخولست و جزم باحد طرفین مشکلست و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشود چنانچه خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت میکند بر فنای اجسام کرده است و تاویل میکند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه ابرهیم علیه السلام وارد شده اما بعضی از احادیث معتبره صریحست در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق فرمود که روح باقیست تا وقتی که در صور بدمند پس در آنوقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حسی میماند و نه محسوسی پس بر میگرداند اشیا را چنانچه ابتدا کرده است مدبر آنها و آن چهارصد سال است که خلق قطع میشوند در آن و این در میانه دو نفخه صور است و در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که اکثر آنها را متواتر میدانند مذکورست که اوست

فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها منکردد مثل مفقود آنها
ونیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها عجیبتر از بوجود آوردن آنها از عدم
وچگونه چنین نباشد وحال آنکه اگر جمع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغان و
چهارپایان وجمیع اصناف آنها واحمقان وزیرکان جمیع امتها بر آنکه احداث کنند
پشه را قادر بر آن نباشند وراهی بسوی ایجاد آن نیابند وهر آینه حیران گردد عقل
های ایشان در علم آن وحیران وعاجز گردد قوتهای ایشان وبر گردند وامانده
واعتراف کنند بآنکه مقهورند واقرار کنند بعجز از انشای پشه واذعان کنند
بضعف از فانی کردن وبدرستی که حق تعالی بر میگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ
چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن آنها چنین بود وبعد از فنای دنیا نه
خواهد بود ونه مکانی ونه حینی ونه زمانی معدوم میگردد در آن وقت اجلها
ووقتها وزایل میگردد سالها وساعتها پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه
قهار که بازگشت جمیع امور باوست در وقتی که آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند
ودر هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی نتوانستند کرد واگر قدرت بر امتناع
داشتند هر آینه دایم می بود بقای آنها در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت
پادشاهی خود نکرد واز برای خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان
یا از برای وحشت وتنهایی که با ایشان انس بگیرد بیافرید وبعد از آفریدن که آنها را
فانی میگرداند از برای ملالی نیست که از تصرف وتدبیر آنها بهم رسانیده باشد
یا بر او سنگینی ودشوار بوده باشد بقای آن وباز برمیگرداند آنها را بعد از فانی
کردن بعنوان آنکه احتیاجی بآنها داشته باشد یا استعانت ویاری بآنها بجوید
واین خطبه صریح است در فنای جمیع چیزها وبنابر این چاره نیست از قول بجواز
اعاده معدوم ووجوهی که از برای تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند

فایده

فایده نبخشد واظهر جواز اعاده معدوم است عقلاً وشرعاً وهر گاه چیزی را از کتم
عدم بوجود توانند آورد دیگر بار بعد از اعدام مثل ایجاد توانند کرد وحال انکار از حد
امکان بدر رفته است واگر کسی بر جواز شرعی دعوای بداهت کند دور نیست اما احاد
افنای مطلق بحد یقین نرسیده است که افاده مطلق کند پس رد اخبار نباید کرد ودر
مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت **فصل هفتم** در بیان سایر احوالیست که حق تعالی
خبر داده است که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید دانست که حق تعالی در آیات
کریمه خبر داده است از مقدمات حشر ایمان وبسبب استبعادات ملاحده وشبهه
های فلاسفه راه تاویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزی که بپیچیم
آسمانها را مانند پیچیدن نامهها وفرموده است هر گاه شق شود آسمان وبرنگهای
مختلف نماید وباز فرموده است که منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد و
فرموده است که در وقتی که آسمانها از انجای خود دور کنند وباز فرموده است که آسمان
شکافته شود ودر کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان برطرف
شود واز آسمان فرو ریزند ونور آفتاب وماه برطرف شود وآفتاب وماه با یک
دیگر جمع شوند وکوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند واز یکدیگر بریزند
ومانند ذرهها بهوا روند وبا زمین هموار شوند وزلزله عظیمی در زمین بهم رسد
که جمیع بناها وبلندیها از زمین برطرف شود وهموار شود که هیچ بلندی در آن
نماند وسطح شود وفرموده است وسؤال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که
میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی مستوی که
هیچ در آن نه پستی ونه بلندی وعلی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم
محشور وجمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه انس وجن را در یک چشم زدن

در یك مكان جمع كند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان
دوم را بزیر آورد كه دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر
آورد و محیط كرده اند بمردم پس او بزیر آید با گروهی از ملائكه و منادی ندا كند
باین آیه یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و
الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید
كه نفوذ كنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ كنید و نتوانید نفوذ
كرد مگر بقدرت خدا و حكم او پس حضرت گریست راوی پرسید كه در این وقت
رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان او در كجا باشند فرمود ایشان بر روی تلی
از مشك خوشبو بر منبرها از نور مردم محزون می باشند و ایشان محزون نیستند
و مردم میترسند و ایشان نمیترسند پس آیه خواند كه مضمونش اینست هر كه
بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند پس
فرمود كه بخدا سوگند كه حسنه در این آیه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است
و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت كرده است كه چون روز قیامت شود جمع كند
حق تعالی همه بندگان را در یك بقعه زمین و وحی نماید باسمان اول كه فرود آ
با هر كه در توست پس فرود میآید آسمان اول با دو برابر هر كه در زمین است و
آسمان دوم فرود میآید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و
همچنین اهل هر آسمان بزیر می آیند با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سرا پرده
اند از ملائكه پس منادی ایشان را ندا می كند باین آیه كه گذشت پس نظر میكنند كه هفت
طوق از ملائكه بایشان احاطه كرده است و از هیچ طرف بدر نمیتوانند رفت

فصل هشتم

در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است و اذا الوحوش حشرت یعنی
و هرگاه وحشیان محشور شوند و فرموده است ما من دابة فی الارض و لا طائر

یطیر

یطیر بجناحیه الا امم امثالكم ما فرطنا فی الكتاب من شیء ثم الی ربهم
یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی كه راه رود بر روی زمین و نه مرغی كه بدو
بال خود پرواز كند مگر امتی چند مانند امثال شما در آنكه حق تعالی ایشان را خلق
كرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نكرده ایم و ترك ننموده ایم
در قرآن مجید یا در لوح محفوظ هیچ چیز را كه ذكر نكرده باشیم پس بسوی پروردگار
خود محشور میشوند و مشهور میان مفسرین آنست كه مراد از حشر در این دو
آیه محشور شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است در
دنیا و مشهور میان متكلمین خاصه و عامه آنست كه ایشان محشور میشوند قتاده
از مفسران عامه گفته است كه همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنكه تقاص فرماید
مظالم ایشان بكند و معتزله گفته اند كه حق تعالی حشر میكند جمیع حیوانات را
در قیامت تا عوض المهائی كه بایشان رسیده است در دنیا بمردن و كشته شدن
و غیر آن بیابند و چون عوض آن المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت
باقی میدارد و اگر خواهد فانی میكند ایشان را اخباری كه در حدیث وارد شده است
و اشاعره گفته اند كه بر خدا واجب نیست اما حشر میكند وحوش را و قصاص
میكند حیوان شاخ دار را برای ستمی كه بر حیوان بی شاخ كرده است در دنیا
آنگاه بایشان میگوید بمیرید پس همه میمیرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی
گفته است كه حق تعالی حشر میكند وحوش را كه بایشان برساند آنچه مستحق
اند ایشان او را از عوضها بر المهائی كه بایشان رسیده است در دنیا و انتقام
بكشد از برای بعضی از بعضی پس چون رسید آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس
آنها كه میگویند كه عوض دایم است میگویند كه ایشان منعم خواهند بود همیشه
و آنها كه میگویند كه عوض منقطع است بعضی میگویند كه خدا عوض را دایم

دارد از برای ایشان تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که حشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت از
چهارپایان و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد پس عدالت خدا بمرتبه میرسد که در آن
روز که حق بی شاخ را از شاخ دار میگیرد پس میگویند خاک شوید همه خاک میشوند
و از این جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت ترابا و آرزو میکند که او نیز خاک
شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت روزی
من در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم و بز بزکی بکر شاخ زدند
حضرت فرمود میدانید بچه سبب اینها بزکی بکر شاخ زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت
فرمود و لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی
و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در
خطبه فرمود ایها الناس گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده میشود و گناهی
که آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او میترسیم اول
گناهی است که حق تعالی او را در دنیا بر آن گناه عقاب کرده باشد پس خدا
از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده خود را دو بار عقاب کند دوم ظلم بندگانست
بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و فرماید
که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستمکاری اگر چه دستی بر دستی
زند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخ را باشد
پس قصاص میکند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد احدی
مظلمه نماند پس ایشان را می برد بسوی حساب سوم گناهیست که خدا آنرا پوشانیده
باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و ترسان است برای
گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز برای او چنانیم که او

امیدوار

از برای خود امیدوار نیز از برای رحمت او و میترسیم بر او عقاب بر او مؤلف گوید که گویا
این سه قسم در گناه مؤمنانست زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب
مینمایند و خوف سوم و خوف بر او باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است والا
بر حق تعالی قبول توبه واجبست بسبب وعده که فرموده است و در احادیث معتبره
بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و برادرم صالح بر
ناقه خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه عضبای من و علی بن ابی
طالب بر ناقه از ناقهای بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه عمم حمزه
سید الشهدا و بر ناقه عضبای و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است که هر که
زکوة انعام را ندهد و بمیرد حق تعالی او را در صحرای محشر کرداند که هر حیوانی
بسمی به پشت خود او را بکوبد و هر صاحب شمی بر روی او راه رود و ابن بابویه
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله ناقه را دید که پای او را
بسته اند و بار بر پشت آن حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید مهیا
باشد که فردای قیامت این ناقه با او خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج
بر آن بکنند آنرا از شترهای بهشت میگردانند و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقول است که نیکو گردانید قربانیهای خود را که مرکب شما خواهند
بود بر صراط و ایضا مرویست که اسبان غازیان در دنیا اسبان ایشانست در
بهشت و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که از بهائم در بهشت نمیباشد
مگر حمار بلعم بن باعور و ناقه صالح و گرگ یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب
اخبار بسیار است بلکه از ظواهر آیات و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشور

میشوند و بتدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است می کنند و بعضی از حیوانات
دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند ناقهٔ صالح و آنها
که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها بثواب مکلفان بر میگردند و محشور
شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر میشود
لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر
مکلفین از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه
داخل بهشت میشوند و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان
آورده باشند چنانچه از بعضی روایات سابقه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل
جهنم میشوند و مؤمنان ایشان مثابند بایمان و اعمال صالحه اما خلافست که ایشان
داخل بهشت میشوند یا در اعراف می باشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت
میشوند و درجات ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند که
ایشان در اعراف خواهند بود و علی بن ابرهیم گفته است که از عالم علیه السلم
پرسیدند از مؤمنان جن که آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را
حظیرها هست در میان بهشت و جهنم که مؤمنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند
بود و بمحض این روایت سند ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی ایشان را
وعده خود ثواب عاملان را البته عطا می فرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان
نیز در بهشت باشد خصوصا آیات سورهٔ رحمن که امتنان نعم بهشت بر انس و جان
هر دو کرده است و این روایت دلالت میکند بر خلاف آن و بعضی از مفسران گفته اند
در تفسیر قول حق تعالی لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان یعنی جماع نکرده است
حوریان ایشان را پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت می کند بر آنکه ایشان را
ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آیه آنست که حوریان

که خدا

که خدا با انس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهد جنی با او
مقاربت نکرده و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است فصل
نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است بدانکه خلافی نیست
میان اصحاب ما در آنکه اطفال مؤمنان با پدران خود به بهشت میروند چنانکه
حق تعالی فرموده است والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم
وما التناهم من عملهم من شیء یعنی آنها که ایمان آوردند و از پی ایشان رفتند ذریت
ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق ساختیم بایشان ذریت ایشان را و کم نکردیم از
ثواب اعمال پدران بسبب چیزی را و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه
در باب اطفال مؤمنان نازل شده است که ایشان را با پدران خود به بهشت می برند و
بعضی گفته اند مراد بالغانند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران برسند
حق تعالی ایشان را بدرجه پدران ملحق می گرداند بسبب ایمان ایشان و پدران و
این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه داخل اند
و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در
بهشت اند پس این آیه را خواند و علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه صلوات الله علیها تربیت می
میکنند و هدیه میدهند بپدران ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که قاصر بوده اند فرزندان از عمل پدران
ملحق میگرداند پسران را بپدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر راوندی
از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است که تزویج مکنید زن خوش روی
که فرزند نیاورد بدرستی که من مباهات میکنم بشما با امتها در روز قیامت مگر

بمنازلی که فرزندان در زیر عرش رحمان می‌باشند و استغفار می‌کنند از برای
پدران خود و محافظت می‌کنند ایشان را ابراهیم و تربیت میکنند ایشان را ساره
در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان بمیرد
منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر
و مادر یا خویشان مؤمن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد والا
بحضرت فاطمه صلوات الله علیها میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر
و اهل بیت مؤمن او بمیرند پس حضرت تسلیم بایشان می‌دهد و ایضا بسند صحیح از آن
حضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مؤمنان را بحضرت ابراهیم و ساره
علیهما السلام می‌دهد که غذا میدهند ایشان را بدرختی در بهشت که پستانها دارد
مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشان را
جامهای خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه به پدران ایشان بدهند پس ایشان
پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس
آن آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر علیه
السلام روایت کرده‌اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج
باسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم
گفتند او با اطفال شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم
علیه السلام در زیر درختی است که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال
چند از آن پستانها میمکند و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می‌آید حضرت
ابراهیم برمیخیزد و پستان را بدهان او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت
رسول و از احوال حضرت علی بن ابی طالب سؤال کرد گفت او را در میان امت

خود گذاشته‌ام گفت نیکو خلیفه گذاشته حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب
گردانیده است و اینها اطفال شیعیان اویند از خدا سؤال کردم که ایشان را بمن
بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه که یکی از ایشان می‌مکد طعم جمیع میوه‌ها
و نهرهای بهشت را در آن می‌یابد **مؤلف گوید** که ممکن است که بعضی را بحضرت
فاطمه دهند و بعضی را بابراهیم و ساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت بایشان
دهند و در اطفال کفار خلافست بعضی گفته‌اند تابع پدرانند در کفر و با ایشان
بجهنم میروند و بعضی گفته‌اند ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته‌اند حق
تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر میماندند
از اهل سعادت بودند ایشان را ببهشت می‌برد و اگر میداند که اگر میماندند از
اهل شقاوت میبودند ایشان را بجهنم می‌برد و بعضی گفته‌اند داخل بهشت می
شوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی نیست میان متکلمین شیعه
در آنکه ایشان داخل جهنم نمیشوند و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و
خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته‌اند و اکثر گفته‌اند
که از اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمهما الله علیهما و اکثر محدثین
شیعه را اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد
کرد و بحسب آن تکلیف ایشان را اثابت و معاقب خواهد کرد و این موافق احادیث بسیار
که در این باب وارد شده است چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی
المشهور روایت کرده است از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که چون
روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس بر طفل و بر کسی که در میان دو
پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد و اهل ضلالت طالب
شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد مانند زمان

جاهلست بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور خواهند
بود و کسی که در ابتدای بعث نفهمد و هنوز بر او حجت قایم نشده باشد و ابله
که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد
و مکلف نباشد و کر و کنگ مادرزاد پس در باب ایشان خدا حجت تمام میکند
و پیغمبری بر ایشان مبعوث میگرداند و آتشی از برای ایشان می‌افروزد و پیغمبر می
گوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که
داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد
شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت کرده‌اند
که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرفی را که سن او را دریافته باشد
و چیزی نفهمد و هر کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز
میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق
تعالی بر ایشان حجت تمام میکند بانکه ملکی را بسوی ایشان میفرستد تا آخر
آنچه در حدیث سابق گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده
است که از حضرت صادق علیه السلم سؤال کردند از کسی که در فترت مرده باشد
و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه حضرت فرمود که خدا بر ایشان
حجت تمام میکند و آتشی میافروزد و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد
بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی میفرماید من شما را
تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل آنرا روایت کرده است
در باب انکه کنگ و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر
در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند
و آتشی میافروزد و امر میکند ایشانرا که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که

خدا داند که او از اهل سعادت است خود را در آن آتش میاندازد و بر او سرد
و سلامت خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند
و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا باتش برند ایشان گویند پروردگارا
ما را امر میکنی که باتش ببرند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار
میفرماید که من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت
من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غایبانه شما را امر کند و ابن
بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبدالله بن سلام که گفت سؤال
کردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی
حجتی حضرت فرمود معاذ الله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت اند یا در
جهنم فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند
آتشی را که آنرا فلق مینامند و بدترین آتشهای جهنم است در عذاب پس بیرون
میاید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آنرا امر
میفرماید که بدمد بر روی خلایق دمیدنی پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره
میشود و نور ستارها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف
میشوند و دیدها تار میشوند و زنان حامله فرزند میافکنند و اطفال پیر میشوند
از هول آن در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را
در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است که او سعادتمند است
خود را در آن میاندازد و بر او برد و سلام میشود چنانکه بر ابرهیم علیه السلم
شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را
در آتش نمیافکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را برباید از برای آنکه ترک
امر خدا کرد و امتناع نمود از دخول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در

جهنم و احادیث دیگر در این باب بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه
رحمه الله علیه گفته است که جماعتی از اصحاب کلام انکار این کرده‌اند و می‌گویند
که در دار جزا تکلیف نمی‌باشد و جواب گفته است که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار
جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار
جزا خواهد بود **مؤلف گوید** که چه استبعاد دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا
باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه در
کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت صادق علیه السلام فرمود
که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان اهل خلاف را داخل بهشت
زراره گفت فدای تو شوم این چگونه می‌شود فرمود که امام ناطق بمیرد و امام
بعد از او از روی تقیه صامت است و ظاهر دعوای امامت نمی‌کند پس هر که در
این زمان بمیرد داخل بهشت می‌شود و صاحب تاویل آیات باهره از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل
بهشت یطوف علیهم ولدان مخلدون یعنی می‌گردند بر دور ایشان پسران که گوش
واره در گوش یا همیشه ساده و مقبول که حضرت فرمود که پسران اهل دنیا اند که
حسناتی نداشتند که ایشان را ثواب دهند و گناهان نداشتند که ایشان را عقاب
کنند ایشان را خدمتکاران اهل بهشت کرده‌اند و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدمتکاران اهل بهشت اند بصورت
پسران آفریده می‌شوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این حدیث را
در تاویل این آیه روایت کرده است و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده
است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم که چه می‌فرمایی در اطفال
که پیش از بلوغ بمیرند فرمود سؤال کردند از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله

علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که
دست از ایشان بردارید و در باب ایشان سخنی مگویید و علم ایشان را بخدا بگذارید
مؤلف گوید که اصل در این باب آن است و مجمل باید دانست که دلایل عقلیه و نقلیه
وارد شده است از آیات و اخبار که حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمی‌کند و در باب
اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد
یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد ایشان را بدون حجت دیگر
که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهند کرد پس یا تکلیف دیگر ایشان را خواهند کرد و ثواب
و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره بسیار وارد شده
است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محیی الدین عربی نیز از صوفیه اهل سنت باین
قایل شده است چنانکه بخاطرم می‌آید که در کتاب فتوحات دیده‌ام یا ایشان را
در اعراف جا می‌دهند یا به بهشت می‌برند و درجه پستی در بهشت خواهند داشت
یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف
خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا
باید گذاشت و باید دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان
سلوک می‌کند و ظلم و جور نسبت با ایشان نمی‌کند و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب
نمی‌کند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی خواهند بود که مسرور باشند بر ایشان
بلکه ملتذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت می‌یابند از خدمتهای
مرجوعه بایشان والله یعلم **فصل دهم** در بیان میزان است و حساب و سؤال و رد
مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیت میزان و در قرآن مجید در
مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف می‌فرماید والوزن یومئذ الحق
فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا

أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس
هر کس سنگین باشد ترازوهای وی پس ایشان اند رستگاران و هر کس سبک باشد
ترازوهای وی پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنکه بودند
که بآیات ما ستم میکردند و در سوره مؤمنان نیز نزدیک باین مضمون را فرموده است
و در باب کافران فرموده است در سوره کهف پس برپا نمیداریم از برای ایشان وزنی را
و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز قیامت
پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل
آن را می‌آوریم در میزان عمل او و ما کافی‌ایم از برای حساب کردن و در سوره قارعه
بر خفت و ثقل موازین را فرموده است پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن
بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه
بر ظاهر حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب مینماید که
زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را می‌سنجد و حسنات را در یک کفه می
گذارد و سیئات را در کفه دیگر و این جماعت نیز خلافی کرده اند در کیفیت وزن
زیرا که اعمال عرضی چند اند و وزن نمیدارند و قابل وزن نمیباشند پس بعضی گفته
اند صحایف اعمال را میسنجند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت
فرمود صحیفها را وزن میکنند و بنابراین باید حق تعالی صحیفها را در خور اعمال
وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند بصورتهای نورانی
نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را با یکدیگر
وزن میکنند و بعضی بتجسم اعمال قائلند و میگویند باعتبار اختلاف نشأتین انقلاب
حقایق جایز است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا بآب و شیر مصور میشود در این

سخن

سخن طریق عقل بسیار دور است و با معادی که اهل اسلام قایلند موافقت ندارد
زیرا که ایشان بعود همین بدن قایلند و باختلاف نشأه قایل نیستند و با انحلال
قول بانقلاب حقایق سفسطه است و اقرب بعقل آنست که حق تعالی مناسب آن انوار
و افعال و اخلاق و انواع هر چیزی چند خلق کند از صور حسنه و قبیحه که حسن و قبح
آنها مصور و معاین گردد بلکه با مذهب کسی موافق است که معاد را در عالم مثالی
و اجساد مثالیه قایل باشد و ایضا خلافست بر تقدیر حمل میزان بر حقیقت آن که آیا
از برای هر کس یک ترازوست یا آنکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن
هر کس را یک ترازوست یا آنکه ترازوی هر کس جداست و بر تقدیر جدا بودن هر کس را
یک ترازوست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال ترازوهای متعدد
هست و چون خصوص این شقوق معلوم نیست بایمان اجمالی در این ابواب کافیست
و جمعی از متکلمان خاصه و عامه قایل شده اند بآنکه میزان کنایه از عدالت است و موازنه
میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر آن شخص اقرار
بعدالت حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن و ترازوست و اگر اعتقاد ندارد بآن
کشیدن کی باور میکند و میتوان گفت که خود حسنی چند را آوردن و سنجیدن
و این رجحان را ظاهر کردن بر چه دانم که این بر وجه عدالت است پس فایده در این
کشیدن نیست و مؤید اینست آنکه در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است
که زندیقی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که
اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج بوزن کردن
چیزی که عدد اشیا را نداند و ثقل و خفت آنها را نداند و خدا هیچ چیز بر او مخفی
نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود مراد عدالت پرسید چه معنی
دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود

عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که
از حضرت صادق علیه السلام پرسید از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ
لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه
گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع
خود قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده
اند که در قیامت ترازوها هست مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته
باشد و اعمال را در آنجا بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن
نمیتوان کرد و موصوف بخفت و ثقل میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر که
ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب عظیم داشته باشد و آنکه
خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق ثواب جزیل نداشته
باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه از ذریت او
علیهم السلام موازین اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم
میکنند در آن باب بعدل و صواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان
فلان است و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و تخویف نموده
است مراد آنست که او را از اعمال شر باز دارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها
خلاص میشود و هر که را خدا عفو کند از او فایز میشود بنجات و کسی که سنگین باشد
موازین او که استحقاق ثوابش زیاد باشد ایشان رستگاران اند و هر که سبک
باشد موازینش بآنکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکاران
جانهای خود اند و در جهنم مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده
و حقیقت و مجازی که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه
و استبعادات وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است الا چون روایات

در این باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آن را بعلم ایشان گذاشت
و جزم باحد طرفین مشکل است و اما حساب و سؤال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار
در آنها بسیار است و ایمان بآنها مجملاً واجب است در آیات بسیار وارد شده است
که خدا سریع الحساب و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای
ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ما است بازگشت ایشان
و بر ما است حساب ایشان و فرموده است که سؤال میکنیم از آنها که رسولان بسوی
ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سؤال میکنیم و در روایات وارد شده است
که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر
دوشیدن گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که
خدا را مشغول نمیگرداند حساب احدی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند
او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله
عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب و میزان آنست که اینها حق اند بعضی را
خود متوجه میشود و بعضی را بحجتهای خود میگذارد پس حساب انبیا و ائمه علیهم
السلام را خود میکند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را میکند و اوصیا متولی حساب
امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان گواهانند بر اوصیا و ائمه
گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما
و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است پس چگونه خواهند بود حال
ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و بیاوریم ترا گواه بر آنها و فرموده
است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و شاهد امیر المؤمنین علیه السلام است و حضرت صادق علیه
السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و بعضی از خلق بی حساب به بهشت
میروند و سؤال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ

إلیهم ولنسئلن المرسلین یعنی از دین سؤال میکنند و امامان از دین پرسؤال میکنند
مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که حق تعالی میفرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه
انس ولا جان یعنی پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از
شیعه بنی فاطمه علیهم السلام نه غیر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است
و هر که را حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول بازداشتن در موقف قیامت باشد
و نجات نمییابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدا و حق تعالی خطاب
میکند بکافران اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان بیک خطاب و یک دفعه که
هر یک حساب عمل خود را میشنود و از دیگری نمیشنود و گمان میکند که او مخاطب است
و لیس نه دیگری و مشغول نمیگرداند او را مخاطبه از مخاطبه و فارغ میشود از حساب
اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون میآورد از برای هر کس
نامه که آنرا ملاقات میکند گشوده شده که جمیع اعمال در آن نوشته شده است و هیچ
صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس اقرأ حساب کننده نفس خود میگرداند
و حاکم بر خود میگرداند و با او میگوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز از
برای حساب بر تو و جماعتی را خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهند دستها
و پاها و جمیع جوارح ایشان بر کردهای ایشان و خواهند گفت بپوستهای خود که چرا
گواهی دادید بر ما گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است
و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او است بازگشت شما تمام شد کلام صدوق
و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازوها نمیشود و دیوانها گشوده
نمیشود ایشان را فوج فوج بیحساب بجهنم می برند و نصب موازین و نشر دواوین
از برای اهل اسلام می باشد و علی بن ابرهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمهم الله علیهم

بسندهای

بسندهای معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش
حق تعالی از جای خود حرکت نمیکند تا سؤال کنند از او از چهار خصلت از عمر
او که در چه چیز فانی کرده است و از جسد او یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده
است و از مال او که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت
ما اهل بیت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب بازدارند
که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید
پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و
حکومتی بمن نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن
نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی
مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی
پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید بنده من بگذارید تا داخل بهشت
شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند
کافی باشد ایشان را پس داخل بهشت شود و آن فقیر باو گوید که چه چیز ترا باز
داشت گوید بطول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا
می بخشید تا آنکه مرا برحمت خود فرو گرفت و ملحق کرد بتوبه کاران پس تو
کیستی گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده
که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی
بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد و گفت یا ابن رسول الله من گناهی کرده ام که
میان من و خداست و بر آن احدی از مخلوقین مطلع نشده است و بر من گرانست و ترا
از آن جلیل تر میدانم که آنرا بتو عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت

شود و خدا محاسبهٔ بندهٔ مؤمن خود بکند او را بر یک یک از گناهانش مطلع گرداند
و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی
گناهان از او نیز مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد پس گوید باشید
او که حسنات شوید اینست معنی قول حق تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
و کان الله غفورا رحیما یعنی ایشان بدل میکند خدا گناههای ایشان را بحسنات
و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن گناهکار را می
آورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود متوجه
حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را
بر او میشمارند چون اقرار بهمه گناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر
میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای
مردم چون ببینند مردم گویند که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند
که او را ببهشت ببرند و اینست تاویل این آیه و این در گناهکاران شیعیان ما است
و نیز در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که حق تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده
باشد که او را بی حساب بجهنم میفرستند و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند
که اول چیزی که از بنده سؤال میکنند محبت ما اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی
و دیگران روایت کرده اند که در نامه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
با محمد ابن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای خدا
او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو کفایت میکند
و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده اید بپرهیزید از عذاب پروردگار
خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند در این دنیا نعمت حسنه است و زمین خدا

واسع است

واسع است و داده میشود بصبر کننده کان مزد ایشان بی حساب پس آنچه خدا بمؤمنان
داده است در دنیا حساب نمیکند ایشان را بان در آخرت حق تعالی میفرماید للذین
احسنوا الحسنی و زیادة یعنی برای آنها که نیکی کرده اند جزای نیکو هست و زیاده
بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است
او را یا در نعمتی که تقصیر کرده است در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که باز میدارند بنده را در قیامت نزد حق تعالی پس میفرماید که مقابله کنید میان
نعمتهای من و عملهای او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که
نعمتهای مرا باو بخشیدم و مقابله کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملها حق
تعالی شر را بخیر برطرف میکند و او را داخل بهشت میگرداند و اگر خیرش زیادتی کند
حق تعالی بان زیادتی او را ثواب عطا میفرماید و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیز
کاری از شرک کرده است یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را میامرزد
برحمت خود اگر خواهد و تفضل میکند برو بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند
بحساب شیعیان ما پس آنچه از خدا است از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد
پس آن از ایشان است و آنچه حق ما است بایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند
ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم و در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا
میایم در قیامت پس میاید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا
سؤال میکند از امت من که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و صاحب
روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه انّ التقوی الصبر

والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فرمود یعنی گوش را سؤال میکنند از آنچه
شنیده است و چشم را از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی
و برقی بسندهای صحیح از آنحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مؤمن را
بر آنها حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را
معاونت نماید و فرج خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت
کرده است که آنحضرت ع فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه گفتند
بود گفت که حق تعالی میفرماید ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی پس سؤال کرده می
شوید در روز قیامت از نعیم و آب سرد مراد است و آن از نعمت لذتهاست حضرت
بصدای بلند فرمود که شما چنین تفسیر کرده اند و خلافها کرده اند بعضی گفته اند
آب سرد است و بعضی گفته اند طعام خوشبوی نیکوست و بعضی گفته اند خواب لذیذ
و خبر داد مرا پدرم که این اقوال را نزد جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت
در غضب شد و فرمود خدا سؤال نمیکند بندگان را از چیزی که بر ایشان تفضل
کرده باشد و منت نمیگذارد بر ایشان بآن و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح
پس چگونه بخالق عز و جل توان نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده
و ایشان را نهی از آن کرده است و لیکن نعیم محبت ما اهلبیت است و موالات و اعتقاد
بامامت ماست که خدا بعد از توحید و نبوت از آن سؤال میکند و آنرا از نعیم
گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا بآن بکند آنرا میرساند بنعیم ابدی بهشت که زوال
ندارد و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدران بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا علی بدرستی که اول چیزی
که سؤال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگ شهادت بوحدانیت خداست و آنکه محمد
رسول اوست و آنکه تو ولی و صاحب اختیار مؤمنانی بسبب آنچه از برای تو قرار داده است

از امامت

از امامت و من از برای تو قرار داده ام از وصایت پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید به
اینها را امیر رود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن
الحسین علیهما السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان و پا برهنه
و بی پیر و بی عیب و شیئی که در روز اول خلق شده بودند در یک صحرا و براند ایشان را
تا آنکه بایستند در عقبه محشر و ازدحام بیاورند و بر یکدیگر سوار شوند و بگذرانند
که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان بسیار شود و ناله و
گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از اهوال روز قیامت پس ملکی از ملائکه
از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان پست شود و دیدهها
ایشان خاشع گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای ایشان ترسان شود و سرها
بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا کند ایشان را که منم خداوندی
که جز من خداوندی نیست حاکم عادلم و ظلم نمیکنم و امروز میان شما بعدالت حکم
میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمهای مردم را بحسنات و سیئات تقاص
میکنم و بر بخشیدنهای مظلمها ثواب میدهم و نمیگذرد از این عقبه امروز ظالمی که نزد
او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش بخشد و من او را ثواب میدهم پس بچسبید
بیکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستم بر شما کرده است در دنیا و من گواهم
از برای شما بر ایشان و بس است گواهی من پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند
و طلب مظلمهای خود از ایشان میکنند و مدتی را بر این حال میباشند پس حال ایشان شدید
تر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود و بروایت دیگر عرق تا دهنهای ایشان می آید و فریاد
و فغان ایشان بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو میکنند که از سر مظالم خود بگذرند
و از این عقبه نجات یابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار را

خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید
مظلمها را بیکدیگر ببخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمیبخشید مظلمهای شما را
میگیرم پس اکثر ایشان شاد میگردند و مظلمها را می بخشند بامید آنکه از این شدت
نجات یابند و بعضی از ایشان میگویند پروردگارا مظلمهای ما بزرگ‌تر از آنست که
ببخشیم پس ندا میرسد برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای بهشت الفردوس
را بیارا اید بانواع نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان و در نظر ایشان
جلوه دهد پس منادی ندا کند از جانب حق تعالی که ای گروه خلایق سر بلند کنید
و این قصر را مشاهده کنید چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از او باشد
پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است که عفو کند مظلمه مؤمنی را پس اکثر آنها
عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی مانند که عفو نکنند پس حق تعالی فرماید که داخل
بهشت من نمیشود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان بر ذمه او باشد تا آنکه آن مظلمه
در وقت حساب از او بگیرند ای گروه خلایق مستعد حساب شوید پس راه ایشان را می
گشایند که بعرصه حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشوده شود و میزانها برپا
شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان بر خلقند و هر امامی گواهی میدهد بر اهل
عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است و ایشان را بسوی خدا خوانده است
پس مردی از قریش گفت یا ابن رسول الله هرگاه از برای مرد مؤمن نزد کافر مظلمه
بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت و حال آنکه او از اهل جهنم است حضرت
فرمود که میاندازند از گناهان مسلمانان بقدر آنچه از او بر کافر است پس کافر را
عذاب میکنند بسبب آن مظلمه یا عذابی که بسبب کفر دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان
نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه مسلمانی نزد مسلمانی باشد چگونه
مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند

و می

و میافزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد چه می
کنند فرمود از گناهان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناهان ظالم میافزایند و در
علل الشرایع روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض میاید و شکایت می
کند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر نه
ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند مؤلف گوید که از آیات و اخبار معلوم
شد که حقیقت اصل حساب و سؤال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از کی
سؤال و حساب میکنند و که را بی حساب ببهشت یا بجهنم میبرند معلوم نیست و ایضا معلوم
نیست که از چه چیز سؤال میکنند و حساب مینمایند جزم را اعتقاد داشت که از جمیع اموال
و نعمتهای دنیا سؤال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که
از برای حلال دنیا حسابست و از برای حرامش عقابست و در احادیث سابقه گذشت که
مؤمنان را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که ماکول و ملبوس و منکوح
حساب نمیباشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است که عامل آن بی حساب
بهشت میرود پس آنچه در باب بیحساب بهشت رفتن جمعی وارد شده است مخصص
عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل خواهد آمد و
جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب نکردن نعمتهای دنیا
نسبت بمؤمنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان دوم آنکه حساب نکردن
در امور ضروریه باشد مانند آن چیز که مذکور شد و حساب کردن در غیر
امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف در محرمات و کسب کردن از وجوه
غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضایع کردن
و بدانکه احادیث مختلف است در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن
و در بعضی وارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد

بر آن دلالت دارد و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مردگان
خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان مطلقا یا
غیر مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه
بنت اسد خوابیدن حضرت از برای مزید اطمینان باشد **فصل یازدهم** در بیان سؤال
از رسل و شهادت شهدا و دادن نامها بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال
قیامت حق تعالی میفرماید روزی که جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود
آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند علمی نیست ما را تویی بسیار داننده غیبها
و فرموده است که پس ما البته سؤال خواهیم کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان
فرستاده شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم
داد ایشان را بعلم و ما غایب نبودیم از کردهای ایشان و فرموده است چگونه خواهد
بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا بیاوریم بر ایشان گواه
و فرموده است که روزی که برانگیزیم در هر امتی گواهی بر ایشان از نفس ایشان
و بیاوریم ترا گواه بر ایشان و فرموده است که تا بوده باشد رسول گواه بر شما
و بوده باشید گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشان است عذابی عظیم
روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان
بانچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار
وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است که در تفسیر قول حق تعالی ماذا اجبتم یعنی
از رسولان می پرسند که چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای
شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای
ما و علی بن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم یعنی این روزیست

که نفع

که نفع میدهد راستگویان را راستگویی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت
شود و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصه
حساب نمیرسند مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش حق تعالی
باز دارند و حق تعالی با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که طلبند منادی که
جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را طلبند و او را از جانب راست
عرش الهی باز دارند پس صاحب امام شما علی بن ابی طالب علیه السلم را طلبند پس
بیاید و از جانب چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستد پس امت ایشان را در عقب آن
حضرت را با سایر امت طلبند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین علیه السلم باز دارند
پس هر پیغمبری را با امتش از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان طلبند
و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای سؤال کردن طلبند قلم باشد
بیاید و در برابر عرش الهی بایستد در صورت آدمیان پس حق تعالی از او سؤال کند
که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بان نموده بودم از وحیها قلم گوید بلی ای
پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی
از وحی خود حق تعالی فرماید کی گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا
بر سر تو احدی از خلق تو بغیر تو مطلع میتواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام
کردی پس لوح را طلبند او بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو می
فرماید که آیا قلم در تو رقم کرد وحیها را که من او را الهام کرده بودم و امر بان نموده
بودم لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را طلبند و
بیاید بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید
بتو لوح آنچه قلم در آن نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا
بجبرئیل پس جبرئیل را طلبند و بیاید در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند

جلیل فرماید که ای اسرافیل تو رسانیدی آنچه با تو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار
من و رسانیدم آن را بجمیع پیغمبران تو و ادا کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود از
تو و ادای رسالات تو بهر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحیها و حکمتها و کتابهای ترا
با ایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کلام و کتاب ترا باو
رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تست حضرت امام علیه السلم
فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن
عبد الله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهند و هیچ کس در آن روز قرب و منزلت
او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که ای جبرئیل
تو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از
کتاب و حکمت و علم من و ای محمد آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا صلی الله علیه
و آله گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی
او و فرستاده بودی او را با آن از کتاب و حکمت تو و علم تو و وحیها را آورد بسوی
من پس حق تعالی میفرماید بمحمد صلی الله علیه و آله که آیا رسانیدی بامت خود
آنچه را بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول گوید بلی
پروردگارا رسانیدم بامت خود آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت
تو و علم تو و جهاد کردم در راه تو پس حق تعالی گوید بمحمد که کی شهادت میدهد از
برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت
و ملائکه تو و نیکان از امت من و شهادت تو کافیست برای من پس ملائکه را طلبند
و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت تو نمود پس امت محمد صلی
صلی الله علیه و آله را طلبند و سؤال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت
و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت

کتبلیغ

که تبلیغ رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان
امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم
من قیام نماید و تفصیل کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان
امور را که در آنها اختلاف کنند بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین
پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را
که برادر من و وزیر من و وصی من بود و بهترین امت من بود و نصب کردم او را از برای
ایشان در حیوة خود که نشانه راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او
و او را خلیفه خود کردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی
او کنند امت من تا روز قیامت پس علی بن ابی طالب علیه السلم را طلبند و از او به
پرسند که آیا محمد صلی الله علیه و آله وصیت کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در
امت خود و ترا نصب کرد در حیوة خود که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا
بعد از او قایم مقام او کردید پس حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد صلی الله علیه
و آله وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه کردانید در امت خود و چون محمد را بسوی
خود بردی انکار من کردند امت او و مکر کردند با من و مرا ضعیف کردانیدند
و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم بر من داشتند کسی را که موخر کردانیده بودی
و موخر کردانیدند کسی را که مقدم کردانیده بودی و عرض مرا نشنیدند و اطاعت
امر من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی
علیه السلم گویند که آیا بعد از خود در امت من حجتی و خلیفه در زمین کذاشتی
که دعوت کند بندکان مرا بسوی دین من و راه رضای من علی علیه السلم گوید
بلی ای پروردگار من در میان ایشان کذاشتم حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر
ترا پس حضرت امام حسن علیه السلم را طلبند و همان سؤال که از علی بن ابی طالب

علیه السلام کرده‌اند او را و بکشند و هم‌چنین هر امام بعد از امام پیر را طلبند و حجت او را
بر اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی حمد ایشان را قبول نماید و اجازهٔ حجت ایشان را
بکند و در آن وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع می‌بخشد راستگویان را
راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان همه خلایق را جمع کند اول کسی را که بطلبد
حضرت نوح علیه السلام باشد پس از او بپرسند که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید
بلی گویند کی گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله پس نوح بیرون آید و پا
بر سر مردم گذارد تا بیاید بنزد محمد صلی الله علیه و آله و او بر روی تلی باشد از
مشک و علی علیه السلام با او باشد و اینست معنی قول حق تعالی فلما رأوه زلفة سیئت
وجوه الذین کفروا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر
گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ رسالت
حضرت رسول گوید ای جعفر و ای حمزه بروید و گواهی بدهید از برای نوح که او
تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق علیه السلام فرمود پس جعفر طیار و حمزه عم رسول
گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان راوی گفت فدای تو شوم علی
علیه السلام در آن وقت در کجاست حضرت فرمود شأن و منزلت علی علیه السلام از آن
بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح
نسبت بسایر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت رسول و اوصیای او صلوات الله
علیهم و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود نصب کنند ترازوها را
و حاضر کنند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه‌اند علیهم السلام شهادت می‌دهند
هر امامی بر اهل عالم خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت

نموده است

نموده است ایشان را بسوی امر خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق علیه
السلام در تفسیر قول خدای عز و جل فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید حضرت فرمود
که این آیه در امت محمد نازل شده است و در هر قرنی از این امت امامی از ما هست
که گواه است بر ایشان و محمد صلی الله علیه و آله شاهد است بر ما و بعضی گفته‌اند
آنست که امام هر زمانی را با اهل زمانش بیاورند و هر که امام زمان شهادت دهد
بر ایمان او بدهد نجات می‌یابد و منکران و مخالفان او را با ایشان بجهنم می‌برند
و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند از تفسیر قول الهی قل فلله الحجة البالغة یعنی بگو پس خدا راست حجت کامله
بر خلق هست حضرت فرمود که حق تعالی به بندهٔ خود میگوید در روز قیامت که آیا
عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر گوید جاهل بودم گوید چرا یاد
نگرفتی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود اینست حجت بالغهٔ خدا بر خلق و کلینی
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردی از شما
یعنی صلحا یا علمای شیعه در محله می‌باشد خدا حجت می‌کند او را بر همسایگان او
پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی‌شنیدید
آیا صدای گریهٔ او را در شب نمی‌شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی
می‌فرماید در اوصاف قیامت و اذا الصحف نشرت یعنی وقتی که صحیفه‌ها منتشر
و پهن شود علی بن ابرهیم گفته است که مراد صحیفه‌های اعمال مردم است و عیاشی از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس
نامهٔ او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او میآورد جمیع کرده‌های او را
از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها از هر چیزی که گویا الحال کرده
است پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است صغیره را

و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابرهیم روایت کرده است
در تفسیر قول حق تعالی حَتّیٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَ
جُلُودُهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهند
بر ایشان گوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکردند
علی بن ابرهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها
فرجهای ایشان است و این آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض میکنند بر ایشان
اعمال ایشانرا پس ایشان انکار میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم
پس گواهی میدهند بر ایشان ملئکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشانرا حضرت
فرمود پس کافران میگویند بپروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند از
برای تو و بحق تعالی سوگند یاد میکنند که ما اینهارا نکرده ایم چنانچه حق تعالی فرموده
است روزی که خدا مبعوث گرداند همه ایشانرا پس سوگند یاد میکنند از برای او
چنانکه امروز سوگند یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق حضرت
امیر المومنین علیه السلام کردند پس در اینوقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای
ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسخن می‌آیند پس گواهی میدهند گوش بآنچه شنیده
است از چیزهائی که خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بآنچه نظر کرده
است او بسوی چیزهائی که خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته
اند و پاها شهادت میدهند بآنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه
مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشانرا گویا میکند میگویند بفرجهای
خود که چرا گواهی دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی
که هر چیز را گویا گردانیده است و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او بر
میگردید و نمیتوانستید که پنهان کنید از خدا آنکه گواهی دهند بر شما گوش شما و نه

دیدهای شما و نه فرجهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها
که می‌کنید و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که چیزها که
بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم
شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه آمد و دعوای تناقض در آیات قران مجید میکرد از انجمله گفت در یکموضع فرموده
است که سخن نمیگویند مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمن و حرف حق بگوید
و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبوده ایم و ایضا
میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را
و در جای دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر
بر دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض
یکدیگر اند حضرت فرمود اینها همه در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه
در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سالست پس حق تعالی
جمع میکند ایشانرا در یک موطن که یکدیگر را میشناسند و استغفار میکنند بعضی
از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت رسولان
و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا و لعنت میکنند اهل
معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها در دار دنیا
و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان لعنت میکنند بعضی از ایشان
بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی میگریزند چنانکه
فرموده است که روزی که آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران
خود میگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در
موطن دیگر و در آنجا میگریند اگر آن صداها ظاهر کرده از برای اهل دنیا هر آینه غافل

کرده‌اند جمیع خلایق را از معاینهٔ خود و گواهان را آنچنانکه مذکور شد آنچه خدا خواهد از ایشان گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع می‌شوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشان را به سخن در میان آورند پس می‌گویند به خدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار نمی‌کنند به کردهای خود پس مهر می‌کند بر دهانهای ایشان و بعضی در میان آورند دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت می‌دهند به هر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان برمی‌دارند پس می‌گویند به پوستها و دستها و پاها که چرا گواهی دادید بر ما می‌گویند گویا کرد ما را آنکسی که هر چیز را گویا کرده است پس جمع می‌شوند در موطنی که بعضی در میان آورند در آن جمیع خلایق را پس سخن نمی‌گوید در آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حقی بگوید پس باز می‌دارند و از ایشان سؤال می‌کنند چنانکه فرموده است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبرانند و جمع می‌شوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر می‌کنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم می‌گیرد و این دیوان عدل الحق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس به حال خود و به دیگری نپردازد سؤال می‌کنیم از خدا برکت آن روز را و در علل الشرایع روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت فرمود که در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت می‌دهند برای او در قیامت و کلینی به سند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده مؤمن توبه نصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور گرداند گناهان او را در دنیا و آخرت راوی پرسید که چگونه مستور می‌گرداند فرمود که فراموش می‌گرداند از خاطر دو ملک که بر او

موکلند

موکلند آنچه را بر او نوشته‌اند از گناهان و وحی می‌کند به سوی جوارح او که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی می‌نماید به سوی بقعه‌های زمین که کتمان کنید بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون به مقام حساب درآید هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد به گناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید در روز قیامت شهادت می‌دهد و شفاعت می‌کند از برای کسی که او را تلاوت نموده و عمل به آن کرده تا آنکه او را به اعلای درجات بهشت می‌رساند و ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که ماییم گواهان شیعیان ما و شیعیان ما گواهانند بر مردم و به شهادت شیعیان ما ایشان جزا می‌دهند و عقاب می‌کنند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می‌آید ندا می‌کند آدمی را که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیر بگو و کار خیری بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز این ندا را می‌کند و ایضاً از آنحضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت نامه گشوده می‌دهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت کنید و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چنانکه خدای عز و جل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود که گواهان عدول بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است به بندگان و از برای ایشان با ملائکه گواهان از برای ایشان گرفته است و ملائکه چند بر هر یک از ایشان موکل کرده است که حفظ و ضبط می‌کنند آنچه از او صادر می‌شود از اعمال او و اقوال او و نگاه کردنهای او و همچنین بقعه‌های زمین که بر روی آنها طاعت و معصیت می‌کنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند بر او و از برای او و سایر بندگان مؤمن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان اعمال او گواهانند بر او

ما در برای او وجه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود بگواهی اینها از برای او وجه بسیار
کسی در قیامت شقی و معذب گردد بگواهی اینها بر او بدرستی که حق تعالی در روز قیامت
مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را در یک عرصه که دیده در همه نفوذ
میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر میکند شبها و روزها و ماهها و سالها و ساعتها
زمین را پس کسی که عمل صالح کرده باشد شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح
او و بقعهای زمین و ماهها و سالها و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه و ساعتهای آن
پس نصیب او میگردد سعادت ابدی و کسی که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی
میدهند و شقی میشود بشقاوت ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه
از برای آن روز بعد از آن حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان را و
فضیلت روزه اینها و اعمال صالح کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود
و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
حق تعالی خواهد مومن را حساب کند نامه او را بدست راستش دهد و میان خود و
او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بنده من فلان کار و فلان کار کردی
او گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را
از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته
است و اینست معنی قول حق تعالی پس هر که نامه او بدست راستش داده شود پس بعد از آن
او را حساب خواهند کرد حساب آسانی و بر میگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال
راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او بوده اند در بهشت اگر
مومن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند
او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او
میدهند چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او میدهند

پس وا ثبورا خواهند گفت و در آتش افروخته جهنم خواهند گردید بدرستی که در اهل خود
شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است
بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت
سر بدست چپ ایشان میدهند و بایند و حالت اشاره شده است در دعاهای وضو
در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد بودن
مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حساب آسان و خداوندا مده نامه مرا بدست
چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من و بدانکه
خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد بعضی گفته اند که
حق تعالی احداث صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشان را حالت شعور و آلت
نطق میدهد و بعضی گفته اند یعنی در آنها احداث مینماید که دلالت بر صدور گناه
از آنها میکند و سخن گفتن مجاز است و همچنین در گواهی دادن زمانها و بقعهای زمین
و درهای آسمان که اعمال مومنان از آنها بالا میرود خلاف کرده اند بعضی گفته اند
مراد گواهی دادن ملائکه است که بآنها موکل اند و در آنها ساکنند و بعضی گفته اند
این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت ایشان را عقل و
شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند
و اولی و احوط آنست که باینها همه مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت و کیفیت اینها
ننمایند زیرا که اگر ضرور بود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما نمیگذاشتند والله
یحق الحق وهو یهدی السبیل **فصل دوازدهم** در بیان وسیله و لواء و حوض و شفاعت
و سایر منازل حضرت رسالت و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه
احادیث عامه و خاصه در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند
و ایمان باینها واجب است خصوصا کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار را در این رساله

ابرار ذکر نمائیم و اکثر آنها در کتاب حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه
و علی بن ابراهیم و سایر محدثین به سندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق صلوات الله
علیه روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه که از
خدا سؤال کنید از برای من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود
آن درجهٔ منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماه راه اسب تندرو
است بعضی پایه‌های بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر
جواهرات و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر
و بعضی از نور پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجهٔ سایر پیغمبران
و آن در میان آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارها پس نماند در
آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه
اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مومنان بشنوند
که این درجهٔ محمد است صلی الله علیه و آله پس حضرت رسول فرمود که من در آن
روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته
باشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در پیش روی من رود و لوا و علم من در دست او
باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا نوشته باشند لا اله الا الله محمد رسول
الله المفلحون هم الفائزون بالله پس چون بگذریم پیغمبران گویند اینها دو ملک اند
که ما ایشانرا نمی‌شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسلند تا من
بر منبر بالا روم و علی از پی من آید چون بالای درجات منبر بروم علی یک پایه
از من پست تر باشد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سرها
بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند
نزد خداوند عالمیان پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق

بشنوند

بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی منست علی بن ابی طالب خوشا حال کسی
که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بندد پس حضرت
رسول فرمود که نمی‌ماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که تو را دوست دارد مگر
آنکه راحت یابد از این ندا و رویش سفید شود و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها
که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام محاربهٔ تو در آمده باشد یا انکار حق امامت
تو کرده باشد مگر آنکه رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک
بیایند از جانب حق تعالی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم
پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید السلام علیک یا رسول الله من جواب
سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی که گرامی در نزد پروردگار خود تو کیستی
گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای بهشت را
از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود
و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را ببرادرم علی بن ابی طالب پس
رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد پس نزدیک من می‌آید خازن مالک جهنم
و میگوید السلام علیک یا حبیب الله من میگویم و علیک السلام ای ملک چه بسیار
منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید منم مالک خازن جهنم امر
کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم پس من گویم
قبول کردم از پروردگار و او راست حمد و ستایش بر آنچه با من انعام کرده است
بر من و تفضیل داده است مرا بآن بر دیگران بده آنها را ببرادرم علی بن ابی طالب
علیه السلام پس مالک کلیدها را بعلی علیه السلام دهد و بر گردد پس علی علیه السلام
آید با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر لب جهنم و مهارش را بدست بگیرد
در وقتی که صدای زبانه‌اش بلند شده باشد و حرارتش بنهایت رسیده باشد

وشرارهاش بسیار کرده باشد پس ندا کنند جهنم که یا علی از من بکذر که نور تو
زبانه مرا امر و نشانید علی علیه السلام کوید مر از کذر که امروز نور الطاعت من اید
کرد پس موج موج مردم آیند آنحضرت کوید که اینرا بکذار که دوست منست اینرا
بکیر که دشمن منست پس بدرستی که جهنم در آن روز اطاعتش از برای علی بیشتر است
از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اکر خواهد آنرا بجانب راست ببرد و
اکر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است در آنروز
و ایضا علی بن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
روز قیامت شود محمد صلی الله علیه و آله را بطلبند و حله کلرنکی بر او بپوشانند
و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس حضرت ابرهیم علیه السلام را بطلبند و حله
سفیدی بر او بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیر المومنین را
بطلبند و حله کلرنکی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول باز دارند
پس حضرت اسمعیل علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و در جانب چپ
حضرت ابرهیم باز دارند پس حضرت امام حسن علیه السلام را بطلبند و حله کل
رنکی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیر المومنین علیه السلام باز دارند پس
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بطلبند و حله کلرنکی بپوشانند و از
جانب راست حضرت امام حسن علیه السلام باز دارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام
بطلبند و حلهای کلرنک بپوشانند و هر یک را از جانب راست دیکری باز دارند
پس شیعیان ایشانرا بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها را و زنان او را از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند بی
حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزة والهوا علی که خوب
پدریست پدر تو یا محمد و او ابرهیم علیه السلام است و خوب برادریست برادر تو

واو

و او علی بن ابی طالب است و نیکو دو سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است
جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کننده اند
ذریت تو که فلان و فلان و فلان اند و جمیع ایشانرا نام برد تا حضرت قائم علیهم السلام نام
برد و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستی که محمد و وصی او و دو
سبط او و امامان از ذریت او ایشانند فائزون و رستکاران پس امر کند که همه را
بهشت برند چنانچه حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل
کرده شود در بهشت پس فائز کردیده است بسعادت ابدی و در بصائر الدرجات از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بکذارند که
جمیع خلایق آنرا ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن منبر بالا رود و
از جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای کروه خلایق این علی بن ابی طالب است
داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب چپ او ملکی باشد و ندا کند که ای
کروه خلایق این علی بن ابی طالب است داخل جهنم میکند هر که را خواهد و عیاشی روایت
کرده است که چون روز قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که
بیست و چهار پایه داشته باشد و علی ابن ابیطالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد
و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه اوست
داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب
خدا هست میفرماید بکو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول
او و مومنان علی ابن ابیطالب و امامان از ذریت او و احادیث بسیار از طرق
عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی القیا فی جهنم کل
کفار عنید که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهما یعنی بیندازید در جهنم
هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند

که آیه چنین نازل شده است یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و در تفسیر فرات
بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که حق تعالی مرا مقام محمود وعده کرده است و فرموده و عسی ان یبعثک
ربک مقاما محمودا یعنی شاید مبعوث گرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس
از آن ستایش کند و وفا خواهد کرد از برای من بآن وعده چون روز قیامت باشد
از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس
جبرئیل لوای حمد را بیاورد و بدست من بدهد و گوید اینست مقام محمودی که خدا ترا وعده کرده
است پس علی را بالای منبر طلبم و یک درجه از من پستتر باشد و لوای حمد را بدست
او بدهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این آن مقام محمود است
که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید
و بگوید که این آن مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود را
و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی بن ابی
طالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد
شوهر خود را اینست معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی بیندازید
ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس من برخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی
پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیا و مرسلین
پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند بر من
ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته
پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلایق بپوشانید دیدهای خود را تا فاطمه
دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز
پوشیده باشد و هفتاد هزار حوریه بر دور او و چون بدر قصر خود رسد

حضرت امام حسن ایستاده باشد و حضرت امام حسین برابر ایستاده باشد پس بحضرت
امام حسن گوید این کیست گوید این برادر من است که امت پدر تو او را کشتند
و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی باو رسد که دختر حبیب خدا از برای
این بتو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بجگر گوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام
نزد خود از برای مصیبت تو که نظر نکنم در محاسبه بندگان تا داخل بهشت شوند
تو و فرزندان تو و شیعیان تو و هر که احسانی نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان
تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد
شود و اینست معنی قول حق تعالی که در حق ایشان فرموده است لا یحزنهم الفزع
الاکبر و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی ایشان را اندوه نمیآورد ترس
بزرگ روز قیامت و ایشان در آنچه خواهش دارد نفسهای ایشان همیشه خواهند بود
و ابن بابویه در عیون اخبار الرضا علیه السلام از آنحضرت از آبای طاهرین او علیهم
السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو اول کسی
خواهی بود که داخل بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن
هفتاد شقه است که هر شقه از آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل
روایت کرده است از امام زین العابدین از آبای طاهرین علیهم السلام که رسول
خدا بعلی صلوات الله علیهما گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود
حضرت امیر گفت یا رسول الله من پیش از تو داخل میشوم گفت بلی از برای آنکه
تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار مقدم می باشد پس گفت
یا علی گویا میبینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو باشد و آن لوای
حمد است و آدم و هر که بعد از او است از پیغمبران و اوصیا در زیر آن علم باشند
و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بنزد من آمد شاد و خوشحال و گفت یا محمد
خداوند علی اعلا ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت منست
و علی برپا دارندهٔ حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی کند
هرچند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هرچند
اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت بنزد من خواهد
آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از آفتاب و ماه است
و من بر کرسی از کرسیهای رضوان و خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری
از منبرهای قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی بن ابی طالب پس عمر برجست
و گفت یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است و هر
شقه بزرگ تر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت
شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم و از حلم
مثل حلم رضوان و از جمال مثل جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود و اگر نه آن بود
که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد و علی اول کسی
است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را نزد خدا منزلتی
هست که آرزو میکنند او را پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی و کلینی و دیگران
بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی یوم ندعوا کل اناس
بامامهم یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام ایشان یا بنام امام ایشان
یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با اصحابش
و هر امامی را با اهل زمانش طلبند پس هر که از ایشان امام خود را شناسد و
متابعت امام خود کرده باشد نامهٔ او را بدست راستش دهند و بسوی بهشت
برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس در آن وقت آنها که اتباع

ائمه

ائمه ضلالت بودند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان از ایشان بیزاری
جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس رحمه الله و دیگران بطرق معتبره
از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول آنها رایت گوساله است یعنی
ابوبکر پس برخیزم و دستش را بگیرم چون دستم بدستش برسد رنگش سیاه شود
و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب شود و هر کس که با او شریک باشد حالش هم
چنین باشد پس گویم چگونه خلافت من کردید در دو چیز بزرگ که در میان شما
گذاشتم گویند آنکه بزرگ تر بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن کردیم و پاره کردیم و بر
کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم گویم با ایشان که
بروید بجانب چپ پس ایشان را ببرند تشنه لب و بدحال بجانب شمال که محل اهل عذاب
و نکالست با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نبخشند پس وارد شود بر من رایت فرعون
امت من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند بهرجیون ابوذر گفت
راه گم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کرده اند و حق را در کش باطل کردند و ایشان
گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی میشوند از برای دنیا و بغض و عداوت
ایشان از برای محض دنیاست چون دست صاحب رایت را بگیرم باز رنگش سیاه شود و
قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم
که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با
کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود
بروید پس ایشان تشنه و آب برنداشته با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب
نبخشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد
و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید

بیعت بر کرده خوارج و او پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال ایشان نیز
چنان شود پس وارد شود بر من امیر مؤمنان و قاید روسفیدان و دست و پایش
و چون برخیزم و دست او را بگیرم روی او و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان
پرسم که با ثقلین بعد از من چه کرده اید گویند بزرگ تر را تصدیق کردیم و متابعت
نمودیم و کوچک را معاونت و یاری کردیم و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم
بیایید و سیراب شوید پس بیاشامند از آن آب بخورند که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان
مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان مانند ماه شب بدر باشد و
بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را نقل کرد حضرت امیر المؤمنین
و مقداد علیهم السلام گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی فرموده است
انا اعطیناک الکوثر یعنی بدرستی که ما بتو عطا کردیم کوثر را و مفسران خلاف کرده
اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است و بعضی گفته اند خیر کثیر است
و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع و امتان است و بعضی گفته اند بسیاری
فرزندان است از نسل فاطمه علیها السلام و بعضی گفته اند شفاعت است و مشهور میان
مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه
بر این مضمون وارد شده است و عامه از عایشه و ابن عمر روایت کرده اند که
کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد
رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و بر مردم خواند چون از منبر بر آمد
گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است چیست فرمود که نهریست در
بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست تر و در کنارش قبه ها هست از در و یاقوت
و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبز چند که گردنها داشته باشند مانند گردن
های شتران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار نیکوست آن مرغان فرمود

خواهید

میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که
از آن مرغ بخورد و از آن آب بیاشامد فایز گردد بخوشنودی حق تعالی و از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی
پیغمبر خود را در عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که نهریست که وعده کرده پروردگار من مرا با آن
نهر خیر بسیار و آن حوض منست وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت و ظرف
های آن بعدد ستارهای آسمانست پس جماعتی از ایشان را از پیش من بربایند
من گویم پروردگارا ایشان از امت من اند گویند تو نمیدانی که اینها بعد از تو
چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم در صحیح خود روایت کرده و در مجالس شیخ
مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارت المصطفی از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند مردم را از اولین و آخرین
در یک زمین عریان و پا برهنه پس باز دارند ایشان را در راه محشر تا عرق بسیار
بکنند و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی بر این حال باشند چنانچه حق تعالی فرموده است
و خاشع شود صداها از برای خداوند رحمن پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته
پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس مردم گویند نامش را بگو
پس ندا کند کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر
ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را
طلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی
را گذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول بیند که بعضی از
دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان دور میکنند بگرید و بگوید پروردگار

دکارا ایشان از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سؤال کند که یا محمد
سبب گریه تو چیست حضرت گوید چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان برادرم علی
که میبینم ایشان را بجانب اهل جهنم میبرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد
شوند پس حق تعالی فرماید که ایشان را بتو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم
و ملحق کردم ایشان را بموالیان ذریت تو و ایشان را در زمرهٔ تو قرار دادم و بر حوض
تو ایشان را وارد گردانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم
ترا باین پس حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که چه بسیار مردی و زنی
که در آنروز گریان شوند و ندای یا محمداه بلند کنند پس در آنروز هر که اعتقاد
بامامت ما داشته باشد و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و با ما
بر حوض ما وارد شود و جمیع این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده
اند که حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول صلی الله علیهما سؤال کرد از کوثر
فرمود نهریست که جاری میشود از زیر عرش الهی آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر
از عسل و نرم تر است از مسکه سنگریزه اش زبرجد است و یاقوت و مرجان و گیاهش
زعفرانست و خاکش مشک خوشبوست و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت
دست بر پهلوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلم زد و گفت یا علی آن نهر از من است
و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری در آسمان که مجرای
آن از زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر هست خشتی از طلا و خشتی از نقره گیاهش
از زعفرانست و سنگریزه اش مروارید و یاقوتست و زمینش مشک سفیدست و آن
بهترست از برای امت من از همه چیز و اشاره باینست قول حق تعالی انا اعطیناک
الکوثر و ابن بابویه در امالی و عیون از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده

که رسول

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ایمان نیاورد بحوض من خدا او را بر
حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند
و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب
حوض منی هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که ترا دشمن دارد
مرا دشمن داشته است و ایضا از حضرت صادق علیه السلم منقولست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس
موالات کند با ولی من و متابعت کند وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابی
طالب بدرستی که او ساقی حوض منست و دور میکند از آن دشمنان خود را و آب می
دهد دوستان خود را هر که را آب ندهند همیشه تشنه خواهند بود و هرگز سیراب
نخواهند شد و هر که را یکشربت از آن بدهند هرگز تشنه نخواهند شد و تعب نخواهند
کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم فرمود که در قیامت من با حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته
باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستی که ما را در قیامت
شفاعتی خواهد بود و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید
و سبقت نمائید بر یکدیگر بر ملاقات کردن ما بر سر حوض بدرستی که ما دور می
کنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم از آن دوستان و شیعیان خود را
و هر که یکشربت از آن بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملوست
و در آن دو نهر میریزد از بهشت یکی از چشمهٔ تسنیم و دیگری از چشمهٔ معین و بر
کنارهایش زعفران روئیده است و سنگریزه اش مروارید و یاقوتست و آن حوض
کوثرست و در مجالس شیخ مفید از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت

کرده است که فرمود که بهمین دو دست کوتاه خود دور میکنم از حوض رسول خدا
صلی الله علیه وآله دشمنان ما را و وارد خواهند شد بر آن دوستان ما و بسند
دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که وارد نمیشود بر حوض
من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و
صفات ذمیمه و صحیح باشد نیتهای ایشان و انقیاد کننده گان باشند وصی مرا
بعد از من که علی بن ابی طالب است آنها که آنچه بایدشان داد باسانی میدهند
وانچه بایدشان گرفت بدشواری نمیگیرند و علی دور میکند از حوض کسی را که
از شیعیان او نیست چنانکه غریب شتر صاحب جرب را از میان شترهای خود
بدر میکند و ابن بابویه رحمة الله علیه از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از
ملائکه مقربین و اوصیای من بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من
که بر طریقه من رفته باشند بهترین اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه
سید زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من مادرهای مومنانند و امت من
بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشترانند در روز قیامت و مرا حوضی
هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمنست و در آن ابریقها هست بعدد
ستارههای آسمان و خلیفه من بر حوض در آن روز خلیفه منست در دنیا گفتند
او کیست یا رسول الله گفت امام مسلمین و امیر مومنین و مولای مومنان بعد از
من علی بن ابی طالب دوستان خود را از آن حوض آب میدهد و دشمنان خود را از
آن میراند چنانکه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود که هر که علی را دوست
دارد و اطاعت او کند در دنیا بر حوض من وارد میشود فردا و با من خواهد
بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا و نافرمانی او

کند

کند در قیامت من او را نه بینم و او مرا نه بیند و او را از پیش من بربایند و از جانب
چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است از انس بن
مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را بمن عطا کرده است
و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش از ما بین مشرق و مغربست و هر که از آن
بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن رو بشوید هرگز ژولیده نمیشود و نمیآشامد
از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول صلی
الله علیه وآله روایت کرده است که علی هر که از شیعیان او نیست از آن دور کند
و احمد بن حنبل در فضایل بین مضمون را روایت کرده است و ابن قولویه در کامل
الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام
فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن
خود فرحی که هرگز از دل او بدر نمیرود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح
میکند بدوست ما چون بر او وارد شود حتی آنکه او را میچشاند از لذتهای انواع خورد
نیها که نمیخواهد از اینجاها بیکر رود ای مسمع هر که از آن یکشربت بیاشامد هرگز
تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کافورست و بوی مشک و طعم
زنجبیل و از عسل شیرین ترست و از مسکه نرم تر و از آب دیده صاف ترست و از عنبر
خوشبوترست و از چشمه تسنیم بهشت بیرون می آید و بر نهرهای بهشت همه میگذرد
و بر روی سنگریزه مروارید و یاقوت جاری میشود و در دور آن قدحها [illegible] بعدد از
ستارهها آسمان هست و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدح
های آن از طلا و نقره و الوان جواهرست و کسی که از آن بیاشامد بر روی او هر بوی خوشی
میگشاید تا آنکه میگویند چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند من بدل این چیزی
دیگر نمیخواهم ای کردین تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده که

که بر مصیبت ما بگریند البته خوشحال و شاد گردد و نظر کردن بکوثر و آب میدهند
از آن همه دوستان ما را اما شدید محبت و متابعت ما از آن لذت میبرد و هر که
محبتش بیشتر است لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر
موکلان است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت طوبی و بروایت دیگر
از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را بآن عصا پس یکی از ایشان گوید من
اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرمایند برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان علیهم
اللعنه و از او سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید که امامی که میگوئی از من
بیزاری میجوید حضرت فرماید که برگرد برو بسوی آنکسی که امام میدانستی و او را
همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که تو را شفاعت کند چون بهترین خلق بود نزد
تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمیشود گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا
تشنگی ترا زیاد کرد اند مؤمنی گفت فدای تو شوم چگونه قدرت دارند که نزدیک حوض بیایند
و حال آنکه دیگران نزدیک نمیتوانستند آمد فرمود از برای آنکه او ورع میفرموده است
از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزا نمیگفت
و ترک میفرمود چیزی چند را که غیر او بر آنها جرات مینمودند از گستاخی نسبت بما
اما اینها از برای محبت ما نبود و نه از برای خواهشی که نسبت بما داشته باشند بلکه
از بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دین داری خود و از برای امر دیگر مشغول کرده است
نفس خود را بآن و زیاد کردن غرضم اما دلش منافق است و دینش مستلزم نصب عداوت
اهل بیت است و متابعت دشمنان ایشان و مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس
باین اسباب نزدیک حوض میآید و محروم بر میگردد و در این باب احادیث بسیار
است و باین قدر اکتفا نمودیم و اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان
و ضروری دین اسلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قیامت شفاعت

از برای

از برای امت خود بلکه جمیع امتها خواهند بود و خلافی که هست در آنست که آیا شفاعت
از برای طلب زیادتی منافع است از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و یا از برای
اسقاط عذاب از گناهکاران امت نیز خواهند بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت
در هر دو میباشد و خوارج و وعیدیه و معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص
قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و در اسقاط عقاب نمیباشد و میگویند هر چه
بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجب است که وفا کند بوعید عقاب
شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای امامیه که
شفاعت از برای دفع عقاب فساق شیعه میباشد هر چند از اصحاب کبایر باشند
و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم بخدمت آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار
ظاهر میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت
خود را از برای اهل کبایر از امت خود و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر پیغمبری دعائی کرد و مستجاب شد و من
پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را در قیامت و ایضا از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه کس اند که
شفاعت میکنند نزد خدا و شفاعت ایشان مقبول میشود پیغمبران پس علما پس شهیدان و
از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد خدا شفاعت مرا باو نرساند پس فرمود که نیست
شفاعت من مگر از برای اهل کبایر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی
نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا علیه السلام که گفتم پس

چه معنی دارد قول خدای عزّ و جلّ وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی فرمود یعنی شفاعت
نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد و در مجمع البیان گفته است شفاعت
نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیدهٔ او که بر طریقهٔ او باشند
و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین او و از برای صالحان مؤمنان و نجات میدهد
خدا بشفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران و مؤید آنست آنچه در روایات اصحاب ما
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت
خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی علیه السلام شفاعت
خواهد کرد و مقبول خواهد شد و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد
شد و کمتر از مؤمنان که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد
کرد که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص
کفار است و بتهای ایشان و مخالفان و خلفای ایشان و در سورهٔ مریم حق تعالی فرموده
است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد و اکثر مفسرین
گفته اند مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکنند مگر کسی که خدا
او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیاء اند و اوصیا و شهدا و علما و مؤمنان
چنانچه در اخبار وارد شده و در حدیث صحیح وارد شده است که مراد وصیتی است که
در وقت مردن بعقاید حقهٔ خود میکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات
متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول
بت پرستان که می گفتند که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند
نزد خدا و ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت
فاطمه گفت برسول خدا صلوات الله علیهما که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنیم
شما را در روز موقف اعظم و در روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که

کرلوای

گر لوای حمد با من باشد و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت
ای پدر اگر تو را در آنجا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت
خود را آب دهم گفت ای پدر اگر تو را در آنجا نیابم فرمود نزد صراط که من ایستاده
باشم و گویم پروردگارا سلامت بگذران امت مرا گفت اگر در آنجا ملاقات نکنم
تو را فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر در آنجا تو را نیابم فرمود
که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانهٔ آتش را از امت خود
پس فاطمه علیها السلام شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است
از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از شفاعت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند
مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق
پس گویند بیائید برویم بنزد حضرت آدم علیه السلام که او ما را شفاعت کند
پس بیایند بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود او گوید
مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید بنزد نوح علیه السلام چون
بنزد نوح آیند ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری حواله
بپیغمبر دیگر تا بحضرت عیسی علیه السلام رسد او گوید بروید بنزد محمد صلی الله علیه
و آله و علی جمیع الانبیاء و چون بنزد آنحضرت روند گوید با من بیائید و بیرون آید با ایشان
بسوی دروازهٔ بهشت و رو بدرگاه رحمت بسجده در آید و بسیار در سجده بماند تا
آنکه ندا از جانب حق تعالی باو رسد که سر بردار و شفاعت کن تا شفاعت تو را قبول
کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و اینست معنی آنچه خدا فرموده است عَسَی أَنْ
یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَحْمُودًا و در امالی و بشارة المصطفی از حضرت صادق علیه
السلام روایت کرده است که چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین

در نزدیک زمین پس تاریکی و ظلمت شدید بر ایشان امر اکبر ذکه همه بناله و فغان آیند
و گویند پروردگارا بگذار ما را ازین ظلمت را ابر دو محشر آورند گروهی که نور از پیش
روی ایشان آید و زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبرانند
ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه‌اند
ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که ایشان شهیدانند ندا رسد که شهیدان
نیستند گویند پس کیستند ندا بایشان رسد که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که ایشان
کیستند اهل جمع گویند که کیستید شما گویند ما ئیم علویون ما ئیم ذریت محمد رسول الله
ما ئیم اولاد علی ولی خدا ما ئیم مخصوصان بکرامت خدا ما ئیم ایمنان و مطمئنان پس
ندا از جانب حق عز و علا بایشان رسد که شفاعت کنید در محبان خود و اهل بیت مودت
خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان روا کردند و در علل الشرایع
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده‌اند
و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که شما با ما ملحق میگردید در روز قیامت و ما شفاعت
میکنیم و قبول میشود بخدا سوگند که شما شفاعت خواهید کرد و قبول خواهد شد و بر هیچ
یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد آتشی از جانب چپ او و بهشتی
از جانب راست او پس دوستان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل
جهنم میکند و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که
انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سوال قبر را و شفاعت را و علی بن
ابرهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است که بخدا سوگند
که ما البته از شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه دشمنان ما این حالت را
مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست ما را شفاعت
کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا می بود پس می بودیم از مومنان

وایضا

وایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه
السلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید
شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد که رنگ مبارکش متغیر شد
و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است آنکه شکم و فرج خود را از حرام
نگاه داشته اگر به بینی فزعهای قیامت را محتاج خواهی شد بشفاعت محمد صلی الله علیه
و آله وای بر تو آیا شفاعت می باشد مگر از برای کسی که مستوجب جهنم شده باشد بعد از
آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود بشفاعت
محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان
ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی خود و مومنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربیعه
و مضر که اعظم قبایل عرب‌اند و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید پرور
دگارا او حق خدمت بر من دارد مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که بهشت هشت در دارد از یک در داخل پیغمبران و صدیقان
داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما
داخل میشوند و پیوسته من بر کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا
سلامت دار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران ما را و هر که در دنیا ولایت
و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا مستجاب کردم
و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مرد از شیعیان من و کسی که محبت
من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان من جنگ کرده باشد بکردار و گفتار
و هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود و یک در دیگر سایر مسلمانان از آن داخل
شوند آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل

بهشت نباشد و در ثواب الاعمال روایت کرده است که مؤمنی از شما میگذرد بر مردی که با او آشنا
داشته است در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد گوید ای فلان من
نیکی در دنیا بتو میکردم و حاجت ترا بر میآوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو هست
پس مؤمن میگوید بملکی که موکل باو کرده شده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را
که امان آن مؤمن را اجابت کن و او را رها کند و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده
است که مؤمن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه ناصبی باشد و اگر جمیع
ملائکه مقربین و پیغمبران مرسل شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد
و در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود عالم و عابد را
بیاورند چون ایشان را نزد حق تعالی باز دارند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم
گویند بایست و شفاعت کن مردم را بادب نیکی که ایشان را کردی و در روایت دیگر عابد را
میگویند که تو بنایت مردی بودی اما همت تو مقصور بر خود بود برو بسوی بهشت و عالم را
گویند که تو همت بهدایت بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است او را
شفاعت کن و ببر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که جابر به پدرم حضرت باقر علیه السلام گفت فدای تو شوم حدیثی از برای
من روایت کن در فضیلت جده خود فاطمه زهرا صلوات الله علیها که هرگاه بشیعیان
نقل کنم شاد شوند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم که حضرت رسول فرمود
که چون روز قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل علیهم السلام منبرها از نور
و منبر من بلندتر از همه منبرها باشد در روز قیامت پس حق تعالی گوید خطبه بخوان پس
خطبه بخوانم که احدی از انبیا و رسل مثل آنرا نشنیده باشند پس از برای اوصیا منبرها
نصب کنند از نور و از برای وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام منبری از نور بگذارند
و منبر او از آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که

که خطبه بخوان پس خطبه بخواند که هیچیک از اوصیا مثل آنرا نشنیده باشند پس نصب
کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو
فرزند زادهام و دو گل بوستان من در ایام حیوة من منبری از نور و با ایشان بگویند
خطبه بخوانید پس خطبه بخوانند که از اصحاب اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده
باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست
مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند
پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین
گویند که امروز بزرگواری از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من
بزرگواری را از برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار دادم ای اهل محشر
سرها را بزیر اندازید و دیدها را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میرود پس جبرئیل
ناقه را بیاورد از ناقههای بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید
باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بر آن سوار
شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست و صد هزار ملک که از جانب چپ او
بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را بدر بهشت رسانند چون بدر
بهشت برسد التفاتی بعقب نماید حق تعالی فرماید که ای دختر حبیب من سبب التفات
چیست گوید پروردگارا میخواهم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی
فرماید که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر که در دل او محبت تو یا محبت
ذریت تو بوده باشد دستش را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام
فرمود بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز برچیند از محشر شیعیان و دوستان
خود را چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر
بهشت رسند حق تعالی بدل ایشان افکند که روی بعقب کردانند چون چنین کنند حق جل و علا فرماید

که ای دوستان من بسبب لقای شما حیث و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع
کرده‌اید در باب شما گوید پروردگار را ای حبیبا ستیم قد رها بر دو مثل ایتر روز قا
شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست داره
از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه آب
داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت
آنحضرت دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس حضرت فرمود که والله که باقی
نماند در محشر مگر شک کننده یا کافری یا منافقی پس چون بمیان طبقات جهنم در آیند
ندا کنند چنانکه خدا فرموده است وما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم پس میگویند کاش
بدنیا بر میگشتیم پس میبودیم از مومنان حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب
کردند هرگز نخواهند شد و دروغ میگویند و اگر بدنیا بر گردند عود خواهند کرد
بآن اعمالی که ایشان را از آن نهی کرده‌اند و کلینی بسند معتبر از عبد الحمید و ابن
کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه دارم
و همه محرمات را اعمال بجا آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود
سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این امر فرمود که میخواهی که خبر دهم ترا بکسی که
از این بدتر است گفتم بلی فرمود کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر
بنده که نزد او مذکور شوند اهل بیت رسول و او رقت کند از برای ذکر ایشان ملک
دست بر پشت او بمالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود
که او را از ایمان بدر برد و شفاعت او مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمیشود و مومن
شفاعت میکند از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد میگوید پروردگارا همسایه من
آزار خود را از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس خدای تعالی میفرماید که من
پروردگار توام و سزاوارترم که مکافات دهم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل

بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مومنان رحمت شفاعت هیچ نفر را شفاعت
میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از اعشار آنها
داشته باشد **فصل سیزدهم** در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان بآن
باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل
بهشت نمیشود و در روایات معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از مو باریکتر و از
شمشیر برنده‌تر و از آتش گرمتر است و مومنان خالص در نهایت آسانی از آن می
گذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از
عقبات آن بجهنم و آن در آخرت نمونه صراط المستقیم دنیاست که دین حق و راه ولا
و متابعت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و حضرات ائمه معصومین از ذریت او
صلوات الله علیهم و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا
کردار از عقبه از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره
حمد اشاره بهردو است و ابن بابویه رحمه الله علیه در اعتقادات گفته است که اعتقاد
ما در صراط آنست که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن مرور جمیع خلق واقع میشود
حق تعالی فرموده است وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی احدی
از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است پروردگار تو حتم و لازم و قضا شده است و صراط
در وجه دیگر حجتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد
خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله بعلی علیه السلام گفت یا علی چون روز قیامت شود من و تو و
جبرئیل بر صراط و نمیگذرد بر صراط مگر کسی که براتی بولایت تو با او باشد و شیخ
مفید علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریق است و بآن حب و ولایت امیر المومنین
علیه السلام و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجاتست و در حدیث وارد شده است

که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزلهٔ جسری است که مردم بر آن میگذرند و آنست
صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می‌ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و ندا
از جانب خدا بهر دو می‌آید که بیندازید در جهنم هر کفار معاندی را و در امالی بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه
یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تیزتر بعضی میگذرند مثل برق
و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسبیده
اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان را آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد و علی بن ابرهیم
و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند که چون
این آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی بیاورند آن روز جهنم را از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون
حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند
آن را صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت و جهنم را صداهای در هم شکستن و خروش
و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد
که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند پس گردنی
و زبانهٔ از آن بیرون آید که احاطه کند نیکوکاران و بدکرداران پس نماند هیچ بنده
از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند که رب نفسی نفسی یعنی پروردگارا
جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که امتی امتی و از برای امت
خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن
سه قنطره داشته باشد پس یک قنطره امانت باشد و صلهٔ رحم و بر دوم نماز باشد
و بر سوم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف
میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبهٔ اول صلهٔ رحم و امانت ایشان را نگاه میدارد
اگر

اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهدهٔ
آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یابند نماز ایشان را نگاه میدارد
و اگر از این نجات یابند عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره
باینست آنچه حق تعالی فرموده است إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستی که پروردگار
تو بر سر راهست یا در کمین گاهست و مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند
و بعضی یک پای ایشان لغزیده به پای دیگر خود را نگاه میدارند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده
و ندا و دعا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود
و سالم بدار و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره
پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و بنعمت خدا تمام میشود
اعمال صالحات و نمو میکند حسنات حمد میکنم خداوندی را که نجات داد مرا
از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده
و شکر کننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که میتواند بود که امانت در
اموال باشد و عدالت الهی در مظلمهای دیگر یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس
و دور نیست که مراد از صلهٔ رحم رعایت رحم آل محمد صلی الله علیه و آله و از امانت
عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز و اعتقادات است و عقبهٔ
ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوییم ایمانست
بمؤمنانست و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود صراط
بجهنم میروند و در معانی الاخبار منقولست که از حضرت صادق علیه السلم
پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خداست و دو صراط میباشد
صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامیست که اطاعتش فرض و واجبست
هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد در صراط آخرت که جسر جهنم است

وهر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت میلغزد و بجهنم میافتد و در
تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط
مستقیم دنیا آنست که غلو نکنند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکنند در حق امامت
ایشان و مستقیم باشند در دین حق و میل بباطل نکنند و در آخرت راه مؤمنان است بسوی
بهشت که عدول نمیکنند بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آن حضرت
صلوات الله علیه در تفسیر صراط روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که
احدی از آن با مظلمه احدی نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقتحم العقبة که بر
بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سالست که هزار سال بزیر
میروند و هزار سال بر خار و خسک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال
بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را قطع کنند و دوم علی بن ابیطالب
علیه السلام خواهد بود و هیچ کس آن عقبه را بمشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت
او و ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یوم لا
یخزی الله النبی که فرموده است یعنی عذاب نمیکند محمد را والذین آمنوا معه یعنی عذاب
نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر
صلوات الله علیهم یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی روشنی دهد بر صراط
برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و
از جانب راست ایشان و ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل او یک
دسته و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند
و گروه دیگر مثل دویدن اسب و گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست
و پا گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان

عرض

عرض میکرده اند و از برای گناه کاران باریک میکرده اند یقولون ربنا اتمم لنا نورنا
یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام گردان از برای ما نور ما را تا بگذریم بر صراط پس
حضرت امیر المؤمنین میگذرد در میان هودجی از زمرد سبز و فاطمه علیها السلام با او
باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حور بیرونند مانند
برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن
مگر کسی که نامه بخطی داشته باشد که در آن ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام
بوده باشد و اشاره باینست قول حق تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید
ایشان را بدرستیکه ایشان سؤال کرده شده اند یعنی از ولایت علی بن ابیطالب و در تفسیر
امام علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون حق تعالی
جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه
خلایق بپوشید دیدهای خود را تا فاطمه دختر محمد که سیده زنان عالمیان است از صراط
بگذرد پس همه خلایق دیدهای خود را بر هم گذارند بغیر محمد و علی و حسن و حسین و
طاهرون از اولاد ایشان که محرم آنحضرتند و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت
کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد در بهشت و یک طرفش
در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ما ندا کند که ای دوستان
فاطمه هر یک چنگ زنید در رشته از رشتهای جامه سیده زنان عالمیان پس نماند
کسی از دوستان فاطمه مگر آنکه چنگ بزند بر ریشه از تارهای آن تا آنکه زیاده از سی هزار
فئام چنگ زنند در آن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند ببرکت
آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه
السلام فرمود حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت

بجاه موقف است و هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میباشد چنانچه حق تعالی
فرموده است که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه رضوان
الله علیه در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است
آنست که هر عقبه اسمش واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس بهر عقبه که برسند
که مسمی باسم واجبیست که تقصیری در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال
باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از آن میکنند اگر بیرون آمد از عهدهٔ آن بعمل
صالحی که پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن میرود
بعقبهٔ دیگر پس پیوسته او را از عقبهٔ بعقبهٔ دیگر می برند و نزد هر عقبه سؤال
میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه سالم
بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیوتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمیباشد و
سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب با او نمیباشد و ساکن میشود در جوار خدا با انبیا
و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را بر عقبهٔ حبس کنند
و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی
که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی میلغزد قدمش از آن
عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است
و اسم یک عقبه از آنها ولایت است همهٔ خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سؤال
میکنند از ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر
ایشان بآن کرده است نجات می یابد و میگذرد و اگر نکرده است فرو
میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است وقفوهم انهم مسئولون و اهم عقبات
مرصادات و ان ربک لبالمرصاد حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند
یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت

وام

و اسم دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه هست که بنده را نزد آن
عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند فصل چهاردهم در حقیقت و حقیقت
بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که در صریح آیات
و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است و کسی که مطلقا بهشت
و دوزخ را انکار کند نماید از ملاحده یا تأویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شک کافر
و فلاسفه در این باب دو طایفه اند اول اشراقیانند که قایلند بعالم مثال و ایشان
ظاهرا قایلند ببهشت و دوزخ و آنچه در شرع وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه
در این بدن جسمانی و آنکه آن بهشت و دوزخ جسمی اند از قبیل اجسام این دنیا بلکه
عالمیست متوسط میان عالم جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که
در آب و آینه دیده میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان
خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بیشمار است و تلاعب بدین مبین است و اگر
گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قایل شده اند جواب گوییم که دو فرق
هست اول آنکه آنچه ایشان قایل شده اند مستلزم انکار معاد بدن نیست در محشر و
مستلزم رد آیات و اخبار صریحه در حشر جسمانی نیست دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قایلند
غیر این مثالست و میگویند بدن مثالی جسم لطیفیست مانند اجسام ملائکه و جن و روح
در عالم برزخ بآن جسم تعلق میگیرد و تأویل بعالم خواب و خیال نمیکنند و دوم مشائیانند
که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور
تأویل میکنند بلذاتی که روحانی باشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود
که در این نشأه تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت همین است و آنها که جاهلند
و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در عالم حسرت از فقد این علوم و شقاوت
و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بود درک

خالد طبیعت مرور فته بود او ذلک آن لذت و این الم کما ینبغی میکرد بعد از مفارقت بدن
اینها برا او ظاهر میگردد و چون اکثر ایشان عوام بوده‌اند و خبر از لذات و آلام روحانی
نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده‌اند از برای
ترغیب ایشان بطاعات و خیرات و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات و بر سبیل
استعاره و مجاز تعبیر از آن لذات روحانیه بحور و قصور و اشجار و انهار و امثال اینها
و از آلام روحانیه بزقوم و ضریع و جحیم و نار و اشباه آنها نموده‌اند چنانچه شیخ ابو علی
در رساله مبدا و معاد تصریح بر این مراتب نموده و در شفا از ترس علمای اسلام معاد
جسمانی را حواله بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد و چون
رجوع بعقاید باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرایع
انبیا علیهم السلام جمع نمیشود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت بما شرایع
مسلمانان گرفتار شده‌اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بر زبان
جاری میکنند و در دل خلاف آنها را قائلند یقولون بألسنتهم ما لیس فی قلوبهم
و گاهی بر سبیل استهزا و الطها بعضی از اصول دین می‌کنند و چون تنها گردند و خوا
خود خلوت می‌کنند میگویند انا معکم انما نحن مستهزؤن و بایمان ظاهری قناعت کرده‌اند
یرضونکم بأفواههم و تأبی قلوبهم و اکثرهم فاسقون و ایشان آن عقاید باطله
که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قایل شده‌اند در این باب معذور اند زیرا که
کسی که قایل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد و گوید هر حادثی مسبوق است
بماده و گوید بقدم ... ثابت شد عدمش محالست و عقول و افلاک و هیولای عناصر
قدیم دانند و انواع متوالده را ازلی دانند و اعاده معدوم را محال دانند و افلاک را
متصل بیکدیگر دانند و فاصله در میان آنها قایل نباشند و خلق و التیام را در فلکیات
محال دانند و عنصر نار در زیر فلک محال دانند و امثال این عقاید باطله را قایل باشد

چگونه

چگونه اذعان میتواند کرد بآنکه خدا فاعل مختارست و آنچه خواهد میتواند کرد و عالم
و آدم حادث شده و حشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمانست و مشتمل بر حور و قصور و اشجار
و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب بی نور میشوند
و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسامند و بالها دارند و آسمانها مملو
از ایشان و بزمین میآیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمعراج
رفت و عیسی و ادریس علیهما السلام باسمان رفتند و همچنین بسیاری از معجزات انبیا و
اوصیا صلوات الله علیهم از شق قمر و احیای اموات و رد شمس و طلوع آن از مغرب و
خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر و جاری شدن نهرهای عظیم از سنگ کوچک
و فرو بردن عصا سحر و اژدهای چوب و دریا را و امثال اینها پس معلوم شد که اعتقاد
باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود پس یا منکر نبوت انبیا باشد
بگویند یا ایشان را والعیاذ بالله از ارباب حیل و معمیات دانند که در تمام عمر
مدارشان بر این بوده که مردم را اضلال و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس
حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب‌تر
آنست که جمعی که خود را از اهل شرع میشمارند و اهتمام عظیم در باب ایشان دارند
و مستحسنات مینمایند این کتب ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان
نشنیده که در مقام رد و انکار و دفع شبهات ایشان در آید و کسی که رد و انکار آن
عقاید نماید از جهات دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله
خود توانستند نمود و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقاید لعن کند و فخر میکنند
که ما از جمله لاعنین ایشانیم یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم والله متم
نوره و لو کره الکافرون پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی
که انکار کند کافرست اما متکلمان تمام اختلاف کرده‌اند در آنکه بهشت و دوزخ

آیا بالفعل موجوداند یا در قیامت موجود خواهند شد اکثر متکلمین را اعتقاد آنست
که موجودند بالفعل و در ابتدای خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله
قایل شده اند که بعد از این مخلوق خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی
از امامیه باین مذهب سخیف قایل شده باشند و این قول را نسبت بسید رضی رضی
الله عنه داده اند و از او بسیار بعید است و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال
نزول قرآن مجید میکند مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى و احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله داخل بهشت شد و جهنم را با آنحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت
آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابو الصلت هروی روایت کرده
است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلم پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده
از بهشت و آتش جهنم آیا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلی رسول خدا صلی الله علیه وآله
داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را باسمان بردند عرض کردم که
جماعتی میگویند امروز مقدر گشته اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود
ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را
تکذیب حضرت رسول کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد
و مخلد در جهنم خواهد بود حق تعالی میفرماید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ
يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب مینمایند آن مجرمان
می گردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت بنهایت رسیده است گاه با آتش میسوزند
وگاه بحمیم در حلق ایشان می کنند و رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که چون مرا
باسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم
پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم و حامله شد بفاطمه

پس فاطمه در حسن و نیکی صفات و اخلاق حوریه است و بظاهر انسیه است هرگاه مشتاق
بوهای بهشت میشوم دختر خود فاطمه را میبویم و علی بن ابرهیم روایت کرده است که دلیل
بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند آنست که میفرماید عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى یعنی نزد
سدرة المنتهی است جنتی که ماوای مومنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس
بهشت نیز در آنجا است و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده
است که گشوده نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر
آنکه آتش جهنم در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر
میکنیم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشان را بر دور جهنم بزانو در آمده
و معنی حول جهنم دریا است که محیط است بدنیا همه آتش خواهند شد چنانچه فرموده است
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ نیز فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا یعنی در زمین میگذاریم
ایشان را در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت کرده است که دو
یهودی آمدند و از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سوالی چند کردند از جمله
آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت در آسمانست و جهنم
در زمینست پرسیدند که سبعه چیست فرمود هفت در جهنم است که برابر یک
دیگر اند پرسیدند که ثمانیه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در جای دیگر
بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام رضا علیه السلم عرض
کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید
پس کجا بود بهشت آدم علیه السلم و باز همین مضمون را بسند دیگر از آنحضرت روایت
کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه از حضرت صادق علیه السلم روایت
کرده است که از شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول و سوال
قبر و خلق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده است

که گوئی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض
و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن
است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه رحمه الله علیه گفته است که اعتقاد
ما در بهشت و آتش آنست که مخلوقند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در
شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت
یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا بیرون نمیرود تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر
از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت باو بنمایند پس او را مخیر می کنند و او
اختیار آخرت می کند پس در آنوقت قبض روح او میکنند و اما جنت آدم پس آن باغی
از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبوده و اگر جنت خلد
بود هرگز بیرون نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهت آسمانست و مشهور آنست
که در بالای آسمان هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و
زمین است و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند یعنی که آسمانها و زمین را بهمه
یکدیگر بگذارند وصف بهشت مثل همه آنهاست و بعضی گفته اند یعنی که آسمانها و زمینها را
طبقه طبقه بشکنند که هر یک از این طبقها سطحی باشد مؤلف از اجزای لایتجزی و بعضی را
ببعضی وصل کنند که یک سطح شود هر اینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند
از برای هر شخصی این قدر خواهد بود و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هر گاه عرض بهشت
مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در آسمان میگنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم
بالای آسمانهای هفتگانه است پس میتواند که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث
وارد شده است در وصف بهشت که سقف آن عرش رحمانست و روایت کرده است که رسول
هرقل پادشاه روم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت می کنی
بسوی بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله

روزی

روز که آمد شب در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل
یکدیگر اند چون روز در جهتی حاصل باشد شب در جهت اسفل است همچنین بهشت در
فوق سموات و جهنم در تحت الارضین و عامه روایت کرده اند که از انس بن مالک پر
سیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد
گفتند پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است در زیر عرش و اگر گویند که
هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه
صراط را بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت جواب گوئیم که
تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی باخبار انبیا علیهم السلام که خبر
داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانیست
نباید نمود و کسی که دست از اصول فاسده حکما بردارد و بآیات و اخبار و احادیث ایمان
نماید همه با یکدیگر منطبق میتوانند شد زیرا که هرگاه کواکب منکدر شوند و آسمانها درهم
پیچیده شوند و عرش بزیر آید بهشت بزیر خواهند آمد و عرش سقف آن خواهد بود
و میتواند بود که وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم را بلند میکرده اند
و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و چنانچه علی بن ابراهیم
روایت کرده است دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه بجهنم میشوند و صراط را
بر روی آن نصب میکنند و ظاهر میشود مستقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند
منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف آنست و جزوی از عرش متصل ببهشت خواهد بود
که محل حضور انبیا و اوصیا و مؤمنان خود و منابر انبیا و اوصیا در آنجا خواهد بود
و عرش را بروشی که حکما گفته اند فلکی مدور نباید دانست بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام
و مرتفع است و حوا بوده اند و اینکه طول صراط چندین هزار سال است با اینها موافقت میکند
امر رب مرهوم و تابع منتسکن است و چنانکه پیش از خلق عالم مکانی نبود و بعد از خلق مکان

مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها
ها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسانند و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست
و بر تقدیری که محال باشد ممکن است حق تعالی جسم دیگر در آنجا خلق کند و بالجمله کسی که
دست از قواعد و اصول فاسده حکما که مبتنی بر شبهات و اهیه است بردارد فهم اینها
با ملک دیگر موافق میشود با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی
کافیست والله الموفق للخیر والصواب والیه المرجع والمآب **فصل یازدهم** در بیان
صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است و اعتقاد بآنها لازم
است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است و در آن مرگ نمی‌باشد باجماع امت و لا
یموتون فیها الموتة الاولی اگر نقل کلام اهل جهنم باشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد
مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی توهم کرده بودند در عصر سابق
و جمعی بتکفیر ایشان باین سبب میکردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمی‌چشند
در آن مرگ را مگر مرگ اول که مراد مرگ دنیاست و ایضا در بهشت پیری و کوری و کری
و درد و بیماری و آفت و مرض و هم و غم و الم نمی‌باشد و ایضا در آن فقر و احتیاج و
و اماندگی نیست و هر چه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت برد از برای آدمی حاصل
و دایم خلود است هرگز از آن بیرون نمیروند و منزل پاکان و نیکانست در آن بغض
و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمی‌باشد و هرکس بانچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی
است و آرزوی مرتبه دیگری نمیکند و بعضی گفته‌اند اهل مرتبه اعلا بدیدن اهل
مرتبه ادنی می‌آیند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مبادا مرتبه ایشان در نظر ایشان
پست شود و عیش ایشان منغص گردد و این ضرور نیست زیرا که ممکن است که حق تعالی
بمرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه دیگری نکنند و ایضا چنانکه در
بعضی از مردم مظلومات دنیه را بر ماکولات لذیذه ترجیح میدهند و درجات

اشتغال

و اشتغال بباطله را مراتب عالیه اختیار میکنند ممکنست در آن نشاه نیز هر یک مرتبه خود را
بهتر از مراتب دیگران دانند و بان راضی و مشعوف باشند چنانچه فرموده است و لهم فیها
ما تشتهیه الانفس پس بانچه نفس هر کس خواهش کند باو میدهند و خواهشهای نفس مختلف
می‌باشد و ایضا در روایات معتبره وارد شده است که اهل درجه سافله بدرجه عالیه نمی
روند دیگر آنکه ایشان از بول و غایط و کثافات نمی‌باشند و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع
میشود فضولات ایشان را و نیز از حوریان و آدمیان حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول
و غایط و رشک و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمی‌باشد و ازواج
مطهره را باین تفسیر کرده‌اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته
مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتابست و ظل ممدود را باین تفسیر کرده‌اند و شراب
دنیا مستی و صداع و بول و قی و تلخی و تجوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با او میباشد
و شراب بهشت هیچیک از اینها ندارد و لذت شراب را باضعاف غیر متناهی دارد و چون
در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات احباب لذیذتر میباشد و از دست غلامان خوب
لقا و مصاحب حوری طلعتان زیبا خوشتر مینماید در وصف مجلس بهشت آیتی ایشان وارد شده
است که بر کرسیهای بافته از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند
تکیه بر آنها داده و بروی یکدیگر و گردند بر ایشان غلامان و امردان گوشواره در گوش
با قدحها و ابریقها از طلا و نقره و انواع و کاسها از شراب معین که از نوش کردن آنها صداع
بهم نرسانند و عقلشان زایل نگردد و میوه‌ها از برای هر مرغ هر میوه را که اختیار کنند
و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحب حوریان سیم اندامان سیاه
چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند در آن شراب
خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحشی یا گناهی باشد مگر سلام و تحیت که یکدیگر
را بان نوازش کنند پس نظر کن لطف و کرم خداوند گیر را که با این قدرهای حقیر و

بندهای مرا با تقصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان بطاعت و بندگی
مخلص عیش ایشان را بعیش باقی و ایام باقی بدل فرموده و بعوض عمل ناقصی که بلطف و توفیق و اسباب
و الات و ادوات آفریده او در ایام قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده
و بجزاهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان پر تقصیر فانی
مرتب داشته فله الملک و له الحمد و هو الرحیم الغفور و ایضاً باید دانست که منازل
بهشت اکثر غرفهاست زیرا که ابتدا از سیر نهرها و گلها و سبزیها در غرفه بیشتر می
باشد و عیب غرفه در دنیا احتیاج بنزولات و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول
نیست و اگر خواهند بآسانی فرود میتوانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی خندق
که در زمین بکنند بلند میشوند بعد آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفهای
ایشان جاری میشوند و ابن بابویه رحمة الله علیه در فقیه و امالی از عبدالله بن علی
روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله
رسیدم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه
و آله که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت و
بجای گل مشک اذفر بکار برده اند و کنگرهای آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم
درهای آن از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است
گفتم حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکیست و یک لنگه است و از یاقوت سرخ است
و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است و ما بین این دو مصراع
پانصد سال راه است و آن را خروشی و ناله هست و میگوید خداوندا اهلم را بسوی من
بیاور گفتم آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن در
آورده و اما باب بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی
که از این در داخل شود اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان شایسته خدا

که

که از اهل زهد و ورع اند و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند با او چون
داخل بهشت شدند در کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و
کشتیها از یاقوت است و پاروی کشتیها که آن را حرکت میدهند از مروارید است و در آن
کشتیها ملائکه از نور هستند که جامهای سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور
سبز میباشد گفت جامها سبز اند و در آنها نوری هست از نور پروردگار عالمیان و ثنای
بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی گفتم آیا در
وسط این بهشت بهشت دیگر هست گفت بلی جنة عدن و آن در وسط بهشتهاست و حصارش
از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر
هست فرمود بلی جنة الفردوس و حصارش از نور است و غرفهایش از نور پروردگار عالمیان
است و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان یعنی خوش خلقها و خوب روها
و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیا اند و بهتر اند از حوریان و روایت کرده اند که زنان
اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصداهایی چند که خلایق
مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم راضیات که خشم نیائیم مائیم اقامت کنندگان
که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان دوستان شوهران کرام چون حوریان
این غنا را بگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان و شما نماز
نکرده اید و مائیم روزه دارندگان و شما روزه نداشته اید و مائیم که وضو ساخته ایم
و شما نساخته اید و مائیم که تصدیق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند
و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه مرد مؤمن
زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا در بهشت زن و شوهر
یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حق تعالی حاکم عادل است اگر مرد افضل است
از زن مرد را مخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر نخواست زن او

نخواهد بود و اگر زن بهشت از مرد باشد زن را مخیر میکنند اگر آن شوهر را اختیار کرد
شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود مگویید که
بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید و در پائین تر یا نزدیکتر از آن دو بهشت دو بهشت
دیگر هست و مگویید بهشت یک درجه است بلکه درجهاست بعضی بالای بعضی و زیادتی
مردم در درجات باعمال صالح باشد راوی گفت دو مومن داخل بهشت میشوند و یکی مکانش
بلندتر است از دیگری آیا میخواهد ملاقات کند دیگری را آیا میتوانند فرمود آنکه بالا
تر است میتواند آمد که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمیتواند
رفت زیرا که آن بالاتر از مرتبه اوست و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند
بر روی کرسیها که نشسته اند در مرتبهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا
روایت کرده است که علا بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما
هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم بیرون می آیند و داخل بهشت میشوند و میگویند
چون میشود که ایشان با دوستان خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا می فرماید
و من دونهما جنتان نه والله ایشان با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند
بود راوی گفت ایشان کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر میبودند داخل بهشت نمی
شدند گفت مومن بودند فرمود نه والله اگر مومن بودند داخل جهنم نمیشدند
لیکن واسطه اند میان مومن و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت
کرده است که حلقه دروازه بهشت از یاقوت سرخ است و بر صفحهای طلا کوبیده
است چون آن حلقه بر صفحه میخورد صدا میکند که یا علی و علی بن ابرهیم روایت
کرده است که نصرانی شامی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سوال کرد از اهل بهشت
که طعام میخورند و فضله ندارند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است
در شکم مادر که میخورد از آنچه مادرش میخورد و غایط نمیکند و ایضا بسند صحیح از حضرت

صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج
داخل بهشت شد دید ملکی چند عمارتی بنا میکنند که یک خشت آن از طلاست و یک خشت
آن از نقره و گاهی دست باز میکشند پرسید که چه سبب دارد که گاهی بنا میکنند و گاهی دست
برمیدارند گفتند انتظار خرجی میکشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مومن است
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرگاه میگوید ما بنا میکنیم و هرگاه دست
برمیدارد ما دست برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای معتبر از
حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل
آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن
درخت هست خواهش چیزی در خاطر آن خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از برای
او حاضر میکند و اگر سواری تند روی در سایه آن صد سال بتازد از آن بدر نمیرود
و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود بالای آن درخت نرسد
و ایضا ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای
آن حلهها بیرون می آید و از زیر آن اسبان با زین و لجام و بال از زیر بیرون می آید که سرگین
و بول نمیکنند و دوستان خدا بر آنها سوار میشوند و پرواز میکنند در بهشت با ایشان
هرجا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست ترند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث
این شده است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان
در شبها بعبادت میایستادند و خواب نمیکردند و در روزها روزه میداشتند و چیزی
نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند
و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون
آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها ساکن میشود

کریمی او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که برسد سلام کند و نماز کند در شب
در هنگامی که مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی علیه السلام روایت
کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی دو شوهر کرده
است و همه داخل بهشت میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت
فرمود که ای ام سلمه او را با آن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش
بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابراهیم از حضرت صادق
علیه السلام بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در
خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در خانه هر شیعه شاخی از شاخهای
آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله حضرت فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر دار را چرا
اینقدر میبوسی حضرت فرمود که ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل
مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آن را آبی کرد
در پشت من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه
که او را میبوسم بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضا بسند کالصحیح از ابو بصیر
روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم
ای فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت
از هزار ساله راه از مسافتهای دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزلت
چنان است که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آنمقدار نزد
او باشد که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا کم نزد او نیست چیزی که کم شود و کمترین
اهل بهشت بحسب مرتبه و منزلت چون داخل بهشت شود سه حدیقه در نظر او درآید
چون داخل حدیقه پست تر شود در آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه‌ها و نهرها

در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم حقیقی بجا آورد
پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون حدیقه دوم را مشاهده نماید در آن
نعمتی چند به بیند که در حدیقه اولی ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا
کن ندا باو رسد که شاید اینرا اگر بتو دهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است
مرا و آرزوی نمیکنم چون داخل آن حدیقه شود مسرت و شادی او مضاعف شود و شکر
حق تعالی ادا کند پس در آن حال درهای جنة الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه
پیشتر دیده بود در آنجا مشاهده نماید و گوید ترا است حمد ای پروردگار من که مرا نجات
دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من بنعمتهای بی پایان جنان ابو بصیر گریست
و گفت فدای تو شوم شوق مرا زیاده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که
در کنارهای آن دختران روئیده است هرگاه مؤمن بیکی از آنها بگذرد و او را خوش
آید او را بگیرد و حق تعالی بجای آن دیگری برویاند گفت فدای تو شوم باز زیاده کن
فرمود بهر مؤمن هشتصد دختر باکره و چهار زن ثیب بدهند و دو زن از حور العین
گفت فدای تو شوم هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان برود باکره باشند
گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت
که شعاع بدن او از زیر هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساق
های او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و جگر او آینه مؤمن باشد که روی خود را در آن بیند
و جگر مؤمن آینه او باشد گفت فدای تو شوم آیا حوریان را سخنی هست که با آن تکلم
نمایند فرمود بلی سخنی که با نهایت حلاوت و غنج و دلال خوانند که کسی بصدائی دلربائی
که خلایق مثل آن را نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیریم مائیم نرم
و ناعم که هرگز آزرده نشویم و مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت بدر
نرویم مائیم خوشنودان که هرگز بخشم نیائیم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده باشد

وخوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم ما شبیه آنها که اگر گیسوی یکی از زنانرا در دنیا
آسمان بیاویزند نور آن دیدهارا خیره کند و بروایت دیگر اگر یکی از زنانرا در میان
آسمان باز دارند هر آینه مستغنی گرداند ایشانرا از نور آفتاب و ماه در ثواب الا
عمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلم که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده
است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است که چون
اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل
بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای
ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و با ایشان بنمایند و بگویند اینها منازل شماست که
اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از فرح و شادی بمیرد
هر دو بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان دفع
شده است پس ندا کند که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود
در بهشت پس چون نظر کنند با ایشان بنمایند منازل ایشانرا و نعمتهائیرا که در آنجا
از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید
داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن و اندوه میمرد بایست در آن روز اهل
جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت میراث میدهند و منازل
اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم میراث میدهند و اینست معنی قول حق تعالی اولئک
هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون یعنی ایشانند وارثان که
میراث میبرند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابرهیم بسند
کالصحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که هیچ حسنه نیست مگر
آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر از نماز شب که از بسکه ثواب آن
عظیم است بیان نفرموده است و گفته است که پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده ام

از

از برای ایشان از چیزهائی که موجب روشنی چشم ایشان است از برای جزای آنچه میکردند
پس حضرت فرمود بدرستی که خدا را کرامتی هست در بندگان مؤمن خود در هر روز جمعه
چون روز جمعه شود حق تعالی بفرستد بسوی مؤمن ملکی را با خلعت حله چون آن ملک
بدر دروازه بهشت مؤمن رسد بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم پس غلامان
مؤمن پس دربانان بنزد مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه ایستاده
و رخصت میطلبد که داخل شود مؤمن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای
آقای من بحق آن خداوندی که بهشت را از برای تو مباح کرده است چیزی از برای تو
نیکوتر از این ندیده ایم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس یکی از آن حلها
بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه گذرد از نور او حلها روشن شود تا بوعده گاه
لقای الهی برسند چون در آنجا جمع شوند نوری را از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده
بیفتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست
جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میتواند بود از آنچه
بما عطا کرده پس از جانب حق با ایشان ندا رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را با شما عطا
کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف
میگردد و اینست معنی آنکه حق تعالی فرموده است ولدینا مزید و بدرستی که شب جمعه
شبی است نورانی و روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید تسبیح
و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون
بر گذرد بهر چیز بگذرد از نور او روشن شود تا بنزد زنان خود برسند پس گویند بحق
خداوندی که مباح کرده است برای ما بهشت را هرگز تو را بنیکوئی این ساعت ند
یده ام گوید این بسبب آنست که نظر کرده ام بنور پروردگار خود پس فرمود که زنان
او غیرت بر یکدیگر نمیبرند و حایض نمیشوند و تکبر و خودستائی نمیکنند راوی گفت

فدای تو شوم می‌خواهم سؤال کنم از تو از چیزی که شرم میکنم از آن فرمود سؤال کن گفت
آیا در بهشت غنا و سرود میباشد فرمود بدرستی که در بهشت درختی هست که امر میکند
حق تعالی بادهای بهشت را که بوزند پس از آن درخت صداهای چند ظاهر میشود که
هرگز خلایق به آن خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوض آنست
از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم زیاده
بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده احدی مشاهده ننموده
است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده است میگشاید آنرا پروردگار در هر صباح و میفرماید
زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حق تعالی میفرماید فلا تعلم نفس
ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و کلینی بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال کردند
از تفسیر قول حق تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا یعنی روزی که محشور گردانیم
متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود یا علی این
گروه نیستند مگر سواران و ایشان مردانی چند اند که از معاصی خدا پرهیزکاری
کردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص خود گردانید و اعمال ایشان را
پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را
شکافته و گیاه بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می
آیند و ملائکه استقبال ایشان میکنند با ناقه چند از ناقهای عزت که بر آنها جهاز
های طلا بسته باشند مکلل بجواهر و یاقوت و جلهای آنها از استبرق و سندس
بهشت باشد و زمام آنها از ارغوانی و پرواز کنند آن ناقها با ایشان بسوی محشر با هر یکی
از ایشان هزار ملک از پیش رو و از جانب راست و از جانب چپ و ایشان را با حرمت
تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت درختی هست که هر برگی از آن هزار کس را

سایه کند و در جانب راست درخت چشمه‌ای هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از
ایشان یک شربت از آن بیاشامند پس پاک کند حق تعالی به آن دلهای ایشان را از حسد
و بریزد به آن موهای زیادی را از بدنهای ایشان و اینست معنی قول حق تعالی و سقاهم
ربهم شرابا طهورا یعنی بیاشامانند بایشان شرابی پاک کننده از آن چشمه پاک کننده
از آن چشمه پاک کننده پس برگردند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل می
کنند در آن و آن را عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمیرند هرگز پس ایشان
را باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده اند از آفتها و بیماریها و دردها
و از سرما و گرما که هرگز بایشان مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه
که با ایشان اند که محشور کنید دوستان مرا بسوی بهشت و ایشان را با خلایق باز مدارید که
سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای ایشان
و چگونه خواهم ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات باز دارم پس میبرند ایشان را ملائکه
بسوی بهشت چون بدروازه بزرگ بهشت رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن
صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کرامتشان برای دوستان خود در قصرهای
جنان مهیا کرده اند آن صدا را بشنوند و شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را که آمدند
ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و
داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند
مرحبا بشما خوش آمدید بچه بسیار شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز بایشان
چنین گویند پس علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد از تفسیر
قول حق تعالی لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشان را غرفها هست که از بالای آنها غرفها
هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفها را یا رسول الله حضرت فرمود
که یا علی خدا این غرفها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید و یاقوت و

زبرجد و سقفهای آن از طلاست و منقش کرده‌اند بنقره و هر غرفه هزار در دارد از طلا و
بر هر دری ملکی موکلست و در آن غرفها فرشها بلند کرده‌اند باشند بعضی را بر
بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر کرده باشند از
مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و چون داخل
شود مؤمن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و کرامت بگذارند
و بپوشانند بر او حلّهای طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت و مروارید بافته
باشند و بپوشانند او را هفتاد حلّه برنگهای گوناگون و نوعهای مختلف بافته بطلا
و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است که زینت می‌کنند
ایشان را در بهشت دستبندها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون
مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون قرار بگیرد ولی خدا در
منازل خود در بهشت رخصت طلبد برای او ملکی که موکلست به بهشتهای او که تهنیت
مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند باو خدمتکاران مؤمن از کنیزان
و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود و زوجه حوریه
سیاه چشم او مهیای مصاحبت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد
پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او روان گردد و کنیزان
او بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حلّه پوشیده باشد که بیاقوت و مروارید
و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته
باشند و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلّل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها
از یاقوت سرخ باشد پس چون نزدیک شود بولی خدا و خواهد برخیزد بسوی او از
روی شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از تو
و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک

تتمه

از دیگری

از دیگری ملول نشوند پس مؤمن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده از یاقوت
سرخ ببیند و در میان لوحی باشد که بر آن نوشته باشد توئی ولی خدا حبیب من و منم
حوراء حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق تو بسوی من بنهایت رسیده
است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت مؤمن و تزویج کردن حوریه
با او چون باول در از درهای بهشتهای او برسند گویند بملکی که موکلست بر آن در که
رخصت طلب از برای ما بر ولی خدا بدرستی که خداوند رحیم ما را بمبارکباد و تهنیت
او فرستاده است ملک گوید باشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند
و میان ملک و حاجب سه باغ عظیم فاصله باشد رود بنزد حاجب و او را اعلام کند که
هزار ملک را پروردگار عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت
دخول میطلبند حاجب گوید بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت طلبم
و او با زوجه خود خلوت کرده است و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس
حاجب رود بسوی قیّم و او را اعلام کند و قیّم رود بنزد خدمتکاران مخصوص و ایشان را
اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه ایستاده‌اند و ایشان هزار ملک اند
که برای تهنیت ولی خدا آمده‌اند او را اعلام کند که ایشان بر در ایستاده‌اند و انتظار
رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهند ایشان را داخل
شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس درها را
بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار
را برسانند و اینست معنی قول حق تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ یعنی
ملائکه داخل میشوند از هر دری از درهای غرفه و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام خدا بر شما باد و سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب
آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایشانست شما حضرت فرمود که اشاره باین

قول خدا اما اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید نعمت
فراوان و پادشاهی بزرگ فرموده که این آیه اشاره است بانچه ولی خدا در ان هست
از کرامت و نعیم و پادشاهی عظیم که ملئکه رسولان خدا رخصت می طلبند از او و بی
رخصت داخل نمیشوند در بهشت و غیر فراوان و فرموده که نهرها جاری میشود از زیر
قصرهای ایشان و میوهها نزدیکست بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است و دانیة
علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا یعنی و نزدیک باشد بایشان سایه درختان
آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوه آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته
اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر
آورند تا دستش بآنها برسد و اگر بخوابد فرود آیند حضرت فرموده که چنان آسان شود
چیدن میوهها برایشان که از بسکه نزدیک باشند بایشان مومن از هر نوعی از میوهها
که خواهش کند بدهان خود بچیند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع میوهها باو خطاب
کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از انکه آنرا بخوری و فرموده که هیچ مومنی نیست مگر
انکه او را درختهای بسیار هست بعضی را تربیت کرده و بعضی را تربیت نکرده و نهرهای
دارد از شراب و نهرها دارد از شراب و نهرهای از آب و نهرها از شیر و نهرها از
عسل و چون ولی خدا طعام حاجت طلبد انچه بیشتر او را در آن وقت خواهش میکند برای
حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران مومن
خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوائی مانند ما بین طلوع
صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مومنی هفتاد زوجه از حوریان دارد
و چهار زن از آدمیان و مومن یکساعت با حوریه می باشد و یکساعت با آدمیه و یکساعت
با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکند بیکدیگر و گاهی که تکیه
بر تخت خود کرده باشد شعاعی از نور او را فرو گیرد گوید بخدمتکاران خود که این چه

شعاع

شعاع نور که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع
انوار جلال او باشد خدمتکاران باو گویند که جناب حق از آن مقدس تر است که این
شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز نزد تو نیامده است
شرف نظر بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت ملاقات تو بر او غالب گردیده
است چون ترا دید که بر تخت خود تکیه کرده تبسمی کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاع
که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی و لقا و صفا و ضیای دندانهای او بود پس
ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او
هزار غلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است
پس از خیمه خود بزیر آید و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره
و مکلل بمروارید و یاقوت و زبرجد و معطر کرده اند بمشک و عنبر و مغز ساق پای
او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض میان دو دوش
های او ده ذراع و چون نزدیک شود بولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را
با طبقهای طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس سالها
با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک را ملالی حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر علیه
السلام فرموده که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است و جنة الفردوس و جنة
نعیم و جنة المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوف اند باین بهشتها و از برای
مومن می باشد از بهشتها انچه دوست دارد و خواهش نماید و تنعم کند در آنها بهر نحو که
خواهد و هرگاه که اراده کند مومن چیزی را طلبش آنست که بگوید سبحانک اللهم چون
این را بگوید مبادرت کنند بسوی او بانچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر
بآن بکند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است دعویهم فیها سبحانک اللهم
و تحیتهم فیها سلام یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان

سلام می‌کنند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذات
خوردنها فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند
الحمد لله رب العالمین و اما قول حق تعالی اولئک لهم رزق معلوم یعنی خدمتکاران
میدانند آنچه ایشان میخواهند و میاورند از برای دوستان خدا پیش از آنکه ایشان سؤال
کنند فواکه وهم مکرمون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نکنند مگر آنکه ایشان را اکرام
میکنند بان و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین از جابر روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته شده است پیش از آنکه خدا
خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو
رسول الله و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود که چون حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از آن از طلا و خشتی از آن را
از نقره قرار داد و دیوارهایش را از یاقوت کرد و بنید و سقفش را از زبرجد و سنگ
ریزه اش از مروارید و خاکش زعفران و مشک ناب پس با او گفت سخن بگو گفت خدا
وندی بجز تو نیست و زنده که هرگز تو را مرگ نمیباشد و قیامی که همه چیز بتو قائم است
و تو بچیزی قائم نیستی سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و
جلال فرمود که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود
که داخل تو نمیشود کسی که مداومت بر شراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر
شراب باشد و نه سخن چین و نه دیوث و نه لیاول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد
و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قایل
باشد و افعال بنده را از خدا داند و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که فرمود بخدا سوگند که خالی بوده است بهشت از ارواح مؤمنان آن
روزی که حق تعالی خلق کرده است آن را و خالی بوده است جهنم از ارواح کافران

وعاصیان

و عاصیان از روزی که آفریده است آن را مؤلف گوید که این حدیث منافات ندارد با آنکه
ارواح مؤمنان در مدت برزخ در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش
دنیا زیرا که مراد بمؤمنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم و غیر بنی آدم است
از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانکه بعد از این خواهد آمد و ایضا
ممکن است که جنت و نار دنیا مراد باشد و حق تعالی میفرماید روزی که بگوییم جهنم را
که آیا پر شدی و گوید آیا زیادتی هست علی بن ابرهیم و حسین بن سعید روایت کرده
اند که حق تعالی جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران
و عاصیان پر شود حق تعالی بر سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل ادعا
گوید که آیا جای زیادتی هست یعنی پر شده ام پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی
جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی و او را پر کردی چرا مرا پر نمیکنی پس
حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کند با ایشان بهشت را پس حضرت صادق علیه
السلام فرمود که خوشا حال ایشان که غمها و کدورتهای دنیا را ندیده اند و ایضا علی
ابن ابرهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین علیه و علی آبائه السلام
فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست قدرت خود از خشتی
از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر از مشک کرد و خاکش زعفران
و ریگش مروارید است و درجات آن را بعدد آیات قرآن کرده است پس کسی که قرآن
بخواند با او گویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس بلندتر خواهد بود بغیر
از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که زندیق
که بخدمت حضرت صادق علیه السلام سؤالها نمود از آنحضرت پرسید که میگویند
اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را اخذ کند و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت
برمیگردد حضرت فرمود چنین است و امثال آن در دنیا چراغ است اگر صد هزار چراغ

از آن روشن کنند از روشنی او چیزی کم نمیشود گفت شما میگویید که ایشان میخورند
ومیاشامند ومحتاج بقضای حاجت نمیشوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق
ولطیف است وثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود گفت چون میشود
که حوری هرچند شوهر او نزد او میرود او را باکره مییابد فرمود زیرا که او از
طینت طیب خلق شده است وعاهتی عارض او نمیشود وآفتی بجسم او مخلوق ودر
سوراخ چیزی بغیر آلت شوهر داخل نمیشود وبحیض وامثال آن از نجاسات آلوده
نمیشود پس رحم پیوسته بهم چسبیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود
در آن وبیرون نمیرود وگفت میگویند که او هفتاد حله میپوشد وشوهر او مغز ساق او را
از عقب آن حلها وپوست وگوشت واستخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما
درهم را در ته آب صاف میبیند هرچند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم
میکنند اهل بهشت بنعیم آن وحال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزند یا پدر
یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بیند وچون در بهشت او را نبیند
شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر
کسی که دوست او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که
خدا چنین میکند که ایشان فراموش میکنند آنها را وبعضی گفته اند انتظار قدوم
ایشان میکشند وامیدوارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که مراد حضرت
در جواب شاید باعتبار قصور فهم سایل باشد وقطع نظر از روایت میتواند بود
که در آن نشاه که اغراض فاسده دنیوی برطرف شود ومحبت ایشان از برای محبوب حقیقی
خالص گردد از دشمنان خدا تبری کنند وبا ایشان عداوت بهم رسانند واز عذاب
آنها ملتذ شوند هم چنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده
بودند وبا ایشان مقاتله ومحاربه می کردند وبدست خود ایشان را می کشتند ولذت

از آن

از آن میبردند وحق تعالی فرموده نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا وروز قیامت
دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا ورسول او هرچند بوده باشند پدران ایشان
یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان وکریمه یوم یفر المرء من اخیه
وامه وابیه وصاحبته وبنیه فی الجمله شهادت برین مدعا میدهد ومیتواند بود
که وجه اصل این باشد وحضرت از برای قصور فهم سایل ذکر نکرده باشند وآن
وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده باشند والله یعلم وعلی بن ابرهیم
روایت کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود چون داخل بهشت شدم
شجره طوبی را دیدم که اصل آن در خانه علی علیه السلام ودر بهشت قصری ومنزلی نیست
مگر آنکه در آنجا شاخی از آن هست واعلای آن سبدهاست مملو از حلهای بهشت از
سندس واستبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد هست ودر هر سبدی صد هزار
حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف واینها جامهای اهل بهشت است
ووسط آن درخت سایه ایست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع آسمانها
وزمینهاست مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند بخدا ورسولان او و
سواری تند رود در سایه آن صد سال میتازد واز آن قطع نمیکند اینست که حق تعالی فرموده
است وظل ممدود وپائینش میوهای اهل بهشت است وطعام ایشان که در خانه
ایشان آویخته است ودر هر ترکه صد رنگ وصد نوع از میوها باشد از آنچه دیده
اید در دنیا واز آنچه ندیده است واز آنچه شنیده اید واز آنچه نشنیده اید وهر میوه
را که بچینند بجای آن مثل آن بروید چنانکه فرموده است لا مقطوعة ولا ممنوعة
وجاری میشود نهری در زیر آن درخت که منفجر میشود از آن نهرهای چهارگانه نهرها
از آب که متغیر نشده باشند ونهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد ونهرها
از شراب لذة للشاربین ونهرها از عسل صاف کرده شده از موم ودردها

بسیار وارد شده است که در زمان حضرت فاطمه صلوات الله علیها جبرئیل و میکائیل
با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد
بر ایشان از حلّه‌ها و سندس و استبرق و مروارید و یاقوت و عطر بهشت و حق تعالی
کرد طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آن را در خانهٔ علی علیهما السلام قرار داد و صاحب
بسند معتبر از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کردم که فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما صاحب ورع و پرهیزکاری و منقاد
اهل بیت علیهم السلام است و نماز بسیار میکند و با اینحال مبتلا شده است بمحبت لهو
و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا اینحالت او را مانع میشود از آنکه نماز
در اوقات فضیلت بجا آورد و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه
مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود اینحالت او را از چیزی از خیر
و نیکی حضرت فرمود که این از وسوسهای شیطانست و ان شاء الله آمرزیده میشود از برای
او پس فرمود که طایفهٔ از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را در متابعت لذات و شهوات
نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان
آدم را و در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند
بر مؤمنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند فریاد بدرگاه خدا بر آوردند
و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و در گذر از تقصیر ما و برگردان ما را بآنچه خلقت
کرده ما را از برای آن خلق کرده و مجبور بر آن ساخته که میترسیم ببلاهای عظیم مبتلا
شویم پس حق تعالی اینحالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت شود و اهل بهشت
داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت طلبند از اهل بهشت که بمنازل ایشان داخل شوند
و چون رخصت یابند داخل شوند بر ایشان و سلام کنند و گویند سلام علیکم بما
صبرتم یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال

و

و سید ابن طاوس بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز
قیامت شود نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند و
بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شده اید گویند بما کاری مدار ما گروهی
بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بر آن مطلع نشده بود حق تعالی ما را
پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که
پدرم گفت در بهشت نهری هست که آن را جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست در
سفیدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد و آل
محمد صلوات الله علیهم و در جانب چپش در زردی هست که در آن هزار قصر هست و در
هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم علیهم السلام و ایضا بسند حسن کالصحیح
روایت کرده است از حلبی که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول
حق تعالی فیهن خیرات حسان فرمود ایشان زنان شیعهٔ صالحه اند گفتم حور مقصورات
فی الخیام فرمود که حوریان مخدره مستوره اند که در خیمههای در و یاقوت و مرجان
میباشند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر نو رسیده ایستاده اند
که دربانان ایشانند و در هر روز کرامتی از خدا عز و جل بایشان میرسد تا بشارت دهد
خدا بایشان مؤمنان را و ایضا روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی
دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم
نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید و بر آن نهر است
منزلهای اوصیا علیهم السلام و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر دختران هستند
که از زمین روئیده اند که هر یک را که بکشند دیگری بجای آن میروید و آن دختران بنام
آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند پس هر گاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله
خیرا مراد آن منزلهاست که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیدهای خلق

خود و فرات بن ابراهیم از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین از رسول خدا صلوات الله علیهما سؤال کرد از صفت قصرهای خدا که
تهیه کرده است پیغمبر ما بحضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا و خشتی
از نقره است و در میان خشتها مشک و عنبر است و ریگستان در و یاقوت است و
خاکستان زعفران است و تلهای آنها از کافور است و در صحن هر قصری از این قصرها
چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها
محفوف اند بدرختها از مرجان و بر دو طرف هر نهری از این نهرها خیمههاست از یک
قطعه در سفید که در آن درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است [?] باشد
بهم رسیده اند و از اندرون نشان بیرون مینماید و از بیرون آنها اندرون مینماید
در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشد بیاقوت سرخ و پایهایش از زبرجد
سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد حله
سبز و هفتاد حله زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از پشت استخوان و پوست و حلی
و حلها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوری هفتاد گیسو داشته
باشد هر گیسوی بدست کنیزی و در دست کنیز مجمری داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور
کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود بی آتش ولیکن بقدرت خدا و ابن جبار و ابن
بابویه در ثواب تهلیلات دهه ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده
مرتبه این تهلیلات را بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیلی درجه در بهشت از
مروارید و یاقوت ما بین هر دو درجه بقدر سیر صد سال راه باشد بر قرار سوار تند
رو و در هر درجه شهری و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی باشد
و در هر شهری از آن شهرها از خانهها و قصرها و غرفهها و حجرهها و فرشها و زنان و کرسیها
تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خوانها و خدمتکاران و نهرها و اشجار و زیورها [?]

وحلها

وحلها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند کرد و چون از قبر بیرون آید از هر
موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کند او را هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی
او و از جانب راست او و از جانب چپ او تا منتهی شود بدر بهشت چون داخل بهشت شود
ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان رود تا بشهری رسند که بیرونش یاقوت
سرخ باشد و اندرونش زبرجد سبز و در آن از اصناف آنچه خلق کرده است در بهشت
بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا میدانی این شهر چیست
گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزی
که آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن هست ثواب تو است بآن تهلیلات
و شیخ در تهذیب و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصیر روایت کرده اند
که گفت بودیم در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز غدیر
مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرش
که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در زمین و بدرستی که خدا را در فردوس
اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است و یک خشت آن از طلا و در آن صد هزار قبه
هست از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاکستان از مشک و عنبر است
و در آن چهار نهر هست نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل
و دور دور آن قصر درختان هست از انواع میوهها و بر آن قصر یا درختان مرغان هستند که
بدنهای آنها از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی میکنند بانواع
صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند بسوی آن قصر اهل آسمانها
و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن
آب فرو روند و در آن مشک و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن
عطرها را بر ایشان بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی برایشان [?]

افتاده بیکدیگر بهدیه فرستند و چون آخر آن فرو شود نداء از جناب حق تعالی بایشان
رسد که برگردید بسوی مرتبهای خود تحقیق که ایمن گردیدید از خطا و لغزش تا سال
آینده در منزل ابرو؟ از برای کرامت محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نمایند
از برای او درختی در بهشت از یاقوت سرخ که منبت آن در مشک سفید باشد شیرینتر
از عسل و سفیدتر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت میوه‌ها باشد مانند
پستان دختران باکره و هر یک از آنها که شکافته شود هفتاد حله از میانش بیرون
آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که جبرئیل علیه السلام در شب معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و بر تختی
از تختهای بهشت نشانید و بهی بهشت مرا داد آن به بدو نیم شد و از میان آن حوریه
بیرون آمد که مژگانهای دیدهای او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس گفت السلام
علیک یا احمد السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا محمد من کیستم تو کیستی خدا تو را رحمت
کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه نوع خلق کرده است اسفل من
از مشک است و اعلای من از کافور است و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند
بآب زندگانی پس خداوند جبار گفت باش بهم رسیدم آفریده شده ام از برای پسر عم تو
و وصی تو و وزیر تو علی بن ابی طالب علیه السلام و در کتاب اختصاص از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من
و نجات یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت
خودم سوگند که شما را نازل میگردانم در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل
شوید بر طول حضرت آدم خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی حضرت عیسی سی و سه
سال و بر زبان محمد لغت عربی و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نور از روها

شما

شما ساطع باشد و بصبر حضرت ایوب در بلا و ایمن از کینه و حسد صلوات الله علیهم اجمعین
و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که حق تعالی فرموده
است و لمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از قیام حق تعالی به
محاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست حضرت فرمود که مراد کسیست که او را
عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار
خود را بحساب و ثواب و عقاب و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان اوست
پس اینها دو بهشتند از برای مومنان و سابقین پس فرموده است و من دونهما جنتان
حضرت فرمود یعنی پست‌تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که
پست‌ترند از آنها در فضیلت نه بحسب نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یمین اند یکی جنة
النعیم است و دیگری جنة الماوی و در این چهار بهشت نعمتها هست در بسیاری مانند برگ
درختان و ستارهای آسمان و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است بهمه
طولش پانصد سال راهست و خشتی از آن از طلاست و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی
از یاقوت و در میان خشتها مشک و زعفرانست و کنگرهای آن از نور است که میدرخشد
و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوارهای آن می‌بیند و در آن حصار هشت در
هست و هر دری دو مصراع دارد که عرض آنها یکساله راهست بدویدن اسب نجیب و ایضا
فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است و بجای خاک ورس و زعفران و آنچه جاروب
جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و
یاقوت و آنچه حق تعالی فرموده است که علی سرر موضونة یعنی بر کرسیهای بافته
نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسیها را بجای نی که میبافند از مروارید
و یاقوت بافته باشند و حجلها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجلها از مروارید
و یاقوت باشد اما از حریر سفیدتر و از حریر نرم نرمتر و بر آن کرسیها از فرش بقدر صد عدد

از غرفه‌های دنیا باشد بعضی بالای بعضی و اینست معنی قول حق تعالی وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و حق تعالی
فرموده است عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت فرمود که مراد بارائک آن کرسیهای
یافته است که حجلها را بر آنها نصب کرده اند و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه رخنه در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری
میشود و از برف سفیدتر است و از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر و گل نهر بهشت از مشک
خوشبوتر و ریگش از در و یاقوت و جاری میشوند در جویها و نهرها هر جا و هر جهت
که دوست خدا خواهد در بهشتهای خود و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده
اند از جن و انس هر آینه فرا گیرد همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حلها
و هیچ کم نشود از نعمتهای او و ایضا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ و کنگرهایش از زبرجد سبز
است و خوشهایش از مروارید سفید و برگش از حلهای سبز و رطبش سفیدتر از نقره
و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از مسکه و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده
ذراع بوده باشد و از بالای ترکها تا پایین خرماها متصل بیکدیگر یافته باشد
و هر چه از او بکنند در ساعت عوضش بروید چنانکه بوده و اشاره باینست قول حق تعالی
لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد و موز و
انارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و مجمرهای ایشان از در
و مروارید و ایضا از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که اهل بهشت همگی
ساده اند و موی در بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل
بر سر و طوق در گردن و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و محبوب
و مکرم و بهر یک از ایشان قوت صد مرد بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع
کردن و لذت طعام یافتن و شهوت چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور قدیر بر ...

ایشان

ایشان نور و بر بدنهای ایشان حریر پوشانند سفیدرنگ و زرد و نور و سبز جامه‌ها
بوده باشد زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و غنی
باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند و هرگز غمگین نشوند و پیوسته گرامی باشند
و هرگز خوار نگردند و نیکو طینت باشند و هرگز رو ترش نکنند و پیوسته متنعم و شاد
باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند
و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند
و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره
و ظرفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها
تکیه داده نظر کنند بسوی ایشان و بهجت و سلام پیوسته از جانب ملک علام با ایشان رسد
بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم آن از حصر متجاوز و تقریر بیرونست
و آنچه در این رساله ایراد نمودم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب
بحار الانوار مذکور است و بعضی در کتاب عین الحیوة و در رساله حق الیقین ایراد نموده
ام رزقنا الله و سائر المؤمنین الوصول الیها و الی الیقین بها بحق الیقین بمحمد و آله
الطاهرین **فصل شانزدهم** در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست
اعاذنا الله و سائر المؤمنین منها بمحمد و آله شفعاء یوم الدین حق تعالی فرموده است
بترسید و بپرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمانست و سنگ اکثر مفسران گفته
اند مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتهاست که با عابدان آنها بجهنم می
برند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها
که کافر باشند و بمیرند در حال کفر بر ایشانست لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در
جهنم خواهند بود تخفیف نیابد از ایشان عذاب و مهلت نمی‌یابند و در مواضع متعدده
فرموده است که تابعان و متبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است هر که

مزید شود از شهادتین خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود و اعمال ایشان
در دنیا و آخرت و ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است
آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم میخورند در شکم خود مگر آتش را و بزودی خواهند
افروخت آتش را و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که مبعوث میشوند گروهی از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهانهای ایشان
مشتعل باشد پس گفتند یا رسول الله کیستند اینها حضرت این آیه را خواند یعنی خورندگان
مالهای یتیمان اند و فرموده است هر که بکشد مومنی را عمداً پس جزای او جهنم است در حالتی
که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است که بدرستی که منافقان در درک پایین تر
آتش اند مفسران گفته اند که جهنم طبقات و درکات است چنانچه بهشت درجات و منازل
دارد پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد
جمیع آنچه در زمین است و مثل آنرا نیز با آن داشته باشند و فدای خود بدهند از برای
رفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب دردآورنده میخواهند
که بیرون روند از آتش و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دائم
و فرموده است از برای ایشان هست شرابی از آب جوشیده جهنم و عذابی دردآورنده بسبب کفر
ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را
و فرموده است که بدرستی که از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج
میگذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را بعذاب الیم
در روزی که سرخ میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند بآنها پیشانیهای ایشان
و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان را و بایشان میگویند اینست آنچه گنج کرده بودید از
برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را گنج میگذاشتید و فرموده است و وعده داده
است خدا مردان و زنان منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن

بس است ایشان را و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست عذابی مقیم و فرموده
است پس بگویند آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب همیشه را آیا جزا داده میشوید مگر
بآنچه کسب کرده اید و فرموده است خایب و ناامید است هر جبار معاندی و از عقب
اوست جهنم و باو میآشامانند از آب صدید یعنی چرک و خون جرعه جرعه میآشامد آنرا
و نمیتواند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او میآید و نمیمیرد که
از آن شدتها خلاص شود و از عقب او عذاب غلیظی هست از این هست حضرت صادق
علیه السلام فرمود که صدید خون و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری
میشود و گفته اند که رنگش رنگ آبست و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول صلی الله
علیه السلام روایت کرده اند که آنرا نزدیک او میآورند و او کراهت دارد چون نزدیک
او آورده شود روی او بریان شود و پوست سر و رویش در آن بیفتد و چون بیاشامد
جمیع امعاء او را پاره کند تا از دبرش بدر رود و حضرت صادق علیه فرمود که مانند
رودی از چرک و خون از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند که جدولها و نهرها
در روی ایشان پیدا شود پس آب بر طرف شود و خون جاری میگردد و آنقدر
بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه
ایشانست همه و آنرا هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده است
از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که جهنم را هفت در هست یعنی
هفت طبقه بعضی بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود
همچنین و گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بالای بعضی
و پایین ترین همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه و بالای آن سقر و بالای
آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند پایین ترین همه هاویه است
و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت کرده اند که درکه اول جهنم است و دوم

سعیر و سیوم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی کفته
اند آتش هفت درکات دارد و آن درکه است بعضی زبر بالای بعضی درکه بالای انجای اهل
توحید است که معذب میشوند در آن بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون میاورند
ایشانرا و دوم محل یهود است و سیوم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم مجوس
و ششم مشرکان عرب و هفتم که در اسفل است محل منافقانست و فرموده است آنجماعت
که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا زیاد کردیم ایشانرا عذابی زبر بالای
عذاب بسبب آنکه افساد میکردند بعضی کفته اند افعیها و عقربها را زیاده میکنند
آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهرهای
چند است از مس کداخته که ایشانرا بآن عذاب میکنند و بعضی کفته اند زیاد میکنند
از برای ایشان مارها را مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه و
فرموده است پس بحق پروردکار تو محشور میکردانیم ایشانرا و شیاطین را پس
حاضر میکردانیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم از هر طایفه
هر یک که بر خداوند رحمن طغیان از ایشان بیشتر بوده است پس ما دانا تریم بآنها که سزاوار
تر اند بسوختن در جهنم و هیچ یک از شما نیست مکر وارد جهنم میشود بر پروردکار
تو حتم و لازم است پس نجات میدهیم آنهارا که پرهیزکار بوده اند و میکذاریم ظالمان
بدو زانو در آمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان در
جهنم بعضی کفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است نه
داخل شدن در آن هم چنانکه در جای دیکر فرموده است پس حاضر میکنیم ایشانرا دور
جهنم بدو زانو در آمده و بعضی کفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع
خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان برد و سلام است چنانکه بر ابراهیم شد و
از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس و جابر روایت کرده

اند

اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم کم میشود ما افروختن آنرا زیاده میکردانیم
و فرموده است ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتشی را که احاطه کرده است بایشان
سرادقات آن یعنی پرده های آن بعضی کفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه
کرده است بایشان یا دود و زبانه آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد
یا کنایه است از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اکر استغاثه کنند از بسیاری
تشنکی و حرارت فریاد رسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل یعنی مس کداخته یا مانند
درد زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشانرا بریان میکند بد شرابیست مهل
از برای ایشان و بد متکائیست جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که
کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامها از آتش کفته اند از برای ایشان
جامها از مس کداخته سرخ شده مانند آتش میسازند و میریزند از بالای سر ایشان
آب جوشان که کداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان و از
برای ایشان کرزها هست از آهن و هر کاه میخواهند بیرون آیند از آتش بسبب غم
و کرفتکی نفس بر میکردانند ایشانرا بسوی آتش و کویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده
و روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که کرزی چند بر سر ایشان زنند
که اکر یکی از آنها را بر روی زمین بیاورند جن و انس خواهند آنرا از زمین بر دارند
نتوانند برداشت و ایضا روایت کرده اند که آتش زبانه خود ایشانرا بالا میکند
چون ببالای طبقات جهنم رسند کرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه فرو
روند و تکیه کاه ایشان قرار نداشته باشند و در روایت دیکر از حضرت صادق علیه
السلام منقولست که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشانرا فرو کیرد چنانکه
جامه آدمیرا فرو میکیرد پس لب پایین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد
و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن

بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم بر گردند و فرموده است آنها که سبک است ترازوهای
اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکار جان خود شده اند و در جهنم مخلد خواهند
بود و زبانه آتش بر روی ایشان میوزد و روهای ایشان قبیح گردیده گفته اند مانند
کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان از بالا و پایین درهم کشیده شده باشد و دندان
ایشان گشوده شده باشد با ایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمیشد پس شما آنها
تکذیب میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی گمراه
ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت
پس ما ستمکاران خواهیم بود در نفس خود پس حق تعالی گوید دور شوید و با من سخن
مگویید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتش
افروخته که هرگاه ببیند ایشان را از مکان دوری شنوند از برای او صدای خشم آنرا
و ناله اهلش را یا خروش آنرا و هرگاه بیندازند ایشان را در مکان تنگی و دستها در گردن
بسته یا با شیاطین در زنجیر کشیده در آنجا مرگ یاد کنند و واثبوراه و واویلاه ملائکه
با ایشان گویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما
نخواهد رسید و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که یکساله راه خروش جهنم
خواهند شنید و گفته اند تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده
است و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان و مردمان
هر دو و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشانست آتش جهنم مرگ با ایشان
نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان چیزی
از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که
پروردگارا بیرون آور ما را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند
با ایشان که آیا عمر ندادیم شما را آنقدر که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود

کسی که خواهد پند گیرد حضرت صادق ع فرموده که این سرزنش از برای هجده ساله
است چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب را که ظالمانرا یاوری
نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است آیا
این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم که ما آنرا امتحانی از برای ستمکاران
آن درختیست که بیرون میآید از اصل جهنم و بیخ آن شکوفه اش مانند سرهای شیاطین
پس بدرستی که کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای
ایشان بر روی آن شرابی از حمیم گرم جهنم هست که بر روی آن میآشامند پس بازگشت
ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جحیم است که منازل ایشانست مفسران گفته اند
زقوم درختیست در آتش که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبویی و چون ابو
جهل و سایر کفار قریش استهزا می کردند که درخت در میان آتش چون میروید حق تعالی
فرمود که آنرا امتحانی کرده ایم از برای ستمکاران و در وصف شیاطین بعضی گفته اند
میوه تلخ بدبوییست در بادیه و بعضی گفته اند شیطان جنسی از مارانست میوه تشبیه بآن
مار کرده و بعضی گفته اند میان عرب مشهورست که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بر
شیطان میکنند و روایت کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم بمرتبه غالب میشود که عذاب
آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را بسوی آن درخت میبرد
و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش
میآید در شکم ایشان مانند دیگی که در جوش باشد پس آب می طلبند مالک از
حمیمی که از حرارت بنهایت رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان
میآورد چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون بشکم ایشان
داخل میشود هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است که شراب ایشان حمیم است
و غساق بعضی گفته اند غساق آب بسیار سردیست که از سردی ایشانرا میسوزاند و بعضی

گفته اند چشمه ایست در جهنم که از زهر هر صاحب نیشی در آن جاری میشود و بعضی گفته اند
آب چرک و ریم بدن ایشانست که در حلقشان میکنند و بعضی گفته اند عذابیست که
بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینهاست
و فرموده است از برای ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و
فرموده است و گویند آنها که در آتشند بخازنان جهنم که بخوانید پروردگار خود را که
تخفیف دهد از ما روزی از عذاب خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی
شما با معجزات و دلایل و براهین واضحات گویند بلی آمدند گویند پس هر چه خواهید
دعا و استغاثه کنید فایده نمیبخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی فایده و فرموده است
تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود نا امید از نجات و فرموده است
که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو گوید در جواب ایشان که همیشه
در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود ابن عباس گفته است بعد از
هزار سال که ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است شجره
زقوم طعام آن گناهکار است که ابوجهل باشد از باب مس گداخته غلیان کند در
شکمهای ایشان از باب جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که
بگیرید او را و ببرید و بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گویند
با او بچش بدرستی که گمان میکردی عزیز و کریمی در قوم خود و تو را عذاب نخواهند کرد
و فرموده است گوید باو قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او اینست آنچه
نزد منست از نامه اعمال تو و حاضر است القیا فی جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه
و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا و امیر المومنین صلوات الله علیهما
که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم
کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند خطاب بدو ملک است که

موکلند

موکلند بکافر و فرموده است که شناخته میشوند مجرمان و کافران برویهای سیاه
ایشان پس بزبانیه پیشانی ایشان را با پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم میافکنند
و گویند ملائکه بایشان اینست آن جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه باتش ایشانرا عذاب
کنند و گاه بآب جوشیده و فرموده است هر گاه ایشانرا بیندازند در جهنم صدای عظیمی
از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت
خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند
که آیا کسی نیامد که شما را از این عذاب بترساند گویند بلی آمدند انذار کردند و ما تکذیب
کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر میشنیدیم و میفهمیدیم و قبول
میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران هست
و طعام گلوگیری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است
که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد چیزی از گوشت
و پوست و استخوان ایشانرا و هیچ نوعی از عذاب را نمیگذارد که بایشان نرساند و تغییر
دهنده است پوستهای ایشان را و موکلند بر آن نوزده ملک که خازنان جهنم است
گفته اند دیدهای ایشان مانند برق ربانیه است و دندانهای ایشان مانند شاخهای
گاو و زبانه آتش از دهانهای ایشان بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار
ساله راهست و در هر کف دست ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند توانند
گرفت و رحم از دل ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر
میدارد و بهر جای جهنم که خواهد میافکند و بعضی گفته اند بخصوص سقر نوزده
موکلند و از برای درکات دیگر خزینه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون
این آیه نازل شد ابوجهل گفت با قریش محمد میگوید که خازنان جهنم نوزده نفر اند
و شما همه شجاعانید آیا نمیتوانید هر یک از شما یکی از خازنان جهنم را بگیرید یکی از ایشان

گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو نفر را کفایت کنید در این وقت این آیه نازل شد که
که ما نگردانیدیم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم نیستند که شما از عهده
ایشان برآیید و نگردانیدیم عدد ایشان را مگر امتحانی از برای کافران و فرموده است
که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید
بسوی آتش سیاه که بالای آتش است و سه شعبه دارد یا دودی که از جهنم بیرون میآید و سه
شعبه آن بکافر احاطه میکند از بالای سر و از جانب راست و از جانب چپ که نه سایه
میکند و بعضی گفته اند زبانه از آتش بیرون میآید و احاطه میکند بکافر مانند
سراپرده و سه شعبه میشود و در آن هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند
سایه دود جهنم است چون داخل آن میشود فایده بایشان نمیبخشد و از ضرر زبانه آتش
مانع ایشان نمیشود و شراره چند بیرون میافکند آتش مانند قصر در بزرگی و در
نظر مانند شتران زرد یا سیاه مینماید و فرموده است جهنم برسر راه عاصیان است
و طاغیان و کافران را مآب و مرجع ایشان است مکث خواهند کرد در آن حقب بسیار
حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند که حقب هشتاد سال است و هر
هفتاد خریف است و هر خریفی هفتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر
روزی هزار سال است و از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده اند بسند معتبر که
که این آیه در شان جماعتی است از مسلمانان که از جهنم بیرون میآیند و در معانی الاخبار
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که حقب هشتاد سال است و هر حقبی
هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال از سالها
که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که بیرون نمیاید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار در آن بماند
و هر حقبی زیاده از هشتاد سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است و هر روزی

هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر آنکه آخر از جهنم بیرون خواهم
آمد و نمیچشند در آن برودتی و نه شرابی را ابن عباس گفته است برد خواب است و بعضی
گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی مگر حمیم و غساق و فرموده است مال کافر را نفع
نمیدهد و البته میاندازند او را در حطمه و چه میدانی که حطمه چیست آتش خدا
که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آنرا بر روی ایشان میبندند
در عمودهای کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان میبندند پس محکم
میکنند آنها را بمیخهای آهنین از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و
نسیم بایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده است
که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانان را که توحید شما فایده بشما
نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت کند
از برای مسلمانان و ملائکه را امر فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که
خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا
خواهد پس فرماید مومنان را که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد
پس حق تعالی فرماید من ارحم رحم کنندگانم بیرون آیید برحمت من پس
بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشوند پس
حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان میبندند و
بخدا سوگند که آنها که باقی مانده اند همیشه خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند
کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلم عرض
کردم که یابن رسول الله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود مهیا شو
از برای زندگی دراز بدرستی که جبرئیل آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و رو ترش کرده بود و پیشتر که میآمد متبسم بود حضرت از سبب آن حال سؤال نمود

جبرئیل گفت که امروز دمهایرا که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند و فرمودند
که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی امر فرموده که هزار سال
بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار
سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه هست و تاریک و اگر قطره از ضریع که عرق
اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض
آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گند آن
بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند
بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را
در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل
اینها را بیان فرمود حضرت رسول و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی
ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که
شما را ایمن گردانیدیم از آنکه گناهی کنید که مستوجب عذاب شوید پس بعد از آن
هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت میآمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق
علیه السلم فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهیرا میدانند و اهل
بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند
هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار جهنم رسید
ملایکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای
ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان
بیشتر تاثیر کند پس حضرت با بو بصیر گفت آنچه گفتم ترا کافیست گفت بلی است
مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگا

کر فریاد کنند از شدت آنچه بایشان می رسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو
و بگروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز باطل
نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند
و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار
خود رحم بر ایشان نکند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از
حمیم گرم جهنم بعوض آب ایشان آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای
آتش بدنهای ایشانرا درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملایکه بسیار غلیظ
بسیار تند خو ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر رو ایشانرا در
آتش میکشند و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید
میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده
نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که جهنمرا هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از
ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص
ایشانست و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یکدر دیگر باب لظی است و یک
در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد
هفتاد در جهنم فرو میروند پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا بطبقه بالای جهنم
میاندازد پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الآباد در جهنم حال ایشان این
و یکدر دیگر است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده
داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمیش شدیدتر از همه بیشتر است
بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از معنی فلق
فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد

هفتاد هزار حجره است و در هر حجرهٔ هفتاد هزار مار سیاه است و در شکم هر ماری
هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار میافتد و در حدیث
دیگر فرموده که این آتش شما که در دنیاست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که
هفتاد مرتبه آنرا با آب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نکردندی
هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی که جهنم را در روز قیامت در صحرای محشر
خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که
جمیع ملائکهٔ مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث
دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم که در آن سیصد و شصت قصر است و در هر
قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و
در شکم هر ماری سیصد و شصت عقربست و در نیش هر عقربی سیصد و شصت سبوی زهرست
و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه
کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت است مرتبهٔ اول جهنم
که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش
میآید و مرتبهٔ دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بنیاد کشنده
دست و پای مشرکانرا با پوست سر ایشانرا و بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده
بحق و روگردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده
و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبهٔ سیوم سقرست که حق تعالی در وصف آن
میفرماید که سقر آتشیست که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب
و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را بار دیگر سازند و آتش
دست بر نمیدارند و باز میسوزانند و آتشیست بسیار سیاه کننده پوست کافرانرا
یا ظاهر و هویداست بجای ایشان و بر آن موکلند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه

و مرتبهٔ چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا میشود مانند کوشکهای عظیم که گویا
شتران زردند که بر هوا میروند و هر که را در آن افکند او را درهم میشکند و می
کوبند مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمینماید و چون مانند سرمه ریزه شدند
حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میگرداند و طبقهٔ پنجم هاویه است که در آنجا گروهی
هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد ایشان برسد
ظرفی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون و عرقی از بدنهای ایشان جاری
شده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند پس چون نزدیک روی ایشان میآورند
پوست و گوشت روی ایشان در آن میریزد از شدت حرارت آنچنانچه حق تعالی میفرماید
که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشیرا که احاطه کند بایشان سراپردهای آن
و اگر استغاثه کنند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته
باشد که چون بیشتر دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشانرا بد شرابیست مهل
از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای ایشان و هر که را در هاویه اندازند
هفتاد سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست
دیگر برویاند و طبقهٔ ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است
و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست
و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست
و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانکه حق سبحانه
و تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته
و طبقهٔ هفتم جحیم است که فلق در آنجاست و آنچنان هیبت در جهنم که چون در آنرا
میگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود را
کوهیست از آتش در میان جهنم و اثاما دو خانه است از مس گداخته که بر دور آن کوه

جاریست و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم صلوات
الله علیه منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سقر می‌نامند که از آن روز که خدا آنرا
خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا آنرا رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی
نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از
حرارت و گند و بدبوی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا فرموده از عذاب
خود و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی پناه میبرند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت
آن کوه و عقابهائی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل
آن کوه بخدا استعاذه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن
دره چاهی هست که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آنچاه بخدا
پناه میبرند و در آنچاه ماری هست که جمیع اهل آنچاه از خباثت و تعفن و کثافت آن
مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده است بخدا استعاذه می‌نمایند و در
شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای پنجکس از امتهای گذشته و دو کس از این
امت است اما آن پنجکس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم
منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میگردانم و فرعونست که دعوای خدائی کرد
و یهود است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد و از این امت
دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و از حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای
ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در گردن غل کرده اند و در بدنهای ایشان
پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبها از آتش برای ایشان بریده بر ایشان تنگ
در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان
بسته اند پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز

غمی

غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه
تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می‌آید بمالک استغاثه می
کنند از برودت که از خود بطلب که ما را بمیراند او در جواب میگوید که همیشه در
عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در جهنم
چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاذه می‌نمایند و آنجای هر متکبر جبار و معاند است و
هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت
آل محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر
باشد کسیست که در دریائی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند
نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد
و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت‌تر است و حال آنکه عذاب او از همه
سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق چاهیست در جهنم که اهل جهنم
از شدت حرارت آن استعاذه مینمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس
کشید جمیع جهنم را سوزانید و در آن چاه صندوقیست از آتش که اهل آنچاه از گرمی
و حرارت آن صندوق استعاذه مینمایند و آن تابوتیست که در آن تابوت شش کس از
پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر
خود را و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را
کشت
دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد و آنکسی که نصاری را
بعد از پیغمبرشان گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه
و سرکرده خوارج نهروان و ابن ملجم علیه اللعنه و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی
از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در آنست بسوزد

و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که می گزد کسی را
چهل قران یا چهل سال درد آن میماند و عقربها هست به درشتی استر که اگر بگزند
آنها نیز اثر آن تا مدت میماند و از عبد الله بن عباس منقولست که جهنم را هفت
در است و بر هر دری هفتاد هزار کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره هست و در هر
دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی
هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مارست که طول هر ماری سه
روزه راه هست و نیشهای آن مارها بمنابه نخلهای طولانیست می آید بنزدیک فرزند آدم
و میگیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشتها از استخوانها بر میکند
پس چون میگریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل قرن یا چهل
سال در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم منقولست که چون
اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزة
ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید
شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در
میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان گویند که به بینید این مرگست پس حق تعالی
امر فرماید که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید
بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد
بود و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز
حسرت در روزی که هر کار منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن
روز غافلند حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی بهشت را جهنم را از آن
دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم
حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت

صادق علیه السلم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
که چهار کسند که اهل جهنم با آن آزاری که دارند که حمیم در حلق ایشان می کنند و در
میان حمیم و جحیم وا ویلاه و وا ثبوراه می گویند از عذاب آن چهار نفر منادی میشوند با
دیگر میگویند چه حالست که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در
آزاریم اول مردیست که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری معاء و روده های
خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاریست و دیگری گوشت خود را میخورد
پس گویند از برای صاحب تابوت که چیست که این بدبخت را که عذاب او ما را آزار
می کند گویند که او مرد و در گردنش اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض
او بکند و آنکه امعای خود را میکشید پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش برسد و آنکه
ریم و خون از دهانش جاری بود تتبع و تفحص میکرد سخنان بد مردم را و نقل میکرد
و آنکه گوشت خود را میخورد گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان
مردم عداوت میافکند و علی ابن ابرهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلم
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج صدائی
شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت این صدای سنگیست که هفتاد سال است
که از کنار جهنم انداخته ام امروز در قعر جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از
دنیا مفارقت نمود پس عروج نمود جبرئیل بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول
شدم و هر ملکی که مرا میدید می خندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی
از ملائکه را که از او عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم
از روی او ظاهر بود پس مثل سایر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت
و شادی که از سایر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل این کیست که من
از او ترسیدم گفت سزاوارست که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک

جهنم است هرگز نخندیده است واز روزی که خدا اورا والی جهنم کرده است پیوسته
غضب وخشم او بر دشمنان خدا واهل معصیت او زیاده میگردد وخدا بان انتقام
خواهد کشید از ایشان واگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بود هر آینه بسوی تو خندید
پس سلام کردم براو وجواب سلام من گفت وبشارت داد مرا ببهشت پس گفتم بجبرئیل
بسبب منزلت وشوکتی که در آسمانها دارد وهمه اطاعت او مینمایند چنانکه حق تعالی
فرموده است مطاع ثم امین کما یا امر نمیکنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل باو
گفت ای مالک بنما بمحمد آتش را مالک پرده را گشود ویکی از درهای جهنم را باز کرد
از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد وبجوش آمد وبلند شد بمرتبه که گمان کردم مرا
میگیرد گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بر کردانند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد
آن برگردید وابن بابویه نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر
علیه السلم روایت کرده است ودر آخرش فرمود که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت
حضرت بخنده گشوده نشد وابن بابویه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
است که رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود که آتش جهنم در روز قیامت با سه کس
حرف میگوید با امیر وقاری قرآن وصاحب مال با امیر میگوید که ای انکسی که خدا
بتو سلطنت وامارت داده بود وعدالت نکردی پس او را امیر باید چنانکه مرغ
دانه برچیند امیر را برباید وفرو میبرد وبقاری میگوید ای انکسی که قرآن را زینت
خود کردی در میان مردم ومعصیت خدا کردی در خصوص پس او را فرو میبرد و
میگوید بمال دار که ای انکسی که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داده بود واندکی
چیزی بعوض از تو طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد وبخل ورزیدی
پس او را برباید وفرو برد واز حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که آتش
جهنم بر کافران عذابست وبر خازنان جهنم رحمت یعنی از آن لذت می یابند

وایشان

وایشان را نمیسوزاند وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نامه اهل مصر در وصف
جهنم فرموده است قعرش بعیدست وحرارتش شدیدست وشرابش صدیدست و
عذابش تازه وجدیدست ومقامع وگرزهایش از حدیدست عذابش سست نمیشود
وساکنش را مرگ نمیباشد خانه ایست که در آن رحمت نمیباشد ودعای اهلش شنیده
نمیشود وحق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهترست قرارگاه ایشان
ونیکوترست محل قیلوله واستراحت ایشان حضرت باقر علیه السلم فرمود که حساب
کنند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند دودی از جهنم باستقبال
ایشان آید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید در این سایه که سه شعبه دارد گمان
کنند که آن بهشتست چون داخل آتش شوند بجهنم منتهی شود وفوج فوج را داخل جهنم
کنند واین در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است واز برای
اهل بهشت در آنوقت تحفها از بهشت بیاورند وایشان را داخل منازل خود کنند
در وسط روز اینست معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوترست وفرموده
در قول حق تعالی مقرنین فی الاصفاد یعنی ایشان را با کید یکدیگر بسته باشند بزنجیرها
سرابیلهم من قطران فرموده یعنی پیراهنهای ایشان از ارزیز گداخته است چون آنها
بر ایشان پوشانند فرو گیرد روی ایشان را آتش وفرموده است در باب زناکار ومن
یفعل ذلک یلق اثاما حضرت باقر علیه السلم فرمود که اثام رودی است از زر گداخته
ودر پیش آن دو سنگستان است از آتش وآنها جای کسیست که غیر خدا را پرستیده باشد یا
کسی را بناحق کشته باشد ودر زناکاران نیز در آنجا خواهند بود واز حضرت امام زین
العابدین علیه السلم منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر مینامند چون که
آتش جهنم کم میشود آنرا می گشایند که جهنم بآن افروخته میشود واینست معنی قول
خدا کلما خبت زدناهم سعیرا وعلی بن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم

منافق کرد چون وقت مردن آن منافق شد وحی کرد باو که بعزت وجلال خودم سوگند
که اگر ترا در بهشت من مسکنی بود ترا در آن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است
بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را از جا بجنبان و او را بترسان اما آزارش مرسان
و روزی او را در دو طرف روز برای او بیاورند راوی پرسید که از بهشت حضرت فرمود
که از هر جا که خدا خواهد مؤلف گوید که این و حدیث سابق منافات ندارد با آیاتی که گذشت
که دلالت میکردند که کافران همه معذبند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی یابد زیرا
که بودن در جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار بایشان نرسانند و در حدیث دویم تخویف
و ازعاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و ایشان از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکنست که
این احادیث مخصص آن آیات بوده باشد و از محمد بن الحنفیه و ابن عباس روایت کرده
اند که چون حق تعالی امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مؤمنان بآسانی بگذرند و
منافقان در جهنم بیفتند پس حق تعالی گوید ای مالک استهزا کن بمنافقان در جهنم پس مالک
دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشان را که ای گروه منافقان باینجا بیایید و بالا آیید
از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن در نزدیک
برسند چون خواهند بیرون روند در را بر روی ایشان ببندند و از موضع دیگر دری بگشایند
و گویند از این در بیرون روید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای آتش شنا
کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندند و همیشه با ایشان چنین کنند
چنانچه ایشان در دنیا پیوسته استهزا بمؤمنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزؤن و
و اینست معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی در آخرت استهزا خواهد
کرد بایشان و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در تفسیر این آیه فرموده است
که اما استهزای خدا بایشان در آخرت آنست که حق تعالی هرگاه مستقر گرداند
منافقان معاندان علی صلوات الله علیه را در جهنم که دار لعنت و منزلت است و شقا

هفتاد سال راه بزیر میروند چون بپایین جهنم رسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را
ببالا اندازد و بر سر ایشان گرزهای آهن بر ایشان زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان
چنین باشد و کلینی و ابن بابویه بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت
صادق علیه السلام که در جهنم وادی هست از برای متکبران که آن را سقر میگویند
شکایت کرد بسوی خدا از شدت حرارت خود و سؤال کرد که نفسی بکشد چون رخصت
یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که زندیقی از
حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا آتش بس نبود که حق تعالی بآن عذاب کند
خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار بآن عقرب
و مارها گروهی را عذاب میکند که میگفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق
برای خدا قایل میشدند تا آنکه بچشانند عذاب آنچیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن
بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آن را صعود
میگویند و در صعود وادی هست که آن را سقر میخوانند و در سقر چاهی هست که آن را هبهب
میگویند هر گاه پرده از روی آنچاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند
و آنجا منزل جباران و خلفای جور است و ایضا بسند حسن از حضرت امام موسی علیه السلام
روایت کرده است که در بنی اسرائیل مرد مؤمنی بود و همسایه کافری داشت که در
دنیا مهربانی و احسان نسبت بآن مؤمن می کرد چون آنکافر مرد حق تعالی خانه از
گل در میان آتش بنا کرد که از حرارت جهنم او را نگاه میداشت و روزی او از جای دیگر
باو میرسید و میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکیست که نسبت بفلان مؤمن
همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که مؤمنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار آن مؤمن بود آن مؤمن گریخت و
ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را جا داد و رفق و مدارا باو نمود و او را

کشند ایشان را بانواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهند مؤمنان را که منافقان با ایشان
استهزا میکردند در دنیا در روضات جنان بحضور محمد برگزیده ملک دیان ایشان را مشرف
کرده اند بر آنها که استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند آنچه آن منافقان
گرفتار اند در آنها از عجایب لعنتها و بدایع عقوبتها پس لذت و شادی ایشان بتمام نمی
که بر منافقان می کنند مانند لذت و سرور ایشان بنعیم ایشان در بهشتهای پرورد
گار ایشان پس مؤمنان آن کافران را بنامهای ایشان و صفات ایشان میشناسند و آن کافران
بر چند صنف اند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم اند که میخایند ایشان را و بعضی در
میان چنگال درندگان اند که بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه
زبانیه اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند و عذاب و نکال ایشان را شدید
میگردانند و بعضی در دریاهای جحیم غرق شده اند و بر رو میکشند ایشان را در میان آنها
و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی
در سایر اصناف عذابند و کافران و منافقان نظر میکنند و می بینند مؤمنان را که در دنیا
با ایشان سخریه و استهزا می کردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان علیهم
السلام اعتقاد کرده بودند بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی از انواع میوهای
بهشت تنعم مینمایند و بعضی در غرفهات و بساتین و منتزهات آن سیر میکنند و حوریان
و غلامان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده اند و برده وار ایشان
میکردند و بانواع خدمات ایشان قیام مینمایند و ملائکه خداوند بخبر جلیل می آیند
بسوی ایشان از جانب پروردگار ایشان با انواع عطاها و کرامتها و عجایب تحفه
هدایا و میگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس میگویند آن مؤمنان که مشرف
گردیده اند بر اینکه کافران و منافقان ای ابو بکر و ای عمر و ای عثمان تا آنکه همه را
بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و خواری خود مانده اید بیائید بسوی ما

درهای بهشت را جای شما بگشائیم تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید با در نعیم
بهشت منافقان گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مؤمنان گویند نظر کنید
بسوی این درها چون نظر کنند و درهای بهشت را گشاده بینند گمان کنند که این درها
بسوی جهنم گشوده است و میتوانند بآن درها رسید پس شروع کنند در شنا کردن در دریا
های جحیم جهنم و از پیش روی زبانیه روند و گریزند و آنها از پی ایشان دوند و بایشان
رسند و عمودها و گرزها و تازیانها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع
این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده اند بینند که درها بروی
ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند و سرنگون بمیان جحیم افکنند و مؤمنان
بر فرشها و مجالس خود بر ایشان خندند و استهزا و سخریه بر ایشان کنند و اشاره باینست
الله یستهزئ بهم و ایضا فرموده است فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون علی
الارائک ینظرون یعنی پس در آن روز آنها که ایمان آورده اند از احوال کافران می
خندند و بر کرسیها نشسته بسوی ایشان نظر میکنند و حقتعالی فرموده است و اذا النفوس
زوجت حضرت باقر علیه السلام فرمود اما اهل بهشت پس ایشان را جفت میکنند با خیرات
حسان و اما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را گمراه کرده است
حق سبحانه و تعالی فرموده است فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب
و تولی یعنی پس ترسانیدم شما را از آتشی که پیوسته افروخته است و زبانه میکشد
ملازم آن آتش نیست مگر شقی ترین مردم آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را و پشت کرد از
بر حق علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این آیه
که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی هست که نمیسوزد بآن آتش و ملازم
آن نمیباشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا را در ولایت
علی و پشت کرد از ولایت او و قبول نکرد بعد از آن فرمود که آتشها بعضی از بعضی است

برائت و آتش ابو ادی مخصوص ناصبیان و دشمنان اهل بیت است و موید این انکه
شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت
کوفه و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس پیدا شد گفتم بد پیری هستی تو گفت
چرا این را میگوئی یا امیر المؤمنین بخدا سوگند که تو را حدیثی نقل کنم از خودم از خدا
عز و جل در میان ما ثالثی نبوده باشد بدرستی که چون مرا از زمین فرستاد خدا بسبب آن
خطائی که کردم چون باسمان چهارم رسیدم ندا کردم که الهی و سیدی گمان ندارم
که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده ام
خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی مالک خازن جهنم تا بنماید ترا او و جای او را
پس بنزد او رفتم بسوی مالک و گفتم خداوند سلام تو را میرساند و میفرماید
که بمن بنمائی کسی را که از من شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای
جهنم را برداشت آتش سیاهی بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد
مالک با آن گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد
از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و هم چنین بمرتبه که میبرد از
سابق سیاه تر و گرم تر بود تا طبقه هفتم برد آتشی از آن بیرون آمد که گمان کردم
که مرا و مالک را و جمیع انچه خدا آفریده است خواهد سوخت پس دست بر دیدهای خود
گذاشتم و گفتم ای مالک امر کن آن را که ساکن شود و الا من میمیرم مالک گفت تو
نخواهی مرد تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان زنجیرهای
آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی ایستاده بودند
و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان میزدند گفتم ای مالک اینها کیستند
گفت مگر نخوانده‌ای آنچه در ساق عرش نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی دو

عرش دو هزار سال پیش از انکه دنیا را یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان بودند ستم کننده برایشان یعنی ابوبکر و عمر
علیهما اللعنه و کلینی در حدیث معتبر طولانی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که
انکار کند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی
نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند و سید ابن طاوس
رضی الله عنه از کتاب هند النبی روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود بحق آن خداوندی که جان محمد در دست
قدرت اوست اگر قطره از زقوم را بر کوههای زمین بریزند هر اینه فرو روند تا طبقه
هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد
و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست اگر قطره از غسلین را بر کوههای
زمین بریزند هر اینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت آن را نیاورند پس
چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد و بحق آن خداوندی که جانم در دست اوست اگر
یکی از مقامع که خدا در قرآن فرموده است بر کوههای زمین بگذارند هر اینه فرو روند
تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی
که اینها را بر او گذارند در جهنم و ایضا از آن کتاب مذکور روایت کرده است که چون
این آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشانست از برای آن هفت در است
و از برای هر دری از آنها حصه مقرری از کافران و عاصیان هست حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گریست گریه شدیدی و اصحاب آنحضرت از برای گریه او گریستند و ندانستند
که جبرئیل چه خبر آورده است و نتوانستند از آنحضرت سوال کرد و آنحضرت چون فاطمه را
میدید شاد میگردید بعضی از صحابه رفت بخانه فاطمه که آنحضرت را بیاورد دید که آن

جوی در پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید وَمَا عِندَ اللهِ خَيرٌ وَأَبقَى پس سلام
کرد بر آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخاست
و چادر کهنه بر خود پیچید که در دوازده موضع آنرا به لیف خرما بخیه کرده بود چون نظر
سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت واحزناه قیصر پادشاه روم و کسری پادشاه عجم
سندس و حریر میپوشند و فاطمه دختر محمد که بهترین خلق است چنین جامه میپوشد چون
فاطمه بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله سلمان تعجب میکند از
لباس من بحق آن خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است که پنج سال است که بستر
من و علی را مگر پوست گوسفندی که شتر ما در روز بر روی آن علف میخورد و چون
شب میشود آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوستی است که لیف خرما در
میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان دختر من در میان گروهی عظیم
بود که پیش از همه کس به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز
باعث گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل این دو آیه را آورد حضرت فاطمه
چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود وای پس وای بر کسی که داخل جهنم
شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی میبودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند
و ذکر جهنم را نمیشنیدم ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمیزائید و یاد جهنم را
نمیشنیدم و عمار گفت دریغا کاش مرغی بودم و در بیابانها پرواز میکردم و بر من حساب و
عقابی نمیبود و نام جهنم را نمیشنیدم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت کاش
سباع گوشت مرا میدریدند و مادرم مرا نمیزائید و نام جهنم را نمیشنیدم پس حضرت
امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت وای از سفر دور و کمی توشه در روز
قیامت در میان آتش میگردند و غذای ایشان آتش گوشت ایشان را میدرند بیماری چند
که کسی بعیادت ایشان نمیرود و مجروح چند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند

و اسیری چند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش میآشامند
و در میان طبقات جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش
میپوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند احادیث و آیات اوصاف
جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است به همین قدر در این رساله اکتفا نمودم و
اکثر را در کتاب بحار ایراد کرده ام حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار
و از معاصی و ضلالت هشیار گرداند بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم در بیان
اعراف حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم
آنچه مارا وعده بود از ثوابها پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید شما آنچه وعده
داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی پس اذان بگوید مؤذنی
یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که همه گروه بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی که منع
میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را کج میخواستند و ایشان به آخرت و قیامت کافر
بودند در احادیث متواتره از عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که ندا کند
این ندا را خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود و از ابن عباس
روایت کرده اند که گفت علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن
کرد در این آیه وارد شده است او ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکاران که تکذیب
کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است و میانه
بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود گفته اند که آن اعراف که حصاری است میان بهشت
و دوزخ و فرموده است بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یکرا بسیمای
ایشان و ندا کنند اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان
طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده میشود بسوی اصحاب آتش گویند
ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی چند را

که شناسند ایشان را بسیمای ایشان و گویند فایده نبخشید شما را جمع کردن شما اموال را در
دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید
که رحمت خدا بایشان نخواهد رسید پس بایشان گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر
شما نیست و اندوهناک نخواهید شد این ترجمه ظاهر لفظ آیاتست و مفسران خلاف
کرده اند در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست
در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده است که در میان ایشان سوری
و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش در آن رحمتست که جانب بهشت باشد
و باطنش از قبل آن عذابست که طرف جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنگرها و
بالاهای آن حصار است و بعضی گفته اند صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا
خلافست در مردانی که در اعراف میباشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و
سیئات ایشان برابر است حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و
گناهان ایشان مانع شده است میان ایشان و بهشت پس ایشان را در این موضع
گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان بانچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت
میکند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را میشناسند
و خازنان بهشت و جهنم هر دو هستند یا حافظان اعمالند که گواهند در آخرت بر
مردم و بعضی گفته اند نیکان و بهترین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده
که اعراف موضع بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند
و دوستان خود را میشناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث
بسیار از ائمه اطهار علیهم السلم وارد شده است که ماییم اصحاب اعراف که می
شناسیم هر کس را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم او را
داخل بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم

میکنیم

میکنیم و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و
مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود
و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف که حاکم در اعرافند رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم خواهند بود که مؤمنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت می
گردانند و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم می
فرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد شد
انشاء الله اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و آخر جمیع ایشان
بشفاعت حضرت رسول و اهل بیت او صلوات الله علیهم داخل بهشت میشوند یا بعضی
از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف
میمانند هر دو محتملست چنانکه ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله عقاید گفته است
که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست در میان بهشت و جهنم و بر آن مردانی
چند هستند که میشناسند هر کس را بسیمای ایشان و آن مردان رسول خدا و اوصیای
او هستند علیهم السلم که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را
شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان را نشناسد و ایشان او را نشناسند
و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا ایشان را یا توبه
خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و
شیخ مفید قدس الله روحه گفته است اعراف کوهیست در میان بهشت و دوزخ و
بعضی گفته اند حصاریست در میان اینها و مجمل سخن در این باب آنست که مکانی
است که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث در این باب آنست که وارد شده است
و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان
از ذریت آنحضرت صلوات الله علیهم و ایشانند آنها که خدا فرموده است و علی

الأعراف رجال و حق تعالی با ایشان میشناسانند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را بعلامتی
چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانچه فرموده است یعرفون کلا بسیماهم
و ایضا فرموده است یعرف المجرمون بسیماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان
و کافران بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس خبر داده است
که در میان خلق او طایفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه
مینمایند و بسیمای آنها ایشان را میشناسند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
منم صاحب عصا و میسم مراد علم آنحضرتست باحوال مردم بعلامات و از حضرت باقر
علیه السلام منقولست که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد شده
است که حق تعالی ساکن میگرداند در اعراف طایفه از خلق را که مستحق شده اند
باعمال حسنه خود ثواب بی عقابی را و مستحق خلود در جهنم نیز نشده اند و ایشانند
مرجون لامر الله که خدا فرموده است و از برای ایشان شفاعت می باشد و پیوسته
در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول و امیر
المؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهم و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند
هست که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس
خدا ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر المها که در دنیا
بایشان رسیده است بنعمتی چند که پستتر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق
شده است و در بهشت با آنها میرسند و اینها که مذکور کردیم عقل ابا ندارد از اینها و
اخبار در این باب وارد شده است و حق تعالی حقیقت حال را بهتر میداند و آنچه
مستفاد است آنست که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در آنجا
حجتهای خدا بر خلق که متذکر گردند و در قیامت جماعتی از مرجون لامر الله در آنجا
خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد تا آنجا

کلام

کلام شیخ مفید بود رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله علیه روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که اعراف تلیست میان جنت و نار و در آنجا باز میدارند
هر پیغمبری و هر خلیفه پیغمبری را با گناهکاران اهل زمان خود همچنانکه می ایستد سرکرده
لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و نیکوکاران بسوی بهشت
رفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بگناهکاران که با او ایستاده اند که نظر
کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بوده اند و پیشتر ببهشت رفته اند پس سلام می
کنند گناهکاران بر ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است و نادوا اصحاب الجنة
ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع
دارند و امید دارند که داخل شوند فرموده است وهم یطمعون یعنی اینکه گناهکاران
داخل بهشت نشده اند و طمع دارند که خدا ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت
پیغمبر و امام علیهما السلام و نظر میکنند این گناهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا
مگردان ما را از ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای
ایشانند بامری که از جانب خدا بایشان میشود که داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست
و اندوهناک نخواهید شد و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از
اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم عبد الله
کوا آمد و از آنحضرت از تفسیر این آیه سؤال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا
ما را در روز قیامت باز میدارند در میان جنت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری
ما کرده است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم و هر که دشمن
ما است میشناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنیم یعرفون کلا بسیماهم
یعنی آن مردانی که بر اعراف موکلند که ما اهل بیتیم میشناسند جمیع خلایق را بسیمای
ایشان اهل بهشت را بسیمای مطیعان و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابرهیم بسند

کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که اعراف موضع بلندیست
میان بهشت و نار و رجال ائمه اند علیهم السلام می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود
در وقتی که مؤمنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند ائمه با این شیعیان خود
که گناهکارانند که نظر کنید بسوی برادران مؤمن خود که بی حساب داخل بهشت شده اند
پس سلام میکنند بر ایشان و امیدوارند که بشفاعت ائمه با ایشان ملحق گردند پس ائمه
با ایشان میگویند که نظر کنید بسوی دشمنان خود در جهنم چون نظر کنند استغاثه کنند
که پروردگارا ما را با ایشان ملحق مگردان پس ندا کنند ائمه علیهم السلام آنجماعتیرا که
ایشانرا بسیماهای ایشان میشناسند از دشمنان خود که در جهنم و گویند فایده نبخشید بشما
آنچه جمع کردید در دنیا از اموال ما و آنچه تکبر کردید بر ما و غصب حق ما کردید پس
گویند با آنها که اینها شیعیان و برادران منند که شما در دنیا سوگند یاد میکردید که رحمت
خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند ائمه بشیعیان گناهکار خود که داخل شوید
در بهشت بی ترس و خوفی و اندوهی نیست پس حق تعالی فرموده است و ندا کنند اصحاب آتش
اصحاب بهشت را که بریزید بر ما از آب یا از آنچه خدا روزی کرده است شما را اهل بهشت
گویند بدرستی که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که دین خود را لهو و لعب و بازی
چه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز ترک میکنیم ایشانرا چنانچه
ایشان فراموش کردند ملاقات این روز را و آیات ما را انکار میکردند فصل هفدهم
در بیان جماعتی که داخل جهنم میشوند و جمعی که در آن مخلد می باشند و جمعی که در آن
مخلد نمی باشند بدانکه خلافی نیست در آنکه اهل بهشت مخلدند در نعیم بهشت و خواهند بود
و هر که داخل بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد
آمد و خلافی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان تمام
شده باشد مخلدند در عذاب جهنم و عذاب ایشان هرگز سبک نخواهد شد و آیات

بسیار

بسیار در این باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته داخل جهنم نمیشوند و گذشت
که یا داخل بهشت میشوند یا در اعراف خواهند بود یا تکلیف دیگر نسبت بایشان خواهد
شد و جمعی از ضعفاء العقول که تمیز میان حق و باطل نتوانند کرد یا جمعی که دور از بلاد
اسلام باشند و تحصیل دین حق نتوانند کرد یا در زمان جاهلیت و فطرت باشند و حجت
بر ایشان تمام نشده باشد داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست
و خلافی نیست در آنکه کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است
و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین اسلام که
هر که صاحب آن دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان شده باشد
و هنوز نزد او آن ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان و حج و
زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند ترک اینها را کافر
است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از او صادر شود که متضمن استخفاف بدین
یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید را بسوزاند یا در قاذورات اندازد
یا لگد بر آن بزند یا حق تعالی را یا ملائکه را یا یکی از انبیا یا ائمه علیهم السلام را دشنام
دهد یا سخنی بگوید که متضمن استخفاف باشد خواه در نظم و خواه در نثر یا کعبه معظمه
بی جهتی خراب کند یا عمداً در آن بول یا غائط بکند و همچنین نسبت بروضات مقدسه
حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام استخفاف کند بقول یا بفعل یا تربت شریف حسین
صلوات الله علیه را استخفاف کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه و العیاذ بالله بآن استنجا
نماید یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفاف کند و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین
می دانند یا یکی از عبادات که ضروری دین اسلام است استهزا و استخفاف نماید یا بت
و صورتی را مسجود خود قرار دهد و آنرا بقصد عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن
اظهار کفر باشد ظاهر کرده اند مثل آنکه زنار ببندد بقصد یا بتهائی خود را بروش

هنوز ذکر کند بقصد اظهار شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن مرویات دین
مذکور خواهد شد ان شاء الله و اما غیر شیعه امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه
و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و سایر فرق مخالفان اگر انکار یکی از ضروریات
دین اسلام کنند آنها نیز کافر و نجس و مخلّد در جهنم اند مانند خوارج که بر امام زمان
خروج کرده و ناسزا نسبت بائمه علیهم السلم میگویند مانند خارجیان عمان یا غلاة
که ائمه علیهم السلم را خدا دانند یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول
کرده است یا ایشان را خالق عالم دانند بنابر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت
با همه ائمه علیهم السلم یا بعضی از ایشان داشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان
ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که غسل مکن از آبی
که در آن جمع میشود غساله حمام زیرا که در آن غساله ولد الزنا می باشد و غساله ناصبی
می باشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدرستی که حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده
و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا از نور
یا پر ساده میدانند ایشان نیز کافر و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو
قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم ببطلان مذهب
خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق مینمایند یا باعتبار متابعت
آبا و اسلاف بدین باطل قایل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین
نمیکنند و خود را از اغراض باطله خالی نمیکنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین
حق نمیکنند با آنکه قدرت بر آن دارند و دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و
باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد یا در بلاد مخالفین اند و قدرت
بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند
و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه

نشان

اشاره بآنها شد اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر
الله اند و نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان در آخرت حال ایشان معلوم
میشود چنانکه حق تعالی فرموده است مگر مستضعفان از مردان و زنان و پسران که
استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس آن جماعت شاید خدا
عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیار در تفسیر این آیه
کریمه وارد شده است که مراد جماعتی چند اند که حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته
کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول
ایشان مثل عقول کودکانست و بعضی گفته اند مستضعف کسی است که ولایت اهل
بیت و محبت ایشان را دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات
وارد شده است که هر که اختلاف منضبط دانست و فهمید او مستضعف نیست و نیز
حقتعالی فرموده است که جماعت دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر
خدا در باب ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند
و ایشان را مرجون لامر الله میگویند و در احادیث وارد شده است که مراد گروهی چند اند
که از شرک و بت پرستی در آمدند و ایمان را بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند
و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده
است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیارد
از برای اوست ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که شیعه باشد فرمود که نه مخصوص
مومنانست گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب محرمات بکند و ورع نیکو
داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا ایشان را داخل بهشت میکند
برحمت خود و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از کامل بن ابراهیم
که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا

داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم بشناسد و شیعه
باشد چون داخل شدم و سلام کردم نشستم نزدیک درگاهی که پرده بر آن آویخته
بود بادی آمد و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماه و ده
یا چهارده سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابرهیم بر خود لرزیدم
و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من گفت آمده بسوی ولی خدا و حجت او و باب او
که سوال کنی که داخل بهشت میشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه باشد گفتم بلی
و الله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین باشد که کسی داخل بهشت خواهند شد
بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سید
کیستند آنها فرمود آنها گروهی اند که بسبب محبتی که بعلی علیه السلام دارند قسم بحق او
یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعت اقل که متعصبان مخالفانند
در باب ایشان خلافست بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند
و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنم اند سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی باین قایلند و اکثر
علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت
مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول جهنم از جهنم بدر میایند اما داخل
بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و نادری قایل شده اند که بعد از عذاب
طولانی داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیفست و علامه حلی رحمه الله در شرح
یاقوت گفته است اما آنها که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام نشده است اکثر اصحاب ما قایلند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان
فاسقند و آنها که قایلند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت
اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب
و داخل بهشت میشوند و اینقول شاذ و نادر است نزد مصنف و او قایل شده است

که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایتی که دلالت بر کفر مخالفین
میکند و آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه
متواتر است و قول باین که ایشان مخلد در جهنم نیستند یا داخل بهشت میشوند قولی است
در نهایت ندرت و قایل بآن معلوم نیست و آن در میان متاخرین متکلمین بهم رسیده است
که خبری از اخبار و قولی از آثار قدمای اخبار ندارند ابن بابویه رحمه الله علیه در رساله
عقاید گفته است که هر که دعوای امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعونست و هر که
امامت را در غیر اهلش قایل شود ظالم و ملعونست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبری من کرده است و هر که
انکار پیغمبری من کند انکار پروردگاری خدا کرده است و گفته است اعتقاد ما در حق
کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان بعد از او کند بمنزله کسیست که انکار پیغمبری
پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیر المؤمنین و انکار کند
یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسیست که ایمان بیاورد بجمیع پیغمبران و انکار
کند پیغمبری محمد را صلی الله علیه و علیهم و حضرت صادق علیه السلام فرموده که منکر
آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که امامان بعد
از من دوازده نفر اند اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالبست و آخر ایشان قائم است
علیهم السلام اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار
کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر که شک
کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی
علیه السلام جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است صلی الله علیه و آله که هر که با علی
قتال کند با من قتال کرده است و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که
با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و مراد آنحضرت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین

علیهم السلام که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند و صلحم با هر که با ایشان صلح کند و لعنتها
ما دو برا آمده است که باید بیزاری جست از بتهای چهارگونه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان
و معویه و زنان چهارگونه یعنی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع
و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا اند و آنکه تمام نمیشود اقرار بخدا و
رسول و ائمه مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسائل
گفته است که اتفاق کرده اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را
و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب کرده است از فرض اطاعت ایشان پس
او کافر و گمراه است و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق
کرده اند امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها کافرانند و بر امام لازم است که ایشان را دعوت
نماید در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها بر ایشان
تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند قبول کند و الا ایشان را
بکشد از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب او از اهل
جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص رضی الله عنهما گفته اند
که نزد ما امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیر المؤمنین کافر است و دلیل
بر این اجماع فرقه محقه امامیه است بر این و اجماع ایشان حجت است و ایضا میدانیم
که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است
همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که منزلت هر دو در یک مرتبه است پس استدلال
کرده اند باحادیث بسیار در این باب و شیخ زین الدین علیه الرحمه در رساله حقایق
الایمان نیز سخن بسیار در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر و شقاوت ایشان را
[illegible] میدانند و آنچه از مجموع اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین
از مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نیایند و در

دنیا

دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت حق پیش
از ظهور حضرت قائم علیه السلام غالب خواهد گردید و شیعیان را معاشرت و مواصلت
و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای باطل اکثر احکام اسلام را
بر ایشان جاری کرده اند که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان
بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانسته و دختر از ایشان بخواهند و میراث با ایشان
بدهند و از ایشان بگیرند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان
کار تنگ نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب علیه السلام ظاهر شود حکم کفر
بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شهید
ثانی رحمهما الله علیهما باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضا
ممکنست بگوییم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام
بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم علیه السلام چون حق ظاهر و
کرد بمعجزات باهرات تمام شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی
که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث متواتریست که عامه و خاصه روایت کرده اند
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده
خواهد بود بمرگ جاهلیت و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث
فرمود که یعنی کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که سه کسند که حق تعالی نظر رحمت نمیکند بر ایشان
در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که
دعوای امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از
جانب خدا منصوب شده است و کسی که گمان کند که این دو کس را از اسلام بهره دارند
و در احادیث بسیار تاویل آیاتی که در مذمت کفار و مشرکان وارد شده است باهل

سنت و مخالفان کرده اند و ایضاً در اخبار بسیار وارد شده است که هر ناصبی هر چند
سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی
عمل کننده و تعب کشنده است یا ناصبی است و ملازم آتش خواهند بود گرم و سوزنده
و در احادیث معتبره در علل و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که
عداوت ما اهل بیت داشته باشد چه هیچکس نیست که بگوید که من دشمن محمد و آل محمدم و
لیکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه ما اید و ولایت
ما دارید و تبری از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس رحمه الله در کتاب سرائر از کتاب
مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخدمت امام علی نقی علیه
السلام و سؤال کردند که آیا محتاج هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر
و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت
در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و ابن بابویه از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که در شب معراج چون مرا باسمان بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند
آنقدر که مانند مشک پوسیده شود و بیاید بنزد من و انکار وجوب ولایت و امامت
ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جا ندهم و در
تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده در تفسیر این آیه بلی من کسب سیئة
و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی بلی هر که کسب
کند گناهان بزرگ و احاطه کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آنجا خواهند
بود و حضرت فرمود که گناهی که احاطه باو کند آنست که او را بیرون از جمله دین
خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب خدا و آن ترک

ضلالت و کفر او و کفر به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی بن ابی طالب
علیه السلام و خلفای او و هر یک از اینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است یعنی جمیع
باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است عمل کنندگان باین سیئه احاطه
کننده اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است از تفسیر این آیه کریمه که هر گاه انکار کند امامت امیر
المؤمنین علیه السلام را پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهند بود و عیاشی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام در جهنم خواهند
بود ابد الآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر فرات بن ابراهیم از حضرت امام
علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز
قیامت شود ندا کند منادی از آسمان که کجاست علی بن ابی طالب پس برخیزم من بمن گویند
توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل
بهشت شو آمرزید خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشان را از فزع اکبر قیامت
داخل بهشت شوید با ایمان ترسی بر شما نیست امروز و نه شما اندوهناک خواهید شد هرگز
در علل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در وقت هر نماز که آیه
خلق میکند خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما میکنند
و تکذیب ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام گفت بحمران که دلیل ما دین حق و ولایت اهل بیت را بکش میان خود
و میان اهل عالم هر که مخالف تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت زندیقست هر چند
از نسل محمد و علی و فاطمه باشد و بسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت ما
کند و از دین ما و ولایت ما بیرون رود از او بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی و فاطمه باشد
و در عقاب الاعمال روایت کرده است که حق تعالی علی علیه السلام را نشانه میان نور و ظلمت

مقرّ از داده است و نصیر او و نشانی است هر که متابعت او کند مؤمن است و هر که انکار
او کند کافر است و هر که شک کند در او مشرک است و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است
که اگر انکار امیر المؤمنین علیه السلام کند جمیع هر که در زمین است خدا همه را عذاب
کند و داخل جهنّم کند و ایضاً در کافی الکلینی از حضرت کاظم علیه السلام روایت
کرده است که هر که شک کند در معرفت کافر امام هر زمان بمحض و کفت او کافر شده
است بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر ما دوازده نجیب‌اند که ملک با ایشان سخن می
گوید هر که یکی از ایشان را انکار کند یا زیاد از دین خدا بدر میرود و بهره از ولایت
ما ندارد و در تقریب المعارف روایت کرده است که آزاد کرده علی بن الحسین علیهما
السلام از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده از حال
ابو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است
و ایضاً روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از حال ابو بکر و عمر سؤال کرد
فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان داشته باشد کافر است و در این باب احادیث
بسیار است و در کتب حدیث متفرقات و اکثر در کتاب بحار مذکور است و امّا اصحاب
کبایر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه مرده باشند خلافی
نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلّد در جهنّم نخواهند بود و شفاعت رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیه و علیهم البتّه باکثر ایشان ملحق خواهد شد چنانکه گذشت
و امّا آنکه آیا بعضی از ایشان ممکنست که داخل جهنّم شوند و شفاعت بایشان ملحق
نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچ یک داخل جهنّم نمیشوند و عقاب ایشان یا در دنیا است
یا در وقت مردن یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام بسیار
دارد و گویا سبب این اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرأت بر ارتکاب کبایر و

معاصی

معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که اصحاب کبایر در جهنّم مخلّد
خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند
حسن کالصحیح از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که مخلّد در جهنّم نخواهد بود
احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده
باشد از مؤمنان او را از گناهان صغیره سؤال نمیکنند حقتعالی میفرماید اگر اجتناب
کنید از کبایر آنچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و میآمرزیم گناهان شما را
و داخل میکنیم شما را در منزل و مدخل نیکوئی کرامی راوی گفت یا ابن رسول الله پس شفاعت
از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش
از علی علیهم السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست شفاعت من
مگر از برای اهل کبایر از امّت من و امّا نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست
و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبایر می باشد و حال
آنکه حقتعالی میفرماید و لا یشفعون الّا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان
مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبایر میشود پسندیده نیست حضرت
فرمود که هیچ مؤمنی نیست که ارتکاب گناهی بکند مگر آنکه بد میآید او را آن عمل و
پشیمان میشود از آن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی
از برای توبه و فرمود که هر کس شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس
او مؤمن است پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد پس او مؤمن نیست
و از برای او شفاعت واجب نیست ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی میفرماید
که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند و اطاعت او کنند راوی
گفت یا ابن رسول الله چه جهت مؤمن نیست کسی که پشیمان نشود بر گناهی که مرتکب آن
گردد حضرت فرمود زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین که

اورا وعید عقاب کرده اند البته پشیمان میشود برانچه کرده است وهرگاه پشیمان شود تا
خواهد بود و مستحق شفاعت خواهند کردید وهرگاه نادم برآن نباشد مصر خواهد بود
ومصر آمرزیده نمیشود برای آنکه مؤمن نیست وباور نکرده است عقوبت گناهی را که مرتکب
شده است واگر ایمان بعقوبت میداشت البته پشیمان میشد ورسول خدا صلی الله علیه
وآله فرموده که کبیره نیست با استغفار وصغیره نیست با اصرار واما آنکه خدا فرموده
و لا یشفعون الا لمن ارتضی یعنی شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده
باشد ودین اقرار بجزای حسنات وسیئات یعنی دین داخلست وکسی که خدا دین
او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود برانچه مرتکب شده است از گناهان چون میداند
عاقبت آنرا در قیامت ودر تفسیر عسکری صلوات الله علیه مذکور است که رسول
خدا صلی الله علیه وآله فرموده که ولایت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی
از سیئات هرچند بزرگ باشد مگر آنچه با اهلش میرسد از تطهیر از گناهان بمحنتهای
دنیا وبعضی از عذاب در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین
او و ولایت محبت اضداد علی ومخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند با آن هیچ
چیز مگر آنچه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت وصحت وفراخی روزی
وچون وارد آخرت میشوند نمیبینند از عذاب چیزی از برای ایشان نخواهد بود پس فرمود که
کسی که انکار ولایت وامامت علی کند بجهنم خود بهشت را هرگز نخواهند دید مگر دید
وقتی که از برای زیادتی حسرت او منزل او را در بهشت باو مینمایند که اگر مؤمن
میبودی وموالات علی میداشتی جای تو اینجا میبود وکسی که ولایت علی واقرار بامامت
او داشته باشد وبیزاری جوید از دشمنان او وانقیاد نماید دوستان او را آتش را
بجهنم خود نخواهند دید مگر وقتی که جای او را در جهنم باو مینمایند ومیگویند که اگر
شیعه وموالی علی نبودی جای تو اینجا میبود ومگر آنکه گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم

عذاب

عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن خود را در حمام
چرک پاک کند پس بشفاعت موالی وامامان خود از جهنم بدر آید پس حضرت رسول فرمود
که از خدا بترسید ای گروه شیعه وبدانید که بهشت از شما فوت نمیشود هرچند بسبب قبایح
اعمال شما دیر ببهشت آیید پس سعی کنید بر طاعات وعبادات در زیادتی درجات شما
بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو ومحبان علی فرمود کسی که چرکین کرده
باشد نفس خود را بمخالفت محمد وعلی ومرتکب محرمات شده باشد وستم بر مردان مؤمن
وزنان مؤمنه کرده باشد ومخالفت کرده باشد شرایطی را که برای او مقرر کرده باشند
بیاید در روز قیامت کثیف چرک آلود ونجس پس گویند یا محمد وعلی صلوات الله علیهما
که تو چرکین ونجسی وصلاحیت رفاقت نیکان ومعانقه حوریان ومصاحبت ملائکه مقربان
نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافت پس او را داخل میکنند در طبقه بالای
جهنم وبعضی از گناهان او را عذاب میکنند وبعضی از ایشان هستند که در صحرای محشر
بعضی از شداید بایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان ایشان پس ائمه او علیهم السلام بعضی
از برگزیدگان وشیعیان خود را میفرستند که برمیچینند ومیربایند ایشان را از میان
مردم چنانچه مرغ دانه را برمیچیند وداخل بهشت میگردانند وبعضی گناهان ایشان
کمتر است پس پاک میکنند ایشان را از شداید ونوایب که از پادشاهان وغیر ایشان
بایشان میرسد وبآفتها که در دنیا در بدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند
طاهر ومطهر وبعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود وگناهی از ایشان مانده است
جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد واگر گناهی ماند بعد از آن کم
بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود واگر باز بماند بشداید عرصات قیامت وکم
بیشتر وعظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند وایشان از شیعیان محبان ما
عذاب ایشان شدیدتر است وگناهشان عظیمتر است واین جماعت را شیعه نامیدن ما نه محبان

میامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست بد ما مگر کسی
که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما نماید و اقتدا کند بما در اعمال ما و ابن
بابویه و صفار او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمود که بخدا
سوگند که دوستان شما را در جهنم نخواهند دید و بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید
راوی پرسید این در کجای قرآنست فرمود در سورهٔ رحمن که میفرماید لا یسئل عن
ذنبه منکم انس و لا جان یعنی سوال کرده نمیشود از گناه او از شما شیعیان نه آدمی
و نه جنی راوی گفت منکم در مصحف نیست حضرت فرمود که بخدا سوگند که بود
عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق برطرف شود و کلینی بسند
معتبر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود چه حال
توچه حال دارند گفتم ما در دستیان بدتر است از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان
حضرت تکیه فرموده بود چون اینرا گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم
فرمود بخدا سوگند که دو نفر از شما داخل جهنم نمیشوند نه والله یکی نیز داخل نمیشود و الله
که شمائید اهل این آیه که مضمونش اینست چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی
چند را که ایشان را از شرار و بدترین مردم میشمردیم پس فرمود که شیعیان شما را
در جهنم طلب میکنند و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای
بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه
السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تو بودی و من متوسل میشوی و من
بخدا و فرزندان تو بتو و شیعیان تو بفرزندان تو پس بکجا خواهند برد شما
را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوند و باز نان خود در منازل خود قرار گیرند حق تعالی
وحی کند بسوی مالک که بکشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل
داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بکشاید درهای جهنم را و شما مشرف شوید برایشان

چون

چون اهل جهنم نسیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف
دهد عذاب را از ما ما نیمی میابیم مالک گوید خدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را
بکشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل
جهنم یکی را از اهل بهشت ندا کند که آیا تو گرسنه نبودی و من ترا سیر کردم و دیگری
بدیگری گوید که آیا تو عریان نبودی و ترا جامه دادم باز دیگری دیگری را خطاب کند
آیا تو ترسیده نبودی و من ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا من نهان
نکردم و همچنین هر که حقی نزد ایشان از اهل بهشت داشته باشد یاد کند و او
تصدیق نماید پس همه گویند بآنها که پس ما را از خدا طلبید که بشما بخشد پس آنها دعا
کنند و خدا ایشان را بخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت ملامت کنند و ایشان را
جهنمیان گویند پس ایشان گویند بآنها که شفاعت ایشان کردند که شما دعا کردید و خدا
ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا کنید که این نام را از ما ببرد از درون بهشت حق
تعالی بدعای ایشان دعا کنند حق تعالی بادی را امر کند که ببرد نام اهل بهشت بودن و آن
نام را فراموش کنند و مأوای در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب
زهد بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت صادق
علیه السلام از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون میایند پس ایشان را
میآورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوان میگویند پس از آب آن
چشمه بر ایشان میریزند پس میرویند چنانچه گیاه میروید گوشت و پوست و موی ایشان
میروید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق
علیه السلام سوال کردم از حال کسی که داخل جهنم میشود پس او را بیرون میاورند
و داخل بهشت میکنند حضرت فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب میگفت
میفرمود که مردم چند را بیرون میآورند بعد از آنکه زغال سوخته شده باشند

پس میبرند ایشان را بسوی نهری نزد دروازهٔ بهشت که آنرا حیوان میگویند و از آن آب
بر ایشان میریزند پس گوشتها و موها و خونهای ایشان میروید و ایضا بسند معتبر
از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که جماعتی را میسوزانند تا آنکه فحم
گردند مانند ذغال میشوند شفاعت ایشان را در می‌یابد پس میبرند ایشان را بسوی نهری که از عرق
اهل بهشت بیرون می‌آید پس غسل میکنند در آن پس میروید گوشتهای ایشان و خون
های ایشان و برطرف میشود از ایشان کثافت و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند
پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند پس همه صدا بلند میکنند که خداوندا از ما ببر
این نام را پس از ایشان برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی همیشه در
جهنم خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران
روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلم عرض کردم که سنیان میگویند
تعجب میکنید از جماعتی که دعوی میکنند که خدا جماعتی را از آتش بدر خواهد آورد
و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد اند حضرت فرمود که آیا نمی
خوانند قول تعالی را و من دونهما جنتان در بهشت جنتی پست تر از جنتی میباشد و در
جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود
و بخدا سوگند که میان بهشت و دوزخ نیز منزلی میباشد و نمیتوانم از ترس مخالفان
سخن بگویم و وقتی که قائم علیه السلم ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد
کرد با علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون اول حدیث را
از آنحضرت روایت کرده است و ایضا در کتاب مذکور بسند صحیح از ابن ابان روایت
کرده است که امام علیه السلم در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم میشوند بگناهها
خود و بیرون می‌آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم روایت
کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون بیاید مردیست که او را همام میگویند و در جهنم

عمری ندا خواهد کرد خدا را که یا حنان یا منان مؤلف گوید که از جماعت که در این
احادیث معتبره وارد شده است که از جهنم بیرون میروند و داخل بهشت میشوند محتمل
است که منافقین شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است که مخصوص مستضعفین بوده
باشد و ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده است در آنچه حضرت امام رضا علیه السلم
از برای مامون نوشته است از محض اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمیکند
مؤمن را و حال آنکه او را وعده بهشت کرده است و بیرون نمیکند از جهنم کافر را
و حال آنکه او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران اهل توحید
داخل آتش میشوند و بیرون می‌آیند از آن و شفاعت از برای ایشان جایز است و در
خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق علیه السلم نیز اینرا روایت کرده است و ایضا
در کتاب فضایل الشیعه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که با شیعیان
خود فرمود که خانهای شما از برای بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از
برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از
آنحضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه
میگوئید و اعتقادهای شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت میکند و مردی شما را
دشمن میدارد و نمیداند چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم می
کند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق
علیه السلم عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی
چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راست
گوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و وفا و راست
گوئی ندارند پس حضرت درست نشست و رو بمن آورد مانند غضبناک پس فرمود
که دین نیست برای کسی که عبادت کند خدا را بولایت امام جابری که از جانب خدا

باشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام
عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست و بر اینها عتابی نیست
فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را اللّه ولیّ الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده‌اند بیرون می‌آورد
ایشان را از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار کرده‌اند ولایت
هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده است و الذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاوران
ایشان پیشوایان باطلند بیرون می‌برند ایشان را از نور بسوی ظلمتها و تاریکیها حضرت فرمود که
یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امامی ظالمی را که از جانب
خدا نیست بیرون رفتند بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا
واجب کرد از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند و همیشه
در جهنم خواهند بود و ایضاً کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
که حق تعالی فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد کنند
بولایت هر امام جائری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و پرهیز
کار باشند و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام که اعتقاد کنند بولایت هر امام
عادلی که از جانب خدا هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکردار باشند و ایضاً
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم نمیکند
از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال
خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم می‌کند از آنکه عذاب کند
امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بد
کردار باشند و در عیون اخبار الرضا از آنحضرت روایت کرده است که رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود خواهیم بود
هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا اجابت ما میکند و هر که
مظلمه او میان او و مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و میبخشند بما و هر که مظلمه او
میان او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و در گذریم و ایضاً از آنحضرت روایت
کرده است که حضرت رسول بعلی علیهما السلام گفت بشارت ده شیعیان خود را که منم شفیع
ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ
مفید و شیخ طوسی رحمه الله علیهما روایت شده است از حضرت سید الشهدا علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که دست در مودت ما اهل بیت بزنید که هر که
در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت شود بشفاعت ما بحق آن خداوندی
که جان من در دست قدرت اوست که نفع نمیبخشد بنده را عمل او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی
در مجالس روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه
و آله گفت یا علی خدا آمرزید تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را و دوستان
دوستان شیعیان تو را و ایضاً از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول
خدا صلی الله علیه و آله گفت که خدای عز و جل میفرماید که هر که ایمان آورد بمن و بپیغمبر
من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در محاسن بسند معتبر
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که نمیخورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق
ما داشته باشد و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که وصف میکند
بنده این امر را یعنی امامت ما را که طعمه آتش گردد راوی گفت که در میان ایشان کسی
هست که گناهان بسیار میکند حضرت فرمود هر گاه چنین باشد خدا مبتلا میکند او را
در بدنش و اگر این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند اگر این کفاره گناهانش
نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد او را و داخل

بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که
مؤمن دو مؤمن است اول مؤمنیست که وفا کرده است از برای خدا بشرطهائی که بر او شرط
کرده است و اعمال ایمانرا همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رجال صدقوا ما
عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت با جمعی از
صدیقان و شهدا و صالحان خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای او و او در
آخرت شفاعت میکند دیگرانرا و احتیاج بشفاعت دیگری ندارد و دویم مؤمنیست که
پای او میلغزد و مرتکب گناهان میشود پس او مانند گیاه ضعیفیست که از زمین روئیده
گاهی کج شود و گاهی راست ایستد و بهر طرف که باد او را بگرداند گردد و آنست که
اهوال دنیا و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او بخیر است
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که فرمود بخدا ما شفاعت
از آنکه گوید و هیچ بند برای کسی که بر دین تشیع بمیرد که او از اهل بهشتست بدرستی
که حق تعالی میفرماید بر من لازم است که نجات دهم مؤمنانرا و شیخ مفید در مجالس
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد و پنج سجده کرد چون سوار شد بعضی
از صحابه از سبب آن سؤال کردند فرمود جبرئیل علیه السلم نازل شد و مرا بشارت داد
که علی در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم گفت فاطمه
در بهشت خواهد بود باز سجده کردم برای شکر الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین
بهترین جوانان بهشتند باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشانرا دوست
دارد در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که دوست
دارد کسی را که ایشانرا دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم و در
بشارة المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت در خدمت حضرت

صادق

صادق علیه السلم بودم که مردی داخل شد و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر
نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه
دوست ما بر این حال باشد و لیکن ترا خبر میدهم بکسی که بدتر از این مرد است و آن کسیست
که نصب عداوت ما کند و پست‌ترین مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پیغمبری باشد
شفاعت او را قبول میکنند در دویست کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و اهل زمینهای
هفتگانه و دریاهای هفتگانه شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد
و آن برادری که گفتی از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی
در بدنش که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر
او نباشد بدرستیکه شیعیان ما بر راه راستند و در خیرند پدرم بسیار میگفت که
دوست دار دوستان آل محمد را هرچند بدکردار باشد و دشمن دار دشمن آل محمد را هرچند
روزها روزه باشد و شبها بعبادت بایستد و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه
السلم روایت کرده است که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان ما را در روز قیامت
از قبرهای ایشان با هر گناه و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان
باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردیده باشد و عیبهای ایشان
پوشیده باشد و امن و امان بایشان داده باشند مردم ترسند و ایشان نترسند
مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند محشور شوند سواره بر ناقهها
که بالهای آنها از طلای درخشان باشد و نرم باشند بی آنکه تعلیم کرده باشند و
گردنهای آنها از یاقوت سرخ باشد نرمتر از حریر برای کرامتی که نزد حق تعالی
دارند و بروایت دیگر جامهای سفید پوشیده باشند مانند شیر و نعلها از طلا در پا
داشته باشند که بندهای آنها از مروارید باشد که درخشند و آن ناقهها از نور باشند
و جهازهای آنها از طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر

داشته باشند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت
کرده است از عبید بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلام و گفتم
فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا [illegible] محشور خواهد شد فرمود
بلی گفتم بلی مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود فرمود بلی گفتم هر چند زنا
کند و هر چند دزدی کند بر اشاره کرده که بلی و ایضا روایت کرده است از عمر بن الیاس
که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرمی در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که
کسی که دروغ بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد علیه السلام که من از او شنیدم میفرمود
که مس نمیکند آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد
و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل نمیشود داخل یکی از شما و از این
باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت
میکند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی
بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند بهمین که قائل باشد بمحبت
ما اهل بیت والله که نیست شیعه ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی خدا و اطاعت او بکند
ای جابر نمیشناختند شیعه ما را مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا
و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا
و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راست گوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه
داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس
جابر گفت یا بن رسول الله من احدی از شیعه را با این صفات نمیبینم حضرت فرمود
ای جابر براههای باطل مرو مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و
امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه رسول خدا

بهتر است

بهتر است از علی و عمل رسول خدا را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت او
فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از برای تحصیل ثوابها که نزد
خداست میان خدا و احدی [illegible] خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و
گرامی ترین ایشان بر خدا کسیست که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کند بیشتر
بطاعت خدا بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست بسوی خدا مگر بطاعت او و با ما برات
بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او ولی ماست و هر که
عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل
در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر
کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او و در طاعت
و عمل را خالص کرده باشد از برای خالق خود و امید ثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد
اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفراند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس
روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در شب ماهی از مسجد
بیرون آمد و متوجه قبرستان شد جماعتی به آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان
پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توایم یا امیر المؤمنین پس از روی فراست
نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمیبینم بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای
شیعه چیست فرمود زرد رویان از بیداری شب کور چشمان از بسیاری گریه خم شده
پشتهای ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت شکمهای ایشان فرو رفته از بسیاری
روزه لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان بر روی ایشان نشسته و
از حضرت باقر علیه السلام منقولست که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا بکند
و ابن ادریس در سرائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعه
ما کسی که بزبان دعوای تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما و لیکن شیعه

کسیست که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند باعمال ما اینهااند
شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر
قول حقتعالی وَمَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد اُوتِیَ خَیراً کَثیراً یعنی هرکه حکمت باو داده شود
پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب
کبایری که وعید آتش جهنم بر آنها کرده است و ایضاً بسند حسن از محمد بن حکیم روایت
کرده است که گفت از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را
از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر میبرد حضرت
رسول فرمود که زناکننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و دزد در وقتی که دزدی
میکند مؤمن نیست و ایضاً بسند صحیح از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا از اسلام
بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد
بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هرکه مرتکب شود کبیره
از کبایر را و آن را حلال داند بیرون میبرد او را از اسلام و عذاب میکنند او را اشد
ترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن گناهیست که کرده است حرام است و بر آن حال
بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از
عذاب اول خواهد بود و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه خصلت اند که در هرکه باشد
او منافق است هرچند روزه و نماز کند و دعوای اسلام کند کسی که چون او را بر امری
امین کنند خیانت کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند
و بدانکه احادیث در باب صفات شیعه و صفات مؤمن بسیار است و همچنین نیز
در باب معاصی که آدمی را از اسلام بیرون میبرد اخبار بسیار است و در این اخبار

وابهامات

و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست که از باب شهوات مغرور نگردند
بآیات و احادیث رجا و پیوسته متردد میان خوف و رجا بوده باشند که اعظم صفات
اهل ایمان اینست و رجای غالب منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و
از جمله گناهان کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی میشود بنا امید شدن
از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس
و قلوب جمیع خلق اند دوای هر دردرا بیست نموده اند اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید
دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و بآنکه پروردگار تو فرموده است که مَا غَرَّكَ
بِرَبِّكَ الكَرِيمِ یعنی چه چیز غافل کردانید و مغرور ساخت ترا بپروردگار کریم تو
که ترا خلق کرده و تقدیر امور تو کرده و بهترین صورتها ترا مصور کردانیده
و در هیچ حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کند در آیات و اخبار که متضمن تهدید
و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که
شفعای روز جزا اند میکنی تفکر کنی که اکثر باعث بیمی میکرد ترا آن شفعا خود در
شبها و روزها از خوف حقتعالی میگریسته اند و پیوسته آه جهان سوز از سینه
حقیقت دفینه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک جاری
میکرده اند و ایضاً شفاعت فرع ایمان است و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت
احمر نایاب تر است و ایضاً چه میدانی که این ایمان ناقص بوساوس شیطان بر طرف
نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصار قلعه اند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان
مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمانیرا در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و
و ترک کبایر چفتها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه
و ترک مکروهات و ازاله اخلاق ذمیمه پاسبانان آن صندوق و قفل و دزد ایمان
که شیطانست در کمین تو نشسته است که اگر رخنه بیابد بجوید را بدرون سینه تا

وانچه نتوانند از جواهر حقایق ایمانی بربایند یا باتش شک و دود شبهه همه را باطل کردند
و تو یکبار از پاسبانان از یاد میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و در بندها را
میگشایی که شفاعت شفیعان مرا کافیست و بخواب غفلت رفته و متمنیات فاسده
کردیده و وسواس خناس را در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را که خازنان دین اند
از خود دور مانده و شب و روز آن دزدان ایمان و یقین مشغول ربودن ایمان و افروختن
خس و خاشاک شبهات شیطانند و وقت جان کندن شیاطین علیهم اللعنه نیز یاوری ایشان
میکردند و وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار
میگردی که تمام مایه ایمان و اعمال صالحه را باخته باشی و واه و اسف گشته باشی
و ملائکه غلاظ شداد بر سرت ایستاده باشند و هرچند رب ارجعون لعلی اعمل صالحا
گویی فایده نکند و شفعای تو همه خصمای تو باشند و آرزوهای باطل تو همه بر طرف
شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نعوذ بالله من ذلک
و هو الخسران المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی
از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است که حق تعالی
از جمیع انصار مخبر و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه
حق تعالی که ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا یعنی ای پروردگار ما میل مده دلهای
ما را بسوی باطل بعد از آنکه ما را هدایت کرده حضرت فرمود این برای این میکنند
که میدانستند که بعضی از دلها بعد از هدایت میل بباطل میکند و ایضا آیات بسیاری
که دلالت میکند بر آنکه مؤمن یا شیعه بجهنم نمیروند چگونه با اینها مغرور میشود
و حال آنکه شیعه و مؤمن و محب معانی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله بیان
خواهد شد چه میدانی که در آن احادیث بچه معنی وارد شده است و ایضا بر تقدیر
حاصل هست یا نیست و ایضا مگر حسرت و رسوایی آخرت منحصر در عذاب و عقوبت

حرمان از الطاف خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و مهجوری از قرب و رضای
جناب سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حسرتهاست در مراتب بهشت چه بدیدن
نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی
که ترا باعث بر عمل میشود و زاجر از مناهی میگردد آن بهترین احوال است و اگر خوفیست
که مورث ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را در دعا و در عمل سست گرداند از جمله
گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا عارض گردد در آیات رحمت و احادیث که تفکر
نمائی در وقت احتضار و نزدیک بآن غلبه و رجا بر خوف بهتر است

فصل نوزدهم

در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها بدانکه خلافست در معنی
ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن
است و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن در این باب آنست که ایمان
یا از افعال قلوبست و بس یا از افعال جوارحست و بس یا از هر دو است و اول که افعال قلب
تنها باشد مذهب اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه
در فصول باین قایل شده است لیکن در معنی تصدیق اختلاف کرده اند اصحاب ما
گفته اند که علمست و اشاعره گفته اند نسبت قلبیست بر اعتبار معلوم شود از خبر دادن
مخبر و آن امر کسبیست که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بآن مترتب
میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست بی اختیار و کسب حاصل میشود و مانند بدیهیات
و بعضی در توضیح این سخن گفته اند گفته اند که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی
صدق را بخبر دهنده پس اگر آن علم در دل تو بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند
معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر
کفار که علم بحقیقت رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر
مؤمن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است

پس چون آمد بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوئی است هویدا
پس فرموده است وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه
یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا فرموده است پس چون آمد بسوی ایشان
آنچه آنرا میدانستند کافر شدند بآن پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار
بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروطست بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر
او باشد مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه گوییم
مراد از تصدیق آنست که باور داشته و دین خود قرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در
غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح تنها باشد یا تلفظ بشهادتین
تنهاست و آن مذهب کرامیه است از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او
مؤمن است هر چند در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند و اجماع امامیه
امامیه و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد که ایمان نیاورده
اید و لیکن بگویید مسلمان شده ایم و هنوز داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا مراد
جمیع اعمال جوارح است از طاعات واجبه و سنتیه همه اینها مذهب خوارجست علیهم اللعنه
و قاضی عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز قایل شده اند یا عبارتست از جمیع افعال جوارح
از واجبات و ترک محرمات و آن مذهب ابی علی جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزله
بصره است و اگر سوم باشد که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارتست از
اعتقادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثانست و جمعی از عامه و بسیاری از علما
عامه و خاصه بر این دلالت میکند و از بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده
است نیز مستفاد میشود و ایشان میگویند که ایمان تصدیق بدلست و اقرار بزبان و عمل
باعضا و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید
رحمه الله باین قایل شده است یا عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه

نصیر علیه الرحمه است در تجرید پس در این باب هشت مذهب است و سه مذهب است که
علمای امامیه بآنها قایل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول میکند و بعضی بر
ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر نیز میکند و جمع میان آنها
بیکی از چند وجه میتوان کرد اول آنکه قایل شویم بآنکه ایمان را در لسان شرع بر
چند معنی اطلاق میکنند اول عقاید حقه است با ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک
آنها داخل گناهان کبیره است مانند نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها
و این معنی از بسیاری از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود دوم عقاید حقه با فعل
جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی از اخبار ظاهر میشود سوم
عقاید حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات
چهارم محض عقاید ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه چنانچه
مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی اول میکند چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلم
منقولست که اصحاب کبایر نه مؤمن اند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند
و در احادیث بسیار وارد شده است که تارک الصلوة کافرست و مانع الزکوة کافرست
و تارک الحج کافرست و زانی در وقت زنا مؤمن نیست و شارب الخمر در وقت شرب خمر
مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و آنکه روح ایمان در وقت زنا
از او مفارقت میکند چون فارغ میشود یا توبه میکند یا عود میکند و ثمره که
بر ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذاب
در دنیا و آخرت زیرا که کسی که اجتناب کند از کبایر گناهان صغیره او مکفر میشود
بنص قرآن دوم عقاید حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه
در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب چیزی کبیره باشند از
گناهان یا تارک چیزی فریضه باشند از واجبات و ثمره این ایمان ملحق شدن بمقربانست

وحشر با صدیقان است با اضعاف مثوبات و رفع درجات سوم عقاید حقه است
با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و
اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانچه در اخبار صفات مؤمنین
و صفات شیعیان و آیات سوره مؤمنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص
انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانچه در اخبار بسیار تفسیر مؤمن و مؤمنین
بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر قول حق تعالی
وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ یعنی ایمان نمیاورند اکثر ایشان بخدا
مگر آنکه ایشان مشرکند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد
بر غیر جناب مقدس الهی داخلست در این شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات
نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمره این ایمان آنهاست که از برای
انبیا و اوصیا وارد شده است از درجات کمال و قرب بدرگاه ذی الجلال و شفاعت کبری
والهامات حق تعالی و مراتبی که عقل از ادراک آنها قاصر است چهارم محض عقاید
حقه است بدون اعمال مطلقا و ثمره که بر آن مترتب میشود در دنیا امان یافتن
در جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت و ذلت
مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن یا حد یا تعزیر
گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله گو بدرجه قبول نرسد و او را
از عذاب نجات دهد گو مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب باشد فی الجمله اما
مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنابر یک قول مطلقا داخل جهنم
نشود گو در برزخ و قیامت عقوبتها برو وارد شود بنابر اختلاف قولین اما
البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین
امامیه ایمان را بر این معنی اطلاق میکنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی

عناد چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه فعلی که موجب
ارتداد او باشد از او صادر نشود چنانکه مذکور شد و در کفری که مقابل این ایمانست داخلند
جمیع فرق ارباب مذاهب باطله از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فرق شیعه
از زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنی عشریست زیرا
که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور شد دویم آنست که تکلم بشهادتین
بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد ظاهرا نکند و فعلی که مستلزم استخفاف
بدین اسلام باشد از او صادر نشود گو در دل اعتقاد بآنها نداشته باشد و هر چند
اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنا
بر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث
از مسلمانان باشد و سایر احکام ظاهره احکام مسلمانان بر او جاری باشد بنابر مشهور
اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست و مثل سایر کفارست بلکه
از بعضی از آنها بدترست و منافقان نیز در این ایمان داخلند و باین وجه جمع میان جمیع آیات
و اخبار میتوان نمود و در هر مقام مناسب آن مقام بر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه
دویم آنست که ایمان عبارتست از اصل عقاید حقه باشد اما مشروط باشد باعمال و باین
وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار میتوان نمود اما بدون انضمام با وجه اول جمیع اخبار
فایده نمی بخشد وجه سیوم آنست که ایمان محض عقاید حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده
که دلالت بر دخول اعمال یا اشتراط اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال
ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب
است و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این
وجه اگر چه نزدیک بوجه اول است اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست
که گویا ایمان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در ترقی میباشد و باعمال و طاعات

کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد و هر مرتبهٔ از مراتب
ایمان و یقین لازم چند و شواهد بسیار از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در
خانه نشسته طفلی بیاید و بگوید که شیری متوجه است و باینجا می‌آید البته اندک خوفی
در نفس او بهم میرسد اما چندان اعتنا نمیکند اگر دیگری بیاید و همین خبر را بگوید اعتقاد و خوفش
بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند و هرچند خبر با او بیشتر میرسد و قراین با او بیشتر ظاهر
میشود خوف و هراس او بیشتر میشود و سعی بیشتر در دفع او بیشتر مینماید تا آنکه بچشم خود میبیند
که شیر را از دور می‌بیند در آنوقت یقینا بانهایت جهد و سعی میگریزد بلکه از بامهای
بلند خود را بزیر می‌افکند همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هرچند کاملتر می
شود سعی او در اموری که موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد
پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمان اند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ایمان بآراستن خود و آرزوها
درست نمیشود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کند و گواهی
بر حصول آن در دل بدهند و بدانکه چنانکه حیوة بدن آدمی بقلبست حیوة ایمانی
روحانی نیز بقلبست و چنانچه بینائی و شنوائی ظاهری آدمی بچشم و گوش سرست بینائی
و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش دلست و کسی که حیوة ایمانی ندارد مرده است و از
مرده بدترست چنانچه حق تعالی در شأن کافران فرموده است که ایشان مرده اند بلکه
بدترند و فرموده است در حق ایشان که کر اند و لال اند و کور اند پس نمیبینند و تعقل
نمیکنند چیزی را و فرموده است که دیده‌های ایشان کور نیست ولیکن دیده‌های دلهائی که در
سینه‌های ایشانست کور است و این بسبب آنست که حیوة عبارتست از امریست که منشأ علم
و قدرت باشد و آثار بر او مترتب شود و حیوة ظاهری منشأ علوم محسوسه می‌شود که
در دو روزهٔ دنیای فانی بکار او میآید و حیوتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابد

الآباد باقیست و آثارش معنویست و موجب معرفت و قرب الهی است و چشم و گوش دل را
میگشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد و اشیا را بنور خدائی می‌بیند که المؤمن
ینظر بنور الله ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و پیوسته با ملائکهٔ ربانی همرازست
و در میان مردمان بخصال حمیده ممتازست و این بدن بمنزلهٔ خانه ایست که روزنها دارد که
قلب و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میگردد
و هرچند آن چراغ افروخته‌تر و پرنورتر میشود انوار و آثارش از روزنها و دورنها بیشتر
ظاهر میگردد و بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپ است
و دیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیوة بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی
بخار لطیفیست که حاملش حرارتست و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از
آنجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات
و ترقیات آن موقوف بر بدن و آلات آنست و باین جهت با آنکه از عالم قدس است تعلق باین
بدن کثیف بهم میرساند و اول بچیزی که باعث حیوة بدنست و منشأ ادراکات جزئیه که روح
حیوانیست تعلق میگیرد و چون منبع آن قلبست تعلقش زیاده از اعضای دیگر علاقه
دارد لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب وارد شده است و مدار صلاح و فساد
بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن
و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و چندانکه آن صفت در نفس کاملتر میشود اثرش
در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هرچند ماده‌اش در قلب صنوبری بیشتر
بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند چشمه که نهرها از آن
جدا کرده باشند هرچند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها معمورتر می‌باشد و بهمین نحو نهرهای
بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد و جداول بسیار از دل روحانی بر جوارح
و مشاعر بدنی روان میشود و تمام حسنی بخشنده روزنهای جسمانی و روحانی در خود

قابلیت و احتیاج هر یک بآنها فرقست بسیار باشد و این هر دو چشم از دنیاهای مخصوص نامتناهی
پیوسته مجاری لیست اما بسبب واضرورات که بتوفیق الهی مانع جریانرا از این نهرها
کرده اند و خس و خاشاک مواد فاسده حجابهارا که از اخلاط بدن بهم رسیده و گل و لای
شبهات شیطانی و شهوات نفسانیرا از سر راه آنها زایل کرده اند تا آن دو چشمه حیوة
جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتائید حق تعالی جاری کردند چنانکه از رسول خدا صلی
الله علیه و آله منقولست که در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد تمام
بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی
و در روایت دیگر فرموده که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه دل خبیث
تمام بدن خبیثست و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسمند یکدل ایست
نگونسارست که هیچ خیر در آنجا نمیکند و آن دل کافرست و یکدل آنست که خیر و شر هر دو
در آن در میآید هر یک قوی ترست بر دل غالب میگردد و یکدل هست که گشاده است و در
آن چراغی از انوار الهی روشنست که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش برطرف
نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که ب
منزله قلب از بدن آدمی بمنزله امامست نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع اعضای
بدن لشکرهای دلند و همه از جانب او متحرک کنند و هر دو را خبر میدهند از احوال آنست
و هر چه دل اراده میکند فرمان او را قبول میکنند هم چنین امام بمنزله جان عالم است
و باین نحو میباید او را اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام
فرموده که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بآنها می بیند
و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را بآنها می بیند پس هرگاه که خیر او را خدا
دو چشم دل او را بینا میگرداند که امور غایبه را بآنها می بیند و عیبهای خود را بآنها
میداند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام

فرمو

فرموده که دل را دو گوش است و در یکی روح ایمانی در یک گوش خیرات و طاعاترا میدمد و شیطان
در گوش دیگرش بدیها و شبهها و شرورها تلقین مینماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد
میل با او میکند و حضرت صادق علیه السلام فرموده که پدرم میفرموده که هیچ چیز دل را
فاسد بآن نمیگرداند مانند گناه بدرستیکه دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر او
غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که خیری در آن قرار نمیگیرد که خیری در آن قرار
نگیرد و ایضا از آن حضرت منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که مرا در هیچ
حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دلست و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام منقولست که آب دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب
نمیباشد مگر بسبب بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیارست و این رساله گنجایش
زیاده از این ندارد پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امریست قلبی و از اعمال آنست
و مراتب مختلفه میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب میشود فاما
اما در آن ایمان و شواهد بحصول است و با توجیه جمع میان جمیع آیات و اخبار میتوان نمود
و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلافست که آیا ایمان قابل زیادتی
و نقصان هست یا نه اکثر متکلمین گفته اند ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانیست و آن
قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی از علما امر خلاف در معنی ایمان قرار داده
و گفته اند آنچنانکه اعمال از اجزاء ایمان میباشد معلوم است که بنا بر مذهب ایشان زیادتی
اعمال زیاد و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمانرا عقاید محض میدانند میگویند
قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات و اخباری که دلالت بر زیادتی و نقصان می کند
تاویل کرده اند که مراد زیادتی کمال ایمان و نقصان کمالست و بنا بر تحقیقی که سابقا
مذکور شد میتوان گفت که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم میرسد چنانکه
حق تعالی در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام گفته است که سؤال کرد از حق تعالی که

عمر بیا چگونه زنده میکنی مرده ها را حق تعالی فرمود که آیا ایمان نداری گفت بلکه دارم و
لیکن میخواهم که دل من مطمئن گردد و ایضا در وصف مؤمنان فرموده است که هرگاه خوانده
شود بر ایشان آیات ما زیاده میگردد ایمان ایشان و امر فرموده است زیاد شد ایشان را
ایمان با ایمان ایشان و از این باب لا یعد و لا یحصی آیات و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است
که ایمان و یقین امثال ما مثل یقین رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نیست و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود اگر پرده کشوده شود یقین من زیاد نخواهد شد
و معلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت و امثال او است و از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح کرد نظر کرد
بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دید که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر میاید
و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او
پرسیدند که بر چه حال صبح کردی و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله
با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست حقیقت یقین
تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد
و شبها مرا بیدار میدارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده
و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه رسیده است که گویا میبینم عرش
خداوند را که برای حساب نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان
ایشانم و گویا میبینم اهل بهشت را که تنعم مینمایند در بهشت و بر کرسیها نشسته تکیه
کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا میبینم اهل جهنم را که در میان جهنم
در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوش
من است پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور
ایمان منور گردانیده است پس بحارثه خطاب فرمود که بر این حال که داری ثابت باش

حارثه

حارثه گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من کند حضرت دعا نمودند
اندک روز حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد در جنگ موته و بعد از نه نفر او شهید
شد و آیات و اخبار که دلالت بر این مطلب میکنند بسیار است و تصدیق زبان از اجزای
ایمان قلبی است خواجه نصیر علیه الرحمه در رساله قواعد العقاید گفته است که اصول
ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل
در افعال او و تصدیق بپیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق بامامت ائمه معصومین
علیهم السلام بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر میشود که تصدیق بضروریات دین
اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر
است مگر آنکه او را داخل تصدیق بنبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت
است هم چنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال اینها را از این جهت کفر میدانند
و حق اینست که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجبست و انکار آن
کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات
دین اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بآنها
ایمان حاصل میشود پنج اصلست اول معرفت حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق
ثابت و جازم است بآنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدیست و واجب
الوجود بالذات یعنی وجود او مقتضای ذات مقدس او است بی آنکه محتاج بعلتی
بوده باشد و آنکه تصدیق نماید بصفات کمالیه ثبوتیه او و منزه داند او را از هر چه
لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیه
الهی اختلاف کرده اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفتست قدرت و علم
و حیوة و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک را حذف کرده
اند و بجای آن سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند و بعضی

رحمه الله در نبیادی از کتب کلامیه اش گفته است قدیمست وعلم وحیوة واراده و
کراهت وادراک وازلی بودن وابدی بودن وکلام وصدق دوم تصدیق بعدل وحکمت
خداست وعدل آنست که ظلم نمیکند وامری که عقلا قبیح است از او صادر نمیشود واخلال
نمیکند بوعده وباموری که بر خود واجب کرده است وحکمت آنست که فعل عبث
از او صادر نمیشود وکارهای او همه منوط بحکمت ومصلحت است سیوم تصدیق بنبوت
محمد است صلی الله علیه وآله بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلا در آنچه معلوم
باشد تفصیلا واجمالا در آنچه اجمالا معلوم باشد وگفته است که بعید نیست که تصدیق
اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقق ایمان واگر مکلف قادر
باشد بر علم بآنها تفصیلا واجبست علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای
عمل بآن واما تفصیل آنچه خبر داده است بآن از احوال مبدا ومعاد مثل تکلیف بعبادات
وسوال قبر وعذاب آن ومعاد جسمانی وحساب وصراط وبهشت ودوزخ ومیزان وپرواز
کردن نامهای اعمال وسایر اموری که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله خبر داده است بآنها آیا تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است در تحقق ایمان جمعی از علما
تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان فقیر گفته است
ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالا کافی باشد باین معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که
هر چه پیغمبر بآن خبر داده است حق است بحیثیتی که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی
از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا تصدیق نماید بآن تفصیلا مؤمن
است هر چند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده باشد ومؤید اینست آنکه اکثر
مردم در صدر اول در اول حال عالم باین تفاصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج
مطلع میشدند بآنکه از اول حال تصدیق بوحدانیت ورسالت میکردند تا وقتی که
بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار

اینست

۲۸۰

اعصار اینست هم چنانکه مشاهده است از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال
معتبر باشد لازم میاید که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند واین بعید است از حکمت
خداوند عزیز حکیم بلی علم بآنها از مکملات ایمانست وگاه هست که واجب میشود علم
بآنها از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان ودوری از شبهها که گمراه کنندگان وارد خلق
نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این سبب دیگر است از برای وجوب آن نه از
اینجهت که ایمان موقوفست بآن وآیا معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وطهارت او وآنکه او خاتم پیغمبرانست وبعد از او پیغمبری
نیست وغیر اینها از احکام پیغمبری وشرایط آن از کلام بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است
ودور نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد مؤلف گوید که اگرچه ظاهر آنست که در حکم
بایمان کسی غیر ایمان باصول خمسه تفصیلا وبسایر ما جاء به النبی اجمالا نباشد اما ظاهر
است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانان
نشو ونما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع نشده باشد مثل نماز وروزه ماه رمضان
وحج واگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکنند وبعد از القا
بر او اگر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانچه بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد
پس گفته است چهارم تصدیق بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلوات الله
علیه وعلیهم واین اصل مخصوص فرقه امامیه است واز ضروریات مذهب ایشانست
زیرا که مخالفین امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول وشرط است که
تصدیق کند بآنکه ایشان امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق وانقیاد ایشان در
اوامر ونواهی بر همه خلق واجبست زیرا که غرض از حکم بامامت ایشان همینست واما
تصدیق بآنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره وکبیره واز صفات ذمیمه وآنکه
ایشان بنص خدا منصوبند نه باختیار مردم وآنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند

وعالمند بانچه صلاح امت در آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان و انکه علم ایشان
از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ کرده اند از کسی که بعنوان علوم هر چیز
حق نمیگفت و انچه میگفت وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است یا بافاضه
قدسی که ایشان داشته اند و بعضی علوم لدنی بوده که از جانب حق تعالی بر ایشان فایض می
شده یا معجزات دیگر که موجب یقین ایشان میگردیده هم چنانکه در احادیث وارد شده است
که ایشان محدث بوده اند یعنی ملکی با ایشان بوده که هر چیز را بان محتاج میشده اند ملک
با ایشان القا میکرده در دل ایشان علوم الهی نقش میشده و انکه هیچ عصری خالی از یکی از
ایشان نمیباشد و الا زمین با اهلش فرو رود و انکه دنیا بتمام شدن ایشان تمام میشود
و زیاده بر ایشان نمیباشد و اخر ایشان مهدی صاحب الزمانست علیه السلم و او زنده است
و چون از جانب حق تعالی مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع
این مراتب شرطست یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب طاعت ایشان کافیست آنچه در
وقتی که در نوشته گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را بانکه اکثر
دلالت بر امامت ایشان میکند دلالت بجمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل
و نقل هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر کما کتفا کنیم در ایمان باعتقاد امامت
و وجوب طاعت هم چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمعی از راویان که در اعصار
ائمه علیهم السلم بوده اند از شیعیان اعتقاد بعصمت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را
علمای نیکوکار میدانسته اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و معهذا ائمه علیهم السلم
حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و ایا کافیست هر شخصی را که امامان گذشته
تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد
و در بسیاری از کتب احادیث و رجال روایات هست که دلالت بر این میکند و وجوب
اعتقاد بدوازده امام لسنت تحصیل است که بعد از امامت جمیع ائمه معلوم باشند مثل

مردم

زمان غیبت **مؤلف گوید** که حکم تمامی که شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند در مسئله
اولی از هیچ طرف نزد حقیر درست نیست اما انکه اعتقاد بامامت و وجوب طاعت
کافیست بوجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلم هست که از ضروریات
دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است که ائمه علیهم السلم آنرا فرموده
اند و این نیز ضروری دین امامیه است که انچه ایشان میفرمایند حقست و از جانب خدا
و رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یکرا بنص دیگری چگونه اثبات می کنند
پس هم چنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسولست و آدمی را از اسلام بیرون
میبرد هم چنین انکار ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه است و آدمی را از
دین تشیع بدر میبرد پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون ضروری دین شیعه است
از تشیع بدر میرود و لهذا وارد شده است که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند
و هم چنین عصمت ائمه علیهم السلم و انکه بعد از ایشان امامی نخواهد بود و انکه حضرت
قایم علیه السلم زنده است و ظاهر خواهد شد و انکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نیست
و انکه عالمند بجمیع علوم که امت بانها محتاجند و امثال اینها معلوم است که ضروری دین
شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از امور که
بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد و بحد ضرورت نرسیده باشد که
انکار آنها موجب خروج از دین نیست مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان
و نزول ملائکه و روح در شب قدر بر ایشان و مجاری و بردن جسد ایشان بعد از موت
باسمان و امثال اینها و انچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب
ائمه علیهم السلم بعصمت ایشان قایل نبوده اند و لا ممکنست که در آن وقت ضروری
دین نشده باشد و ایضا اکثر آنها را میگویند که در باب بعضی وارد شده است که اجماع
عصابه بر جلالت ایشان شده است مثل زراره و ابو بصیر علما آنها را اکثر تاویل

کرده اند و مدح در خطبه‌های آنها کرده اند و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است
لغزشی باشد که از ایشان صادر شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر
آنها را میگویند که در حق جمعی از امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان مجموع
است و ائمه علیهم السلام با ایشان و بعضی مردم از برای مصالح ضروریه سلوک نیکو می‌کرده اند
و ایضا در باب اعتقاد بامامت ائمه بعد گفته اعتقاد معتبر در اینجا تفصیلست بانکه اگر امامت
دوازده امام را یا بعضی از ائمه بعد را از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده
است واجبست که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد بر او لازم نخواهد بود و در
سؤال کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بمحض دلیل
بر اینست نیز نموده است اصل پنجم اعتقاد بمعاد جسمانیست و اتفاق کرده اند مسلمانان
بر اثبات آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند و معاد روحانی
قایل شده اند نیز بعد از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا مذکور شد گفته است ثواب و
عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که دلایل سمعیه بر آن دلالت کرده است از
حساب و صراط و میزان و تطایر کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مؤمن
در بهشت نیز شکی نیست در آنکه واجبست تصدیق بآنها اجمالا الا برای آنکه امت اتفاق
دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدر میرود
اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت
خواهد بود و میزان محمول بر حقیقتست یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیل
که باخبار آحاد رسیده است پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نباشد و همچنین
بودن جهنم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها **سیوم** در معنی
اسلام خلافست بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان هر دو یک معنی دارند و بعضی
گفته اند که اسلام اقرار زبانی است با اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات

دین اسلام و این در دنیا نفع می‌بخشد و در آخرت نفعی نمی‌بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه امامیه
بیاورد که عمده آنها اقرار بامامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و بعضی گفته اند که
اظهار کلمتین است که اعتقاد بآنها هم نداشته باشد پس منافقان نیز در این داخلند
و احکام ظاهره اسلام بر ایشان نیز جاری میشود و بر اکثر معانی ایمان که سابقا مذکور
شد اسلام را اطلاق می‌کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب ایمانست اسلام اطلاق
میکنند که اسلام بمعنی انقیاد در جمیع اوامر و نواهی باشد و شرایط آن آنست که
در معانی ایمان مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از این
دو معنی که در این مقام ذکر کرده‌ایم مراد است **چهارم** خلافست در آنکه آیا در ایمان
یقین بمعارف ایمانی شرطست یا ظن قوی کافیست و ایضا خلافست در آنکه آیا می‌باید
ایمان بدلیل حاصل شود یا تقلید در آنجا بس است و این دو خلاف نزدیک بیکدیگرند
و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست که بدلیل و برهان می‌باید حاصل شود
بلکه بعضی دعوای اجماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت
میکند بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در آنها داخل نباشد اصول
دین داخل است و ایضا در بسیاری از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق
تعالی فرموده است نیستند مؤمنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول پس
از ریب و شک نکرده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است بتصدیق
ظنی در ایمان و قایلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند بانکه در صدر اسلام متعارف
نبوده است که در اول حال القای دلایل و براهین بر ایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان
اکتفا باظهار اسلام و تکلم بکلمتین مینموده اند و ایضا لازم می‌آید که حکم کنیم بکفر اکثر
مستضعفان از مسلمانان بلکه باکثر عوام که صاحب یقین نیستند و بادنی تشکیکی متزلزل
میشوند و دور نیست که این جماعت نیز داخل مستضعفان و اهل اعراف و مرجون لامر الله

بوده باشند و بعضی گفته اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه
بدانند و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان قادر باشند
بلکه واجب کفائیست که در میان مؤمنان جمعی باشند از علما که رفع و دفع شبهه کفار
و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر خلق همین بس است که بدلایل اجمالیه اصول دین را
بدانند چنانکه حق تعالی در قرآن مجید دلایل وجود صانع و توحید و سایر اصول دین را
باین مخالفان فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اعرابی
پرسید که خدا را چگونه شناختهٔ و بچه دلیل دانستهٔ گفت پشکل شتر را در راه
که می بینیم استدلال میکنیم که شتری از این راه رفته است و پی پا را که می بینیم
میدانیم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستارهای روشن و زمین
با این درها و کوهها دلالت نمیکند بر خداوند خبیر لطیف حضرت فرمود بر شما باد
بدین اعرابی و این مذهب در نهایت قوت است و کسی که رجوع میکند باثار سلف و حال
صدر اسلام میداند که هر که را اسلام میکردند او را تکلیف باظهار عقاید می
کردند و از برای اثبات نبوت معجزه مینمودند و ایشانرا بطاعات و عبادات امر مینمودند
و بتدریج ایمان ایشان کامل میشد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین
میرسیدند و بدلیل دور و تسلسل که مبادی تشکیک و تعطلات ایشانرا نمیکنند و لهذا
می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که مهارت این علوم ظاهر نکرده اند یقین ایشان کاملتر
است از اکثر مدققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار
ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن
علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و عرفان که آیه دلالت میکند
بر آنکه آنها از لوازم ایمان و معرفت و علم است از ایشان کمتر مشاهده میشود
پس معلوم میشود که علم حقیقی آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی

از کتب

از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد
بحث خلافست در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد
آیا ممکنست که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکنست
کافر نمیشود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانکه
فرموده است آنها که کافر شدند بعد از ایمان ایشان پس زیاده کردند کفر خود را هرگز
مقبول نمیشود توبه ایشان و ایشانند گمراهان و ایضا فرموده است ای گروهی که
ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی از آنها را که کتاب بایشان داده شده است
بر میگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران و باز فرموده است ان الذین ارتدوا
علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و باز فرموده
است یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه تا آخر آیه و از این باب آیات بسیار
است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان
حقیقی زایل نمیشود و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر
ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبه
یقین نرسیده بوده است و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از
ایمان حمل کرده اند بر ایمان زبانی نه ایمان قلبی چنانکه حق تعالی در شأن بعضی
گفته است که ایمان آورده اند بدهانهای خود و ایمان نیاورده است دلهای ایشان
و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسیست که متصف باشد در
ظاهر شرع بارتداد و دلالت نمیکند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است که شاید
در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم و بعد
از ظهور کفر او حکم بارتداد او کنیم و ممکنست که در اصل مؤمن بوده باشد و نزد
خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شرع کرده است از برای عقوبت

او شارع حکم باز نداده او کرده باشد که نوامیس الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت بر
این امور نکند چنین گفته‌اند بعضی از محققین متأخرین از جانب سید رضی الله عنه
و این بسیار بعیدست و ظواهر آیات و اخبار را بمحض استبعادات عقلیه و استبعادات
وهمیه تأویل نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه
نیست در آنکه زوالش ممکنست و اگر یقین را در حصول ایمان شرط داند باز ممکن است
که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین منطقیه بهم رسیده باشد بطریان
شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زایل گردد بطریان ضد آن
که شک باشد یا ظن بنقیض آن و بعضی از جانب سید گفته‌اند که اگر کسی گوید که اگر
تسلیم کنیم که زوال الیقین واقعی ممکن نیست ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی
باشد که موجب کفرست مانند سجده بت و استخفاف بحرمات الهی جواب گوئیم که
مسلم نداریم امکان صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین مذکور باشد بلکه
ممتنع بالغیرست هر چند بالذات ممکن باشد پس اگر این افعال از او صادر شود دلیل
بر آنست که باین یقین متصف نبوده و در دعوای خود کاذب بوده و حق آنست که اگر
یقین کاملی باشد که مخصوص مقربانست که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال
آن محالست و هم صدور این افعال از او محالست و اگر بمحض عدم تجویز احتمال نقیض یقین
باشد باحتمال دلیلی که بر آن قایم شده باشد زوال آن بشبهه و صدور آن افعال هر دو
از او ممکنست چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی
فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانیست که مستقر و ثابت است
و کوهها زایل میشود و آن زایل نمیشود و ایمانی هست که بودیعه و عاریه سپرده اند
اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم
روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چرا چنین می‌شود

بود

بود که مردی نزد خدا مؤمن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی
او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادلست و خوانده است مردم را
بسوی ایمان نه بسوی کفر و نخوانده احدی را بسوی کفر پس هر که ایمان آورد بخدا
پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمیفرماید او را خدای عز و جل بعد
از آن از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده
است آیا او را نقل میفرماید از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است
حق تعالی همه مردم را بر فطرتی که مفطور گردانیده است ایشان را بر آن نمیدانستند
ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولان را که بخوانند
مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را خدا هدایت نکرد
مردو **مؤلف گوید** که گویا مراد از فطرت آنست که قابل ایمان و کفر بودند و حاصل جواب آنست
که حق تعالی خلق کرده است همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هر چند
تفاوت داشته باشد قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام
کرده است بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچکس را در قیامت بر خدا حجتی
نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه بسبب تقصیر
در هدایت و اتمام حجت لیکن بعضی مستحق هدایات خاصه از جانب حق تعالی
مطلق گردیده اند و اینها مؤید بایمان او میگردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق
خود مستحق آن هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور بر کفر
نیستند و این معنی بین الامرین است که در اول رساله بیان شد و محتملست که مراد
بیان در فقره آخر حدیث آن باشد که پس بعضی بآن هدایت تام هدایت یافتند و بعضی
هدایت نیافتند و این بطریق متکلمین انسبست و معنی اول بنابر اخبار اوفقست
و ایضاً بسند صحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که حق تعالی آدم

است خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان زایل نمی‌گردد و آفریده است خلقی را از برای
کفر که هرگز از ایشان زایل نمی‌گردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی
از ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد
که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که بنده هست که در صبح مؤمن است و در شام کافر و در صبح کافر است و در شام
مؤمن و گروهی هستند که ایمان را با ایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب می کنند
و ایشان را معارین می نامند و ایضا از عیسی شلقانی روایت کرده است که گفت من در
سرای حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و حضرت امام موسی علیه السلام کودک
بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد من با آنحضرت گفتم ای کودک نمی‌بینی پدرت
با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند از آن ما را امر میکرد که
ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوییم
از او حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز
زایل نمیشود و خلقی را از برای کفر که هرگز زایل نمیشود و خلقی را آفریده است در
میان که عاریه داده است با ایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد
ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند
عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سؤال و جواب را بخدمت
حضرت عرض کردم فرمود که او چشمه علم نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول کرده است پیغمبران را بر پیغمبری
ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و بر نمیگردند و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر
وصایت ایشان پس هرگز مرتد نمیشوند و مجبول کرده است بعضی از مؤمنان را بر
ایمان پس هرگز مرتد نمیشوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریه داده است اگر دعا

والحاح

والحاح در دعا نکند بی‌ایمان خواهد مرد و بسند معتبر دیگر روایت کرده است که از حضرت
فرمود بدرستی که حسرت و ندامت و ویل و تمام ویل و عذاب برای کسی است که منتفع نشود
بآنچه دیده و دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین
خود را و نفع و ضرر آنرا اگر پرسیده اند بچه چیز میتوان دانست که کی نجات خواهد یافت
از این جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق باشد با گفتار او
پس گواهی داده شده است از برای او بنجات و هر که فعلش با قول او موافق نباشد
او عاریه است و با او امانت سپرده اند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده
است دلهای مؤمنان را پیچیده برایمان چون حق تعالی خواهد که بگشاید آنچه در آن است
از ایمان و ظاهر و نامی کرده اند میفرستد بر آن باران را و تخم علم را در آن می کارد و زارع
کننده آن و دهقان آن پروردگار عالمیان است و بروایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب
میباشد در میان سینه و حنجره او تا آنکه ایمان بر آن بسته شود در آنوقت قرار می
گیرد و از تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است و من یؤمن
بالله یهد قلبه و در قرائت اهل بیت علیهم السلام چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد
بخدا ساکن میگرداند دل او را از شک و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار
این مضامین وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان و مضلات
فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل و عین الیقین رسید
زوالش بعید بلکه ممتنع است اما بلوغش باین حد نادر است و مخصوص انبیا و اوصیا
و کمل مؤمنان است چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار
و تکلیف عامه خلق باین حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحال است و ظاهر آنست که
در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد کافی باشد و زوال مثل این ایمان
شک نیست که ممکن است و درجات ایمان بسیار است چنانکه در اینجا در بعضی مکان

کرد ایل کرده و ثابت بلکه با انکار بر کرده و آن ایمان معاراست و در بعضی زوالش ممکن
نیست نه بقول و نه بفعل و در بعضی ممکنست زوالش بقول و فعل نه باعتقاد مانند جمعی
از کفره که علم بصدق رسول صلی الله علیه و آله داشتند اما از برای اغراض باطله
دینویه انکار میکردند و اشد انکار مانند ابوجهل و اضراب و مانند جمعی از منافقان صحابه
که نص بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند
و از برای حب دنیا انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست در آنکه
مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار فرموده است که
انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان بان داشت پس ممکن است زوال ایمان یقین
بانکار ظاهری یا بفعل امری که شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مثل سجده
بت و قتل پیغمبر یا امام و القای مصحف در قاذورات و استخفاف بکعبه و امثال آن

ششم در بیان معنی کفر و ارتداد است نعوذ بالله منها بدانکه اکثر متکلمین گفته اند
که کفر عدم ایمانست از کسی که شانش آن باشد که مؤمن باشد و چون معانی ایمان و اسلام
و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمره اش عدم تحقق آن ثمره
ایمان خواهد بود پس بنابر مشهور که ایمان اصل عقاید حقه شیعه امامیه است و ثمره اش
بنابر مشهور عدم خلود در جهنم کفر باختلال یکی از آن عقاید حاصل میشود خواه شک
در آنها باشد یا باعتقاد بخلاف آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد
و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است بانکه انکار ضروری از ضروریات
دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق امامیه اثنی عشریه است نکرده باشد
و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید
یا بکعبه معظمه یا سجده بت یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز
کافر میشود و از ایمان بدر میرود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار اسلام واقع شود

حکم

حکم مرتد خواهد داشت چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه و دیگران گفته اند که مرتد کسی است
که قطع کند اسلام خود را باقرار بر نفس خود بخروج از اسلام یا ببعضی از انواع کفر خواه
باظهار مذهبی باشد که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه
مانند بت پرستی یا بانکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی آن ضروری دین
باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند سجده کردن از برای آفتاب یا بت
و انداختن مصحف که بود در نجاسات عمدا یا انداختن نجاسات بر کعبه مشرفه عمدا یا خراب
کردن کعبه یا اظهار استخفاف بان و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد
بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد بانکه منعقد شده باشد
نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست که اسلام او مقبول نیست
اگر توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از او جدا میشود و عده وفات میدارد و مال او را
میان وارثان او قسمت میکنند این حکم اوست ظاهرا و در این خلافی نیست میان جمعی که از
علما او را دو نوع میدانند اما خلاف در آنکه میان او و خدا یا توبه مقبول است یا نه
اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او مقبول است زیرا که شکی نیست که او مکلف
باسلام هست و هر گاه توبه او صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف بمحال خواهد بود
پس بنابر این اگر کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شوند و قادر بر قتل او نباشند توبه
اش میان او و خدا مقبولست و عبادات و معاملاتش صحیح است اما مال او و زن او با او
بر نمیگردد اما بعد از عده و گفته اند که آن زن را بعقد دیگر میتواند بخواهد و بعضی گفته
اند میان او و خدا نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالست
که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست که خود بر خود لازم آورده است
و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این را موافق مشهور
جبر بر توبه میکنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر و میان خود و خدا هر دو مقبول است

واکر توبه نکند او را میکشند و در مدت مکلف توبه او خلافست بعضی گفته اند سه
روز است چنانکه در روایتی وارد شده است و بعضی گفته اند حدی ندارد و تا احتمال
میدهند که او بر گردد او را امر میکنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را می
کشند و این احکام در باب مرد است و زنان را بعد از مرتد شدن حبس مؤبد میکنند
و نمیکشند و هرچند مسلمان زاده باشد و در وقت هر نماز او را امر کنند که مسلمان شود
و این جمعی از علمای ما قایل شده اند که مرتد بر یک قسم است خواه ملی و خواه فطری او را تکلیف
توبه میکنند اگر توبه کند قبول میکنند و الا او را میکشند و اکثر ایشان باین قایل شده اند
از قوی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار ضروری دین اسلام موجب
کفر است و حصری نکرده اند آنها را و متفرقا در ابواب فقه کاهی میگویند که فلان چیز
ضروری دینست پس ضروریات که بعضی در این مقام مذکور شود بدانکه ضروری دین اسلام را
میگویند که وضوح در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن دین داخل باشد داند
مگر نادری که تازه بآن دین در آمده باشند یا در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو
و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد
رکعات هر یک از آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت
فی الجمله بنا بر قول اظهر هرچند بعضی از صور خفائی داشته باشد و شروط بودن نماز
بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه نفاس و ناقض بودن بول و غایط
و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز
کردن بر ایشان و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه
مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب بمعتاد بطریق معتاد و جماع در قبل زن
روزه را و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه
فی الجمله و احرام و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن

حرمت

حرمت کردن همه مجملا اعم از وجوب و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله
بنا بر احتمالی و رجحان جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله
و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت طاعات که ضرر نرساند و بدی در جمعی که نافع باشد
و حرام بودن زنا و لواطه بلکه بوسیدن زن و پسر از روی شهوت بنا بر اظهر و حرام بودن
شراب انگوری بوده و شرابهائی که از غیر انگور میگیرند که حرمت آنها ضروری دین اسلام
نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه
باشد و حرمت خوردن گوشت خوک و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران
و دختران و دخترهای برادر و دخترهای خواهر و عمها و خالها بلکه مادر زن و جمیع مادران
و خواهر بنا بر اظهر و حرمت سود و قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال
مردم بجهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و مرجوح بودن فحش و دشنام بجهتی با
مسلمان و زدن و تعذیب کردن ایشان بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی
و رجحان سلام و جواب آن بنا بر احتمال اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و مرجوح
بودن عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث فی
الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت فی الجمله بنا بر
احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع میبخشد بنا بر اظهر و آنکه روزه مجملا
رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود
و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشانید فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و حرمت
وطی حیوانات و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنا بر اظهر
و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت ندی و راه زنی مسلمانان
و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن آن بنا بر اظهر و
امامت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب و خوارج کافرند که انکار ضروری دین

اسلام کرده‌اند و اکثر ضروریات دین در تعرض این رساله سابقاً مذکور شد و غیر آنها از
اموری که متواتر و معلوم باشد نزد تمامه مسلمانان و سابقاً مذکور شد که بعضی از امور
هست که نزد شیعهٔ امامیه ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت
ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر
و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول بنا بر اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده
نیست و امام دوازدهم موجود است و ظاهر خواهد شد و بر ادیان باطله غالب خواهد
شد و وجوب بیزاری از ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی
العباس که دعوای امامت و خلافت بناحق کرده‌اند بلکه خلفای اسمعیلیه و ائمهٔ
زیدیه که صریحاً دعوای امامت کرده‌اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه و ابن ملجم
و شمر و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با امیرالمؤمنین و امام حسن
و امام حسین صلوات الله علیه جنگ کرده‌اند و توبهٔ او معلوم نشده است و بیزاری
از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد بخوبی سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً
و خواص ائمه علیهم السلام عموماً و حلال بودن متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در
اذان و اقامه و مسح پا در وضو و رجحان از بالا به پایین شستن اعضای وضو بنا بر
اظهر و عدم استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب الصلوة خیر
من النوم در اذان و رجحان جلسهٔ استراحت بعد از سجدهٔ دوم بنا بر احتمالی و استحباب
سجدهٔ شکر بعد از نماز و استحباب زیارت قبور رسول خدا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم
و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صلحای شیعه و اقارب مؤمنین مطلقا
بنا بر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه سایر سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش
و امثال اینها بنا بر احتمال اظهر و حرمت طحال و مارماهی و جری و زمیر بنا بر احتمالی بلکه عدم قول
بجبر مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و امثال اینها از جملهٔ ضروریات دین اسلام میتوان شمرد

مجملاً هرچه ظهور دارد در دین ایمان و مذهب ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم بمرتبهٔ رسیده
باشد که هر که در این اهل باشد آنرا داند و از ضروریات دین ایمان خواهند بود و انکار
آن مستلزم انکار صاحب آن دین نیست و اگرچه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما از دلیل
ایشان بر کفر منکر ضروری دین این بر ایشان لازم می‌آید و در احادیث بسیار وارد شده
است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعهٔ ما را حلال نداند و در باب
برائت از ابوبکر و عمر و اضراب ایشان و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد
شده است که هر که بیزاری نجوید از ایشان بحقیقت شیعهٔ ما نیست بلکه دشمن ما است و در کتاب
نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه در این باب نموده و در کتاب
بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده‌ام و حضرت امام رضا صلوات الله علیه در رسالهٔ
شرایع دین که از برای مأمون نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام آنست
که گواهی بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و واحد حقیقی است و اعضا و اجزا ندارد
و همه خلق باو محتاجند و او قائم بذات خود است و همه چیز باو قائم است و شنوا و بیناست
و داناست بر همه چیز و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود عالمیست که به هیچ چیز جاهل
نمیباشد و قادریست که هرگز عاجز نمیشود بی‌نیازیست که هرگز محتاج نمیشود عادلیست
که هرگز جور نمیکند آفرینندهٔ همه چیز است و مثل او چیزی نیست شبیه ندارد و ضد
ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادت و دعا و امید داشتن و ترسیدن
و محمد صلی الله علیه و آله بندهٔ او و رسول او و امین او و برگزیدهٔ اوست از خلق او و بهترین
مرسلانست و خاتم پیغمبرانست و بهترین عالمیانست پیغمبری بعد از او نیست و بدل
کننده نیست ملت او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هرچه از جانب خدا خبر
داده است حق است و واجبست تصدیق او و بجمیع هر که پیش از او بوده است از
رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است و از هیچ طرف

باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب خداوند حکیم حمید و گواه است بر همه کتابهای
خدا و خواندن از فاتحه تا خاتمه اش باید ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن
و عام آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای آن و بآنکه
قادر نیستند احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد و گواهی بدهی که دلیل و راهنما بعد از آن
و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن گوینده از قرآن و عالم باحکام آن
برادر اوست و وصی اوست و خلیفه او و ولی او که نسبت باو بمنزله هرون است از موسی
و او علی بن ابی طالب است علیه السلم که امیر مؤمنان است و امام متقیان است و کشاننده
شیعیان است دست و پا سفید بجودات سوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع
پیغمبران و رسولان است پس بعد از او ائمه علیهم السلم را یکیک شمرد تا حضرت صاحب الامر
علیه السلم و فرمود که شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت و امامت و آنکه زمین
خالی نمی باشد از حجت خدا بر خلق در هر عصری و هر زمانی و آنکه ایشان عروة الوثقی و ائمه
هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتی که همه خلق بمیرند و زمین و هر چه در زمین است بخدا
میراث برسد و گواهی بده که هر که مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک
کننده است و ترک کننده حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآن اند و سخن گوینده
اند از جانب حضرت رسول و هر که بمیرد و ایشان را نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است
و آنکه از دین ایشان است ورع و عفت و راستگوئی و صلاح و استقامت و سعی
در عبادت و رد امانت کردن بنیکوکار و بدکردار و طول دادن سجده و روزه روزها و
عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و صبر و نیکو
با هم دم مصاحبت کردن پس افعال وضو را فرمود تا مسح پاها هر یک یکمرتبه و آنکه نمی شکند
وضو را مگر غایط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه ها مخالفت
خدا و رسول کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب شمرد را

بیان

بیان فرموده و نمازهای پنجگانه و تکبیرات آن و فرمود نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز
جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمیتوان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمیتوان
کرد مگر باهل ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمیتوان کرد در پوست درندگان و جایز نیست
که بگویند در تشهد اول السلم علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است
و چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر بکنی روزه را
نیز می باید افطار کنی و کسی که در سفر روزه را افطار نکند اورا مجزی نیست و برو قضا واجب
است و قنوت سنت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز بر میت پنج تکبیرات و هر که
کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میت را از پایین پای قبر برفق و همواری باید بقبر برند
و بلند کفن بسم الله الرحمن الرحیم
در جمیع نمازها سنت است بعد از آن احکام زکوة مال و زکوة فطره را و احکام حایض
و مستحاضه را فرموده و روزه ماه رمضان فریضه است و روزه را بایم بدیدن ماه
باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت
بکنند زیرا که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد
از آنکه بعضی از احکام روزه و حج را بیان کرده فرمود که جایز نیست حج مگر بعمره
تمتع و حج قران و افرادی که عامه می کنند نمی باشد مگر از برای اهل مکه و جمعی که در آن
حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمیتوان بست و جهاد واجب است با امام عادل
هر که کشته شود از برای محافظت مال خود شهید است و تقیه در بلاد تقیه واجب است
و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد و از برای دفع ظلم از خود گناه و کفاره ندارد و طلاق
بغیر سنت که سنیان میکنند صحیح نیست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که زنها
مخواهید زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند و
زیاده از چهار زن از آزاد را بعقد دائم نمیتوان خواست و صلوات بر حضرت رسول و آل

صلوات الله علیهم واجبست در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود و در وقت عطسه نیز
کردن و وزیدن بادها و کشتن حیوانات و غیر آنها و دوستی دوستان خدا واجبست و دشمنی
دشمنان خدا و بیزاری از ایشان و از پیشوایان ایشان واجبست و نیکی بپدر و مادر هر چند
بد مذهب و کافر باشند و اما اطاعت ایشان و غیر ایشان در معصیت خدا جایز نیست
زیرا که طاعتی نیست مخلوق را در معصیت خالق و تزکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر
باشد بذبح کردن مادر است و حلالست که مو و پشم بر او روئیده باشد و واجبست حلال
دانستن متعه زنان و حج تمتع و عول و تعصیب که سنیان بگفته عمر در میراث شروع کنند
بدعتست و مخالف قرآنست و با فرزند پدر و مادر احدی میراث نبرد مگر زن و
شوهر و کسی که خدا در قرآن از برای او سهمی قرار کرده است اولی و احق است بمیراث از
کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث بعصبه دادن چنانکه عمر کرده است
از دین خدا نیست و مولود خواه دختر باشد و خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد
و نام باید کذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن مو از طلا و نقره تصدق باید کرد
و ختنه سنت و واجبست از برای پسران و از برای دختران باعث گرامی کردن ایشانست
نزد شوهران و حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان
مخلوق خدااست خلق تقدیر نه خلق تکوین یعنی در علم خدا مقدر شده است اما فعل خدا نیست
فعل بنده است و خدا آمرزنده با تقدیر کننده همه چیزهاست و بجبر قایل نشو که خدا جبر کرده
است مردم را بر افعال ایشان و بتفویض قایل نشو که با ایشان کذاشته و هیچ دخل در افعال
ایشان ندارد و خدا بیکناه را بعوض کناه دیگری عذاب نمیکند و فرزندانرا بکناه پدران
عقاب نمیکند چنانچه فرموده است متحمل نمیشود کناه کاری کناه دیگری را و نیست از برای
آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا راهست که عفو کند از کناه و تفضل کند بثواب زیاده
از قدر استحقاق و منزه است از آنکه جور کند یا جور و ظلم کند و واجب نمیکرداند خدا

الط

اطاعت کسی را که داند که ایشانرا کمراه میکند و بمعصیت میافکند و اختیار نمیکند
از برای پیغمبری و نمیکزیند از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا او
و اطاعت شیطان خواهد کرد در معصیت او و حجتی بر خلق خود نصب نمیکند مکر آنکه
معصوم باشد از کناهان و اسلام غیر ایمانست و هر مؤمن مسلمانست و هر مسلمان
مؤمن نیست و دزد مؤمن نیست در وقتی که دزدی میکند و زناکننده مؤمن نیست در وقتی
که زنا میکند و آنها که کناهان کبیره میکنند که مستوجب حد میکردند مسلمانند
نه مؤمن اند و نه کافر و خدا داخل جهنم نمیکند مؤمنی را و حال آنکه او را وعده
بهشت داده است و از آتش بیرون نمی آورد کافر را و حال آنکه او را وعید خلود
در جهنم کرده است و نمی آمرزد شرک بخود را و می آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای
هر که خواهد و کناهکاران اهل توحید داخل جهنم میشوند و بیرون میایند از جهنم
و شفاعت جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است
و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر به نیکیها و نهی از بدیها واجبست که ممکن باشد
و خوف بر جان نباشد و ایمان اداء فرایض است که خدا در قرآن واجب کرده است و
اجتناب از جمیع کناهان کبیره و آن معرفتست بدل و اقرار است بزبان و عمل است باعضا
و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و بمنکر و نکیر و مبعوث شدن بعد
از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند بر آل محمد و قصد کردند که
ایشانرا از خانه بیرون آورند و بنای ستم بر ایشان کذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند
و بیزاری از آنها که بیعت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان که بیعت خود را
شکستند و پرده حرمت رسول را دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند
و با امیر المؤمنین جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم شمشیر
بر روی ایشان کشیدند مانند عمرو بن العاص و اتباع ایشان و بیزاری از آنکه بیکناهان

صحابه را از مدینه بیرون کرده و لعنت کرده‌ها و بیرون کرده‌های رسول را پناه داده و مالها
بر توانگران قسمت کرده و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص را والی مسلمانان کرده و
بیزاری از اتباع ایشان که با امیر المومنین علیه السلم جنگ کردند و انصار و مهاجرین
و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیزاری از آنها که بر سر خود شدند مانند ابو
موسی اشعری و اهل ولایت او و خوارج که حق تعالی در شان ایشان فرموده است آنها
که کم و باطل شد سعی ایشان در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده‌اند
ایشانند که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیر المومنین و کافر شدند
بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و ایمان نداشتند پس حبط شد اعمال ایشان پس برپا
نمیداریم از برای ایشان میزان را حضرت فرموده که ایشان سگان اهل جهنم خواهند
بود و باید بیزاری نمود از انصاب و ازلام که پیشوایان ضلالت و قایدان جورند
اول ایشان و آخر ایشان یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشقیا
پی کنندگان ناقه صالح از اشقیاء اولین و آخرین و هر که ولایت و محبت ایشان اختیار
کرده است یعنی ابن ملجم و سایر قاتلان ائمه علیهم اللعنه و واجبست ولایت و محبت آنها
که بر طریقه پیغمبر خود رفته‌اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده‌اند مثل سلمان فارسی
و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة الیمان و ابو الهیثم بن التیهان
و سهل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین
و ابو سعید خدری و امثال ایشان رضی الله عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان
ایشان و آنها که بهدایت ایشان هدایت یافته‌اند و بر طریقه ایشان رفته‌اند
رضوان الله علیهم و حرام بودن آب انگور و هر شراب مست کننده کم و بسیار آن
و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است و مضطر شراب نمیخورد زیرا که
او را میکشد و حرام بودن هر صاحب نیشی از درندگان و هر صاحب چنگالی از مرغان

وحرام

و حرام بودن سپرز که آن خونست و حرام بودن مار ماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد
و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و
شراب خوردن و عقوق پدر و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن
میته و خون و گوشت خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت آنها در صورتیست
که مضطر باشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوه و
قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ و ناامید
شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب خدا با ارتکاب معصیت
و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق
مسلمانان با قدرت بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف در مال را بعبث ضایع کردن و خیانت
و حج را سبک شمردن و سعی را تاخیر کردن و جنگ کردن با دوستان خدا و اصرار
بر گناهان و ایضاً ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب خصال اکثر این مضامین
بسند از اعمش روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلم فرموده که اینها
شرایع دین است از برای کسی که متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد
از آن اکثر این مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده و از
برای آنها فرموده که نماز نکنند در پوست میته هر چند هفتاد مرتبه دباغی کنند و در تشهد
نماز نگویند تعالی جدک و زن را اگر بقبر برند بعرض از جانب لحد ببرند و قبر را مربع
کنند و خرپشته نکنند و محبت دوستان خدا و ولایت ایشان واجب است و بیزاری
از دشمنان ایشان واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد و هتک حرمت آن
حضرت نمودند و از فاطمه فدک را غصب کردند و منع کردند میراث او را و شوهر
او را و قصد کردند که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند
و تغییر سنتهای رسول دادند و بیزاری از طلحه و زبیر و معویه و اصحاب ایشان که

و خوارج واجب و بیزاری از قاتلان امیر المؤمنین و جمیع قاتلان ائمه واجب و از جمله
مؤمنانی که ولایت ایشان واجبست جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن الصامت
نیز ذکر کرده است و مذموده است اصحاب جمل که فاسقانند نه مؤمنانند و نه کافرانند
و شفاعت جایز است از برای ایشان و از برای مستضعفان هر گاه بپسندد خدا دین ایشانرا
و در کتاب اول مرتبه شرک تجدد را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر از ائمه اند
از دو معصوم بزرگوار صلوات الله علیهما در بیان شرایع دین حق وارد شده بود در این
رساله ایراد نمودم **هفتم** چون اکثر متکلمین در معارف ایمانی تقلید را کافی نمی
دانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را بدلیل خلاف کرده اند در وقت
تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند که وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را
تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است در تکلیف بشیء که قادر باشد بر آنچه مکلف
بر آن شده است و تمیز میان آن و غیر آن بکند پس قبل از این حال تکلیف آن محالست
و بعد از آن مکلف میشود تا آنکه خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد
پس ممکنست چند سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکنست چند سال بعد
از آن نیز مکلف شود باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف
و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف همان وقت تکلیف است بر عبادات
که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتحصیل
معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه نقل کرده اند که پسر در سن
ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت میشود و بحث کرده اند که احادیث بسیار
وارد شده است که قلم برداشته شده است از صبی تا بالغ شود پس میباید پیش از
بلوغ مکلف بمعرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که اکثر
با ضعف عقل ایشان بعد از ده سال نه مکلف بمعرفت باشند و در کودکی با آنکه عقل

ایشان اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز خلاف کرده
اند در آنکه مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف همه نظریست
آیا کافر است یا مؤمن سید مرتضی رضی الله عنه جزم کرده است که کافر است و شیخ
زین الدین قدس سره گفته است این بسیار مشکل است زیرا که لازم می‌آید که حکم کنیم
بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف بمعرفت است و باید که اگر در
آن وقت بمیرد مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است از عدل الحق تعالی و وفور
رحمت او بلکه در بعضی صور ظلم لازم می‌آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوییم
این نوع از کفر صاحبش معذب نیست و گوییم اجماعی که کرده اند که کافر مخلد در
جهنم است در باب کافریست که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر گوییم
گویند که هر گاه از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست
میان این دو شق پس میباید غیر مؤمن مخلد در بهشت باشد و این خلاف اجماعست گوییم
غیر مؤمن داخل بهشت نمیشود جواب میگوییم که ممکنست داخل شدن او در بهشت
تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان
باشد و مدتی بر او گذشته باشد که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر
کرده باشد و تحقیقش آنست که چنین کسی را حکم بایمان او میتوان کرد و نه حکم بکفر
او و حقیقت در مدت نظر و فکر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند
اطفال زیرا که تکلیف تمامی برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود
پس او باقیست بر آن حالت تا بر او زمانی بگذرد که ممکن باشد او را نظری که موصل
بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی رحمه الله و نزد حقیر ظاهر آنست چنانکه دانستی
که مراتب ایمان مختلف است و هر کس در هر حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی
میفرماید لا یکلف الله نفسا الا ما آتیها حق تعالی تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه

قابلیت آنرا باو داده است و برقی و عیاشی و کلینی بسندهای معتبر از زراره و حمران
و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که
بپرسید از قول ما و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان
داده است و شناسانیده است پس رسول خود بسوی ایشان فرستاده و کتاب بر او نازل کرده
و در آن کتاب امر و نهی کرده امر کرده بنماز و روزه و فرموده اگر بخواب روید و بیدار نشوید بر شما حجتی
نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت
قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است و در هر امری خدا
بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن مشیتی هست و من نمیگویم که بایشان گذاشته است
و هر چه خواهند میتوانند کرد و بلکه خدا هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه
و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت
ایشان است و هر چه بر ایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است و لیکن
مردم در ایشان خیری نیست که با این وسعت رخصت مخالفت میکنند و چنانکه
فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران و نه بر آنها که نمی
یابند آنچه صرف کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران راه اعتراضی و خدا
آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون نزد تو میآیند که ایشان را سوار کنی
تو میگوئی که من نمی یابم چیزی که شما را بر آن سوار کنم بر میگردند و آب از دیدهای
ایشان میریزد که پس خدا از اینها همه تکلیف را برداشت چون خرجی نمی یافتند و بر ایشان
دشوار بود و برقی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که خدا حجت نمیگیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشان را
شناسانیده است و ایضا بسندهای معتبر از آنحضرت روایت کرده اند در تفسیر
قول حق تعالی که نبوده است که خدا حکم کند بگمراهی گروهی بعد از آنکه ایشان را هدا

کرده

کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی
بشناساند بایشان آنچه باعث خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده
است فألهمها فجورها و تقویها حضرت فرمود یعنی بیان کرد آنچه از برای هر نفس آنچه
باید کرد و آنچه باید ترک کند و ایضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا
و اما کفورا حضرت فرمود یعنی امر را باو شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند
و باز فرموده است و اما قوم ثمود را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار
کردند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ نیست مگر آنکه حق بر او وارد میشود
و نزد او ظاهر میگردد خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از
آنحضرت پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود که کار خداست و بنده را در آن
عملی و دخلی نیست و ایضا روایت کرده است که عبد الاعلی از آنحضرت پرسید که آیا
در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند که بمعرفت بآن آلت توان رسید فرمود نه پرسید
که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده اند فرمود نه بر خدا واجب است که بیان کند خدا
تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر بچیزی
که باو عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در آن کار
و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر
فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خداست که ایشان را بشناساند
و بعد از آن خدا را بر خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کنند و ایضا
از آنحضرت پرسیدند که کسی که چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمود نه و بروایت
دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب کرده است از ایشان در آن
تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده اند از آنحضرت
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته اند از امت من نه چیز را

وفراموشی او وانچه ایشانرا بر آن اکراه کنند وانچه ندانسته‌اند وانچه طاقت آن نداشته باشند
وانچه مضطر باشند بآن وحسد وفال بد وتفکر در وسوسها در احوال خلق مادام
که بلب سخن نگویند واز این قبیل اخبار بسیار است ودر معنی اینها نیز سخن بسیار است
کرده در سایر کتب خود ایراد نموده‌ام اما مجملاً معلوم است که حق تعالی چیزی را که بکسی
نشناسانده ودر آن باب حجت تمام نکرده او را بر ترک آن عقاب نمیکند واتمام حجت
انواع میباشد بکفتنم آنست که کسی پدر ومادر او مسلمانند ودر بلاد اسلام نشو ونمو
کرده است ومذهب حق در نفس او جاری کرده است در اول بلوغ واطمینانی دارد بدین حق
واین نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن بپدر ومادر وخویشان واستاد از روی
تقلید ظنی بهم رسانیده است ودور نیست که از برای اکثر خلق همین کافی باشد چنانچه
سابقاً مذکور شد دوم آنکه در اینمدت بتدریج دلایل اجمالیه بکوش او خورده است
ودر اول بلوغ یا علم یا ظن قریب بعلم از روی دلایل بهم رسانیده است آن نیز بطریق
اولی کافیست واکر طالب یقین باشند هر دو بطاعات وعبادات وتحصیل علوم حقه اشتغال
نمایند وپیوسته متضرع وابتهال از کرم ذو الجلال طلب زیادتی معرفت بکنند روز بروز
ایمان ایشان در ترقی وتزاید خواهد بود تا آنکه باعلای مدارج یقین بحسب قابلیت خود
برسند واکر تقصیری در این ابواب بکنند اکر فتنه مضله ایشانرا عارض شود که ایشانرا
از دین بدر کرده اند محل عفو الهی وشفاعت حضرت رسالت پناهی وائمه هدی خواهند بود صلوات
الله علیهم واکر والعیاذ بالله از دین بدر کردند بتقصیر خود ایشان خواهند بود واما جمعی که در
کفر یا بلاد اهل خلاف میباشند اکر تعصب را بکذارند وطالب حق شوند بمقتضای والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا البته حق تعالی بالطاف خفیه خود وسیله از برای هدایت
ایشان برمیانکیزد وایشانرا هدایت میکند واکر نکند ایشانرا معذور میدارد چنانچه
کذشت واکر بنای امر خود را بر تعصب کذارند وکوش بحق نمیدهند ودر آنچه در دین خود باشند

مقتضی

مقتضی خواهند بود ومعذور نیستند وبسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم
نرسانیده باشند داخل مرجون لامر الله باشند واما جمعی که مشغول نظر باشند وتفحص دین
حق باشند وخود را از تعصب واغراض خالی کرده باشند وحق بر ایشان ظاهر نشده
نیست که ایشان معذورند واکر بمیرند بجهنم نخواهند رفت واحوال مستضعفین
ومرجون لامر الله وامثال ایشان سابقاً مذکور شد ومجمل باید دانست که حق تعالی بر احدی
از عباد ظلم نمیکند وتا حجت بر ایشان تمام نکند ایشانرا عذاب نمیکند وتفکر در خصوصیات
احوال ایشان ضرور نیست **فصل دویم** در بیان انواع کناهانست وتوبه از آنها
ودر آن دو مرصد است **مرصد اول** در بیان کناهان صغیره وکبیره است بدانکه مشهور
میان علمای خاصه وعامه آنست که کناه بر دو قسم است اول کبیره ودوم صغیره وبعضی
شیخ طبرسی رحمه الله وبعضی از علما کفته اند که کناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریکند
در مخالفت امر ونهی وصغیره وکبیره که بر کناه اطلاق میکنند باعتبار نسبت بما فوق وما
تحت آنست مثل بوسیدن اجنبیه صغیره است نسبت بزنا وکبیره است نسبت بنظر
بنا بر محرم بشهوت واین قول را نسبت بشیخ مفید وابو الصلاح وابن البراج وابن ادریس
نیز داده اند وبسیار از بعیدات ومنافی آیات واخبار بسیار است چنانکه حق تعالی
فرموده است که اکر اجتناب کنید کبایر کناهانرا که نهی کرده اند شما را از آن تکفیر
میکنیم ومیبخشیم کناهان شما را وباز فرموده است آنها که اجتناب میکنند از کبایر کناه
واز فواحش یعنی کناهان بسیار قبیح یا زنا کننده که موجب حد باشد مکر لمم که کاهی
کفته اند یعنی کناهان صغیره ودر اخبار وارد شده است که کناه کبیره آدمی را از عدالت
بیرون میبرد وکناه صغیره اکر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمیبرد ودور نیست
کرم را از آنها از آنکه کناه صغیره میباشد آن باشد که کناه را حقیر نمیباید شمرد ومعصیت
خداوند کبیر صغیر وحقیر نمیباشد ونافرمانی خداوند جلیل بزرک وعظیم است بلی

بعضی گناهان از بعضی بدتر اند و بعضی نسبت بعضی خورد تر می نماید پس حق آنست که گناه
بر دو قسم است یکی کبیره است که از ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می‌برد
و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معانی ایمان نیز بدر میکند چنانکه سابقا
دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمیبرد و اگر اجتناب
از گناهان کبیره بکند از ارتکاب آنها مقرون بعقوبات و حق تعالی بفضل خود آنها را می بخشد
و بر آنها بمقتضای وعده خود عقاب نمیفرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار
بر گناه صغیره کبیره است و در معنی اصرار اختلاف است شهید رحمه الله گفته است که اصرار
یا فعلی است یا حکمی است و اصرار فعلی مداومت بر یکنوع از صغایر بی توبه یا بسیار
کردن جنس صغایر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ
شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهر
آنست که مصر نیست و شاید اعمال صالحه از نماز و وضو و روزه کفاره آن باشد چنانچه
در اخبار وارد شده است این کلام شهید رحمه الله بود و بعضی گفته اند اگر بعد از صغیره
عزم بر صغیره دیگر داشته باشد باز اصرار بعمل میاید و بعضی گفته اند همین که صغیره
بکند و بعد از آن توبه نکند اصرار بعمل میاید و بنا بر این فرق میان کبیره و صغیره نخواهد
بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یکنوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن
صغیره است خواه از یکنوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قایل شده اند که بهر یک
از اینها اصرار بعمل میاید و بعضی دعوای اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هرچند
از یکنوع نباشد بحیثیتی که ارتکاب او گناه را زیاده از اجتناب باشد و هر گاه که گناه
او را میسر شود بی آنکه توبه کند البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست
که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار دایما مداومت بر یک گناه
و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغایر شدن بحیثیتی که مشعر باشد بی اعتنائی

او بشرع و دین و در میان آن ندامت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کبایر در اقوال علما
و اخبار اختلاف بسیار از ظاهر آنست بعضی گفته اند هر گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید
وعید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بر آن مقرر کرده
باشد یا تصریح بوعید عقاب در آن شده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که کردن آن
مشعر بی اعتنائی آن فاعل باشد بدین و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی
دانسته شده باشد بعضی گفته اند هر گناهی که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت شده فاعل
باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنها هفت است اول شرک
بخداست و جمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد دویم قتل آدمیست بناحق سیم
فحش گفتن است بزن عفیفه چهارم اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بناحق پنجم زنا
ششم گریختن از جنگ واجبات هفتم عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر
بر اینها افزوده اند لواطه و سحر و ربا و غیبت و قسم دروغ و گواهی دروغ و آشامیدن
شراب و استخفاف بکعبه معظمه و دزدی و بیعت امام را شکستن و اعرابی شدن بعد
از هجرت و نا امید از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه
کرده اند خوردن میته و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که بنام غیر خدا
کشته باشند و در غیر حال ضرورت و رشوه گرفتن و قمار باختن و کیل و وزن را کم دادن
و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق مردم با عدم پریشانی و اسراف در مال و مال را
در حرام صرف کردن و خیانت در مال مردم کردن و مشغول بملاهی بودن مانند دف
و طنبور و نای و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حدیث حضرت امام رضا علیه
السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبایر هفت است
گفت بهفتصد نزدیکتر است از هفت و ایضا از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از
معنی اول گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بر آن شده باشد یا تهدید

عظیم بر آن شده باشد که متضمن عقاب باشد بآن قرآن یعنی که وجوب آن از قرآن مجید
ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة و دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره
وعید نار یا تهدید عظیم که مستلزم عقاب باشد بر آن شده باشد و بعضی امر سوم را
نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند اگر در احادیث صحیحه نیز وعید
و تهدید شده باشد داخل است مثل اول الظهرات و قول آخر العوطات و در حدیث
صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص وارد شده است شرک با خدا و ناامید بودن از رحمت خدا ایمن بودن
از عذاب خدا عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است و قذف کردن زنان و خوردن
مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود و جادو کردن و قسم دروغ و دزدیدن
از مال غنیمت و ندادن زکوة واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن
و ترک نماز واجب عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است و عهد خدا
و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از جمیع اخبار آنچه
وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در آن وارد شده است قریب به سی ناد مشهور و والد
فقیر رحمه الله علیه در بعضی از رسالهای خود آنها را جمع کرده اند و آنهاست که در
احادیث صحیحه مذکور شد و گناهان یعنی جز داد زدن زن و زنا و لواطه و دزدی و افطار
روزه ماه رمضان و تأخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و ناامیدن فرست کنده
و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت و شاید که در این زمان رفتن
بلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسایل دین خود را انجام نتوان کردن و دروغ
بستن بر خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و غیبت و بهتان و بعضی گفته اند ترک
جمیع سنتها و منع کردن زیادتی آب مباح از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او
و عدم احتراز از بول و کاری کردن که دشنام پدر و مادر را شکر بدهند و ضرر رسانیدن
در وصیت بوارث و بعضی گفته اند که کراهت داشتن از قضاهای خدا و احتراز کردن

بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مؤمنان و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی
ظلم در آنها کردن و هر چیزی که موجب ضرر باشد و قطع عضو مؤمنی بغیر حق و خوردن میته
و سایر نجاسات و هر مسکری در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی از
نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنا بر بخل و خیانت و لعن کردن مؤمنان و دشنام
دادن با ایشان و آزار کردن بی سبب و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشد
و منع آب مباح از کسی که مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را
ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن مسکر و بد زبان
بودن و مؤمنان را حقیر شمردن و تجسس عیبهای ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن
و افترا بستن بر ایشان و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن بر ایشان و ترسانیدن
ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق خصوصاً مجلس شرب خمر
بحضور و رقص و بدعت در دین و با اهل بدعت همنشینی کردن و گناه را سهل شمردن و نحو از
حرام و از امر منکر تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضاً حرمت غنا معلوم است
و در کبیره بودن آن خلافست و احادیث بسیار دلالت میکند بر حرمت غنا و شنیدن
آن و در بعضی از روایات مذکور است که کبیره است و غنا نکویند او آوازست در حلق
که موجب سرور گردد یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن
و دعا و ذکر باشد یا غیر و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را که از برای
تند رفتن شتران عرب میخوانند و بعضی مرثیهای حضرت امام حسین صلوات الله علیه را
نیز استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز
استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان
داخل نشوند و ایضاً تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتمها اگر دروغ نگویند و استثنای
اینها نیز خالی از قوتی نیست و چون احادیث معتبره در اینها وارد شده است این اندازه نیز

و بعضی از علما همه اینها را حرام میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح
صوت حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است که بجوهر آواز
کسی خوش آینده است هر چند تحریری در آن نباشد و همچنین گاه هست که قرآن و دعا را بحزن
میخوانند که ترجیع ظاهری ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب
خواندن قرآن بحزن و صوت حسن وارد شده است ممکنست محمول بر این باشد و آنچه
صریح بر ترجیع و غنا در آن وارد شده است محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای
سنیان و صوفیه ایشان غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی
نیست میان علمای شیعه در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نای و دف
و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافست و کسی که غنا را کبیره دانسته اینها را بطریق
اولی کبیره میداند و بعضی از علما دف بی صنج را در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند
و بعضی مطلقا حرام میدانند و این احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره
میدانند مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چیز در آن گرو بندی باشد
مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و استر دوانی و الاغ دوانی و شتر
دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در قمارها که بعضی از آنها بخصوص وارد شده است
مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها
هر چند گرو نبندند و ظاهر حدیث آنست که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز
چنین است که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست که بازی
نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست نظر کردن در
نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند با اینها و در حدیث صحیح منقولست از حضرت
صادق علیه السلام که فروختن شطرنج حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه
داشتن آن کفر است و بازی کردن با آن شرک است و سلام کردن بر کسی که بازی میکند

معصیت

معصیت و کبیره هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن کند اندک چنانست که دست
در میان گوشت خوک برده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را بشوید و کسی که نظر
بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است و کسی که نظر کند بآن در حال بازی
کردن و سلام کند بر بازی کننده در آن حالت در گناه مساوی اند و کسی که بنشیند بقصد
بازی کردن جای خود را در جهنم مهیا داشته و این زندگانی باعث حسرت او باشد در شب
و روز و هم نشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسیست که اهل آنها
در هر ساعت منتظر غضب الهی اند و اما گرو دویدن و سنگ بگرو انداختن و چیزهای
سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن و کشتی گرفتن و چوگان
بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو بندی باشد حرام است و اگر بی گرو باشد خلافست
و حکم بحرمت مشکل است خصوصا هر گاه غرض ورزش و غلبه بر خصم باشد و در خصوص
کشتی گرفتن احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث کشتی گرفتن
حسنین صلوات الله علیهما در حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص
کردن آنحضرت و جبرئیل علیهما السلام هر یک از ایشان یکی را استدلال باستحباب
آن نیز میتوان کرد و علامه رحمه الله جزم کرده است بحرمت انگشتر بازی و استعلام
آنکه در دست من جفت است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله بگرو انداختن
و بیک پا ایستادن و مکث در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو قرار داده باشند خواه
نه و در کشتی گرفتن و کبوتر بگرو پرانیدن و برای فرستادن و بگرو دویدن اگر عوضی
قرار نداده باشند بود که و اشکال کرده است در نگاه داشتن کبوتر از برای انس
جایز است بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامها جایز است و بگرو فرستادن
اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض باشد خلافست و جواز خالی از
قوتی نیست و احوط ترک است و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلافست اکثر مکروه دانسته

اند و بعضی حرام میدانند و این در صورتیست که متضمن فعل حرامی باشد و اگر متضمن
دزدیدن کفش مردم و دیگران و اسراف بر خانهای مسلمانان و شکستن شیشها و ظروف
همسایگان و امثال آنها باشد چنانکه در این زمانها شایع است حرام خواهد بود و اکثر
علما حرام دانسته اند چون انا تو انا بگو و بعضی انداختن خواه عوضی قرار کنند و خواه نه
مطلقا آنها را تعریض بر جنابت بلکه بکردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی
نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد و مذمت کردن کسی
که مستحق مدح باشد و همچنین تعریض حسن زن مؤمنه که شناسند و تعریض حسن پسران
ساده یا امرد مطلقا خواه معین و خواه غیر معین و خواه شناسند و خواه نشناسند
و خواه در نظم و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربیه را تجویز کرده اند و خلافی نیست
در حرمت سحر و آن کریست یا سخنی است یا افسونیست که تکلم کند یا بنویسد یا عملی
بکند که تاثیری بکند در بدن کسی یا دل او یا در عقل او بدون آنکه بظاهر مباشر آن
گردد و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن ملائکه و جن را و نازل گردانیدن
شیاطین را از برای کشف علوم امور غایبه و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن
آنها در بدن کودکی یا زنی و سخن گفتن بر زبان او و اگر بعضی از اینها اصلی داشته باشد
ظاهرا از قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحرست نیرنجات
و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است و ظاهرا کبیره است اما
یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند اما نه بقصد عمل کردن بلکه از برای آنکه احتراز
از آن بکنند و بسا باشد واجب کفائی باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوای پیغمبری
کند بیان فرق میان سحر و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمه گفته است که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان مبارکش
جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان را میگذاشت بکوزه میچسبانید و میخوابانید

احتمال

احتمال سحر داشت و همچنین است که معجزات انبیا علیهم السلام از آن واضحتر و ظاهرترست که احتمال
سحر در آنها رود و معجزه دوم نیز آنست که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چند جوی آب
کثیر سیراب شوند یا عصا همین که اژدها شد عصاها و ریسمانها را بلع کند و بعد از حضرت رسالت
معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر علیه السلام بنحوی نخواهد بود که
کسی را در آن شبهه تواند بود و روایتی وارد شده است که ساحر را بکش اما تا بند و اگر
این حدیث را حمل بر آن کرده اند که بقرآن و ذکر و دعا حل کنی و بر طرف کنی سحر را نه بسحر
و کسی که حلال داند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلافی نیست در آنکه کهانت حرام است
و گفته اند که آن عملی است که موجب اطاعت بعضی از جن گردد آدمی را و خبرها از برای
او بیاورد و این نزدیکست بسحر و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که کهانت
کند یا کهانت کنند از برای او بیزارست از دین محمد صلی الله علیه و آله و ایضا خلافی
نیست ظاهرا در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است که هر که کمان ... میکند بحالی دیگر
کارهای چند میکنند که غریب مینماید و سببش بر اکثر مردم مخفیست و در کیمیا خلافی
که اصلی دارد یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال خود ضایع کردن است
و فریب دادن مردم و همه اینها حرام است و اگر ممکن باشد که اصلی داشته باشد ظن
غالب بر آنست که در این زمانها کسی نمیداند و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام
بود و بر فرض محال که کسی داند در این عصر حکم بر حرمت مشکل است مگر آنکه متضمن
مفاسد دیگر باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است و احوط و اولی اجتناب از همه
اینهاست و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند شدن بعلامتی از نسب
در ترکیب صورت که بسبب آن ملحق میگردانند بعضی از مردم را ببعضی و در نسب چنانکه
در باب نسب اسامه مذکور شد و از باب قیافه پاهای او و زید پدر او را ملاحظه
کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند فتوی حرام است که جزم بآن بکنند

وامر حرامی را بر آن مترتب سازد مثل آنکه شخصی را که شرعا ثابت باشد تعزیر دهند یا
محرمی را نامحرم یا نامحرمی را محرم کرده باشند و امثال اینها و در عرف عرب قیافه دیگر میباشد
که حکم میکنند از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت
و جبن و درازی عمر و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت فروختن میته
و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه و بنگ و فروختن سگ غیر سگ شکاری
و گله و زراعت و باغ مشهور آنست که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکولات
اللحم حرام است و در عذره و بول ماکول اللحم خلافست و جایز بودن اقوی است و
روغن که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در
زیر آسمان و ظاهر آن در زیر سقف نیز توان سوخت و داخل صابون و امثال آن توان
کرد و حیوانات را با آن چرب توان کرد و در دنبه و پیهی که از میته اخذ کرده باشند مشهور
آنست که مطلقا استعمال نمیتوان کرد و روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در
چراغ میکند و در او زینت که همه را در اموری که طهارت در آنها شرط نیست استعمال
توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چند است که کافران آنها را
عبادت و سجده میکنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت عزیر و عیسی علیهما السلام
و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و
امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجفه اگر از برای استعمال حرام خرند
و اگر انتفاع حلالی از آن متصور باشد بهمان هیاتی که هست مشتری از برای آن منفعت
حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته
هیئتی نداشته باشد و اگر شکسته اثر هیئتی داشته باشد و آنرا شکسته بفروشند
برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری
داشته باشد میتوان فروخت و بعضی گفته اند تا آنرا از هیات خود نیندازند نمیتوان

فروخت

فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز این خلاف هست و از جمله محرمات فروختن
اسلحه جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان
و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه براه
زنان و دزدان از برای این امور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است
فروختن انگور از برای شراب کردن یعنی مذکور شود که از برای این کار میخرد خواه
در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور سازد و فروختن چوب از برای ساختن
بت یا آلات قمار و اگر بکسی بفروشند که این کار را کند و مذکور نشود که از برای این
میخرد مشهور کراهتست و بعضی حرام دانسته اند و احادیث جواز نیز وارد است و ایضا
خلافست در اجاره دادن خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط
کردن سایر محرمات و ایضا خلافست در فروختن مسوخات مانند میمون و فیل
و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است خصوصا حیواناتی که شکار کنند مانند
یوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع
بر آن کرده اند و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگانست مانند پوست شیر و ببر
و پلنگ و ابن البراج گفته است ثمن گربه را تصدق می باید کرد و تصرف دیگر نمیتوان
کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است شیر حیوانات غیر ماکول اللحم را
مانند مسوخات و درندگان در خوردن و آشامیدن صرف نمیباید کرد و مستند این
این سخن نیز معلوم نیست و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر
روشنی بیک طرف آن بتابد سایه از آن بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه جدا
باشد و ظاهر اخبار معتبر آنست که حرمت مخصوص صورت حیوان ذی روح است هر گاه
مجسم و سایه دار باشد پس صورتها که بر در و دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود
و صورت درخت و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت

ذی روحرا مطلقا حرام میدانند کو سایه نداشته باشد و بعضی صورت غیر ذی روحرا
نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث معتبره است اگر چه احوط است و
فروختن صور مجسمه نیز مشهور حرمت است و کواکب را موثر تام دانستن چنانچه جمعی از علما
قایلند کفر است و موثر ناقص دانستن بانکه اوضاع فلکی را تاثیر فی الجمله هست مانند
تاثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند و اکثر موثر ندانند
و گویند عادت الهی جاری شده است بر آنکه چنین وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر
در زمین حادث شود یا آنکه حق تعالی اینرا علامتی برای این امر قرار داده است اکثر
گفته اند حرام نیست و شهید رحمه الله گفته است مکروهست و اکثر علما نظر و فکر
در علم نجوم و یاد دادن و آموختن آنرا حرام میدانند چنانکه احادیث بسیار بر آن
دلالت دارد و ابن طاوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد بتاثیر نداشته
باشد حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع اینها
علامت حدوث حوادث هستند که مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و این گروه
علم ایشانست بامور آینده و غیر ایشان احاطه تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب
دیگر از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در اینها و حکم کردن بحدوث
حوادث بسبب اینها و تعلم این علم را حرام کرده اند و فرموده اند منجم مانند
کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است و کافر در جهنم است و حضرت
صادق علیه السلام منجمیرا فرمود که کتابهای خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست
کواکب آن نیز از احادیث ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و گرد
در این باب نیز علم ناقص داده اند و حق تعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل
بجناب مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت کرداند و بترک اینها و اعتماد بر علم
ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد آنها را نحس گرداند

لهذا در دفع مخاوف و دفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع و دعا فرموده اند و نهی
از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف و سفر و بعضی از امور که امر باجتناب
از بودن قمر در عقرب یا در آنها نموده اند و گمان فقیر آنست که آن نیز بر وجه اصطلاح
منجمین نیست بلکه محاذات ستارهای عقرب مراد است چنانکه منازل عرب بر آن بوده
و هست و در میان عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادت جمیله شارع معلوم است
که بنای عبادت و معاملات ایشانرا بر امور ظاهره گذاشته اند که خواص و عوام در آن
یکنسبت داشته باشند و در این زمان اکثر ستارهای عقرب ببرج قوس منتقل شده است
و اما علم هیات افلاک و کمیت و کیفیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست بلکه بعضی
مستحب دانسته اند بسبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب حکمت و عظمت قدرت حق تعالی
میشود و حق آنست که اهتمام زیاده در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبنی بر اوهام
و خیالات است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب بر آنها منطبق میشود و در بعضی
حیران شده اند و آنرا از مشکلات آن فن شمرده اند و ارصاد مختلفه که بسته اند
در اکثر امور با یکدیگر مخالفند و بغیر خداوندیکه آنها را خلق کرده است و انبیا و
اوصیا که بایشان وحی و الهام نموده است دیگریرا بر حقایق آنها اطلاعی نیست آنچه لابد
از آنست که منشأ مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة و غیر ذلک بوده باشد خوبست و
شهید رحمه الله فرموده است که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است با اعتقاد مطابقت
آنها با واقع زیرا که علم غیب مخصوص خداست و اگر بر سبیل فال نیک شود و گویند
باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فال نیکرا
دوست میداشت و طیره یعنی فال بدرا کراهت داشت مؤلف گوید که احوط آنست
که رجوع باین قسم مردم نکنند و سخن ایشانرا تصدیق ننمایند زیرا که اخبار بسیار
در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است و اینجماعت که خبر از آینده میدهند نظر

وهمچنین غرافند و آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال ماخوذ است اصلی ندارد و بعضی
ادویه و زهرها را از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت
صادق علیه السلام عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر
میدهد کسی را که مال او را دزدیده برده است یا مانند آن از چیزهای مخفی خبر میدهد
کردم که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگویند پس
تحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که
مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشابه آن که از برای فریب مردم باشد اکثر فقها
گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنانست
باشد زینت کردن مانند وسمه بر ابرو گذاشتن و لباس مخصوص زنان پوشیدن و
خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی
که مخصوص مردان باشد مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست
و بعضی نقش کردن صورت و سایر اعضای زنان را بنیل و سرمه حرام دانسته اند و این
نیز خالی از اشکالی نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن
لباسی که مخصوص ایشانست زیرا که از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی
وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و
نخورند خوراک دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من هم
بود چنانکه آنها دشمن منند و اکثر علما گفته اند جایز نیست اجرت گرفتن بر اعمال
واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید
مرتضی تجویز اجرت گرفتن کرده است بر اینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات
گفته اند مردم میتوان گرفت و همچنین اکثر گفته اند حرام است اجرت گرفتن بر
اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیشنمازی جایز نیست و مشهور

آنست

آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند و روزی دادن
مؤذن و پیشنماز و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی برای جماعت کرده باشند می
توانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر صیغه نکاح و بر خواستگاری
و بر طلاق و جمعی از علما گفته اند جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند
باید جلد و کاغذ را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آنست که جلد و غلاف را
بفروشند و باقی را ببخشند زیرا که احادیث بسیاری بر نهی وارد شده است و از جمله آنها روایت
سماعه است که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود که مصحفها را مفروشید
که فروختن آنها حرام است پرسیدم چه میفرمائی در خریدن آنها فرمود که جلد او و کاغذ
و غلاف را بخر و نه اندرونی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد
بود و روزش براینکه فروختنش حرام است و در حدیث صحیح از آنحضرت منقول است
که فرمود که بجزم مصحف دوست تر میدارم از آنکه بنویسم و این حدیث دلالت
بر کراهت میکند و در اجرت گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط
حرام دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست که ابتدا شرط نکند
و بعد از نوشتن آنچه بدهند قبول کند یا اجرت را بازای غیر قرآن از آیه و عشر و خمس
و جزو و امثال آنها یا قیمت مرکب قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب
فقه و حدیث و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را
که یاد گرفتن آن واجبست اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است و زیاده بر آن را اجرت
گرفتن برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط کنند کراهت آن اشد است و بعضی
با شرط حرام دانسته اند و احوط آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر
مسایل ضروریه اصول دین و فروع دین را حرام میدانند و در سایر علوم ادبیه و طب
و صناعات حلال را جایز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت بر مطلق واجبات نزد

ضرر ثابت نیست ومشهور آنست که جایز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب
آنرا از برای مرده یا زنده هدیه کند ودر بعضی از اخبار منع وارد شده است وحمل کرده
اند بر آنکه شرط کرده باشد که کراهت شدید دارد واحوط عدم شرط است ورشوه گرفتن
در حکم شرعی باجماع حرام است خواه از برای او حکم کند یا از برای خصم او بلکه از
جمله کبایر است واز حضرت باقر علیه السلم منقولست که رشوه گرفتن در حکم کفر است
بخدا ورسول او ورشوه دادن نیز حرام است مگر آنکه محق باشد وداند که بدون رشوه
از برای او حکم نمیکنند وحق او ضایع میشود در اینصورت بعضی تجویز کرده اند و
مرافعه کردن نزد حکام جور وکسی که اهلیت حکم نداشته باشد حرام است مگر آنکه
حاکم عدل نبوده باشد یا باشد واز روی تقیه حکم نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری
نشود در اینصورت تجویز مرافعه بسوی آنها کرده اند واحوط آنست تا ممکن باشد
مرافعه بسوی ایشان نکنند ودر حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز برای او حکم کند
آنچه میگیرد بر او حرام است ومصحف را بطلا وغیر سیاهی نوشتن مکروه است وبعضی
حرام دانسته اند آنرا وگفته اند مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن چنانکه بسند
موثق از سماعه منقولست که پرسید از حضرت صادق علیه السلم که مردی هست که
عشر مصحفها را بطلا مینویسد حضرت فرمود که صلاحیت ندارد آنمرد گفت ایمعاش
منست حضرت فرمود که اگر از برای خدا ترک کنی خدا وسیله برای روزی تو
خواهد ساخت وبسند دیگر از محمد وراق منقولست که گفت عرض کردم بر حضرت
صادق علیه السلم قرآنیرا که ختم وعشرش بطلا نقش کرده بودند ودر آخرش
سوره را بطلا نوشته بودند حضرت عیب نکرد هیچ چیز از آنرا مگر نوشتن قرآنرا
بطلا وفرمود که خوشم نمی آید که قرآنرا بنویسند مگر بسیاهی چنانکه اول
اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن امیر المؤمنین علیه السلم نه نوشتن عثمان

والحدیث

واحادیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن وزینت کردن بد باشد وابو
الصلاح زینت کردن قرآنرا بطلا حرام دانسته است ومشهور میان علما آنست
که طلا کاری کردن مسجد حرام است وبعضی مطلق نقاشی کردن را حرام دانسته اند
ومستند هیچیك معلوم نیست ومسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است و ظاهر
مسقف را داخل مسجد کردن حرام است وبعضی غیر مسقف را نیز حرام دانسته اند وثابت
نیست واعانت ظالمان در ظلم حرام است ودر غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند
عمارت کردن وطبخ کردن وسایر خدمات مباحه ودر بعضی از اخبار منع از مطلق اعانت
واعانت ایشان وارد شده است ومحتملست که محمول بر مخالفان مذهب باشد وحق
تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش
جهنم وشما را نیست از خدا یاوری پس یاری کرده نخواهید شد ورکون را اکثر
تفسیر کرده اند بمیل قلبی وبعضی گفته اند مراد دخول با ایشانست در ظلم ایشان
واظهار راضی بودن بفعل ایشان واظهار محبت ایشان نه محض مخالطه ومعاشرت
از برای دفع ضرر ایشان ودر بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت وخیر
خواهی واطاعتست پس باید با فساق وظالمان از جهة فسق وظلم بد بود وراضی باعمال
ایشان نباید بود واحوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان
یا دفع ضرر از مومنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت واظهار مودت
نکنند ومشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن وحفظ کردن ویاد دادن ویاد
گرفتن کتب منسوخه مانند تورية وانجیل وکتب اهل ضلالت وبدعت مانند
کتابهای سنیان وسایر مخالفان وکتب حکما وصوفیه وملاحده مگر از برای نقض
وباطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه ومشهور
میان علما آنست که آنچه پادشاهان وحکام بعلت خراج از رعایا میگیرند اگر

از ایشان میتوان خرید و قبول هبه کرد و جایزها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد
بعد از انکه ایشان از دغا یا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر انکس را حواله کنند
بر محل باز جایز است گرفتن و در این مسئله اشکالی هست و ایضا اگر واجب النفقه فرزند
صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز هم
تواند برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مراجعه بحاکم شرع ممکن باشد در این
صورت احوط آنست که بدون مراجعه بر ندارد و اکثر گفته اند که زن نان و نان
خورش را از خانه شوهر بدون اذن او تصدق میتواند کرد اگر او نهی نکند و زیاده
نکند که ضرر باو رساند و اگر مالی را بکسی داده باشند که بفقرا یا علما یا صلحا
بدهد مشهور آنست که اگر خود موصوف بآن صفت باشد از برای خود میتواند برداشت
و بعضی قید کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران بر ندارد و در بعضی از روایات
منع وارد شده است و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد بر ندارد و اما
عیال خود میتواند داد اگر قادر بر نفقه ایشان نباشد و مشهور میان علما آنست که
خصی کردن حیوانات غیر انسان جایز است و بعضی حرام دانسته اند و بعضی کمان
گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند اگر از برای لهو و لعب
باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان فیل را فروختن و شانه و امثال آن
از آن ساختن و بعضی مکروه دانسته اند و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن مستحب
است و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن
قصهاییست که همه آنها دروغ است مانند قصه حمزه و افسونهای معلوم الکذب
یا افسانها که بعضی از آنها معلوم الکذب باشد مثل روایات موضوعه مخالفان
که مشتملست بر تخطئه انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای جور که
یا کرامت مبتدعه صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله

مگر

مگر انکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن آنها
چنانکه آیه سماعون للکذب بر آن دلالت دارد بنابر بعضی از تفاسیر و ابو الصلاح در
کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب بقصهها
قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را نقل میکنند یا بر جنگهای واقع چیزها زیاد
میکنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که حرام است شب نشینی کردن بذکر دروغ
و قصهای اختراعی و قصه هائی که دروغها بر آنها زیاده کرده اند و قصهای دیگر
مکروهست برای انکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب
عقاید روایت کرده است که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلم
مذکور شدند فرمود که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که
از آنحضرت سوال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان حضرت
فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گوئی پس تحقیق که او را پرستیده
پس اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان
سخن گوید شیطان را پرستیده است و باز از آن حضرت پرسیدند از قول الله تعالی که
شعرا پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانانند
و احوط آنست که قصهای ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند هر چند
راست باشد مگر از برای مصلحتی و فایده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است و من
الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که
میخرد حدیث باطلی را که مردم را از یاد خدا غافل میگردانند برای انکه مردم را از راه
خدا غافل گردانند و با آیات قرآن استهزا کنند اینها از برای ایشان هست عذابی خوار کننده
و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده اند که این آیه در شان نضر بن الحارث نازل
شده است که او تجارت میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را

میخرید و میآورد و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد شما را خبر میدهد بحدیث
عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان
عجم را پس خوش میآمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند شنیدن قرآن را این را
از کلبی روایت کرده‌اند و کلینی و شیخ طوسی رحمهما الله علیهما بسند حسن کالصحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قصه‌خوانی را
دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن
بابویه بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چون ببینید مردی را در روز جمعه که احادیث جاهلیت
و ایام کفر را نقل میکند بزنید بر سرش اگر چه بسنگ ریزه باشد و خواندن شعری که مشتمل
بر دروغ و لغوی باشد مجوز است و لیکن خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصاً
در ماه مبارک رمضان و در شب و روز جمعه و در مطلق شب و در حال احرام و در حرم
هر چند شعر حق باشد و منقول است که شکم پر از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه
مملو از شعر باشد و منقول است که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او در آن
روز همان است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که شعر از شیطان است
اما از آنحضرت روایت کرده‌اند که از جمله شعر حکمت است و از حضرت امیرالمؤمنین
و حضرت امام رضا و سایر ائمه صلوات الله علیهم شعر نقل کرده‌اند و مکرر تمثل و استشهاد
بآن میفرموده‌اند و احادیث بسیار در ثواب فضیلت مدح رسول خدا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین صلوات الله علیه وارد شده است و خلافی نیست
در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مؤمنی باشد یا تعریف زن معین نامحرمی یا تعریف
حسن پسری مطلقا حرام است اگر چه در اخبار خصوصی نیست و گفته‌اند اگر تعریف حسن زن خود
یا کنیز خود در شعر یا غیر شعر بکند حرام نیست و بعضی گفته‌اند اگر چه حرام نیست اما چون

منافی مروت است و از عدالت بیرون می‌برد ولیکن اشتراط مروتی که فقها گفته‌اند در
عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد که موهم کذب باشد اگر حمل بر تجوز
و مبالغه توان کرد حرام نیست و اگر نتوان کرد بعضی گفته‌اند که داخل کذب است و حرام
است و بعضی گفته‌اند کذب از آن حیثیت حرام است که باعث آن میشود که مردم
خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر این نیست و غرض شاعر خبر نیست بلکه بنا را
بر مبالغه میگذارند و این سخن بسیار بعید از حق نیست اما اگر متضمن مدح ظلمه و تحسین ظلم
و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد دور نیست که از این جهت حرام باشد و از جمله
محرمات حسد و بغض و عداوت مؤمنان است و اکثر علما اینها را حرام دانسته‌اند مطلقا
اما چون اینها امور قلبیه‌اند تا اظهار نکنند معلوم نمیشود و خلاف عدالت ثابت
نمیشود و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اظهار اینها معصیت است و اصل آن معصیت
نیست و گناه صغیره است و هم چنین گمان بد بمؤمنان بردن اظهارش حرام است و اگر اصلش
حرام باشد حرج لازم میآید و بعید از الطاف الهی است که مؤاخذه فرماید و هجران و ترک
معاشرت مؤمنان نیز از جمله معاصی شمرده‌اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت
میکند اما ظاهراً محمول است بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک
معاشرت اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مؤمنان کردن است
و آیات و اخبار بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضاً مشرف شدن بر خانه
مسلمانان یا از رخنها و روزنها نظر بحرم ایشان کردن حرام است و اگر او را منع
کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او بزنند که منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما اینها
باید که تا منع بکمتر ممکن باشد بر زیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مرد در
غیر حال جنگ با کفار و حال ضرورت که جامه دیگر نداشته باشد و محض ضرر داشته
باشد حرام است و اگر حریر خالص نباشد و ممزوج با پنبه یا کتان یا پشم یا امثال اینها

ندارد و مگر آنکه مستهلک باشد و بعضی حرام و بعضی مکروه گفته اند و احوط آنست
که بر زر و سیم نماز نکند و اگر تکیه کند یا فرش کند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را
حرام است و پوشانیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما شراب و مست کننده را
با ایشان آشامانیدن جایز نیست و خلافی نیست در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن
در ظروف طلا و نقره و مشهور آنست که مطلقا استعمال آنها حرام است و از برای غیر
استعمال نگاه داشتن خلافست و احوط ترکست و ظرفی که استعمال کنند سر و دسته
و زنجیر و حلقه نقره و قطعه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره باشد
مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب میباید کرد و بعضی
تجویز کرده اند زینت کردن مصحف و شمشیر را بطلا و نقره چنانکه روایت شده است
احوط آنست که زین و لجام از طلا و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر
نقره را روکش کرده باشند که جدا توان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشود
و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن میسازند خلافست و بطلا
طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره
زینت کردن خلافست و همچنین خلافست در زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در
سر قلیانها و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتنابست خصوصا
از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لوله های نقره و طلا در زینت که مجوز
باشد و در سرنی که بعضی میسازند اگر طلا و نقره نباشد احوط است و اتینها و صندوقچه
های ملبس بطلا و نقره محل اشکالست و احوط اجتناب از همه اینها و اگر ماکول و
مشروب را از ظرف طلا و نقره به ظرف دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و
زنان را تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات
نظر کردن مرد است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده بلکه مرد ریش دار نیز و در این خلاف

نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است بوسیدن ایشان از روی شهوت و از رسول
خدا صلی الله علیه و آله منقول است که زنهار حذر کنید از پسران ساده و اولاد اغنیا
و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران در خانها و فرمود که هر که پسری را
بشهوت ببوسد حق تعالی در قیامت لجامی بر سر او کند و منقولست که هر که پسری را بشهوت
ببوسد لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب و مهیا
کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیر است جهنم برای او و اگر از روی شهوت و لذت
نباشد مرد بدن مرد را میتواند دید بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را میتواند دید بغیر
عورتین و مرد را حرام است نظر کردن بعورت مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت
زن و واجبست مرد و زن را که عورت خود را بپوشند از نامحرم اگر بالغ باشد یا صبی
ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکرست و خصیتها و حلقه دبر و در زن فرج و
دبرست و بعضی گفته اند عورت مرد و زن از ناف تا زانو و بعضی گفته اند از ناف
تا نصف ساق و این قول مشهور و اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرمند نسبت
بزنان مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را میتواند دید حتی عورت را و او نیز تمام بدن
شوهر خود را میتواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را میتواند دید و آقا
تمام بدن او را میتواند دید اگر کنیز شوهر نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم
خود را میتواند دید مانند مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که بشیر خوردن محرم شده باشد
با این حکم دارد و هر موضعی را که نظر میتواند کرد بغیر از شهوت لمس نیز میتواند کرد
و صاحب جامع گفته است مرد محرم میتواند که از زن محرم روی را و دستها را و سر را و سینه
و ساقها و بازوها را زیرا که حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها
مواضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زن نامحرم را بغیر رو و دستهای ایشان نمی
توان دید بصیر و کوری خواه با شهوت باشد و خواه بدون شهوت و ایضا خلافی نیست در آنکه

روی و دستهای آنها را با لذت و شهوت جایز نیست و بدن و بدون شهوت بعضی گفته
اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است
و اعاده نظر حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار دلالت بر آن دارد
و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلافست و مشهور حرمتست اگر خصی باشد
و در خصیان آنان که ذکر و خصیهای ایشان را بریده باشند خلافست بعضی گفته اند
مالکه خود را میتوانند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز میتوانند
دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی از اخبار دلالت بر
دو قول اول میکند خصوصا قول اول و از این حکم چند فرد را استثنا کرده اند اول کسی
که خواهد زنی را بخواهد جایز است نظر کند بر روی و دستها و بعضی گفته اند بر موی
و محاسن او هم نظر میتواند کرد و روایات وارد و همچنین زن نیز میتواند نظر کند بسوی
مردی که اراده تزویج او دارد دوم کنیزی که خواهد بخرد جایز است نظر کند بسوی
روی و موی و محاسن او و در سایر بدن غیر عورت خلافست و احوط آنست که بدون تحلیل
آقا نظر نکند سوم مشهور آنست که جایز است نظر کردن بسوی دست و روی و موی کفار که ذمی
اماند ما دام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جایز نمیدانند و اول اقوی است چهارم
مشهور آنست که نظر بکنیز دیگران بدون شهوت میتوان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع
بوده است که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز اقوی است
پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیر نیست که مظنه شهوت و لذت نباشد علی الاشهر
والاقوی ششم در حالت ضرورت جایز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب
بقدر ضرورت حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر
ممیز خلافی نیست که خود را از او بپوشانند واجب نیست و در نابالغ ممیز خلافست و
احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان نامحرم و زنان نیز روی و دست

خودرا

خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما آنست که زنان نیز جایز نیست نظر کردن بسوی
مردان و بعضی روی و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم زنان بمجالس مردان میآمده اند و بنماز حاضر
میشده اند و از برای حوایج خود ببازارها میرفته اند و ایشان را منع نمیکرده اند و در شنیدن
صدای زن اجنبیه خلافست بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با تلذذ و خوف فتنه
حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگویند و نشنوند و بهتر آنست که
زن که پیر و را آید درشت سخن بگوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در
وطی در بر زن خلافست بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهتست و حرام است که زن را بدست
یا سایر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود یا زن یا
کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جایز است و بچیز دیگر جایز نیست و در بازی کردن
و مالیدن ذکر خود بدست و بچیز و کنیز خود تا منی بیاید خلافست و همچنین در مالیدن
ذکر بغیر دست زن و کنیز خود از سایر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر
و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مردها و نثاری که در
عروسیها میکنند جایز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن آن
جایز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحبش راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن
جایز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهند که بردارند یا قرائن باشد که از برای یغما
ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش
از غسل خلافست و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را بعقد
دایم خواسته باشد و آزاد باشد بی رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه دانسته
اند و بعضی گفته اند که اگر چنین کند دیه نطفه را که ده اشرفیست باید بزن بدهد و خلافی
نیست در آنکه پیش از نه سال وطی دختر حرام است و حرام است ترک وطی زن که بعقد

دایه درحبالهٔ او باشد زیاده از چهار ماه بعیدی مگر برضعت زن و حرام است
بر مرد هر زنی که خویش نسبی او باشد بغیر از اولاد عمو و عمه و اولاد خالو و خاله و غیر
زن نیز مثل اینها از مردان حرام اند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که شرایط
رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمهٔ رضاعی
و خالهٔ رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد یا بملک
حرام میشود برو وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او و هرچند بالا روند
و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هرچند پایین روند بر آن زن حرام
میشود پدر وطی کننده و اجداد او هرچند بالا روند و فرزندان او هرچند پایین روند
و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن حرام میشود بر پدر آن مرد و فرزندان او
و دختر زن حرام موبد نمیشود اما تا مادر در عقد اوست دختر را نمیتواند خواست و اگر
از مادر جدا شود دختر را میتواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی
خلافست و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکهٔ پدر بر فرزند و مملوکهٔ فرزند
بر پدر بدون وطی حرام نمیشود و دو خواهر را در یک وقت بعقد خود نمیتواند داشت
خواه خواهر پدری یا مادری یا پدر و مادری و خواه بعقد دایم و خواه متعه و اگر عقد
یک خواهر برطرف شود دیگری را میتواند خواست بعد از عدهٔ رجعی و در عدهٔ باین در
اثنای عده میتواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح دلالت بر عدم جواز می
کند و جمعی که قایل شده اند و مشهور آنست که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد
از عقد آن زن نمیتوان خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جایز دانسته اند
و بعضی مطلقا حرام دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است
و اینها که مذکور شد در وطی صحیح است و زنایی که بعد از عقد دیگری واقع شود باعث
حرمت نمیشود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن با دختر زنا کند مادر حرام

نمیشود

نمیشود و در زنایی که پیش از عقد واقع شود خلافست اکثر گفته اند سبب حرمت می
شود و این احوط است و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمیشود و این اقوی است
و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خالهٔ خود باشد باعث حرمت میشود و اگر بغیر اینها
باشد نمیشود و مردی که کنیزی را مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجایی
از بدن او که غیر مالک نظر بآن نمیتواند کرد بعضی گفته اند آن کنیز بر پدر او
و فرزندان او حرام میشود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمیشود
و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان و خواهران و
برادران و سایر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد در این احکام حکم نسب دارند
و دو خواهر را در ملک جمع میتوان کرد و در وطی جمع نمیتوان کرد که هر دو را وطی
کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک اوست وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را
در عده عقد کند و عالم باشد بعده و بآنکه عقد در عده حرام است آن زن بر او
حرام موبد میشود و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام
بودن عقد در عده را نداند یا هیچکدام را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد
باز حرام موبد میشود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطلست و بعقد دیگر او را
میتواند خواست و در این احکام فرق نیست میان عدهٔ رجعی و عدهٔ باین و عدهٔ وفات
و عدهٔ شبهه و میان عقد دایم و متعه و در مدت استبرای کنیز خلافست و ظاهر
آنست که در آن جاری نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهردار را عقد
کند باز حکم عقد در عده دارد در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار
بر این دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمیشود و عمل بقول
اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عدهٔ رجعیه
باشد مشهور آنست که حرام موبد میشود آن زن بر زانی و در دلیلش سخنی هست و در

عدهٔ باینه و عدهٔ وفات باعث حرمت نمیشود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد
و در عدهٔ رجعی باشد بر او حرام نمیشود و بعد او را میتواند خواست موافق مشهور و
بعضی گفته اند تا توبه نکند آن زن بر او حلال نیست و در روایت وارد شده است
که توبه اش را امتحان کند با آنکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر میکرده است اگر قبول
نکند و امتناع کند معلوم میشود که توبه کرده است و اکثر حمل بر استحباب کرده اند
و ایضاً خلاف است در نکاح زنانی که مشهوراند بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام
میدانند و احوط اجتناب است و اگر زن کسی والعیاذ بالله زنا کند مشهور آنست که حرام
نمیشود بر شوهر هر چند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن
بر شوهر حرام میشود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر او شود
حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن فعل پیش از نکاح
آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها بکند مشهور آنست که حرام نمیشوند و مشهور
آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد اولاد مثل مادر مادر و مادر پدر و مادر
پدر او و همچنین هر چند بالا روند و بدختر دختر و دختر پسر و هر چند پایین روند و خالی
از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در
فاعل و مفعول فرقی نیست میان آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول
چیزی حرام نمیشود و بعضی گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام
میشوند و مستندی ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حالت
احرام و داند که حرام است زن بر او حرام موبد میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل
بحرمت باشد نیز حرام میشود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام میشود
خواه دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد بعقد
دایم چهار زن میتواند خواست و دو کنیز بعقد دایم بیشتر نمیتواند خواست و دو کنیز

ودو آزاد

و دو آزاد میتواند خواست و زیاده بر چهار زن او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک
یمین هر چه خواهد میتواند گرفت و غلام بعقد دایم چهار کنیز و دو آزاد و یک
آزاد و دو کنیز میتواند خواست و متعه هر چه خواهد و ملک یمین نیز بنا بر قولی که
مالک شود و زنی را اگر سه طلاق بگویند تا محلل در میان در نیاید حرام است و نه طلاق
عدی که بگویند حرام موبد میشود و زنی را که شوهر با او لعان کند حرام موبد می
شود و از جملهٔ احکام عدل میان زنان است و از جملهٔ آنها آنکه هر چهار شب یک شب
نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت
شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است
و در این رساله احصا نمیتوان کرد و ظهار کردن با زن که او را تشبیه به ظهر مادر
خواهر و سایر محرمات بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جملهٔ توابع
نکاح ایلا است که قسم بخورد که بر ترک وطی زوجه خود چهار ماه و زیاده و احکام
آن بسیار است و از جملهٔ آنها لعان است که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند
او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای
سقوط حد یا نفی ولد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام
موبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد شود
و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولی فرزند دارد
بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و با خدا عهد کردن بسیار است و
بعد از انعقاد آنها بتحقق شرایط آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت
بسیار است و مخالفت آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جایز نیست
و لقطه و ضاله نیز احکام بسیار دارند و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق
و سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات بحر و حیوانات حلال

کوشت حرام کوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف بسیار هست از چهار تا
هفده اول خونی که از ذبیحه بیرون میاید نه آنچه در رکها میماند و آنچه در میان
دل و جگر میماند پاک است و در حلال بودن آن خلاف کرده اند دویم سپرز است و
خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیوم ذکر است و در آن هم خلافی نیست چهارم
خصیهاست و آنرا نیز بی خلاف نقل کرده اند پنجم سرکین است و در آن نیز خلافی
نقل نکرده اند باعتبار خباثت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول هفتم مراره
یعنی زهره هشتم مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن میباشد نهم
فرج ماده است بیرون و اندرون آن دهم نخاعست یعنی مغز حرام که در میان فقرات
پشت کشیده است یازدهم علباست و آن دو پی کنده است که از دو طرف فقرات ظهر
از کردن تا استخوان پشت و بر کشیده است دوازدهم غددها و کرهاست که در میان
چربی کوشت میباشد سیزدهم ذات الاشاجع است و آن پیهاست که در پشت پاهای
حیوانات میباشد چهاردهم خرزه دماغست و آن غده ایست خاکستری رنکست کرد
میان مغز کله میباشد مانند نخودی و تقریبا بقدر نخودی هست پانزدهم حدقه است یعنی
مردمک دیده که محل سیاهی است نه جمیع چشم شانزدهم عروقست و کویا مراد از آن
رکهای بزرک باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای آن اوداج وارد شده است
یعنی شاهرکها و احوط آنست که حلقوم را هم نخورند و اکر تمام رکها مراد باشد با آنکه
کوشت از ریشه رکها جدا کنند بروشی که مشهور میکنند هفدهم دو کوش
دلست و در غیر پنج چیز که اول مذکور شد خلاف کرده اند و بعضی مکروه دانسته
اند خصوصا در عروق و کوشهای دل کرا کثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه کفته
که در بعضی از روایات بجای حیا یعنی فرج حلد واقع شده است و باین سبب بعضی
از معاصرین کله و پاچه را حرام میدانست باعتبار آنکه آنها را غالبا با پوست میپزند

وهمچنین

وهمچنین حدیث مرسلی ما معارضه عمومات آیات و اخبار است و حرمت مشکلست
با آنکه احادیث در مدح کله و پاچه وارد شده است بدون استثنائی و قیدی و ممکن
است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا واقع شده است و در آیه کریمه
وارد شده است که در روز قیامت شهادت خواهند داد از برای شما کوشهای شما و چشمهای
شما و جلودهای شما و احادیث معتبره وارد شده است که مراد از جلود فرجهاست و قلوه
کفته اند مکروهست خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی که متقی بعذره
انسان بخورد بتنهائی کوشت آن حرام میشود بنابر مشهور و بعضی کفته اند مکروه
است و در حدیث خلافها هست و بعضی کفته اند حد آن آنست که کوشتش بدبو شود
و با استبرا از حلال بودن بدر میاید که علف دیکر با آن بخورانند شتر را چهل روز
و کاو را بیست روز یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و کوسفند را ده روز یا هفت
روز یا پنج روز یا چهارده روز و مرغ آبی و مرغ خانکی را سه روز یا پنج روز و ماهی را
یکشبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک باو بخورانند و مشهور آنست
که چهارپائی را که آدمی وطی کند کوشت آن و نسلی که بعد از آن بهم رسانند حرام میشود
و واجبست آنرا ذبح کنند و با آتش بسوزانند اکر مقصود از آن کوشتش باشد و
ایضا مشهور آنست که حیوانی که شیر خوکی را بخورد اکر کوشتش با آن روئیده و استخوانش
با آن محکم نشده است کوشت و شیر آن مکروهست و سنت است که هفت روز آنرا استبرا
کنند و اکر کوشتش با آن روئیده و استخوانش با آن محکم شده است حرام میشود کوشت
آن حیوان و کوشت نسل آن که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و کل حرام
است غیر تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفا و شیره انکور که بجوش آید
حرام است تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در عصیر مویز و کشمش خلافست و اشهر
و اظهر عدم حرمتست و کشمش طعام حرام نیست و بدانکه تصرف در مال غیر بیرخصت

او جایز نیست مگر در دو موضع اول خوردن از خانه آنها که حق تعالی در قرآن فرموده است
وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ یعنی حرج و گناهی نیست از انکه بخورید از خانه
های خود بعضی گفته اند مراد بخانهای خود شان خانه اولاد ایشانست زیرا که فرزند را
و مال او تعلق بپدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها
ذکر نکرده اند برای انکه بطریق اولی معلوم بود و دور نیست که ذکر انفس از برای
مبالغه در حلیت آنهای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند
که از اوست أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یعنی یا خانهای پدران شما یا خانهای
مادران شما و خلافست در انکه اجداد در پدران داخلست مثل پدر پدر و پدر
مادر و همچنین خلافست در انکه جدات در مادران داخلند مانند مادر مادر
و مادر پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا خانهای برادران شما یا
خانهای خواهران شما برادر و خواهر اعم اند از انکه پدری باشند یا مادری یا پدر
مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ
یعنی یا خانهای عموهای شما یا خانهای عمهای شما یا خانهای خالوهای شما یا خانهای
خالهای شما اینها نیز اعم اند از انکه عمو و خالوی پدری باشند یا مادری پدر و مادری
و ظاهرش آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل باشند أَوْ مَا مَلَكْتُم
مَفَاتِحَهُ یعنی یا آنخانه که مالک باشید شما کلیدهای آنرا بعضی گفته اند مراد خانه بنده
آدمیست زیرا که مال بنده از آقاست یا خانه کسی که آدمی را بر آن ولایتی باشد مانند
ولی و وصی طفل که ایشان بقدر معروف از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته
اند آنست که در خانه خود مالی بیابد و نداند که از اوست و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که مراد ازین مردیست که وکیل داشته باشد و در مال او
قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد أَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی خانه دوست و یار شما

و در معنی صدیق خلافست بعضی گفته اند مراد دوستیست که در دوستی صادق باشد
و بعضی گفته اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او با ظاهر تو
موافقست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بخدا قسم که او مردیست
که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد از طعام او بدون رخصت و در روایت
دیگر وارد شده است که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را
داخل میکند در آستین مصاحب خود یا جیب او که مال بردارد گفتند نه حضرت فرمود
که پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضا از آنحضرت منقولست که از جمله
عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تعالی او را در انس و اعتماد و انبساط و ترک
احتشام کرده است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده
اند که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند
استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت کنندگان و نه
صدیق مهربان لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و
حرجی در انکه بخورید با هم یا پراکنده و متفرق بدانکه ظاهر این آیه کریمه اینست که
آدمی از خانه این جماعت مطلقا چیزی میتواند خورد و از مال ایشان و اکثر علما تقیید
کرده اند این حکم را بانکه علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم
رضا داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند بانکه باذن ایشان داخل
آنخانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزهائی که اگر نخورند
خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بنابر توجیه است و گویا از برای این
تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها
ظن برضای مالک حاصلست و گفته اند که چون ظاهر حال در این جاها آنست که
صاحب خانه راضی باشد بخوردن و اینرا قائم مقام اذن صریح کرده اند هم

چنانکه در صورتی که قرائن اذن واضح است رخصت طلبیدن قبیح و سمج میباشد مثل
آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کند و بگویند که رخصت میدهید که از این طعام بخورید
و بعضی گفته اند اموال ایشانرا از خلاف و او اعلم است بمصالح عباد و آیه مطلق
است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان
قرار داده باشد و هرچند مالک نهی کند او تواند خورد چنانچه در جامع الجوامع
گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام منقولست که باکی نیست از خوردن در خانه آن
جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان گفته است که در
خوردن از خانه اینجماعت بدون اذن ایشان از باب رخصت کسیست که گرسنه
باشد و داخل باغی شود از میوه آن باغ بخورد یا در سفر بگله گوسفندی برسد
و تشنه باشد از شیر آنها بیاشامد و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگان کرده
و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل
فرزند از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان نیز اگر نفقه او بر ایشان
واجب باشد و شرایط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار
نفقه صرف کند و با علم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه عالم بعدم کراهت مالک
داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق باشد بر علاوه آن
در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقییدی در آیه ضرور نیست والا بهمان قدر
تقیید باید کرد و در روایت وارد شده است که زن بی رخصت شوهر میتواند
خورد و در روایت جمیل وارد شده است که زن میتواند بخورد و تصدق کند از خانه
شوهر و صدیق میتواند بخورد از خانه برادر مؤمن و تصدق کند و بعضی از
راه قیاس بطریق اولی استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال الاجماعت که در آیه
مذکور شده اند هر گاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز

بر روی فرشهای ایشان و در جامهای ایشان وضو ساختن باب ایشان و سایر تصرفات
در اموال ایشان اگرچه روایت سابق دلالت بر جواز برداشتن زر دار آستین و جیب
صدیق مینمود اما بمجرد آن روایت تخصیص عمومات یا تخصیص اخبار مشکل است بلی
از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو و غسل
و استنجا و سایر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد
چنانچه منقولست که از سه چیز است که همه مردم در آن مساویند آب و آتش یعنی
هیزم از برای سوختن از کوهها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح میروید
و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها
چنانکه متواتر است از حضرت رسول که خدا زمین را برای امت من محل سجود یعنی نماز
کردانیده است و پاک کننده کردانیده است و تجویز کرده اند که وصی و قیم مال الایتام
اجرة المثل عمل خود را بردارد یا احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج
ضروری و اجرة المثل را بردارد دویم مشهور آنست میان علما که جایز است آدمی را
که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سایر درختان میوه دار یا بوستان
خربزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی
بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت میکند و بعضی جایز
ندانسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که تجویز کرده
اند قید کرده اند که بقصد خوردن نرود و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم یا ظن
بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای مالک نباشد نخورد
و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت و تجارت باشد و غرض محض لهو
باشد حرام است و قسم یاد کردن بغیر از خدا یا رسول یا ائمه هدی صلوات الله علیهم
حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است نماز در مغصوب یا طایم

برو زدن و دور را خراشیدن و موی را کندن و بریدن و ایضا مشهور حرمت جامه
چاک کردن است مردان و زنان را از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز
کرده اند که پیران چاک کردن را بر پدر و برادر و در روایات معتبر وارد شده و در بعضی از
روایات جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن را مطلقا
تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهتست و احوط ترکست و مشهور آنست که ریش را
بدون ضرورت تراشیدن حرام است و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و هم
چنین جراحی کردن و بریدن عضوها اگر ظن تلف نباشد و ختنه را ادو کشیدن و میل
زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاط و غیر حاذق را هیچ یک از اینها
جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن نامحرم در یک حجره باشند در
انکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه نامحرم مگر آنکه جامه در میان باشد و اگر
با جامه مصافحه کند دستش را نفشارد و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف
برهنه خوابیدن حرام است خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه
خویش و خواه بیگانه و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن
و مرد و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحافی در میان
نه کنند و ابن بابویه از حضرت امام علیه السلام روایت کرده است که نهی کرد رسول
خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را و از آنکه دو مرد پهلوی یکدیگر
بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بضرورتی و از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و دختر
و پسر
و دختر و دختر را بعد از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک
رختخواب نخوابند و گفته اند در روایت دیگر وارد شده است که بعد از شش سال
باید رختخواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر

شش

شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که
پسر شش ساله را نیز نبوسند و در بر نگیرند و در دامن ننشانند چنانکه در روایتی وارد
شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن
دختر شش ساله وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد و در داخل
شدن خانه اجانب واجبست رخصت طلبیدن و مستحبست که سلام کند و ظاهرا
جواب این سلام واجب باشد چنانکه حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان
آورده اید داخل مشوید در خانهای غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بطلبید
و عامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تکلم کند بگفتن
سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکند که خبردار کند اهل خانه را پس فرمود
که و سلام کنید بر اهل آنخانه گفته اند یا آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم داخل
شوم اگر رخصت بدهند داخل شود و الا بر گردد پس فرموده در این سلام کردن و رخصت
گرفتن بهتر است از برای شما شاید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آنخانه
احدی را پس داخل مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس بر
گردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکردهای شما داناست بر شما نیست باکی
و گناهی که داخل شوید در خانهائی که محل سکنای مخصوص مردم نیست مانند رباطها
و کاروانسراها که در آنها تمتعی از برای شما هست یا متاعی برای فروختن گذاشته اند
که هر که خواهد برود و بجز خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان میکنید
و دور نیست که دیوان خانهای اکثر مردم که هر کس را اذن دخول در آنها باشد این
حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که رخصت
طلبیدن سه مرتبه است اول را میشنوند و در دوم حذر میکنند و در سوم اگر خواهند
رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت نمیدهند پس اگر رخصت طلبید بر نگردد

وبسند صحیح از آنحضرت منقولست که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین
زدن وسلام کردنست وعلی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت
غیر مسکونه که رخصت طلبیدن در کار نیست حمام هاست وکاروانسراها وآسیاها
در اینها بی رخصت داخل میتوان شد وکلینی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلم که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله از انکه داخل شوند
مردان بر زنان نامحرم مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنهاست
وایضا بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که نمی باید رخصت
طلبید مرد چون داخل خانه پدر خود شود وپدر هر گاه داخل خانه پسر شود در
کار نیست که رخصت طلبد وبسند دیگر روایت کرده است که پرسیدند از آن
حضرت که مرد می باید رخصت از پدر طلبد فرمود که بلی من از پدرم رخصت می طلبیدم
ومادرم نزد او نبود وفوت شده بود وزن پدرم نزد او بود ومن کودک بودم رخصت
میطلبیدم که مبادا با او پدرم خلوت کرده باشد وراضی برفتن من نباشند واگر سلام
کند بهتر ونیکوتر است وایضا بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت که می باید
مرد رخصت طلبد بر دختر وخواهرش اگر شوهر داشته باشد ودر حدیث دیگر فرمود
که کسی که مانع باشد داخل نشود در خانه مادرش ونه خواهرش ونه خاله اش ونه
سایر محارمش مگر باذن ایشان وتا سلام نکند رخصت نمیدهند وسلام طاعت
خداست وباز حق تعالی فرموده ای گروه مؤمنان باید که رخصت طلبند از شما
آنها که بنده وملک یمین شمایند وآنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از
آزادان سه مرتبه در هر شب وروز پیش از نماز صبح ودر وقتی که جامهای خود را
میگذارید که خواب قیلوله کنید ودر وقت گرمی هوا ودر وقت نماز خفتن
که اینها سه وقتند که مظنه آنست که خود را خواهید مستور داشت نیست بر شما

وبر ایشان

وبر ایشان باکی اگر رخصت نطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات دیگر
برای خدمت بعضی از شما بر بعضی وبیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان میکند خدا
از برای شما آیاترا وخدا دانا وحکیم است وچون برسند اطفال شما بحد بلوغ یعنی
از آزادان پس باید رخصت طلبند در همه اوقات چنانچه رخصت میطلبیدند آنها
که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد در سایر اوقات مضمون آیاتیکه
در این باب وارد شده است واحکام وفواید بسیار از اینها مستنبط میشود که
اکثر علما متوجه آنها نشده اند حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه
دانسته اند واخبار معتبره دلالت میکند بر انکه منسوخ نیستند وبعضی از
فواید را باید مذکور ساخت اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در
این اوقات رخصت طلبند مراد از ما ملکت بعضی از مفسران عامه گفته
اند مراد کنیزانند واحادیث ما نفی این میکنند وخلاف ظاهر آیه نیز هست و
بعضی گفته اند غلامانند وحدیث زراره صریح است در آنکه مراد غلامانند ونیز
وکنیزان داخل نیستند وبعضی گفته اند غلامان وکنیزان هر دو داخلند و
حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این وممکن است نسبت بکنیزان محمول
بر استحباب باشد یا تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلام نیز مانند
اطفال محرم باشند واقلا فرقی میان ایشان وآزاد باشد ومؤید قول آنجماعت می
شود که غلامان وخواجه سرایان را محرم میدانند **سیوم** آنکه تکلیف اطفال
باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد بعضی گفته اند مراد تکلیف
اولیای ایشانست که ایشانرا تمرین باین بکنند وآنکه فرموده است باکی نیست بر شما وبر
ایشان بیشتر اشعاری باین دارد وبعضی گفته اند این بر سبیل استحبابست وتکلیف
استحبابی نسبت بایشان میباشد واول اظهر است وبر هر تقدیر مراد صبی ممیز است

که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کنند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات
ثلثه از برای آنست که هر یک مظنهٔ کشف عورت است و اکثر بدن است اما پیش از نماز صبح
از برای آنکه وقتیست که از خواب بر میخیزند و بستر را میگشایند و تبدیل جامهٔ خواب
بجامهٔ روز میکنند و همچنین وقت ظهیره وقت قیلوله است و مضاجعت با یکدیگر
دیگر و انداختن بعضی از جامهها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامهٔ روز است
بجامهٔ شب و مضاجعت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند
که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که میباید خادم تو چون بحد بلوغ برسند رخصت
بطلبند در سه وقت عورت هر چند خانهٔ او در میان خانهٔ تو باشد و خدا از برای این
امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوت شدند
پنجم طوافون علیکم تأکید و تعلیلست از برای آنکه در غیر این سه وقت رخصت
گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما را با ایشان احتیاج و ایشان را بشما
رجوع هست اگر در همهٔ اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار
میشود و از جملهٔ احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید
وَاِذا حُیّیتُم بِتَحِیَّةٍ فَحَیّوا بِاَحسَنَ مِنها اَو رُدّوها یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوعی
از انواع تحیتها پس تحیت کنید شما بنیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا
بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان مفاد این آیه تحقیق چند مطلب
ضرور است اول خلافست در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر
مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این
داخل است و بعضی گفته اند هر نیکی از قول و فعل را شاملست چنانکه ظاهر کلام
علی بن ابرهیم در تفسیرش اینست و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است باید

آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و اینقول بسیار ضعیفست و از
اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی را
شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که گر
یکی از شما عطسه کند بگویند یرحمکم الله و او در جواب بگوید یغفر الله لکم و یرحمکم
پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریهٔ
حضرت امام حسن علیه السلام بگیاه گلی از برای آنحضرت آورد حضرت او را
او را آزاد کرد از سبب آن پرسیدند فرمود که خدا ما را چنین تادیب فرموده است
در این آیه و بهتر از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که رد جواب کتابت واجبست مانند رد سلام
و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس روایت کرده است که
تحیت باحسن در صورتیست که سلام کننده مؤمن باشد و رد در صورتیست که سلام
کننده از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم و در جوابش
بگوئی و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته تحیت باحسن کرده و اینست تنهای سلام است
و اگر کافر سلام کند میگوئی و علیکم و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانانست و روایت
کرده اند که مردی نزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت گفت و علیک
السلام و رحمة الله پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله حضرت گفت و
علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله
و برکاته حضرت گفت و علیک صحابه گفتند یا رسول الله از برای اول و دویم
زیاده کردی و از برای سیوم زیاد نکردی حضرت فرمود که سیوم چیزی از تحیت را
از برای من نگذاشت پس من مثل آنرا برا او رد کردم و بالجمله که سلام البته داخل
تحیاتست و جوابش واجبست و تحیتهای دیگر اولی و احوط آنست که در غیر نماز جواب

بگوید و حکم نماز و تحیتهای مثل مذکور خواهد شد ان شاء الله دوم بعضی از اصحاب
گفته اند اگر بگوید السلام علیک یا علیکم السلام صحیح است و واجبست رد آن و علامه
رحمه الله گفته است اگر علیکم السلام بگوید جواب او واجب نیست زیرا که این سلام
نیست بلکه جواب سلام است و مؤید این است آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت علیک السلام یا رسول الله فرمود علیک
السلام تحیت مردهاست چون سلام کنی بگو سلام علیک پس آنکه جواب تو گوید
میگوید علیک السلام و هم چنین خلاف کرده در سلام و سلاماً و السلم و سلامی علیک
و سلام الله علیک و ظاهر این است در دلیل آنست که در هیچ یک از اینها و امثال اینها رد سلام
واجب نیست و عموم آیه شامل اینها هست و وجوب رد اظهر است سیوم خلاف است
در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بتقدیم علیکم ظاهر
علامه در تذکره اینست و اگر سلام کننده یک کس باشد علیک السلام و اگر واو را ابتدا
و بگوید علیکم السلام صحیح است و اگر دو کس یکدیگر برسند و هر یک بر دیگری سلام کنند گفته است
بر هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا اینجا کلام علامه بود و این دلیل وجهی را
افاده آنست که سلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه
ابراهیم بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اگر مسلمانی بر شما سلام کند
بگوئید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوئید علیک چهارم ظاهر کلام
اکثر اصحاب آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه ظاهر آیه و اخبار معتبره است
و اخباری که دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده مؤمن باشد رد باحسن واجبست
از طرق عامه است و محل اعتماد نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام
واجب کفائیست نه عینی پس بر یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه
جواب میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض سلام کننده

تحیت

شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران ساقط نمیشود و مکروه است
کسی را که بر جمعی داخل شود مخصوص گرداند بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند
و مقصودش سلام بر همه باشد و خلافست در آنکه برد کردن صبی ممیز از دیگران ساقط
میشود یا نه و احوط آنست که اکتفا نکنند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب
او واجب نیست و اگر ممیز باشد خلافست و ظاهر آیه وجوبست ششم مشهور آنست که
وجوب رد فوریست و کسی که تاخیر کند گناه کار است و بعضی گفته اند بر ذمه او میماند
مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما گفته اند واجبست جواب را بسلام کننده
بشنوانند در غیر حال نماز تحقیقا اگر کر نباشد و تقدیرا اگر کر باشد یعنی چنان بگوید
که اگر کر نباشد بشنود و دور نیست که در کر باید اشاره بلب کنند که بر او معلوم شود
که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون سلام
کند احدی از شما باید بلند بگوید تا نگوید سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام
کرده باشد و ایشان نشنوانیده باشند و کسی که رد سلام میکند باید بلند بگوید تا نگوید
سلام کننده که من سلام کردم و جواب سلام من نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا
کند از پس دیواری یا پرده و بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه
بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت او
برسد بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب و بعد از آن ترجیح داده است که اگر ندا را بشنود
واجبست جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن
گفته است که اینهمه مردم عادت کرده اند که در هنگام برخواستن از مجلس و مفارقت
از جمعی سلام میکنند آن دعاست نه تحیت و جواب آن واجب نیست سنت است مؤلف گوید
که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت سنتی ندارد
و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند
برادران خود را بسلام اگر بعد از رفتن او در حرف چیزی شروع کنند شریک ایشان
خواهد بود در ثواب آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر آنها خواهد بود و بر
او گناهی نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت روایت کرده است که هرگاه
احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع کند ایشان را بسلام و گویا باعتبار ضعف
این احادیث بنابر طریقه متاخرین اعتنا باینها نکرده است و در روایت کما از برای اثبات
استحباب استدلال باین اخبار توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب می
توان کرد هشتم بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای
زن عورت است و اکثر متاخرین در این باب توقف کرده اند بنابر آنکه دانستی که حرمت
شنیدن صدای زن بدون شهوات ثابت نیست اما بر زن جوان سلام کردن کراهت
دارد چنانچه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر زنان و ایشان جواب میگفتند
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سلام میکرد بر زنان و کراهت داشت از آنکه بر زن
جوان سلام کند و میفرمود میترسم خوشم آید صدای او پس داخل شود از گناه بر من زیاده
از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت اینرا از برای تعلیم دیگران میکرده اند
و بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبیه حرام میدانند خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام
او واجب است بر اجنبی یا نه و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند با خلاف که جواب او
واجب است یا نه و اظهر وجوب است در جمیع این صور نهم خلاف است که آیا ابتدای سلام بر
اهل ذمه میتوان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست و خلاف و بیان ایشان ظاهر نیست
و احادیث بر نهی وارد شده اما اگر اجماعی باشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال
باید مقید ساخت بغیر حال ضرورت و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبد الرحمن بن

حجاج

حجاج روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر
ده اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی بر او سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود بلی
دعای تو باو نفعی نمیرساند و ایضاً بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را روایت کرده است
و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه ابتدا و اگر سلام کند بر
ذمی یعنی کافری که در امان باشد باکسی که او را نشناسد و بعد از سلام معلوم شود
که ذمی بوده است جواب او بگوید بعد از سلام با تکبر بگوید هداک الله یعنی هدایت کند
ترا خدا یا انعم الله صباحک یعنی خدا نیکو گرداند صباح ترا یا اطال الله بقاءک
یعنی دراز گرداند خدا بقای ترا و اگر رد سلام نکند بگوید و علیک تمام شد کلام
علامه و بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید السلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام
کند بگوئید علیک و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب را بسلام و اگر سلام کنند بر شما بگوئید
و علیکم و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه منقولست که اگر یهودی و نصرانی و مشرک
بت پرست بر کسی سلام کند و او نشسته باشد بگوید علیکم و در حدیث موثق کالصحیح
بگو علیک نیز از این احادیث معتبره ظاهر شد که کفار را مطلقا ابتدا بسلام نباید کرد و الفاظ
دیگر در این باب بسیار است مگر در حال حاجت و ضرورت و در جواب ایشان باید
گفت علیک یا و علیک یا علیکم یا و علیکم با واو و بدون واو و هر دو جایز است و بعضی
از علما با واو تجویز نکرده اند و با سلام تمام نیز ایشان میتوان کرد بعضی مکروه
و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است و آیا جواب ایشان بیکی از آنها که مذکور شد
واجب است خلاف است و احوط آنست که ترک نکند و آن عبارات غیر سلام است که علامه
رحمه الله گفته است در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه

السلام که بحضرت صادق علیه السلام گفتم چگونه دعا کنیم از برای یهودی و نصرانی فرمود
میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو در دنیای تو و از خالد
قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنیم
با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود که دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه
با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم دارد فرمود دست خود را بشو و در حدیث صحیح از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو
نسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از زیر جامه با او
مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را حمل کرده اند
بر آنکه مرطوب باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد و اخبار را حمل بر استحباب
کرده اند و هم در سلام و ابتدای بسلام فضیلت و ثواب بسیار وارد شده است که در
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ابتدا کننده
بسلام اولی است بخدا و رسول و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که در سلام
هفتاد حسنه است شصت و نه حسنه از برای ابتدا کننده است و یک حسنه از برای جواب
گوینده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بخیل ترین مردم کسیست که بخل
نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای سلام وارد شده است و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که افشای سلام آنست که بخل نورزد در سلام کردن بر احدی از مسلمانان و از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که از جمله تواضع آنست که سلام کنی بر هر که ملاقات
کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون ملاقات کنید یکدیگر را ابتدا
کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق شوید جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر
فرمود که از جمله حق مسلمان بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هر گاه او را ملاقات

کند

کند و کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت
افشا کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظالم ترک سلام
مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از اخبار استثنای بعضی وارد
شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام کراهت داشت رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در
خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که بر ایشان سلام
نباید کرد کسی که با جنازه راه رود و کسی که پیاده بنماز جمعه رود و کسی که در حمام باشد
و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله نهی کرد از آنکه سلام کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که
صورتها میسازد و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم بچهارم
نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است از حضرت صادق
از پدران خود علیهم السلام که شش کس اند که بر ایشان سلام نباید کرد یهودی و مجوسی و نصرانی
و شخصی که بر غائط باشد و کسی که بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر
خود فحش بزنان محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش
میگویند و ایضا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که شش کس اند
که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد و شطرنج بازی
میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط و طنبور میزنند و آنها که بمادران یکدیگر
دشنام میدهند ببازی و شعرا و ایضا از حضرت صادق علیه السلام از پدرش
علیه السلام روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نه بر نصاری و نه بر گبر
و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب نشسته باشند و نه بر شطرنج باز
و نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعری که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده

زیرا که نماز گذارنده نمیتواند که رد سلام بکند و سلام او مستحب است و جواب بر
واجبست و نه بر کسی که سود خورده و نه بر کسی که بر غایط نشسته باشد و نه بر کسی که در
حمام باشد و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج بازان
بسیار گذشت و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر وارد شده است
و راویان این احادیث عامی اند و عامه از این باب احادیث بطرق بسیار روایت
کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل
حمام و وقت خطبه و در نماز جواب بر او واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه
نمیتوان کرد و اگر سلام کند مسلمان جواب بر او واجبست و نهی از سلام بر ایشان
محمول بر کراهت باشد یا کراهت اتقی یا بمعنی اقل ثوابا چنانکه آخوند ملا
هر دو را احتمال داده است و کراهت سلام در حمام وارد شده است که در وقتی
که لنگ نبسته باشد و بعضی از ائمه علیهم السلم در حمام سلام کرده اند و مشهور
آنست که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد
و در روایت که احادیث نهی بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان گفته است که سلام
نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که غنا و خوانندگی کند و کسی که
از روی لهو و لعب کبوتر پراند و هر که مشغول بمعصیتی باشد و در کلام غیر او
ندیده ام و در روایت که اگر بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته اند
بعضی از شافعیه و حنفیه گفته اند که ساقط میشود رد سلام هر گاه در حال خطبه
باشد یا قرائت قرآن یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که وجوب
ساقط نمیشود بسبب اشتغال بعبادتی بلی اقوی نزد من آنست که مکروه است سلام
بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول کرده اند از قیام بواجب اگر رد
کند یا ترک واجب کرده و نکند و این قول و علت هر دو ضعیف اند یازدهم در آداب

محمول

سلام

سلام است سنت است که سلام را بخطاب جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که سه کسند که بر ایشان بصیغه جماعت رد
می باید کرد هرچند یکی باشد در وقتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هرچند
با او غیر او نباشد و مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلم علیکم و مردی که دعا
از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هرچند یکی باشد زیرا که با او غیر او هست
یعنی با او ملئکه کاتبان اعمال و غیر آنها هستند او میباید قصد همه بکند یا آنکه
سایر مومنان را در قصد شریک کند و اول اظهر است و اشعاری دارد بانکه باید سلام
بر ذکور نیز بخطاب مذکر واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب
است و بسند دیگر از آنحضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلم علیکم آن با
ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله بیست حسنه است و کسی که
بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است و باید زیاده بر رد سلام
کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بگذارد و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر
نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشت بر جماعتی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند
علیک السلم و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه حضرت فرمود که تجاوز مکنید از
برای ما از آنکه ملئکه گفتند با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رحمة الله و برکاته علیکم اهل
البیت و مستحب است سلام کند سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم
بر بیشتر و خوردسالان بر بزرگتر و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که
داخل مجلسی شود او باید سلام کند بر اهل مجلس و اگر هر یک از اینها عکس کنند جایز
است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله سلام میکرد بر اطفال و در وادی هم حق تعالی فرموده است فاذا دخلتم بیوتا

تسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة یعنی هر گاه داخل شوید در خانه
چند پس سلام کنید بر انفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است
با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب نفس شنونده بدانکه خلافست
در تفسیر این آیه کریمه اول آنکه مراد سلام بر اهل آنخانه است که گویا ایشان
بمنزله جان شمایند از باب لا تقتلوا انفسکم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیة من عند الله
اشاره بفضیلت سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر
و انعم صباحا و امثال اینها مگویید و سلام مکنید که آن تحیاتست که خدا برای شما
پسندیده است و موجب برکت و طیب قلوبست چنانکه علی بن ابرهیم روایت کرده
است که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون نزد آنحضرت میآمدند
میگفتند انعم صباحا و انعم مساء و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حقتعالی فرستاد
و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله یعنی هر گاه آیند بنزد تو تحیت میگویند
ترا بانچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل
کرده است از برای ما این را بتحیتی که بهتر است از این و آن تحیت اهل بهشتست
بگویید السلام علیکم دوم آنکه مراد سلام بر اهل و عیال خود است و ابن بابویه
در معانی الاخبار از حضرت باقر علیه السلم روایت کرده است که مراد سلام مرد
بر اهل خانه در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام
بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده
است سوم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که کسی در خانه نباشد بانکه بگوید
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و علی بن ابرهیم در تفسیر روایت کرده است
در تفسیر این آیه که چون شخصی داخل خانه خود شود اگر کسی در آنخانه باشد سلام
کند بر ایشان و اگر کسی نباشد بگوید السلام علینا من عند ربنا و در بعضی از نسخ حدیث

که

که و بعضی گفته اند که اگر کسی را نه بیند بگوید السلام علیکم و رحمة الله و قصد
کند ملائکه را که با او می باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
علیه السلم روایت کرده است که هر گاه احدی از شما داخل منزل خود شود باهل
خود سلام کند بگوید السلام علیکم و اگر او را اهلی نباشد بگوید السلام علینا من ربنا
و هر گاه برادر مومن تو بگوید حیاک الله بالسلام بگو حیاک الله بالسلام و احلک دار
المقام و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر گاه احدی از امت مرا
ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود و هر گاه داخل خانه خود شوی
سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد
آنست که چون داخل مسجد شوی بر اهل مسجد سلام کن و وجه سوم اظهر وجوه است
و موید است باحادیث معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنابر این دو وجه که مراد
از آیه این باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بانکه بگویید سلام بر ما باد از جانب
پروردگار ما چنانکه ظاهر روایات حضرت باقر علیه السلم است سیم در حکم خلافی
نیست میان علمای امامیه که هر گاه کسی در نماز باشد دیگری بر او سلام کند واجبست
بر او که تلفظ کند برد سلام و خلافست در آنکه اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی
گفته اند مطلقا مبطل است و بعضی گفته اند مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند اگر
چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از رد بعمل آورد باطل میشود و الا فلا و بعضی
تفاصیل دیگر گفته اند و در بحار ذکر کرده ام و حکم ببطلان مشکلست و احوط اعاده
اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهرا فوریت که در رد سلام معتبر است آنست که تعجیل کند
بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه یا کلامی واقع
شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد چهارم در حکم میان علما
که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز بلفظ سلام علیکم واجبست که جواب بمثل آن

وجایز نیست جواب بعلیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب
بگویند خوبست و متابعت مشهور اولی و احوط است و اگر بجای علیکم علیک بگویند
در حصول رد تردد است و اگر سلام کند و علیکم السلام بگوید بعضی گفته اند
جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد و علامه
در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب آیا واجب است یا مستحب خلاف است
و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است سلام علیکم یا جواب
بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل اولی است هر چند
معارض نیز دارند و قول بتخییر خالی از قوتی نیست پانزدهم اگر تحیات دیگر را
غیر از سلام در حال غیر صلوة بگویند مانند شب بخیرات و صباح الخیر و نعم
صباحا و امثال اینها خلاف است که جواب واجبست یا نه و احوط بلکه اظهر آنست
که جواب بگویند یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه و بعضی از اخبار
و اگر در سلام جواب بگویند احوط آنست که تحیت گوینده جواب سلام بگویند
و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن معنی دارد اگر کمتر است اگر چه منافات نیست در آن
بیشتر است و اگر این عبادات را کسی بشخصی بگوید که در نماز باشد اشکال عظیم تر
میشود خصوصا اگر بفارسی بگوید یا باعجمی بگوید مثل سا ما لیک و سرام علیک
و امثال اینها و ابن ادریس و محقق گفته اند جایز نیست او را جواب گفتن و محقق
رحمه الله گفته است اگر دعا کند برای او و مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد
سلام منع نمیکنیم از آن و علامه قدس سره گفته است اگر سلام کنند سلام علیکم
بگوید رد کند مثل آنرا و نگوید و علیک السلام از برای آنکه عکس قرآنست و حضرت
صادق علیه السلام در جواب کسی که پرسید از مردی که برو سلام میکند در نماز
فرمود که سلام علیکم میگوید و میگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار

بر حضرت

بر حضرت رسول در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب فرمود پس علامه گفته است
اگر سلام کند برو بغیر سلام علیکم اگر نام تحیت برده است جایز است رد بهمان
لفظ و بسلام علیکم برای عموم آیه و اگر نام تحیت نبرد جایز است در جواب او دعا
کند از برای او اگر مستحق دعا باشد و قصد دعا بکند نه رد سلام و در مختلف رد را
واجب دانسته اند و مسئله در غایت اشکالات و جواز رد بقصد دعا خالی
از قوتی نیست و اگر جواب تحیت عرفی و سلام صحیح بگوید بقصد دعا بعید نیست که خوب
باشد و احوط آنست که اگر بچنین بلیه گرفتار شود اعاده نماز بکند خواه جواب
بگوید و خواه نگوید شانزدهم اگر بر کسی سلام کند در اثنای نماز مشهور آنست
که جواب را چنان بلند بگوید که باو بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در
معتبر آنست که شنوانیدن در نماز واجب نیست ظاهرا مانند غیر نماز باید باو بشنواند
یا اشاره بکند که او بفهمد که جواب او گفته است و اخباری که دلالت بر عدم وجوب شنوانیدن
میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید رحمه الله در ذکری گفته است زیرا که مشهور
میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا و علامه در تذکره گفته است که اگر
مقام ضرر باشد و تقیه کند رد سلام را آهسته میان خود و خدا بگوید که ثواب رد را
داشته باشد و از ضرر مخالفان نیز خلاص شده باشد هفدهم اگر دیگری جواب سلام را
بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است یا جایز نیست
بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر
مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست ترک احوط باشد و ثمره در این مسئله
کمتر فایده دارد از برای آنکه در اکثر اوقات آدمی محتاج باحکام آن می باشد و اکثر علما متعرض
آن نشده اند و بنا بر احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد
اگر بعضی از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست که کسی که

که چیزی بکسی ببخشد عوض آنرا دادن واجب نیست و از شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده اند
که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجبست عوض آنرا بدهند و ابو الصلاح حلبی قایل
شده است که هبه نسبت به بلندتر مقتضی عوض هست و می باید مطلقا اعلا مثل آنرا
عوض بدهند و تا عوض ندهند تصرف در آن جایز نیست و این دو قول بعید و نادر است
و تفصیل آنست که کسی که چیزی میبخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم عوض میکند یا
مطلق میگذارد و اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت واهب جایز خواهد بود و
اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد باید بآن شرط عمل کند پس اگر تعیین
عوض کرده است لازم میشود پس اگر قبول کند هبه آنچه شرط شده است داده و اگر
قبول کرده هبه لازم میشود و فسخ نمیتواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض را
خلافست و اظهر آنست که لازم نیست و میتواند قبول نکند و فسخ کند هر چند متهب عوض را
دهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین نکرده باشند اگر برضای یکدیگر بر
مبلغی اتفاق کنند لازم میشود و اگر اتفاق نکنند ظاهر آنست که بر متهب لازم است
مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا اگر اراده لزوم هبه داشته باشند و آیا قیمت موهوب
در وقت قبض موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض محل خلافست و ایضا
خلافست که بر متهب واجبست وفای بشرط یا مخیر است و در رد عین و فروع این مسئله
بسیار است و مشهور میان علما آنست که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن
در حال بول و غایط و بعضی مکروه میدانند و ایضا حرام است جنب و حایض را مس
کتابت قرآن و اکثر مس اسمای خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام را نیز حرام دانسته اند
و حرام است ایشان را خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض آنها را
و حرام است داخل ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول مطلقا و لبث کردن در شدن
سایر مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل

مشاهد

مشاهد مشرفه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم نشوند و در مس کتابت قرآن
برای محدث خلافست و احوط آنست که مس کتابت قرآن و اسمای شریفه نکند و غلام
و کنیز و زوجه را بدون جرمی موجب ایذا زدن و آزار کردن جایز نیست و تادیب
ایشان زیاده از قدر ضرورت و حاجت جایز نیست و بعضی گفته اند حرام است
تادیب کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند و در
روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه است و در
روایات دیگر در تادیب اطفال سه مرتبه وارد شده است و در حدیث صحیح وارد
شده است که هر که بزند مملوکی را عمدا بحد بغیر آنکه موجب حد از او صادر
شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر از آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ
طوسی رحمه الله آنست که واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم
که محرم غلام خود را تادیب میتواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در جامع
گفته است قبول میتوان کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت دخول خانه
و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو حرام است و صید صحرا مطلقا
بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی
نجس شده باشد و هر معجونی و مرکبی که حرامی در آن داخل کرده باشند حرام است و
فریاد رسی مظلومان و دفع ظلم ظالمان کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر
قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است و جایز
نیست خوابی دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی که راضی بشنیدن آن نباشند
و در بعضی از روایات وارد شده است که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم
شده باشد نباید که مرد در آنجا بنشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح
حلبی رحمه الله در کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه اما استدام

تقبیح ونهی از حسن ومشاهده منکر اینها ازبرای غیر انکار ومدح کسی که مستحق مذمت
باشد ومذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم وخواه بنثر وعمل آلات لهو
وآلات قمار وساختن بت وچلیپا وشرابهای حرام وآلات آنها وترکیب کردن
دواهای محرمه وسموم قاتله ونگاه داشتن درندگان وسایر موذیات وخصی کردن
حیوانات وذبح کردن حیوانی که در شرع ذبح آن وارد نشده است وآزار دادن آنها
بروجهی که در شرع وارد نشده است وتعدی کردن از انفاقاتی که شارع از آنها مباح
کرده است وساختن بت نان از برای خوردن ونقش کردن روی نان وطلا اندود
کردن مساجد ومصاحف وساختن معابد یهود ونصاری وآتشکده وغیر آنها از
معابد اهل ضلال وکمان گلوله انداختن وجمع کردن میان اهل فسق ازبرای فجور
واعانت کردن فاعلان قبایح وظالمان ومتغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری
بگفتار یا بکردار یا برای وتدبیر وجمع کردن ونوشتن کفر وشبهها که قدح در دل
اهل ایمان می‌کند بدون آنکه جواب گویند ونقض آنها کنند وسعی کردن در چیزی
از قبایح عقلیه ونقلیه وحاضر بودن در مجالس لهو ومحرمات وفتوی دادن بباطل
یا بچیزی که حاکم ومفتی علم بآن نداشته باشد ویاد گرفتن ویاد دادن اعمال سحر
وارادهٔ امور قبیحه وکراهت داشتن از امور واجبه وآنچه حرمتش ثابت شده بعبث
آن ومزد یاد دادن ویاد گرفتن آن وحفظ کردن آن وجا کردن آن وبادی بر آن
بقول یا بفعل یا برای وعوض گرفتن از آن همه حرام است وهمچنین حرام است اجرت
گرفتن بر تعلیم معارف وشرایع وکیفیت عبادات وفتوی دادن بآنها وجاری
کردن احکام وتلقین قرآن وعقد جمعه وجماعت واذان واقامه وغسل دادن
مردها وتجهیز ایشان وبرداشتن ایشان ونماز کردن بر ایشان ودفن ایشان
اجرت بر اینها همه حرام است وهمچنین اجرت بر جهاد کفار وبر امر بمعروف ونهی

ازمنکر

از منکر وسایر عبادات واجرت بر یاری کردن بر اینها همه حرام است وحرام است لواطه
بپسران ودر بر گرفتن ایشان وبوسیدن ایشان وبا ایشان خوابیدن در یک لحاف
ووطی جمیع بهایم وطلب منی کردن بدست حرام است زنا ومقدمات آن از دیدن
ودر بر گرفتن وبوسیدن وسخن گفتن وخلوت کردن ودر پهلو خوابیدن حرام
است وطی حایض ونفسا تا پاک شوند ووطی مستحاضه تا غسلهای خود را بشویند وزنی را که ظهار
کرده باشد تا کفاره بدهد وزنی را که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرای
آن بکند ومحرم تا محل شود ووطی کردن زن محرمه تا او محل شود وروزه دار
تا افطار کند وزن روزه دار تا افطار کند وکنیزی که خریده باشد تا یک حیض
او را استبرا کند وکنیز حامله تا وضع حمل او بشود وزنی که لعان کرده باشد همیشه
بر او حرام است وزنی که فحش گفته باشد وآن زن کر یا گنگ باشد وبعد
از آن محرمات نسب ورضاع ومصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات
وچون اکثر را سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد نمودیم وآنچه در این ابواب
جمع کرده است بعضی موافق است با مشهور وبعضی مخالف وچون او زیاده از
دیگران در این باب استقصا کرده است وعمل بقول او غالبا باحتیاط اقرب است
کلام او را در این مقام ایراد نمودیم وآنچه در باب محرمات ایراد نمودیم قلیلی
است از کثیر وجمله ایست از بسیار وتکالیف حق تعالی در هر حالی ودر هر بابی
بسیار است واستقصای آنها در مجلدات بسیار میسر میشود مثلا در صلوة
با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند ترک هر واجبی حرام است
واکثر موجب بطلان صلوة باشد کبیره است وقریب بشش هزار مسئله از مندوبات
واحکام صلوة تقریبا ایراد نموده اند با شرایط ومقدمات آن وهر واجبی را
در محل خود بجا آوردن واجب وترک آن حرام است وهر مستحبی را اگر انکار

استحباب آن کنند یا آنرا بعنوان بعمل آورد بدعت وحرام است وهمچنین صوم
وزکوة واعتکاف وحج وجهاد چندین هزار حکم باینها متعلق است که حلال
بآنها یا انکار آنها حرام است وهمچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم
میشود مثل آنکه چون داخل خانه شود در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار
او را عارض میشود از نفقه وکسوه دادن پدر ومادر وحفظ حرمت ایشان کردن
وبا ایشان بلند حرف نزدن واف بروی ایشان نگفتن واگر دشنام بدهند و
بزنند صبر کردن ومعارضه نمودن وامثال اینها وبا فرزندان از نفقه و
کسوه دادن وضرر بایشان نرسانیدن بعبث وباعث عقوق ایشان نشدن و
تربیت ایشان کردن وتمرین نمودن بر فعل واجبات وترک محرمات وتعلیم احکام
وآداب نمودن واحکام رضاع وحضانت وسایر امور متعلقه بایشان بسیار است
وبا زوجه از نفقه وکسوه دادن وخدمات شاقه نفرمودن وبا کج خلقی ایشان
ساختن وبعبث اذیت بایشان نرسانیدن ونزد ایشان خوابیدن در هر چهار شب
یک شب وهر چهار ماه یکبار جماع کردن وسایر حقوقی که تفصیل در اخبار مذکور
است واگر متعدد باشند وعدل در قسمت وسایر امور نمودن وبا غلام و
کنیز مدارا کردن وتکالیف شاقه بایشان ننمودن وایشانرا گرسنه وبرهنه
نگذاشتن وامثال اینها وهمچنین رعایت حقوق سایر خدمه وملازمان وحق
همسایگان را رعایت کردن وگرسنه ایشانرا سیر کردن ومنع ماعون از ایشان
نکردن مانند قرض نان وخمیر مایه ونمک وامثال این ضرورتها را از ایشان دریغ
نداشتن وظروف وفروش در وقت حاجت بایشان دادن اکثر اینها داخل ماعون است
وحق تعالی میفرماید که وای و ویل از برای نماز کذارندگانیست که از نماز خود
غافلند آنها که در عبادت ریا میکنند ومنع میکنند ماعونرا واز حضرت صادق

علیه

علیه السلام منقولست که ماعون قرضیست که میدهی ومعروفیست که میکنی
ومتاع خانه خود را که بعاریت میدهی واز جمله ماعونست زکوة راوی گفت ما همسایها
داریم که هر گاه عاریه دهیم بایشان متاع را میشکنند وفاسد میکنند آنرا آیا بر ما
باکی هست که ندهیم بایشان حضرت فرمود که هر گاه چنین باشد باکی نیست که
ندهی واز جمله حقوق حق حیوانات است که در خانه نگاه میدارند واجبست که دواب
بآنها بدهند وزیاده از طاقت بار نکنند وبعبث نزنند وروایتی وارد شده است
که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که آنرا حبس کرد تا از گرسنگی وتشنگی
مرد وحقوق خانه واهل خانه بسیار است واکثر واجبست وبعضی اکتفا کردیم
وچون از خانه بیرون رود در معاشرت دوست ودشمن وکافر ومسلمان وآشنا
وبیگانه ومجالس وراه رفتن وغیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب
عشرت مذکور است از حقوق رحم ومصاحبان واصدقا وبرادران ایمانی وحق مسلم
بر مسلم وآداب سلوک با اهل ذمه وترک حسد وتکبر وعداوت وکینه مسلمانان وسخن
چینی میان ایشان وتجسس کردن عیوب ایشان وافشا کردن وتهمت زدن وافترا بستن (آنها)
بر ایشان وگمان بد بردن بایشان وتعصب کشیدن اهل شهر ومحله وقبیله بغیر
حق وتجبر وخیلا در پوشش ورفتار وگفتار ودلتنگ شدن وسفاهت وبیهوده
کردن ودشنام دادن وفحش گفتن وبی سبب شرعی کسیرا زدن وکج خلقی کردن
وبغی وظلم وافترا وافتخار بباطل وکبر وکراه کردن مردم وفتوی دادن بغیر علم و
اعانت ظالمان وموافقت ایشان در ظلم وراضی بودن بفعل ایشان وعلانیه مرتکب
محارم شدن وامثال اینها که بر هر یک تهدیدات وعقوبات عظیمه وارد شده است
ووجوب امر بمعروف ونهی از منکر وحب فی الله وبغض فی الله وغضب کردن از برای خدا
ومداهنه نکردن در دین خدا وامر کردن اهل واولاد خود بفعل طاعات وترک

معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و در جان امان ایشان کردن و تعهد
و امان ایشان نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور و حکام و امرای ظلمه کردن
و خود را بمهلکه نینداختن تا بخون نرسد و در کشتن تقیه نمیباشد و در بریدن
اعضا و کور کردن و امثال اینها اکثر را اند که اکر نکند کشته خواهد شد و باین
فعل آن شخص کشته نمیشود خلافست و کواهی ناحق از برای تقیه میتوان داد اکر
باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیکر
جایز است و در هر دو تا ممکن باشد باید توریه کند مثل انکه مال مؤمنی نزد
مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب کند او سوکند یاد کند که مال او نزد من نیست
و قصد کند که مالی که مستوجب باید داد نزد من نیست و تقیه در کفتن کلمه کفر نیز
جایز است چنانچه عمار رضی الله عنه کرد و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید
فرستاد و در سنت حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم جایز است و از بعضی از اخبار
ظاهر میشود که تقیه در بیزاری از ایشان نمیباشد و از بعضی ظاهر میشود که می باشد
و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان انکه تقیه نکند در ناسزا
کفتن با ایشان و کشتن را بر خود بکذارد چنانکه بعد از عمار کرد یا تقیه بکند چنانکه
عمار کرد و استغفار باید کرد بحق تعالی که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی
از روایات وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمیباشد
و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمیباشد و مشهور جواز است در همه و اخبار را
تاویلات کرده اند و اکر در امر منحصر باشد در اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث
بسیار بر عدم جواز وارد شده است خصوصا در شراب و مسئله در غایت اشکال
است و دروغ کفتن اکر مصلحت عظیمی باشد جایز است با توریه اکر ممکن باشد
و اکر مصلحت سهلی باشد مثل انکه شغلی دارد و نخواهد بیاید و او را صدا زنند میکوید

بکوید

بکویند در خانه نیست و موضع مخصوصیت قصد میکند خالی از اشکالی نیست
و اکر مصلحت شرعی باشد جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
که هر دروغی که هست از آن سؤال میکنند در قیامت مکر سه دروغ شخصی که
در جنک سخن بکوید که مراد او معنی دیکر باشد و خصم معنی دیکر توهم کند
یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و بغیر بهر یک غیر انچه دیکری
کفته است بکوید و کسی که وعده با اهل خود بکند و وفا بآن نکند و هم چنانکه
دروغ از برای اصلاح خوبست راستی که متضمن افساد میان مؤمنان باشد
جایز نیست کفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مکر
شرطی که در ضمن عقد لازمی شده باشد و روایات و اخبار دلالت میکنند بر عدم
جواز مکر انکه بعد از وعده ان شاء الله کفته باشد یا وفای بآن متضمن معصیت
بوده باشد و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد
نموده ام و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعتهاست مانند اکثر اهل
صوفیه و باید که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان هم
نشینی نکنند و استقصای واجبات و مناهی در این رساله ممکن نیست لیکن معلوم شد
که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست در کفتار و کردار خواه
در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و صنفی از خلق از زن و فرزند
و ممالیک و کافر و مسلمان و فاسق و ظالم و چنین نیست که مردم کمان کرده اند
که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است و محرمات منحصر در زنا و
اغلام و شراب و امثال اینها نیز آدمی باید همیشه متیقظ و آکاه باشد و متوجه
احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر کند و بداند موافق رضای الهیست بعمل
بیاورد و اکر غفلتی از او خطائی صادر شود متوجه تدارک و تلافی آن بشود

و توبه و انابه و استغفار نکند و این یکشعبه از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی
از آنها شد و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات
و ایقاعات همه داخل تکالیف الهیند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه یا مباح
و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یکرا بآن نحوی که هست باید بداند
و بآن عمل نماید لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید ای گروه تجار
اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت شوید بدرستی که تاجر فاجر است
و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند و حق بدهد و حق بگیرد زیرا که بیع و شرا
انواع دارند بعضی حلال‌اند و بعضی حرام و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت
و احکام بسیار متعلق بهریک از آنهاست کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام
آنها را حلال داند معاقبست و اکثر محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده
باشد معاقبست و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن
و صلح و ودیعه و عاریه و مضاربه و امثال اینها در همه حلال و حرام و احکام بسیار
میباشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق بفروج چند
و تکالیف عظیمه الهی متعلق است باینها و بمخالفت آنها در زنا و مقدمات آن می
افتد و ایضا احکام ممالیک و عتق و تدبیر و مکاتبه و احکام صید و ذبایح و حلال
و حرام خوردنی و آشامیدنی که آدمی از هر حال ضرور میشود و احکام مواریث
که اموال میت را حق تعالی بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجبست عمل
بآن احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر حق
متصرف شده است و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه عمر علیه اللعنه از روی
ضلالت و معاندت حق عول و تعصیب و سایر بدع را تا روز قیامت در میان
مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق و رمایه و قضا و شهادات و دیات و حدود و تعزیرات

همه

همه از جمله تکالیفند پس ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال
و حرام خداوند عالمیانست و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای آنها
نمیتوان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیه بود بر بعضی از آنها تا بدانند طالبان رجوع
کرده اطاعت و ورع کار دشوار آسان نیست و راه بندگی خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات
دشوار است و بغیر استعانت بجانب مقدس الهی میسر نمیشود و پیوسته آدمی بتوبه و انابه
محتاج است و مغرور باعمال ناقصه خود نباید شد حق تعالی میفرماید آنها که متقی و پرهیز
کارند هرگاه خیالی از خیالات شیطانی ایشانرا عارض شود متذکر و خبردار میشوند
پس ایشان مبصر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا صلوات الله علیهم اکد
و اشد است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه را در میان ایشان جاری کرده اند
و هر که مخالفت نماید بحدود و تعزیرات تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام
متعلق است بعلما و راویان اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم
السلام اند و بر همه خلق اطاعت ایشان در اجرای احکام الهی و مراسم نبوی ایشان و قبول
حکم ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که رد حکم ایشان
کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کند حکم خدا را رد کرده است و آن
در مرتبه شرک بخداست **مرصد دویم** در بیان وجوب توبه است و شرایط آن و گناهانی
که از آنها توبه باید کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **اول** بیان وجوب
توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب توبه از گناه
فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجبست یا از گناهانی که مکفر نشده
باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبایر صغایر مکفرات آیا با وجود مکفر
بودن توبه از آنها واجبست یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول
اقوی است اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابه و استغفار

باشد و نظر کند باحوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولی چنانها تضرع
واستغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول شده است و ایضا اثر گناه
عقوبات آخرت نیست بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب الهی دور میکرداند
و از استحقاق و الطاف خاصه الهی محروم میکرداند و سلب توفیق طاعات از ایشان میکند
و باعث استیلای شیطان و جرأت بر قبایح میکردد و ایضا سهل شمردن گناه موجب
اصرار میکردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای عظیمه
گردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کردهای شماست و
خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بترسید از گناهانی
که حقیر میشمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که آنها کدام است فرمود
که آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم
و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار
و توبه از آن نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هیچ چیز دل را فاسد نمی
گرداند مثل گناه بدرستی که مرتکب گناهی میکردد پیوسته در دل او اثر میکند تا دل
او را سرنگون میسازد که حق تعالی در آن هرگز نظر نکند و روی آن از خدا برگردد و متوجه
دنیای فانی گردد و ایضا فرموده که هیچ رگی نمیجهد و پایی بسنگ نمیاید و سری درد
نمیاید و بیماری عارض نمیشود مگر بسبب گناهی که آدمی میکند و انچه خدا عفو میکند بیشتر است
و ایضا فرموده که گناه آدمی را از روزی محروم میکرداند و فرموده که آدمی گناهی میکند
و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و فرموده که هیچ نعمتی خدا بکسی نمیدهد که از او
سلب کند مگر بگناهی که او میکند و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که هر بنده
مؤمنی در دل او نکته سفیدی و نوری از ایمان در دل او هست چون گناهی میکند نکته
سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاده میشود

تا انکه

تا انکه تمام آن سفیدی را میگیرد و آنرا میپوشاند باین حد رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی
بر نمیکردد و ایضا خلافست در انکه گناهیرا که از آن توبه کرده است آیا باز توبه از آن
واجبست یا نه خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما قایل شده اند که توبه همیشه واجب
است زیرا که ندامت بر فعل قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجبست و این سخن محل نظر است
زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر انکه بتوبه اول عقاب بالکلیه ساقط میشود و انکه
باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست و اینکه عزم بر گناه قبیح است
اگر گناه باشد تا بعمل نیاورد معفوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله
و ترک ندامت نیز ضروری نیست که از این باشد زیرا که غالبا از یکدیگر منفک نمیشوند و بر تقدیر
که عقابی بر آن مترتب شود دیگر توبه خواهد بود و علی ای حال در انکه استحقاق
عذاب بر اصل معصیت بر نمیکردد شکی نیست و ایشان نیز معلوم نیست باین قایل
باشند **دویم** خلافست میان متکلمین که آیا توبه از بعض صحیحست که از بعضی گناهان
توبه کند دون بعضی یا انکه میباید از همه گناهان توبه کند و توبه از بعضی دون بعضی
صحیح نیست خواجه نصیر رحمه الله و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند و علامه حلی
قدس سره و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه از بعض را صحیح میدانند و حق اینست و گرنه
لازم می آید که کافری که از کفر توبه کند و مسلمان شود و از دروغ گفتن توبه
نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد و ایضا خلاف کرده اند در صحت
توبه موقت مثل انکه توبه کند که یکسال گناهیرا نکند و حق اینست که صحیح نیست زیرا
که شرط است در توبه که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلافست که آیا توبه
از گناهان مجملا صحیحست یا میباید بتفصیل گناهانرا بشمارد و توبه کند و اقوی آنست
که مجمل کافیست خصوصا وقتی تفصیل بخاطر نداشته باشد **سیوم** در معنی توبه
است و شرایط آن بعضی گفته اند توبه پشیمانی از گناهانست از جهت که گناهست پس اگر کسی

شود و از شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست باید که در حال ترک
کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب آنرا در آینده که هرگز مرتکب آن نشود
و بعضی گفته اند این عزم لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و لهذا در احادیث بسیار وارد
شده است که کافیست ندم و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه
حاصل نمیشود مگر به سه چیز اول دانستن ضرر گناهان و اینکه آنها حجاب اند میان بنده
و محبوب او و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد پس هرگاه این را
و یقین بهم رساند حالت دیگر او را عارض میشود که متألم میشود از اینکه محبوب او از او
فوت شده است و تأسف میخورد از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی می
گویند و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را یکی متعلق است
بحال که ترک میکند گناهی را که از مرتکب آن بود و دوم متعلق است بآینده که تا آخر
عمر عود بآن گناه نکند و سوم تعلق دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان
کرد که قضا کند عباداتی را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید
پس این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد کردن این امور بترتیب
حاصل میشوند و گاه هست که بر مجموع اینها اسم توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت
تنها اطلاق میکنند معرفت را مقدمه آن میدانند و آن قصد را ثمره آن میدانند که بر آن
مترتب میشود و گاه هست که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند و چون توبه
نیز عبادتیست شرایط عبادات در آن معتبر است و عمده شرایط عبادات اخلاص است
پس باید که توبه از برای خدا باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت
و خلاصی از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض از توبه
تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلایل بر بطلان این مذهب بسیار است
و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند که اعلای درجات نیت نسبت با کثر خلق

اینست

اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بتمام خلق نیت را از این
دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی بدو روایت معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که هر که شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی او را
از رحیق بهشت بکام او برساند و حکمت این تفضلی باشد از حق تعالی در خصوص ترک
شراب هرچند توبه حقیقی نباشد چهاردهم بیان انواع گناهانیست که از آنها توبه می
کنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان آن
باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن
و عزم کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر باشد از حقوق خدا
یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجبست با توبه که اتیان بآن بکند و بنا باشد که مخیر
باشد میان آنکه اتیان بآن امر بکند و میان آنکه اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیه
خدا مانند بنده آزاد کردن در کفاره واجبست علاوه بر آن که اتیان بآن بکند
و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیر است میان آنکه اقرار بآن گناه
بکند نزد امام علیه السلام یا نایب او که حد خدا بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند
بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت شود حد بر او نخواهد بود
و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط میشود
یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط میشود و حق تعالی از آن
کریمتر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانچه بسند حسن از حمران منقول
است که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در
آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریمتر است از این و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام منقولست که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی
که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناه آمرزیده

گناهیست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم‌تر و کریم‌تر است که دو بار عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمیشود مظلمه بندگانست خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمیگذرد و گناه سیوم گناهیست که خدا بر خلق خود پوشیده است و توبه روزی او کرده است و از گناه خود میترسد و امید از پروردگار خود دارد ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او میترسیم مؤلف گوید که یا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرایط توبه است و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند نماز عید از برای آن توبه کافیست و اما حق الناس اگر مالی باشد واجبست که ذمه خود را بری کند از آن بقدر امکان و اگر صاحب حق بمیرد ورثه او در هر طبقه قایم مقام اویند پس اگر آن شخص خود یا وارثش یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را برساند بصاحب حق یا بوارثش یا بوارث وارثش بری الذمه میشود و اگر آن مال را ادا نکردند و بر ذمه او ماند تا روز قیامت خلافست که در قیامت طلب کننده او کی خواهد بود اکثر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانچه روایت صحیحی از حضرت صادق علیه السلم در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارثها طالب آن حق خواهد بود اگر چه بامام علیه السلم منتهی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود و اگر او و وارثش را نیابند باید که عازم باشد که هر گاه صاحب حق یا وارثش را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحبش بهم رسد و بتصدق راضی نباشد باز باو بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر گمراه کرده باشد باید که ارشاد بحق بکند و او را از آن اعتقاد باطل برگرداند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است که تا همه آنها که به بدعت او گمراه شده اند بر نگردانند توبه او مقبول نیست و اکثر حمل بر توبه

کامل

کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجبست که تسلیم نفس خود باولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پدر مقتول که من پدر تو را کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی از کسی بریده باشد نزد او یا وارث او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند و اگر حد باشد مثل فحش اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است باز باید که تمکین کند یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلافست که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند حقیقت از شخص ساقط نمیشود مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما و اکثر علما قایل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت و موجب عداوت و کینه میشود اگر مجملا ابرا ذمه از او تواند طلبید بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد والعیاذ بالله با زن شوهر کسی او نیز حق الناس در آن هست و حکم دارد و اگر غیبت کسی باشد اظهر چنین است و کلینی از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود آنست که استغفار کنی برای آنکه غیبتش کرده هر وقت که او را یاد کنی و حمل کرده اند این را بر آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است واجبست که عذر بخواهد از آنکه غیبتش کرده است اگر باو رسیده باشد و علامه رحمه الله در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص رسیده است باید که عذر از او بطلبد زیرا که ضرر و غم را باو رسانیده است باید تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او طلبیدن زیرا که ملالی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است که پشیمان شود از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که اگر غیبت کسی کرده شده و رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه از او حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است

کرده

طلب آمرزش کن از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفارهٔ غیبت دو
حدیث وارد شده است یکی آنکه کفارهٔ غیبت آنست که استغفار کنی از برای او
و دیگری آنکه اگر از هر کس نزد او مظلمه بوده باشد در عرض او یا مال او باید که از او حلیت
طلبد پیش از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند و بصاحب
حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او بیفزایند
و در جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد
یا آنکه دسترس باو نرسد که از او حلیت طلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو
رسیده باشد و دسترس باو رسد تکمله خلافست در آنکه آیا این امور شرطست
در تحقق توبه یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق میشود و اینها
واجبات دیگرند مشهور میان علما قول آخر است که شرط نیستند بلکه از مکملات
توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک اینها معاقب خواهد
بود و از بعضی از اخبار مستفاد میشود که شرط باشد و این احوطست تتمیم در بیان
وقت توبه است و خلافی نیست در آنکه توبه واجب فوریست و بتاخیر آن آثم میگردد
زیرا که گناهان بمنزلهٔ سموم قاتله اند هم چنانکه واجبست بر کسی که زهری خورده
باشد مبادرت نماید بمعالجهٔ آن تا او را هلاک نکند هم چنین واجبست بر کسی
که گناه کند که مبادرت نماید بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه
گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای
تاخیر توبه از این دو گناه برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفهٔ شطرنج بالا میرود
تا آنکه در قدر یکساعت اگر بشصت دقیقه قسمت کنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان
ماهر از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه میتوان کرد اگر
بر ثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمیتواند کرد چرا

انکه

انکه روز و ماه و سال را برابر اینها قسمت کنیم انکه گناهان غیر متناهی را باین نسبت
کنیم پس معلوم شد که هم چنانکه نعمتهای الهی را احصا نمیتوان کرد گناهان و
تقصیرات بنده را نیز احصا نمیتوان کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که
تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی بوقت دیگر میاندازد او مردد است میان
دو خطر عظیم که اگر از یکی سالم بماند مشکل است که از دیگری سالم گردد اول
آنکه اجل گریبان او را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه مسدود گردد
و برسد وقت آنکه حق تعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی و
حایل شوند میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت بکند و هر چند مبالغه
کند و باو گویند وقت مهلت گذشت دیگر ترا مهلتی نیست چنانچه حق تعالی فرموده
است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا چرا تاخیر نکردی
مرا تا اجل نزدیکی بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی
که پرده از پیش دیدهٔ او برداشته شود میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز
که عذر از پروردگار خود بخواهم و توبه کنم و توشهٔ عمل صالح بجهت خود بردارم ملک موت
گوید روزهای عمر تو تمام شده است و روزی نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن
گوید ساعتها نیز تمام شده است پس در توبه را بر روی او ببندند و غرغره در حلق
پیدا شود و جرعهای یاس و حسرت و ناامیدی بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا
باشد که در این اهوال و اضطرابات احوال شیطان ایمانش را نیز بغارت ببرد نعوذ
بالله من ذلک و خطر دویم آنست که ظلمتهای معاصی بر دل او متراکم و مجتمع گردد
و بمرتبهٔ طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیت که آدمی میکند تیرگی
در دل او بهم میرسد هم چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون
ظلمت گناهان جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را اگر در آینه بدمند چرک

میگردد و چون مدتی بر این حالت بماند و آثار اجل ظاهر شد در مرض موت و میرود که آنرا
فاسد میگرداند که دیگر قابل صلاح نیست هم چنین دل آدمی چون از گناه بسیار در آن
بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه صلاح نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد از آن قابل علاج
نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این دلرا قلب مطبوع و
منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب مذکور شد تا آنکه بجایی
میرسد که اوامر شریعت در نظرش سهل میشود و دلش از قبول احکام الهی نفرت میکند
و ایمانش زایل میگردد اعاذنا الله و سایر المؤمنین من ذلک و بدانکه آخر وقت قبول
توبه وقتیست که جزم بمردن بهمرساند و معاینه امور آخرت بکند بآنکه ملائکه را
ببیند یا جای خود را در بهشت یا جهنم باو بنمایند یا رسول خدا و ائمه هدی صلوات
الله علیهم را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت جماعت
که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه
برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر میشود میگوید
من توبه کردم الحال و نه آنها که میمیرند بر حالت کفر ایشانرا مهیا کرده ایم از برای
ایشان عذابی درد آورنده و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مراد بحضور
موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند که خدا توبه بنده را قبول میکند مادام که غرغره نکند یعنی روح بحلقش
برسد و غرغره در حلقش ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند
رحیم نسبت ببندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع
روح بانگشت پا و بتدریج و تانی بالا آید تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق برسد
تا آنکه در این مهلت و مدت تواند روی دل را بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت
و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند و توبه اش مقبول باشد

وازمردم

و از مردم خلوت طلبد و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند یاد خدا و ذکر حق تعالی
بر زبان او باشد و عاقبتش نیکو گردد و خلاف کرده اند متکلمین در آنکه اگر عزم بر عدم
عود بسوی گناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه نداشته باشد مثل
آنکه کسی زنا کرده بعد از آن ذکر او را ببرند پس توبه کرد و عزم کرد که دیگر عود
بزنا نکند اگر قدرت بر زنا بهم رساند آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر گفته اند
مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست و بی وجه است و هم چنین اگر مرض
مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند خلافست در قبول توبه او و مشهور
آنست که توبه او مقبولست و از بعضی از آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر میشود که
بعد از نزول عذاب توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون
تا وقتی که دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که
ایمان آورده اند باو بنی اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان میآوری که عذاب را دیدی
و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از فساد کنندگان در زمین و باز فرموده
است که چرا نبوده اند اهل قریه که ایمان بیاورند پس نفع دهد ایشانرا ایمان ایشان
مگر قوم یونس چون ایمان آوردند پیش از نازل شدن عذاب کشودیم و برداشتیم
از ایشان عذاب خوار کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشانرا
تا اجل مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت
امام رضا علیه السلام سؤال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را و حال آنکه
ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود که از برای آنکه ایمان او در وقتی
بود که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است
که در گذشتگان و آیندگان حق تعالی فرموده است فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا
بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا ...

پس چون دیدند عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخدا تنها و کافر شدیم بآنها که
با خدا شریک میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب
ما را و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیبخشد نفسی را
ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان خود عمل خیری را و هم
چنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان کرد پس باو گفتند که الآن ایمان
می آوری که فایده ندارد و داشتی ایمان نیاوردی و نافرمانی کردی و افساد می کردی
در زمین بدعوای خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضا
از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده است که البته در زمین امامی و حجتی
از خدا می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند و منقطع
نمیشود حجت از زمین مگر چهل روز پیش از روز قیامت که حجت از زمین برداشته
میشود و درهای توبه بسته میشود و نفع نمیبخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده
باشد و آن گروه بدترین خلق خدا خواهند بود و ایشانند آنها که قیامت بر
ایشان قایم میشود و در تفسیر امام علیه السلم مذکور است که اعرابی آمد بخدمت
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول
میشود حضرت فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمیشود تا
طلوع کند آفتاب از طرف مغرب و بعض آیات که پروردگار فرموده است که ایمان
بعد از آن نفع نمیکند اینست که آفتاب از مغرب طلوع کند مؤلف گوید در بیان انواع
توبه است و اقل مراتب توبه آنست که دانستی که پشیمان شود از گذشته و عزم کند
بر عدم عود در آینده و بالاتر میرود تا بحدی که درجه پیغمبران و صدیقان است چنانکه
در نهج البلاغه روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر المؤمنین علیه
السلم گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت بعزای تو نشیند میدانی استغفار

چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمیست که بر شش معنی واقع میشود اول
پشیمانی از گذشته است دوم عزم بر آنکه هرگز عود بآن نکنی سیوم آنکه ادا کنی
بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر تو
نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده
حق آنرا ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که در بدن تو از حرام روئیده
آنرا بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان
آنها بروید ششم آنکه بچشانی ببدن خود الم طاعت را آنقدر که باو چشانیده حلاوت
معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند از آن مانند کسیست که استهزا کند
و کلینی و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلم روایت کرده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگ
بیکسال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یکسال بسیار است بسا باشد که تو
میکند آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیکماه خدا قبول توبه او را پس فرمود یکماه بسیار
هر که توبه کند پیش از مرگش بیکهفته خدا توبه او را قبول کند پس فرمود که یک
روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند خدا توبه
او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند و استدلال کرده اند
بآنکه نسخ پیش از فعل جایز است و گمان فقیر آنست که این اشاره است باختلاف
مراتب توبه و آنکه توبه کامل آنست که اقلا پیش از مرگ توبه کند و در یکسال تدارک
ما فات و اصلاح احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یکماه و همچنین تا آنکه در آخر
اقل مراتب اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه
السلم روایت شده است که توبه ریسمانیست که خدا برای بندگان آویخته است

و وسیله ایست میان خدا و بنده و حجابات ظلمت و ناخوشیهای بدی را انهدام وقت
و توبه در همه احوال و هر مرتبه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اخطرات
سر و تشویش خاطرات از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان یعنی اولیا
از نفس کشیدن بغیر یاد خدا است و توبه اولیا و دوستان خدا از خطورهای تحکم
است و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علتی در اصل توبه
ایشان و منتهای آن است و شرحش بطول می‌انجامد اما توبه عوام آنست که با اطر خود را
بآنحضرت بسوزند و پیوسته معترف بجنایات خود باشد و ندامت بر گذشته عمیقه
داشته باشد و بر بقیه عمر خود خایف و ترسان باشد و گناه خود را اصغیر نشمارد
که موجب کسل و سستی او گردد و پیوسته گریان و متاسف باشد بر آنچه فوت شده است
از او از طاعت خدا و صبر کند نفس خود را از شهوات و استغاثه کند بسوی خدا که
او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه دارد او را از عود بسوی گناهان گذشته و نفس
سرکش خود را هموار و رهوار کند در میدان عبادت و آنچه از عبادات از او فوت
شده است قضا کند و مظالم مردم را با ایشان رد کند و از مصاحبان بد دوری
اختیار کند و شبها را بعبادت بیدار باشد و روزها بیشتر تشنه باشد و پیوسته
در فکر عاقبت خود باشد و از خدای جل و علا یاری بجوید و سؤال کند که او را
مستقیم بر جاده حق بدارد در شدت و رخا و ثابت بماند نزد محنت و بلا تا آنکه
از درجه توابین نیفتد زیرا که توبه موجب پاک شدن از لوث گناهان و موجب
زیادتی اعمال او و رفعت درجات و محبت حق تعالی میشود که خدا میفرماید انّ الله ثواب
که ذات گفته و میفرماید دروغ گویانرا و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول
که توبه کننده هرگاه اثر توبه بر او ظاهر نگردد او تایب نیست باید که خصمان را راضی کند
و نمازها را قضا کند و تواضع و فروتنی کند در میان خلق و نفس خود را از شهوتها

باز

باز دارد و کودن خود را باریک کند به بسیاری روزه روزها و رنگ خود را زرد
کند بعبادت و بیداری شب و شکم خود را لاغر کند بکم خوردن طعام و پشت خود را
خم کند از ترس آتش جهنم و استخوانهای خود را بگدازد از شوق بهشت و دلش نرم گردد
از ترس ملک الموت و پوستش خشک شود بر بدنش بتفکر در اجل اینست توبه و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که میدانید کیست تایب گفتند نه حضرت فرمود
کسی که توبه کند و خصمان را راضی نکند تایب نیست کسی که توبه کند و عبادت را زیاد
نکند تایب نیست کسی که توبه کند و لباس خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه
کند و رفیقان خود را تغییر ندهد تایب نیست و کسی که توبه کند و مجلس خود را و طعام
خود را تغییر ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و فراش خود را و بالش خود را تغییر
ندهد تایب نیست کسی که توبه کند و خلق خود را و نیت خود را تغییر ندهد تایب نیست
کسی که توبه کند و دل خود را گشاده و کف خود را فراخ نکرده باشد تایب نیست کسی که توبه
کند و آرزوهای خود را کوتاه نکرده باشد و زبان خود را از لغو نگاه نداشته او تایب نیست کسی
که توبه کند و زیاده از قوت خود را با آخرت نفرستد تایب نیست هرگاه این خصلتها مستقیم
باشد او توبه کار است و توبه او مقبول است حق تعالی فرموده است ای گروهی که ایمان آورده
اید توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح و خلاف کرده اند در معنی توبه نصوح از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که توبه نصوح آنست که باطن آدمی مثل ظاهر او باشد و بهتر و در روایت
دیگر فرموده که آنست که توبه کند و عزم داشته باشد که هرگز مرتکب آن گناه نشود و در
روایت دیگر فرموده که آن توبه ایست که بعد از آن عود در گناه نکند راوی گفت کدام
یک از ما عود نمیکنیم حضرت فرمود که خدا دوست میدارد از بندگان کسی را که او را
فتنها عارض شود و گناه کند و بعد از آن توبه کند و کلینی بسند صحیح از حضرت باقر علیه
السلام روایت کرده است که گناهان مؤمن هرگاه توبه کرد آمرزیده است پس بعد از توبه

کار را از سر گیرد و این مخصوص اهل ایمانست راوی گفت که بعد از توبه و استغفار باز
عود کرده در گناه و باز توبه کرده چونست فرمود که آن داری که مؤمن پشیمان شود بر گناه
خود و استغفار کند از آن گناه و توبه کند خدا توبه او را قبول میکند راوی گفت که
مکرر گناه کند و توبه کند و استغفار کند باز آمرزیده میشود حضرت فرمود هر چند
عود کند مؤمن با استغفار و توبه خدا عود میکند برو با آمرزش و خدا آمرزنده و رحیم
قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که نا امید مکن مؤمنان را از رحمت
خدا و بعضی گفته اند توبه نصوح توبه ایست که صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که
عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل
او را بعمل بیاورند و بعضی گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته
اند که توبه ایست که در نیت خواهش سهو او را از دل زایل کرده اند و ظلمت گناهان را که
در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که اثر گناه نه محض استحقاق
عقابست که بر پشیمانی بر طرف شود بلکه دل آدمی را تیره میگرداند و روح ایمان را
مکدر میسازد و ملائکه رحمت را از اینکس متنفر میگرداند و آدمی را از رحمات خاصه
سبحانی محروم میگرداند و اگر دزدی بخانه در آید و مدتها آنخانه را بتصرف خود
متصرف باشد یا مستی برای معموری داخل شود و صاحبخانه در خواب باشد یا در مهم
مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض اینکه آن دزد یا آن مست
یا آن دشمن را از خانه بدر کند خانه آبادانی بدر نمیآید تا مدتها در مقام اصلاح
و تعمیر آن بر نیاید و خرابیها را باصلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض
نگیرد بحال اولی بر نمیگردد و هم چنین دزد شهوات نفسانی و دشمنی مانند شیطان
و مستی مثل خواهش گناهان هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشند و مانع ایمان
و اعمال صالحه را بیابند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحبخانه بجبر و در

غفلت باشد چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه
بغارت رفته و ظروف و آلات شکسته و خانهای مزین بدود معاصی تیره گردیده
بمحض اینکه نادم و پشیمان گردد و بتیر و نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغفار
بجای غفلت و دزدها دیگر را از خانه بیرون کند و او در بیرون خانه در کمین نشیند
و منتظر فرصت باشد کی بخانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدتهای مدید
سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را عوض بگیرد
و تیرگیهای معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنه های شیطان را از حرم
ایمان مسدود گرداند آنوقت شاید بحال اولی توانند برگردید بلکه بهتر از اول
تواند شد گر نظر کنی باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان دین اند از برای ارتکاب یک ترک
یا ترک اولی چه تدارکها کرده اند حضرت آدم علیه السلام سیصد سال گریست
تا آنکه در روی مبارکش دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول گردید حضرت
داود علیه السلام آنقدر میگریست که گیاه از آب دیده اش میروئید و آه آتشبار
میکشید که آن گیاه میسوخت توبه کامل اینست و در این مقام سخن بسیار داشت
و این رساله محل ذکر آنها نیست هفتم در بیان وجوب قبول توبه است خلافی نیست میان
علمای اسلام در آنکه ساقط میشود عقاب بتوبه و خلاف در آنکه آیا عقلاً بر
خدا واجبست حتی آنکه اگر بعد از توبه عقاب کند ظلم کرده خواهد بود یا آنکه
تفضلیست که حق تعالی بکرم خود کرده است و رحمتیست که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین
امت کرده است و الحال بمقتضای وعده بر حق تعالی واجبست که عمل بوعده خود نماید
معتزله باول قایل شده اند و اشاعره بثانی قایلند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه
حلی رحمة الله علیهم و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قایل شده اند و خواجه نصیر الدین علیه
الرحمه در تجرید در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است حق آنست

که قبول توبه عقلاً مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست بر این امت که بمحض ندامت و
عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را بیامرزند و در امم سابقه نیز چنین بوده چنانکه
در عبادت عجل تا چندین هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول
نشد و نقل کرده اند که تا عضوی را که بآن گناه کرده اند نمی بریدند توبه ایشان مقبول
نمیشد و در صحیفهٔ کامله حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه میفرمایند که حمد
میکنم خداوندی را که دلالت کرد ما را بر توبه که نمیشناختیم آنرا مگر از فضل او که اگر
نشناسیم بجز از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان
او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت و
طریقهٔ خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر فرموده است
یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و آنقدر فغان و ناله کنم که صدای
من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره شود پاهای من و رکوع کنم از برای
تو تا فقرات پشت من از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بریزد و خاک
زمین را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد
کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق آسمان
از شرم تو مستوجب نشوم با این اعمال محو یک گناه از گناهان خود را و اگر مرا خواهی
آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق
عفو تو کردم پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن
خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی که ترا کردم آتش جهنم
بود و ایضاً مبین در ادعیه و اخبار بسیار است **هشتم** در بیان امور است که حق
تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید و وعدهٔ عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است
اول وسوسه و حدیث نفس است که اختیار آدمی نباشد چنانکه کلینی رحمه الله از محمد بن

حمران

حمران روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدم از وسوسه هر چند
بسیار شود حضرت فرمود در آن گناهی نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله
و بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با نحضرت عرض کرد که در دل
امر عظیمی می آید حضرت فرمود بگو لا اله الا الله جمیل گفت هر وقت امری چنین ب
خاطرم خطور کرد و لا اله الا الله گفتم برطرف شد و ایضاً بسند معتبر از حمران
روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلم که مردی آمد بنزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و گفت یا رسول الله من منافق شدم حضرت فرمود که بخدا سوگند که
منافق نشده اگر منافق شده بودی بنزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان دارم که
دشمن حاضر یعنی شیطان آمده است بنزد تو و از تو پرسیده است که کی ترا خلق کرده
است تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس تو گفته است که کی خدا را خلق کرده
است آنمرد گفت آری بحق آنخداوندی که ترا بحق فرستاده است چنین بود حضرت
فرمود که شیطان بنزد شما آمد از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد از این
راه آمده است که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هر که را این حالت رو
دهد خدا را بیگانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق
علیه السلم همین حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود ای والله که این محض ایمانست و ایضاً بسند صحیح از علی بن مهزیار
روایت کرده است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلم نوشت و
شکایت کرد از چیزها که در خاطر او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند
که اگر خدا خواهد ترا بر حق ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو
نمیدهد پس نوشتند که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا از امری چند که
در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند با

با ایشان اراده یاوره کند اجابت بسوی ایشان از تکلم بآن نکنند حضرت فرمود
که آیا این حالت را در نفس خود می یابید گفتند بلی حضرت فرمود که بحق آن خداوندی
که جان من در قبضهٔ قدرت او است این صریح و خالص ایمانست پس چون چنین امری
در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنّا بالله و رسوله و لا حول و لا قوّة الّا بالله
یعنی ایمان آورده ایم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و قوتی بر طاعات نیست مگر
بخدا مولف گوید در آنکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند اول آنست
که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آنست که از
خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و میترسی که هلاک
شده باشی از محض ایمانست اگر مومن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بدتر از
این در خاطر تو دوم آنکه این از محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خاطر
میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سیوم
آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شما را
بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس سبب این حالت محض
ایمانست و معنی اول که از امام علیه السلام منقولست ظاهرترین معانیست و در
توحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند اول آنکه مبادا امر او در
این حالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه باین کلمهٔ طیبه از دنیا برود
دوم آنکه نفی میکند این را از خاطر او افتادهات از آنکه الله را اله دیگر باشد
و تصریح میکند بآنکه الهی جز او نیست سیوم آنکه این کلمهٔ طیبه شیطان را میراند
و دفع وسوسهٔ او از گویندهٔ آن میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را
آنکه افادهٔ آن میکند که سلسلهٔ ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد
آنکه کسی که متصف بصفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمیتواند بود دوم

معصیتی است

معصیتی است که آدمی آنرا اراده کند و بعمل بیاورد حق تعالی بفضل خود آنرا عفو
میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت
کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من
شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار
ده که از شر آن نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار
دادم این را که هر که از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمیشود و اگر بعمل
آورد یک گناه نوشته میشود و هر که قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای
او نوشته میشود و اگر بعمل آورد ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا
زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفاری بکند
گناه او را میآمرزم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان
کردهام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است و بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که چهار خصلت حق تعالی مقرر فرموده است که کسی که با
وجود اینها مستحق عذاب میشود بدبخت و محروم است و آن خصلتها اینهاست
کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد و اگر بعمل نیاورد بنیت نیک او خدا یک
حسنه برای او می نویسد و اگر بعمل آورد ده حسنه خدا از برای او مینویسد و اگر
قصد کند که سیئه را بعمل آورد اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمیشود و اگر
بکند هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملکی که نویسندهٔ حسنات و در جانب
راست او است میگوید بملکی که نویسندهٔ سیئات و در جانب چپ او است تعجیل
مکن در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی
میفرماید بدرستی که حسنات بر طرف میکنند گناهان را یا شاید استغفاری بکند
اگر بگوید استغفر الله الّذی لا اله الّا هو عالم الغیب و الشّهادة العزیز الحکیم

الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و التواب الیه بر او گناهی نوشته نمیشود و اگر
هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری بعمل نیاورد صاحب حسنات
بصاحب سیئات میگوید که بنویس گناه را بر این شقی محروم مولف گوید که شاید مطلق
استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار باعتبار آنکه اکمل افرادست مذکور
شده باشد و ایضا بسند معتبر از امامزاده عبد الله روایت کرده است که از
پدر بزرگوار خود امام موسی علیه السلام سؤال کرد که دو ملک که در جانب راست
و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بفعل بد یا بفعل نیکو که بنده اراده فعل
آنها مینماید حضرت فرمود که بوی کنیف که محل فضله است و بوی چیزهای خوش
بو مثل یکدیگر است گفت نه فرمود که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو
بیرون میاید ملک دست راست بملک دست چپ میگوید که باش تو را با او کاری نیست
قصد حسنه کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهان او مداد او
پس از برای او مینویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بد بو بیرون میاید پس ملک
دست چپ بملک دست راست میگوید باش قصد گناهی کرد پس اگر آنرا بجا آورد
زبانش قلم اوست و آب دهانش مداد اوست پس بر او مینویسد و بدانکه حق تعالی
فرموده است ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء
و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در نفسهای شما
یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را بآن خدا پس میامرزد از برای هر که میخواهد
و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب
ظاهر منافات با احادیثی که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند
بر آنکه هرچه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد
میامرزد و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسها و اراده گناه هست

وممکن است

وممکنست باین روش جمع کنیم که عفو از آنها مخصوص شیعیانست و مراد بمن یشاء شیعه
است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مؤاخذه میکند اگرچه باز موافق
قواعد عدلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که بعموم اینها شامل خطوراتی هست که اختیاری
آدمی نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است
بقول حق تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب حدیث ضعیفی است نقل
کرده اند و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد
جایز نیست و قبیح است عقلا پس چون میتواند بود که حق تعالی تکلیف کند و بعد
از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی بآن متعلق تواند شد
از اعتقادات و ارادات و امور دیگر چند که از نماسورات است و اما آنچه داخل
در تکلیف نیست از وسوسها که بی اختیار آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل
عقل و بگفته حضرت رسول صلی الله علیه و آله که عفو کرده اند از این امت از
آنچه فراموش کنند و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خطور
میکند از معاصی خدا بر آن مؤاخذه نمیکند و مؤاخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی
بر آن و عقد قلب خود بر آن میکند یا آنکه میتواند خود را از آن نگاه دارد بر
آن از جمله افعال قلبست و خدا جزا میدهد او را بر آن چنانکه جزا میدهد بر افعال
جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز نکرده است
بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بر آن عزم جزای اصل طاعت میدهد چنانکه
در اخبار آمده است که کسی که انتظار نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد
مادام که انتظار میکشد و این از لطایف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ
رحمه الله و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مؤاخذه بر افعال قلوب قول حق تعالی است
و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا

یعنی پیروی مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها
سؤال کرده میشوند و باز فرموده است که کتمان مکنید گواهی را و هر که کتمان کند
آنرا گناه کار است دل او و باز فرموده است که مؤاخذه نمیکند شما را خدا بسوگندهای
لغو که بر زبان شما جاری شود ولیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه عقد دل بر آن کرده
اید و در جای دیگر فرموده است ولیکن مؤاخذه میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای
شما پس از این آیات و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مؤاخذه میباشد و باز فرموده است
وَمَن یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت داده است
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که اشاره بدل نمود و فرمود
تقوی و پرهیزکاری در اینجاست و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند
که امور قبیحه فاش شود در مؤمنان و محبت کار دل است و ایضا کفر و شرک و حسد و بغض
و کینه و امثال اینها که وعید عذاب و عقاب بر آنها شده است از افعال قلوب است پس چون
میتواند بود که مؤاخذه بر آنها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار
گفته اند و تحقیقش آنست که افعال قلوب بر چند قسم است اول آنست که محض خطور
بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد و آن قسم اولست که مذکور شد و خلافی
نیست در آنکه بر آن عقابی مترتب نمیشود و محل تکلیف نیست دوم میل شهوت و خواهش
معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود و غالب اوقات او نیز نسبت بعامه خلق
اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا یا لواطه میکند و بی اختیار خواهشی در نفس او بهم
میرسد اما اراده بفعل آن ندارد یا نظر میکند بپسر مقبولی بدون قصد و عاشق
میشود اما اراده معصیتی ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست هذا
وارد شده است که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او بیفتد
و نظر ثانی بر تست بآنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند یا آن نظر را از روی

خواهش مستمر بدارد و اگر مبدأ عشق اختیاری باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند
در آخر بی اختیار باشد هم چنانکه در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردند از عشق حضرت فرمود که دلهای چند که از یاد خدا خالی شده اند حق تعالی
محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سوم آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت
قلب باعتبار تلوث بشهوات و غفلت از عقوبات نفع عاجلی در آن فعل تصور میکند و حکم
میکند که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود و قوی میشود تا بحد
عزم میرسد و حیا و خوف و سوی مانع او از فعل نمیگردد و حصول عزم گاه هست بعد
از ترددات و تفکرات بسیار میباشد و بعد از عزم و مجزوم گردیدن اراده باز
ممکنست که فعل بعمل نیاید بآنکه بعد از عزم پشیمان شود یا غافل شود یا عایقی بهم رسد
که آن فعل بر او متعذر شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس
که اختیاری نیست عقابی نمیباشد و اما حکم عقل تمام اختیار آنست که بر آن نیز عقابی
نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقبست و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست
و اگر اراده عزم بر فعل حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد از برای عایقی و مانعی باز ظاهر
اخبار بسیار آنست که او را مؤاخذه بر آن عزم نیست و بعضی از علما بتفصیل قایل شده اند
که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا ترک فعل کند و نادم شود از آن قصدی
که کرده بود حسنه از برای او نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است
و اگر ترک فعل از برای علتی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد بلکه گناه بر او نوشته میشود
و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند بروایتی که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون بنده اراده معصیت کند ملکه گویند
پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی بکند حق تعالی فرماید اگر بنده را بفعل آورد
بر او بنویسید بمثل آن و اگر ترک کند حسنه بنویسید بر او اگر ترک نکرده است مگر از برای

من وانصا از آن حضرت روایت کرده اند که محشور میشوند مردم مگر بر نیات خود
و گفته اند ما مبتلا شدیم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد یا زنا
بکند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت خود محشور میشود و دلیل قاطع
در این باب آنست که حضرت رسول فرموده که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند
قاتل و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله مقتول چرا در جهنم است فرمود بجهت
آنکه اراده قتل دیگری کرده است مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است
و معارضه با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکنست که نیت
حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا باشد نه سیئه
نوشته شود و نه حسنه و حدیث دویم مجمل است و صریح نیست و مثالی که گفته است
اول نخزانت و ممنوع است و حدیث سیوم ممکنست که مراد از اراده با آن افعال باشد
از شمشیر کشیدن و در برابر او ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و آنها که قائل
شده اند که معاقب میشود میگویند بر عزم معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر بفعل ستیه
آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب از عقاید باطله
و شک در اصول عقاید و در آن شکی نیست که با آنها معاقبند بجهت اخلاق ذمیمه
مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان و ظن بد با ایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت
میدانند هر چند اظهار نکنند و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار
اینها معصیتست نه اصل اینها و این انسبست بشریعت سمحه سهله و عدم حرج در دین
و ظاهر آنست که عدم مؤاخذه بر اراده معصیت مخصوص مؤمنان باشد پس منافات
ندارد با حدیثی که وارد شده است که اهل جهنم برای این در جهنم مخلدند که نیت ایشان
در دنیا این بوده است که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت
خدا بکنند و جوابهای دیگر نیز میتوان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و متکلمین

آنست

آنست که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده
و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیتها را باجتناب کبایر حق تعالی
آنها را می آمرزد پس اینجا خواجه نصیر رحمه الله در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح
منافات با عفو ندارد و در کلام ابو الصلاح علیه الرحمه مثل این گذشت و سید مرتضی
رضی الله عنه در تأویل قول حق تعالی اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما
گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرد نه آنکه عزم بر آن کردند
بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیتست و جماعتی تجاوز از حد کرده
اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس
سره در قواعد گفته است تأثیر نمیکند نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که
مرتکب آن نشود و آن از جمله چیزهاییست که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی
عفو از آنها کرده است پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را که معصیت
میداند پس ملاحظه میشود اگر ظاهر شود اینکه آن بیتاب میکند محل نظر است از این جهت که مصادف
معصیت نشده است پس بمنزله آنست که نیت معصیت کرده باشد و بس و نیت معصیت
بدون فعل آن مؤاخذه نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه هتک حرمت شرع
کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از اصحاب ما گفته اند که
اگر مباحی را بیاشامد بخیال آنکه آشامیدن شراب مسکر و شبیه بآن فعل حرام کرده خواهد
بود و شاید از برای محض نیت نباشد بلکه انضمام فعل جوارح دخل داشته باشد و صورت
امر دیگر هست که محل نظر است اول آنکه زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان
کند که زن اجنبیه است و با او جماع کند و بعد از آن معلوم شود که زوجه او یا کنیز او
بوده است دویم آنست که زوجه خود را وطی کند و گمان کند که حائض است پس ظاهر شود
که طاهر است سیوم آنکه طعامی را از دست دیگری بگیرد و بداند که مال اوست و بعید

بگیرد و بخورد نیز ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه گوسفندی را ذبح کند بقصد
عدوان نیز ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که مهدور
الدم است نیز ظاهر شود که خونش هدر بوده است تا اینجا کلام شهید رحمه الله است و شیخ
بهاء الدین رحمه الله علیه گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند آنرا که نماز
کند در جامه بگمان آنکه حریر است یا مغصوب و غافل بحکم بوده باشد که نماز در آن
باطل است پس بعد از نماز معلوم شود که ممزوج و قصب است یا مباح است و تردد کرده
است در آنکه نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که تردد در نیت در آنکه
نمازش باطل است بلی صحت نماز نزد کسی میتواند بود که نهی در عبادت را مستلزم
فساد ندانند سیوم در بیان امور یست که حق تعالی بر آنها مؤاخذه نمیفرماید بسبب
بسیار صحیح [illegible] از طرق عامه و خاصه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول
است که حق تعالی برداشته است از امت من نه چیز را اول خطا یعنی امری که در
اختیار و بغفلت از او صادر شود مثل آنکه اراده کرد که تیری بجانب آهوئی بیندازد
بر آدمی خورد و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرعی
در حکمی بکند و بذل جهد خود در آن کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطائی
که طبیب در معالجه بیماری بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی
بر فاعل اینها نیست اما مؤاخذه دنیوی در بعضی هست و در اول دیت لازم می شود
بر عاقله و هم چنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او نیست بلکه دیت لازم میشود
در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال است بنابر مشهور و در طبیب بعضی
گفته اند مطلقا ضامن دیت است در مال خود و بعضی گفته اند اگر آن کسی که معالجه
او میکند ابرای ذمت او بکند ضمان از او ساقط میشود دوم فراموشی است یعنی
عقابی نیست بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هرچند اگر ترک

رکن

رکن کند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز بایدش کرد و در ترک بعضی از افعال
یا فعل بعضی سجده سهو لازم شود سیوم آنچه ندانند و ظاهر آنست که جاهل مطلقا
معذور باشد و آیات و اخبار بسیار بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد ثابت
است که لازم میتوان کرد خواه جهل مسئله باشد یا جهل مورد حکم اما اکثر علما در موارد
خاصه باین قایل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد بنجاست جامه یا بدن یا موضع
سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او واجب نیست و هم چنین
کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن نماز کند یا کسی که جاهل باشد
بوجوب جهر و اخفات در مواضع آنها ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور
شد و امثال اینها که در مواضع خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مؤاخذه و عقاب
باشد اگر تقصیر در تفحص نکرده باشد ظاهر شمول است در جمیع احکام و ادله عقلیه
بسیار بر این دلالت دارد چهارم چیزی که طاقت آن نداشته باشند چنانکه حق تعالی
فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما بار مکن بر ما
چیزی را که طاقتی نیست ما را بآن بعضی گفته اند مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند
بر خدا ممتنع است و محال است که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد
و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل میشد و حق تعالی
ببرکت حضرت رسالت از این امت برداشته است و اظهر آنست که مراد تکالیف شاقه است
که در امم سابقه بود و در این امت حق تعالی تخفیف داده و آسان کرده است و در
احادیث ظاهر این معنی مراد باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشند بآن و اضطرار
از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتی که خوف هلاک باشد و آشامیدن
آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب در وقتی که لقمه در گلو گیر مانده باشد
و مانعی دیگر حاضر نباشد و تداوی بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا

بر مشهور میان علما و اخبار بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام مثل
شراب حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر
بچشم بکشد حق تعالی میلی از آتش بچشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است
که حق تعالی در هیچ حرامی دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما تداوی بمسکر را
مطلقا جایز نمیدانند بلکه سایر محرمات تناول و اشربه جایز است خواه از قبیل خوردنی باشد
یا از قبیل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد سازد یا دیگری او را مجروح کرده باشد
در ماه رمضان و مضطر شود بسوی افطار و علما گفته اند که باغی و عادی را جایز
نیست خوردن میته در وقت ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه یعنی پس هر که مضطر شود و باغی و عادی
نباشد پس گناهی نیست بر او و در معنی باغی و عادی خلافست و بعضی از روایات
وارد شده است که باغی آنست که خروج بر امام کند و عادی کسیست که برای دزدی
رود برایشان میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید
و عادی دزد است اگر ایشان مضطر شوند بر ایشان میته حلال نمیشود و قصر نماز نمیشود
کرده و در دیگر وارد شده است که باغی کسیست که برای لهو و بازی بشکار میرود نه از برای
نفقه عیال و عادی دزد است اکثر گفته اند که بقدر رسد رمق میخورد نه آنقدر که
سیر شود ششم چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهائی
که باکراه حلال میشود هفتم طیره است و آن عبارتست از تاثر نفس بفالهای بد مثل
آنکه میان عرب تطیر میکرده اند در وقتی که بسفری میرفته اند بمرغی یا بشکاری که از
جانب راست او پیدا شود و بفال خوب میگرفته اند و اگر از جانب چپ بدم میرا ایشان
بیاید و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مهمی روند و جنازه و کشتر
بر سر راه خود بینند بفال بد میدانند و آنکه در حدیث وارد شده است که طیره در این

است

است نیست بنا شد چند احتمال دارد اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر
کسی را چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست و نمیشود که نفس از او متاثر
نشود حق تعالی بر آن مواخذه نمینماید و کفاره اش آنست که توکل کند بر خدا و مقتضای
آن امر بکند چنانکه در حدیث وارد شده است که چون تطیر کسی بکند و اعتنا نکند
دوم آنست که مراد رفع تاثیر آن باشد از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است
از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از عدم اعتنای بآن و توکل بر خدا
و ادعیه و اذکاری که روایت کرده اند از برای رفع ضرر آن سوم آنکه مراد رفع
آن منع از آن باشد و عدم جواز آن چنانکه صاحب نهایه و اکثر عامه فهمیده اند
و این معنی از احادیث بسیار بعید است و معنی اول اظهر است و احادیث در باب تاثیر
طیره مختلفست و مقتضای جمع میان آنها آنست که اگر توکل آدمی ضعیف باشد
و نفس از آن متاثر شود ممکنست تاثیری بکند و اگر توکلش بر خدا قوی باشد و
اعتنا بشان او نکند اثر نمیکند هشتم وسوسه در تفکر در خلوقات و در حدیث معتبر
دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که سه چیز است که نجات یافته است
از آنها پیغمبری پس هر که پس تر از اوست تفکر در وسوسه در خلق و طیره و حسد
مگر آنکه مؤمن بکار نمیفرماید حسد خود را و بر هر تقدیر این فقره نیز چند احتمال
دارد اول آنکه مراد وسوسه‌های شیطان باشد که حادث میشود بسبب تفکر در احوال
خلق و گمان بد بردن بایشان بسبب آنچه مشاهده میشود از احوال و افعال ایشان
و حق تعالی بر آن مواخذه نمیفرماید زیرا که دفع آن از نفس غالبا ممکن نیست لیکن
واجبست بر او که باین گمان حکم نکند و اظهار ننماید و عمل بموجب آن نکند بآنکه
قدح کند در ایشان و رد شهادت ایشان بکند و در احادیث بسیار وارد شده است
که هر گاه ظن و گمان کنی تحقیق و جزم مکن و در حدیث دیگر وارد شده است که تا

٨

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ تولد نور چشمی عبد الکریم
شب [illegible] غره شوال المکرم
تخمینا سه ساعت بصبح مانده
۱۲۵۹
مبارک باشد ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ تولد نور چشمی [illegible]
شب [illegible] غره ذی القعدة الحرام
تخمینا یک ساعت بصبح مانده
مبارک باشد ان شاء الله تعالی
۱۲۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ تولد نور چشمی ابو الحسن
مسمی به [illegible] شب [illegible]
تخمینا دو ساعت بصبح مانده
ماه ۲ شهر ذی القعدة الحرام
مبارک باشد ان شاء الله تعالی
۱۲۶۵

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ تولد نور چشمی محمد [illegible]
مسمی [illegible] ۱۸ شهر
ربیع الاول مبارک باشد
ان شاء الله تعالی ۱۲۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ تولد نور چشمی [illegible]
۱۳ شهر [illegible]
[illegible] وقت اذان
صبح مبارک باشد ان شاء الله
تعالی ۱۲۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم
تاریخ تولد نور چشمی محمد [illegible]
سنه [illegible] شهر رمضان المبارک
[illegible] مبارک
[illegible] ۱۲۷۶

حذر کنید از گمان بردن بد برستی که ظن بد بردن دروغ ترین سخنهاست دویم آنست
که مراد تفکر در وسواس باشد که حادث میشود در نفس در مبدأ خلق اشیا و آنکه
خدا را کی آفریده است و کی ایجاد کرده است و در کجاست و مثل اینها از اموری که اگر
تکلم کند با آنها موجب کفر و شرک خواهد بود چنانچه در وسوسه گذشت سیوم آنکه
مراد تفکر کردن باشد در قضا و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق بعضی از شرور
در عالم مانند خلق ابلیس و موذیات و تمکین اشرار بر اضرار اخیار و خلق کفار و خلود
جهنم و مخلد بودن کفار در آن و مثل اینها از اموری که کم کسی از اینها خالی میباشد
و اینها همه معفوات هرگاه مستقر نگردد در نفس و بسبب آن شکی در عدل و حکمت حق
تعالی بهم نرسد و در روایت ابن بابویه این تتمه هست ما لم ینطق بشفة یعنی تا
که تکلم نکند بلب و در این تمام معنی قول ظاهر تر مینماید تتمه حسد است مادام
که ظاهر نکند بزبان یا بدست و از این حدیث ظاهر میشود که حسدی که اظهار نکند
داخل معاصی نیست یا معفوات و این خلاف مشهورات اما بوسعت رحمت الهی
انسب زیرا که کم کسی که خود را از این خالی تواند کرد و این تکلیف نسبت باکثر خلق
موجب حرجست و ممکن که مادام که اظهار نکند بوسوسه و طیره نیز باشد چنانکه
دانستی و اکثر اینها نیز بنا بر اکثر معانی چون بر حق تعالی قبیح است و صدور شر
از آن محال است شاید مراد اختصاص مجموع این خصال باشد باین امت نیز
منافات ندارد با آنکه بعضی مشترک باشد میان این امت و سایر امم والله یعلم
و احادیث بسیار وارد شده است که هر امری که از جانب خدا برسد و وارد شود
خدا اولی است بقبول کردن و تا امری را از برای مردم بیان نفرماید و در آن باب
حجت بر ایشان تمام نکند بر ترک آن ایشان را عذاب نمیکند و اخبار بسیار وارد
شده است که حق تعالی بر داشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم شود و از دیوانه

آغاقل

تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود و شیخ طوسی بسند معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حق تعالی وحی میکند
بحافظان کرام که کاتبان اعمال عبادند منویسید گناهی بر بنده مؤمن در وقت
دلتنگی و زجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از علی بن عطیه که
گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم مردی از آنحضرت سؤال کرد از
شخصی که از او امری صادر میشود در حد غضب آیا خدا او را مؤاخذه میکند یا نه
حضرت فرمود که خدا از آن کریمتر است که او را از جا بدر آورد و او را مؤاخذه
نماید و ابن بابویه رحمه الله در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در تکلیف
آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت
دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است
خدا نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و وسع کمتر از طاقتست و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر
از آنچه طاقت دارند زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر روز و شب پنج نماز و
تکلیف کرده است ایشان را در سالی سی روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر دویست
درهم پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده
از اینها همه دارند **خاتمه** در بیان خاتمه احوال عالمست بعد از انقضای ایام
قیامت ابن بابویه و عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده اند از امام محمد باقر علیه
السلام که گفت بتحقیق که خدای عز و جل خلق کرده است در زمین از روزی که زمین را
خلق کرده است هفت عالم که ایشان از فرزندان آدم نیستند خلق کرد ایشان را
از ادیم ارض یعنی از روی زمین پس ساکن کرد ایشان را در زمین یکی بعد از دیگری
با عالم خود پس خلق کرد پدر این بشر را و خلق کرد ذریت او را از او نه والله خالی

بوده است بهشت از ارواح مؤمنان از روزی که بهشت را خلق کرده است و
بوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان از روزی که جهنم را خلق کرده است
شاید گمان کنید که چون روز قیامت شود و حق تعالی بدنهای اهل بهشت را با ارواح
ایشان بسوی بهشت فرستد و بدنهای اهل جهنم را با ارواح ایشان در جهنم کند
کرد اند خدا را کسی عبادت نخواهد کرد در بلاد او و خلقی نخواهد آفرید که او را
عبادت کنند و اعتقاد بیگانگی او بکنند و تعظیم او نمایند چنین نیست بلکه خلق
دیگر خواهد آفرید که او را بیگانگی عبادت کنند و زمین دیگر خواهد آفرید
که ایشان را بر دارد و آسمان دیگر خواهد آفرید که بر ایشان سایه بیفکند آیا
نشنیده که حق تعالی فرموده است روزی که بدل شود زمین بغیر زمین و بدل شود
آسمانها و فرموده است یا ما ماندیم و تعب آمدیم از خلق اول بلکه ایشان
در شبهه اند و شک دارند در خلق تازه و مراد این خلقیت که بعد از قیامت خواهد
شد و ایضا در خصال بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که در تفسیر آیه
در تو فرمود که چون حق تعالی فانی میکرداند این خلق را و این عالم را و ساکن میکرداند
اهل بهشت را در بهشت اهل جهنم را در جهنم تازه میکند عالم را بغیر این عالم
و خلق تازه ایجاد میکند از غیر نر و ماده که او را بیگانگی پرستند و از برای ایشان
خلق میکند زمینی را بغیر این زمین که ایشان بر روی آن باشند و آسمانی بغیر این
آسمان که بر بالای سر ایشان باشد شاید گمان کنی که خدا همین یک عالم را آفریده
است و خلقی بغیر شما نیافریده است بلکه بخدا سوگند که حق تبارک و تعالی هزار هزار
عالم و هزار هزار آدم آفریده است که تو در آخر این عالمها و آدمهائی بدانکه
احادیث را ابو محمد بن در کتب معتبره ایراد کرده اند و متکلمان امامیه
این مطالب بنفی و اثبات ذکر نموده اند [illegible] با ادله عقلیه و اصول قطعیه [illegible]

اما مجلسی نوشته است که موجب جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است
که امور غریبه و احادیث عجیبه که از ما بشما برسد و عقل شما از قبول آنها امتناع
کند مبادرت برد و انکار منمائید و تکذیب قایل آنها مکنید و تاویلش را بما رد کنید
پس انکار اینها نمیکنیم و جزم بوقوعش نمیکنیم و در مرتبه تجویز و احتمال میگذاریم

تمام شد رساله حق الیقین
بتایید رب العالمین

در آخر شهر شعبان المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت مقدسه و چون بر سبیل
استعجال و در هنگام تراکم و تزاحم اشغال نوشته شده ملتمس از ناظران بر
آن آنست که بزودی در صدد اعتراض در نیایند و چون تجدید و ترمیم اصول عقاید
امامیه که سالهاست که آثار آنها محو شده است و اکثر مدعیان علم اعتراض
از آنها نموده اند و اصول حکما و معتزله را مقتدای خویش ساخته اند
از آیات کریمه و اخبار متواتره و روایات معتبره [illegible]
در این رساله حسب المقدور نموده ام شکر آنرا بکفران
مبدل نکردانند و گاهی بطلب غفران و دعای
خیر یاد نمایند و الحمد لله اولا
و آخرا و الصلوة علی سید
المرسلین محمد و عترته
الاکرمین و لعنة الله
علی اعدائهم
اجمعین

تم الکتاب فی شهر جمیدی الثانی ۱۲۲۲ الکاتب محمد ابن حسن البحرانی

١٣٤٤
١١١٥
٤٢٣٢